

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی

جلد دوم

جستارهایی از تاریخ معاصر ایران

تألیف

عبدالله شهبازی

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

چاپ بیست و یکم

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی

جلد دوم

جُستارهایی از تاریخ معاصر ایران

تألیف

عبدالله شهبازی



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۸۶

سرشناسه:	فردوست، حسین، ۱۲۹۶-۱۳۶۷
عنوان و پدیدآور:	ظهور و سقوط سلطنت پهلوی / حسین فردوست؛ [گردآورنده مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی]؛ ویراسته عبدالله شهبازی
وضعیت ویراست:	[ویراست ۲؟]
مشخصات نشر:	تهران: اطلاعات، ۱۳۸۲
مشخصات ظاهری:	۲ ج. مصور، نمونه، عکس
شابک:	(دوره): 978-964-423-217-6؛ (ج. ۱): 978-964-423-218-3؛ (ج. ۲): 978-964-423-219-0
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیبا
یادداشت کلی:	نویسنده جلد دوم کتاب عبدالله شهبازی می‌باشد
یادداشت:	چاپ بیست و یکم: ۱۳۸۶
یادداشت:	نمایه
یادداشت مندرجات:	ج. ۱. خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست. ج. ۲. جستارهایی از تاریخ معاصر ایران
موضوع:	فردوست، حسین، ۱۲۹۶-۱۳۶۷. خاطرات
موضوع:	ایران-تاریخ-پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۲۰
موضوع:	ایران-تاریخ-پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۵۷
شناسه افزوده:	شهبازی، عبدالله، ۱۳۳۴-، ویراستار
شناسه افزوده:	مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
شناسه افزوده:	مؤسسه اطلاعات
رده‌بندی‌کنگره:	۱۳۸۲ ۴۲۳/ف ۱۴۸۶ DSR
رده‌بندی دیویی:	۹۵۵/۰۸۲۰۹۲
شماره کتابخانه ملی:	۸۲-۶۴۱۶ م



انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۱۱۱۹۹
 تلفن: ۲۹۹۹۳۲۵۵۶
 فروشگاه مرکزی: خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (جلد دوم: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران)

تالیف عبدالله شهبازی

حروف‌نگاری، چاپ و صحافی، مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۶۹ چاپ بیست و یکم: ۱۳۸۶ شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه
 قیمت: ۴۶۰۰ تومان

شابک: 978-964-423-217-6 (2vol.set) (دوره ۲ جلدی) ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۳-۲۱۷-۶
 شابک: 978-964-423-219-0 (vol.2) (۲ ج.) ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۳-۲۱۹-۰

Printed in Iran همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۱۳	مقدمه
۲۳	۱. تیمورتاش و «گ.پ.او»
۲۹	۲. تاریخ‌نگاری درباری و وقایع شهریور ۱۳۲۰
۲۹	چگونگی انتصاب فروغی
۳۲	ماجرای تخلیه پادگان‌ها
۳۵	۳. محمدعلی فروغی و جایگاه او در تاریخ معاصر ایران
۳۶	فروغی و سلطنت پهلوی
۳۸	فروغی و شهریور ۱۳۲۰
۴۱	فروغی و فرهنگ معاصر ایران
۴۷	۴. آلن چارلز ترات کیست؟
۴۸	ترات و سیدضیاء طباطبائی
۴۹	عملیات اغتشاش جنوب
۵۲	ترات و دولتمردان پهلوی
۵۵	۵. میرزا کریم خان رشتی؛ چهرهٔ مرموز تاریخ معاصر ایران
۵۹	اینتلیجنس سرویس و انقلاب مشروطه
۶۳	صعود مقاومت ناپذیر فراماسونری
۶۸	«آل‌امشه» و غارتگری
۷۱	میرزا کریم خان و «دولت ایران آزاد»
۷۵	اینتلیجنس سرویس و نهضت جنگل

- ۸۶ میرزا کریم خان رشتی و صعود رضاخان به سلطنت
- ۹۳ پایانی بريك دوران
- ۹۹ ۶. روچیلدها و امپراتوری جهانی صهیونیسم
- ۱۰۰ مایر روچیلد و پسرانش
- ۱۰۴ روچیلدها و اقتصاد غرب
- ۱۰۸ پدر «ارض اسرائیل»
- ۱۱۱ روچیلدها و استعمار بریتانیا
- ۱۱۹ صهیونیسم و سرویسهای جاسوسی غرب
- ۱۲۴ روچیلدها و سلطنت پهلوی
- ۱۲۵ یعقوب نیرودی و ایران
- ۱۳۳ ۷. ریپورترها، اینتلیجنس سرویس و ایران
- ۱۳۳ اردشیر جی کیست؟
- ۱۳۶ اردشیر ریپورتر در ایران
- ۱۳۸ استعمار انگلیس و «نخبگان» ایرانی
- ۱۴۳ آشنایی با يك سند مهم تاریخی
- ۱۶۰ «مکتب اردشیر جی» در تاریخنگاری معاصر ایران
- ۱۷۳ شاپور ریپورتر و دورانی جدید
- ۱۷۸ اینتلیجنس سرویس، سیا و شبکه «بدامن»
- ۱۸۷ شاپور جی و دیکتاتوری شاه
- ۱۹۱ سر شاپور ریپورتر، دلال بزرگ اسلحه
- ۲۰۱ ۸. چهره‌های «سیا» و ایران
- ۲۰۲ نگاهی کوتاه به «سیا»
- ۲۰۶ «سیا» و اینتلیجنس سرویس
- ۲۱۰ ریچارد هلمز
- ۲۱۸ کریمت روزولت
- ۲۲۴ گراتیان یاتسویچ
- ۲۳۱ ۹. عَلم؛ از امیری قائن تا فرمانروائی ایران
- ۲۳۲ استعمار بریتانیا و دودمان عَلم
- ۲۳۵ شوکت الملك؛ امیر قائن
- ۲۳۷ اسدالله عَلم در صحنه سیاست
- ۲۳۸ فرمانروای دربار پهلوی

- ۲۴۲ عَلم و فراماسونری
- ۲۴۷ سوگنامه عَلم!
- ۲۴۹ پایان سخن
- ۲۵۱ ۱۰. زاهدی‌ها و دولتمردی در عهد بهلولی
- ۲۵۱ فضل الله زاهدی کیست؟
- ۲۵۸ اردشیر زاهدی: «پسر خوب» و اشنگتن
- ۲۶۲ اردشیر زاهدی و وزارت امور خارجه
- ۲۶۸ نمادی از هرزگی
- ۲۷۳ ۱۱. امینی و سیاست‌های آمریکا در ایران
- ۲۷۳ امینی و دودمان قاجار
- ۲۷۴ امینی، پیش از کودتا
- ۲۷۶ امینی و نفت
- ۲۷۹ دربار، دولت زاهدی و امینی
- ۲۸۵ امینی، آلترناتیو آمریکا
- ۲۹۰ امینی و دولت اقبال
- ۳۰۲ والت ویتمن روستو: طراح «انقلاب سفید»
- ۳۰۶ صعود امینی به قدرت
- ۳۱۳ امینی پس از صدارت
- ۳۲۳ «پرونده» امینی
- ۳۲۹ ۱۲. طلوع و افول دکتر منوچهر اقبال
- ۳۳۰ ورود به صحنه سیاست
- ۳۳۲ اوج قدرت
- ۳۳۳ شکست اقبال
- ۳۳۴ دوران تحقیر
- ۳۳۵ «جمعیت یاران»
- ۳۳۶ واپسین سالها
- ۳۳۷ اقبال و فراماسونری
- ۳۳۹ ۱۳. رشیدیانها؛ چهره‌ای از «اشرافیت اطلاعاتی»
- ۳۳۹ حبیب الله رشیدیان و کودتای ۱۲۹۹
- ۳۴۱ سرویسهای غرب و کودتای ۲۸ مرداد
- ۳۴۴ برادران رشیدیان؛ پس از کودتا

- ۳۵۰ رشیدیانها، شاه و کریمت روزولت
- ۳۵۵ ۱۴. منصور و صعود «نخبگان آمریکائی»
- ۳۵۶ «کانون مترقی» و جایگاه تاریخی آن
- ۳۶۱ نخست وزیری منصور
- ۳۶۳ منصور و کاپیتولاسیون
- ۳۶۴ منصور و فراماسونری
- ۳۶۷ ۱۵. هویدا و زوال سلطنت در ایران
- ۳۶۷ هویدا در وزارت خارجه
- ۳۷۲ از عضویت در ساواک تا وزارت
- ۳۷۵ هویدا کیست؟
- ۳۷۷ سیری در دولت هویدا
- ۳۸۱ سقوط هویدا
- ۳۸۴ هویدا و بهائیت
- ۳۸۶ وعاظ السلاطین و هویدا
- ۳۹۲ هویدا و فراماسونری
- ۳۹۲ ۱. تأسیس «لژ بزرگ ایران» در اسفندماه ۱۳۴۷
- ۳۹۴ ۲. فراماسون ها در دولت هویدا
- ۳۹۴ ۳. درباره «لژ فروغی»
- ۳۹۵ ۴. احداث ساختمان فراماسونری
- ۳۹۵ فساد هویدا
- ۳۹۹ ۱۶. سیمای سیاسی جعفر شریف امامی
- ۴۰۰ در صحنه سیاست
- ۴۰۲ شریف امامی و «بحران امینی»
- ۴۰۴ شریف امامی و «حکومت متحده جهانی»
- ۴۰۸ «لژ بزرگ ایران» و جایگاه آن
- ۴۱۰ شریف امامی و فراماسونری
- ۴۱۷ شریف امامی و فساد مالی
- ۴۲۱ نخست وزیر «آشتی ملی»
- ۴۲۳ ۱۷. آشنایی با چند چهره دیگر
- ۴۲۳ محمدعلی آرشام
- ۴۲۵ ارتشبد بهرام آریانا

۴۳۳	جلال آهنچیان
۴۳۴	سر لشکر محمد حسن اخوی
۴۳۷	سر لشکر حسن ارفع
۴۴۲	لیلی امیر ارجمند (جهان آرا)
۴۴۵	ارتشبد غلامعلی اویسی
۴۴۸	سر لشکر حسن پاکروان
۴۴۹	سرتیپ اردشیر تاجبخش
۴۵۰	پرویز ثابتی
۴۵۱	سرتیپ مسعود حریری
۴۵۲	سپهبد پرویز خسروانی
۴۵۶	پرویز خوانساری
۴۶۱	امیر هوشنگ دولو قاجار
۴۶۴	پرویز راجی
۴۶۵	سپهبد اسدالله صنیعی
۴۶۹	ارتشبد حسن طوفانیان
۴۶۹	سپهبد مهدیقلی علوی مقدم
۴۷۸	سر لشکر هوشنگ قاجار
۴۷۹	سر لشکر منصور قدر
۴۷۹	سر لشکر محمدولی قره نی
۴۸۴	ابراهیم قوام (قوام الملك شیرازی)
۴۸۶	سپهبد حاجی علی کیا
۴۹۴	سر لشکر عبدالعلی ماهوتیان
۴۹۴	سپهبد محسن مبصر
۴۹۷	سر لشکر منصور مزین
۵۰۱	نصرت الله معینیان
۵۰۶	سر لشکر عبدالعلی منصورپور
۵۰۷	مهدی میراشرافی
۵۰۸	ارتشبد نعمت الله نصیری
۵۱۰	هوشنگ نهاوندی

۶۰۵

تصاویر:

۶۰۶

۱- آلبوم سیرشاپور ریپورتر

۶۲۹

۲- رجال پهلوی

۶۹۹

فہرست اعلام

مقدمه

تاریخ معاصر ایران - از مشروطه تا سقوط سلطنت پهلوی - تاریخی دردناک است. این تاریخ داستان زندگی مردمی را تصویر می‌کند که حیات آنان، سرزمین آنان، ذخایر و گنجینه‌های مادی و معنوی آنان و فرهنگ و اصالت‌های آنان آماج چهاول غارتگران حریص و آزمند استعمارگر بود. در دوران قاجار حکومتگران فاسد و نالایق بر رشد و جوشش مردمی مهار زدند و بر فراز این جامعه منکوب، دربار شاهان قجر کانون رقابت‌ها و دسیسه‌های دو قدرت استعمارگر روز، تزاریسیم روسیه و امپراتوری بریتانیا، بود. انقلاب مشروطه نخستین طلعه‌های يك تحول اجتماعی را، هرچند در مقیاسی محدود، رقم زد. ولی پیش از آنکه این نهضت به جوشش همگانی بدل شود و تحولی را در اعماق جامعه پدید آرد، دست‌های نیرومند استعمار بریتانیا بر آن مهار زد و به سمت اهداف خود هدایت نمود.

در پائیز سال ۱۸۹۳م. اردشیر ریپورتر، مأمور عالی‌رتبه اینتلیجنس سرویس انگلستان که دارای پیوندهای مرموز با مجامع قدرتمند یهودی اروپا بود، وارد تهران شد و با تجدید سازمان عوامل پیشین انگلیس و فراماسون‌ها و جذب چهره‌های جدید، شبکه متنفذ و گسترده خود را در ایران به پا داشت و با مهارت و توانایی بر امواج انقلابی که نضج می‌گرفت سوار شد. سقوط امپراتوری روسیه تزاری فرصتی مغتنم برای انگلیس پدید ساخت تا سلطه بلامنازع خود را جایگزین سلسله پوسیده قاجار کند و با يك طرح پیچیده دیکتاتوری ۲۰ ساله رضاخان را پدید آرد. در نتیجه، حکومت ایران توسط عناصری قبضه شد که در مکتب پردسیسه اردشیر ریپورتر حوادث سالهای مشروطه و پس از آن را رقم زدند. این سرآغاز تأسیس سلطنت پهلوی بود.

مورخین و جامعه‌شناسان و اندیشمندان علوم سیاسی در کاوش برای دریافت سیر تطور جامعه ایرانی به مسئله حکومت و دولتمداری توجهی ویژه معطوف می‌دارند. به اعتقاد ما، صرف‌نظر از همه تحلیل‌هایی که از دیدگاه‌های مختلف ارائه می‌گردد، تاریخ معاصر ایران دارای دو بُعد است؛ بُعد آشکار که در تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی نمایان است و بُعد پنهان که ترسیم‌کننده اصلی حوادث و دگرگونی‌ها بوده است. بدون شناخت «تاریخ سَرّی» و «پس‌پرده» شناخت واقعی تاریخ معاصر ایران امکان‌پذیر نیست. به اعتقاد ما، همانگونه که بررسی این تاریخ از زاویه عوامل گوناگون فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ضرور است، بازبینی آن از دیدگاه اطلاعاتی نیز يك ضرورت انکارناپذیر است و کلیدی ره‌گشا برای شناخت سایر ابعاد به دست می‌دهد.

در دوران پهلوی، در فرهنگ سیاسی ایران نقش سرویس اطلاعاتی انگلیس جایگاهی برجسته و گاه مبالغه‌آمیز یافت. این پدیده تا حدود زیادی معلول واقعیات و بازتاب تجربه حداقل دو نسل از مردم ایران بود. ولی، صرف‌نظر از تجربه غنی اینتلیجنس سرویس، رازرسوخ و سیطره عجیب آن بر جامعه ایران را باید بیشتر در فقر فرهنگ سیاسی و اطلاعاتی مردم و فساد و بی‌شخصیتی «رجال» و «نخبگان» سیاسی ایران جستجو کرد؛ عناصری نوکرمنش که با دست‌های پنهان بیگانه به نام و نانی رسیدند و طی سالهای مدید بر فراز جامعه ما يك «اشرافیت اطلاعاتی» حکومتگر پدید آوردند. فقدان يك حکومت مستقل، به معنای واقعی کلمه، در ایران - از عهد قاجار تا پایان دوران پهلوی - حداقل موانعی را که ممکن بود بر سر راه فعالیت سرویس‌های جاسوسی و توطئه‌گر غرب پدید شود، مرتفع می‌ساخت و حضور انبوهی از «رجال» سیاسی خودفروخته و روشنفکران لائیک بی‌هویت و مشکوک - که به تمدن معاصر مغرب زمین با خودباختگی و شیفتگی می‌نگریستند و مانند فروغی جامعه ایران را لباده‌ای می‌دانستند که تا دست «بریتانیای کبیر» در آستین آن نباشد از هر جنبشی عاجز است - کارافزاری بی‌نظیر برای توسعه فعالیت‌های اطلاعاتی استعمارغرب در ایران فراهم می‌کرد. فروپاشی امپراتوری استعماری بریتانیا و ورود امپریالیسم جوان و ثروتمند آمریکا به صحنه سیاست ایران در سالهای پس از جنگ دوم جهانی، تغییر چندانی در حاکمیت این «کاست اطلاعاتی» پدید نساخت و صرف‌نظر از تلاطم‌ها و تنازعات و اُفت و خیزهای سیاسی و جابه‌جائی نسل‌ها، ساخت اصلی حکومتگران ایران در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی را همان «خانواده» تشکیل می‌داد. در این دوران «میراث شوم» اردشیر ریپورتر به پسرش شاهپور ریپورتر منتقل شد و بازماندگان نسل پیشین «اشرافیت اطلاعاتی ایران» سرنخ حکومت را به

دست گرفتند. تلاش «دمکرات» های آمریکا در دوران کندی برای ایجاد يك دگرگونی در کاست حکومتگر ایران و جایگزینی آن با «نخبگان جدید» به جایی نرسید و «اشرافیت اطلاعاتی ایران» با مهارتی خارق العاده - که شاید در کشورهای جهان سوم بی نظیر بود - خود را با مقتضیات زمانه و تحولات جهانی و جابه جایی مراکز قدرت در دنیای غرب همگام ساخت و تطبیق داد. پیوندهای استوار این کاست با امپراتوری جهانی صهیونیسم سهم قابل اعتنایی در این بقاء داشت.

تاریخ معاصر ایران - از مشروطه تا انقلاب اسلامی - تاریخی ناشناخته و غریب است. پژوهش هایی که توسط محققین ایرانی صورت گرفته یا به دلیل فقدان دستمایه و عدم آشنایی با اسرار پس پرده در سطح لغزیده و یا به قالب برداری از پژوهش های محققین بیگانه پرداخته است؛ در این صحنه، سطحی نگری ها و اغراض کم نیست. این حکم هرچند مطلق نیست و تلاش های موشکافانه برخی محققین را در بر نمی گیرد، ولی باز باید اذعان کرد که عدم دسترسی به اسناد اطلاعاتی سدی غیر قابل نفوذ در راه این تلاش بوده است. در مقابل این ناتوانی و ناآگاهی، تاریخ ما توسط کسانی نوشته می شد که یا با بسیاری از مسائل پس پرده آشنایی داشتند ولی مغرض بودند و یا به اسنادی دست چین شده دسترسی داشتند و باید گفت که همیشه نیز این کنکاش بی غرض و مرض و ناشی از تعلق به نفس تحقیق و یا شیفتگی به سرزمین و مردم ما نبوده، و لذا آنچه را که خود می خواسته اند می نوشته اند و نه آنچه که در واقع بوده است.

به اعتقاد ما، در چنین فضایی انتشار خاطرات حسین فردوست گامی ضرور در روشن ساختن بُعد پنهان و تاریک تاریخ معاصر ایران است و نخستین اثری است که سرگذشت غم انگیز ملت ما را با دیدگاه اطلاعاتی می کاود. ضرورت این شیوه تحلیل زمانی آشکار می شود که شیوع برخی دیدگاه های پژوهشی را در تاریخنگاری معاصر ایران مورد توجه قرار دهیم:

در سالهای اخیر در میان بخشی از جامعه روشنفکری ایران افسانه ای رواج یافته که گویا اسناد دولتی قدرت های بزرگ در رابطه با ایران، که طبق مقررات خاصی پس از دوره معینی علنی می گردد،^۱ معتبرترین و موثق ترین دستمایه تاریخنگاری معاصر ایران است. این

۱. چنین رویه ای در ایران نیز وجود دارد و اسناد دولتی در اختیار «سازمان اسناد ملی ایران» قرار می گیرد.

دیدگاه کارایی معین و محدود این اسناد را مطلق می‌کند و در پویش اغراق آمیز خود، می‌کوشد تا تاریخ معاصر ایران را تنها از زاویه اسناد وزارت خارجه قدرت‌های بزرگ - و با چشم پوشیدن بر انبوه اسناد ایرانی و تجربه یک ملت - تبیین کند. در رابطه با این نگرش نادرست و گاه مغرضانه و هدفمند باید گفت، این تصور که گویا اسناد علنی شده دولت‌های مُعظم غربی دربرگیرنده همه مکاتبات این قدرت‌ها در رابطه با ایران است بکلی افسانه است. اسناد علنی شده تنها حاوی مکاتبات رسمی دولتی است و مکاتبات «غیررسمی» و «ویژه» یعنی اسناد سازمان‌های اطلاعاتی، را در بر نمی‌گیرد و بنابراین آنچه در دسترس محققین قرار می‌گیرد تنها حاوی دیدگاه‌های رسمی دیپلماسی این قدرتهاست و لا غیر. این از بدیهیات تاریخنگاری معاصر ایران است که کشور ما، به دلیل وضع خاص ژئوپولیتیک آن، طی دو قرن اخیر میلادی از اهداف درجه اول کانون‌های مرموز و پس‌پرده اطلاعاتی و توطئه‌گر غرب بوده و در زمینه تأثیر دولت‌های بزرگ بر تاریخ معاصر ایران نقش تعیین‌کننده به عهده این کانون‌ها بوده است و نه دیپلماسی رسمی. طبیعی است که این «بُعد پنهان» از شمول رویه متعارف مستثنی باشد. اصولاً قدرتهای بزرگ، بجز در موارد خاصی که به بحران‌ها و یا تنازعات سیاسی و یا مصالح معین مربوط است، در جهت استتار اسناد اطلاعاتی خود تلاش جدی مبذول می‌دارند. این استتار تا بدانجاست که حتی رژیم جدید شوروی پس از انقلاب ۱۹۱۷م. از انتشار اسناد سازمان اطلاعاتی تزاری اجتناب ورزید و در رابطه با اسناد اطلاعاتی پس از انقلاب نیز چنین رویه‌ای را ادامه داد، تا بدانجا که برخی از اطلاعات مربوط به فعالیت‌های زیگموند رُزنبلوم سَر جاسوس یهودی اینتلجنس سرویس انگلیس را، که با نام «سیدنی رایلی» شهرت افسانه‌ای یافته، تنها در سال ۱۹۸۲، یعنی ۵۷ سال پس از تیرباران وی توسط بلشویکها، منتشر ساخت.

کریستوفر آندریو، استاد ارشد کمبریج و مدیر مجله *Historical Journal*، در مقدمه کتاب سرویس مخفی - شکل‌گیری جامعه اطلاعاتی بریتانیا (۱۹۸۵)، که نخستین پژوهش جدی در تاریخ سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس محسوب می‌شود و معه‌ذا به اعتراف نویسنده تنها توانسته بر شبکه امپراتوری اطلاعاتی وابسته به اینتلجنس سرویس نظری اجمالی و پراکنده بیافکند، پنهانکاری شدید دولت بریتانیا را در زمینه اسناد اطلاعاتی چنین ملامت می‌کند:

«وایت‌هال» هر آنچه را که در توان دارد برای کارشکنی در پژوهش جدی تاریخ جامعه اطلاعاتی بریتانیا به کار می‌گیرد. دولتمردان بنحو نامعقولی بر این استدلال پای می‌فشرند که به خاطر مصالح امنیت ملی تمامی آرشیوهای سرویس‌های اطلاعاتی باید به طرز نامحدودی

بسته بماند. آنان تنها به تاریخ رسمی معروف اطلاعات بریتانیا در جنگ دوم جهانی [اثر پروفیسور هینزلی] اجازه نشر می‌دهند و تنها برخی گزارشهای اطلاعاتی دوران جنگ را، که برای وزرای «وایت هال» و فرماندهان نظامی در صحنه ارسال شده، در اختیار «مرکز اسناد ملی»^۲ قرار می‌دهند. ولی آنان از علنی ساختن مشابه چنین اسنادی... پیرامون سالهای پیشتر امتناع می‌ورزند و دلیل ابلهانه آنان چنین است: [نحوه] گردآوری اطلاعات در دوران پیش از جنگ باید از دوران جنگ پنهان تر باشد.

مسئله برای استتار عملیات اطلاعاتی متأخر و جاری دلایل عالی موجود است. مسلماً برای استتار هویت برخی کارمندان اطلاعاتی (مانند عوامل نفوذی)، در دوران حیاتشان، دلایل خوبی موجود است. ولی دولتمردان کنونی به این استدلالات مفهوم، امتدادی نامعقول می‌بخشند. این ادعا که علنی ساختن اسناد عملیات اطلاعاتی بریتانیا در آلمان در زمان بحران [بندر] آغادیر [مراکش] در سال ۱۹۱۱، و یا در روسیه، در دوران پیش از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷، می‌تواند امنیت ملی بریتانیا را در دهه ۱۹۸۰ مورد تهدید قرار دهد، استدلالی چنان بی‌معنی است که مسلماً تنها «وایت هال» قادر به دفاع از آن است. گمان من بر این است که قوه داورى آن وزیران و کارمندانی که چنین دیدگاه خارق‌العاده دارند، تحت تأثیر «تابو»های کهن و نابخردانه به انحرافی سخت کشیده شده است. ملکم ماگریج [کارمند پیشین اطلاعاتی] از سالهای خدمت در اینتلینجنس سرویس این درس را آموخته است: «تا زمانی که راه‌های غیرمستقیم وجود دارد، هیچ کاری را نباید به سادگی و از راه مستقیم آن انجام داد... پنهانکاری همانقدر برای کار اطلاعاتی ضرور است که لباس رسمی برای آئین عشاء ربانی و یا تاریکی برای مراسم احضار روح. لذا باید پنهانکاری به هر بهائی محفوظ بماند؛ چه دلیلی داشته باشد و چه نداشته باشد.» استدلال به سود چنین پنهانکاری اغراق‌آمیز، حتی درباره عملیات اطلاعاتی دوران پیش از جنگ اول جهانی، بعید است که بتواند در یک محاجه جدی آشکار، دوام آورد. ولی آنان در چنین مناظره‌ای شرکت نمی‌جویند. این «تابو» چنان نیرومند مانده که حتی توجیهات رقیق در اثبات حقانیت آن نیز معمولاً برای افکار عمومی مخفی تلقی می‌گردد...

تاریخنگاران آکادمیک که دشواری پژوهش اطلاعاتی آنان را دلسرد می‌سازد، و تحت تأثیر احساس‌گرانی نادرست بسیاری از پرکشش‌ترین گزارشات جاسوسی را دفع می‌کنند، معمولاً به نادیده گرفتن و ناچیز شمردن ابعاد اطلاعاتی تاریخ تمایل دارند. در بسیاری از بیوگرافی‌های عالی نخست‌وزیران، وزیران امور خارجه و سایر وزیران بریتانیا، حتی نام رؤسای سرویس‌های اطلاعاتی‌شان ذکر نشده است. چنین تعافلی غیرقابل درک و نادرست است. در بریتانیای قرن بیستم، سرویس مخفی چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی رشدی عظیم یافته، و مورخ سیاست ملی و سیاست بین‌المللی مجاز نیست که آن را نادیده بگیرد. هر تحلیل از سیاست دولت، بویژه در زمینه مسائل خارجی و دفاعی، که بر ابعاد اطلاعاتی چشم پوشد،

ناقص خواهد ماند و حتی ممکن است به استنتاجی واژگون دست یابد.^۳

آندریو در جای دیگر کتاب فوق تأکید می‌کند که از نظر دولت انگلیس، اطلاعات مربوط به دوران ریاست سرمانسفیلد کامینگ بر MI-6 (۱۹۰۹-۱۹۲۳) هنوز نیز برای «امنیت ملی» بریتانیا حیاتی تلقی می‌گردد و لذا پنهان است.^۴

کریستوفر آندریو سیاست اطلاعاتی دولت‌های انگلیس را چنین بیان می‌دارد:

... سیاست همه دولت‌های [انگلیس] پس از جنگ [در زمینه اطلاعاتی] توسط دو اصل اساسی [دوران] پیش از جنگ تعیین می‌گردد که بطور جدی مورد سؤال است: [اول]، فعالیت اطلاعاتی نباید به بحث علنی کشیده شود و [دوم]، پارلمان همه اختیارات خود را در مسائل اطلاعاتی به قوه مجریه تفویض کرده است. اصل اول توسط استن چمبرلین، در نطق نوامبر ۱۹۲۴ در مجلس عوام به عنوان وزیر امور خارجه، به صورت زیر به عنوان يك فرمول کلاسیک بیان شد: «این در ماهیت سرویس مخفی است که باید مخفی بماند و اگر شما زمانی به آشکار کردن آن بپردازید، برای من نیز مانند نمایندگان محترم مخالف روشن است که دیگر سرویس مخفی ای نخواهد بود و شما باید بدون آن کار کنید.»

این دکترین، که در نیمه بعدی قرن [بیستم] حتی به انکار موجودیت اینتلیجنس سرویس [MI-6] منجر شد، بر شالوده تعمد دقیق و طولانی کابینه‌ها، تنها بخشی از آشفته کاری‌های عام‌تری بود که در فاصله دو جنگ [جهانی] مدیریت دولتی اطلاعاتی را مشخص می‌ساخت. سرویس‌های اطلاعاتی [بریتانیا] معتقد بودند که به پنهانکاری اکید نیاز دارند و این استتار فقط دامنه عملیات جاری و اخیر آنها را در بر نمی‌گرفت، بلکه شامل اسناد گذشته آنان، بدون محدودیت زمانی، نیز می‌شد. ولی دولتی که در نوامبر ۱۹۲۴ دکترین پنهانکاری اکید را تدوین کرد، دو سال و نیم پیش از آن بزرگترین «گاف» اطلاعاتی دوران معاصر را مرتکب شد و با ارزش‌ترین منبع اطلاعاتی بریتانیا - تلگرام‌های خوانده شده شوروی - را لو داد.^۵

سفسطه ساده‌ای که در پس این استدلال مستتر است، که گویا در برابر پنهانکاری اکید تنها افشاگری تام‌قرار دارد (تقریباً مثل اینکه گفته شود، قتل عام هسته‌ای تنها شق در مقابل صلح کامل است)، برای مدتهای طولانی آماج محاجه جدی قرار نگرفته، زیرا جامعه اطلاعاتی [بریتانیا] جایگاه يك «تابو» غیر قابل بحث را کسب کرده که از هرگونه بحث منطقی و یا پارلمانی معاف است. از سال ۱۹۲۴، دولت‌های متوالی حد اعلای تلاش خود را به کار

3. Andrew, P.XV-XVi

4. Ibid, P.76

۵. اشاره به اولتیماتوم لرد کرزن به دولت شوروی علیه مداخلات پنهان بلشویکی در هندوستان و افغانستان و ایران است که بر پایه مکاتبات سری دولت شوروی، کشف شده توسط اینتلیجنس سرویس، صورت گرفت و قبل از هر چیز، حتی در مجلس عوام انگلیس، این سؤال را مطرح ساخت که دولت بریتانیا چگونه به این اسناد دست یافته است!

برده اند تا این «تابو» دست نخورده بماند. هارولد مک میلان پس از ماجرای [فرار] فیلیپی در ۱۹۶۳ عبوسانه به نمایندگان مجلس عوام چنین گفت: «این برای منافع عام ملی ما خطرناک و بد است که درباره این مسائل بحث شود.» این جمله در کتاب لُرد ویلسون، حکومتگری در بریتانیا که مدت کوتاهی پس از کناره گیری او در سال ۱۹۷۶ به چاپ رسید،^۶ به شکل تائیدامیزی نقل شده. فصل «نخست وزیر و امنیت ملی» در این کتاب احتمالاً کوتاه ترین فصلی است که تاکنون توسط یک نخست وزیر بریتانیا نوشته شده است. این فصل به زحمت به یک صفحه می رسد و چنین پایان می یابد: «نخست وزیر گاه در زمینه مسائل امنیتی مورد سؤال قرار می گیرد. پاسخ های او را باید به طرز یکنواختی یکسان تلقی کرد. اطلاع مفید یا صحیح بیشتری وجود ندارد که پیش از پایان این فصل بتوان بدان افزود.» ادوارد هیث نیز چنین دیدگاه سخت گیرانه ای داشت. او به عنوان نخست وزیر در زمینه مسائل اطلاعاتی حتی از خود سرویس مخفی نیز سخت گیرتر بود. حداقل در دو مورد، رؤسای اطلاعاتی او کوشیدند تا وی را به نشر برخی از دستاوردهایشان ترغیب کنند. آقای هیث آن [اصل استار] را يك «قانون نقض ناپذیر» دانست و هماره امتناع ورزید. این امر که نمایندگان مجلس محق نیستند که پرسش های خود را درباره سرویس های اطلاعاتی مطرح کنند، نیز تقریباً يك «قانون نقض ناپذیر» تلقی می گردد. به استثنای موارد مربوط به پیامدهای رسوایی های امنیتی، تلاش نمایندگان مجلس برای طرح چنین پرسش هایی توسط Table Office^۷ رد می شود. دولت کالاهان نیز پافشاری اسلاف خود را برحق انحصاری قوه مجریه در مدیریت جامعه اطلاعاتی به شدت حفظ کرد. کالاهان اعلام داشت: «پارلمان پذیرفته است که [در مسائل اطلاعاتی] مسئولیت باید بیشتر به عهده نخست وزیر باشد تا پارلمان و به نخست وزیران در زمینه انجام صحیح این مسئولیت اعتماد دارد.»^۸

کریستوفر آندریو توضیح می دهد که به استثنای دورانهای صدارت چرچیل و خانم تاچر - که هر دو پیوند تنگاتنگی با سرویس های انگلیس داشتند - حتی نظارت دولت نیز بر تشکیلات اطلاعاتی بریتانیا ناچیز بوده است. زمانیکه رمزی مک دونالد در سال ۱۹۲۴ به عنوان اولین نخست وزیر «حزب کارگر» به قدرت رسید، خواستار بازدید از بایگانی «اداره ویژه» شهربانی شد و سرویندام چیلدز رئیس این سرویس با درخواست او موافقت نکرد.^۹ جرج براون نخستین وزیر خارجه ای بود که در سال ۱۹۶۶ از ساختمان مرکزی

۶. کتاب فوق با اثر دیگر ویلسون که با نام نخست وزیران انگلیس به فارسی منتشر شده، تفاوت دارد.
 ۷. ظاهراً آرگانی است در مجلس عوام انگلیس که وظیفه کنترل نطق های پیش از دستور نمایندگان را به عهده دارد.

8. Andrew, P. 499-501

9. Ibid, P.300

این‌تلیجنس سرویس (MI-6) بازدید کرد. و هارولد ویلسون، نخست وزیر انگلیس از «حزب کارگر» در سالهای ۱۹۶۴-۱۹۷۰ و ۱۹۷۴-۱۹۷۶، در مصاحبه‌ای با چپمن پینچر، روزنامه نگار معروف انگلیسی، گفت که در دوران صدارتش، نمی‌دانست که در درون سرویس‌ها کاملاً چه می‌گذرد و وی رؤسای MI-5 و MI-6 را آنقدر کم می‌دید که گاه نامشان را اشتباه می‌کرد!^{۱۰} آندریو سپس به تشریح وضع دولت خانم تاچر در رابطه با سرویس‌های مخفی انگلیس می‌پردازد و می‌گوید:

در «وایت هال» این باور وجود دارد که خانم تاچر دارای علاقه شخصی زیادی به فعالیت جامعه اطلاعاتی است. او به تأسیس «کمیته دولتی هدایت امور اطلاعاتی» (MIS) دست زد، که بر جامعه اطلاعاتی نظارت می‌کند و تقدم بودجه اطلاعاتی را تثبیت کرد.^{۱۱} خانم تاچر هم چنین سرآنتونی داف را مستقیماً به عنوان رئیس «کمیته مشترک اطلاعاتی» (JIC) منصوب کرد. او مأموریت داشت که «نقش قاطع‌تر و مستقل‌تری» در ارزیابی اطلاعاتی ایفاء کند. معهداً، تنها در همین دوران، یعنی در دهه ۱۹۸۰ بود که بویژه تحت تأثیر رسوایی‌های اطلاعاتی در ایالات متحده آمریکا و پیوند «سیا» با این‌تلیجنس سرویس، برخی «تابو»های سنتی در زمینه استتار مسائل اطلاعاتی درهم شکست و علاقه عمومی به شناخت تاریخ سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی انگلیس افزایش یافت. بگفته آندریو، تنها در این زمان بود که برای نخستین بار دولت انگلیس بر این «افسانه کهن و غریب» نقطه پایان نهاد که گویا سازمانی بنام «این‌تلیجنس سرویس» در دوران صلح وجود ندارد، و مجبور شد که به موجودیت آن رسماً اعتراف کند و مدتی بعد اجباراً و برای اولین بار اعتراف کرد که «اداره مرکزی ارتباطات دولتی»^{۱۲} ارگانی است که کارکرد اطلاعاتی دارد! از عناصر مهم در ظهور این پدیده سنت شکنانه در سیاست انگلیس افشاگری‌هایی بود که درباره نقش عوامل نفوذ شوروی در جامعه اطلاعاتی بریتانیا صورت گرفت و افکار عمومی را به شدت برانگیخت.

در پرتو چنین فضای نوینی است که برای نخستین بار در تاریخ بریتانیا بتدریج زوایائی از تاریخ پیچیده و پنهان سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی و فنی انگلیس آشکار می‌شود و خود سرویس‌ها مجبور می‌شوند برای استتار گذشته خود به تدوین و نشر تاریخ‌های رسمی

10. Ibid, P. 502

11. Ibid, P.503

۱۲. GCHQ یا GCC: سازمان فنی اطلاعات انگلیس که کارکرد استراق سمع و امور مربوط به رمز را عهده‌دار است و مشابه NSA آمریکا است.

دست بزنند.^{۱۳} معهذاً، این «گلاسنوست» انگلیسی تنها در آغاز راه است و هنوز تا افشای اسناد مداخلات اطلاعاتی بریتانیا در سایر کشورها، و بویژه در ایران، فرسنگ‌ها فاصله دارد. برای مثال، در پژوهش کریستوفر آندریو خلاء آشکار و چشمگیری در مسائل مربوط به نقش اینتلیجنس سرویس در رابطه با ایران دهه‌های نخستین قرن بیستم میلادی احساس می‌شود و این در حالی است که وی، هرچند مختصر، به هند و افغانستان پرداخته است. این فرض کاملاً منطقی است که پژوهشگرانی چون آندریو توسط دستگاه دولتی انگلیس و یا محافل معینی در زمینه «خطر بنیادگرایی اسلامی» توجیه شوند و داوطلبانه، و یا شاید با اکراه، به سانسور اثر خود تن دهند و بدینسان «فصل ایرانی» تاریخ اینتلیجنس سرویس هم چنان نانوشته و پنهان بماند. کریستوفر آندریو تصریح می‌کند که طی دورهٔ چهل ساله پس از پایان جنگ دوم جهانی تلاش همه کابینه‌های انگلیس در جهت حفظ «تابو»ها و محرّمات کهن در زمینه استتار نقش سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی انگلیس بوده و در این راه از هیچ سانسوری فروگذار نکرده است. او می‌نویسد:

دولت [انگلیس] به تاریخ فرمایشی و رسمی ۳ جلدی پروفیسور هینزلی درباره «نقشی که اطلاعات بریتانیا در استراتژی و عملیات متفقین در جنگ دوم جهانی ایفاء نمود»^{۱۴} اجازهٔ نشر می‌دهد، ولی تاریخ رسمی پروفیسور میچل هاوارد دربارهٔ نقش «فریب» را در همان استراتژی و عملیات توقیف می‌کند. مکاتبات کشف شدهٔ زمان جنگ آلمان مربوط به اوائل سالهای ۱۹۴۰ آزاد می‌شود و در اختیار «مرکز اسناد ملی» قرار می‌گیرد، ولی مکاتبات کشف شدهٔ شوروی‌ها مربوط به اوائل سالهای ۱۹۲۰ به علت نامعلومی مستور می‌ماند؛ علیرغم اینکه برخی نسخ آن در سایر بایگانی‌ها آشکار شده است. زمانی که علت این امر توسط کمیتهٔ منتخب مجلس عوام پرسیده می‌شود، سرروبرت آرمسترانگ، وزیر مربوطه، پس از تأخیری طولانی پاسخ می‌دهد که اسناد اطلاعاتی مربوط به دوران صلح سری تراز اسناد مربوط به دوران جنگ است و این مسئله محدودیت زمانی ندارد؛ سیاستی غریب که به دشواری به مسئله امنیت ملی [بریتانیا] مربوط است و آشکارا ناشی از آن «تابو»های سنتی است که پذیرش رسمی فعالیت اطلاعاتی [توسط دولت انگلیس] را در دوران صلح منع می‌کند...^{۱۵}

توضیحات فوق روشن می‌سازد که اتکاء بر اسناد علنی شدهٔ قدرتهای بزرگ برای بازشناسی تاریخ معاصر ایران به تنهایی کافی نیست و از این دست معابد نمی‌توان توقع

۱۳. از جمله این تاریخ‌های رسمی باید به ۳ جلد کتابی که در سالهای ۱۹۸۱-۱۹۸۳ درباره MI-5 و MI-6 منتشر شده اشاره کرد. نویسنده کتاب‌های فوق «نیجل وست» می‌باشد که ظاهراً نام مستعار است.

14. F. H. Hinsley, *British Intelligence in The Second World War*, London, 1979.

15. Andrew, P. 505-506

«اعجاز» داشت! در واقع حرکتی که از دهه ۱۹۸۰ در افکار عمومی و برخی محافل تحقیقی انگلیس بمنظور بازشناسی تاریخ بریتانیا آغاز شده، بیش از ما با خلاء اسناد مواجه است و طبعاً انتشار اسنادی چون خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست حتی برای آنان نیز مفید و روشنگر خواهد بود. تاریخ سیاست خارجی قدرتهای استعماری و امپریالیستی چیزی نیست بجز داستان مداخلات آشکار و پنهان آنان در تاریخ معاصر ملت‌های جهان سوم و روشن است که پرده‌های تاریک و مستور این داستان باید توسط خود این ملت‌ها آشکار شود و قدرتهای بیگانه نه تنها علاقه‌ای به این کنکاش نداشته و نخواهند داشت، بلکه اگر در این زمینه دغدغه‌ای نشان دهند برای کور کردن سرنخ ره‌یافت‌ها و روشنگری‌ها خواهد بود و لاغیر. بدین ترتیب، اهمیت تلاشی که در جهت ایضاح نقش امپراتوری صهیونیستی روچیلدها و مجتمع «رویال داچ شل» و شبکه ریپورترها و تنازعات دو قدرت استکباری آمریکا و انگلیس در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سقوط دولت علی امینی، در جستارهای مندرج در کتاب حاضر شده، روشن خواهد شد.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

دی ماه ۱۳۶۹

۱. تیمورتاش و «گ. پ. او»

ماجرای تیمورتاش و ارتباط او با سرویس اطلاعاتی شوروی (گ. پ. او)^۱ از رمزآمیزترین حوادث دوران رضاخان است. در این باره، هر چند مطالبی منتشر شده، ولی بنظر می‌رسد خاطرات ارتشبد فردوست، حداقل در ترسیم صمیمیت متقابل میان تیمورتاش و شوروی‌ها و رابطه مرموز او با «بلبل»، همسر عبدالحسین خان دیبا (وکیل‌الملک)، سهمی در ایضاح این پرده مُبهم از تاریخ معاصر ایران داشته باشد.

عبدالحسین (معزز‌الملک، سردار معظم خراسانی، تیمورتاش) در سال ۱۲۵۸ ش. در یک خانواده اشرافی خراسان بدنیا آمد.^۲ در کودکی، توسط پدر به روسیه فرستاده شد. مدتی در عشق‌آباد و سپس در مدرسه نظامی پترزبورگ (لنینگراد کنونی)، که ویژه فرزندان اشراف بود، به تحصیل پرداخت. تأثیر این دوران در شکل‌گیری شخصیت او چشمگیر بود، تا بدان حد که بگفته دکتر قاسم غنی «تربیت ملی» نداشت.^۳

پس از بازگشت به ایران، مدارج ترقی را به سرعت پیمود. در سال ۱۳۲۷ ق. نماینده خراسان در دوره دوم مجلس شد. در سال ۱۲۹۷ ش: حاکم گیلان گردید. در سال ۱۳۰۰ ش. در کابینه سوم مشیرالدوله (حسن پیرنیا) وزیر عدلیه و در ۱۳۰۲ ش. حاکم کرمان شد. در کابینه سوم و چهارم رضاخان سردارسپه (۱۳۰۳-۱۳۰۴ ش.) وزیر فوائد عامه بود و پس از جلوس

۱. «گ. پ. او» بعدها در سال ۱۹۵۴ بصورت «کا. گ. ب» تجدید سازمان یافت.

۲. بامداد، ج ۲، ص ۲۳۹-۲۴۰

۳. غنی، ج ۱، ص ۱۵۹

رضاخان به سلطنت، از ۱۳۰۴ وزیر دربار پهلوی گردید. تیمورتاش در ۳ دی ۱۳۱۱ دستگیر و در ۹ مهر ۱۳۱۲ در زندان بطرز فجیعی کشته شد.^۴ گویا او را با تزریق مسموم و سپس خفه کردند. دکتر قاسم غنی درباره خصوصیات اخلاقی تیمورتاش می نویسد:

مرحوم تیمورتاش دو سه ضعف داشت: فوق العاده عیاش و شهوتران بود، شهوتران به حد افراط و چون چشمش به زنی می افتاد گونیا تمام وجود و حواسش متوجه به چنگ آوردن آن زن بود و به چنگ هم می آورد زیرا تمام عوامل فتح زن در او جمع بود... در عالم مستی از هیچ زنی نمی گذشت، سفید و سیاه، خوب و بد برای او یکسان بود و زن را زود زود عوض می کرد... تیمورتاش فوق العاده آزادی طلب بود. البته محرک آن همه آزادی طلبی و اباحه و حریت بعد از همه عوامل سطحی ظاهری و الفاظ و عبارات برمی گشت به همان حس شهوانی او... هر کس شکی در مباحث فروید دارد تیمورتاش مشکلات او را برطرف می سازد... دیگر از نواقص و ضعف های تیمورتاش اعتیاد شدید بود به الکل، به حد افراط مشروب می خورد. دیگر آنکه قمارباز قهاری بود. تیمور دنیا و زندگی را قمار می بازیست. زن، جامه، مال، فرزند، زمین، آسمان، شغل، حیثیت، همه برایش قمار بود. قمارهای کلان و طولانی او معروف است... فوق العاده عجول بود، در هیچ کاری مقتضیات زمان و مکان و غرائب و ظروف احوال را در نظر نمی گرفت. بالفطره مستبد و خودخواه بود. اطمینانی بیش از لزوم به خود داشت، مغرور شده بود.^۵

چرا و چگونه تیمورتاش وارد رابطه جاسوسی با «گ. پ. او» شد؟! چنانکه از خاطرات فردوست، دکتر غنی، هدایت، فرخ و دیگران برمی آید، خصوصیات اخلاقی تیمورتاش عامل اصلی در ایجاد این رابطه بوده و در این میان زنیارگی نقش مهمی داشته است. «زن» نقطه ضعف مهم تیمورتاش بود و بعدها اینتلیجنس سرویس نیز از همین کانال به او نزدیک شد. بوریس باژانوف، منشی پولیت بوروی حزب کمونیست اتحاد شوروی و استالین که در سال ۱۹۲۸ به غرب پناهنده شد، در خاطرات خود جریان پیوستن تیمورتاش به سرویس جاسوسی شوروی را چنین می نویسد:

خوشتاریا در یکی از ملاقات ها به پیاتاکوف گفت: آیا دولت شما می پذیرد - البته در مقابل مزد عالی و قابل توجه - که یکی از وزیران بسیار برجسته و متنفذ دولت ایران، که دوست نزدیک شاه است، به خدمت شما درآید و در زمره مأموران دولت شما قرار گیرد؟ پیاتاکوف در پاسخ اظهار داشت: این مطلب به خودی خود بسیار جالب است، ولی شرط شما چیست؟ خوشتاریا

۴. بامداد، ج ۲، ص ۲۴۰

۵. غنی، ج ۱، ص ۱۶۷-۱۶۸

مبلغ این همکاری را ذکر کرد و در ضمن خواست که جز پیتاکوف^۶ و اعضای پولیت بوروی حزب کمونیست اتحاد شوروی هیچ کس نباید از هویت چنین شخصی آگاه گردد... مسکودر مورد مسائل جزئی تیمورتاش را ناراحت نمی کرد. او تنها اطلاعات بسیار مهم و مسائل سیاسی بسیار عمده دولت ایران را در اختیار مسکو قرار می داد.^۷

آقابکوف^۸، رئیس سرویس اطلاعاتی شوروی در ایران، در خاطرات خود می نویسد: تیمورتاش مرد مقتدری است و در ایران هیچ کس از حیث اقتدار به پای او نمی رسد. مشارالیه در شاه ایران خیلی نفوذ دارد و می تواند در مواقع لزوم نظر پادشاه ایران را بکلی تغییر دهد و منافع روسیه شوروی را تأمین کند. روابط من و تیمورتاش به اندازه ای حسنه است که بدون نظر من عملی را انجام نمی دهد و هر چه به او می گویم و دستور می دهم بدون چون و چرا و یک شجاعت زائدالوصفی صورت می دهد. من تاکنون خدمتگزاری صدیق و بی باکتر از این شخص ندیده ام و معتقدم او تنها کسی است در ایران که می تواند کلیه نظریات سیاسی و اقتصادی شوروی را تأمین کند.^۹

ظاهراً از سال ۱۹۲۷ با فرار باژانوف به غرب سرویس اطلاعاتی انگلیس از ارتباط تیمورتاش با «گ. پ. او» مطلع بود، ولی با حوصله عجیبی تأمل کرد و تیمورتاش تنها پنج سال بعد (۱۹۳۲) دستگیر شد. این «حلم» و «حوصله»، که گاه به رضاخان نسبت داده می شود، قاعدتاً باید ناشی از دخالت مستقیم اینتلجنس سرویس در مسئله باشد، که طی این مدت طولانی تیمورتاش را هدف عملیات پیچیده اطلاعاتی خود قرار داده بود و شاید از این طریق بر اسرار «گ. پ. او» دسترسی داشت. تنها زمانی که عزل و دستگیری تیمورتاش ضرورت یافت و به افشای مستند او نیاز بود، طرح سرقت کیف اسناد وی در شوروی اجرا شد. جالب اینکه، این عملیات در بحبوحه مذاکرات نفت ایران - انگلیس به اجرا درآمد!

۶. پیتاکوف از بلشویکهای قدیمی و دوست لنین و عضو کمیته مرکزی حزب بود. او در سال ۱۹۳۷ توسط استالین اعدام شد.

۷. باژانوف، ص ۴۲۸-۴۳۱

۸. ژرژ آقابکوف رئیس «گ. پ. او» در ایران بود. او در ۱۹۳۰ رئیس «گ. پ. او» در ترکیه شد. در آنجا اینتلجنس سرویس از طریق یک دختر انگلیسی او را «طعمه» خود ساخت و آقابکوف به غرب پناهنده شد. او در سال ۱۹۳۷ توسط مأمورین اطلاعاتی شوروی در اسپانیا به قتل رسید. خاطرات آقابکوف به فارسی انتشار یافته است (انتشارات پیام، ۱۳۵۷). بگفته دکتر عنایت الله رضا، محقق و شوروی شناس معاصر، در سال ۱۹۸۳ کتاب جدیدی از آقابکوف در غرب انتشار یافته، که احتمالاً باید حاوی اسناد جدیدی از فعالیت جاسوسی شوروی در دهه ۱۹۲۰ در خاورمیانه باشد.

۹. به نقل از: مکی، ج ۵، ص ۲۳۰

در تأیید این ادعا یادداشت دکتر غنی شنیدنی است:

انگلیس‌ها پسیکولوژی افراد و جماعات را بهتر از هر قومی در نظر می‌گیرند و می‌فهمند و اضافه بر فهمیدن ماشین اداری آنها طوری منظم است که نقشه‌های خود را بدون سروصدا و بطور دقت می‌توانند به کار ببندند. نتیجه را گرفتند. روس‌ها به تیمور گرویدند و او را پذیرائی زیاد کردند. موجبات جلب تیمور هم در دست بود، روسی خوب می‌دانست، بهترین سال‌های جوانی او در روسیه صرف شده بود. زن باز و عیاش بود. در خلال همه این احوال دائره اطلاعات و جاسوسی انگلستان جزئی و کلی قضایا را مستقیم و غیرمستقیم به اطلاع رضاشاه رسانید و بدست زن صاحب‌جمالی کیف محتوی مکاتیب تیمور را دزدیدند و از روسیه خارج کردند... شنیدم طی صحبت‌های از روسیه [رضاخان] بطور خیلی ساده و با ظواهر استعلام و استکلاخ از تیمور می‌پرسد که قشون و قوای روسیه چطور است؟ او جواب‌هایی می‌دهد. خیلی ساده می‌گوید وزیر جنگ آنها کیست؟ می‌گوید وروشیلوف است. از خصوصیات او می‌پرسد و از جمله می‌پرسد به تفصیل او را دیده‌ای؟ تیمور عرض می‌کند بلی، در مجالس پذیرائی که سایر وزراء بودند او را دیده و هم سخن شده است. در حالیکه رضاشاه بوسیله عمال بریتانیائی خود خبر داشت که تیمور با وروشیلوف بطور خصوصی هم ملاقات کرده است.^{۱۰}

بر اساس خاطرات آقابکوف، اینتلیجنس سرویس از نقطه ضعف بارز تیمورتاش، یعنی زنجاری و حتی عدم مقاومت مطلق در برابر زن، استفاده کرد. يك دختر آسوری، که مأمور انگلیس بود، بنحوی تیمورتاش را مجذوب ساخت، که او را با خود به همه جا می‌برد و حتی در مسافرت‌های مسکو بعنوان «منشی مخصوص» خود معرفی می‌کرد.^{۱۱}

در سال ۱۳۱۱، تیمورتاش پس از مذاکراتی با مقامات لندن بر سر مسئله نفت، از راه روسیه به ایران بازگشت و سر راه در مسکو توقف داشت. در این سفر، جامه‌دان حاوی کلیه اسناد محرمانه شخصی او و مقامات مسکو توسط دختر آسوری به سرقت رفت و تصویر آن در اختیار رضاخان قرار گرفت و در بازگشت به تهران، در ۳ دی، بازداشت شد. خبر گم شدن جامه‌دان تیمورتاش و دستگیری او بلافاصله در روزنامه تایمز لندن چاپ شد و بعلت شهرت جهانی تیمورتاش انعکاس بین‌المللی یافت. در ایران، علت دستگیری تیمورتاش «ارتشاء» اعلام گردید، هرچند تایمز به رابطه او با شوروی‌ها اشاره صریح کرده بود.^{۱۲}

تیمورتاش مدت‌ها در باغ وسیع و خلوت خود در جاده پهلوی بازداشت بود و تحت

۱۰. غنی، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۷۲

۱۱. مکی، ج ۵، ص ۲۳۲

۱۲. روزنامه تایمز از دیرباز دارای پیوندهای جدی با اینتلیجنس سرویس بوده و در آن زمان اردشیر ریهپورتر، رئیس شبکه جاسوسی انگلیس در ایران، مخبر روزنامه تایمز نیز محسوب می‌شد.

بازجوئی مستمر قرار داشت و رضاخان شخصاً بدانجا رفت و آمد می کرد. او در ۴ تیر ۱۳۱۲ در يك محكمه علنی به اتهام «ارتشاء» محاکمه شد. به گفته مهدی بامداد، در محاکمه تیمورتاش هیچ شهادتی از خود نشان نداد و چندین بار گریست!^{۱۳} تیمورتاش در این دادگاه به جرم دریافت رشوه از حاج امین التجار اصفهانی به پنج سال زندان محکوم شد و به زندان قصر منتقل گردید.

در ۷ مهر ۱۳۱۲، کاراخان، قائم مقام کمیسر امور خارجه شوروی (معاون وزارت خارجه) به تهران آمد و در ملاقات با رضاخان تقاضای عفو تیمورتاش را مطرح ساخت. رضاخان، که قبلاً نیت کاراخان را از این سفر می دانست، پاسخ داد: «گویا حال مزاجی تیمور چندان خوب نیست و شاید مرده باشد، در صورتی که زنده باشد، بسیار خوب، فکری در این باب می کنم.» سپس با صحنه سازی قبلی و با اصرار فراوان سرلشکر آیرم، رئیس شهربانی وقت، کاراخان برای بازدید به زندان قصر برده شد، و در آنجا برای او مشخص گردید که روز قبل تیمورتاش مرده است! بعدها، رضاخان در روزهای شهریور ۱۳۲۰ علت هراس شدید خود را از روس ها، انتقام گیری آنها از ماجرای سفر کاراخان عنوان می کرد.^{۱۴}

تاریخ نگاران درباری می کوشیدند تا علت دستگیری تیمورتاش را «ارتشاء»، و قتل فجیع او را «مرگ طبیعی» قلمداد کنند. و حتی سناتور ابراهیم خواجه نوری در کتاب بازیگران عصر طلائی، که با نیت چهره آرائی حتی المقدور رضاخان نگاشته شده، قتل تیمورتاش را «خودکشی» جلوه می دهد!!^{۱۵}

سیدمهدی فرخ (معتصم السلطنه)، که از دوستان تیمورتاش بود و در خاطرات خود از او بعنوان «مرد شیک پوش و زیبای ایران»! یاد می کند^{۱۶}، می کوشد تا تیمورتاش را از اتهام جاسوسی تبرئه کند و ماجرای تیمورتاش را توطئه انگلیسی ها علیه او به خاطر قرارداد نفت قلمداد نماید. حال آنکه، مسافرت کاراخان به تنهایی دلیل بارزی است بر ارتباطات پنهانی

۱۳. مکی، ج ۲، ص ۲۴۱

۱۴. از جمله، دکتر محمد سجادی می نویسد که رضاخان در تلفنی که نیمه شب ۲۲ شهریور به او زد و در حالیکه شدیداً از ورود ارتش شوروی به تهران هراسان بود، گفت: «راست می گویی ولی حساب انتقام است. از روزی که کاراخان از ایران بازگشت، روس ها خط و نشان برایم کشیده و می خواهند... تلافی نمایند.»

(مکی، ج ۷، ص ۵۲۴)

۱۵. خواجه نوری، ص ۶۹-۷۰

۱۶. فرخ، ص ۲۲۹

تیمورتاش با شوروی‌ها.

جالب‌تر اینجاست که پروفیسور میخائیل ایوانف، مورخ شوروی، که در سال‌های جنگ دوم جهانی کارمند سفارت شوروی در تهران بود و از مأمورین مهم اطلاعاتی شوروی بشمار می‌رفت، نیز می‌کوشد تا برای تیمورتاش وجهه ملی کسب کند. او قتل تیمورتاش را ناشی از تلاش او برای افزایش سهمیه نفت ایران قلمداد می‌کند:

در همان زمان با شخصیت‌های دولتی ایران که خواهان قطع نفوذ کمپانی انگلیس بودند تسویه حساب شد و همه آنها مورد تعقیب و فشار قرار گرفتند. برای نمونه می‌توان از تیمورتاش نام برد که خواهان افزایش سهم ایران از درآمد نفت بود...^{۱۷}

در باره تیمورتاش قضاوت‌های گوناگونی شده و می‌شود. از جمله، مهدی بامداد می‌نویسد: «تا وقتی که پشتیبان وی دولت فخریه انگلستان بود همه کاره و شخص دوم مملکت، بعد از پهلوی، محسوب می‌شد، ولی زمانیکه با دولت شوروی سروسری پیدا کرد، به مجازاتی رسید که هرگز گمان نمی‌برد.»^{۱۸} و برآستی نیز باید با این قضاوت تاریخی مخبرالسلطنه هدایت درباره تیمورتاش موافق بود که: «چه بحث بر سر کسی که نداند چه می‌گوید و چه می‌کند، در گیلان اتومبیل برمی‌گردد، جمعی بیگناه به دار آویخته می‌شوند. انما الخمر و المیسر رجس من عمل الشیطان، وای به آن که تریاک هم ضمیمه شود.»!!

۱۷. میخائیل ایوانف، ص ۷۴

۱۸. هدایت، ص ۳۹۶

۲. تاریخ‌نگاری درباری و وقایع شهریور ۱۳۲۰

خاطرات دولتمردان پهلوی، که به علت فقدان اسناد کافی دستمایه تاریخ‌نگاری معاصر ایران قرار گرفته است، سرشار از جعل و تحریف وقایع شهریور ۱۳۲۰ است. هدف تمامی این تحریف‌ها و جعلیات، و حتی گاه صحنه‌پردازی‌های «شاعرانه» و «حماسی»، لاپوشانی زبونی رضاخان بمنظور «حفظ حرمت مقام منبع سلطنت» و حتی ایجاد یک وجهه ملی ضدانگلیسی برای او، پرده‌پوشی ضعف و بی‌شخصیتی عجیب امرای ارتش پهلوی و بالاخره استتار نقش واقعی استعمار بریتانیا در این ماجرا است. با توجه به خاطرات ارتشبد فردوست، که بعنوان «چشم و گوش» محمدرضا پهلوی و عضو «ستاد مخصوص» او اسناد درجه اولی را برای نخستین بار در معرض قضاوت تاریخ قرار می‌دهد، به دو نمونه توجه کنیم:

چگونگی انتصاب فروغی

ارتشبد فردوست، برای نخستین بار پرده ناشناخته‌ای از تاریخ معاصر ایران را افشاء می‌کند، و آن چگونگی ملاقات رضاخان با فروغی است. ظاهراً از این حادثه تنها عده انگشت شماری، از جمله فردوست، مطلع بوده‌اند. دولتمردان پهلوی در خاطرات خود، یا از این ملاقات اطلاعی نداشته‌اند، و یا در صورت اطلاع آن را مسکوت گذارده‌اند. روایت مشهور و رسمی (و جعلی) از «نخستین» ملاقات رضاخان و فروغی و نحوه انتصاب فروغی به نخست‌وزیری چنین است:

دکتر محمد سجادی، در مقاله‌ای که در هفدهمین شماره سالنامه دنیا انتشار یافته، می‌نویسد که رضاخان ساعت ۶ بعد از ظهر روز ۵ شهریور کابینه منصور را به کاخ سعدآباد احضار کرد و در حالیکه «حال درستی نداشت» مجید آهی (وزیر دادگستری کابینه منصور) را مأمور تشکیل کابینه کرد. آهی نپذیرفت و در حالیکه رضاخان عصبانی شده بود، آهی فروغی را بعنوان فرد مناسب پیشنهاد کرد.^۱ سجادی و سهیلی نیز این نظر را تأیید کردند. سپس رضاخان نصرالله انتظام (رئیس کل تشریفات دربار) را احضار کرد و به او گفت: منزل فروغی را می‌دانی؟! انتظام پاسخ مثبت داد و رضاخان به او دستور داد که فوراً به شهر برود و فروغی را با خود به کاخ سعدآباد بیاورد.

«رجال» درباری مجبورند به ضعف رضاخان در برابر فروغی معترف شوند، زیرا این ضعف چنان شهرتی یافته که قابل کتمان نبود، ولی حتی المقدور می‌کوشیدند تا این ضعف را بصورت «بسیار محترمانه» و در «شان مقام منیع سلطنت» نمایش دهند و حتی این صحنه را بصورت تجلی «سجایای اخلاقی مکنون» رضاخان، که گوئی تا آن روز پنهان مانده بود، تصویرپردازی کنند. سجادی می‌نویسد که رضاخان گفت: «و چون کسالت دارند [فروغی] استثنائاً اجازه می‌دهم اتومبیل حامل او در جلوی پلکان کاخ توقف نماید. تا آن روز اتومبیل هیچ يك از نخست وزیران و وزیران و یا نمایندگان سیاسی خارجی جرئت نداشت از جلوی در ورودی کاخ سعدآباد جلوتر برود و این اولین باری بود که شاه دستور می‌داد اتومبیل حامل فروغی در جلوی پلکان کاخ سفید سعدآباد توقف نماید... مرحوم فروغی که از سال ۱۳۱۴ تا آن روز شاه را ندیده بود و بطور کلی شرفیابی صورت نگرفته بود^۲، عسازنان وارد سالن گردید. اعلیحضرت ایشان را بغل دست خود نشانده از سلامتی او جويا شدند...»^۳

سیدمهدی فرخ (معتصم السلطنه) این صحنه را چنین جعل و تزئین می‌کند:

شاه آقای نصرالله انتظام رئیس کل تشریفات دربار را احضار کرده و به ایشان مأموریت می‌دهند که فوراً به مشهد [!؟] رفته، آقای فروغی را به کاخ سعدآباد بیاورند. حتی تأکید می‌کنند که چون آقای فروغی کسالت دارد، مانعی ندارد که اتومبیل حامل ایشان تا مقابل پله‌های کاخ سلطنتی بیاید.

۱. عده دیگری از دولتمردان رضاخان نیز مدعی شده‌اند که اولین بار آنها فروغی را پیشنهاد کردند!
 ۲. تأکید غیرعادی دکتر سجادی بر عدم ملاقات رضاخان با فروغی از سال ۱۳۱۴ تا آن روز، نشان می‌دهد که شاید ایشان از ملاقات مخفیانه روز قبل شاه با فروغی مطلع بوده است؟

۳. مکی، ج ۷، ص ۹۳ الی ۹۶

درست ۶ یا ۷ سال بود که بین شاه و فروغی ملاقاتی دست نداده بود [!!] اینک مردی به ملاقات شاه می آمد که در حساس ترین لحظات تاریخ سیاسی ایران می بایست زمام امور کشور را در دست بگیرد. اتومبیل او بطور استثناء تا پله هائی می آمد که هرگز اتومبیل هیچ مقامی بدان نزدیک نشده بود. و تا آن لحظه اتومبیل هیچ قدرتی [!!] نتوانسته بود از جلوی در ورودی کاخ سفید حتی یک سانتی متر جلوتر برود [!!]

وقتی مرحوم فروغی با آن حالت نزار شرفیاب شد، شاه از جا بلند شدند و دست او را گرفته نزد خودشان نشانندند... آن روز همه کس به وضوح مشاهده نمود که قطره های اشک از چشمان آن مرد فاضل و توانا سرازیر شده و شاه نیز چنان متقلب گشته بودند^۴ که شدت انقلاب درونی ایشان را می شد از چشمان مرطوبشان حدس زد.^۵

معلوم نیست آقای فرخ که در این صحنه حضور نداشته و در آن زمان به ادعای خودش در شیراز (در مقام استانداری فارس) مشغول «مبارزه با قونسول انگلیس»!! بوده است، این صحنه را از کجا آورده و چگونه چیزهائی را به قلم کشیده که حتی مدعیان حضور در صحنه نیز تصویر نکرده اند؟!

اشرف پهلوی در خاطرات خود اولین تماس رضاخان با فروغی را نزدیک تر به واقعیت بیان می کند. او، که احتمالاً از طریق محمدرضا و یا حسین فردوست در جریان ملاقات محرمانه پدرش با فروغی قرار گرفته بود، نیز می کوشد تا «حریم سلطنت» را حفظ کند و واقعیت را نمی نویسد. ولی مدعی می شود که رضاخان، در حضور اشرف، به فروغی تلفن کرد و ابتدا با اصرار و سپس با خواهش فروغی را نخست وزیر کرد. روشن است که این تصویر اشرف واقعی نیست، مهم تر از همه به این دلیل که او فرزند مورد علاقه رضاخان نبود (برخلاف محمدرضا و شمس) که در چنین لحظات اضطراب و عصبیت در کنار پدر باشد. ولی بهر حال رگه های واقعیت در آن بیشتر است:

در اینموقع انگلیسی ها بطور غیرمستقیم به پدرم فهماندند که فقط با سه نفر از رجال قدیمی ممکن است مذاکره کنند و آن سه تن سیدضیاءالدین طباطبائی، قوام السلطنه و ذکاءالملک فروغی بودند... پدرم چند نفر را نزد او [فروغی] فرستاد و شخصاً هم به فروغی تلفن کرد که برای نجات کشور فداکاری کند و نخست وزیر شود. آن شب که پدرم به فروغی تلفن کردم در آنجا حضور داشتم. من هرگز پدرم را به آن حال ندیده بودم. او همیشه تحکم می کرد و دستور می داد، اما آن شب اصرار او به فروغی به خواهش کشیده شد، ولی وقتی که سرانجام فروغی را حاضر به قبول نخست وزیری کرد چنان خوشحال بود که گوئی همه چیز را نجات

۴. این «احساسات لطیف» و «رقت قلب» رضاخان، همان «سجایای اخلاقی مکتون» او است، که قبلاً گفتیم.

۵. فرخ، ص ۴۲۳-۴۲۴

داده است. آن شب پس از چند روز من پدرم را شاد و خوشحال دیدم. بعد دستور داد پیشخدمت مخصوص حاضر شود و به او گفت فردا که ذکاء‌الملک فروغی به سعدآباد آمد، به قراول‌ها بگو او چون مریض است اجازه دارد با اتومبیل تا دم پلکان بیاید...^۶

ماجرای تخلیه پادگان‌ها

این حادثه از معروفترین وقایع شهریور ۱۳۲۰ است، که درباره آن توسط «رجال» پهلوی سخن فراوان گفته شده.

امیرموثق نخجوان، که پس از بازداشت سرلشکر احمد نخجوان بدستور رضاخان به جای او وزیر جنگ شد،^۷ در خاطرات خود مرخص کردن سربازان از پادگان‌ها را به خیانت یا عدم کفایت برخی افسران ارشد نسبت می‌دهد و خلع درجه و بازداشت نخجوان و ریاضی را به همین دلیل و ناشی از عصبانیت رضاخان از این خیانت می‌خواند!^۸

سرلشکر ضرغامی، که در آن زمان رئیس ستاد ارتش بود، می‌کوشد تا «گناه» حادثه را به گردن «مرحوم فروغی» بیاندازد و در واقع برای جلب محبت محمدرضا، رضاخان را تبرئه کند. او می‌نویسد:

شبی که ذکاء‌الملک نخست‌وزیر شده بود همراه سهیلی وزیر خارجه و آهی وزیر راه و سرلشکر احمد نخجوان وزیر جنگ در باشگاه افسران نزد من آمدند و گفتند: بودن این همه سرباز در سربازخانه‌های تهران خطرناک است، بهتر است سربازان همه مرخص شوند. گفتم این موضوع به من مربوط نیست و منوط به اراده و امر شاهنشاه است، فردا صبح شرفیاب بشوید و پیشنهادتان را به عرض برسانید هرچه اراده فرمودند اطاعت خواهد شد.

ضرغامی مدعی است که او موضوع را از قول هیئت دولت به رضاخان اطلاع داد و رضاخان دستور داد که در تمام واحدها افراد فنی را با عده‌ای حدود ۵۰۰۰ نفر نگه دارند و بقیه را طبق مقررات مرخص کنند، ولی به علت اشتباهی دستور مرخصی همه افراد صادر شد!^۹ بهر روی، ضرغامی اعتراف می‌کند که رضاخان دستور مرخصی پادگان‌ها را داده است، ولی از حضور شخص او در پادگان‌ها سخن نمی‌گوید و این دستور را نیز بصورت «معقولی» تعدیل می‌کند.

۶. مکی، ج ۸، ص ۱۰۷ و ۱۰۹

۷. امیرموثق نخجوان (محمد) با احمد نخجوان نسبتی ندارد.

۸. مکی، ج ۷، ص ۳۲۹

۹. مکی، ج ۷، ص ۴۰۰

ضرغامی علت بازداشت نخجوان و ریاضی را به مسئله دیگری (پیشنهاد مقررات جدید نظام وظیفه)، که گویا سبب عصبانیت رضاخان شد، نسبت می دهد!^{۱۰}

از همه عجیب تر صحنه آرائی جناب سیدمهدی فرخ است، که علیرغم عدم حضورش در تهران چنان به جعل تصویر دست می زند، که برآستی مضحك است. او سبب خلع درجه و بازداشت نخجوان و ریاضی را به تخلیه پادگان ها (که گویا توسط آنها صورت گرفته بود!) نسبت می دهد. گویا این امر خون «سربازی»! و عرق «میهن پرستی»! رضاخان را به جوش آورد. به نطق پراحساس و غرّائی که فرخ بعنوان زبان حال رضاخان به قلم آورده توجه کنید:

چه کسی به شماها دستور داده که سربازان را لخت و گرسنه از سربازخانه ها بیرون بیا نندازید؟ چرا در يك اطاق سربسته و در بسته برای نابودی ارتش ایران تصمیم گرفتید؟... سربازان ما را در مرزهای ایران دارند می کشند، اما شما به جای کمک به برادران مجروح و بی پناه خویش، دستور اخراج سربازان را از سربازخانه ها داده اید!... اگر نمردم، اگر زنده ماندم، سزای شما را کف دستتان خواهم گذاشت، اگر نه تاریخ درباره شماها قضاوت خواهد کرد که چطور در حساس ترین لحظات، به من و به ملت ایران خیانت کرده اید!...^{۱۱}

برآستی آیا جناب فرخ نمی دانست که این خیانت بدستور مستقیم و بلاواسطه و حضوری چه کسی صورت گرفت؟! بهر روی، تاریخ قضاوت کرده است و عامل اصلی این خیانت و چهره آرایان و مشاطه گران او آماج این محکومیت تاریخی اند.

۱۰. مکی، ج ۷، ص ۴۰۱-۴۰۲

۱۱. فرخ، ص ۴۳۵

۳. محمدعلی فروغی و جایگاه او در تاریخ معاصر ایران

محمدعلی فروغی در سال ۱۲۵۴ ش. بدنیا آمد و پس از مرگ پدر به «ذکاء الملك» ملقب شد. بگفته مهدی بامداد، جد اعلاى این خانواده از یهودیان بغداد بود، که برای تجارت به ایران آمد و در اصفهان سکنی گرفت و مسلمان شد.^۱ پدر فروغی، محمدحسین ذکاء الملك متخلص به فروغی، از معاریف فرهنگی زمان خود به شمار می‌رفت. او تحت تأثیر میرزا ملکم خان از پیشکسوتان ترویج فرهنگ غربی و فراماسونی در ایران شد. میرزا محمدعلی در چنین مکتبی تربیت شد و بنوبه خود به یکی از برجسته‌ترین متفکرین غربگرا و بزرگ - فراماسون ایران بدل گردید.

محمدعلی فروغی برای نخستین بار، به‌مراه وثوق الدوله (میرزا حسن خان) و دبیر الملك (میرزا محمدحسین خان بدر)، قانون اساسی و سایر اسناد بنیادی فراماسونری را به فرمان «لژ بیداری ایران» از فرانسه به فارسی ترجمه کرد و واژه فراماسونری و معادل‌های فارسی آن، چون «جمعیت رفیقان» و «فتیان» را در واژگان فارسی جا انداخت.^۲ فروغی در سن ۳۲ سالگی از

۱. بامداد، ج ۳، ص ۴۵۰

درباره شهرت یهودی‌الاصل بودن فروغی‌ها به این شعر مرحوم ملك الشعراء بهار توجه شود؛ که در آغاز سلطنت محمدرضا پهلوی سروده شده:

شاهها کم از خبث فروغی خبرت خون می‌کند این جُهود ناکس جگرت
خطبه شهی و عزل تو را خواهد خواند زانگونه که خواند از برای پدرت

(دیوان ملك الشعراء بهار، تهران، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۲۹۸).

۲. رائین، فراموشخانه و فراماسونری...، ج ۱، ص ۴۰ و ۲۵۳

بنیانگذاران لژ «بیداری ایران» در سال ۱۲۸۶ ش. / ۱۹۰۷ م. بود و در این لژ به مقام استاد اعظم با عنوان خاص «چراغدار» نائل آمد.^۳

فروغی از مدرسین و مدیر مدرسه علوم سیاسی بود، که توسط فراماسون‌های سرشناس میرزانصرالله خان مشیرالدوله و پسرش میرزااحسن خان بنیاد نهاده شد. این مدرسه، که بعدها دانشکده حقوق شد، مکتبی بود که فرزندان طبقه حاکمه ایران را به خود جذب کرد و دولتمردان و «رجال» سیاسی ایران آینده را پرورش داد و بذر فرهنگ و روانشناسی فراماسونی را در نسل‌های متمادی تحصیل کردگان و دانشگاه دیدگان غربگرای ایران افشاند. خان ملك ساسانی می نویسد:

خوب به خاطر دارم يك روز درس تاریخ داشتیم و گفتگو از مستعمره‌های انگلیس بود، که آیا خود اهالی قادر به اداره کردن ممالک خود هستند یا نه؟ میرزا محمدعلی ذکاءالملک گفت: آقایان شما هیچوقت سرداری برای دوختن به خیاط داده‌اید؟ همه گفتند: آری. گفت: خیاط برای سرداری شما آستین گذارده؟ همه گفتند: البته. گفت: وقتی سرداری را از مغازه خیاطی به منزل آوردید آستین‌هایش تکان می‌خورد؟ همه گفتند: نه! گفت: پس چه چیز لازم بود که آستین‌ها را به حرکت درآورد؟ شاگردها گفتند: لازم بود دستی توی آستین باشد تا تکان بخورد. جناب فروغی فرمودند: مقصود من هم همین بود که بدانید ایران شما مثل آستین بی حرکت است که تا دست دولت انگلیس در آن نباشد ممکن نیست تکان بخورد.^۴

فروغی فردی دانشمند و با استعداد و بسیار پرکار و از نظر ظاهری باوقار بود و بدلیل همین ویژگی‌ها به مغز متفکر فراماسونری ایران بدل گردید و نام و اندیشه او بر فرهنگ رسمی دوران پهلوی - از دبستان تا دانشگاه - سایه افکند. بیهوده نیست که مجتبی مینوی در رثای سی سالگی درگذشت فروغی می‌گوید: «تمام دوره درس خواندن و نشو و نمای ما با تألیفات فروغی‌ها و اسم خاندان فروغی به هم پیچیده بود.»^۵

فروغی و سلطنت پهلوی

فروغی در بقدرت رسیدن رضاخان و تأسیس سلسله پهلوی نقش اساسی داشت. مورخ معاصر، حسین مکی می‌نویسد:

۳. رانین، همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۰۹ و ۱۱۲

۴. رانین، همان مأخذ، ج ۱، ص ۴۵۳

۵. مینوی، ص ۵۳۶

فروغی از بدو پیدایش رضاخان یا از جهت هوش فطری و یا از لحاظ آگاهی از سیاست انگلستان در مورد «تمرکز حکومت قدرت» و ایجاد دیکتاتوری همواره او را تقویت می کرد، و در بسیاری بازی های سیاسی مبتکر و در حقیقت یکی از تعزیه گردان های اصلی بوده است.^۶

فروغی در سه مقطع حساس حیات سلسله پهلوی نقش اصلی داشت: او نخستین رئیس الوزرای رضاخان بود، که «شنل آبی»^۷ سلطنت را در مراسم تاجگذاری بردوش او استوار ساخت. سپس، در سال های ۱۳۱۲-۱۳۱۴، که رضاخان مأموریت یافت تا مهلك ترین ضربات را بر فرهنگ ملی ایران وارد سازد، و برنامه زیرکن کردن حاکمیت فرهنگی مذهب و اسلام زدائی را با خشونت و سبعت به اجرا درآورد، باز فروغی نخست وزیر بود. و فروغی آخرین رئیس الوزرای رضاخان بود، که در لحظات ترس و دلهره «دیکتاتور» به فریاد اورسید و به خاطر «خدمات بزرگش» بقای سلطنت را در خاندان او تضمین کرد، و بالاخره بعنوان نخستین نخست وزیر پهلوی دوم، تاج شاهی را بفرق محمدرضا نهاد!

دکتر علی محمد نقوی، جامعه شناس و محقق معاصر، می نویسد:

فروغی مغز متفکر رژیم یکی از غریزدگان فراماسونر بود. فروغی که خود مورد احترام شدید تمام غریزدگان است، در عالم سیاست تا نخست وزیری هم پیش رفته و عامل سیاست رژیم در جهت اسلام زدائی و ورود فرهنگ غرب بوده است. فروغی بود که با خیانت های خود عامل اصلی تداوم رژیم پهلوی، پس از عزل رضاخان گردید. نخست با زمینه سازی استعفای احمدشاه راه را برای سلطنت رضاخان هموار کرد و سپس بعد از حمله متفقین، مجلس سیزدهم را تحکیم کرده، باعث جانشینی محمدرضاخان گردید.^۸

معروف است، و مورخین عصر پهلوی، بیشتر برای تزئین چهره فروغی، می نویسند که، در سال ۱۳۱۴ به خاطر یادداشتی که از او نزد محمدولی خان اسدی (نایب التولیه مغضوب آستان قدس رضوی) یافت شد، از نخست وزیری کناره گیری کرد و خانه نشین شد. با توجه به نقش و مقام مهم و یگانه فروغی، چنین واقعه ای، در صورت صحت، نمی تواند چیزی بیش از يك توجیه باشد برای کناره گیری سنجیده و عامدانه فروغی از صحنه علنی سیاست. شاید او می خواست و تمایل داشت که در پس پرده باشد و به کارهای «بزرگتر»، که به فراغت نیاز داشت، بپردازد و در عین حال، وجهه «روشنفکرانه» و «فاضلانه» خود را برای «آینده» محفوظ

۶. مکی، ج ۴، ص ۲۱-۲۲

۷. جالب و معنی دار اینکه، در لزه های فراماسونری سقف تالار به رنگ آبی (نشانه آسمان) رنگ آمیزی می شود!

۸. نقوی، ج ۱، ص ۸۷

دارد. اگر فروغی در اوج دیکتاتوری نفرت زای رضاخانی، که جان و مال و ناموس نه تنها «عامه» بلکه حتی بخش وسیعی از «خواص» نیز ملعبه دست مختاری ها بود، برمسند رئیس الوزرائی قرار داشت، برآستی آیا می توانست در روزهای سرنوشت ساز شهریور ۱۳۲۰ چنان نقش تاریخی ایفاء کند و بعنوان نخست وزیر «مدیر» و «مدبّر» در روزهای سیاه اشغال کشور توسط بیگانه چهره نمائی کند؟! آری، فروغی، برای کسب چنین «محبوبیتی» و ایفای چنین نقشی به چنان «مغضوبیتی» نیاز داشت!^۹

فروغی و شهریور ۱۳۲۰

در شهریور ۱۳۲۰، واضح بود که ابقای رضاخان برسریر سلطنت، مهم تر از همه به خاطر نارضایتی عمیق و محسوس توده مردم و لرزان شدن پایه های تاج و تختش، دیگر غیرممکن است. برای سیاست پردازان بریتانیا سه امکان برای وضع آینده حکومت ایران مطرح بود:

۱- اعاده سلطنت قاجاریه و به تخت نشاندن محمدحسن میرزا و پسرش حمید. آنتونی ایدن (وزیر خارجه بریتانیا) در ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۱/۱۹ شهریور ۱۳۲۰ برای ارزیابی مسئله به ملاقات آنها می رود و در تلگراف «بسیار محرمانه» به بولارد می نویسد:

پرنس حسن قاجار وارث سلسله قاجار در لندن است و من او و پسرش را بطور خصوصی ملاقات کردم... پرنس حسن آماده است تا اگر چنانچه جنبشی در ایران برای بازگرداندن سلسله قاجاریه به سلطنت بوجود آید به ایران برود. او پسرش را نیز همراه خود به ایران خواهد برد. پرنس حسن گفت که فروغی قبلاً معلّم او بوده است و لذا او [فروغی] شاید نسبت به بازگشت سلطنت قاجار سمپاتی داشته باشد.^{۱۰}

ولی، برخلاف تصوّر محمدحسن میرزا، فروغی نظر مساعدی نسبت به اعاده سلطنت قاجار نداشت.^{۱۱} بعلاوه، در دیداری که در ۱۳ سپتامبر (۲۲ شهریور) سرهوراس سیمور (معاون وزارت خارجه انگلستان در امور خاورمیانه) و هارولد نیکلسون (رئیس بی.بی.سی) با شاهزادگان قاجار داشتند، نتیجه ارزیابی منفی بود. سیمور بخصوص از اینکه حمید پسر محمدحسن میرزا، که افسر نیروی دریائی انگلستان بود، يك كلمه فارسی نمی دانست، ناراحت

۹. درباره روابط فروغی با اردشیر ریهوترتر مراجعه شود به: همین کتاب، ج ۲، ص ۱۴۰ - ۱۴۱

۱۰. ذوقی، ایران و قدرتهای بزرگ...، ص ۱۰۷

۱۱. همان مأخذ، ص ۱۰۸

شده بود.^{۱۲} بنابراین، این امکان بطور قطعی منتفی شد.^{۱۳}

۲ - استقرار يك رژیم جمهوری در ایران، با ریاست شخصیت‌هایی چون فروغی (کاندید انگلیسی‌ها) یا ساعد (کاندید روس‌ها).^{۱۴} این امکان با موانع زیر مواجه بود:

الف: ریاست جمهوری فروغی مورد مخالفت روس‌ها بود^{۱۵} و بنابراین توافق دوقدرت تعیین‌کننده انگلیس و شوروی بر سر يك چهره دشوار بود و به زمان کافی نیاز داشت. با توجه به ضرورت تصمیم‌گیری سریع، این امر ناممکن بود.

ب: فروغی شخصاً با استقرار نهاد جمهوری در ایران موافق نبود و لذا پیشنهاد ریاست جمهوری خود را نپذیرفت.^{۱۶}

ج: اصولاً مقامات بریتانیایی بطور سنتی نسبت به استقرار جمهوری در ایران نظر مساعد نداشتند و سلطنت را مناسب‌ترین شکل حکومتی منطبق با فرهنگ و روانشناسی مردم ایران تشخیص می‌دادند!^{۱۷} مسلماً این نظریه از اندیشه‌های مونارشیشستی و باستان‌گرایانه اردشیر ریپورتر و فروغی متأثر بود.

در نتیجه، تنها راه معقول و ممکن برای مقامات انگلیسی، امکان سوم یا تداوم سلطنت از طریق سلسله پهلوی و بوسیله شخص ولیعهد بود. درباره کاندیدهای دیگر درون خاندان پهلوی (علیرضا و عبدالرضا) ارتشبد فردوست توضیح داده است.

برخی محققین، براساس اسناد جنگ جهانی دوم وزارت امور خارجه بریتانیا (که از سال ۱۹۷۲ استفاده از آن آزاد شد) دخالت انگلستان را در تعیین محمدرضا پهلوی بعنوان شاه ایران رد می‌کنند و آن را نتیجه عمل مستقل و سریع فروغی می‌دانند.^{۱۸} و یا تصمیم انگلستان را در این زمینه به اعمال فشار فروغی مربوط می‌کنند.^{۱۹}

۱۲. همان مأخذ، ص ۱۰۷

۱۳. تأخیرات برای پاسخگونی قطعی به محمدرضا پهلوی قاعدتاً ناشی از همین امر بوده است. (مراجعه شود به: همین کتاب، ج ۱، ص ۱۰۰ - ۱۰۴)

۱۴. مکی، ج ۸، ص ۱۰۸

۱۵. مکی، ج ۸، ص ۱۰۸

۱۶. خاطرات اشرف پهلوی، بنقل از همان مأخذ.

۱۷. به گفتگوهای آلن ترات با ارتشبد حسین فردوست در کتاب حاضر مراجعه شود.

۱۸. ذوقی، همان مأخذ، ص ۱۰۸

۱۹. همان مأخذ، ص ۱۰۵

این ادعا در واقع تأثیرپذیری از تلاش خود مقامات انگلیسی است، که کوشیده و می‌کوشند تا مداخله خود را در امور داخلی یک کشور مستقل (ایران) پرده پوشی کنند؛ تا از نظر موازین و عرف بین‌المللی در موضع تخطئه و اتهام قرار نگیرند. خاطرات ارتشبد فردوست و شرح مباحثات او با آلن چارلز ترات، که برای نخستین بار افشاء می‌گردد، دلیل متقنی است بر مداخله صریح و مستقیم و حتی خشن انگلستان در تعیین سرنوشت و حق حاکمیت مردم ایران. در این رابطه توجه به توضیح زیر ضرور است: همانگونه که در سفارتخانه‌های بریتانیا و ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی معمول است، و اسناد فراوانی در این زمینه افشاء گردیده، مقامات اطلاعاتی سفارت‌خانه‌ها مستقل از سفیر و وزارت خارجه عمل می‌کنند و مستقیماً تابع مقام مافوق در کشور خود هستند و نه سفیر. بنا بر این، تباین اسناد رسمی وزارت خارجه با اسناد و مکاتبات اطلاعاتی، که گاه می‌تواند ناشی از تفاوت موضع‌گیری‌های این دو نهاد باشد، امری طبیعی و معمول است. برای رسیدن به یک تحلیل واقعی از حوادث شهریور ۱۳۲۰ در ایران، اسناد وزارت خارجه انگلستان به تنهایی کافی نیست و باید اسناد و مکاتبات آلن ترات با ستاد MI-6 در لندن و اسناد و مکاتبات ارگان مافوق آن یعنی JIC را نیز مورد بررسی قرار داد.

بنابر این، عمل سریع فروغی در ابقای سلطنت پهلوی، قبل از آنکه وزارت خارجه انگلستان رسماً نظر دهد، بدان معنا نیست که او مستقل از انگلیسی‌ها عمل کرده و مقامات لندن در این ماجرا دخالتی نداشته‌اند. مسلماً، فروغی قبلاً از طریق ترات مسئله را با لندن فیصله داده بود و پس از هماهنگی کامل و اخذ تصمیم نهائی (مذاکرات محمدحسن میرزا با سرهوراس سیمور معاون وزارت خارجه و هارولد نیکلسون رئیس بنگاه بی. بی. سی، که قاعدتاً باید نماینده اینتلیجنس سرویس باشد، در روز ۲۲ شهریور و تحلیل و ارزیابی نهائی آن) به این عمل «جسورانه» مبادرت ورزید. بعبارت دیگر، آن نهادهایی که مسئولیت عملی این عملیات را بعهده داشتند به نتیجه قطعی رسیده بودند و تنها اعلام «رسمی» آن از سوی وزارت امور خارجه به سرریدر بولارد، چند روز پس از سوگند خوردن محمدرضا پهلوی در مجلس صورت گرفت؛ که این نیز بی «حکمت» نبود!^{۲۰}

۲۰. تأخیر وزارت خارجه انگلیس در اعلام نظریه «رسمی» دال بر موافقت با سلطنت محمدرضا پهلوی، دستمایه‌ای برای ادعاهای گزاف خود او نیز شد. محمدرضا پهلوی پس از فرار از ایران در پاسخ به تاریخ نوشت: «من در میان احساسات شورانگیز هزاران تن از مردم تهران به مجلس رفتم و سوگند یاد کردم... عجب آنکه سفرای روس و انگلیس در مراسم تحلیف حضور نداشتند! ظاهراً بعضی از انگلیس‌ها طرفدار ←

در این میانه، آنچه جالب است نقش فروغی در این ماجرا است. فروغی نه بعنوان يك «مهره» و «عامل»، بلکه بعنوان يك سیاست پرداز بسیار مؤثر عمل کرد و اهمیت و پرستیژ او بدان حد بود که سرویس اطلاعاتی از آن برای اقناع مقامات مهمی چون سرآنتونی ایدن (وزیر خارجه) استفاده می کرد. عبارت دیگر، نظریه فروغی نقش اصلی و تعیین کننده در تعیین سیاست خاورمیانه ای انگلستان در ایران داشت!

فروغی و فرهنگ معاصر ایران

فروغی حلقه واسط نسل کهن فراماسون های عهد قاجار (ملکم ها و مشیرالدوله ها) با فراماسون های نسل های بعد بود. او در رأس حلقه ای از متفکران و برجستگان فراماسونری ایران (حسن پیرنیا، تقی زاده، محمود جم، علی منصور، ابراهیم حکیم الملک و...) روح فراماسونری را، از طریق اهرم حکومت و سیاست، در کالبد فرهنگ جدید ایران، که در دوران پهلوی شکل گرفت، دمید. فروغی در سال هایی که بظاهر خانه نشین بود، به جذب استعداد های برجسته علمی و فرهنگی پرداخت و با کمک های بیدریغ مادی و سیاسی خود آنها را مورد حمایت قرار داد و بدینسان بر مشاهیر فرهنگی زمان خود نفوذ معنوی چشمگیر یافت.

فروغی اندیشه پرداز سلطنت پهلوی بود. نطق فروغی در مراسم تاجگذاری رضاخان، تمامی عناصر ایدئولوژی «شوینیسیم شاهنشاهی» و «باستان گرایی» را، که بعدها توسط پیروان و شاگردان فروغی پرداخت شد، در برداشت. او در نطق خود رضاخان میرپنج را «پادشاهی پاک زاد و ایران نژاد» و «وارث تاج و تخت کیان» و ناجی ایران و احیاء گر شاهنشاهی باستان و غیره و غیره خواند. اشتباه است اگر نطق فروغی را يك خطابه تملق آمیز تصور کنیم! فروغی به تملق گویی از رضاخان نیازی نداشت. او می خواست به دیگران بیاموزد که از این پس باید چگونه با رضاخان سلوک کرد و به رضاخان بیاموزد که از این پس باید چگونه به خود بنگرد! رضاخان قزاق، دیگر «خان» و «میرپنج» و حتی «سردار سپه» نیست؛ او اینک «شاه شاهان» و «وارث تاج و تخت کیان» و جانشین کورش و داریوش و نوشیروان است! انتخاب نام «پهلوی» نیز ابتکار فروغی بود و پهلوی هایی مجبور به تغییر نام خود شدند، تا رضاخان حتی در عرصه نام نیز «یگانه» و «بی همتا» بماند!

→ سلطنت یکی از شاهزادگان قاجار بودند که افسر بحریه بریتانیا بود. بهر حال، سه روز بعد از انجام مراسم

تحلیف سفرای دولین، شناسائی رسمی سلطنت مرا اعلام کردند. شك نیست که پشتیبانی ملتَم از من

عامل اصلی این رویه بود.» (ص ۵۲)!!

آری، فروغی ایدئولوژی را پی گذارد که طی دوران سلطنت پهلوی اول و دوم، با صرف هزینه‌های گزاف و با بکارگیری انبوهی از محققان و مصنفان و دانشگاهیان درجه اول، پرداخت شد. این ایدئولوژی، تجلیات فرهنگی و سیاسی فراوان داشت. از جمله، سالشمار هجری حذف شد و بجای آن «تاریخ شاهنشاهی» ابداع گردید! «جشن‌های ۲۵۰۰ ساله»، با زرق و برق خیره‌کننده خود اوج نمود مادی و سیاسی این ایدئولوژی بود. این ایدئولوژی، سرانجام منجر به این ادعای گزاف شد که: «کز پهلوی شد ایران صد ره بهتر ز عهد باستان»!^{۲۱}

برای تدوین و پرداخت این ایدئولوژی بود، که فراماسون باسواد و پرکاری چون حسن پیرنیا (پسر میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله. متوفی ۱۳۱۴ ش.) به تألیف کتاب سه جلدی *ایران باستان دست زد*. این باستان‌گرایی، نه از سر علاقه علمی و تحقیقی و نه به خاطر دلسوختگی نسبت به احیای میراث فرهنگی ایران، بلکه با اهداف سیاسی مشخص بود. در مقابل، دوران اسلامی تاریخ ایران، که در واقع اوج تمدن ملی ما است، آماج حملات محققین فراماسون قرار گرفت و با تلاش زیرکانه، و با پوشش بظاهر موجه «عرب‌زدائی» تهی ساختن فرهنگ ملی ایران از درونمایه اسلامی آن به اوج خود رسید.^{۲۲}

علاقه عجیب فروغی به شاهنامه فردوسی در این راستا بود. فروغی بخش مهمی از وقت خود را صرف شاهنامه کرد و به تنظیم خلاصه دو جلدی و منتخب یک جلدی آن پرداخت. تلاش فروغی، بعدها توسط شاگردان و پیروان «مکتب» او پی گرفته شد و حتی به افراط کشیده شد. در نتیجه، شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی به «کتاب مقدس» ایدئولوژی شاهنشاهی بدل گردید. چیزی که روح حکیم فرزانه طوس، که شاهنامه خود را «ستم‌نامه عزل شاهان» و «دردنامه بیگناهان» می‌خواند، از آن بیزار بود.^{۲۳} استفاده جهت‌دار از اشعار

۲۱. از «سرود شاهنشاهی».

۲۲. مهم‌ترین تلاش جسورانه که علیه «شوینیسیم شاهنشاهی»، بعنوان یک ایدئولوژی نواستعماری - فراماسونی، انجام گرفت، از سوی استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری با کتاب *خدمات متقابل اسلام و ایران* بود. این اثر در عین برخورداری از محتوی غنی تحقیقی، به دفاع جانبدارانه از میراث اسلامی فرهنگ ایران پرداخت.

۲۳. حکیم طوس می‌فرماید:

نگه کن که این نامه تا جاودان
درفشی بود بر سر بخردان
بماند بسی روزگاران چنین
که خوانند هرکس برو آفرین

ستم‌نامه عزل شاهان بود چو درد دل بی‌گناهان بود ←

فردوسی، خارج کردن ابیات از متن و کاربرد متملقانه آن، و حتی تحریف فردوسی و جعل ابیات،^{۲۴} به چنان ابتدالی کشید، که مرحوم ملك الشعراى بهار را به فریاد آورد. او گفت:

اشعار بی پدر و مادر را پهلوی هم قراردادند و اسم آن را شاهنامه گذاشته اند. بنده وقتی می گویم این شعر مال فردوسی نیست، می گویند تو وطن پرست نیستی... آقا این وضع زندگی نیست... افرادی می خواهند احساسات وطن پرستی مردم را بدین وسیله تحریک کنند و بالا بیاورند، هرچه دلشان خواست در آن می گنجانند و هرچه در آن گنجانیده شده قبول می کنند و می گویند این شاهنامه ملت ایران است.^{۲۵}

براستی نیز باید با این قضاوت شاهرخ مسکوب موافق بود که: «در تاریخ سقله پرور ما بیدادی که بر فردوسی رفته است مانند ندارد.»^{۲۶}

همه این اقدامات يك هدف داشت: ترویج اندیشه و روانشناسی مبنی بر ضرورت يك حکومت مقتدر و متمرکز، که در آن شاه نه انسانی مانند سایر انسان ها، بلکه «ابرمرد» و حتی «نیمه خدا» است. زیرا، تنها چنین شاهی است که می تواند بعنوان يك دیکتاتور مطلق العنان بر توده «عوام» فرمان راند و سلطه سیاسی - فرهنگی نو استعمار را تأمین کند. فروغی شخصاً بر

هنرمند و با دانش و دادگر
همه نام نیکو بود یادگار
مهان عرب خسروان عجم
ز بهرامیان تا به سامانیان

→ بماناد تا جاودان این گهر
نباشد جهان بر کسی پایدار
کجا شد فریدون و ضحاک و جم
کجا آن بزرگان ساسانیان

سخن بهتر از گوهر شاهوار
به گنج و به تخت مهی شاد بود
نخواند به گیتی کسی نام اوی

سخن مانند اندر جهان یادگار
ستایش نبرد آنکه بیداد بود
گسسته شود در جهان کام اوی

(شاهنامه فردوسی - متن انتقادی، مسکو ۱۹۶۸، ج ۷، ص ۱۱۴)

۲۴. به این ابیات عجیب و غریب! که در یادنامه فردوسی (انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹) به چاپ رسیده توجه کنید:

محمدرضا شاه گوید نخست!!
فرح زاید از فر شاهنشهی!!
که شاهنشهبش تاج بر سر نهاد
درخشید فرش به کردار برق!!

چو کودک لب از شیرمادر بشست
اگر همدم شه بود فرهی
شهنشاه بانوی فرح نژاد
به سرتاسر گیتی از غرب و شرق

براستی این ابیات چه سنخیتی با اندیشه و کلام حکیم طوس دارد!؟

۲۵. فردوسی و ادبیات حماسی، ص ۱۶۶-۱۶۷

۲۶. شاهرخ مسکوب، مقدمه ای بر رستم و اسفندیار، ص ۱

چنین باوری بود و شکل حکومتی پادشاهی را تنها فرم مناسب با فرهنگ و روان ایرانی جماعت می دانست!

در زمان حکومت رضاخان، شایع شد که ابوالحسن فروغی (برادر محمدعلی فروغی) مأموریت یافته تا يك فلسفه جدید «عرفانی»، به سبک هگل، تدوین کند و همانگونه که هگل سلطنت پروس را عالی ترین تجلی «ایده مطلق» می دانست، او نیز چنین کند و شاید مثلاً با تحریف میراث والای عرفان اسلامی (بوژه حکمت اشراق) «شاهنشاهی ایران» را تحقق «نورالانوار» بنمایاند! این «فلسفه سلطنتی» تدوین نشد، و شاید تنها علت آن این بود که در میان محققان «مکتب فروغی» کسی هم سنگ هگل یافت نشد! ولی تلاش هایی در این راستا صورت گرفت. از جمله، اندیشه های حکیم مسلمان شیخ شهید سهروردی، نه بعنوان شاخه پرباری از حکمت و عرفان اسلامی، که بمثابة «میراث دانایان ایران باستان» و «اندیشه های حکماء پهلوی»! قلمداد شد و محقق توانا و برجسته ای ترجمه خود را از حکمة الاشراق سهروردی به محمدرضا پهلوی تقدیم داشت، زیرا به زعم او «میراث شاهان بلندپایه به شاهان باز آید»!! بهر روی، «عرفانی» که توسط «مکتب فروغی» اشاعه شد، نه عرفان اسلامی با مضامین غنی و تعالی بخش فردی و اجتماعی آن، بلکه نوعی صوفی منشی و «خرابات» نشینی بود، که با تعالیم فراماسونی و حتی بابی و بهائی همخوانی داشت و تنها به درد «خانقاه» های فراماسون ها و دولتمردان و نظامیان بازنشسته می خورد، که در پیروی خود از آن برآستی نیز «خرابه» نشین بودند!^{۲۷}

خلاصه اینکه در «مکتب فروغی»، در برخورد به متون عرفانی این گنجینه والای فرهنگ اسلامی از مضمون تهی شد و تنها به قالب های زیبایی متعلق به گذشته های دور بدل گردید، که گویا تنها در خورد تنقید و تحشیه ادبی است و لا غیر. چنان «فلسفه» و «عرفان» معلق و کهنه و «فاضلان» ای که طبعاً باید در برابر «حکمت اروپا» رنگ می باخت. نتیجه این تلاش ها اشاعه نوعی «جهان وطنی»^{۲۸} فرهنگی به سود سیطره فرهنگ مغرب زمین بود.

فروغی بعنوان يك محقق و اندیشه پرداز دارای تصنیفات متعددی است. او بعنوان يك دولتمرد، نماینده دوره های اول و دوم و سوم مجلس شورای ملی بود و در مجلس دوم چندی به

۲۷. بگفته یکی از اساتید معاصر دانشگاه گویا واژه فرنگی «کاباره» مأخوذ از همان خرابات خودمان است!

مقام ریاست نیز رسید. پنج بار وزیر خارجه، چهار بار وزیر دارائی، سه بار وزیر دادگستری، چهار بار وزیر جنگ، یک بار وزیر اقتصاد و چهار بار نخست وزیر شد. فروغی در ۵ آذر ۱۳۲۱، هنگامی که وزیر دربار محمدرضا پهلوی بود، در اثر عارضه قلبی درگذشت.

۴. آلن چارلز ترات کیست؟

آلن چارلز ترات^۱ در سال‌های جنگ دوم جهانی رئیس سرویس اطلاعاتی انگلیس (MI-6) در ایران بود، که با پوشش کاردار سفارت بریتانیا در تهران عمل می‌کرد. جرج لنچافسکی کادر سفارت انگلیس در تهران را، در سال‌های جنگ دوم، متشکل از برجسته‌ترین کارمندان دارای تجربه جهانی و سطح عالی دانش می‌داند، که هرکس را در برخورد با خود تحت تأثیر قرار می‌دادند و درمیان آنها مستترات را برجسته‌ترینشان می‌شمرد.^۲

سرریدر بولارد، وزیر مختار انگلیس در ایران، در زندگینامه خود می‌نویسد: «ما خوشبختانه در تهران کارمندانی داشتیم که دارای دانش فوق‌العاده عالی از میهن خود و از ایران و زبان فارسی بودند؛ آتاشه نظامی سرلشکر فریزر^۳ و دستیار او سرهنگ دوم پی بوس^۴»

1. Alan Charles Trott

2. Lenczowski, P. 256

در تأیید گفته لنچافسکی باید افزود که برای نمونه سرلشکر فریزر دارای سوابق ممتد فعالیت در ایران بود و در سال‌های جنگ اول جهانی با درجه سرهنگی فرماندهی «پلیس جنوب ایران» (S.P.R) را داشت. و یا خانم لمبتون در زمانی که بعنوان وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران کار می‌کرد، دارای مدرک دکترای فلسفه از دانشگاه لندن بود. خانم لمبتون در سال ۱۹۴۵ موفق به اخذ درجه دکترای ادبیات شد و در سال ۱۹۵۲ به مقام استادی ادبیات فارسی در دانشگاه لندن نائل آمد. او از برجسته‌ترین ایران‌شناسان خارجی بشمار می‌رود.

3. W.A.K. Fraser

4. G.D. Pybus

خانم لمبتون^۵ و یک گروه دبیران شرقی بویژه آ.ج. ترات، «آلن ترات نه تنها یک زبان‌شناس بسیار عالی است، بلکه در زمینه‌های موسیقی، مسائل ریاضی و بالاتر از همه تاریخ طبیعی خبره است،^۶ و نیز متخصص پرنده‌شناسی است.^۷

ترات به عرف و عادات ایرانی آشنائی کامل داشت و بر ادبیات فارسی مسلط بود و ضرب‌المثل‌ها و ابیات نغز فارسی را کاملاً بموقع و بجا استفاده می‌کرد. برای نمونه، در پاسخ به کسی که گفته بود: انگلیسی‌ها با ایران خوب معامله نمی‌کنند، بلافاصله چنین پاسخ داد:

گر بماندیم زنده بردوزیم جامه‌ای کز فراق چاک شده!

او به خوراک‌های ایرانی علاقه نشان می‌داد و در محافل و مجالس شرکت می‌کرد و با طبقات مختلف مردم تماس می‌گرفت و در صحبت‌های خود همیشه به کمک‌هایی که انگلستان پس از جنگ به ایران خواهد کرد اشاره می‌کرد!^۸

ترات و سیدضیاء طباطبائی

ترات، علاوه بر عملیات تدارک سلطنت محمدرضا پهلوی - که افشای آن توسط ارتشبد حسین فردوست نام او را در ردیف مهم‌ترین چهره‌های جاسوسی جهان غرب قرار می‌دهد، در ایجاد مهم‌ترین حوادث سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ نقش اصلی داشت:

نخستین اقدام مهم او، عملیات بازگرداندن سید ضیاء‌الدین طباطبائی از فلسطین به ایران بود. این عملیات از مرداد ۱۳۲۰ (یکماه قبل از سقوط رضاخان) با ملاقات سرهنگ تیگ^۹ انگلیسی و سیدضیاء در فلسطین آغاز شد و پس از شهریور ۱۳۲۰، در مکاتبات سرریدربولارد با وزیر کشور بریتانیا مقیم قاهره ضرورت آن مورد بحث قرار گرفت. در نتیجه:

ترات در ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۲، تهران را به قصد اورشلیم برای دیدن سیدضیاء و اطلاع از

5. A.K.S. Lambton

6. Bullard, P.24

7. Ibid, P.206

8. Ibid, P.356

۹. مهدی‌نیا، ص ۴۵۷

۱۰. کلنل جان تیگ (J. Teague) از سال ۱۹۳۹ رئیس اینتلیجنس سرویس در عراق بود و سپس این سمت را در فلسطین عهده‌دار شد.

نظریات وی دربارهٔ ایران ترك کرد. کمیسر عالی انگلیس در فلسطین دستور داشت تا ترتیب ملاقات ترات و سیدضیاء را بطور خیلی محرمانه بدهد. قبلاً هم انگلیسی‌ها سروصدای زیادی دربارهٔ تشکیل «کنفرانس تبلیغات جنگ» در اورشلیم به راه انداخته بودند و این مسئله پوششی بود تا هدف اصلی مسافرت ترات به اورشلیم را مخفی داشته و این سفر را صرفاً برای شرکت ترات در آن کنفرانس قلمداد نمایند. ترات بعد از ملاقات با سیدضیاء و گفتگو با وی به این نتیجه رسید که: سیدضیاء هنوز يك ایرانی وطن پرست است و مشتاق انجام خدماتی برای کشور خود می‌باشد و شدیداً معتقد است به اینکه کشورش باید با انگلیسی‌ها بهر نحو ممکن همکاری نماید.^{۱۱}

سیدضیاء در سال ۱۳۲۲ به تهران آمد و بلافاصله خبرگزاری «رویترا» با اعلام خبر ورود او، به تمجید از سیدضیاء پرداخت و او را بعنوان کاندیدای نخست‌وزیری از سوی «مخافل دمکرات ایران»!! معرفی کرد!^{۱۲}

با این عملیات، ترات در واقع همان نقشی را بازی کرد که در سال ۱۲۹۹ ش. ژنرال آیرون ساید انگلیسی ایفاء نمود، با این تفاوت که این بار عملیات ناکام ماند و سیدضیاء نتوانست آن را به فرجام رساند.

عملیات اغتشاش جنوب

دومین اقدام مهم ترات، عملیات اغتشاش در جنوب ایران است.

در سالهایی که اتحاد شوروی با تحکیم مواضع دمکرات‌ها در آذربایجان و کردستان در جهت تجزیهٔ این خطه می‌کوشید، متقابلاً بریتانیا نیز طرح ایجاد آشوب‌های تجزیه طلبانه در جنوب ایران را بمنظور حفظ برتری قوا به سود خود پیش کشید. این طرح از سال ۱۳۲۱ تدارک دیده شده بود: وزیر کشور بریتانیا مقیم قاهره در گزارش مورخه ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۲ (خرداد ۱۳۲۱) به سرریدر بولارد در تهران می‌نویسد:

در حال حاضر S.O.E^{۱۳} طرح‌هایی برای سازمان دادن دسته‌های چریکی در میان ایل

۱۱. مراجعه شود به اسناد وزارت خارجه بریتانیا مندرج در: ذوقی، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، صفحات ۹۲-۹۵.

۱۲. گذشته چراغ راه آینده است. ۱۸۶

مقایسه حادثه فوق با ورود دکتر سیدعلی شایگان به تهران، مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، و اعلام پرسروصدای ورود ایشان به عنوان «رئیس جمهور آینده ایران» از سوی برخی مطبوعات داخلی و خارجی عبرت آموز است.

(سرویس اطلاعات نظامی بریتانیا در جنگ دوم) 13. Special Operative Executive

قشقایی و بختیاری در دست اجرا دارد.^{۱۴}

همزمان با شعله کشیدن غائله آذربایجان، ترات - گرداننده عملیات جنوب - در سال ۱۹۴۵ م. بعنوان سرکنسول انگلیس در خوزستان و فارس به جنوب رفت. او در حالیکه ستاد عملیات را در اهواز مستقر کرده بود، بوسیله مأمورین خود در سراسر منطقه تحت پوشش بطور فعال عمل می کرد. یکی از این مأمورین، کلنل فلیچر - کارمند سفارت انگلیس در کرمانشاه - بود که کلیه دستورات را از ترات اخذ می کرد و گزارش عملیات خود را به او می داد. اهمیت سیاسی ترات در حدی بود که به هر جا می رفت، بلافاصله، هر چه لازم داشت در اختیارش گذارده می شد. برای نمونه، در سال ۱۳۲۴ به بروجرد رفت و در باغ یکی از متمولین شهر، که برایش اجاره کرده بودند، سکنی گزید. در فاصله چند ساعت، این باغ دورافتاده به کلیه وسائل ارتباطی و مخابراتی، از قبیل تلفن کاری، تلگراف بی سیم، برق و رادیو و فرستنده مجهز شد.^{۱۵} لنچافسکی عزیمت ترات به جنوب و انتصاب او بعنوان سرکنسول خوزستان را بعنوان «نشانه عزم راسخ بریتانیا در حفظ سلطه خود بر خوزستان ارزیابی می کند».^{۱۶}

ترات بوسیله شیوخ وابسته، به تشکیل «اتحادیه عرب خوزستان» دست زد. نمایندگان این جمعیت خلق الساعه در ملاقات با نایب السلطنه و نخست وزیر و وزیر امور خارجه عراق خواستار جدائی از ایران و پیوستن به عراق شدند! رادیو بی.بی.سی. این خبر را با آب و تاب بعنوان ملاقات نمایندگان «عربستان» (یعنی خوزستان!!) و عراق پخش کرد.

همزمان، ترات به ایجاد شورش معروف به «نهضت جنوب» در فارس دست زد و با اجیر کردن سران ایل قشقایی (محمدناصر، خسرو، ملک منصور، محمدحسین) و با همکاری سرلشکر فضل الله زاهدی و حمایت زیر پرده قوام السلطنه (نخست وزیر) طرح آشوب «خودمختاری فارس» را پیاده کرد و برادران قشقایی فارس را به اشغال مسلحانه خود درآوردند.^{۱۷}

ترات، علاوه بر خوزستان و فارس، به اقدامات گسترده ای در منطقه بختیاری و لرستان دست زد و هدف این بود که در صورت موفقیت شوروی در آذربایجان و کردستان، در خوزستان و فارس و اصفهان يك حکومت انگلیسی قدرت را بدست گیرد و پس از تصرف تهران به

۱۴. ذوقی، مأخذ قبل، ص ۹۳

۱۵. مهدی نیا، ص ۴۵۶

16. Lenczowsky, P.253

۱۷. گذشته چراغ.... ص ۱۸۶ و ۴۰۱ و ۴۰۵ و نورزاده بوشهری، ص ۱۶

آذربایجان و کردستان حمله برد. یکی از رهبران این طرح، ابوالقاسم بختیاری بود که از او نامه‌ای کشف شد. او در این نامه خطاب به فرماندار بروجرد چنین نوشته بود: «آقای ترات قونسول انگلستان به بختیاری تشریف می‌آورند، خواهش می‌کنم از ایشان پذیرائی کرده و از هیچ‌گونه مهربانی دریغ نفرمائید.»^{۱۸}

ترات بیشتر اطلاعات مربوط به لرستان و بختیاری را از کلنل فلیچر، که غالباً وقت خود را بین ایالات و عشایر لر و بختیاری به اسب سواری و الاغ سواری می‌گذرانید، کسب می‌کرد. در یادداشت‌های احمد قوام ذکر شده است که مسئله تجزیه جنوب با جلب نظر ترات تهیه شده است.^{۱۹}

سرکلارمونت اسکرین، دیپلمات انگلیسی و مأمور تبعید رضاخان، این اقدامات را «برگ برنده قوام» (و در واقع استعمار غرب) می‌خواند و درباره نتایج و اهمیت آن می‌نویسد:

بهترین ورق او [قوام] در این بازی، که نیمه‌ماه سپتامبر بیرون کشیده شد، يك ماه بعد بازی شد و آن شورش قشقای‌ها و قبائل متحد آنان در ایالات جنوبی بود. این واقعه در تاریخ ایران بعنوان یکی از تحریکات انگلیسی‌ها ثبت گردید. چارلز گل [گلت] سرکنسول انگلیس در اصفهان و آلن تروت [ترات] همکار وی در خوزستان، بنظر همه بجز دولت انگلستان بانی این قیام شمرده می‌شدند که آن را سازمان داده و به آن کمک مالی و اسلحه رسانده بودند.^{۲۰}

در پی اغتشاشات جنوب، و بویژه بلوای برادران قشقای، اتحاد شوروی که در نتیجه اقدامات ترات مجبور شد اقتدار خود را در آذربایجان و کردستان از دست بدهد، شدیداً به خشم آمد. سرویس جاسوسی شوروی برای انتقام‌گیری به افشای وسیع ترات دست زد و نام او بتدریج بعنوان عامل بلوهای جنوب مطرح گردید و حتی به مطبوعات نیز کشیده شد.^{۲۱} در نتیجه، دولت قوام که می‌دید سکوت در این باره خوشایند نیست، مجبور به واکنش شد و توسط سیدحسن تقی‌زاده، سفیر کبیر ایران در لندن، از تحریکات ترات و سرهنگ چارلز گلت،^{۲۲} سرکنسول انگلیس در اصفهان، در ایالات جنوب رسماً شکایت کرد. بوین، وزیر خارجه انگلستان، در جواب این شکوه تعارف‌آمیز سفیر کبیر ایران، به دولت ایران اطمینان داد که

۱۸. مهدی‌نیا، ص ۴۵۶

۱۹. همان مأخذ

۲۰. اسکرین، ص ۳۹۶-۳۹۷

21. Arfa, P.256; Lenczowsky, P.256.

22. Colonel Ch.Gault

مأمورین انگلیسی در طغیان جنوب دخالتی ندارند! ۲۳ ظاهراً پس از این افشاگری‌ها، ترات، که بعنوان يك مأمور اطلاعاتی «سوخته» بود، مجبور به ترك ایران شد.

ترات و دولتمردان پهلوی

از دیگر اقدامات مهم ترات باید به روابط گسترده او با سیاستمداران ایرانی و جذب آنها به سرویس جاسوسی انگلیس اشاره کرد. معاشرت ترات با دولتمردان لشکری و کشوری بسیار گسترده بود و جاذبه او چنان بود که بگفته لنچافسکی «هر کسی را تحت تأثیر قرار می‌داد.»

سرلشکر ارفع در خاطرات خود می‌نویسد:

ما با کارمندان سفارت بریتانیا، چه سیویل و چه نظامی، دارای روابط بسیار دوستانه بودیم؛ بویژه با سفیر - سرریدر بولارد، آلن ترات، ژنرال فریزر، کلنل بی‌بوس، کلنل گاسترل ۲۴ و آن لمبتون. من با دشواری فراوان می‌کوشیدم تا برای آنها وضع واقعی، بویژه نگرش اخلاقی و معنوی ارتش، که کاملاً فدائی شاه و سلطنت بود، و میهن پرستی عامه مردم را توضیح دهم. ۲۵ ناصر قشقایی در «خاطرات روزانه» خود می‌نویسد که از گله‌داری درباره روابط او با انگلیسی‌ها پرسیدم و او چنین پاسخ داد:

... يك شب در يك میهمانی يك نفر مرا به ترات، کاردار سفارت، معرفی کرد. چون انگلیسی می‌دانستم دوست شدیم. در موقع انتخابات دوره چهاردهم من کاندید بندرعباس بودم. مصباح‌زاده هم کاندید شاه بود. ۲۶ بدون اینکه من حرفی بزنم، انگلیسی‌ها، یعنی ترات، در اینجا به سهیلی نخست‌وزیر وقت توصیه کرده بود و قونسول انگلیس در بندرعباس هم به فرماندار تأکید کرده بود. بالاخره مردم هم می‌خواستند من وکیل شوم. از آنوقت از شاه دلتنگ شدم و حتی وقتی شاه انتظام را می‌خواست به سفارت آمریکا بفرستد، من در مجلس مخالفت کردم، که دکتر طاهری از من پرسید: عقیده انگلیسی‌ها چیست؟ گفتم: باید ببرسم. رفتم سؤال کردم. گفتند: انتظام چون انگلیسی نمی‌داند خوب نیست. همین قسم به دکتر طاهری گفتم. بعداً، محمدرضا شاه از طریق مورخ الدوله سپهر گله‌داری را می‌خواهد و او محرمانه

۲۳. گذشته چراغ راه آینده است، ص ۴۱۵ و: نورزاده بوشهری، ص ۹

24. Colonel Gastrel

25. Arfa, Ibid, P.327 - 328

۲۶. ماجرای مصباح‌زاده را ارتشبد فردوست شرح داده است. مصباح‌زاده به شاه مراجعه می‌کند و او نیز به فرمانده ناحیه زاندارمری منطقه توصیه می‌نماید که مصباح‌زاده وکیل شود. ظاهراً سفارش مستترات کارسازتر از شاه بود و لذا گله‌داری سر از صندوق درمی‌آورد!

ساعت ۱۱ شب به دیدار شاه می‌رود. شاه می‌خواهد تا گله‌داری علت دلتنگی انگلیس از او را پرس و جو کند. گله‌داری به سفارت انگلیس مراجعه می‌کند:

در آنموقع ترات در ایران نبود، يك نفر به اسم... بود. با او مذاکره کردم و تمام تفصیل را گفتم. جواب داد: صحیح است، مخصوصاً سفیر از او گله دارد، و به این علل است: ۱ - گرچه ما با آمریکائی‌ها دوست و پسرعمو هستیم. متعهداً سفیر انگلیس مطلبی را به شاه گفته بود، شاه هم عیناً به سفیر آمریکا گفته است، که مدتی بین سفرا دلتنگی و گله‌گزاری بود و حالا هم هست. ۲ - اینکه ایشان فکر نکند که شاه هستند... پدرشان را اگر فکر می‌کنند شاه بود، شاه ژنرال آبرون ساید بود، او يك دزد تاج و تخت بود...^{۲۷}

۵. میرزا کریم خان رشتی؛ چهرهٔ مرموز تاریخ معاصر ایران

میرزا کریم خان رشتی (عبدالکریم خان اکبر) چهارمین پسر حاج محمدکاظم وکیل‌الرعايا (حاج وکیل) در حوالی سال ۱۲۶۰ ش / ۱۳۰۰ ق در رشت بدنیا آمد. پدر وی از متمولین گیلان و از طایفهٔ امشه‌ای بود. بگفته رابینو:

در رشت دو طایفه مهم وجود دارد که یکی طایفه حاجی سمیع و دیگری طایفه امشه‌ای است... طایفه امشه‌ای از مردی به نام حاجی آقاجانی از اهل امشه ریشه می‌گیرند که ادارهٔ امور آن ده به او محول گردیده بود. پسر حاجی آقاجانی به نام علی اکبر که بعدها لقب بیگلربیگی گرفت ثروت خود را از اجاره گمرک انزلی و سایر گمرکات سواحل ایران در دریای خزر به دست آورد. برادرزاده‌های او سردار منصور [فتح‌الله اکبر]^۱ و سردار معتمد سال‌های سال عهده‌دار امور گمرک بودند و امروزه از اعضای بسیار مهم و ثروتمند این طایفه می‌باشند.^۲ همانگونه که مهدی بامداد تصریح می‌کند، در دوران قاجاریه دستیازی به يك منبع کلان ثروت چون گمرکات سواحل شمالی جز از راه دسیسه و ارتشاء و پرداخت حق و حساب‌های

۱. فتح‌الله اکبر در حوالی سال ۱۲۷۲ ق. / ۱۸۵۵ م. در رشت به دنیا آمد. به گفته مهدی بامداد، او پس از مرگ عمویش، اکبرخان بیگلربیگی، در سال ۱۳۰۷ ق. همسر او را به زنی گرفت و با تصاحب ارثیه کلان او بیگلربیگی رشت شد و گمرکات خراسان و گیلان و مازندران را از دولت اجاره کرد. فتح‌الله خان پس از چندی با اهداء ۱۲۰۰۰ تومان به مظفرالدینشاه لقب «سردار منصور» گرفت. او پس از خلع محمدعلی شاه لقب «سپهدار اعظم» را به دست آورد و به سپهدار رشتی شهرت یافت. وی در زمان کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ نخست وزیر بود (بامداد، ج ۳، ص ۵۲-۵۳). سپهدار رشتی در سال ۱۳۱۵ ش. در سن حدود ۸۳ سالگی در تهران درگذشت.

۲. رابینو، ص ۹۰ (شجره‌نامه طایفه امشه‌ای رشت در صفحه ۹۲ کتاب رابینو مندرج است).

کلان به شاه و درباریان میسر نبوده است.^۳ ارتقاء از سطح يك خانواده معمولی روستائی به اشرافیت طراز اول گیلان و سراسر کشور بیانگر استعداد سرشار اکبرخان بیگلربیگی و برادرانش در توطئه‌گری و اندوختن ثروت‌های کلان و نامشروع می‌باشد. طفولیت و نوجوانی میرزا کریم‌خان در این محیط پردسیسه گذشت و او، که به گفته دکتر مهدی ملک‌زاده «در هوش و فراست در میان رشتی‌ها نظیر نداشت»^۴، به عنوان چکیده و عصاره این فرهنگ در دوران جوانی نبوغ خود را به نمایش گذارد و میراث خانوادگی را به اوج رساند. ابراهیم فخرانی می‌نویسد:

فرزندان حاجی وکیل ۹ نفر بودند که در رأس آنها میرزا کریم‌خان رشتی (خان اکبر) جای داشت. میرزا کریم‌خان رشتی مردی زیرک و متین و سیاستمدار بود و گرچه از ۳ برادر دیگرش، مجیب‌السلطنه و عمیدالسلطان و معزالسلطان [عبدالحسین خان سردار محیی]، کوچکتر بود، اما از لحاظ هوش و فطانت بر آنها تفوق داشت و دستورهایش را برادرانش بی‌چون و چرا پذیرفته اطاعت می‌کردند. حتی سپهدار رشتی و سردار معتمد و مبصرالملک و مجیب‌السفرا، که پسرعموهایش بودند و [نشریه] خیرالکلام همه را به نام «آل‌امشه» می‌نامید، نمی‌توانستند دستورهایش را نادیده بگیرند.^۵

دوران جوانی میرزا کریم‌خان مصادف با سال‌های پر آشوب انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه، که تأثیرات مستقیم آن در خطه گیلان احساس می‌شد، و انقلاب مشروطه است. در این شرایط حساس سیاسی، توجه استعمار بریتانیا به شمال ایران معطوف بود و در مقابل پایگاه نیرومند استعمار تزاری در این منطقه، که وابستگان محمدعلی شاه را در بر می‌گرفت، پایگاهی متنفذ و کارا برای خود جستجو می‌کرد. بریتانیا به سرعت این پایگاه را در وجود خاندان تازه به دوران‌رسیده اکبرخان بیگلربیگی، که به تبع ثروت کلان خود سودهای بزرگ سیاسی در سر می‌پروراندند، یافت و طبعاً توجه‌اش به کریم، چهره جوان و بااستعداد این خاندان، و برادر ماجراجوی او، عبدالحسین، جلب شد. این هماهنگی طبیعی میان سودهای سیاسی خاندان‌های متمکن نوپدید و امیال توسعه طلبانه امپریالیسم انگلیس منجر به ظهور پدیده‌ای در انقلاب مشروطه شد که با نام میرزا کریم‌خان رشتی گره خورده است. در نتیجه ظهور این پدیده بود که به گفته دکتر مهدی ملک‌زاده:

۳. بامداد، ج ۳، ص ۵۲

۴. ملک‌زاده، ج ۵، ص ۱۰۴۲

۵. فخرانی، گیلان در جنبش مشروطیت، ص ۱۹۹. (رایینو در کتاب خود نام ۱۰ پسر حاجی وکیل را ذکر کرده است.)

...عبدالحسین خان معزالسلطان (سردار محیی) و میرزا کریم از پهلوانان انقلاب مشروطیت و مؤسس حکومت ملی به شمار می آیند و نام آنها در تاریخ نهضت مشروطیت جاویدان است!^۶

در چه زمان و چگونه میرزا کریم خان وارد پیوند اطلاعاتی با سرویس جاسوسی بریتانیا شد؟ برای پاسخ به این پرسش اطلاع دقیقی در دست نیست، ولی براساس اسناد و مدارک موجود می توان طرحی مستند ارائه داد: کریم ۶-۷ ساله بود که پسرعموی ثروتمند، سوداگر و جاه طلب او، فتح الله خان، با میرزا ملکم خان ناظم الدوله آشنا شد و در سن حدود ۴۰ سالگی وارد سازمان پنهانی او، «مجمع آدمیت»، گردید و به عنوان یکی از پایه گزاران فراماسونری ایران فرهنگ ماسونی و انگلوفیلی را به خانواده خود وارد ساخت. کریم ۱۰-۱۲ ساله بود که اردشیر ریپورتر، کارمند سرویس اطلاعاتی بریتانیا، از بمبئی وارد تهران شد و فعالیت خود را در جهت جذب چهره های مستعد و تأسیس شبکه جاسوسی انگلیس در ایران و هدایت «نخبگان» غربگرا و انگلوفیل آغاز کرد. بدینسان، در سال ۱۳۱۷ ق. / ۱۸۹۹ م. «مدرسه سیاسی» توسط میرزا حسن خان مشیرالدوله تأسیس شد که اردشیر جی در آن مدرّس تاریخ بود. در سال های ۱۳۱۰-۱۳۱۵ ق.، که مصادف با آغاز دوران نوجوانی کریم است، شبکه سّری «جامع آدمیت» فعالیت جدی داشت و فتح الله اکبر (سردار منصور) و صادق خان محتشم الملک (سردار معتمد گیلانی)، پسرعموهای متنفذ کریم، و عبدالحسین خان معزالسلطان (سردار محیی)، برادر بزرگتر کریم، عضو آن بودند. و بالاخره، در سال ۱۳۲۴ ق. / ۱۹۰۷ م. «لژ بیداری ایران» تأسیس شد که در آن هم اردشیر جی و هم فتح الله اکبر (سردار منصور) عضویت داشته اند. بنابراین، می توان گفت که اردشیر جی به دلیل پیوندهایش با خانواده اکبر، میرزا کریم خان ۲۰-۲۵ ساله را به خوبی می شناخته و طبعاً به دلیل استعداد سرشار وی به او توجه جدی داشته و وی را به ارتباطی «ویژه»، فراتر از فراماسونری، وارد ساخته است.^۷

۶. ملک زاده، ج ۵، ص ۱۰۴۰

۷. نکته عجیب در بررسی مآخذ دوران تاریخی فوق هاله رمز و ابهامی است که پیرامون میرزا کریم خان رشتی را فرا گرفته است. به گواه اسناد موجود، نقش میرزا کریم خان در این دوران بیش از بسیاری از چهره هائی است که در صحنه علنی حوادث حضور داشتند و شهرتی یافتند؛ تا حدی که برخی مورخین و خاطره نویسان، که ظاهراً به کُنه حوادث و جایگاه «ویژه» میرزا کریم خان وقوف داشته اند، عناصری چون سردار محیی و سایر اعضاء خانواده اکبر را با انتساب به او تعیین هویت کرده اند، ولی از پرداخت چهره میرزا کریم خان بیم یا اکراه داشته و یا به دلایلی دیگر سکوت کرده اند. بدینسان، چهرهٔ این شخصیت درجه اول حوادث دورهٔ دوّم مشروطه در هاله راز و ابهام ماند و حتی افشاگری هایی که بعدها درباره تقی زاده صورت گرفت، در مورد ←

در همین سالهاست که جاه طلبی های سیاسی کریم و برادر ماجراجوی او، عبدالحسین، با شیفتگی به تمدن نوین مغرب زمین گره می خورد. کریم که پرورش یافته مکتب دسیسه گری سوداگرانه و محیط فراماسونی خانواده خود است، به سان بسیاری اشرافزادگان متمکن آن روز مسافرت های اروپا نیز داشته است. ملک زاده می نویسد:

سردار محیی و میرزا کریم خان سری پرشور... داشتند و در عنفوان جوانی با اشخاص روشنفکر و مترقی آمد و شد می کردند و عقاید نوین را الهام می گرفتند. این دو برادر به واسطه مسافرتی که به اروپا کردند مجذوب تجلیات تمدن نوین شدند و آرزومند بودند که ایران هم روزی از آزادی و تمدن برخوردار شود و در ردیف ملل راقیه جهان جای گیرد.^۸

جالب است بدانیم که در سال ۱۹۰۸، زمانی که معاضد السلطنه پیرنیا نشریه صوراسرافیل را در سویس منتشر می کرد، میرزا کریم خان در کنار او حضور داشته و با لنین آشنائی یافته است:

بطوری که میرزا کریم خان رشتی و معاضد السلطنه نقل می کردند، لنین رهبر آزادیخواهان روسیه در آنزمان در سویس می زیسته و با آنان آشنائی پیدا کرده و توصیه هایی به مراکز آزادیخواهان روسیه برای تقویت و معاضدت انقلابیون ایران نموده...^۹

کلیات دعوی فوق مورد تأیید اسناد و مدارک تاریخی است و مورخین شوروی نیز بر آن صحه گذارده اند. بوندارفسکی می نویسد:

لنین برای به دست آوردن اطلاعات هرچه کامل تر و بیشتر درباره انقلاب ایران در سال های ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ با مهاجران ایرانی در پاریس و ژنو دیدار می کرد... لنین در سال ۱۹۰۸ از باشگاه مهاجران انقلابی ایران، «انجمن ایران جوان» در پاریس، دیدن کرد.^{۱۰}

با توجه به پیشینه فعالیت اردشیر ریهورتر و سرویس اطلاعاتی انگلیس در ایران و پیوندهای مستحکم آن با خانواده اکبر، با توجه به چهره مرموز و عجیب میرزا کریم خان در سال های بعد و با توجه به پوشش مساعدی که او، به عنوان يك «انقلابی شرقی»، از آن برخوردار بوده، می توانیم این آشنایی کریم را با لنین، حرکتی از سوی سرویس جاسوسی

→ او صورت نگرفت. به علاوه، باید افزود که برخلاف سایر بستگانش، نام میرزا کریم خان در لیست اعضای «جامع آدمیت» و «لژ بیداری ایران» مندرج در کتاب راتین نیست. این رمز و راز با جایگاه تاریخی میرزا کریم خان رشتی، به عنوان یکی از برجسته ترین عوامل بومی اینتلیجنس سرویس در ایران، انطباق کامل دارد.

۸. ملک زاده، ج ۵، ص ۱۰۴۱

۹. همان مأخذ، ص ۹۹۰

۱۰. بوندارفسکی، ص ۱۳

بریتانیا ارزیابی کنیم. این نقش میرزا کریم خان بعدها، بویژه در حوادث نهضت جنگل و در جلب سلیمان محسن اسکندری و کمونیست‌های ایران به سوی رضاخان، آشکار خواهد شد.

این‌تلیجنس سرویس و انقلاب مشروطه

بهرروی، سیر سریع حوادث نقش مهم‌تری را در درون ایران از میرزا کریم خان می‌طلبد. در سال ۱۳۲۶ ق. / ۱۹۰۸ م. قیام مردم تبریز به رهبری دو چهره انقلابی و نامدار، ستارخان و باقرخان، شکست‌های مهلك بر پیکر استبداد محمد علیشاهی وارد ساخته و این خطر را برای استعمار بریتانیا مطرح می‌سازد که مجاهدین آذربایجان تهران را به اشغال خود درآوردند و سررشته امر را از دست او خارج سازند. میرزا کریم خان به سرعت به رشت بازمی‌گردد و به اتفاق برادرانش گروهی از آزادیخواهان و انقلابیون گیلان را پیرامون خود گرد آورده و حرکت خود را آغاز می‌کند.^{۱۱}

ویژگی نقش میرزا کریم خان در این دوره چپ‌نمائی اوست؛ نقشی که تا صعود رضاخان به سلطنت ادامه دارد. این نقش پیچیدگی عملکرد سرویس جاسوسی بریتانیا را، که در کوران تجربه ای دیرین علیه نهضت‌های انقلابی و ضد استعماری اندوخته شده و بدون تردید حوادث سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۲۱ ایران از مهم‌ترین این تجربه‌هاست، نشان می‌دهد. به دلیل همین چپ‌نمائی است که برخی مورخین کمونیست، مانند تقی شاهین، نقش میرزا کریم خان و برادرش عبدالحسین خان را به عنوان «بنیانگذاران سوسیال دموکراسی رشت» محترم شمرده و از ارزیابی صحیح آنان غافل مانده‌اند.

میرزا کریم خان رشتی در نیمه سال ۱۳۲۶ ق. / ۱۹۰۸ م. در رشت سازمان مخفی خود را بنیاد نهاد. او این سازمان را ظاهراً به نام ستارخان، قهرمان انقلاب تبریز، «کمیته ستار» نامید تا هم‌دلی و اعتماد انقلابیون راستین را به خود جلب کند و بتواند بر امواج نهضت اصیل و مردمی گیلان سوار شود. مرحوم فخرائی درباره «کمیته ستار» می‌نویسد:

کمیته سَری رشت «ستار» نام داشت... اعضای کمیته عبارت بودند از میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر) و سه برادرش معزالسلطان، عمیدالسلطان و احمدعلی خان و... کمیته که در

۱۱. هدف این جستار پیگیری نقش مرموز شبکه اردشیرچی و عامل سرشناس آن میرزا کریم خان رشتی در حوادث مشروطه گیلان است و همانگونه که در متن نیز تأکید شده، بهیچ‌روی تخطئه نهضت اصیل و مردمی مورد نظر نیست. نقش مؤثر و خیانت‌بار این عناصر مورد تأیید بسیاری از محققین است و در نتیجه همین نقش عظیم بود که سیر حوادث با دیکتاتوری رضاخان به فرجامی شوم رسید.

رأسشان میرزا کریم‌خان رشتی جای داشت، همه روزه در اطراف جنبش و نحوه اجرا مذاکره می‌کرد و نقشه می‌کشید.^{۱۲}

و تقی ابراهیموف (شاهین)، مورخ کمونیست، می‌نویسد:

عدم موفقیت نیروهای ضدانقلابی در سرکوب قیام تاریخی مردم تبریز، تأثیر عمیق و برانگیزنده‌ای بر انقلابیون رشت نهاد. در این میان يك جمعیت سَرّی مرکب از روشنفکران انقلابی در شهر رشت تشکیل گردیده، با انجمن ملی تبریز به مکاتبه پرداخت و ضمن مراجعه به آن انجمن، آمادگی مردم رشت را برای مبارزه قاطع و مسلحانه با ضدانقلاب اعلام داشت و یاری طلبید.^{۱۳}

لازم به توضیح است که بهرم‌خان ارمنی در رأس «کمیسون جنگ» (شاخه نظامی) این کمیته قرار داشت و همراه نزدیک او الکساندر آقایان، پدر فلیکس آقایان، مأمور برجسته اینتلیجنس سرویس بود.

مسئله مهمی که اینتلیجنس سرویس در این مقطع با آن روبروست، نقش سوسیال دمکرات‌های روسیه (قفقاز) در آذربایجان است. لذا، میرزا کریم‌خان تلاش جدی در جهت جلب سوسیال دمکراسی قفقاز به سوی خود آغاز نمود. سرویس اطلاعاتی انگلیس، از سوئی به کشاندن پای بلشویک‌های روسیه به درون خاک ایران به منظور توجیه و پی‌ریزی حرکت‌های آتی خود نیاز داشت و از سوی دیگر فعالیت «سوسیال دمکراسی رشت» به رهبری میرزا کریم‌خان پوشش مناسبی برای نفوذ در حرکت‌های انقلابی روسیه به شمار می‌رفت. به علاوه، جلب سوسیال دمکرات‌های قفقاز به رشت، سبب انحراف توجه آنان از تبریز شده و این نیروها را تحت کنترل اینتلیجنس سرویس در حرکت‌های مهار شده سرگرم می‌ساخت.

در نتیجه، به دستور «کمیته ستار» - و در واقع به دستور خود میرزا کریم‌خان - او به مدت ۲ ماه به قفقاز رفت و در باکو از طریق حاج‌زین‌العابدین بازرگان (تقی اف) با «کمیته سوسیال دمکرات قفقاز» وارد تماس شد و در گنجه با سرگی ارژنیکیدزه، که بعدها وزیر صنایع سنگین در حکومت بلشویکی شد،^{۱۴} و «ژزف ژلز» (استالین) ملاقات کرد.^{۱۵} تقی شاهین می‌نویسد: جمعیت سَرّی انقلابیون رشت در اواخر سال ۱۹۰۸ تصمیم گرفت که ضمن مراجعه به کمیته ایالتی قفقاز حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه، از آنها طلب یاری نماید. بدین

۱۲. فخرانی، گیلان...، ص ۱۱۳-۱۱۴

۱۳. شاهین، ص ۸۱-۸۲

۱۴. ارژنیکیدزه بعدها، در ۱۹۲۰ م. در کنگره مؤسسان حزب کمونیست ایران حضور داشت.

۱۵. فخرانی، گیلان...، ص ۱۱۵

منظور میرزا کریم خان رشتی، یکی از اعضاء فعال جمعیت سرّی به عنوان نماینده به تفلیس اعزام گردید.

سازمان قفقاز سوسیال دمکرات کارگری روسیه پاسخ مثبتی به تقاضای انقلابیون گیلان داده، اعلام نمود که از هیچ کمکی به قیام مردم گیلان دریغ نخواهد ورزید. به دنبال دیدار نماینده رشت [میرزا کریم خان] از تفلیس و باکو و مذاکراتش در آنجاها، دسته‌هایی مرکب از انقلابیون ایرانی مقیم قفقاز و گرجی‌ها و آذربایجانی‌ها و ارمنی‌ها شروع به آمدن به گیلان کردند. مجاهدان... پس از گذشتن از موانع ایجاد شده به دست مأموران تزاری و مرتجعان ایرانی، به توسط جمعیت سرّی پیش گفته رشت، به صورت بسیار مخفی [!] به رشت آمده، در جاهائی که از پیش تعیین گردیده بود، پنهان می‌شدند.^{۱۶}

اسمعیل رائین به نقل از یک بازرگان ایرانی مقیم باکو، که با بلشویک‌های قفقاز مربوط بوده، ماجرای سفر میرزا کریم خان رشتی به باکو را چنین شرح می‌دهد:

در این موقع که در تبریز مشغول جنگ و دفاع بودند، از پاریس و اسلامبول خبر می‌رسید که اروپائیان می‌گویند که اهالی تبریز آنارشویست هستند و اهالی ایران مشروطه نمی‌خواهند. لهذا به هر ترتیب هست در یکی از نقاط ایران شروع به انقلاب نمائید. و ضمناً از کمیته ایرانیان پاریس که از انجمن سعادت اسلامبول مجزا شده بودند، کاغذی به کمیته ما رسید که شخصی وارد خواهد شد موسوم به میرزا کریم خان. شما در باب انقلاب رشت با ایشان مذاکره نمائید...^{۱۷}

بدینسان، در پائیز ۱۹۰۹ با برنامه‌ریزی اینتلینجس سرویس گروه ۱۴۰ نفری بلشویک‌های قفقاز (مرکب از ۴۰ نفر گرجی و قریب به ۱۰۰ نفر آذربایجانی) به سرپرستی سرگی ارژنیکیدزه به همراه مقادیر معتابهی سلاح وارد رشت شدند و زیرپوشش و تحت امر میرزا کریم خان قرار گرفتند.^{۱۸} سیدجعفر پیشه‌وری می‌نویسد:

مرحوم ارژنیکیدزه با وجود اینکه بعد از استالین دومین شخصیت انقلاب روسیه بود... مانند یک مجاهد و یک دواساز یا معین طبیب (پزشکیار) ساده در دستة مجاهدین میرزا کریم خان رشتی داخل شد.^{۱۹}

بلشویک‌های قفقاز این چنین وارد گیلان شدند و نخستین فعالیت‌های مارکسیستی را در این خطه آغاز کردند:

سرگی ارژنیکیدزه کلویی بنام «بین الملل» در رشت تأسیس کرد. او مقالات و مطالبی

۱۶. شاهین، ص ۸۲

۱۷. رائین، حیدرخان عمواغلی، ص ۱۱۴

۱۸. شاهین، ص ۸۲-۸۳

۱۹. شاهین، ص ۸۶-۸۷ (بنقل از: آژیر، ۸ مرداد ۱۳۲۲)

درباره مبارزه طبقاتی در ایران، انقلاب سال ۱۹۰۵، خصلت و هدف انقلاب ایران... نوشته، کار مطالعه آنها را در بین انقلابیون جوان گیلان و توده‌های زحمتکش سازمان می‌داد.^{۲۰} میرزا کریم‌خان هم چنین برای جلب نظر مساعد کمونیست‌های روسیه، ترتیب ترجمه و پخش مانیفست حزب کمونیست و توزیع نشریات بلشویکی را در گیلان داد:

... به ابتکار گ. ک. ارژنیکیوزه، گروه سوسیال‌دمکرات رشت [کمیته ستار] مانیفست کمونیستی نوشته مارکس به زبان فارسی ترجمه گردید، ترتیبی داده شد که مطبوعات بلشویک‌ها را از آن سوی مرز به ایران وارد کنند، این نشریات از طریق باشگاه‌های سیاسی میان ایرانیان پخش می‌گردیدند... او [ارژنیکیوزه] در تابستان ۱۹۱۰ از ایران خارج شد.^{۲۱} پس از این تمهیدات دقیق که تضمین‌گر وجهه «انقلابی» میرزا کریم‌خان رشتی بود، او و برادرانش، بویژه عبدالحسین‌خان معزالسلطان، حضور خود را در صحنه انقلاب مشروطه علنی کردند. اعلام علنی این حضور به یک حادثه پرهیاهو، که در عین حال تصفیه حساب شخصی نیز بود، نیاز داشت. لذا، در محرم ۱۳۲۷ ق. / ژانویه ۱۹۰۹ م. طبق یک طرح برنامه‌ریزی شده، سردار معتمد گیلانی، پسرعموی میرزا کریم، محمدعلی‌خان سردار افخم، حاکم شهر که وابسته به روسیه تزاری بود، را به باغ خود دعوت کرد و در اثنای میهمانی عبدالحسین‌خان معزالسلطان، به همراه بلشویک‌های گرجی (گروه ارژنیکیوزه)، وارد باغ شد و او را به قتل رسانید. حادثه فوق در مجامع انقلابی سراسر کشور بازتاب وسیع یافت و سرآغاز انقلاب گیلان تلقی شد و برای معزالسلطان، به عنوان «سردار انقلاب»، شهرتی در ردیف ستارخان تدارک دیده شد! در پی این تمهید، میرزا کریم‌خان و معزالسلطان، شهر رشت را به محمدولی‌خان تنکابنی (سپهدار)، مهره مورد نظر انگلیسی‌ها، تسلیم کردند و آغاز انقلاب را در گیلان اعلام داشتند. درباره محمدولی‌خان تنکابنی گفتنی است که او از دولتمردان دربار محمدعلیشاهی و حاکم مستبد و خون‌ریز تنکابن بود، که توسط شاه به حکومت گیلان منصوب شده و چندماه پیش به دستور شاه در کشتار انقلابیون تبریز نقش داشت!^{۲۲} بدینسان، این چهره ضدانقلابی توسط «کمیته ستار»، و میرزا کریم‌خان رشتی مغز متفکر و گرداننده واقعی حوادث، در رأس مجاهدین گیلان قرار گرفت. تقی‌زاده می‌نویسد که سپهدار تنکابنی از همگامی با قشون گیلان اکراه داشت و علیرغم این تمایل در رأس مجاهدین قرار گرفت:

اول که در رشت خروج کردند، عبدالحسین‌خان معزالسلطان (بعدها سردار محیی شد)

۲۰. شاهین، ص ۸۷

۲۱. گرانوسکی (و دیگران)، ص ۳۹۹

۲۲. درباره سپهدار تنکابنی مراجعه شود به: فخرانی، گیلان...، ص ۱۲۴-۱۲۵؛ بامداد، ج ۴، ص ۱۶-۲۴.

که دارای قوم و قبیله در رشت بود تقریباً بر همه مجاهدین تسلط داشت. ... سیهدار را آوردند که صورتاً باشد. نمی شد آدم بی سروپا را برای این کار گذاشت. سیهدار را از تنکابن آوردند. اردوی شمال به ریاست و اسم او ولی در تحت حکم بیهرم و معزالسلطان و علی محمدخان [تربیت] بود... از رؤسای اردوها، مرحوم سردار اسعد بختیاری بود (و بختیاری‌ها) هم از انگلیسی‌ها اطاعت می کردند. سهام نفت جنوب را هم داشتند. از شمال، سیهدار با بیهرم آمد. در بین راه، از طرف محمدعلیشاه آدم فرستادند که بلکه آنها نیابند. مجاهدین گیلان و اینها تحت تسلط میرزا علی محمدخان و بیهرم و معزالسلطان و برادرش میرزا کریم خان بودند.^{۲۳}

صعود مقاومت ناپذیر فراماسونری

هدف این برنامه ریزی دقیق و ماهرانه آن بود که نیروهای گیلان و بختیاری به عنوان «وزنه سنگین» انقلاب مشروطه، پایتخت را به تصرف درآورند و مانع تسلط نیروهای اصیل انقلاب بر اوضاع شوند و بدینسان اهداف استعمار بریتانیا را پیاده کنند. چنین نیز شد. خطه شمال عملاً تحت حاکمیت خانواده اکبر قرار گرفت. قوای گیلان به رهبری صوری محمودلی خان تنکابنی و رهبری واقعی عبدالحسین خان معزالسلطان و بیهرم خان ارمنی، علیرغم عدم آمادگی و تدارک کافی شتابان^{۲۴} راهی تهران شد و پس از تصرف قزوین منتظر ماند تا قوای بختیاری نیز از راه قم فرارسند.^{۲۵} سپس بطور هماهنگ تهران به اشغال این دو نیرو

۲۳. تقی زاده، ص ۱۳۵-۱۳۶

۲۴. ملک زاده، ج ۵، ص ۱۱۵۷

۲۵. احمد کسروی بر این تصور است که گویا دیپلماسی روسیه و انگلیس به علت معاهده ۱۹۰۷ همسو بود و این دو قدرت متنفذ بیگانه متفقاً مخالف ورود قشون گیلان و بختیاری به تهران بودند (تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ج ۱، ص ۳۱-۳۲). یحیی دولت آبادی نیز این ادعا را تکرار می کند (دولت آبادی، ج ۳، ص ۹۵ و ص ۱۰۶). باید گفت که انگلیسی‌ها علیرغم دیپلماسی علنی و رسمی خود در این ماجرا نقش دورویانه ای داشتند و در واقع هماهنگی بین دو قشون گیلان و بختیاری و مذاکره با دربار و مقامات روس به منظور تسهیل ورود قوای فوق به تهران توسط کارمندان سفارت انگلیس صورت می گرفت. دکتر الکساندر آقایان در خاطراتش می نویسد: «دو سه روز بعد مجدداً بارنویسکی [نماینده سفارت روسیه] و چرچیل [نماینده سفارت انگلیس] به کرج آمدند. حالا موقعی است که کمیسیون جنگ توسط جاسوس های خود اطلاع دارد که بختیاری ها به قم رسیده اند و روابط دو اردو ایجاد شده است. در این جلسه هم بارنویسکی تهدید کرد و وقتی خدا حافظی کرد و از پله های بالا خانه محل کمیسیون جنگ پائین می آمدند چرچیل می گوید: من قوطی سیگارم را بالا فراموش کردم. صبر کنید بروم بردارم... می آید بالا و به آقایان اعضای کمیسیون می گوید: بختیاری ها نزدیک تهران هستند از تهدید روس ها نترسید به تهران ←

درآمد.^{۲۶} بیرم خان نخستین رئیس شهربانی حکومت نوین مشروطه شد و معزالسلطان به سردار محیی ملقب گردید و عضو کمیسیون عالی شد که در ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ق. عزل محمدعلی شاه را تصویب کرد. محمدولی خان سپهبدار وزیر جنگ و در واقع «شخص اول ایران» شد.^{۲۷} او اندی بعد رئیس الوزراء گردید و «سپهسالار اعظم» لقب گرفت. فتح الله اکبر (سردار منصور) نیز به سپهبدار ملقب شد و وزارت پست را به دست گرفت.^{۲۸} بقیه مشاغل کلیدی توسط فراماسون های بختیاری و سایر عوامل انگلیس قبضه شد، ولی میرزا کریم خان رشتی هم چنان در پس پرده ماند و پست و منصبی را نپذیرفت!

پس از فتح تهران، مجدداً ارد میرزا کریم خان رشتی را در اروپا می یابیم. در شوال ۱۳۲۷ ق. روزنامه شرق به مدیریت و نویسندگی سیدضیاء الدین طباطبائی، روزنامه نگار ۱۸ ساله ای که با هیاهوی آزادیخواهی و با سودای نام و مقام وارد گود پر آشوب سیاست روز شده، در مقاله ای به حمله علیه میرزا کریم خان رشتی و برادرانش پرداخت و آنان را به اعمال سیطره مستبدانه بر خطه گیلان متهم ساخت. میرزا کریم خان ظاهراً به دلیل این حادثه «دلتنگ» شد و نوشت: «شکر خدا را که نخستین ثمره فداکاری هایم را، که آزادی قلم است، به چشم می بینم!» علیرغم اینکه سپهسالار تنکابنی (نخست وزیر) و سپهبدار رشتی (وزیر پست) «عزیمت وی را بی موقع و وجودش را در گیلان برای تمشیت اوضاع لازم می دیدند، معهداً او با اعتذار مؤدبانه به عنوان اینکه مریض است و به مداوا احتیاج دارد، راه سفر اروپا را در پیش گرفت.»^{۲۹} روشن است که «دلتنگی» و تمارض میرزا کریم خان بهانه ای بیش نبوده و اهداف مهمی در این سفر مستتر بوده که با حوادث آتی و پیدایش احزاب رقیب و عملیات تروریستی مرموزی که در تعیین

→ حرکت کنید. این جمله را گفته قوطی سیگار طلایش را که مخصوصاً جا گذارده بود برداشته و می آید پائین. همین اعلام کافی بود که تصمیم حرکت اردو به طرف تهران گرفته شود...» (رائین، بیرم خان سردار، ص ۱۷۹).

۲۶. دکتر الکساندر آقایان، به تصریح خود وی در خاطراتش، پس از ورود قشون گیلان به قزوین مکالمات تلفنی سفارت روسیه با اداره راه انزلی را مخفیانه شنود می کرد (ملک زاده، ج ۶، ص ۱۱۸۱). روشن است که چنین اقدامی تنها از مأمورین آموزش دیده اطلاعاتی ساخته است.

۲۷. بامداد، ج ۴، ص ۲۲

۲۸. جالب اینجاست که بعدها، سپتامبر ۱۹۲۰، عبدالحسین خان معزالسلطان (سردار محیی) نیز در دولت «کودتای سرخ» احسان الله خان در گیلان، کمیساریا (وزارت) پست و تلگراف را به دست گرفت!

۲۹. فخرائی، گیلان...، ص ۱۸۳

سیر حوادث نقش تعیین کننده داشت بی ارتباط نبوده است. این سفر مدت مدیدی به طول نیانجامید و در کوران حوادث سال ۱۳۲۸ ق. / ۱۹۱۰ م. به بعد مجدداً میرزا کریم خان را در تهران می یابیم.

نخستین پرده های دسیسه ای که توسط اینتلیجنس سرویس طراحی شد و میرزا کریم خان رشتی از مجریان طراز اول آن بود و سردار محیی برادرش، کارگزار ماجراجو و فتنه انگیز آن، آغاز شد. مهم ترین این حوادث قتل مرموز سیدعبدالله بهبهانی، فاجعه پارک اتابک و خلع سلاح مجاهدین تبریز و شهادت مظلومانه شیخ فضل الله نوری است. نقش پنهان میرزا کریم رشتی و سیدحسن تقی زاده و نقش آشکار پیرم خان و سردار محیی در این حوادث از لابلای اسناد کم و بیش نمایان است، هرچند بازبینی و شناخت ابعاد و ژرفای حوادث برشالوده این اصل مسلم که در پس وقایع شبکه ای فعال از اینتلیجنس سرویس به رهبری اردشیر ریهورتر قرار داشته، نیازمند بررسی مبسوط و مستقلى است. فقط به اشاره بسنده می گردد که در حادثه پارک اتابک سردار محیی نقش توطئه گرانه ای را پیش می برد و هر دو طرف ماجرا را به تشدید درگیری تحریک می کرد. از جمله، کسروی اشاره دارد که تفنگچیان سردار محیی به پارک اتابک نزد سردار ملی (ستارخان) آمده و نسبت به فرمان خلع سلاح اعتراض کرده و افزودند:

ما این تفنگ ها را در جنگ از دست دشمنان مشروطه درآورده ایم و مفت از جنگ نگزاریم.^{۳۰}

کسروی به درستی اشاره می کند:

این در خور گفتگوست که برای چه دسته معزالسلطان [سردار محیی] او را رها کرده داوری نزد ستارخان آورده بودند و ما نمی دانیم آیا خود او چنین دستوری به مجاهدان داده بود و یا مجاهدان از او نومید شده و از ناچاری رو به ستارخان آورده بودند. هرچه هست کار رشتی به شمار می رود.^{۳۱}

کسروی تصریح می کند که قتل سیدعبدالله بهبهانی به دستور تقی زاده بود.^{۳۲} و به قتل متقابلی که ظاهراً به کین خواهی بهبهانی به دست عمال سردار محیی، و در واقع میرزا کریم خان رشتی، صورت گرفت نیز اشارت دارد.^{۳۳} کاوش در وقایع عجیب و مرموز پس از فتح تهران ما را

۳۰. کسروی، تاریخ هجده ساله ...، ج ۱، ص ۱۳۸

۳۱. همان مأخذ.

۳۲. همان مأخذ، ص ۱۳۰-۱۳۱

۳۳. همان مأخذ، ص ۱۳۲

محق می‌سازد تا این داوری يك محقق فراماسونری را مورد تأکید قرار دهیم:

فراماسونری، بازی گردان امپریالیسم در صحنه سیاسی ایران، می‌بایست حادثه‌ای بیافریند که عظمت آن موقتاً وجود ستارخان را در تهران تحت الشعاع قرار دهد... هنوز چند روزی از اقامت اجباری ستارخان در تهران نمی‌گذشت، که فضای سیاسی پایتخت با تشنجات ساختگی به آلودگی گرائید. ظاهراً اختلاف دو حزب «اجتماعیون - اعتدالیون» و «دمکرات - عامیون»، که سران هر دو از اعضاء فراماسونری «لژ بیداری ایران» بودند، بالا گرفت. کشمکش‌ها به صف‌بندی‌ها کشید. گروهی در این سو، گروه دیگر در آن سوتشنج‌آفرینی کردند و به خشونت‌های متقابل دست زدند...

پیاده کردن طرح فاجعه پارك اتابك، که در آن برهه از زمان سرفصل اهداف استراتژیک فراماسونری به شمار می‌رفت، به يك جو سیاسی مغشوش و حادثه‌ای که وخامت اوضاع کشور را پیچیده‌تر نشان دهد، نیاز داشت!

جو سیاسی مورد نظر و مطلوب را، دو حزب رقیب که مهارش به دست فراماسونرها بود، از نخستین سال فتح تهران، پدید آورده بودند. ایراد اتهام افتراء، دروغ، بهتان، ناسزا، بدگویی، شایعه‌پردازی، برچسب‌زنی، رقابت و جنگ برسر ارثیه مشروطه از سطور صفحات روزنامه‌هایی که مدیران مشکوک و نویسندگان فراماسونری داشتند، به اذهان مردم ساده‌دل منتقل می‌شد و در فضای تهران موج می‌زد. در چنین محیط بدگمانی، سوءظن و اغتشاش ذهنی، حادثه بزرگ با نقشه اهریمنی فراماسون‌ها و به عاملیت سیدحسن تقی‌زاده فراماسونر (استاد اعظم مادام‌العمر بعدی و عامل تمدید قرارداد نفت داری) آفریده شد. در روز ۲۴ تیر ۱۲۸۹ ش. / ۹ رجب ۱۳۲۸ ق.، که ۳ ماه و اندی از اقامت اجباری ستارخان در تهران می‌گذشت، سیدعبدالله بهبهانی... یکی از رهبران حزب «اجتماعیون - اعتدالیون» به ظاهر از طرف دمکرات‌ها ترور شد. ۱۸ روز بعد (۹ مرداد - ۲۵ رجب) اعتدالیون هم به انتقام قتل بهبهانی دو تن از دمکرات‌ها، علی محمدخان تربیت و سیدعبدالرزاق خان حكاك را که از مجاهدین رشت بودند، ترور کردند!... از ظواهر امر چنین پیداست که این ترورها برای مقاصد فراماسونری و پیش‌زمینه‌های فاجعه پارك اتابك کافی بوده، که سردار اسعد [بختیاری] در مقام وزیر جنگ در مجلس شورا به ایراد نطقی می‌پردازد که... باید امنیت را در این مملکت پایدار کنم، اگر چه به [قیمت] کشته شدن پسر و برادرهایم باشد... امیدوارم به زودی یعنی تا يك هفته دیگر امنیت را چنان به شهر تهران اعاده بدهم که کسی چنین امنیتی ندیده باشد.^{۳۴}

محقق فوق به درستی به حوادث مشکوکی که در این دوران تحت عنوان «محکمه

انقلابی» انجام گرفت، توجه می‌کند:

محکمه انقلابی در سومین روز ورود مجاهدین به پایتخت تشکیل گردید، کسانی چون صنیع حضرت، مفاخرالملک، آجودانباشی، میرهاشم دوچی، شیخ فضل‌الله نوری محاکمه و

محکوم به مرگ شدند و حکم اعدام نیز درباره آنها به اجرا درآمد! عده دیگری نیز به زندان‌ها فرستاده شدند و گروهی از پایتخت تبعید گردیدند. اما شاهزاده عین‌الدوله، در همان موقع که آتش انتقام بدین گونه تند و تیز و شرربار بود، درست روزی که سران انقلاب و زعمای مشروطه به مناسبت فتح تهران، در بهارستان جمع شده بودند، تا به یادبود آن روز تاریخی عکس بردارند، عصا زنان خود را به جمع آنها می‌رساند و در ردیف آنها می‌ایستد و بی‌آنکه از جانب کسی اعتراض و اکراهی شود، با سبهدار، سردار اسعد، عضدالملک و مستوفی‌الممالک و غیره در جلو بهارستان عکس یادبود برمی‌دارد!...

وقتی محکمه انقلابی شیخ فضل‌الله نوری را، روحانی که حداقل اتهام هیچ قتل و غارتی بروی وارد نبوده و در میان مردم عادی جامعه نیز هوادارانی داشته، به اتهامی که محتوایش مشکوک و در خورد بازشناسی است، محکوم به اعدام می‌نمایند، چگونه به عنصر قلدری که جلاد روزهای حادثه‌ساز مسجد جامع تهران و ۱۳ ماه در پی کشتار مجاهدین و مردم بی‌گناه تبریز بوده، ثروت بی‌حساب اندوخته، اموال غیرمنقول به غارت برده، روستاهایی چون فریمان را تصاحب نموده، سخن نازک‌تر از گل نمی‌گویند. [عین‌الدوله] بیخ گوش محکمه انقلابی گردن فرازانه راه می‌رود و در کنار زعمای مشروطه عکس یادبود می‌گیرد... آیا می‌توان بی‌تعمق از کنار این مسئله گذشت؟

تا جایی که اسناد تاریخی نشان می‌دهد، شیخ ابراهیم زنجانی (قزلباش) دادستان محکمه انقلابی هم عضو لژ فراماسونری بیداری و هم عضو جامع آدمیت بوده و در واقع اعضای محکمه انقلابی برگزیدگان لژ فراماسونری بوده‌اند و نه نمایندگان خلق انقلابی ایران! یکی از اعضای محکمه انقلابی و ثوق‌الدوله فراماسونر بوده... عین‌الدوله نیز نه فقط از اعضای جامع آدمیت به شمار می‌رفته بلکه از معدود ایرانی پاك نژادی است!! که در لندن از سوی لژ اعظم فراماسونری انگلیس به عضویت فراماسونری مفتخر گشته و مراتب به فراماسونری ایران ابلاغ شده است!...

در دوران مشروطیت، موقرالسلطنه ظاهراً به اتهام همکاری با محمدعلی میرزا و باطناً به سبب خیانت به سازمان فراماسونری و افشای اسرار محاکمه و به اعدام محکوم گردید... در این میان اشاره به داستان شیخ فضل‌الله نوری نیز شنیدنی و عبرت‌آموز است. امپریالیسم انگلیس در جریان امتیاز تنباکو، به انتقام سیلی سختی که از روحانیت خورده بود، او را به سبب روابط پنهانی که با شادروان آیت‌الله میرزای شیرازی، صادرکننده فتوای تحریم تنباکو داشت، به دست فراماسون‌ها، عوامل پنهان خود، به بالای چوبه دار فرستاد. اگر جلال آل احمد در کتاب غریب‌دگی، شیخ فضل‌الله نوری را شهید مشروطیت قلمداد کرده، سخنی در خورد استهزاء نگفته است، که به جهت بیان آن مورد سخط و غضب برخی قلم به‌دستان قرار گرفت.^{۳۵}

ایراد تحلیل فوق در این است که نویسنده تنها به فراماسونری ایران، که در واقع پوشش گسترده و سیاسی اینتلیجنس سرویس برای جلب رجال بوده، توجه دارد و در پس فراماسون ها به شبکه بسیار سری و به غایت پنهان اینتلیجنس سرویس اشاره نمی کند. مجموعه این حوادث، به «صعود مقاومت ناپذیر» فراماسون ها در دستگاه حاکمه جدید انجامید. مدت کوتاهی بعد، در رمضان ۱۳۲۸ ق.، ناصرالملک قراگوزلو (میرزا ابوالقاسم خان) به نیابت سلطنت احمدشاه نوجوان رسید. قراگوزلو فارغ التحصیل آکسفورد و همکلاس سرادواری، وزیر خارجه انگلستان، و دوست لرد جرج ناتانیل کرزن، نایب السلطنه هندوستان، بود.^{۳۶} آکسفورد دانشگاهی است که، در کنار کمبریج، از دیرباز نخبه ترین عوامل سرویس اطلاعاتی انگلیس را پرورانیده و بگفته پیتررایت، کارمند و محقق عالی رتبه اینتلیجنس سرویس، «رشته هائی که آکسفورد را به سرویس های اطلاعاتی انگلستان پیوند می دهند بسیار محکم است.»^{۳۷}

در سال ۱۳۲۹ ق. ناصرالملک اولتیماتوم روس ها را پذیرفت، مجلس را بست و تعدادی از عوامل اصلی حوادث روز، از جمله میرزا کریم خان رشتی و سردار محیی، برادرش، را «محترمانه» به قم تبعید کرد. معهداً، این افراد مدت کوتاهی بعد به تهران بازگشتند و فعالیت خود را از سر گرفتند.^{۳۸}

«آل أمشه» و غارت گری

تاکنون درباره نقش اطلاعاتی - سیاسی میرزا کریم خان رشتی، به عنوان یکی از چهره های اصلی و متنفذ شبکه جاسوسی انگلیس در ایران در سال های ۱۹۰۸-۱۹۲۱، توضیح داده شد و لذا ضرور است که نقش او و خانواده اش در مسائل اقتصادی نیز بازگو گردد. گفتیم که در حوادث گیلان، حکومت شمال عملاً به دست میرزا کریم خان رشتی و برادران و عموزادگانش افتاد. در سال ۱۳۲۹ ق. نیز سردار محیی، پس از بازگشت از تبعید «محترمانه» قم، رسماً به عنوان «حاکم مازندران» راهی این خطه شد. مدارک موجود چهره این خانواده را به عنوان عناصری فرصت طلب و طماع در غارت و چپاول املاک و اموال دیگران به شدت ملکوک می سازد. عبدالله مستوفی می نویسد:

۳۶. دنیس رایت، ص ۲۷۷-۲۸۲

۳۷. پیتر رایت، ص ۳۷۶

۳۸. بهار، ج ۱، ص ۱۶۷

پاره ای از مجاهدان و آزادیخواهان مادی هم بودند که عبث پایی این قماش از مردم شده، آن‌ها را از آزادی می‌رماندند و مرتجع می‌تراشیدند. سرآمد آنها پسرهای حاج محمد [کاظم] رشتی، سردار محیی و برادران، حتی میرزا کریم خان بودند. مثلاً امین الدوله مالک لشت نشاء بود و به خیال خود تدبیراندیشی کرده املاک خویش را به آن‌ها اجاره داده بود که از شر سایرین معاف شود. آقایان لشت نشاء را که اصلاً خالصه بوده است جزو اموال عمومی و متعلق به خود (!) دانسته، نمی‌خواستند به مالک قانونی آن پس بدهند. مالک به موجب ماده اجاره نامه، اجاره را فسخ کرده بود ولی آقایان دست بردار نبوده و به آسانی نکلی خواستند ملک را واگذار و اسباب زحمت امین الدوله را فراهم می‌کردند. بالاخره عقل خانم فخرالدوله [مادر دکترا علی امینی] اقتضا کرد که ملک‌های خود را به آقا محمدجواد گنجه‌ای اجاره بدهد. اگرچه آقا محمدجواد و برادرانش غیر از قاجاق‌چی‌های قفقازی، ولی در هر حال در آن وقت تبعه روس بودند. سایر مالکین و اعیان گیلان هم برای آسایش از تعرض‌های بیجای این قماش آزادیخواهان املاک خود را به اتباع روس واگذار می‌کردند...^{۳۹}

و سیدحسن تقی‌زاده می‌گوید:

همین الان بعد از ۵۰ سال این امینی‌ها از من خیلی راضی هستند. مادرش [خانم فخرالدوله] همیشه، حتی وقتی به بیروت آمده بود، از آنجا به من که در پاریس بودم به وسیله شخصی پیغام داده بود که خیلی از شما تشکر می‌کنم، زیرا این مجاهدین گیلان (میرزا کریم خان و غیره) می‌خواستند لشت نشاء امین الدوله را ببرند. دست گذاشتند روی آن. آن‌ها هم زور نداشتند. به طهران که آمدند حتی خانه‌شان را هم می‌خواستند تصرف کنند.^{۴۰}

ماجرای معروف لشت نشاء تنها بعدها در دوران ریاست الوزرائی رضاخان و با وساطت او و عبدالحسین میرزا فرمانفرما به مصالحه کشید. سلیمان بهبودی در خاطرات منتشر نشده اش می‌نویسد:

۲۳ حوت [۱۳۰۲] - شاهزاده فرمانفرما راجع به کار میرزا کریم خان رشتی به اتفاق خانم فخرالدوله شرفیاب شدند و در حضور حضرت اشرف [رضاخان] دعوی لشت نشاء را مطرح کردند. سال‌ها بود میرزا کریم خان با خانم فخرالدوله نزاع داشت. عاقبت فرمانفرما پادرمیانی کرد و هر دو طرف حکمیت حضرت اشرف را قبول کردند. امروز تا نزدیک ظهر رسیدگی به این کار طول کشید. مدارک و اظهارات هر دو طرف مورد توجه و مطالعه قرار گرفت. عاقبت حضرت اشرف حق را به خانم فخرالدوله دادند. ظهر بود جلسه خاتمه پیدا کرد و دعوانی که سال‌ها اسباب زحمت دولت‌ها و عدلیه بود خاتمه یافت.^{۴۱}

۳۹. مستوفی، ج ۲، ص ۳۱۱-۳۱۲

۴۰. تقی‌زاده، ص ۱۵۰-۱۵۱

۴۱. بهبودی، ص ۷۳

ابعاد فساد میرزا کریم خان رشتی و برادران و عموزادگان‌ش تنها به گیلان و در دست‌یازی به املاک گسترده خانواده امین‌الدوله محدود نمی‌شد. این فساد، که سرچشمه ثروت کلان خاندان اکبر است تا حدی که نام آن را در ردیف ۴۰ فامیل اشرافی طراز اول دوران محمد رضا پهلوی قرار می‌دهد^{۴۲}، در همه ابعاد و در همه جا گسترش می‌یابد؛ زیرا اکنون خانواده اکبر دیگر تنها اشراف طراز اول محلی گیلان نیست بلکه از زعمای حکومت نوین مشروطه است و دامنه سیطره آن سراسر خاک ایران را در بر می‌گیرد.

در سال ۱۳۳۲ ق. / ۱۹۱۳ م. سردار محیی، برادر میرزا کریم خان رشتی، حاکم کردستان است و یک گروه قزاق به فرماندهی رودمستر و رضاخان ماکزیم (شاه بعدی) تحت امر او.^{۴۳} شیخ محمد مردوخ کردستانی در تاریخ مردوخ داستان فروش لقب «شیخ الاسلامی کردستان» توسط سردار محیی و طمع بی‌پایان او را توصیف می‌کند. مردوخ می‌نویسد: «سردار محیی به دو چیز بی‌اندازه علاقمند بود: اول پول، دوم بچه خوشگل». ^{۴۴} مردوخ شرح می‌دهد که چگونه سردار محیی با چماق رضاخان ماکزیم کوشید تا از آصف دیوان ۲۰ هزار تومان تلکه کند و ادامه می‌دهد:

کم کم بساط کلاه‌سازی و مجاهدبازی توسعه پیدا کرده، سلب اعتماد از مشروطه و مشروطه طلب شد، بلکه کلمه مشروطه در میان مردم ترجمه قتل و غارت شد که هر کس هر کس را می‌کشت یا هر جا را غارت می‌کرد می‌گفتند مشروطه شد. به این قسمت هم قناعت نکرده در هر جا بچه خوشگلی سراغ می‌دادند [سردار محیی] به وسائل مختلفه او را به دام انداخته

۴۲. مجموعه اسناد لانه جاسوسی...، ج ۱، ص ۳۲ (ارنست آونی، «نخبگان و توزیع قدرت در ایران»، سیا، فوریه ۱۹۷۶، سری).

۴۳. بامداد، ج ۶، ص ۱۳۵

۴۴. هم‌جنس‌گرایی در میان رجال انگلیسی و «نخبگان» سیاسی - فرهنگی آکسفورد و کمبریج نیز پدیده وسیع و ریشه‌داری است. خاطرات پیتر رایت (شناسایی و شکار جاسوس) نشان می‌دهد که این بیماری چهره‌های طراز اول سیاسی (مانند آنتونی ایدن) و جاسوسی (مانند لرد ویکتور روچیلد) انگلیس را احاطه کرده است. نویسندگان انگلیسی در زندگینامه سرکلوددانس، چهره برجسته اینتلیجنس سرویس، به شکل کاملاً طبیعی و بی‌آنکه قصد توهین داشته باشند، می‌نویسند که وی در دوران مدرسه در بلژیک توسط رابرت راس، نخستین معشوق مرد اسکار وایلد (شاعر و نمایشنامه‌نویس معروف انگلیسی)، اغوا شد! نویسندگان کتاب کلنل Z یکی دیگر از سوابق «برجسته» زندگی دانسی را «مبارزات متوالی» او علیه «ملاهای دیوانه» ذکر می‌کنند! عوامل ایرانی بریتانیا نیز از این انحراف برکنار نبوده و چه بسا از استادان انگلیسی خود فراتر بوده‌اند.

مشروطه می کرد.^{۴۵}

بدینسان، در سال های فوق، رضاخان را در زمره ایادی و چماق داران میرزا کریم خان و سردار محیی یافتیم. رضاخان ماکزیم تنها با شروع جنگ اول جهانی، که نقش مهم تری از او طلبیده می شد، در سال ۱۳۳۴ ق. / ۱۹۱۵ م. با درجه میرینجی در رأس تیپ قزاقخانه (آترپاد) همدان جای گرفت.

میرزا کریم خان رشتی و «دولت ایران آزاد»

شروع جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ م. تأثیرات عمده بروضع سیاسی ایران گذارد. اتحاد روسیه و انگلیس در جنگ علیه آلمان منجر به کاهش رقابت های این دو ابرقدرت روز در صحنه داخلی ایران شد. در پی قرارداد سری ۱۲ مارس ۱۹۱۵ در قسطنطنیه سرزمین ایران به طور کامل میان آنها تقسیم شد و استقلال ایران در لبه پرتگاه سقوط واقعی قرار گرفت. روسیه لشکر قزاق خود را وارد ایران ساخت و انگلستان در فارس به تشکیل «پلیس جنوب ایران» (S.P.R) دست زد:

وضع عجیب و استثنائی ایران در این دوره ناشی از بند و بست های محرمانه روس و انگلیس برای تقسیم خاک این کشور بعد از خاتمه جنگ بود که آثار و علائم خود را، بی آن که کوچک ترین اشاره ای به توافق های قسطنطنیه بشود، به اشکال و صور مختلف نشان می داد... رجال آن روزی مملکت که ظاهر قضایا را می دیدند و از بسته شدن پیمان قسطنطنیه خیر نداشتند، همگی در گرداب حیرت افتاده بودند که این چه وضعی است و چرا روس ها با يك چنین تحکم و قدرت بی سابقه در ایران رفتار می کنند بی آن که با مخالفت جدی انگلستان روبرو گردند!^{۴۶}

در عین حال، این اتحاد شرایط مساعد را برای نفوذ عوامل جاسوسی انگلیس در قشون روسیه تزاری فراهم ساخت و پیوندهای مستحکمی میان برخی ژنرال های روس با سرویس اطلاعات نظامی بریتانیا شکل گرفت. از سوی دیگر، تحت تأثیر تنازع آلمان قدرتمند با روسیه و انگلیس شرایط مساعدی برای رشد گرایش های ضد استعماری در برخی نیروهای سیاسی ایران فراهم شد. در نتیجه این شرایط نوین بود که مجالی برای بروز چهره هائی چون مستوفی الممالک و صمصام السلطنه بختیاری پدید آمد.

۴۵. بامداد، ج ۶، ص ۱۳۵

۴۶. شیخ الاسلامی، ص ۸۶

با شروع جنگ جهانی اول، استعمار انگلیس به تجدید سازمان سرویس اطلاعاتی خود دست زد و «اداره ششم اطلاعات نظامی» (MI-6) شبکه‌های جاسوسی گسترده‌ی ماوراء بحار بریتانیا را تحت پوشش گرفت. ایران به دلیل اهمیت استراتژیک آن و نیز به دلیل نفوذ وسیعی که آلمان به سرعت در آن کسب می‌کرد، و عامل اصلی آن نفرت مردم از روسیه و انگلیس بود، طبعاً یکی از مهم‌ترین عرصه‌های فعالیت اینتلیجنس سرویس انگلستان در مرحله جدید فعالیت آن به شمار می‌رفت. یکی از مهم‌ترین ابعاد این فعالیت، نفوذ پنهان شبکه جاسوسی انگلیس در حرکت‌های ملیون ایرانی و نهادهای دولتی و نظامی آلمان (و سایر سفارتخانه‌های خارجی) در ایران بود. به همین دلیل است که در دوران جنگ اول جهانی از سوئی شاهد حضور افرادی چون حسینقلی خان نواب و سیدحسن تقی‌زاده در برلین و «ملی» و آلمانوفیل شدن این چهره‌های سرشناس بریتانیا هستیم و از سوی دیگر عناصری چون احمدعلی سبهر (مورخ الدوله) را در سمت منشی اول سفارت آلمان در تهران می‌یابیم. بعدها، در سالهای ۱۳۲۰، نقش سبهر به عنوان عامل اینتلیجنس سرویس روشن شد و حسین فردوست نیز در خاطراتش، به نقل از خود او، بر این ارتباط صحنه‌گذارده است.

در این شرایط سیاسی، مجدداً میرزا کریم خان رشتی و برادرش سردار محیی در کانون مهم‌ترین رخدادهای کشور حضور فعال دارند:

در سال ۱۳۳۴ ق. / ۱۹۱۵ م. مستوفی‌الممالک ریاست دولت را به دست دارد و می‌کوشد تا با بیطرفی در مناقشات جنگ جهانی، مانع سیطره‌ی دو قدرت متحد انگلیس و روس بر ایران شود. دولت مستوفی از حمایت رجال مذهبی و سیاسی استقلال طلب و بویژه بخش معتابیهی از عناصر جوان ژاندارمری برخوردار است. در این زمان، از سوی عوامل انگلیس و روسیه تحریکات جدی علیه دولت مستوفی و نیروهای ملی صورت می‌گیرد. یکی از مهم‌ترین عوامل این تحریکات پنهان میرزا کریم خان رشتی است. او در عین خرابکاری به پخش این شایعه دست می‌زند که گویا این آلمانی‌ها هستند که علیه دولت مستوفی خرابکاری می‌کنند.

احمدعلی سبهر، بنقل از مستوفی، می‌نویسد:

اینکه میرزا کریم خان رشتی برادر سردار محیی شهرت داده که آلمان‌ها در تخریب کابینه من دست داشته‌اند هرگز باور نخواهم کرد.^{۴۷}

بهرروی، با تحریک دست‌های قدرتمند اینتلیجنس سرویس در ایران، دولت مستوفی سقوط کرد و در ۱۹ صفر ۱۳۳۴ / ۲۸ دسامبر ۱۹۱۵، عبدالحسین میرزا فرمانفرما به صدارت

رسید. فرمانفرما مأموریت داشت که نیروهای دولتی ایران را به سود دو قدرت متحد انگلستان و روسیه و علیه نیروهای عثمانی و نیز علیه نیروهای ملی و استقلال طلب کشور - که در شرایط مساعد جنگ جهانی زمینه‌ای برای رشد یافته بودند - وارد کارزار کند.

با روی کار آمدن فرمانفرما، عده‌ای از نمایندگان مجلس، از حزب دمکرات، که در ماه‌های آغازین جنگ جهانی در پرتو شرایط نوین سیاسی کشور فعالیت‌هایی علیه روسیه و انگلستان انجام داده بودند، از جان خود بیمناک شده و به قم پناه بردند. این گروه، به ریاست سلیمان میرزا اسکندری در قم «کمیته دفاع ملی» را تشکیل داده و حکومت شهر را به دست گرفت. در «کمیته دفاع ملی» چهره‌هایی چون سیدحسن مدرس، میرزا سلیمان خان میکده و میرزا محمدصادق طباطبائی عضویت داشتند. این جریان به مرکز ثقل نیروهای وطن دوست بدل شد و تعدادی از صاحب منصبان ژاندارمری چون محمدتقی خان پسیان و حبیب‌الله خان شیبانی به همراه قشون خود در کنار آن قرار گرفتند. «کمیته دفاع ملی» قم به زودی، با توافق انگلیسی‌ها، مورد حمله نیروهای روس قرار گرفت و آنان پس از درهم شکستن قوای ژاندارم و چریک به سوی قم رهسپار شدند. اعضای کمیته از قم به سوی کاشان و اصفهان گریخته و سپس در کرمانشاه به رضاقلی خان نظام السلطنه مافی، حاکم آن دیار، پیوستند و در فوریه ۱۹۱۶ «دولت ایران آزاد» را در غرب کشور تشکیل دادند. در این دوران، قوای ژاندارم به فرماندهی کلنل محمدتقی خان پسیان به نبردهایی با نیروهای انگلیس و روسیه دست زدند.

روشن است که در چنین شرایطی مهم‌ترین هدف اینتلیجنس سرویس نفوذ در «کمیته دفاع ملی» و «دولت ایران آزاد» و خرابکاری در صفوف آن بود. در تحقق چنین آماجی است که نام میرزا کریم خان رشتی و برادرش، سردار محیی، را در زمره اعضای «کمیته دفاع ملی» می‌یابیم.^{۴۸} و هم چنین به چهره تندرو و افراطی و مشکوکی به نام احسان‌الله خان دوستدار در صفوف قوای مسلح «دولت ایران آزاد» برخورد می‌کنیم.^{۴۹} نقش مرموز و توطئه‌گرانه این دویار (سردار محیی و احسان‌الله خان) را در نهضت جنگل پی خواهیم گرفت و درباره تداوم روابط

۴۸. دولت‌آبادی، ج ۳، ص ۳۶۰

۴۹. فخرائی، سردار جنگل، ص ۸۹

مرحوم فخرائی می‌نویسد: «ما احسان‌الله را از آنجا می‌شناسیم که معلم فرانسه فرزندان حاج میرزایحیی خان املشی بود. بعد در سلك مجاهدین مشروطه درآمد و سپس همراه ملیون به مهاجرت رفت و بعد به نام عضو «کمیته مجازات» معروفیتی به دست آورد و متعاقب بروز واقعه‌ای خود را از طهران به رشت رسانید.» (سردار جنگل، ص ۳۳۹)

میرزا کریم خان رشتی و سلیمان میرزا اسکندری و نقش این دودر صعود رضاخان به سلطنت نیز سخن خواهیم گفت. بهر روی، با این نفوذ میرزا کریم خان رشتی، بیهوده نیست که اندی بعد میان «دولت ایران آزاد» و «کمیته دفاع ملی» اختلاف در می‌گیرد و این تنازع به شکست این حرکت و خروج زعمای آن از کشور در مه ۱۹۱۶ و انتقال مرکز فعالیت آن به بغداد و استانبول و برلین می‌انجامد. در خاطرات میرزایحیی دولت‌آبادی گوشه‌ای از این نقش مؤثر میرزا کریم خان در خرابکاری علیه «دولت ایران آزاد» آشکار است:

اتفاقاً جزو اردوی سرگردان [اعضای متواری «کمیته دفاع ملی»] یکی از آشنایان که با وی الفت مختصری از پیش داشتم و مدتی از هم دور شده بودیم، به قصر شیرین آمد و آن میرزا کریم خان گیلانی بود (میرزا کریم خان جوانی است به سن سی و چند سال از خانواده‌های محترم گیلان. شخصی حساس و خوش قریحه. در هنگام انقلاب ایران و خلع محمدعلی شاه خدماتی به ملت نموده است. در این وقت هم با برادر بزرگتر خود عبدالحسین خان سردار محیی از تهران حرکت و به اصفهان رفته و با اردوی سرگردان به قصر رسیده است.)

میرزا کریم خان در ابتدای ورود به قصر شیرین با من رشته الفت قدیم خود را محکم کرد. من هم می‌گشتم کسی را پیدا کنم که علاوه بر فکر و تدبیر داشتن از یک طرف دستش آلوده به گرفتن پول از آلمان‌ها و غیره نشده باشد و از طرفی مقهور عضویت دو فرقه دمکرات و اعتدال و کشمکش‌های شخصی آنها نباشد. این شخص را دارای این صفات دانسته با هم قرار دادیم در راه خاتمه دادن به آن اوضاع ناهنجار و تمرکز دادن به قواد این آخر نقطه خاك ایران قدمی برداریم. میرزا کریم خان برای مساعدت و همراهی با خیالات من صمیمانه حاضر شد و مقررات ما این گشت:

۱ - مسئله فرقه بازی را از میان همسفران به کلی لغو نمائیم یعنی عنوان دمکرات و اعتدالی تا آخر جنگ در میان نباشد.

۲ - کمیته دفاع ملی لغو شود.

۳ - جمعیتی بنام مدافعین وطن تشکیل گردد.

۴ - نظام السلطنه را مجبور نمائیم از آن جمعیت یعنی هیئت منتخبه آنها حرف شنوی نماید و به این وسیله نواهای مختلف را یکی نمائیم و قوه مجریه را به کار اندازیم و بی فاصله شروع به اقدام کردیم...

نظام السلطنه از من و میرزا کریم خان بدگمان شد که شاید این نقشه برای کوتاه کردن دست او از کار کشیده شده باشد. اطرافیان خودپرست او و بعضی از نمایندگان اعتدالی و دمکرات هم که در اجرای این نقشه اخلال کرده بودند به آتش بدگمانی او از ما دو نفر دامن زدند...^{۵۰}

این‌تلیجنس سرویس و نهضت جنگل

در چنین شرایط حساس سیاسی، که این‌تلیجنس سرویس به شدت درگیر توطئه‌ها و تحریکات سیاسی-اطلاعاتی در ایران است، حادثه‌ای عجیب و نامنتظر رخ داد: سقوط تزاریسیم در فوریه ۱۹۱۷ و متعاقب آن پیروزی انقلاب بلشویکی در نوامبر (اکتبر) در روسیه. تحولات جدید جهانی بر اوضاع داخلی ایران تأثیر گذارد و استعمار بریتانیا هراسان از خطر توسعهٔ بلشویسم توجه اصلی خود را به ایران و نهضت‌های انقلابی آن در خراسان و آذربایجان و فارس و بویژه گیلان معطوف داشت. گیلان از دو نظر واجد اهمیت بیشتر بود: نخست، به دلیل عمق و همگانی بودن نهضتی که برهبری میرزا کوچک خان جنگلی آغاز شده و به خاطر قرب مسافت می‌توانست هرآن دولت مرکزی نابسامان و فروپاشیده را در تهران در معرض تسخیر انقلابیون جنگل قرار دهد؛ دوم به دلیل هم‌جواری با روسیه و ارتباطات نزدیک انقلابیون جنگل با قفقاز. در نتیجه، طرح ایجاد یک «کمر بند فولادین» پیرامون بلشویسم و لاجرم یک دیکتاتوری قدرتمند نظامی در ایران، در «وایت‌هال» لندن برنامه‌ریزی شد. بدیهی است که در اجرای این طرح این‌تلیجنس سرویس دارای جایگاه اصلی بود.

این‌تلیجنس سرویس در خطه گیلان از شبکه کارآمد و متنفذی برخوردار بود که در رأس آن میرزا کریم خان رشتی قرار داشت. میرزا کریم خان و برادرش، سردار محیی، نه تنها نسبت به اوضاع منطقه شناخت کافی داشتند، بلکه زمانی خود در رأس «کمیته ستار» آغازگر نهضت مشروطه در گیلان بوده و میرزا کوچک خان و سایر انقلابیون ساده‌دل جنگل در صفوف قشون آن‌ها حضور داشته و حتی در زمان کودتای ۱۳۲۹ ق. ناصرالملک قراگوزلو در تبعید محترمانه قم همراه آنان بوده است.^{۵۱} مرحوم فخرانی در گزارش مستند خود اطلاع می‌دهد که در همان زمان نیز روحیات میرزا کوچک، که آرمان‌های اصیل و والائی را در سر می‌پرورانید، با پندار و کردار مجاهد نماهانی که بر گردهٔ نهضت سوار شده بودند هم‌خوانی نداشت:

میرزا مردی زودرنج و حساس بود. کما اینکه بعد از فتح قزوین به علت کارهای خلاف قاعده که از بعضی مجاهدین سر می‌زد متعرضانه به رشت برگشت، لیکن میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر)، که آن وقت ریاست کمیته ستار را به عهده داشت او و مجاهدین همراهش را با استمالت فراوان برگردانید... میرزا کوچک خان در دوران اقامت تهران از کارهای ناهنجار برخی از مجاهدین افسرده شد، حتی با عبدالحسین خان معزالسلطان که بعد از فتح تهران لقب سردار محیی گرفت و نمی‌خواست یا نمی‌توانست از اعمال مجاهدین جلوگیری نماید،

قطع رابطه کرد و با آن که در نهایت عسرت می زیست از پذیرفتن کمک های مادی سردار امتناع می ورزید.^{۵۲}

در چنین شرایطی که نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان خطری جدی برای مطامع بریتانیا محسوب می شد، در سال ۱۳۳۸ ق. / ۱۹۱۹ م. در تهران شاهد پیدایش سازمانی سری و توطئه گر هستیم، که به «کمیته آهن» یا «کمیته زرگنده» شهرت دارد. ظاهراً در رأس «کمیته زرگنده» سیدضیاءالدین طباطبائی، مدیر روزنامه رعد قرار داشته؛ روزنامه نگار جوانی که از آغاز دوره دوم مشروطه (۱۳۲۷ ق.) با های و هوی آزادیخواهی پرچم «ناسیونالیسم» خود را علم کرده و با شعارهای تند علیه اشرافیت حاکم برای خود وجهه می اندوخت و مدتی بعد به عنوان یکی از برجسته ترین عوامل سیاسی استعمار بریتانیا در صحنه سیاست ایران شناخته شد. در میان اعضای کمیته نام آشنای میرزا کریم خان رشتی را می بینیم که با توجه به پیشینه عجیب او می توانیم وی را هدایت گر اصلی و مغز متفکر «کمیته زرگنده» بدانیم.

یحیی دولت آبادی می نویسد:

مدیر رعد [سیدضیاء] در خانه بیلاقی خود که نزدیک سفارت انگلیس اما در زرگنده است کمیته ای تشکیل داده مرکب از جمعی از ایرانیان و از ارامنه دوست و همفکر و خیال خود در سیاست داخلی و خارجی. این کمیته مخفی است، ولی نگارنده دورادور به واسطه نزدیکی جایگاه بیلاقی به خانه مزبور و به سبب شناسائی اشخاصی که به آن خانه روز و شب آمد و شد دارند... بر جریان این کار آگاه هستم... بعضی از اعضای حوزه مزبور در قلهک و زرگنده منزل بیلاقی دارند، مانند میرزا محمودخان مدیرالملک [محمود جم] رئیس انبار ارزاق، دکتر منوچهرخان طبیب ژاندارمری، میرزا موسی خان رئیس خالصجات، مسعودخان سرهنگ ژاندارمری. جمعی هم از تهران می آیند و می روند مانند ملک الشعراء بهار خراسانی، میرزا کریم خان گیلانی، دکتر مودب الدوله کرمانی، سید محمدتدین بیرجندی، اپیکیان ارمنی و غیره... بالجمله کمیته زرگنده مرکز سیاست انگلیس است در تهران در قسمتی که باید به دست ایرانیان انجام بگیرد... یک جمع از معروفین به وطن خواهی، که بیشتر آنها مهاجرین محرم ۱۳۳۴ هـ. هستند، به دستگیری آقا میرزا محمدصادق طباطبائی اعتدالی سابق و دوستان او حوزه ای تشکیل داده [و] به [دلیل] خصوصیت شخصی با مدیر کمیته زرگنده به این جمعیت مربوط و در کارها تا یک اندازه با آن ها شرکت می نمایند. این جمع از مسلک پیش خود دست برداشته خود را اکنون سوسیالیست می خوانند تا به این عنوان بتوانند بلشویک ها را فریب بدهند، در صورتی که عنوان سوسیالیستی به بعضی از آن ها به هیچوجه مناسبت ندارد.^{۵۳}

۵۲. فخرائی، سردار جنگل، ص ۴۰ و ۴۲

۵۳. دولت آبادی، ج ۴، ص ۱۵۰-۱۵۱

توضیحات فوق مشخص می‌سازد که «کمیته زرگنده» با چنین ترکیب باز، يك شبکه سیاسی بوده که اینتلیجنس سرویس در پوشش آن رجال گوناگون را مؤتلف می‌ساخته و استراتژی خود را پیش می‌برده است. لذا، می‌توانیم «کمیته زرگنده» را کانون توطئه‌گری بدانیم که مجری طرح‌های سرویس اطلاعاتی انگلستان بوده است. ما کاملاً محققیم ادعا کنیم که میرزا کریم خان رشتی ارتباطات این کمیته را با اردشیر ربه‌پورتر برقرار می‌کرده و طرح‌های اینتلیجنس سرویس را به آن انتقال می‌داده است؛ هرچند سیدضیاء از طریق حبیب‌الله رشیدیان دارای ارتباط موازی با وزارت خارجه انگلیس (نرمان وزیر مختار بریتانیا در تهران) نیز بوده است.^{۵۴}

چنان که اسناد تاریخی گواهی می‌دهند، «کمیته زرگنده» دارای ۲ کارکرد اصلی بوده است: سرکوب نهضت جنگل و استقرار يك دیکتاتوری آهنین در ایران. سناریوئی که برای سرکوب نهضت جنگل پیاده شد، تصویر يك طرح کامل و پیچیده اطلاعاتی را نشان می‌دهد که پیش از این در ماجرای «کمیته ستار» و در خرابکاری علیه «دولت آزاد ایران» با آن آشنا شدیم: ایجاد شبکه‌های قلابی با نقاب انقلابی‌گری و افراطی‌گری،^{۵۵} نفوذ در صفوف نهضت و تلاش برای به دست گرفتن رهبری آن و در صورت عدم موفقیت در این امر خرابکاری و توطئه‌گری. طرح ایجاد شبکه‌های قلابی، که در سرویس‌های اطلاعاتی غرب به عنوان بخشی از «استراتژی فریب» آموزش داده می‌شود، در چند دهه بعد زیربنای پیچیده‌ترین عملیات خرابکارانه اینتلیجنس سرویس را در همه نهضت‌های انقلابی تشکیل داد، در جنگ جهانی دوم با نام «عملیات صلیب دوبله» بارها آزموده شد و در دهه‌های ۱۹۵۰-۱۹۶۰ میراث غنی تجارب آن در اختیار «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) قرار گرفت. گفتنی است که کمونیست‌های روسیه نیز در کوران عملیات «چکا» در دهه ۱۹۲۰ بتدریج با «استراتژی فریب» آشنا شدند و در دهه ۱۹۳۰ با نام «عملیات تراست» با موفقیت آن را علیه مهاجرین روس در اروپا و آمریکا پیاده کردند.^{۵۶}

۵۴. اسناد وزارت خارجه انگلیس تنها بیانگر ارتباطات سیدضیاء با نورمان است.

۵۵. تجربه تاریخ به اثبات رسانیده که معمولاً انقلابیون اصیل در مقابل دعوای افراط‌گرایانه سریع‌تر خلع سلاح می‌شوند و با این نقاب بهتر می‌توان عناصر ناآگاه و پرشور و عوام را جلب کرد.

۵۶. «عملیات تراست» به عملیاتی اطلاق می‌گردد که توسط سازمان اطلاعاتی شوروی (گ.پ.او) از سال ۱۹۲۲ علیه ضدانقلابیون مهاجر روسیه سازمان یافت. این عملیات به «سازمان تراست» منتسب است که

به عنوان جبههٔ ائتلافی گروه‌های ضدبلشویکی به کانون اصلی فعالیت‌های اپوزیسیون مهاجر روس بدل ←

دولت آبادی نحوه اجرای این طرح را توسط میرزا کریم خان رشتی علیه نهضت جنگل

چنین فاش می سازد:

خلاصه چیزی که در این وقت انگلیسیان را در ایران مشوش و شاه و دولتیان را مضطرب دارد، وقایع گیلان است و ترس اینکه میرزا کوچک خان و مجاهدین رو به تهران بیایند. ولی انگلیسیان در این وقت تدبیری می کنند که تا مدتی بعد کسی به حقیقت آن پی نمی برد و آن این است که:

يك قوه ملی به دست متمولین گیلانی ضد میرزا کوچک خان به تقلید همان قوه مجاهدین... می سازند تا این قوه عملیات قوه وارد شده را خنثی کرده میان رؤسای آنها اختلاف کلمه و نفاق بیندازد و از ارتکاب فجایع هم دریغ نکند تا اسباب انزجار گیلانیان بی طرف از عنوان بلشویکی بگردد و اگر بشود میرزا کوچک خان را هم که مبعوض آنهاست و يك قوه ایرانی ثابت قدمی است، محو بسازند.

بدیهی است خوانین و ملاکین بزرگ گیلان مانند فتح الله خان سردار منصور [سپهدار رشتی]، که در کابینه وثوق الدوله وزیر جنگ بوده است و علاقه بسیار او در گیلان به

→ شده بود. مرکز فعالیت های این سازمان در لهستان بود و در رأس آن ساوینکوف، انقلابی معروف روس، قرار داشت.

بوریس ساوینکوف (۱۸۷۹ - ۱۹۲۵)، فعالیت های خود را از سالهای ۱۸۹۰، از دوران دانشجویی در سن پترزبورگ و در صفوف جنبش نارودیزم، علیه رژیم تزاری آغاز کرد. او به عنوان یکی از رهبران جناح چپ «حزب سوسیالیست انقلابی» (اس.ار) در ترور پله وه، وزیر کشور و رئیس پلیس روسیه، و ترورهای دیگر نقش داشت و لذا دستگیر و به اعدام محکوم شد. ولی وی موفق به فرار گردید و در سال ۱۹۰۶ به سوئیس گریخت. پس از سقوط تزاریسم، ساوینکوف به روسیه بازگشت و در دولت آلکساندر کرنسکی معاون وزارت جنگ شد. پس از پیروزی بلشویکها، ساوینکوف به مخالفت با آنان پرداخت و در سال ۱۹۱۸ رهبری عملیات تروریستی علیه رژیم جدید را به دست گرفت و شورش های متعددی را سازمان داد و پس از شکست، فعالیت های خود را در لهستان ادامه داد. ساوینکوف در لهستان از حمایت ژنرال پیلسودسکی و اینتلیجنس سرویس بریتانیا برخوردار بود و سیدنی رایلی، سرجاسوس یهودی - انگلیسی، و وینستون چرچیل در تماس مستقیم با وی قرار داشتند. چرچیل پس از نخستین ملاقات با ساوینکوف او را به عنوان «يك تروریست خوب» برای اهداف خود و دارای قدرتی «نزدیک به اعجاز» ارزیابی کرد (Andrew, P.286). بدینسان، ساوینکوف در راس «سازمان تراست» قرار گرفت و قریب به ۳۰ هزار مهاجر روس را وارد تشکیلات نظامی خود نمود.

در تابستان ۱۹۲۲ یکی از همکاران ساوینکوف، در حین ورود به خاک روسیه، دستگیر شد و پس از پذیرش همکاری با «گ.پ.او» آزاد گردید و بدین ترتیب نفوذ پنهان بلشویک ها در «سازمان تراست» پی ریزی شد. ابعاد این نفوذ تا بدانجا رسید که یکی از افسران عالی رتبه «گ.پ.او» در پوشش یکی از رهبران «سازمان تراست» در مسکو، به ورشو و پاریس سفر کرد و با ساوینکوف ملاقات نمود. او از ساوینکوف خواست که ←

دست مجاهدین افتاده و سردار معتمد [گیلانی] و سردار محیی و غیر این‌ها، چه از بابت ضدیت با میرزا کوچک خان و چه از بابت علاقه شدید به محو شدن قوهٔ متجاسرین بهتر اسباب دست بوده‌اند.

سردار محیی... که... پس از حوادث مهاجرت [دولت «ایران آزاد»] و بعد از انقلاب روسیه گاهی در تهران و گاهی در گیلان بی تکلیف امرار حیات می کرده است، در این وقت با ارتباط به «کمیته زرگنده»، چنان که احتمال داده می شود با دستور مخفی، به گیلان رفته با برادر کوچک خود [میرزا کریم خان رشتی] بی آن که کسی متعرض آنها بشود چندی در رشت می ماند و خود را بلشویک می خوانند و از اینجا بلشویک مصنوعی گیلان شروع می شود. بلشویک شدن اشخاصی که این جامه به اندام آن‌ها به هیچوجه برزندگی ندارد و باور کردنی نیست البته از روی سیاست و خارج از عادت است. خصوصاً که دیده می شود دست سیاست بیگانه به توسط کمیته زرگنده از آستین همین بلشویک ساختگی در گیلان درآمد رل بزرگی بازی می نماید. بلی، انگلیسیان با همین دست میانه میرزا کوچک خان و سردستگان مجاهدین تازه وارد شده از قبیل احسان الله خان و غیره را برهم زده، شعله آتش ریاست جمهور میرزا کوچک خان را هنوز

برای رهبری مستقیم سازمان به روسیه بیاید. ساوینکوف در آغاز امتناع نمود و یکی از معاونین خود را اعزام داشت. او نیز دستگیر شد و به عنوان مأمور نفوذی بلشویکها به فعالیت خود ادامه داد و ساوینکوف را به ادامه فعالیت در درون روسیه ترغیب کرد. بالاخره، ساوینکوف پذیرفت و پس از ورود به روسیه دستگیر شد. او در ۲۷ اوت ۱۹۲۲ در دادگاه به جرائم خود اعتراف کرد و از رژیم بلشویکی تقاضای عفو نمود. اعترافات ساوینکوف سبب شد که وی تنها به ۱۰ سال زندان محکوم گردد. سیدنی رایلی، سرجاسوس اینتلیجنس سرویس، ابتدا اعترافات ساوینکوف را جعلی خواند ولی مدتی بعد «خیانت» وی را پذیرفت. ساوینکوف در زندان تلاش زیاد کرد تا آزاد شود و در صفوف سازمان اطلاعاتی شوروی فعالیت نماید و زمانی که این درخواست وی عقیم ماند خودکشی کرد.

نفوذ بلشویکها در «سازمان تراست» با دستگیری ساوینکوف پایان نیافت و این بار علیه سیدنی رایلی متمرکز شد. رایلی نیز با تمهیداتی مشابه به درون روسیه کشانیده شد و در مسکو با دو تن از رهبران «تراست»، که در واقع مأمورین «گ.پ.ا» بودند، به طرح ریزی یک سلسله عملیات پرداخت و زمانی که مدارک کافی علیه وی به دست آمد، دستگیر شد. رایلی نیز در زندان تسلیم شد و طی نامه‌ای به فلیکس دزرژینسکی، رئیس سازمان امنیت شوروی، تعهد کرد که اگر بخشوده شود، کلیه اطلاعات خود را «در باره اینتلیجنس سرویس، سازمان اطلاعاتی آمریکا و مهاجرین روس» در اختیار او قرار خواهد داد. ظاهراً این درخواست پذیرفته نشد و رایلی در نوامبر ۱۹۲۵ تیرباران گردید. پس از مرگ سیدنی رایلی، وی در انگلستان به عنوان «سلطان جاسوسان بریتانیا» به شهرت افسانه‌ای رسید و شایعاتی نیز رواج یافت که مرگ وی صحت نداشته و او هم چنان به عملیات پنهان خود ادامه می دهد. تنها در سال ۱۹۸۲ بود که رژیم شوروی با انتشار کتاب جنگ پنهان علیه روسیه شوروی (چاپ مسکو) بخشی از بازجویی‌های رایلی را فاش کرد.

درست برافروخته نشده خاموش می‌کنند.

میرزا کوچک خان نه می‌توانسته است با تندروی شدید رفقای مجاهدانمای تازه وارد شده خودش کاملاً موافق باشد، چنان که پیش از این اشارت رفته، و نه از بلشویک مصنوعی گیلان، که با زور و زر فراوان و نفوذ اشرافی خوانین و متمولین درجه اول گیلان [خانواده اکبر] خودنمایی کرده است، مقاومت کند؛ خاصه که مجاهد نماها هم آلت دست این قوه ساختگی شده باشند. کاری که توانسته است بکند این بوده که به جایگاه خود در جنگل بازگشت نماید. این است که هرچه توانسته از اسلحه و ملزومات جنگی و پول بردارد برداشته به جای خود برگشته است، بی آن که مخالفین وی توانسته باشند او را گرفتار سازند. و این با اوضاع جاری رشت خصوصاً در مقابل بلشویک‌های مصنوعی کار آسانی نبوده است.

خلاصه این که، میرزا کوچک خان می‌رود و مانعی که در پیش پای احسان‌الله خان و رفقای قفقازی و ایرانی او بوده است برطرف می‌شود و بلشویک ساختگی گیلانی بی‌مانع می‌تواند به دست او [احسان‌الله خان] به مقاصد سیاسی و ضد بلشویکی خود رسیده، نقشه‌ای را که مأمور اجرای آن هستند عملی نمایند. و شاید احسان‌الله خان که سال‌هاست در کسوت مجاهدین و آزادیخواهان است و در این راه رنج و تعب بسیار کشیده، از روی حرص به دریدن پرده‌های استبدادی، مسلک معتدل میرزا کوچک خان را پسند نکرده باشد و به واسطه دور بودن از سیاست و ندیدن دست‌های قوی که بر ضد میرزا کوچک خان از آستین‌های خارجی و داخلی درآمده و پی‌نبردن به نقشه‌های تودرتویی که می‌خواهند به دست او اجراء کنند، فریب خورده باشد. به هر حال قوه بلشویک‌نمای افسادکننده، بعد از دوری جستن میرزا کوچک خان فوراً و جداً به اجرای نقشه خویش می‌پردازد. سردار محیی و برادرش [میرزا کریم خان رشتی] رخت سربازی بلشویکی در بر نموده در برداشتن قدم‌های سریع بلشویکی از هیچ کمونیست‌نمای شرور عقب نمی‌مانند...^{۵۷}

نقش میرزا کریم خان رشتی به عنوان مجری اصلی عملیات توطئه‌گرانه علیه نهضت جنگل در سایر مآخذ معتبر موجود نیز ثبت است. مرحوم فخرائی، که بی‌شک اعتبار کنونی نهضت جنگل مرهون قلم آن بزرگوار است و اگر او نبود امروز تاریخ جنگل و یاد سردار مظلوم آن در پوشش تحریف‌های مورخین خود فروخته به دست ما می‌رسید، به صراحت می‌نویسد:

میرزا کریم خان رشتی که در واقعه مشروطیت از سرجنابان متنفذ به شمار می‌رفت و ملاکین درجه اول گیلان مانند سردار معتمد [پدر حسن اکبر] و سبهدار [فتح‌الله اکبر] و حاجی سیدرضی و جز این‌ها از نامبرده حساب می‌بردند، این بار نیز پیشقدم شد، اما چون مرد زیرک و عاقل و سیاستمدار بود، علناً وارد میدان مبارزه نگردید و به عادت همیشگی خود دیگران را آلت فعل نموده و خود در پشت پرده استتار به انتظار نشست.^{۵۸}

۵۷. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۱۵۱-۱۵۴

۵۸. فخرائی، سردار جنگل، ص ۴۵۳

«آلت فعل» میرزا کریم خان رشتی دو چهرهٔ ماجراجوئی است که پیشتر با آنها آشنا شدیم: برادر بزرگ او سردار محیی و احسان‌الله خان دوستدار. داستان «کودتای سرخ» احسان‌الله خان و سردار محیی علیه انقلابیون مسلمان جنگل داستان آشنائی است و در این جا مجال ورود در این بحث نیست. تنها باید افزود که عملیات گسترده ایتتلیجنس سرویس علیه نهضت جنگل، که در آن مأمورین برجسته‌ای چون کاپیتان نوتل و میجر اوکشوت^{۵۹} شرکت داشتند، در اسناد تاریخی تصریح شده است. مرحوم فخرائی در اثر ارزشمند خود، سردار جنگل، اطلاعاتی ارائه می‌دهد که بیانگر آشنائی مأمورین شوروی با برخی مسائل پس پرده است:

یکی از تصمیمات مخالفین، اعزام حاجی احمد کسمائی با يك عده افراد مسلح از طهران به گیلان بود. تصمیم دیگر فرستادن میرابوطالب و رحیم شیشه‌بر، که هر دو از سرشناسان مشروطیت گیلان بودند. اینان مأموریت داشتند که با فکر و نقشه سردار محیی و قوه اجرائی حاجی احمد و سیدجلال چمنی... با جنگل درآویزند و پیشوایش را به هر تقدیر از صحنه انقلاب گیلان براندازند... سردار محیی در بحبوحه انقلاب مشاور احسان [الله خان] شد و او را به اتخاذ تصمیمات بی‌رویه و امی داشت تا جانی که مصادره اموال مردم بدون اجازه او صورت می‌گرفت و او بود که احسان را در کینه تیزی و عنادورزی ترغیب می‌نمود... در هر حال ورود حضرات را محافل مطلع در این موقع باریک به نقشه میرزا کریم خان رشتی مربوط می‌دانستند و یکی از آن محافل شخص فرماندهی قوای سرخ، گیگالو بود که حدس خود را در این زمینه به رئیس دفترش، حسن مهری، اظهار داشته بود. گیگالو با دستورهای رمزی که از مقامات شوروی دریافت می‌داشت حوادث جاری و یاد در شرف وقوع را با شم سیاسی و نظامی تجزیه و تحلیل می‌کرد و روابط علت و معلولی شان را کشف می‌نمود.

گیگالو بعد از استحضار از آمدن حاجی احمد به شهسوار همراه ۶۰ تن افراد مسلح، دستور داد او را دستگیر نموده به رشت بیاورند و نفراتش را کلاً خلع سلاح کنند. احسان [الله خان] که هیچگاه تمایلی به ملاقات حاجی احمد نشان نمی‌داد [و] حتی حاضر بود دستور بدهد او را از درد زندگی راحت کنند، با کمال تعجب در رشت از وی ملاقات نمود. چه گفتگویی بین آن‌ها ردوبدل شد بر ما پوشیده است. همین قدر معلوم است که يك روز بعد از ملاقات احسان و حاجی احمد، پیامی از میرزا رسید که پرسیده بود: «چه رمزی زیر سر این بازگشت نهفته است؟» معلوم شد نخست‌وزیر ایران، سیدضیاءالدین طباطبائی به توصیه میرزا کریم خان

۵۹. میجر اوکشوت در پوشش رئیس بانک شاهنشاهی رشت فعالیت می‌کرد. او و کاپیتان نوتل توسط میرزا کوچک خان دستگیر شدند، ولی پس از مدتی اقدام به فرار کردند. اوکشوت موفق شد ولی نوتل دستگیر گردید. نوتل پس از آزادی بلافاصله برای ترور واسموس به جنوب رفت و سپس در سال ۱۹۲۲ م. شورشر، لرستان را رهبری نمود (سردار جنگل، ص ۱۱۳-۱۱۴).

رشتی مأموریت این چند نفر را تصویب کرده و وجه کافی در اختیارشان گذارده است.^{۶۰} دامنه نفوذ و اعمال نفوذ اینتلیجنس سرویس در بلشویک‌های گیلان و خرابکاری مشترک آنان علیه نهضت جنگل در حدی است که در سال ۱۹۲۰ م. عبدالحسین نعیمی، مأمور مخفی اینتلیجنس سرویس، در نخستین کنگره حزب کمونیست ایران شرکت کرد. تقی شاهین، به نقل از مجله انترناسیونال کمونیستی (شماره ۱۴، مسکو، نوامبر ۱۹۲۰) می‌نویسد:

عبدالحسین نعیمی نماینده «کمیته آزادکننده ایران» پیام تبریک کمیته را به کنگره خواند. کمیته آزادکننده ایران در نامه خود بعد از تبریک گفتن افتتاح نخستین کنگره حزب کمونیست، آمادگی خود را برای فعالیت مشترک با کمونیست‌ها اعلام داشت. نامه از طرف احسان‌الله‌خان رئیس کمیته امضاء گردیده بود.^{۶۱}

معمولاً تمایل محققین در بررسی نهضت جنگل این بوده که به علت فقدان دلایل کافی، حرکات مشکوک احسان‌الله‌خان را به تندروی و افراطی‌گری او نسبت می‌دهند و ظاهراً میرزا کوچک‌خان نیز چنین برداشتی از او داشته است. میرزا کوچک‌خان در نامه مورخ ۱۷ نوامبر ۱۹۲۱ به حیدر عمواوغلی هرچند هوشیارانه و به صراحت سردار محیی را «خائن» می‌خواند، معهداً احسان‌الله‌خان را به چنین صفتی منتسب نمی‌سازد و تنها او را «یک آدم الکلی که تمام مشاعر خود را از دست داده» و واجد صفات منفی دیگر از این دست معرفی می‌کند.^{۶۲}

۶۰. فخرائی، سردار جنگل، ص ۳۶۶-۳۶۷

۶۱. شاهین، ص ۱۹۰. درباره عبدالحسین نعیمی، که بعدها پدرزن سیهید پرویز خسروانی شد، مراجعه شود به: همین کتاب، ج ۲، ص ۴۵۴-۴۵۵.

از دیگر عوامل شناخته شده‌ای که در نهضت جنگل نقش مخرب و توطئه‌گرانه ایفاء کردند، باید به میرزا رضاخان افشار و غلامحسین ابتهاج اشاره کرد. رضا افشار (متولد ۱۲۶۶- متوفی ؟) همزمان با نهضت پیشکار مالیه گیلان بود. او به همراهی با انقلابیون پرداخت و در «کمیته اتحاد اسلام» مسئولیت مالی را به دست گرفت. وی از عوامل مؤثر در تفرقه میان سران نهضت بود و سپس در بحبوحه گرفتاری‌های نهضت ۸۴۰ هزار ریال پولهای جمع‌آوری شده از مردم برای مصارف جنگی را برداشت و به تهران گریخت (سردار جنگل، ص ۹۷). او با این پول به کسب و تجارت پرداخت و ثروت بسیار اندوخت و برای تحصیل به آمریکا رفت. او در هیئت میلسپو مترجم شد و قاعدتاً گرایش وی به آمریکا و همکاری با میلسپو بی «حکمت» نبود. رضا افشار در دوران سلطنت رضاشاه مشاغل متعددی چون حکومت گیلان (۱۳۰۷)، حکومت کرمان (۱۳۱۰)، مسئول راهسازی کشور (۱۳۱۱) و استانداری اصفهان به عهده داشت. غلامحسین ابتهاج (۱۲۷۷-۱۳۴۴) نیز از جاسوسان شناخته شده اینتلیجنس سرویس در نهضت جنگل بود که توسط انقلابیون دستگیر شد. انقلابیون قصد محاکمه و مجازات وی را داشتند، ولی با وساطت احسان‌الله‌خان! و رضا افشار! آزاد شد.

۶۲. شاهین، ص ۲۱۱ (بنقل از آرشیو انستیتوی تاریخ آکادمی علوم آذربایجان شوروی، عنوان ۸۸۰، ص ←

دولت آبادی نیز، همانگونه که دیدیم، احسان الله خان را فریب خورده میرزا کریم خان رشتی و سردار محیی می‌داند که به علت «حرص» در ماجراجویی و «دور بودن از سیاست» نقشه‌های «تودرتوی» انگلیس و «دست‌های قوی خارجی و داخلی» پشت پرده را علیه میرزا کوچک خان ندید و به دام آنان افتاد. ماهیت مشکوک احسان الله خان هرچه باشد، در این تردید نیست که حرکت او، «کمیته نجات ایران» و جناح چپ نهضت جنگل يك حرکت ساخته و پرداخته سرویس اطلاعاتی بریتانیا بوده است. بیهوده نیست که در دهه بعد، گ. پ. او - سازمان امنیت شوروی - در هیستری جاسوس یابی خود به جان مهاجرین ایرانی افتاد و اکثریت مطلق آنان را به عنوان «مأمور اینتلیجنس سرویس» در زیر شکنجه به هلاکت رسانید. کمونیست‌های سرشناسی چون ابوالقاسم ذره، عبدالحسین حسابی، کریم نیک‌بین (حسن فارس)، حسین شرقی، مرتضی علوی و لادبن (برادر نیما یوشیج) در سبیری مدفون شدند و تنها کسانی چون کامران آقازاده (آقایف) و امین اسدی از این مهلکه جان به در بردند که با گ. پ. او روابط نزدیک داشتند.^{۶۳} این پیگرد جدی گ. پ. او علیه عوامل نفوذی اینتلیجنس سرویس در کمونیست‌های ایرانی هر قدر ناشی از جو پلیسی دوران استالین ارزیابی شود، مسلماً فاقد پایه و مبنای عینی نبوده است. در دهه‌های بعد کمونیست‌های ایران به وجود شبکه جاسوسی انگلیس در جنگل اعتراف کردند، ولی کوشیدند گناهان خود را مسکوت گذارند. در سال ۱۹۵۵، بهرام آقایف، وزیر کابینه «سرخ» احسان الله خان و بازمانده کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، گفت:

در زمان قیام، آدم‌های مشکوکی از تهران، قزوین و شهرهای دیگر به رشت و انزلی می‌آمدند. حوادث بعدی نشان داد که اکثر آن‌ها جاسوس انگلیس بودند.^{۶۴}

→ ۵۲). تقی شاهین از این انتسابات میرزا کوچک خان به سردار محیی و احسان الله خان، که بزعم او «سران برجسته جنبش» اند، سخت برآشفته و می‌نویسد: «کوچک خان در تلاش آن بود تا با ایجاد اختلاف در بین سران جنبش و یا لکه‌دار کردن آنها از طریق بهتان بافی [!] و افترازنی [!] آنان را کنار بزند.» (همان مأخذ).

۶۳. دکتر آشتیانی از بستگان نزدیک نیما یوشیج می‌گوید: «لادبن اسفندیاری از طرف استالین مأمور تحقیق و تفحص در مورد کمونیست‌های ایران گردید که وی در نهایت امر بدینجا می‌رسد که کمونیست‌های ایران غالباً جاسوس انگلیس هستند. لذا استالین به خود وی مظنون می‌گردد و بعد از سه سال زندان وی را پس از شکنجه‌های فراوان سربسته می‌کنند.» (قوام‌الدین بینائی، «گشت و گذاری در دنیای سیاست و تفکر سیاسی نیما یوشیج»، کیهان، ۹ مهر ۱۳۶۹)

۶۴. شاهین، ص ۲۰۸

و تقی شاهین اعتراف می‌کند:

انگلیسی‌ها و حکومت تهران... يك شبکه نیرومند جاسوسی در گیلان پدید آورده بودند. در اختیار این شبکه مبالغ معتناهی پول و وسائل دیگر گذاشته شده بود.^{۶۵}

معهدا، این کلی‌گویی‌ها در داوری این مورخ کمونیست تغییری ایجاد نمی‌کند و شاهین هم چنان مغرضانه به تکریم سردار محیی و احسان‌الله‌خان و تکذیب سردار مظلوم جنگل می‌پردازد. او می‌نویسد:

او [میرزا کوچک‌خان] چشم دیدن نزدیکی احسان‌الله‌خان نسبت به کمونیست‌ها و فداکاری‌های وی در راه مبارزه [!؟] را نداشت. بطورکلی، کوچک‌خان علاقه‌ای به منافع توده‌های خلق نداشت. او شخصی بود خرافاتی، عوام، سالوس و مقام‌پرست [!؟] که نمی‌توانست خود را از تأثیر زمین‌داران بزرگ [!؟] و روحانیان مرتجع [!؟] برحذر دارد... احسان‌الله‌خان اعتقادی به کوچک‌خان نداشت. او به تزلزل و سازشکاری کوچک‌خان وقوف داشته و بارها شاهد تغییرات موضع‌گیری‌های سیاسی او بوده است.^{۶۶}

این مبحث را با ذکر فرجام شوم سردار محیی به پایان می‌بریم:

در پی شکست نهضت جنگل، که اصلی‌ترین عامل آن عملیات مشکوک احسان‌الله‌خان و سردار محیی بود، این دو به همراه کمونیست‌هائی چون ابوالقاسم ذره، سیدعبدالحسین حسابی و لادبن (برادر نیما یوشیج) به شوروی گریختند. پناه بردن سردار محیی به شوروی نیز از پرده‌های مرموز این ماجراست. سردار محیی، که از «سرداران مشروطه» محسوب می‌شد و از متمولین طراز اول گیلان بود و پیوندهای وی با مجامع فراماسونری و نفوذ عظیم برادرش، میرزا کریم‌خان رشتی که در همین زمان مشیر و مشاور رضاخان بود، در صفحات پیشین مشاهده شد، نیازی به این پناهندگی نداشت. لذا، باید علت این حرکت را به طرح اردشیر ریپورتر و سرویس اطلاعاتی انگلیس نسبت داد که تصور می‌کرد سردار محیی، به دلیل وجهه‌ای که در انقلاب مشروطه و نهضت جنگل به عنوان لیدر جناح «انقلابی» و «چپ» اندوخته، خواهد توانست از طریق روابط گسترده و دیرین خود و برادرش میرزا کریم‌خان، با لنین و ارژنیکیدزه و استالین و نریمان نریمانوف به سطوح عالی حکومت نوپای شوروی نفوذ کند.^{۶۷} معهدا، و

۶۵. همان مأخذ، ص ۲۰۷

۶۶. شاهین، ص ۲۱۲ و ۲۲۲

۶۷. درباره میزان نفوذ میرزا کریم‌خان رشتی بر برادر بزرگش عبدالحسین‌خان معزالسلطان (سردار محیی) به مقاله «انقلاب گیلان چگونه آغاز شد؟» نوشته عبدالحسین نوانی (مجله یادگار، سال چهارم، شماره سوم، آبان ۱۳۲۶) مراجعه شود. نوانی می‌نویسد: «این برادر کوچکتر، که يك انقلابی فکور و دوراندیش بود، ←

علیرغم این تصور اینتلیجنس سرویس، سردار محیی در سال ۱۳۰۰ ش. / ۱۹۲۱ م. در سن قریب به ۵۰ سالگی به طرزی مرموز در شوروی ناپدید شد. سیدحسن تقی‌زاده که ظاهراً از فرجام سردار محیی اطلاعاتی در دست داشته، در خاطرات شفاهی خود نحوه مرگ او را با رمز و ایهام بیان می‌کند:

معزالسلطان که خیلی رشید بود و بعدها سردار محیی لقب گرفت و رفت روسیه و ناپدید شد.^{۶۸}

معزالسلطان... واقعاً وجودش مغتنم و در واقع سردسته مجاهدین بود. بعدها به روسیه رفت. عاقبت معلوم نشد چه شد.^{۶۹}

آیا تجسس گیکالو، فرمانده نیروهای ارتش سرخ در گیلان، پیرامون نقش میرزا کریم خان رشتی در حوادث گیلان، که قبلاً بیان شد، توضیح‌گر فرجام مرموز سردار محیی در شوروی نیست؟ آیا سردار محیی به دلیل روابط پنهانی با اینتلیجنس سرویس توسط «چکا» دستگیر و سربسته نیست نشد؟^{۷۰}

→ مرحوم میرزا کریم خان معروف است. مرحوم میرزا کریم خان یکی از وجودهای فوق‌العاده‌ای بود که گه‌گاه از کارخانه آفرینش بیرون می‌آید [!؟]. هوش فوق‌العاده و جسارت بی‌حد ولی عاقلانه بخصوص دوران‌اندیشی‌های وی سبب شده بود که عبدالحسین خان معزالسلطان، برادر کوچک‌تر را واجب‌الاطاعه دانسته او را قبول و دستوراتش را اجرا نماید. میرزا کریم خان بی‌آنکه قصد تظاهر داشته باشد نقشه‌های آزادیخواهانه خود را به وسیله برادر تندرو خویش به مرحله اجرا می‌گذاشت و در حقیقت وی قوه‌مدیره و مقننه کمیته [ستار] بود و معزالسلطان قوه مجریه... (مأخذ فوق، ص ۴۷).

۶۸. تقی‌زاده، ص ۱۲۲

۶۹. تقی‌زاده، ص ۱۵۱

۷۰. احسان‌الله خان تا سال ۱۹۳۲ م. مورد پیگردگ. پ. او قرار نگرفت و مورد تأیید حکومت شوروی بود. او در سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۲ در مجله نوویه وستوک (شرق نو) به درج خاطرات خود پرداخت و ضمن آن ادعاهای فراوان در جهت بی‌اعتبار ساختن میرزا کوچک خان و مقصر قلمداد کردن او و دفاع از مواضع «انقلابی» خود مطرح ساخت. معهذا، دست سرنوشت او را از مجازات معاف نکرد. سازمان امنیت تازه تأسیس شوروی (ان. کا. و. د) در پیگیری رخنه عوامل اینتلیجنس سرویس در میان کمونیست‌های ایرانی و قفقاز، در دهه ۱۹۳۰ به احسان‌الله خان نیز مظنون شد. او دستگیر شد و در دخمه‌های «ساختمان دزرژینسکی» به هلاکت رسید. عبدالله بهرامی، صاحب‌منصب تأمینات در اواخر قاجاریه که در مدرسه تربیت با احسان‌الله خان هم‌کلاس بوده، در خاطراتش می‌نویسد: «...از آن جا [شوروی] گاهی [احسان‌الله خان] به توسط مسافرین و آشنایان برای من پیغام می‌فرستاد و در همانجا تأهل اختیار کرده و دارای چندین پسر شده بود که در قشون سرخ خدمت می‌کردند. اخیراً معلوم شد که در یکی از تصفیه‌های معمولی بالشویک او را هم توقیف و تبعید نموده و در محبس فوت کرده است.» (بهرامی، ص ۴۹۴).

میرزا کریم خان رشتی و صعود رضاخان به سلطنت

گفتیم که به تبع استراتژی جدید بریتانیا، یکی از کارکردهای «کمیته زرگنده» حرکت در جهت استقرار یک «دیکتاتوری آهنین» در ایران بود. این طرح باید در دو مرحله به ثمر می‌رسید: در مرحله نخست دیکتاتور آینده در پوشش سیدضیاء طباطبائی، روزنامه‌نگار جوان و «آزادیخواه» و «ناسیونالیست»، قدرت را به دست می‌گرفت و در مرحله دوم گام به گام به سمت استقرار یک دیکتاتوری متمرکز و قوی پیش می‌رفت. کلیات این استراتژی روشن است، ولی مشخص نیست که آیا از آغاز هدف استقرار یک نظام نوین سلطنتی بوده و یا استقرار یک نظام جمهوری از نوع آتاتورک. بنظر می‌رسد که در میان مقامات وزارت خارجه انگلیس در آن زمان شکل نظام آینده چندان مشخص نبوده و شاید بیشتر به ماهیت استقرار یک دیکتاتوری نظامی توجه داشته و حذف شاه بی‌اراده قاجار را ضرور نمی‌دانسته‌اند. بعدها، با سیر حوادث استقرار نظام جمهوری مورد توجه لندن قرار گرفت و تنها پس از اینکه «بلوای جمهوریت» رضاخان با شکست مواجه شد، طرح استقرار سلطنت پهلوی شکل محتوم خود را یافت. از سوی دیگر، با توجه به خاطرات اردشیرجی بنظر می‌رسد که وی از آغاز برنامه دقیقی داشته و با پشتوانه نیرومند خود در لندن و بمبئی و با شبکه متنفذ خود در ایران سیر حوادث را به سمت تحقق نیات «باستان‌گرایانه» خود (استقرار سلطنت «پهلوی») هدایت می‌نموده و گام به گام وزارت خارجه انگلیس را با این طرح موافق می‌کرده است.

کандید اجرای این استراتژی، که باید حکومت مقتدر و متمرکز آینده ایران را به سود بریتانیا به دست آهنین خود گیرد، چگونه انتخاب شد؟ اسناد و خاطرات موجود نشان می‌دهد که ظاهراً در آغاز مقامات انگلیسی حاضر در صحنه، کاندید مشخصی نداشته‌اند. گویا برای اجرای کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ به افرادی چون امیرموثق نخجوان مراجعه شد و آنان نپذیرفتند و بالاخره رضاخان میرپنج انتخاب نهائی «وایت‌هال» بود، که کودتا را با آتریاد همدان (مرکب از ۱۲۰۰ نفر) با موفقیت به انجام رسانید.

گفتیم که رضاخان ماکزیم در سال ۱۳۳۲ ق. / ۱۹۱۳ م. در زمره چماقداران سردار محیی در کردستان حضور داشت و با شروع جنگ اول جهانی و آغاز هماهنگی میان دو قدرت متحد روس و انگلیس در سال ۱۳۳۴ ق. / ۱۹۱۵ م. با درجه میرپنجی در رأس تیپ همدان قرار گرفت. میرزا کریم خان رشتی از این قزاق خشن شناخت کافی داشت و واسطه ارتباط مستقیم اردشیر ریهورتر، رئیس شبکه اینتلیجنس سرویس در ایران، با او در مهرماه ۱۲۹۷ ش. / اکتبر ۱۹۱۷ م. شد. درباره جزئیات این ارتباط در آینده، در زندگینامه اردشیرجی، توضیح بیشتر خواهیم داد.

به منظور تسهیل جریان کودتا و تضمین موفقیت کامل آن از طریق «کمیته زرگنده» فتح‌الله اکبر (سپه‌دار رشتی) در منصب ریاست الوزرائی قرار گرفت. دولت‌آبادی می‌نویسد:

کمیته زرگنده، که اکنون مرکب است از طرفداران قرارداد و یک عده از دمکرات‌ها و یک جمع از اعتدالیون قدیم که حالا خود را سوسیالیست می‌خوانند و نظریات انگلیسیان را هم در تشکیل کابینه و غیره در بردارد، می‌خواهند رئیس دولتی بر سرکار آورند که با مقاصد خصوصی آنها همراه باشد و با اجرای قرارداد موافق یا غیرمخالف. و چون میرزا کریم خان گیلانی نفوذی در کمیته مزبور دارد و گیلان در دست برادران اوست و آن‌ها به فتح‌الله خان سپه‌دار گیلانی بستگی دارند، در نظر گرفته می‌شود که فتح‌الله خان زمامدار دولت بگردد. اما چون او هنوز مقام تصدی ریاست دولت را ندارد و مورد توجه ملیون نیست، می‌خواهند میرزا حسن خان مستوفی الممالک رئیس شود و سپه‌دار با یک عده دیگری را که در نظر دارند عضو کابینه او بنمایند. حتی زمزمه می‌کنند که برخلاف رسم و عادت مملکت دو نفر از اعضای معمم کمیته را که سیدضیاء‌الدین طباطبائی و میرزا محمدصادق طباطبائی باشند در آن کابینه به مقام وزارت رسانیده، یکی وزیر عدلیه بگردد و دیگری وزیر معارف. و به این ترتیب رفته رفته زمام امور دولت را به دست کمیته درآورده مقاصد انگلیسیان را در اجرای قرارداد برآورند و خود نیز هر یک به مقاصد شخصی برسند. انگلیسیان هم در این نقشه آن‌ها را کمک می‌نمایند.^{۷۱}

مهدی بامداد نیز به صراحت می‌نویسد:

در سال ۱۲۹۹ خ. چون قرار بود که کودتا بشود، او [سپه‌دار رشتی] را به دستگیری میرزا کریم خان رشتی پسر عمویش که با جاهانی ارتباط کامل داشت روی کار آوردند... او در این سال نخست وزیر شد و وزارت کشور هم به عهده خودش بود...^{۷۲}

دربارهٔ کودتای ۱۲۹۹، کناره‌گیری سیدضیاء و حوادث پس از آن، که طی سال‌های ۱۳۰۰-۱۳۰۴ ش. رضاخان در نقش مرد قدرتمند ایران و سرکوبگر نهضت جنگل و بنیانگذار دولت متمرکز و تأمین‌کننده امنیت کشور و بیانگر «ناسیونالیسم ایرانی» و در یک کلام «ناجی» ایران بتدریج چهره‌آرائی کرد، وارد جزئیات نمی‌شویم. این داستان، داستانی است مشهور و سرشار از خدعه و نیرنگ و خشونت و توطئه. دربارهٔ نقش بریتانیا در طراحی و اجرای این حوادث سخن فراوان گفته شده، اسناد فراوان انتشار یافته و مسئله از بدیهیات تاریخ معاصر ایران است. معهذا، حاشیه‌پردازی زیر ضرور به نظر می‌رسد:

در سال‌های اخیر تلاش ظریف وزیر کانه‌ای از سوی معدود محققین صورت می‌گیرد تا

۷۱. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۱۶۴

۷۲. بامداد، ج ۳، ص ۵۳

این مسئله «بدیهی» زیر سوال برده شود و صعود رضاخان به سلطنت نه طرح و دسیسه استعمار بریتانیا، بلکه «سیرطبیعی» رویدادها وانمود گردد. اهداف مغرضانه این بازنویسی تاریخ روشن است. دستمایه این تلاش، عمدتاً اسناد علنی شده وزارت خارجه انگلیس است که به دعاوی این دست محققین چهره «علمی» و «تحقیقی» می‌بخشد! تصور بر این است که گوئی در آرشیو وزارت خارجه بریتانیا باید سند عضویت رضاخان در اینتلیجنس سرویس یافت شود و چون چنین چیزی نیست، پس رضاخان نه عامل و مأمور انگلیس، بلکه «خودساخته» و «ناسیونالیست» و حتی «ضدانگلیسی» بوده است. این گونه محققین باید به این پرسش‌ها پاسخ دهند که چرا چنین سندی در مورد اردشیر بیورتر، مأمور عالی رتبه اینتلیجنس سرویس که نقش برجسته او در حوادث دوران تاریخی فوق مورد اعتراف خود انگلیسی‌هاست، و یا در مورد شبکه‌های وسیع جاسوسی انگلیس در ایران و یا حتی سازمان‌های پوششی چون «کمیته آهن» نه در «آیندیا آفیس» و نه در هیچ آرشیو علنی شده دولت بریتانیا یافت نمی‌شود؟! پاسخ روشن است. این گونه اسناد را تنها و تنها می‌توان در بایگانی راکد و پنهان MI-6 جستجو کرد و لا غیر. از دیدگاه این دست محققین گویا نهادی بنام «اینتلیجنس سرویس»، که شهرت آن گاه حتی به نحو اغراق آمیز و بیمارگونه رواج داده شده، وجود خارجی ندارد و هرچه هست نهادهای علنی دولت بریتانیاست!

دامنه این دعاوی تجدیدنظرگرایانه تا بدانجا گسترش می‌یابد که می‌نویسند:

در باره دخالت رسمی دولت بریتانیا در کودتا نیز نه تنها نمی‌توان به نتیجه مطلوب رسید بلکه اسناد و مدارک موجود حاکی از عدم اطلاع و بی‌خبری کامل اولیای وزارت خارجه و وزارت جنگ بریتانیا از جریان کودتا [ی ۱۲۹۹] می‌باشند.^{۷۳}

و چنین ادامه می‌دهند:

پس از لغای قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و قدرت یافتن رضاخان روابط ایران و انگلیس نیز در مجرای طبیعی خود قرار گرفت و دولت بریتانیا که ظاهراً نه موجبی برای دخالت در امور ایران داشت [!؟] و نه می‌توانست مانند سال‌های قبل از ۱۹۲۱ در ایران دخالت کند [!؟]، سیاستی روشن و مشخص را در ایران تعقیب می‌کرد که در جهت حمایت از گسترش قدرت حکومت مرکزی و تقویت بنیه نظامی ایران قرار داشت.^{۷۴}

۷۳. ذوقی، تاریخ روابط سیاسی...، ص ۴۵۶

۷۴. ذوقی، تاریخ روابط سیاسی...، ص ۴۸۷

نمونه دیگری از این گونه تلاش‌ها در کتاب اقتصاد سیاسی ایران نوشته محمدعلی (همایون) کاتوزیان (ج

۱، ص ۱۱۵-۱۱۹) مشاهده می‌شود. نویسنده تا بدانجا پیش می‌رود که به تخفیف شدید نقش استعماری ←

این حرکت مشکوک در جهت تبرئه سلطنت پهلوی و ایجاد نوعی «مشروعیت» تاریخی برای آن و تجدیدنظر در بدیهیات و مسلمات تاریخ معاصر ایران بر مبنای اسناد وزارت خارجه انگلیس، حرکتی تازه نیست و در واقع این دست محققین ایرانی ۲۰ سال دیر وارد معرکه شده‌اند. پیشگام این حرکت س.ل. آقایی، مورخ شوروی، است که در سال ۱۹۷۰ کتاب او با نام *ایران در دوران بحران سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۵* توسط بنگاه انتشاراتی ناتوکا (دانش) در مسکو منتشر شد. آقایی کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ را «پیروزی نیروهای ملی» ارزیابی می‌کرد که پس از آن رضاخان به عنوان «نماینده نیروهای ملی» وارد نزاع با سیدضیاء طباطبائی، «نماینده نیروهای هوادار انگلستان»، شد و با استقرار سلطنت پهلوی یک رژیم مستقل و ملی در ایران برقرار گردید. در این کتاب تمرکز قدرت توسط رضاخان و تقویت نیروهای نظامی ایران یک حرکت ضدانگلیسی ارزیابی می‌شد. دستمایهٔ آقایی اسناد منتشرهٔ وزارت خارجه انگلیس مربوط به سالهای ۱۹۱۹-۱۹۳۹ و بویژه مکاتبات لرد کرزن، وزیر خارجه وقت، با نرمان، سفیر وقت انگلیس در ایران، از ژانویه ۱۹۲۰ تا مارس ۱۹۲۱ بود که به صورت ۲۰۴ فقره سند مورد استناد نویسنده قرار گرفته بود. این کتاب در زمان خود مورد انتقاد محققین و مورخین ایرانی و غیرایرانی قرار گرفت و به عنوان یک تلاش دیپلماتیک از سوی دولت شوروی برای توسعه روابط اقتصادی با رژیم پهلوی و نوعی «تاریخ‌نگاری رسمی» ارزیابی شد. اتکاء صرف بر اسناد وزارت خارجه انگلیس و نادیده گرفتن انبوه اسناد دیگر و عدم کاربرد شیوهٔ تحلیل

→

بریتانیا و شبکه‌های اطلاعاتی آن در ایران دست می‌زند و «سیاستمداران محافظه‌کار» ایران و حتی سیدحسین تقی‌زاده - که یکی از شناخته شده‌ترین عوامل شبکه اردشیر ریپورتر است - را از «اتهام» وابستگی به اینتلیجنس سرویس تطهیر می‌کند (همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۸). لازم به توضیح است که کتاب فوق پس از انتشار در «مجامع دانشگاهی» انگلیس مورد استقبال قرار گرفت و به اصطلاح «لانس» شد. چنین رویه‌ای از سوی «مجامع دانشگاهی» آمریکا و انگلیس و بخش فارسی رادیو بی.بی.سی در مورد خود نویسنده نیز مشاهده می‌شود.

از جمله این تلاشها باید به ادعائی که در خاطرات میرزا ابوالقاسم‌خان کحال زاده (دیده‌ها و شنیده‌ها چاپ تهران، ۱۳۶۳) مطرح شده، نیز اشاره کرد. کتاب فوق، به نقل از کحال زاده مدعی است که گویا وی در اکتبر ۱۹۱۷ (یعنی دقیقاً همان تاریخی که رضاخان وارد ارتباط مستقیم با اردشیرچی شد!) واسطه تماس رضاخان با رودلف ژمر، شارژدافر آلمان در ایران بوده و رضاخان در این ملاقات، در حضور کحال زاده، خواستار کمک دولت آلمان به وی برای کودتا و پایان بخشیدن به هرج و مرج و فعالیت «جاسوسان انگلیس»! شده است. این «سند» پس از انتشار مورد استناد برخی نشریات سلطنت طلب در خارج از کشور قرار گرفت و از جمله «ا.ع.تافته» به تجدیدچاپ آن در مجله روزگارانو (چاپ پاریس) دست زد. ←

منطقی و تاریخی، اگر مشکوک یا مغرضانه ارزیابی نشود، آثار این دست «محققین» را تا حد رونوشت مواضع دیپلماتیک وزارت خارجه انگلیس تنزل می‌دهد. پس از این گریز مختصر، سرگذشت میرزا کریم خان رشتی را در سال‌های پس از کودتای ۱۲۹۹ پی می‌گیریم:

در سال‌های پس از کودتا، میرزا کریم خان رشتی را در کنار رضاخان و در نقش مشیر و مشاور او می‌یابیم. در این سالها میرزا کریم خان هم بازی آس و یارگار سردار سپه بوده است: شب‌ها که در عمارت بیرونی، حضرت اشرف [رضاخان] با امیرلشکر خداپارخان و سردار رفعت امیرلشکر نقدی برای تفریح و سرگرمی آس بازی می‌کردند، قائم‌مقام‌الملك هم شرکت داشت. اخیراً میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر) که مرد فوق‌العاده باهوش و زیرکی است و بعداً هم صارم‌الدوله شرکت داشتند.^{۷۵}

به تبع همین نقش است که در «بلوای جمهوریت»، میرزا کریم خان رشتی دوش به دوش و رضاخان از تعزیه‌گردانان اصلی است. بهار صحنه‌ای از تظاهرات عظیم مردم تهران علیه «جمهوری» انگلیس ساخته و مقابله او باش رضاخان را تصویر می‌کند. این واقعه مربوط به روز ۲۹ اسفند ۱۳۰۲ ش. است که سیلی خوردن مرحوم سیدحسین مدرس به تحریک رضاخان، موجی از خشم مردم تهران را برانگیخته است:

→ (درباره فرد فوق به همین کتاب، ج ۲، ص ۳۴۲ و زیرنویس ص ۱۸۴ مراجعه شود). به اعتقاد ما، این دعوی چیزی جز يك جعل آشکار نیست. دلایلی که بطور جدی این «سند» را مخدوش می‌سازد، به شرح زیر است: ۱- کحال‌زاده در زمان جنگ اول جهانی منشی سفارت آلمان در تهران بوده. طبق شواهد و قرائن کاملاً منطقی، در این زمان تعدادی از کارمندان ایرانی سفارتخانه‌های محارب از عوامل پنهان انگلیس بوده‌اند و دستگاه اطلاعاتی بریتانیا حتی از عوامل ایرانی خود در برلن (حسینقلی نواب و تقی‌زاده) بهره‌جدي می‌برده است. بنابراین، خود کحال‌زاده نیز در معرض ظن است و آنچه که این ظن را تشدید می‌کند نقش وی پس از شهریور ۱۳۲۰ است که در شرایط اشغال ایران در رأس اداره تبلیغات کشور قرار گرفت! ۲- این ادعا کاملاً تازگی دارد و طی قریب به ۶۵ سال پس از کودتای ۱۲۹۹ هیچگاه عنوان نشده و چنان نچسب بوده که حتی سپهر، به عنوان محرم‌ترین و مطلع‌ترین کارمند ایرانی سفارت آلمان، کوچکترین قریبه‌ای بر آن نیافته تا در خاطرات خود منعکس کند. ۳- اسناد فراوان و تردیدناپذیر و از جمله خاطرات اردشیرجی کمترین شبهه‌ای در زمینه وابستگی رضاخان به استعمار انگلیس باقی نمی‌گذارد و لذا در بهترین حالت باید ادعای فوق را از ترفندهای پیچیده شبکه اردشیرجی در آن زمان دانست، که موارد متعدد آن توضیح داده شده است.

... دسته بزرگی از چاله میدان که یکی از محلات پرجمعیت تهران است، به زعامت مرحوم حاج شیخ عبدالحسین خرازی با بیرق‌های سفیدی که روی آن‌ها نوشته شده بود «اراده اراده ملت است»، «ما جمهوری نمی‌خواهیم» حرکت کرده، جمعی از روحانیون را با خود برداشته، از خیابان‌های اسمعیل بزاز و بازار داخل مسجد شاه شدند و هم‌چنین از سایر کوی‌های تهران دسته‌های بزرگ دیگر به آنان ملحق شده، جمعیتی عظیم که به چندین هزار نفر می‌رسید و پی‌درپی از مردم شهر به آنان می‌پیوستند و دم‌به‌دم برانبوه غوغا افزوده می‌شد، گرد شد؛ و از راه بازار... به طرف بهارستان، این جمعیت عظیم در حرکت آمد.

جمعیت فوق‌پس از درهم شکستن سدّ مأمورین نظامی و انتظامی رضاخان وارد صحن

مجلس شد:

صحن مجلس پر شد و میدان بهارستان نیز پر شد و هنوز دنباله جمعیت در توپخانه و ناصریه

و لاله‌زار فشار می‌آورد.

در این نمایش عظیم مردمی، روحانیون در حال ایراد سخنرانی علیه رضاخان بودند که:

درین حین یکباره دیده شد که جمعی مختصر با علم و چوب از در مجلس وارد شدند و فریاد «زنده باد جمهوری» برآوردند! و نیز معلوم شد رئیس دولت [رضاخان] امر کرده است دو فوج نظامی پیاده به مجلس بیاید و آنها هم آمده، بیرون مجلس مترصد اجرای اوامر ایشانند؛ و خودشان هم به اتفاق چند نفر از سیاسیون و صاحب منصبان به سوی مجلس می‌آیند...
عده‌ای قلیل جمهوری خواه که صد نفر هم نبودند، به اعتماد رئیس دولت از «لقانطه» بیرون دویده، بدان طرز که اشاره شد، پیشاپیش سردار سبه خود را به مجلس انداختند و فریاد زنده باد جمهوری بلند کردند، ولی از مردم کتک خورده، متواری گردیدند. ده دقیقه طول نکشید که سردار سبه شلاق بلندی در دست، پهلو به پهلو میرزا کریم خان رشتی با عدهٔ همراهان وارد گردید و تا محاذات حوضخانه آمد، اما به زحمت از میان مردم عبور می‌کرد، تا رسید به بحبوحهٔ جمعیتی که به سخنرانی ناطقی گوش می‌دادند و پشتشان به درب مجلس و رویشان به سخنگو بود و رئیس دولت را نمی‌دیدند و از پیش‌پای ایشان برنخاسته، راه ندادند. سردار سبه اینجا با شلاقی که در دست داشت، اشاره کرد و چند تن صاحب منصب که به همراه مشارالیه بودند، با شمشیر کشیده به مردمی که نشسته بودند حمله بردند و جمعی سرباز نیز با تفنگ و سرنیزه به زدن مردم از سه طرف مشغول شدند و جماعت را لوله کرده روی هم ریختند. بزنی بزن شروع شد...

دیدم که سردار سبه پیش‌خرند، لب‌گلکاری‌ها... ایستاده، شنل آبی به دوش دارد. شیخی معمم که گویا حاج شیخ مهدی سلطان بود، جلو آمد و چیزی به سردار سبه گفت و به روی او تف انداخت و یکی از همراهان سردار سبه، میرزا کریم خان، سیلی به شیخ زد و او را به پاسانان سپرد که ببرند و حبس کنند...^{۷۶}

در این دوران، مهم‌ترین نقش میرزا کریم‌خان رشتی وساطت او در جلب نیروهای «دمکرات» و «چپ» و در رأس آنها سلیمان میرزا اسکندری به سوی رضاخان بوده و تمهیدات محیلانه میرزا کریم و نقاب چپ نمائی که در آن ید طولائی داشت، در جلب نظر مساعد دولت شوروی به سوی رضاخان، به عنوان پرچمدار «ناسیونالیسم ایرانی» و «مبارزه ضد فئودالی» بورژوازی ملی ایران!، و موافقت آن با صعود رضاخان به سلطنت بسیار مؤثر بوده است. حسین مکی درباره این نقش میرزا کریم‌خان می‌نویسد:

میرزا کریم‌خان رشتی نیز مشیر و مشاور سفارت شوروی بود و هنگام تغییر سلطنت رل‌های حسّاسی در سفارت شوروی بازی نمود و برای موافق ساختن سیاستون شوروی نسبت به سردار سپه فعالیت‌های بیشماری کرد. مشارالیه مدتها بالیدرهای احزاب سوسیالیست از نزدیک تماس گرفت، حالا من نمی‌دانم که بعضی از لیدرهای سوسیالیست هم همین نقشه میرزا کریم‌خان را تعقیب می‌کردند یا نه، ولی آنچه معلوم و مسلم است این است که سوسیالیست‌ها در تقویت سردار سپه کوشیدند و نمایندگان آنها هم که در مجلس بودند چه در دوره چهارم و چه در دوره پنجم همه جا از سردار سپه تقویت کرده او را يك نفر رجل ملی و خدمتگذار ایران معرفی نمودند.^{۷۷}

به تبع همین نقش میرزا کریم‌خان بود که مرحوم ملك الشعراء بهار در «جمهوری نامه» خویش جایگاه خاصی به او داد:

چو جمهوری شود آقای دشتی	علم‌دارش بود شیطان رشتی
تدین آن سفید کهنه مشتی	نشیند عصرها در توی هشتی
کند کور و کچل‌ها را خبردار	زحلاج و زرواس وز سمسار
دریغ از راه دور و رنج بسیار	

.....

رضاخان، کهنه الدنگ قلندر	نموده نوحهٔ جمهوری از بر
عجب جنسی است این! الله اکبر	گهی عرعر نماید چون خر نر
زمانی پاچه گیرد چون سگ هار	ولی غافل زگردن بند و افسار
دریغ از راه دور و رنج بسیار	

.....

موافق گشته لندن این سخن را	که فوری خواست سرپرسی لژن را
برد گر شومیاتسکی سوءظن را	فرستم پیششان استاد فن را

همان مهتر نسیم رند عیار کریم رشتی آن شیاد طرار
دریغ ازراه دور ورنج بسیار

.....

در خاطرات منتشر نشده سلیمان بهبودی متن توافق نامه سرّی میان رضاخان، سلیمان محسن اسکندری، سید محمد صادق طباطبائی، امیر لشکر خدایارخان و میرزا کریم خان رشتی موجود است که دارای اهمیت تاریخی جدّی است. این سند نشان می‌دهد که صمیمیت میرزا کریم با سلیمان میرزا، که در دوران دولت «ایران آزاد» نظام السلطنه مافی از عوامل فروپاشی این دولت بود، در سال‌های ۱۳۰۲-۱۳۰۴ ش. به بند و بست‌های سرّی و پنهانی میان دو سیاست‌شوروی و انگلیس و توافق آنها در صعود رضاخان به سلطنت انجامید. احسان طبری می‌نویسد:

در مسئله روی کارآمدن رضاخان، سلیمان میرزا در همکاری نزدیک با حزب کمونیست ایران کار می‌کرد و دستورهای سفارت شوروی را در این باره عملی می‌نمود.^{۷۸}

بدینسان، در آذر سال ۱۳۰۴ ش. / جمادی الثانی ۱۳۴۴ ق.، سناریوئی که ۱۸ سال پیش با تشکیل «کمیته ستار» در رشت آغاز شد، با شروع سلطنت ۵۳ ساله پهلوی به فرجام رسید.

پایانی بر یک دوران

با سقوط دیکتاتوری رضاخان و آغاز دهه ۱۳۲۰، که شاهد یکی دیگر از فعال‌ترین دوره‌های فعالیت اینتلیجنس سرویس در ایران هستیم، مجدداً عوامل کهن سرویس جاسوسی انگلیس را در صحنه فعال سیاسی - اطلاعاتی مشاهده می‌کنیم. در واقع می‌توانیم بگوییم که شبکه‌های نوین اینتلیجنس سرویس در ایران بر شانه‌های این نسل کهنسال جاسوس بازسازی شد. میرزا کریم خان رشتی نیز مجدداً به میدان آمد، ولی در میدانی که بازیگران اصلی آن نسلی جوان و به شدت جاه طلب بود، او دیگر جلوه و رنگ پیشین را نداشت. در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۶ میرزا کریم همواره در دربار و در کنار محمدرضا پهلوی است و نقش رایزنی خردمند را برای شاه جوان ایفاء می‌کند. او در دوران دولت احمد قوام، به همراه دوزن جاه طلب و دسیسه‌گر دربار، تاج الملوك و اشرف پهلوی، درگیر توطئه‌ای علیه این نخست‌وزیر قدرتمند

می‌شود و لذا در اردیبهشت ۱۳۲۵ بدستور او، که پشتگرم به حمایت امپریالیسم جوان آمریکاست، دستگیر و زندانی می‌گردد. خبرگزاری رویتر خبر دستگیری میرزا کریم خان رشتی را چنین مخابره می‌کند:

کریم رشتی که یکی از مشاورین مخصوص اعلیحضرت پادشاه ایران و از دوستان بریتانیاست، بنا به دستور رئیس دولت به اتهام تحریک علیه امنیت کشور توقیف شده است.^{۷۹}

احمد سمیعی، به نقل از مورخ الدوله سپهر، شرح می‌دهد که در پی دستگیری میرزا کریم خان، شاه جوان با تضرع و خواری آزادی او را از قوام تقاضا کرد و قوام متفرعانه پاسخ داد: «آن آدم با مادر و خواهر شما بر ضد من تحریک می‌کند، همان بهتر که در توقیف بماند» و سپس به سردی با شاه دست داد.^{۸۰}

شاید این حادثه، که بیانگر دگرگونی شرایط جهانی بود و ناقوس زوال امپراتوری «بریتانیای کبیر» و به همراه آن افول نسل کهن سیاست‌سازان و جاسوسان را به صدا درمی‌آورد، بیش از هر چیز دیگر برای میرزا کریم خان رشتی تلخ و ناگوار بود و سبب مرگ او در ۲۹ فروردین ۱۳۲۶، در سن قریب به ۷۰ سالگی، شد. با مرگ میرزا کریم خان، شاه جوان به همراه محرم‌ترین دوستش، حسین فردوست، با هواپیمای کوچک خود در آسمان تهران به پرواز درآمد و بدینسان دردمندانه در تشییع جنازه باشکوه او شرکت کرد.^{۸۱}

۷۹. ایران ما، شماره ۵۲۲، ۱۳۲۵/۲/۱۵.

۸۰. سمیعی، ص ۴۸-۵۰.

۸۱. همان مأخذ، ص ۴۸.

سوره ابراهیم

بعضی نگان در خفا از رسول را کرا بر وف - تقوی که مجتهد است و هرگز دست از حق دست برندارند

خو طرح بر آید همه با یک برگ این کوه چنان بر سرند - پدید می آید و هر که در صفا بخواهد عبادت کند
دانه ام نهادند از در قرف - توانم بر سر راد را در ده حرم تو ایضا و هر که در صفا بخواهد عبادت کند و عبادت را بر او آید
نگوار که از بیکر شوند

۱- رایت عابد نظم بر این گمان ایتم حضرت ازین باری صفایان کرد از پس دور که گانه کوه کرم
تو مجتهد از حق است

۵- او از این است عابدی که در این کوه چنان بر سرند در صفا بخواهد عبادت کند و هر که در صفا بخواهد عبادت کند
تیرگی از یک سیر در این کوه تا افزون شود که آن بام قرار خود است جان در حق است
با این کوه که از این کوه است و هر که در صفا بخواهد عبادت کند و هر که در صفا بخواهد عبادت کند

۳- ایتم که هر که در این کوه چنان بر سرند (غزایان) که در این کوه چنان بر سرند ایتم که هر که در این کوه
تصمیم خود چون عبادت او از صفا بخواهد عبادت کند

۴- ایتم که هر که در این کوه چنان بر سرند در صفا بخواهد عبادت کند و هر که در صفا بخواهد عبادت کند
عبد را در صفا بخواهد عبادت کند و هر که در صفا بخواهد عبادت کند و هر که در صفا بخواهد عبادت کند
و این در صورتی است که در صفا بخواهد عبادت کند و هر که در صفا بخواهد عبادت کند و هر که در صفا بخواهد عبادت کند
تقریب خواهد شد

۵- ایتم که هر که در این کوه چنان بر سرند در صفا بخواهد عبادت کند و هر که در صفا بخواهد عبادت کند
دانش پدیده است و هر که در صفا بخواهد عبادت کند و هر که در صفا بخواهد عبادت کند و هر که در صفا بخواهد عبادت کند
در هر کوه است

۶- هر چند اینها که به خود میگویند که در علم و ادب و غیره در این شهر در این روزها که در شهر و بیرون شهر
از آن مملکت قریب است در تمام قسمت خود از جمله در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر
قائم و پایدار است

۷- هر قدر که کار این روزها در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر
تعمیر و بازسازی است

۸- هرگاه که در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر
چیز خاصی در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر
را در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر

۹- نسبت به این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر

۱۰- هرگاه که در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر
در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر

در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر
در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر

در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر
در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر

در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر
در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر

۱۱- هرگاه که در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر
در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر

در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر
در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر

در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر
در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر

در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر
در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر

در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر
در این شهر و بیرون آن در این روزها که در شهر و بیرون شهر

بسم الله الرحمن الرحيم

امضاء کنندگان ذیل خداوند متعال را گواه گرفته به کلام الله مجید قسم یاد می کنند و به ضمانت قول و شرافت و ناموس و وجدان خود بر طبق مواد آتیه با یکدیگر معاهده نموده پیمان می بندند و با اتحاد و اتفاق و صمیمیت کامله در حفظ استقلال و تمامیت ایران و اقدام فداکارانه در پیشرفت ترقیات قشونی و سیاسی و اداری و فلاحتی و تجارتي و صنعتی و علمی مملکت و نجات وطن از خرابی ها و اوضاع ناگوار کنونی می کوشند.

۱- ریاست عالیّه نظام ایران کماکان با شخص حضرت اشرف آقای رضاخان سردار سپه وزیر جنگ خواهد بود و حضرت معظم له قوه مجریه این هیئت هستند.

۲- افراد این هیئت هر جا و در هر حال باشند و به هر مقام نائل شوند از صمیم قلب با یکدیگر دوست صمیمی بوده با جان و مال و تمام هستی خود از یکدیگر دفاع کرده تا آخرین نقطه امکان با تمام قوای خود در حمایت جان و مال و حیثیت و عرض و ناموس یکدیگر ثبات و مقاومت خواهند نمود و نخواهند گذاشت هیچ قوه و هیچ وسیله باعث تفرقه آنان شده آنها را از یکدیگر جدا کند.

۳- این هیئت در تشکیل دولت و کلیه امور مملکتی (غیر از نظام که اداره آن با شخص آقای سردار سپه است) با یکدیگر مشورت و اتخاذ تصمیم نموده و بموقع اجرا خواهند گذارد.

۴- هیچ يك از اعضاء این هیئت نمی توانند از مواد این تعهدنامه تخلف ورزند و همچنین این هیئت حق ندارد به مجرد حرف و سوءظن عضوی از اعضاء خود را تخلف کننده از مواد مزبور بدانند مگر آنکه حقیقت امر مکشوف و ثابت شده باشد و این در صورتی است که مسئله قبلاً در هیئت مطرح و معلوم شود و در آن صورت مجازات مقصر بنظر هیئت تعیین خواهد شد.

۵- این هیئت با مشورت و صلاح دید همدیگر سعی خواهد کرد که اشخاص خوش سابقه را که بهیچوجه آلوده خیانت و ارتشاء نباشد جمع آوری نموده در اطراف این هیئت تمرکز دهد که بعداً در انجام مقصود مقدس این هیئت کار کنند.

۶- این هیئت اقدام خواهد نمود که دولتی قادر و لایق تشکیل داده بدست آن دولت از ریشه و اساس باصلاح امور مملکت قیام کند و تمام همت خود را متوجه خواهد نمود که دولت مذکور مدتی کافی که لااقل کمتر از ۳ سال نباشد قائم و باقی باشد.

۷- امضاء کنندگان این ورقه حق ندارند که با احدی خارج از این هیئت تعهداتی داشته باشند که ناسخ با مواد این تعهد باشد.

۸- هرگاه یکی از اعضاء این هیئت در نزد هیئت محکوم باشتباه گردیده یا فوت نماید یا به مأموریتی منصوب شود که در ظرف شش ماه نتواند در جلسات هیئت حضور بهمیرساند این هیئت با مشورت یکدیگر يك نفر امین صالح بجای او انتخاب خواهد کرد.

۹- هیئت لااقل در هر ۱۵ روز يك جلسه خواهد داشت.

۱۰- مواد فوق پنجسال حتمی الاجرا بوده پس از آن باتفاق آراء هیئت ممکن است تجدید شود. و عین این حال صمیمت و دوستی بین اعضاء هیئت ثابت و باقی خواهد بود. قبل از خاتمه پنج سال مذکور هیچ يك حق استعفا ندارند مگر اینکه مبتلا به مرض مزمن شده یا قادر به تفکر و تعقل نباشد.

۱۱- این مواد سری بوده افشاء آن نزد هرکس باشد ممنوع است.

۱۲- بحول و قوه و بفضل الهی و توجه اولیاء اطهار سلام الله علیهم اجمعین عهد مقدس و میثاق مبارک و بیمان شکست ناپذیر فوق در تاریخ شب سه شنبه ۱۶ میزان ۱۳۰۲ هجری شمسی مطابق ۲۷ صفرالمظفر ۱۳۴۲ هجری قمری در عمارت شهری حضرت اشرف آقای سردار سپه دامت شوکت با حضور حضرات آقایان امضاء کنندگان ذیل برقرار و منعقد و امضاء گردید.

رضا - سلیمان محسن - محمدصادق طباطبائی - خدایار - عبدالکریم

۶. روچیلدها و امپراتوری جهانی صهیونیسم

برای اثبات فکر عجیب «دولت جهانی یهود» چه دلیلی بهتر از خاندان روچیلد که تابعیت ۵ دولت مختلف را دارا و دست کم با سه دولت در همکاری نزدیک بود؛ دولت هایی که تنازعات مکرر میان آنها هرگز، حتی لحظه ای، یکبارچگی و پیوند منافع بانکدارانشان [روچیلدها] را متزلزل نساخت؟

(هانا آرت. مورخ و روزنامه نگار اسرائیلی)

نام خاندان روچیلد در فرهنگ غرب دارای شهرت افسانه ای است؛ خاندانی که در اروپای قرن نوزدهم به نماد ثروت و تمول بدل گردید و مطبوعات فرانسه و آلمان آنان را «روچیلد شاه» می خواندند و کارل مارکس می گفت که تنها یکی از اعضای این خاندان (چارلز روچیلد) می تواند تمامی سلطنت اطریش را بخرد! یک قرن و نیم پیش، کارل بک، شاعر اطریشی، در هنگامه انقلاب ۱۸۴۸ اروپا شعری با نام «بنیاد روچیلد» سرود که به سرعت به ترانه ای مردمی بدل شد. در این ترانه نفرت مردم پابرهنه آن زمان اروپا از خاندان روچیلد چنین بیان می شد:

من دست قدرتمند شما را می بینم

که می تواند مرا

- تا زمانی که خونم توان جاری شدن دارد -

مضروب کند.

ولی به فرمان خداوند و بی هیچ هراس

می خوانم آنچه را که می دانم - آزاد.^۲

روچیلدها، که در فرهنگ غرب نام آنان بر شهرت کروزوس - نماد ثروت افسانه ای در

اروپای باستان - طعنه می زند، کیستند؟ *دائرة المعارف بریتانیکا* می نویسد:

مشهورترین خانواده بانکدار سراسر اروپا که نام آنها به تنهایی برای مدتهای مدید

مترادف با ثروت افسانه ای بوده است و برای قریب به ۲ قرن بر تاریخ اقتصادی اروپا تأثیری

جدی داشته اند. موفقیت های مداوم آنان... هنوز نیز بر همکاری پنهان میان شاخه های خاندان

و توانائی آنها در سرمایه گذاری های کلان استوار است.^۳

دائرة المعارف یهود خاندان روچیلد را چنین توصیف می کند:

خاندان ثروتمند و نوع دوست که مشوق علم و هنر بوده و در [تحقق] امر یهود، بویژه در

استقرار یهود در «ارض اسرائیل» و تأسیس دولت اسرائیل سهم زیاد داشته است. نام

روچیلدها سالیان سال هم ضرب المثل تمول و کرم و نماد مثبت ثروت و نوع دوستی یهود در

میان توده های یهود بویژه در اروپای شرقی... بوده و هم در شکل منفی نمادی گریه در نوشتار و

تبلیغات ضدیهود کاربرد داشته است که از این نام و عنوان «دلیلی» بارز بر وجود اشرافیت

جهانی رسالار [پلوتوکراسی جهانی] سود می جسته اند.^۴

علیرغم این اهمیت، امپراتوری جهانی روچیلدها برای ما ناآشناست و این ناآشنائی

آنگاه عجیب جلوه می کند که پیوند عمیق ولی نامرئی روچیلدها را با سلطنت پهلوی مورد

کاوش قرار دهیم و ابعاد حیرت انگیز آن را کشف کنیم.

مایر روچیلد و پسرانش

نام روچیلده^۵ از دو واژه آلمانی Rot و Schild مأخوذ است و اشاره به حفاظ قرمزرنگی

است که اسحاق الهانان، نیای آلمانی این دودمان (متوفی ۱۵۸۵)، بر سر در خانه خود در

فرانکفورت می آویخت تا طبق رسم آن روز هویت یهودی خود را مشخص سازد و از تعرض

2. Ibid, P. 241

3. *Encyclopaedia Britanica*, Vol. 15, P. 1162

4. *Encyclopaedia Judaica*, Vol. 14, P. 334

5. Rothschild - این نام به شکل های مختلف در فارسی ثبت شده است؛ محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در

مرآة البلدان (دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۳۰۵) «رجل» نوشته و پرویز راجی در خاطرات خود

(چاپ فارسی لندن، ص ۳۵) «راتچایلد». معروفترین اشکال نگارش این نام به فارسی «روتشیلد» و

«روچیلد» می باشد.

مسیحیان مصون بماند. اسحاق الهانان و پسرش آمشل موسس یهودیانی معمولی بودند و مانند صدها یهودی گمنام دیگر به تجارت اشتغال داشتند. تاریخ واقعی خاندان روچیلدها با مایر آمشل (۱۷۴۴-۱۸۱۲)، پسر آمشل موسس، آغاز می‌شود.

کسب و کار مایر آمشل و منبع اولیه ثروت او گردآوری و فروش عتیقه‌جات و سکه‌های قدیمی بود. در نتیجه، در سال ۱۷۶۹ با ویلیام، حکمران آینده هسه کاسل - سلسله‌ای که بر بخشی از آلمان آن روز فرمان می‌راند، آشنائی یافت و به واسطه مورد اعتماد او بدل شد. ویلیام، که بعدها با نام ویلیام نهم به سلطنت رسید، یک گردآورنده آژمند سکه و وارث بزرگترین ثروت اروپا بود و مایر آمشل در کسوت یکی از درباریان او به وی در تهیه سکه‌های کمیاب یاری می‌رسانید. زمانی که ویلیام در سال ۱۷۸۵ به قدرت رسید، مایر آمشل یکی از ۱۲ تن کارگزاران دربار او شد که بر وام‌های کلانی که این فتودال ثروتمند به فرمانروایان بی پول پروس می‌پرداخت نظارت داشت. بگفته *دائرة المعارف یهود*، مایر آمشل بتدریج سهم خود را در این نقل و انتقالات مالی افزایش داد و با بودروس مشاور مالی ویلیام نهم پیوندی نزدیک یافت. این پیوند نقش مهمی در جلب اعتماد بیشتر ویلیام به مایر آمشل داشت. بعدها روشن شد که بودروس شریک پنهان مایر آمشل بوده است.

با ظهور ناپلئون در صحنه سیاست اروپا، مایر آمشل طوفان‌های آینده را پیش بینی کرد و برای استفاده بیشتر از شرایط پسران خود را در کشورهای اصلی اروپا پراکنده ساخت. مایر آمشل و سه پسرش آمشل مایر (۱۷۷۳-۱۸۵۵) و سالومان مایر (۱۷۷۴-۱۸۵۵) و کارل (چارلز) مایر (۱۷۸۸-۱۸۵۵) در فرانکفورت ماندند و هدایت شاخه اصلی «بنیاد روچیلدها» را به دست گرفتند (پس از مرگ پدر، سالومان به اطریش رفت و کارل در ناپل اقامت گزید). پسر دیگر بنام ناتان مایر (۱۷۷۷-۱۸۳۶) به انگلستان رفت و پنجمین پسر بنام جیمز (یعقوب) مایر (۱۷۹۲-۱۸۶۸) راهی پاریس شد. با این تمهید، «بنیاد روچیلدها» به پنج شاخه آلمانی، اطریشی، انگلیسی، ایتالیائی و فرانسوی، به عنوان اندام‌های یک شبکه واحد مالی، منقسم شد و در جریان جنگ‌های ناپلئون (۱۸۰۵-۱۸۱۵)، بگفته *دائرة المعارف بریتانیکا*، یکصد میلیون لیره سود برد. داستان این شعبده عجیب به شرح زیر است:

شاخه انگلیسی «بنیاد روچیلدها»، که بعدها نقش اساسی در توسعه امپراتوری جهانی صهیونیسم ایفاء کرد، توسط ناتان مایر روچیلدها بنیانگذاری شد. ثروت اولیه ناتان نیز مانند پدرش به حکمران هسه کاسل، ویلیام نهم، تعلق داشت. در سال ۱۸۰۶، در پی شکست امپراتوری پروس از ناپلئون، فتودال نشین هسه کاسل فروپاشید و ویلیام نهم با ثروت انبوهش

به انگلستان گریخت. در انگلستان ویلیام به خرید مبالغ عظیمی سهام دست زد و این وظیفه را به ناتان محول نمود. *دائرة المعارف یهود* مدعی است که «ناتان با سفته‌بازی محتاطانه و درخشان موفق شد بی آنکه به منافع ویلیام لطمه‌ای وارد سازد برای خود ثروتی بیاندوزد.» این «سفته‌بازی محتاطانه و درخشان» چگونه بود؟ *دائرة المعارف یهود*، شاید برای پندآموزی رعایا و پیروان روچیلد، شرح می‌دهد که در حالیکه ناتان مایر به عنوان تاجر منسوجات انحصار خرید پوشاک ارتش انگلستان را به دست گرفته بود، این مایحتاج را از قلب کشور متخاصم، یعنی فرانسه، توسط برادرش جیمز مایر تأمین می‌کرد؛ فعالیت دیگر این خانواده «جهان‌وطنی»، انتقال کمک‌های مالی انگلیس به متحدینش در اروپا به صورت شمش طلا، در آخرین سالهای جنگ ناپلئون، بود. پس از کنگره وین، روچیلدها انتقال غرامت جنگی فرانسه شکست خورده به دولت‌های پیروزمند به مبلغ ۱۲۰ میلیون لیره را تقبل کردند و پس از جنگ با ثروت انبوهی که طی یک دهه اندوخته بودند به عنوان عمده‌ترین سرمایه‌گذاران وارد صحنه بازسازی اروپای ویران شدند. آخرین «شاهکار» ناتان مایر در واپسین تقلا ناپلئون، یعنی جنگ واترلو، رخ نمود. *دائرة المعارف آمریکانا* می‌نویسد که در سال ۱۸۱۵، ناتان که پیروزی انگلیسی‌ها را در جنگ واترلو پیش‌بینی می‌کرد، ثروت غیرمنقول خود را در انگلستان به بهای گزاف فروخت و سپس، پس از شکست ناپلئون که منجر به سقوط قیمت‌ها شد، صدها برابر آنچه را که فروخته بود خرید و بدینسان به سادگی و در مدتی کوتاه ثروتی هنگفت را درو کرد.^۶

ویل و آریل دوران‌ت می‌نویسند:

در سال ۱۸۱۰ ناتان روچیلد... شعبه یک موسسه مالی و بانکی را که پدرش مایر آمشل روچیلد در شهر فرانکفورت بنیاد نهاده بود، در لندن تأسیس کرد. بنظر می‌رسد که ناتان برجسته‌ترین این نوابع مالی محسوب می‌شد که خاندان روچیلد را در طول چند قرن و در چند کشور ممتاز و نامدار ساخته بود. ناتان به زودی به صورت واسطه معتمد حکومت انگلستان در معامله با قدرت‌های خارجی درآمد. انتقال مبالغ هنگفت کمک‌های مالی انگلستان به اتریش و پروس - کمک‌هایی که آنان را قادر ساخت تا بتوانند با ناپلئون به جنگ ادامه دهند - به وسیله او یا نمایندگان‌ش انجام گرفت؛ و بالاخره همین شخص بود که در توسعه صنعتی و بازرگانی انگلستان بعد از سال ۱۸۱۵ نقش عمده بر عهده داشت.^۷

در همین زمان که ناتان روچیلد در لندن ثروت‌های افسانه‌ای می‌اندوخت، برادر کوچکش جیمز (یعقوب) روچیلد در پاریس شاخه فرانسوی امپراتوری روچیلدها را بنیاد

6. *Encyclopedia Americana*, Vol. 23, P.804

می‌نهاد. جیمز روچیلد به سرعت به بانکدار درجه اول و مهم‌ترین شخصیت جامعه یهودی فرانسه بدل شد. او که در دوران سلطنت بوربن‌ها و اورلئان‌ها سرمایه‌گذار اصلی دربار فرانسه بود، در انقلاب ۱۸۴۸ به خدمت ناپلئون سوم درآمد و بدینسان با مهارت امواج انقلاب را از سر گذرانید. نام جیمز روچیلد به عنوان پیشاهنگ احداث راه آهن در تاریخ فرانسه ثبت است و همسر او، بتی، به عنوان دوست و همکار هاینریش هاینه، شاعر و نویسنده نامدار آلمان، در جامعه ادبی اروپا به شهرت رسید. جیمز روچیلد با دودمان‌های سلطنتی اروپا نیز رابطه حسنه داشت و دوست شخصی و واسطه مالی لئوپولد اول، شاه بلژیک، محسوب می‌شد.

همانطور که گفتیم، مایر آمشل، پدر برادران روچیلد، به اتفاق سه پسرش در فرانکفورت ماند. مایر، در بحبوحه جنگ‌های ناپلئونی، در سال ۱۸۱۲ درگذشت و پسر بزرگش آمشل مایر در رأس شاخه پدری روچیلدها در فرانکفورت قرار گرفت. آمشل به زودی عضو مؤثر شورای دولتی تجارت پروس شد و در طول جنگ و بحران اقتصادی پس از آن مبالغه‌معتنا بهی به حکام آلمان وام داد. با مرگ آمشل، که وارثی برجای نگذارد، فعالیت‌های شاخه فرانکفورت توسط برادرزاده‌اش مایر کارل (۱۸۲۰-۱۸۸۶) پی گرفته شد. مایر کارل روچیلد در سال ۱۸۶۷ به عضویت مجلس درآمد و مدت کوتاهی بعد عضو مجلس لردهای پروس شد. نام مایر کارل روچیلد به عنوان نخستین یهودی که به عضویت جامعه اشراف آلمان درآمد در تاریخ ثبت است. مایر کارل در دوران حکومت بیسمارک، صدراعظم «پولادین» پروس، نقش بانکدار خصوصی او را ایفاء می‌کرد و با پیشنهاد و هدایت او بانک دولتی پروس تأسیس شد. پس از مرگ مایر کارل، برادر او بنام ویلهلم کارل (۱۸۲۸-۱۹۰۱) در رأس شاخه فرانکفورت قرار گرفت. با مرگ او این شاخه به فعالیت خود ادامه نداد و رسماً تعطیل شد.

دومین پسر مایر روچیلد بنام سالومان پس از مرگ پدر در سال ۱۸۱۶ به وین رفت و شاخه اطریشی «بنیاد روچیلد» را بنا نهاد. سالومان روچیلد از دوستان نزدیک مترنیخ، صدراعظم مقتدر اطریش، شد و در انقلاب ۱۸۴۸ متهم گردید که در فرار مترنیخ دست داشته است. سالومان با بهره‌گیری از دوستی مترنیخ به چنان موقعیتی در اطریش دست یافت که پیش از او یهودیان فاقد آن بودند. سالومان مایر روچیلد در سال ۱۸۲۲ با دریافت لقب بارونی به جرگه اشرافیت اطریش پیوست و بدینسان روچیلدها حق استفاده از عنوان «فن» (Von) را در مقابل نام خود بدست آوردند. همانگونه که جیمز روچیلد بنیانگذار راه آهن فرانسه است، برادرش سالومان نیز نخستین راه آهن اطریش را بنیاد نهاد. نام سالومان مایر روچیلد به عنوان مؤسس بانک دولتی اطریش در تاریخ این کشور ثبت است همانگونه که نام برادرزاده او،

مایر کارل روچیلد، به عنوان بنیانگذار بانک دولتی آلمان! فعالیت‌های سالومان توسط پسرش، آنسلم سالومان روچیلد (۱۸۰۳-۱۸۷۴) دنبال شد که در سال ۱۸۶۱ به عضویت مجلس لردهای اطریش منصوب گردید و با دختر ناتان روچیلد (عمویش که در لندن مستقر بود) ازدواج کرد. شاخه اطریش در سالهای قبل از جنگ دوم جهانی مالک عمده‌ترین معادن زغال سنگ اروپای مرکزی، بویژه معدن عظیم ویتکوویتز در چکسلواکی بود. با ظهور نازیسم در اروپا آلفونس مایر و لوئی مایر، نوه‌های آنسلم سالومان روچیلد، در سال ۱۹۳۸ به انحلال رسمی شاخه اطریش دست زدند و معادن خود را به اجاره دولت انگلیس دادند و با این ترفند موفق شدند پس از جنگ خسارات هنگفتی از دولت چکسلواکی دریافت دارند.

و بالاخره، کارل (چارلز) مایر روچیلد، پسر دیگر مایر آمشل روچیلد، پس از مرگ پدر «بنیاد روچیلد» را در ایتالیا گسترش داد و در سال ۱۸۲۱ مرکز فعالیت خود را در ناپل مستقر ساخت. کارل روچیلد نیز مانند چهار برادر دیگرش در دوران بحران سیاسی و اقتصادی اروپا به دولت‌های کوچک محلی چون ساردینی، سیسیل، ناپل و دولت پاپ مقادیر قابل توجهی وام داد. پس از او پسرش، آدولف کارل (۱۸۲۳-۱۹۰۱) در رأس شاخه ناپل قرار گرفت ولی پس از اتحاد ایتالیا در سال ۱۸۶۱ به فرانکفورت بازگشت.

روچیلدها و اقتصاد غرب

بدین ترتیب، در دوران حیات مایر آمشل روچیلد و پس از مرگ او، «کلان»^۸ روچیلدها در ۵ کشور اصلی اروپا (آلمان، اطریش، ایتالیا، فرانسه و انگلیس) گسترده شد. شاخه پدری «بنیاد روچیلد» در آلمان و شاخه ناپل در آستانه قرن بیستم به فعالیت رسمی خود پایان داد و شاخه اطریش در آستانه جنگ دوم تعطیل شد. معه‌ذا در نیمه دوم قرن بیستم «بنیاد روچیلد» مجدداً شبکه‌های پنهان خود را در سراسر اروپا توسعه بخشید و با سرمایه‌گذاری‌های کلان در سراسر جهان امپراتوری گسترده و نامرئی را پدید ساخت. *دائرة المعارف آمریکانا* وضع

۸. خاندان روچیلد طی گسترش خود در ۲ قرن اخیر، ویژگی‌هایی از خود بروز داد که آن را بمثابة يك «کلان» (Clan) مشخص می‌سازد. این مشخصات عبارتند از: انسجام و همبستگی مستحکم که بر هم‌خونی و هم‌پشتی استوار است و تبعیت از بزرگان دودمان و ازدواج درونی (اندوگامی). بررسی تاریخچه روچیلدها نشان می‌دهد که عموماً ازدواج‌ها بین عموزادگان بوده و در مواردی نادر خارج از دایره دودمان وصلتی صورت گرفته است.

در شمای پیوست (تبارشناسی روچیلدها، ص ۱۳۱) نوع ازدواج‌ها نشان داده شده است.

امپراتوری روچیلدها را در قرن بیستم چنین شرح می‌دهد:

خانواده بانکدار اروپائی که دارای شهرت افسانه‌ای است... و در قرن بیستم [نیز] بر اندوخته مالی و صنعتی گسترده‌ای کنترل دارد... و یک نیروی اساسی در اقتصاد مالی جهان محسوب می‌شود که منافع آن از اروپا تا آسیا ممتد است. برای اینکه ابعاد سینطره روچیلدها بر اقتصاد جهان روشن شود، به دستاوردهای پسران جیمز (یعقوب) روچیلد در فرانسه نظری می‌افکنیم: نفوذ روچیلدها در اقتصاد فرانسه چنان عظیم است که در قرن بیستم این کشور را به تیول امپراتوری جهانی روچیلدها بدل ساخته است.

در آغاز قرن بیستم ژول گسده... گفت: «فرانسه به عنوان یک کشور دارای رئیس جمهور است، ولی در این کشور سلطان بی‌تخت و بارگاهی چون خانواده روچیلد وجود دارد.» نام روچیلد از دیرباز با قدرت مالی مترادف است. از ۱۵۰ سال پیش ثروت این خانواده بانک «برادران روچیلد» بوده است. این بانک یکی از قدیمی‌ترین بانک‌های فرانسه است. بانک از راه سوداگری در بورس بازی، تقلب در اسناد دولتی، شرکت در عملیات ساختمان راه آهن و صدور سرمایه پروار شده است. چنانکه نیمی از وام فرانسه به دولت روسیه تزاری توسط بانک روچیلدها پرداخت گردید... در حقیقت، اهمیت اقتصادی و سیاسی خانواده روچیلد در دوران کنونی بطور شگفت‌انگیزی افزایش می‌یابد. اعتلای سریع بانک «برادران روچیلد» که رکن اساسی ثروت آنهاست، این واقعیت را به اثبات می‌رساند. در آغاز جنگ دوم جهانی سرمایه آنها ۵۰ میلیون فرانک بود. در سال ۱۹۵۷ این مبلغ به یک میلیارد و در سال ۱۹۶۷ به ۵ میلیارد فرانک قدیم بالغ گردید. بدین ترتیب سرمایه بانک در یک ربع قرن صد برابر شده است.^۹

از جمله اقلامی که ثروت کلان روچیلدهای فرانسه را تشکیل می‌دهد، مجتمع عظیم کمپانی‌های راه آهن «شمال»، «پاریس - اورلئان» و «پ. ال. ام» می‌باشد. روچیلدها در فرانسه مجتمع‌های «کنکورده» و «آبی»^{۱۰} را در تملک دارند. ۴۹ درصد سرمایه شرکت راه آهن فرانسه، بخش عظیمی از تأسیسات توریستی «شام روس» در جبال مون بلان و شرکت‌های عظیم حمل و نقل فرانسه (HPLM و SAGO) به روچیلدها تعلق دارد.

پس از جنگ دوم جهانی، «برادران روچیلد» در اعطای اعتبارات، سرمایه‌گذاری‌ها و سازماندهی شاخه‌های بسیار جدید صنایع شرکت جستند. آنها مخصوصاً در صنایع اتمی، نفت، شیمی و در جدیدترین بخش‌های الکترونیک به فعالیت پرداختند. بانک در صنایع فلزات غیر آهنی به کامیابی‌های درخشانی رسید. استخراج همه فلزات غیر آهنی فرانسه، به استثنای

۹. کیوان، ص ۶۸-۶۹

صنایع آلومینیوم، عملاً تحت نظارت روچیلدها قرار دارد. آنها در استخراج فلزات غیر آهنی بلژیک، اسپانیا، کالدونی جدید، آفریقای جنوبی و سایر کشورها سهم زیادی دارند... تعدادی از شرکت‌ها که در انگلستان، جمهوری آفریقای جنوبی و آمریکای لاتین فعالیت دارند، تحت نظارت مشترک روچیلدهای لندن و پاریس قرار دارند. در سال‌های اخیر، مطبوعات فرانسه درباره فعالیت‌های مشترک این خانواده در لندن و پاریس (مثلاً در زمینه ایجاد شرکت‌های سرمایه‌گذار «اروپائی») مطالب زیاد می‌نویسند. یکی از جهات مهم گسترش فعالیت بین‌المللی روچیلدها در این اواخر، تحکیم روابط این خانواده با سرمایه انحصارطلب آلمان باختری است. این روابط از آغاز قرن ما آغاز شده است. بانک [روچیلد] در استخراج منابع زیرزمینی موریتانی، گابون، سنگال و سایر کشورهای آفریقایی تحت قیادت اقتصادی و سیاسی امپریالیسم فرانسه با کنسرسیوم‌های کروب، کلونکر، استین همکاری فعال دارد. «برادران روچیلد» به اتفاق انحصارات عمده بانکی جمهوری فدرال آلمان، شرکت‌های مالی «اروپائی» را تقویت می‌کنند. بیلان بانک که در مه ۱۹۶۶ برای اولین بار در تاریخ فعالیت آن منتشر شد، دارائی سهامداران بانک را بالنسبه ناچیز نشان می‌دهد، یعنی ۳۲۴/۱ میلیون فرانک. در حقیقت ثروت «برادران روچیلد» چندین بار بیش از این ارقام است. چنانکه در سال ۱۹۶۲ دارائی روچیلدها تقریباً ۴۰ میلیارد فرانک بود. اکنون دارائی آنها ۵۰ میلیارد فرانک یعنی ۱۳ درصد درآمد ناخالص اجتماعی فرانسه است.^{۱۱}

۱۱. همان مأخذ، ص ۷۲-۷۴

رقم فوق ثروت روچیلدهای فرانسه در آغاز دهه ۱۹۷۰ را در برمی‌گیرد و از ثروت روچیلدهای انگلیس و سرمایه‌گذاری‌های پنهان آنها در ایالات متحده آمریکا آماری در دست نداریم. برای اینکه شناختی از ابعاد امپراتوری روچیلدها به دست آوریم، لازم است به مقایسه‌ای میان ثروت آنها و الیگارش‌های مالی آمریکا دست بزنیم:

ثروتمندترین اعضای الیگارش‌های مالی آمریکا به تنهایی رقمی بین یک تا ۳ میلیارد دلار ثروت دارند. در دهه ۱۹۸۰ دانیل ک. لودویگ به عنوان مرد شماره یک الیگارش‌های آمریکا شهرت یافت که ثروت او به تنهایی بین ۲ تا ۳ میلیارد دلار تخمین زده می‌شد. «بنیاد بکتل» (متعلق به استیفن بکتل پدر و پسر) حدود ۱/۷ میلیارد دلار ثروت دارد. بکتل‌ها به علت حمایت از چهره‌های سیاسی معاصر آمریکا چون ریچارد نیکسون و رونالد ریگان و جرج بوش شهرت دارند.

در میان میلیارددره‌های دهه ۱۹۶۰، جان مورگان (پسر) و جان هل گتی با بیش از ۱/۵ میلیارد دلار ثروت شخصی در رأس الیگارش‌های مالی آمریکا قرار داشتند و هارولد هانت و هوارد هیوز (صاحب قمارخانه‌های لاس‌وگاس) با یک الی ۱/۵ میلیارد دلار در رده دوم. راکفلرها که در گذشته در رأس صنعت نفت آمریکا قرار داشتند، امروزه تنها قریب به ۳/۵ میلیارد دلار ثروت خانوادگی دارند که اگر بین ۸۳ عضو این «کلان» تقسیم شود به هر راکفلر تنها حدود ۴۰ میلیون دلار می‌رسد. در دهه ۱۹۶۰ ثروت «کلان» کندی بین

۴۰۰ الی ۶۰۰ میلیون دلار ارزیابی می‌شد که در زمان خود پنجمین دودمان ثروتمند آمریکا (پس از ←

آنچه گفته شد نمی‌تواند توصیف جامعی از شبکه گسترده امپراتوری نامرئی روچیلدها در اقتصاد بین‌المللی به شمار رود. سیطره این امپراتوری چنان پوشیده است که بیان آن به انبوهی از اسناد و مدارک نیازمند است. لذا، به یکی از مهم‌ترین ابعاد این سیطره، یعنی نقش روچیلدها در صنعت جهانی نفت می‌پردازیم:

نام روچیلدها در کنار راکفلرها، آمریکا به عنوان پیشگامان استخراج نفت در خاورمیانه و روسیه شهرت دارد و آنان از زمان انعقاد قرارداد داری به نفت ایران چشم داشته‌اند. این روچیلدها بودند که نخستین بار با سرمایه خود امانوئل نوبل سوئدی و سه پسرش (روبرت، لودویک و آلفرد) را به استخراج نفت بادکوبه ترغیب کردند و بزرگترین کمپانی نفتی را در روسیه بنیاد نهادند.^{۱۲} و بالاخره با سرمایه روچیلدها بود که یک یهودی انگلیسی بنام مارکوس سموئیل و یک هلندی بنام سرهبری دتردینگ کمپانی «رویال داچ شل» را تأسیس کردند.

کمپانی «رویال داچ شل»، که به «اختاپوس بین‌المللی» شهرت یافته، بزرگترین مجتمع انحصاری اروپاست که از حیث ثروت تنها با دو کمپانی عظیم آمریکایی استاندارد اویل (نیوجرسی) و جنرال موتورز قابل مقایسه می‌باشد. طبق آماري که در دسترس ماست و آماری که هکنه محسوب می‌شود، «رویال داچ شل» در سال ۱۹۶۵ یک هفتم نفت جهان و ۲۰ درصد نفت خاورمیانه را کنترل می‌کرد و در سراسر جهان بیش از ۵۰۰ شعبه، ۷۴ پالایشگاه و قریب به ۲۰۰ هزار پرسنل در اختیار داشت. تاریخ خاورمیانه از آغاز قرن بیستم شاهد رقابت‌های سه کمپانی بزرگ نفتی «رویال داچ شل»، «استاندارد اویل» (متعلق به راکفلرها) و «شرکت نفت انگلیس و ایران»^{۱۳} بوده است. روچیلدها به‌مراه خانواده آمریکایی مورگان بزرگترین

→ مورگان، هل‌گتی، هانت و هیوز) بود. ثروت جان کندی بین ۱۲ الی ۱۵ میلیون دلار تخمین زده می‌شد. با توجه به ارقام فوق، ابعاد حیرت‌انگیز امپراتوری مالی روچیلدها مشهود می‌گردد.

۱۲. آلفرد نوبل مخترع دینامیت و بنیانگذار جایزه معروف نوبل است و پیوند جایزه نوبل با امپراتوری روچیلدها مسئله‌ای درخور بررسی است. جالب است بدانیم که پس از استخراج نفت باکو، ایران اولین بازار فروش آن بود و برادران نوبل عملیاتشان را در سال ۱۹۰۸ با اجاره یک انبار نفت در رشت آغاز کردند و بزودی ۲ انبار بزرگ نفت در انزلی و رشت ایجاد نمودند.

۱۳. «شرکت نفت انگلیس و ایران» در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد. در آستانه جنگ اول جهانی دولت انگلیس به ابتکار وینستون چرچیل، به علت طرحی که برای تغییر سوخت کشتی‌های خود از زغال‌سنگ به نفت داشت، بخش عمده سهام شرکت را خریداری کرد. این اقدام سبب تحول اساسی در نیروی دریایی انگلیس شد و سرعت کشتی‌ها را بیشتر و مانور آن را آسانتر نمود. دیگر سهامداران اولیه شرکت لرد ←

سهامداران و اربابان واقعی شرکت «شل» می‌باشند.

«رویال داچ شل» در سالهای پس از جنگ دوم جهانی به‌مراه کمپانی‌های نفتی آمریکا تلاش جدی را برای نفوذ به حوزه نفتی ایران و خارج ساختن آن از انحصار شرکت نفت انگلیس آغاز نمود. با ملی شدن صنعت نفت ایران این انحصار شکسته شد و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دومین گام به سود کمپانی‌های آمریکائی و شرکت «شل» برداشته شد. همان‌طور که می‌دانیم در قرارداد کنسرسیوم، ۵ کمپانی معظم نفتی آمریکا (عضو کارتل بین‌المللی نفت) هر يك به تنهایی ۷ درصد سهام را به دست آوردند و ۵ درصد سهام نیز بین ۹ کمپانی کوچک نفتی آمریکا (غیر عضو کارتل بین‌المللی نفت) تقسیم شد. بنابراین، «رویال داچ شل» با ۱۴ درصد سهم، پس از بریتیش پترولیوم (۴۰ درصد) به بزرگترین غارتگر نفت ایران در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بدل گردید.

پدر «ارض اسرائیل»

گفتیم که شاخه فرانسوی امپراتوری روچیلدها توسط جیمز (یعقوب) روچیلد پایه‌گذاری شد. پس از مرگ او، پسرش بنام آلفونس روچیلد (۱۸۲۷-۱۹۰۵) در رأس شاخه فرانسه قرار گرفت. او پس از شکست ناپلئون سوم در سال ۱۸۷۰، رهبری هیئت فرانسوی غرامت جنگ را به عهده داشت و با پشتوانه عظیم مالی خود پرداخت سریع این غرامت را از سوی فرانسه مغلوب تضمین کرد. در سال‌های ۱۸۷۱-۱۸۷۲، آلفونس روچیلد مبالغ کلانی پول به دولت آدلف تی‌یر وام داد و بگفته *دائرة المعارف بریتانیکا* این وام سبب حفظ تی‌یر بر رأس دولت فرانسه شد. جالبست بدانیم که در همین زمان در لندن، پسرعموی او، لئونیل پسر ناتان، مبلغ ۴ میلیون لیره به دیزرائیلی، نخست‌وزیر انگلیس، وام داد و همین وام سبب شد که دولت انگلیس سهم اصلی را در کمپانی کانال سوئز به چنگ آورد!^{۱۴}

معهدنا، نام‌آورترین چهره شاخه فرانسوی امپراتوری روچیلدها بارون ادموند جیمز روچیلد (۱۸۴۵-۱۹۳۴)، کوچکترین پسر جیمز روچیلد، است؛ فردی که نام وی با استقرار یهودیان در فلسطین و تأسیس دولت اسرائیل پیوندی ناگسستنی دارد. بارون ادموند روچیلد

→ استراتکنا و کمپانی انگلیسی «نفت برمه» بودند. طبق آمار رسمی، دولت انگلیس بابت سهام خود و مالیات بیش از ۶۰ درصد درآمد «شرکت نفت انگلیس و ایران» را دریافت می‌کرد و مابقی میان سایر سهامداران و دولت ایران تقسیم می‌شد.

14. *Encyclopaedia Britannica*, Vol. 15, P. 1163; *Encyclopedia Americana*, Vol. 23, P. 804

کسی است که ۷۰ میلیون فرانک طلا در راه اسکان یهود در فلسطین سرمایه گذاری کرد؛ رقمی که علیرغم سنگینی آن در برابر دارائی روچیلدها و اهداف اقتصادی و سیاسی که در چشم انداز آینده می جستند، وزنی نداشت.^{۱۵} ادموند روچیلد به پاس سهم تعیین کننده اش در تأسیس دولت اسرائیل توسط حیم وایزمن «پیشوای سیاسی صهیونیسم» و از سوی صهیونیست ها «پدر ییشوو» لقب گرفت. *دائرة المعارف یهود* معرفی مشروح خود را درباره ادموند روچیلد چنین آغاز می کند:

انسان دوست، مدافع استقرار یهود در ارض اسرائیل و کلکسیونر آثار هنری. روچیلد در پاریس به دنیا آمد... ادموند برخلاف دو برادر بزرگترش به بانکداری نپرداخت و از جوانی خود را وقف آرمان های انسانی و فرهنگی، بویژه هنر، کرد. مجموعه هنری او، که گردآوری آن اشتغال سراسر زندگی او بود، وی را به عنوان یک کارشناس هنری بلندآوازه ساخت و به عضویت آکادمی هنر پاریس انتخاب شد. او دارای پیوندهای نزدیک با روشنفکران یهود و غیر یهود فرانسه بود... روچیلد در نامه اتوبیوگرافیک مورخ ۱۹۲۸ می نویسد: «من همیشه به آینده یهود علاقمند بوده ام»...^{۱۶}

اشتغال ادموند روچیلد به گردآوری «آثار هنری» چیز عجیبی نیست و او در واقع ادامه دهنده شغل «شریف» پدر بزرگش، مایر آمشل، بوده است؛ اشتغال نامیمونی که با نام صهیونیسم در پیوند است و دستاورد آن ایلغار آثار باستانی تمدن های کهن از سراسر جهان، و از جمله ایران، می باشد. در این معرفی آنچه حائز اهمیت است پیوند ادموند روچیلد با جامعه روشنفکری اروپاست؛ پیوندی که پیشتر در شرح دوستی مادرش با هاینریش هاینه نیز بیان داشتیم. از طریق همین پیوند، که با حربه زر نافذتر می شد، نطفه های صهیونیسم در ادبیات معاصر غرب بسته شد. به عنوان شاهدی بر این مدعا، *دائرة المعارف یهود* می نویسد که تحت تأثیر ادموند روچیلد بود که الکساندر دوما (پسر) در برخی از آثارش اندیشه مهاجرت یهودیان به فلسطین را مطرح ساخت و دوما در نامه های خود به ادموند روچیلد (منتشره در تاریخ صهیونیسم، اثر ناتوم سوکولوف، ۱۹۱۹، جلد ۲، صفحات ۲۶۳-۲۶۵) بر تأثیر پذیری خود از روچیلد معترف بود.

ادموند روچیلد بنیانگذار نخستین حرکت عملی صهیونیستی شناخته می شود زیرا با سرمایه او بود که به سال ۱۸۸۳ نخستین اردوگاه های یهودیان مهاجر در سرزمین فلسطین ایجاد

۱۵. بگفته یوری ایوانف «بانک روچیلد به تنهایی پول مورد نیاز ۱۰ فلسطین را نیز در اختیار داشت.» (صهیونیسم، ص ۱۶).

شد. بارون روچیلد در دوران فعالیت هرزل هوادار استقرار «خاموش» و «آهسته» یهود در فلسطین بود. تمامی اقدامات کشاورزی که توسط کارشناسان فرانسوی در فلسطین صورت گرفت با سرمایه او بود و باز این نفوذ او بود که سهم اساسی در تعیین سمتگیری دولت فرانسه به سود صهیونیست‌ها و اسکان یهودیان در فلسطین ایفاء کرد. اقدامات روچیلد توسط يك دستگاه اداری خشن صورت می‌گرفت که با اعمال قهر و خشونت علیه یهودیان فقیر مهاجر همراه بود. این اقدامات خشن طغیان‌هایی را در میان مهاجرین یهود پدید ساخت. دائرة المعارف یهود مدعی است که علیرغم اینکه ۲۰ سال تمام اقدامات سرکوبگرانه بارون روچیلد مورد انتقاد یهودیان مهاجر قرار می‌گرفت، امروزه «در بازنگری گذشته مشخص می‌گردد که بوروکراسی روچیلد نقش مثبت داشته است.»!

بارون روچیلد در سال‌های ۱۸۸۷، ۱۸۹۳، ۱۸۹۹ به بازدید از اردوگاه‌های یهودیان در فلسطین پرداخت و رهنمودهایی دال بر خودکفائی اردوگاه‌ها، کاهش سطح زندگی و جلوگیری از اسراف، سخنگویی به زبان عبری و احیاء سنن مذهبی یهود ارائه داد. در همین سفرها به دستور او اراضی جدیدی برای تأسیس اردوگاه‌های جدید در جولان و سایر مناطق فلسطین خریداری شد. روچیلد با سرمایه ۱۴ میلیون فرانک به خرید ۳۲۰۰۰ هکتار زمین پرداخت و ۱۲ اردوگاه جدید تأسیس کرد که با کمک مالی او به زودی خودکفا شد و «مجمع اسکان یهودیان» نام گرفت. ادموند روچیلد در جریان چهارمین بازدید خود از فلسطین به سال ۱۹۱۴ از نتیجه اقدامات خود ابراز رضایت کرد. او علاوه بر سرمایه‌گذاری در کشاورزی، نقش اصلی را در توسعه صنعت شراب‌سازی در فلسطین ایفاء کرد و «کورپوراسیون الکتریک فلسطین» و «دانشگاه عبری» را بنیان گذارد. در این دیدار روچیلد به حیم وایزمن گفت: «بدون من صهیونیست‌ها هیچ کاری نمی‌توانستند از پیش برند و بدون صهیونیست‌ها اقدامات من محکوم به شکست بود.» وایزمن نیز روچیلد را از نظر «اندیشه سیاسی و ملی» دوراندیش خواند.^{۱۷} ادموند روچیلد در موضع مثبت دولت فرانسه در قبال اعلامیه بالفور نقش اصلی داشت. در پایان جنگ اول جهانی، جیمز روچیلد، پسر ادموند روچیلد، به عنوان افسر ارتش انگلیس وارد سرزمین فلسطین شد و در سال ۱۹۲۳ بارون روچیلد با سرمایه‌گذاری بیشتر «مجمع اسکان یهودیان فلسطین» (پیکا) را به ریاست پسرش تأسیس کرد که هدف آن ایجاد اردوگاه‌های جدید بود. روچیلد در سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ نیز به بازدید از فلسطین پرداخت و سخنرانی کرد. در این بازدیدها، وایزمن گفت: «به اعتقاد من، او پیشوای سیاسی صهیونیسم در

نسل ماست» و داوید بن گوریون بعدها گفت: «از زمانی که او در صحنه اسکان یهود پدید شد تا زمان ما [۱۹۴۹] هیچ کس در امر استقرار و توسعه اسکان در اسرائیل به مانند او دیده نشد». بارون ادموند روچیلد در سال ۱۹۲۹ به عنوان رئیس افتخاری «آژانس یهود» انتخاب شد و تا پایان عمر در این سمت بود. او در سال ۱۹۳۴ در پاریس درگذشت و در فلسطین اشغالی ۶۳۰۰۰ هکتار زمین و ۳۰ اردوگاه به ارث گذاشت.

نقش اساسی شاخه فرانسوی امپراتوری روچیلدها در صهیونیسم جهانی با مرگ بارون ادموند روچیلد پایان نمی‌یابد. پس از او، نوه‌های جیمز روچیلد اول در نیمه دوم قرن بیستم حامیان درجه اول دولت اسرائیل و از رهبران طراز اول صهیونیسم جهانی محسوب می‌شوند. امروزه، در رأس شاخه فرانسوی امپراتوری روچیلدها گی روچیلد (متولد ۱۹۰۹) و ادموند روچیلد (متولد ۱۹۲۶) قرار دارند. بارون گی روچیلد از چهره‌های درجه اول سیاسی و مالی حکومت فرانسه بود که در زمان جنگ دوم جهانی آجودانی ژنرال دوگل را به عهده داشت. بارون گی روچیلد فرانسوی به همراه لرد ویکتور روچیلد انگلیسی دو رهبر اصلی امپراتوری پنهان روچیلدها در دوران معاصر محسوب می‌شوند.^{۱۸}

روچیلدها و استعمار بریتانیا

پس از مرگ ناتان، رهبری شاخه انگلیس به پسرش لئونیل ناتان روچیلد (۱۸۰۸-۱۸۷۹) رسید. دوران فعالیت لئونیل با اقتدار یهودیان در حکومت انگلیس همراه است و در زمان او بنیامین دیزرائیلی، نویسنده و سیاستمدار یهودی الاصل، عنوان نخستین نخست‌وزیر رسمی انگلیس را به دست آورد و سکان امپراتوری استعماری بریتانیا را به دست گرفت.^{۱۹} دیزرائیلی از حمایت مالی لئونیل روچیلد برخوردار بود و این حمایت نقش مهمی در صعود وی در هرم دیوانسالاری بریتانیا ایفاء کرد. در واقع دیزرائیلی بزرگترین سرمایه‌گذاری روچیلد ها بود. در دوران دیزرائیلی، لئونیل به عنوان رئیس «بنیاد بانکی» دولت انگلیس

18. *Encyclopedia Americana*, Vol. 23, P. 804

۱۹. بنیامین دیزرائیلی (۱۸۰۴-۱۸۸۱ م.) فرزند يك یهودی بود که به مسیحیت گروید. دیزرائیلی در سال ۱۸۶۸ به مدت ۱۰ ماه نخست‌وزیر بود و سپس به مدت ۶ سال در رأس جناح اپوزیسیون مجلس قرار داشت. در سالهای ۱۸۷۴-۱۸۸۰ برای دومین بار به صدارت رسید و در این سالها سیاست خارجی فعالی را در جهت توسعه امپراتوری بریتانیا پیش گرفت. دیزرائیلی پدر حزب محافظه کار انگلیس محسوب می‌شود.

مسئولیت پرداخت بدهی‌های دولت را به عهده داشت و قرضه‌های کلان مربوط به ایرلند و جنگ کریمه توسط او پرداخت شد. چنانکه در تاریخ ثبت است تنها با پرداخت وام ۴ میلیون لیره ای لئونیل ناتان روچیلد در سال ۱۸۷۵ بود که دولت انگلیس قادر شد سهام اصلی شرکت سوئز را خریداری کند و برای سالها در منطقه خاور نزدیک نقش کلیدی ایفاء نماید.^{۲۰} جالب است بدانیم که همراه با حفر کانال سوئز بود که نخستین گام‌های جدی در راه استقرار یهودیان در فلسطین برداشته شد:

... با ساخته شدن کانال سوئز مسئله جدی تر گردید. در واقع این زمان فرانسه و انگلیس که دیگر بقدر کافی رقیب یکدیگر به شمار می‌آیند، علاقه نزدیک تر و در عین حال مشترك و حیاتی به مسئله فلسطین پیدا می‌کنند. از قرار معلوم، فرانسه زیر پرچم «نوع دوستی» تعهد می‌کند که کلیمیان فقیر را برای تشکیل يك مستعمره یهودی به فلسطین اعزام دارد. از طرف دیگر در همین فاصله هنگامی که کانال سوئز در حال حفر شدن بود، سرمونت فیور از طرف دولت انگلیس گفتگوهائی درباره خرید زمین در سرزمین فلسطین، جهت اسکان یهودیان در آنجا، با سلطان عثمانی به عمل می‌آورد.^{۲۱}

بگفته *دائرة المعارف یهود*، شخصیت سیدونیا در کتاب معروف دیزرائیلی بنام *Coningsby* تصویر ایده آلیزه شده لئونیل روچیلد است. لئونیل پس از تحکیم سیطره مالی خود بر دیوانسالاری بریتانیا وارد صحنه علنی سیاست شد و به عنوان نخستین یهودی به عضویت مجلس عوام انگلیس درآمد.

برادر کوچک لئونیل، بنام سرآنتونی روچیلد (۱۸۱۰-۱۸۷۶) نیز در جامعه انگلیس به عنوان يك شخصیت اشرافی شهرت یافت. زیرا او در عین آنکه لقب «سر» را از ملکه ویکتوریا دریافت داشت، يك بارون اطریشی نیز بود. سرآنتونی روچیلد نخستین «اتحادیه کنیسه‌ها» را در انگلیس پایه گذارد و دو دختر خود را به ازدواج دو خانواده بلندپایه اشرافی انگلیس درآورد. داماد سرآنتونی روچیلد بنام آرچی بالد پریمروز در دوران دیزرائیلی در هرم دیوانسالاری انگلیس بالا کشیده شد، در دولت گلاستون وزارت خارجه را به دست گرفت و سپس

۲۰. «شرکت بین المللی کانال سوئز» در سال ۱۸۵۸ به منظور حفر کانال سوئز توسط فرانسوی‌ها تأسیس و این کانال در سال ۱۸۶۹ افتتاح شد. دولت بریتانیا در آغاز با حفر کانال مخالف بود و آن را تهدیدی از سوی فرانسوی‌ها برای مستعمره خود در هندوستان تلقی می‌کرد. دیزرائیلی، تحت تأثیر روچیلدها، این مشی دولت انگلیس را تغییر داد و با اعتبار لئونیل روچیلد ۴۰ درصد سهام کمپانی را خریداری کرد و بدین ترتیب بریتانیا به بزرگترین سهامدار شرکت بدل شد. مسئولیت حفاظت کانال در سالهای ۱۸۸۳-۱۹۵۶ با سربازان انگلیسی بود. دولت مصر در ژوئیه ۱۹۵۶ کانال سوئز را ملی کرد.

۲۱. نیکیتینا، ص ۲۱

نخست وزیر شد.^{۲۲}

با اقتدار روچیلدها در اقتصاد و سیاست انگلستان - که قدرت درجه اول استعماری جهان محسوب می شد و مستعمرات آن در آن زمان ۲۰ میلیون کیلومتر مربع زمین و ۲۰۰ میلیون نفر جمعیت را در برمی گرفت - آنان نخستین زمزمه های شوم صهیونیستی را ساز کردند و به سیاست خاورمیانه ای بریتانیا در جهت فروپاشی دولت عثمانی و تحقق «تمدن بزرگ یهود» در خاورمیانه سمت و سو بخشیدند. روزنامه تایمز لندن، که از دیرباز دارای پیوندهای جدی با روچیلدها بوده و هست، در سال ۱۸۴۰، ۵۷ سال قبل از تشکیل نخستین کنگره صهیونیست ها در شهر بال سویس و تأسیس «سازمان جهانی صهیونیست ها» (اوت ۱۸۹۷)^{۲۳} در مقاله ای با عنوان «سوریه - بازگرداندن یهودیان» نوشت:

پیشنهاد استقرار یهودیان در سرزمین آباء و اجدادی شان، تحت حمایت ۵ قدرت بزرگ،

اینک دیگر يك مسئله ذهنی و خیالی نیست، بلکه موضوعی است از نظر سیاسی درخور اعتنا.^{۲۴}

اسناد و مدارك تاریخی نشان می دهد، این روچیلدها بودند که مسئله فلسطین را به عنوان «ارض موعود» در میان ثروتمندان و روشنفکران یهودی مطرح ساختند و در راه تحقق آن پای فشردند، در حالی که بسیاری از یهودیان در آن زمان به سرزمین خاصی نظر نداشتند و برخی از آنها به عنوان «ارض موعود» به آمریکا و حتی آفریقای جنوبی می نگریستند. و بالاخره با دستمایه مالی و نفوذ سیاسی روچیلدها بود که این توطئه تحقق پذیرفت و سرانجام به تأسیس «غده سرطانی» بنام «اسرائیل» در خاورمیانه منتهی شد.

ناتانیل مایر روچیلد (۱۸۴۰-۱۹۱۵)، پسر ارشد لئونیل ناتان، پس از پدر در رأس شاخه انگلیسی امپراتوری روچیلد قرار گرفت. ناتانیل مایر، که بگفته دائرة المعارف یهود در ایجاد «پیوندهای یهودی - انگلیسی» نقش مهمی ایفاء کرد، در رأس جامعه یهودیان انگلیس جای داشت و نخستین یهودی بود که با دریافت عنوان «بارون» نامش به عنوان اولین لُرد خاندان

۲۲. آرچی بالد فیلیپ پریمرز [کنت رزبری] (۱۸۴۷-۱۹۲۹) از دولتمردان سرشناس انگلیس است که چندین بار در دولت گلاستون به وزارت خارجه رسید و سالهای ۱۸۹۴-۱۸۹۵ نخست وزیر بود و پس از آن از مقامات عالیرتبه حزب لیبرال و از چهره های متنفذ دولت بریتانیا به شمار می رفت.

۲۳. «سازمان جهانی صهیونیست ها» که شبکه خود را در بیش از ۶۰ کشور جهان گسترانیده، دارای مرکزی در ایالات متحده آمریکا است و هرازگاه يك مجمع عمومی بنام «کنگره جهانی یهودیان» به پا می دارد. «آژانس یهود» پوشش عام و اجتماعی «سازمان جهانی صهیونیست ها» محسوب می گردد، ولی در واقع خود این سازمان را باید پوششی برای امپراتوری نامرئی روچیلدها دانست.

۲۴. یوری ایوانف، ص ۴۷

روچیلد انگلیس ثبت شد. لرد روچیلد اول به عنوان رئیس «بانک انگلیس» (بانک آو اینگلند) و رئیس کمپانی‌های متعدد، تنها عضو یهودی «کمیسیون سلطنتی امور بیگانگان» بود و تمام توان سیاسی و مالی امپراتوری روچیلدها را در جهت استقرار یهودیان در فلسطین به کار گرفت. در دوران لرد روچیلد اول پیوند روچیلدها با حکومت بریتانیا به اوج رسید. او و برادرانش (آلفرد که به گردآوری عتیقه‌جات و آثار هنری اشتغال داشت و لئوپولد که یک چهره جامعه ورزشی انگلیس بود) نزدیک‌ترین دوستان پرنس ولز، که بعداً با نام ادوارد هفتم شاه انگلیس شد، بودند. در این زمان فردیناند جیمز روچیلد، عموزاده آنها از شاخه وین، در لندن اقامت گزید و تبعه انگلیس و عضو مجلس عوام شد و به گردآوری عتیقه‌جات و آثار هنری پرداخت. فردیناند نخستین روچیلدی بود که در خانه خود از ملکه ویکتوریا پذیرائی کرد.^{۲۵} در همین دوران بود که در سفر سال ۱۳۰۶ ق / ۱۸۸۸ م. ناصرالدینشاه قاجار به انگلیس، وی در خانه روچیلدها میهمان شد و بگفته محمدحسن خان اعتمادالسلطنه:

شنیدم عزیزالسلطان [ملیجک] در خانه روچیلد که رفته بودند بعضی اسباب دزدیده بودند، صاحب‌خانه ملتفت شده بود به افتضاح پس گرفته بود.^{۲۶}

در دوران لرد روچیلد اول (ناتانیل مایر) بود که به سال ۱۹۰۲ «تراست مستعمراتی یهود» به عنوان ابزار مالی صهیونیسم، که هدف خود را «عمران و توسعه صنعتی و بازرگانی فلسطین» اعلام داشت، با سرمایه روچیلدها به مبلغ ۲ میلیون پوند تأسیس شد. در دو دهه آغازین قرن بیستم، فعالیت روچیلدها در جهت اضمحلال دولت مقتدر عثمانی و مهاجرت یهودیان به فلسطین و تغییر جغرافیای سیاسی خاورمیانه به سود تأسیس «تمدن بزرگ یهود» متمرکز بود. در این حوادث لرد روچیلد دوم (لئونیل والتر ۱۸۶۸-۱۹۳۷)، پسر ارشد ناتانیل مایر روچیلد، نقش اساسی داشت. لرد روچیلد دوم به عنوان یک طبیعی‌دان و مالک یک باغ وحش خصوصی منحصر بفرد در جامعه علمی انگلیس نیز شهرت داشت. تحقق آرمان صهیونیستی «ارض موعود» در سرزمین فلسطین، همانگونه که با نام بارون ادموند

۲۵. ویکتوریا (۱۸۱۹-۱۹۰۱) در سال ۱۸۳۷ پس از عمویش ویلیام نهم به تخت سلطنت انگلستان نشست و در سال ۱۸۷۷ به «امپراتریس هندوستان» نیز ملقب شد. ملکه ویکتوریا به عنوان یک چهره قدرتمند شناخته می‌شود و دوران حکومت او به «عصر ویکتوریا» شهرت دارد که اوج اقتدار امپراتوری بریتانیا است. روابط او با سه تن از نخست‌وزیرانش (ملبورن، پیل و دیزرائیلی) حسنه بود و با دو تن (پالمرستون و گلاستون) میانه‌ای نداشت.

۲۶. بامداد، ج ۳، ص ۴۱

روچیلد فرانسه در پیوند است، با نام عموزاده انگلیسی او، لرد روچیلد دوم، نیز پیوند تنگاتنگ دارد. این تلاش‌ها به ثمر نشست و در سال ۱۹۱۷ با اعلامیه بالفور تحقق آرمان صهیونیستی «ارض موعود» به سیاست رسمی و علنی دولت بریتانیا بدل شد. اعلامیه معروف بالفور نامه‌ای است که جیمز بالفور، وزیر خارجه وقت انگلیس، به لرد لئونیل والتر روچیلد نوشت. متن این نامه چنین است:

وزارت خارجه [۲ نوامبر ۱۹۱۷]

لرد روچیلد عزیز

بسیار خوشوقتم اطلاعیه زیر را که از طرف دولت اعلیحضرت در جهت همدردی با آمال صهیونیستی یهود، به کابینه تسلیم و بوسیله آن مورد تصویب قرار گرفته است به اطلاع شما برسانم:

«دولت اعلیحضرت تأسیس يك موطن ملی برای مردم یهود در فلسطین را به دیده مساعد می‌نگرد و بهترین تلاش‌های خود را برای تسهیل وصول به این هدف به کار می‌برد و صریحاً تأکید می‌ورزد که هیچ عملی نباید به زیان حقوق مدنی و مذهبی جوامع غیر یهودی موجود در فلسطین یا حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان در هیچ کشور دیگر صورت گیرد.

باعث امتنان من خواهد بود اگر این اطلاعیه را به اطلاع فدراسیون صهیونیست

برسانید.»

ارادتمند شما

آرتور جیمز بالفور^{۳۷}

تاریخ خاندان روچیلد در نیمه اول قرن بیستم با نام سر وینستون چرچیل (۱۸۷۴-۱۹۶۵)، سیاستمدار مقتدر انگلیس، آمیخته است. بررسی زندگینامه سیاسی چرچیل نشان می‌دهد که این نخست‌وزیر نامدار بریتانیا در استراتژی صهیونیستی روچیلدها همان جایگاهی را دارا بود که در نیمه دوم قرن نوزدهم بنیامین دیزرائیلی واجد آن بود. همانطور که خواهیم دید در نیمه دوم قرن بیستم نام روچیلدها با دولت محافظه‌کار ادوارد هیث پیوند تنگاتنگ یافت.

بیوگرافی نویسان چرچیل درباره نقش جامعه یهودیان انگلیس برهبری روچیلدها در

صعود چرچیل در هرم دیوانسالاری انگلیس اذعان دارند. تروخانوفسکی می‌نویسد:

هنگامی که ناتان لاسکی رئیس کنگره یهودیان منچستر طی نامه‌ای چرچیل را از موجودیت سازمان آگاه کرد، در مه ۱۹۰۴ چرچیل طی نامه جوابیه‌ای همدردی ژرف خود را نسبت به آرمان‌های این سازمان... اعلام داشت... هنگامی که وینستون چرچیل به معاونت

وزارت مستعمرات رسید مناسبات خود را با ناتان لاسکی و دوستانش در منچستر استوارتر کرد... لاسکی همه میتینگ‌های یهودیان را که از چرچیل پشتیبانی می‌کردند رهبری می‌نمود و برخی می‌گفتند: بی‌گمان هر یهودی که علیه وینستون چرچیل رأی بدهد به جامعه یهود خیانت کرده است.^{۲۸}

نام وینستون چرچیل به عنوان مؤسس دولت‌های پوشالی دست‌نشانده در خاورمیانه به سود تحکیم مواضع صهیونیست‌ها در فلسطین ثبت است. هارولد ویلسون، نخست‌وزیر پیشین انگلیس، می‌نویسد:

چرچیل در سال ۱۹۲۱ به وزارت مستعمرات رفت و در آنجا با کمک لارنس عربستان دو کشور پادشاهی عراق و اردن بزرگ را به وجود آورد و شرایط لازم را برای تأسیس کشور ملی یهود در فلسطین فراهم آورد و در تمام مدت عمر از آن حمایت نمود.^{۲۹}

وینستون چرچیل در دوران حیات سیاسی خود نقش کلیدی در سیاست خاورمیانه‌ای بریتانیا داشت. کارنامه سیاسی چرچیل به شرح زیر است: وزیر تجارت (۱۹۰۸-۱۹۱۰)، وزیر کشور (۱۹۱۰-۱۹۱۱)، وزیر درياداری (۱۹۱۱-۱۹۱۵)، وزیر جنگ (۱۹۱۹-۱۹۲۱) - در این زمان بود که به دستور او کودتای سیدضیاء - رضاخان در ایران صورت گرفت، وزیر

۲۸. تروخانوفسکی، ص ۷۸

پیوند لرد نورثکلیف (۱۸۶۵-۱۹۲۲)، مالک روزنامه تایمز لندن، با روچیلدها و اینتلیجنس سرویس و نقش او در زندگی وینستون چرچیل از پدیده‌های جالب تاریخ معاصر انگلیس است. چرچیل در سال ۱۸۹۸ توسط آلفرد هارمسورث (لرد نورثکلیف بعدی) «کشف» شد. هارمسورث، مقاله شورانگیزی درباره چرچیل ۲۴ ساله با عنوان «جوان‌ترین رادمرد اروپا» در روزنامه دیلی میل منتشر کرد. تأثیر این مقاله و حمایت تبلیغاتی هارمسورث چنان بود که دو سال بعد چرچیل را وارد پارلمان انگلیس کرد و بدینسان زندگی سیاسی او آغاز شد. لرد نورثکلیف، به عنوان قدرتمندترین چهره مطبوعاتی بریتانیا، و با همکاری چرچیل و سرتیپ سرجیمز ادموندز (رئیس اطلاعات نظامی)، نقش مهمی در ایجاد جنون ضدآلمانی در جامعه انگلیس ایفاء نمود. او توسط یک نویسنده بنام لُکیو از طریق داستان‌هایی پیرامون نفوذ موهوم جاسوسان آلمان و حمله قریب‌الوقوع آلمان، زمینه تجدید سازمان دستگاه اطلاعاتی و امنیتی انگلیس را به صورت دو سرویس MI-6 و MI-5 در سال ۱۹۰۹، فراهم ساخت. توسعه این جواز عوامل مؤثر در ایجاد جنگ اول جهانی بود.

۲۹. ویلسون، ص ۴۱۷

۳۰. نمونه دیگر از دیکتاتورهایی که توسط استعمار انگلیس به عنوان زنجیره‌های «کمر بند بهداشتی» پیرامون انقلاب بلشویکی ایجاد شد، رژیم مارشال پیلسودسکی در لهستان (۱۹۲۶-۱۹۳۵) است. امروزه اسناد کافی و صریح موجود است که نقش درجه اول وینستون چرچیل و اینتلیجنس سرویس بریتانیا را در تأسیس این دیکتاتوری نشان می‌دهد.

مستعمرات (۱۹۲۱-۱۹۲۲) - در این زمان بود که انگلستان با دریافت قیمومیت فلسطین از سازمان ملل سلطه خود را بر این دیار رسمیت بخشید و گام‌های اساسی در راه تأسیس دولت اسرائیل برداشته شد، وزیر خزانهداری (۱۹۲۴-۱۹۲۹)، وزیر درياداری (۱۹۳۹-۱۹۴۰)، نخست‌وزیر مقتدر دوران جنگ دوم جهانی (۱۹۴۰-۱۹۴۵). واپسین دوران زندگی سیاسی چرچیل با صدارت او در سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۵ به پایان می‌رسد. این سالها در تعیین سرنوشت مردم ایران و تحکیم سیطره رژیم محمدرضا پهلوی نقش تعیین کننده داشت و در همین زمان بود که به دستور چرچیل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ طراحی و اجرا شد.

به اعتقاد بسیاری از پژوهشگران صهیونیسم، در سالهای ظهور نازیسم در آلمان و جنگ جهانی دوم، روچیلدها در پیوندی مرموز با سران آلمان هیتلری قرار داشتند. یوری ایوانف می‌نویسد:

کسانی که علاقمند به بحث درباره «مسائل به ظاهر متناقض» خاصه در پیوند با جریان صهیونیسم جهانی هستند بهتر است ابتدا به این پرسش پاسخ گویند: چرا و چگونه خاندان روچیلد، این خانواده یهودی که افرادش به طفیل اقتصاد ممالک متعددی زندگی می‌کنند، درحالی که نازی‌ها بسیاری از مردم اروپا و من جمله یهودیان را با خشونت هرچه بیشتر به قتل می‌رسانیدند، نه تنها جان سالم از معرکه به در بردند بلکه ثروتمندتر از پیش نیز شدند؟ قبلاً دیدیم که چگونه صهیونیست‌هایی که از گهواره دست پرورده روچیلد بودند نقش قربانیان نازی را به یهودیان اروپائی تحمیل کردند و چگونه با نازی‌ها از در سازش درآمدند و با ایشان به توافق رسیدند که یهودیان را روانه کوره‌های آدم‌سوزی سازند و یا به کیبوتص‌های سرزمین «کنعان» اعزام دارند.^{۳۱}

محقق فوق می‌افزاید:

روچیلدها خوب می‌دانند که اسرارشان را چگونه حفظ کنند، چنانکه راز ملاقات‌های خویش را طی دو جنگ جهانی به کمال حفظ کردند: آری، آنگاه که از اطریش و فرانسه و انگلستان گرد هم می‌آمدند تا در انجمن‌های خانوادگی و از فراز گیلان‌های شامپانی بر مردم اروپا که در جاهایی دیگر - که از لحاظ آنها در حکم جاهایی در سیاره‌ای دیگر بود - خونشان ریخته می‌شد خیره شوند و نقش‌ها و حوزه‌های نفوذ را تقسیم کنند و به حساب سود خود برسند.^{۳۲}

اگر توجه کنیم که یکسال پیش از به قدرت رسیدن هیتلر، یهودیان تنها ۱۹ درصد جمعیت فلسطین را تشکیل می‌دادند و علی‌رغم خشونت و ارباب بارون ادموندر روچیلد تمایلی به

۳۱. یوری ایوانف، ص ۲۴۹

۳۲. همان مأخذ، ص ۲۴۲-۲۴۳

مهاجرت به فلسطین از خود نشان نمی‌دادند، خدمت بزرگ نازیسم آلمان به روچیلدها و پیوند مرموز میان آنان ملموس تر خواهد شد.^{۳۳} در اینجا این سؤال به جد مطرح است که برآستی آیا صهیونیسم آرمان روچیلدهاست و یا ابزاری است در دست آنان برای ایجاد يك امپراتوری عظیم مالی در خاورمیانه؟!

لرد روچیلد دوم بلاعقب بود و پس از مرگ وی رهبری روچیلدهای انگلیس به آنتونی گوستاوروچیلد (۱۸۸۷-۱۹۶۱)، پسر لئوپولد - برادر لرد روچیلد دوم، رسید. آنتونی گوستاوروچیلد بخشی از سرمایه روچیلدها را به سمت صنعت پزشکی هدایت کرد و سیطره خود را بر تأسیسات بیمارستانی و پزشکی انگلیس برقرار ساخت. علاوه بر او، جیمزآرماند روچیلد (۱۸۷۸-۱۹۵۷)، پسر بارون ادموند روچیلد فرانسه (پدر «ارض اسرائیل»)، نیز که از جوانی در انگلستان مقیم و تبعه این کشور بود و در جنگ اول جهانی به همراه ارتشهای فرانسه و انگلیس در خاورمیانه حضور فعال داشت، در صحنه سیاست انگلیس درخشش یافت و در سال‌های حساس ۱۹۲۹-۱۹۴۵ به عنوان نماینده «حزب لیبرال» در مجلس عوام حضور داشت. جیمز روچیلد در دوران دولت مک‌دونالد از طرح مستعمره کردن فلسطین هواداری جدی کرد که به زعم او تنها راه حفظ منافع یهود و اعراب و جلوگیری از سلطه یکی بر دیگری بود! در سالهای پس از جنگ دوم، بویژه از دهه ۱۹۵۰، لرد روچیلد سوم (ویکتور روچیلد) در رأس امپراتوری نامرئی روچیلدها قرار گرفت که دامنه این امپراتوری را به درون سرویس‌های اطلاعاتی مُعظم غرب گسترش داد.

پس از جنگ دوم جهانی، سرمایه روچیلدهای انگلیس علاوه بر مجتمع غول آسا «رویال داچ شل»، راه‌های نوینی برای توسعه یافت. روچیلدها مبالغ کلانی در ایالات متحده آمریکا و کانادا سرمایه‌گذاری کردند؛ در کانادا بویژه بر صنعت فیلم و تلویزیون این کشور چنگ انداختند و در آمریکا وارد اتحاد با «بنیاد مورگان» شدند که اکنون شریک اصلی آنها در کمپانی «شل» محسوب می‌شد. دوران پس از جنگ دوم که با تأسیس دولت غاصب اسرائیل همراه است، شاهد سرمایه‌گذاری‌های کلان روچیلدها در فلسطین اشغالی است. با سرمایه لرد روچیلد سوم (ویکتور روچیلد) بود که شبکه تلویزیونی اسرائیل تأسیس شد و جیمز روچیلد نیز راه پدرش را در سرمایه‌گذاری در اسرائیل دنبال کرد و زنان روچیلدها انواع مؤسسات

۳۳. علیرغم همه تلاش‌هایی که در دوران جنگ دوم جهانی توسط صهیونیست‌ها برای مهاجرت یهودیان اروپا به فلسطین صورت گرفت، در سال ۱۹۴۸ یعنی سال تأسیس دولت اسرائیل یهودیان تنها ۳۳ درصد جمعیت / ۱۸۴۵۰۰۰ نفری فلسطین (۶۰۸۰۰۰ نفر) را تشکیل می‌دادند.

«خبریه» و کلوپ‌های رقص را در «ارض موعود» پایه‌ریزی کردند.

صهیونیسم و سرویس‌های جاسوسی غرب

نام ویکتور روچیلد، عجیب‌ترین چهره‌خاندان روچیلد، در سه عرصه متفاوت به عنوان شخصیتی طراز اول ثبت است: به عنوان سومین بارون خاندان روچیلد انگلستان و فردی که به همراه عموزاده فرانسویش، بارون‌گی روچیلد، هدایت این امپراتوری نامرئی را در دوران معاصر عهده‌دار بود، به عنوان يك چهره استثنائی و مؤثر در تأسیس و توسعه سرویس‌های معظم جاسوسی غرب - بویژه اینتلیجنس سرویس انگلستان، و به عنوان يك زیست‌شناس شهیر. *دائرة المعارف یهود لرد روچیلد سوم را چنین معرفی می‌کند:*

لرد ناتانیل مایرویکتور روچیلد (متولد ۱۹۱۰) زیست‌شناس انگلیسی. تحصیلات خود را در سالهای ۱۹۳۵-۱۹۳۹ در کالج ترینیتی کمبریج به پایان رسانید، در سالهای جنگ دوم جهانی در سرویس اطلاعات نظامی خدمت نمود و مدال‌های جرج (۱۹۴۴) و لژیون آمریکا (۱۹۴۶) را دریافت داشت. او پس از جنگ به زندگی غیرنظامی بازگشت و پژوهش در جنین‌شناسی، بویژه در زمینه بیوشیمی و فیزیولوژی سلول‌های تخمک و اسپرم، را دنبال نمود. لرد روچیلد در پی يك سری پروژه‌ها با همکاری م.م. سوان در سالهای ۱۹۴۹-۱۹۵۲ در زمینه واکنش‌های باروری، نشان داد که باروری سبب تغییراتی در سطح تخمک می‌شود که از تخمک در قبال نفوذ اسپرماتوزوئید اضافی محافظت می‌کند. کتاب او بنام باروری (۱۹۵۶) به بررسی باروری در جانوران و گیاهان می‌پردازد. از جمله آثار دیگر او باید به طبقه‌بندی حیوانات زنده (۱۹۶۱، ۱۹۶۵) اشاره کرد. لرد روچیلد از سال ۱۹۴۸ تا سال ۱۹۵۸ رئیس شورای پژوهش‌های کشاورزی انگلیس و از سال ۱۹۵۰ مدیر همکار پژوهشی در دپارتمان جانورشناسی کمبریج بود. وی در ۱۹۶۵ هماهنگ‌کننده پژوهشی گروه رویال داج شل شد. او عضو انجمن سلطنتی [انگلیس] است. لرد روچیلد به عنوان يك علاقمند پرشور اسرائیل ریاست انستیتوی علوم وایزمن و دانشگاه عبری اورشلیم را به عهده دارد.

این بیوگرافی چهره معصوم يك دانشمند برجسته را ترسیم می‌کند و نمی‌تواند توصیفی جامع از لرد روچیلد سوم، بعنوان یکی از دو گرداننده امپراتوری جهانی روچیلدها، باشد. گویا تجربه سوء شهرت افسانه‌ای روچیلدها از سوئی و فعالیت ویکتور روچیلد به عنوان يك مدیر برجسته اطلاعاتی و جاسوسی از سوی دیگر، در ارائه يك تصویر انحرافی از او و پرده‌پوشی نقش عظیم سیاسی وی سهم اساسی داشته است. در واقع باید گفت که نه تنها لرد روچیلد سوم بلکه تمامی خاندان روچیلد به این استتار توجه اکید دارند و لذا در دهه‌های اخیر علیرغم هیاهویی که گاه در مطبوعات غرب پیرامون دودمانهای زرسالار چون راکفلرها در گرفته است،

روچیلدها بطور اعم و لرد ویکتور روچیلد به طور اخص کوشیده اند تا در پس هاله ای از سکوت فروروند.

زندگینامه لرد ویکتور روچیلد افشاگر پنهان ترین بخش فعالیت امپراتوری روچیلدهاست؛ فعالیتی که نقش شگرف «بنیاد روچیلد» را در سرویس های جاسوسی غرب نشان می دهد. امروزه، اطلاعات مستندی در دست است که ثابت می کند، تأسیس نهادهای بین المللی صهیونیستی تنها در ابعاد سیاسی و اقتصادی و فرهنگی متوقف نماند و به حیطة پرارزش و تعیین کننده «اطلاعات» نیز کشیده شد. اگر در سال ۱۹۰۲ با سرمایه روچیلدها «تراست مستعمراتی یهود» به عنوان ابزار مالی صهیونیسم پدید شد، اگر در سال ۱۹۲۱ «آژانس تلگرافی یهود» در ایالات متحده و انگلستان به عنوان اندام تبلیغاتی «سازمان جهانی صهیونیست ها» ایجاد گردید، احتمالاً در همین زمان سرّی ترین اندام صهیونیسم جهانی یعنی «سرویس اطلاعاتی صهیونیست ها» نیز تأسیس شد.^{۳۴} طبق اسناد فاش شده، این سازمان بغایت سرّی بین المللی در سراسر جهان در پوشش نهادهائی به فعالیت خود ادامه داده و می دهد، از جمله در دهه ۱۹۷۰ در وین در پوشش سازمانی بنام «مرکز اطلاعات مستند» فعالیت

۳۴. جایگاه یهودیان در تاریخ سرویس های اطلاعاتی بریتانیا چشمگیر است و از آنجا که به تصریح *دائرة المعارف بریتانیکا* (ج ۱۵، ص ۱۱۶۳) روچیلدها «رهبران غیررسمی» جامعه یهود انگلیس به شمار می روند، این نقش را باید به آنان منتسب ساخت. صهیونیست ها با استناد به کتاب مقدس [و خداوند موسی را خطاب کرده گفت، کسان بفرست تا زمین کنعان را که به بنی اسرائیل دادم جاسوسی کنند... پس موسی به فرمان خداوند ایشان را... فرستاد و همه ایشان رؤسای بنی اسرائیل بودند- سفر اعداد، باب ۱۳] پیشینه فعالیت اطلاعاتی خود را به ۱۲۵۰ سال قبل از میلاد می رسانند و در این عرصه برای خود نوعی «رسالت الهی» قائلند. سیدنی رایلی، برجسته ترین مأمور اطلاعاتی انگلیس در روسیه بلشویکی یهودی بود و زندگینامه وی نشان می دهد که وی نیز مانند رهبرترهای ایران (اردشیرجی و شاپورجی) يك چهره اطلاعاتی «مستقل»، و نه تابع کابینه های انگلیس، بوده و به عبارت دیگر توسط کانون های مرموز و مقتدر یهودی - انگلیسی هدایت می شده است. نقش یهودیان در تأمین غیررسمی هزینه فعالیت های اینتلیجنس سرویس نیز جالب توجه است. به تصریح کریستوفر آندریو (ص ۳۵۸)، مخارج سنگین فعالیت های اطلاعاتی سرکلود دانسی، بنیانگذار «شبکه Z» در روسیه و اروپا، عمدتاً توسط میلیونرهای یهودی، و نه دولت های مُمسک انگلیس، تأمین می شد. آندریو هم چنین فاش می سازد که در دوران جنگ دوم جهانی و صدارت چرچیل، لئونیل و آنتونی روچیلد از منابع اصلی تأمین هزینه های سرویس های انگلیس بوده اند (ص ۴۵۵). برجسته ترین شاهد، نقش منحصر بفرد سرویستون چرچیل در تجدید سازمان و تحکیم نقش اینتلیجنس سرویس در دستگاه دولتی انگلیس طی نیمه اول قرن بیستم می باشد. درباره پیوندهای مستحکم چرچیل با روچیلدها قبلاً سخن گفته ایم.

داشته است.^{۳۵} «سرویس اطلاعاتی صهیونیست‌ها» همانقدر با موساد متفاوت است که صهیونیسم جهانی با دولت اسرائیل. در واقع باید «سرویس اطلاعاتی صهیونیست‌ها» را شبکه‌ای جهانی و نامرئی دانست که بر فراز و در قلب معظم‌ترین سرویس‌های جاسوسی غرب (بویژه آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان) شبکه‌های خود را تنیده و مستقل از این سرویس‌ها خط‌مشی صهیونیسم جهانی را دنبال می‌کند. فعالیت «سرویس اطلاعاتی صهیونیست‌ها» در سالهای پس از جنگ دوم جهانی تا امروز با نام لرد ویکتور روچیلد در پیوند است؛ فردی که بدرستی باید «پدر جاسوسی صهیونیسم» خوانده شود.^{۳۶}

خاطرات جنجالی پیتررایت، کارمند بازنشسته MI-5، مأخذ مهمی است که نقش عجیب لرد ویکتور روچیلد را در توسعه و تحکیم اینتلیجنس سرویس بریتانیا و همپیوندی «سرویس اطلاعاتی صهیونیست‌ها» را با سرویس‌های جاسوسی غرب نشان می‌دهد. طبق این سند لرد روچیلد طی سالیان مهید نوعی نقش قیمومیت را بر سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا عهده‌دار بوده و از طریق شبکه‌های گسترده خود در خاورمیانه و از طریق کمک‌های مالی و علمی بذالانه خود سرویس‌های ضعیف و بی‌پول انگلستان پس از جنگ را یاری می‌داده است. پیتررایت آشنائی خود را با روچیلد در سال ۱۹۵۸ چنین شرح می‌دهد:

در سال ۱۹۵۸ هنگامی که مدرک فنی مورد توجه قرار داشت، هالیس [سرراجر هالیس رئیس وقت MI-5] مرا با مردی بنام ویکتور روچیلد آشنا کرد که برای پیشرفت کار سرویس و مدرن کردن آن خدماتی بیش از حد انجام داد. روچیلد در دوران جنگ در MI-5 خدمت کرده بود (او برای شرکت در عملیات خنثی‌سازی بمب مدال جورج دریافت کرده بود) و با بسیاری از کارمندان رده بالا و بویژه دیک وایت [سر دیک وایت رئیس کل MI-5 و سپس MI-6] دوستی عمیق داشت. وی در زمان آشنائی با من بخش تحقیقاتی شرکت نفتی شل را اداره می‌کرد و بیش از ۳۰ آزمایشگاه مختلف را در سراسر جهان زیر کنترل خود داشت. هالیس به من گفته بود که من محقق MI-5 هستم و او اظهار تمایل کرده بود تا با من ملاقات کند. برای صرف شام به آپارتمان مجلل او در سنت جیمز دعوت شدم.^{۳۷}

۳۵. یوری ایوانف، ص ۲۳۴

۳۶. لرد ویکتور روچیلد در تقویت موساد و تبدیل آن به یکی از مقتدرترین سرویس‌های جاسوسی غرب سهم اساسی داشته است. جالب است بدانیم که هم‌اکنون یکی از اعضای دودمان روچیلد بنام سرتیپ دانی روچیلد در رأس موساد قرار دارد.

۳۷. پیتررایت (ص ۳۳۳) اطاق مطالعه روچیلد را چنین توصیف می‌کند: «... به اطاق مطالعه ویکتور راهنمائی شدیم که سالنی وسیع بود مشرف بر گرین پارک و نشان‌دهنده شخصیتی استثنائی: تابلوها، طرح‌ها و دیباگرام‌های مربوط به مسائل علمی، آلات موسیقی، کتاب‌های قدیمی و جدید، و روی دیوارها حجم ←

من شك دارم در زندگی با شخص دیگری که به اندازه ویکتور روچیلد مرا تحت تأثیر قرار داده باشد برخورد کرده باشم. او يك دانشمند برجسته، عضو آکادمی سلطنتی، متخصص گیاه شناسی و جانورشناسی و يك کارشناس برجسته در مطالعات مربوط به شناخت ساختمان اسپرما توزوئید بود. اما او خیلی بیشتر، بیش از يك دانشمند صرف بود. میزان تماس ها و آشنائی های او، در سیاست، در امور اطلاعاتی، با بانکداران، با غیر نظامیان دولتی و با خارجیان شگفت انگیز بود. هیچ موضوعی در انگلستان وجود نداشت که از چشمان تیز بین او مخفی بماند.

روچیلد نسبت به برنامه هائی که من برای مدرن سازی MI-5 در سر داشتم شیفتگی نشان داد و پیشنهاداتی هم به من ارائه کرد. به زودی دریافتم که او علاقه ای مفرط به دنیای پر از دسیسه جاسوسی و عملیات مخفی دارد و گفتگوی ما در مورد دوستانی که از دوران جنگ به خاطر می آوردیم گل انداخت. ما تا پاسی از شب حرف زدیم و من با این احساس از او جدا شدم که برای اولین بار با حمایت او حل بسیاری از مشکلات ممکن خواهد شد.

روچیلد پیشنهاد کرد برخی از واحدهای تحقیقاتی و آزمایشگاه های زیر نظر خود را در اختیار MI-5 قرار دهد و کار روی چند موضوع فنی مختلف از جمله تولید يك نوع گریس ویژه برای حفظ ابزاری که باید مدت ها زیر خاک مخفی بماند را شروع کند. گریس مورد نظر خیلی زود تهیه شد و MI-5 و MI-6 در موارد زیادی از آن تهیه می کردند. علاوه بر آن روچیلد پیشنهاد کرد برای دریافت منابع بیشتر به سرویلیام کوک قائم مقام مؤسسه تحقیقاتی سلاح های اتمی مراجعه کنم. من کوک را به خوبی می شناختم اما روچیلد دوست نزدیک او به حساب می آمد و این امر انجام ملاقات را برای من آسان تر می ساخت...^{۳۸}

نقش فائقه لرد روچیلد سوّم تنها بر سرویس های اطلاعاتی بریتانیا سنگینی نمی کرد، بلکه او از رابطه خاصی با سازمان «سیا» نیز برخوردار بود. طبق اسناد فاش شده، کلیه مسائل «سیا» در رابطه با صهیونیسم از طریق اداره ویژه ای حل و فصل می شد که در معاونت ضد جاسوسی «سیا» تشکیلات مستقلی را به خود اختصاص می داد. این تشکیلات سالهای سال تحت ریاست جیم انگلتون، چهره مخوف و مقتدر «سیا»، قرار داشت. تشکیلات انگلتون از بدو تأسیس «سیا» تا زمان برکناری او در سال ۱۹۷۴ (زمستان ۱۳۵۲) توسط ویلیام کلیبی، نوعی «دولت در دولت» محسوب می شد. پیتر رایت می نویسد:

انگلتون... بیش از حد انتظار موفق بود و نفوذی غیر قابل مقاومت بر تمامی عملیات و پرسنل «سیا» کسب کرده بود. او به مسائل اسرائیل نیز رسیدگی می کرد و ایستگاه «سیا» را در

→ عظیمی از طرح های مهندسی که خود ویکتور آنها را تهیه کرده بود. بیانوی نیز در آنجا قرار داشت که ویکتور با آن موسیقی جاز را با مهارتی فراوان و نشاط آور اجرا می کرد...».

تل آویو گسترش داد. او اطمینان داد که تمام ارتباطات مهم با سرویس اطلاعاتی انگلستان از طریق ایستگاه «سیا» در لندن و زیر نظر خودش صورت می‌گیرد.^{۳۹}

ارتباطات «سرویس اطلاعاتی صهیونیست‌ها» با «سیا» در این سال‌ها از طریق روابط دوستانه لرد ویکتور روچیلد با رؤسای «سیا» و بویژه جیم انگلتون تأمین می‌شد. پیشینه این روابط به سالهای جنگ جهانی دوم باز می‌گردد که جیمز یسوع انگلتون به عنوان مأمور OSS در لندن فعالیت می‌کرد. بگفته بریان فریمانتل، انگلتون در این سالها مناسبات نزدیکی با «سازمان اطلاعاتی یهود» مستقر در لندن برقرار ساخت و همین سازمان بود که در سال ۱۹۴۵ دونالد مک‌لین، جاسوس برجسته شوروی در بریتانیا، را به انگلتون معرفی کرد، و با این کشف راه ارتقاء وی را هموار ساخت.^{۴۰} پیتر رایت روابط روچیلد را با «سیا» در سال ۱۹۶۷/۱۳۴۷ چنین بیان می‌دارد:

در آن زمان وضعیت خاورمیانه آشفته بود و انگلتون با سرسختی از روابط خود با سرویس مخفی اسرائیل محافظت می‌کرد. [او] از روابط نزدیک من با ویکتور روچیلد خبر داشت و همواره تلاش می‌کرد آن را به هم بزند. حتی یکبار به مناسبتی نامه‌ای به فورتیوال جونز [رئیس کل MI-5] نوشت و تلاش کرد روابط من و ویکتور را با برجسب مداخله کردنم در روابط سیا - موساد قطع کند....^{۴۱}

با روی کار آمدن دولت «محافظه‌کار» ادوارد هیث (۱۳۴۸/۱۹۷۰ - ۱۳۵۲/۱۹۷۴) لرد ویکتور روچیلد در نقش مشاور امنیتی هیث و رئیس «مجمع اندیشمندان» دولت بریتانیا ظاهر شد و نقش اساسی را در سیاست‌گذاری دولت بریتانیا به دست گرفت و با همکاری سر دیک وایت، رئیس پیشین MI-6، اینتلجنس سرویس بریتانیا را به عالی‌ترین سطح ترقی پس از جنگ دوم ارتقاء داد:

یکبار دیگر ویکتور و دیک وایت درون هیئت دولت تیمی تشکیل دادند زیرا دیک وایت به دنبال بازنشسته شدن و خروج از MI-6 به عنوان هماهنگ‌کننده مسائل امنیتی هیئت دولت به کار مشغول شده بود. آنها توان خود را روی هم گذاشتند تا سازمان اطلاعاتی انگلستان را به بالاترین حد ترقی اش در دوران پس از جنگ برسانند.^{۴۲}

۳۹. پیتر رایت، ص ۴۷۱

40. Freemantle, p.73

۴۱. پیتر رایت، ص ۵۳۴

۴۲. پیتر رایت، ص ۵۳۶-۵۳۷

روچیلدها و سلطنت پهلوی

بررسی اجمالی که از امپراتوری نامرئی روچیلدها و سیطره آن بر شئون سیاسی و اطلاعاتی و اقتصادی و فرهنگی دنیای غرب ارائه شد، جایگاه تعیین کننده صهیونیسم را در تنظیم سیاست های خاورمیانه ای قدرت های اصلی غرب (آمریکا، انگلیس و فرانسه) نشان می دهد. استراتژی صبورانه روچیلدها به منظور تأسیس «تمدن بزرگ یهود» در خاورمیانه از نیمه قرن نوزدهم آغاز شد و در انطباق با سیاست های استعمار و امپریالیسم غرب به سوی هدف خود گام هائی خاموش و سنجیده برداشت. به اعتقاد ما، ایران در استراتژی روچیلدها جایگاه اساسی داشت و لذا می توانیم صعود سلطنت رضاخان را گامی از سوی صهیونیسم به منظور تأمین شرایط لازم برای تأسیس «تمدن یهود» در خاورمیانه ارزیابی کنیم. این گام توسط اردشیر ریپورتر، سر جاسوس انگلیس در ایران، به فرجام رسید و رژیم ضد اسلامی و لائیک استقرار یافت که وظیفه داشت با سرکوب فرهنگ اسلامی مردم ایران، این نیروی عظیم را از منطقه خاورمیانه بیگانه و منزوی سازد. همزمان در خاورمیانه عربی نیز رژیم های پوشالی و خلق الساعه تأسیس گردید. در بطن این محیط مناسب بود که توسط روچیلدها اسکان یهودیان فقیر اروپا در فلسطین توسعه یافت و سرانجام، در سال ۱۹۴۸، با مداخله آمریکا و انگلیس تحت پوشش سازمان ملل به تأسیس دولت اسرائیل، به عنوان کانون اولیه «تمدن بزرگ یهود»، انجامید. با تأسیس دولت اسرائیل، عوامل ایرانی بریتانیا به سود اسرائیل وارد صحنه شدند: در ۱۹۴۸ که دولت اسرائیل تأسیس شد، ایران به یهودیان عراقی که برخلاف یهودیان ایرانی مورد سرکوب قرار گرفته بودند اجازه داد از طریق ایران به اسرائیل فرار کنند. در این هنگام یکی از وظایف اصلی موساد، سرویس جاسوسی اسرائیل، این بود که مهاجرت یهودیان به اسرائیل را تسهیل کند. دولت ایران به مأموران موساد اجازه داد در تهران فعالیت کنند، یعنی به عبارت دیگر از بدو تأسیس دولت اسرائیل، ایران از اعراب حمایت لفظی می کرد و به اسرائیل کمک پنهانی می داد. این يك طرح بادوام بود... از اسناد بایگانی اسرائیل معلوم می شود که... اسرائیل شناسائی دوفاکتوی خود را [در دی ماه ۱۳۲۸ / ژانویه ۱۹۵۰] با پرداخت رشوه قابل توجهی به محمد ساعد نخست وزیر وقت ایران به دست آورد. مذاکرات را از جانب دولت اسرائیل يك آمریکایی که هنوز در پرونده ها فقط «آدم» شناخته می شود و با موساد همکاری داشته است رهبری می کرد. او ضمناً يك تاجر ایرانی را می شناخت که با نخست وزیر دوست و «شريك تجارتي» بود. از طریق این شخص نخست وزیر مطالبه ۴۰۰/۰۰۰ دلار کرد تا موافقت هیئت وزیران را جلب و شاه را متقاعد سازد که شناسائی دوفاکتوی اسرائیل خدمت به منافع ملی ایران است... از قراری که به اسرائیلی ها گزارش دادند شاه گفته بود: «اگر نخست وزیر و وزیر امور خارجه موافق شناسائی اسرائیل هستند، من

حرفی ندارم.» بنابراین مبلغ ۴۰۰/۰۰۰ دلار پرداخت شد.^{۴۳}

دومین دوران رسوخ صهیونیسم در ایران با ورود شاپور ریپورتر آغاز گردید که به عنوان عامل لرد روچیلد سوم و اینتلیجنس سرویس بریتانیا به تعیین کننده ترین چهره جاسوسی غرب در دربار پهلوی بدل شد. پیتر رایت می نویسد:

لرد ویکتور روچیلد با استفاده از دوستی اش با شاه ایران و اداره برخی از عوامل جاسوسی در خاورمیانه که آنها را برای دیک وایت [رئیس کل MI-6] و بطور شخصی کنترل می کرد، مانند سرریپورتر که رل تعیین کننده ای در عملیات خاورمیانه ای MI-6 در سال های دهه ۱۹۵۰ داشت، روابط خود را با دستگاه اطلاعاتی انگلستان حفظ می کرد.^{۴۴}

همانطور که ملاحظه می شود، پیتر رایت از شاپور ریپورتر به عنوان يك چهره مستقل اطلاعاتی که در رابطه با لرد ویکتور روچیلد عمل می کرد و ارتباطات او با MI-6 از طریق روابط شخصی روچیلد و رئیس کل MI-6 تأمین می شد، یاد می کند. این شیوه ارتباط به وضوح نشان می دهد که در واقع شاپور ریپورتر پیش از آنکه مأمور اینتلیجنس سرویس باشد، عامل درجه اول «سرویس اطلاعاتی صهیونیست ها» به رهبری لرد روچیلد سوم بوده است؛ هر چند به دلیل آمیختگی صهیونیسم با سرویس های جاسوسی غرب تفاوت اساسی میان عملکرد آنان نمی توان قائل شد. درباره شاپور ریپورتر و نقش او در سلطنت محمدرضا پهلوی، به علت اهمیت فوق العاده آن، در جستار آینده بحثی مستقل ارائه خواهیم داد. لذا، این بحث را با معرفی یکی از عوامل برجسته سرویس جاسوسی صهیونیسم در ایران، یعقوب نیمرودی، به پایان می بریم.

یعقوب نیمرودی و ایران

یعقوب نیمرودی، فرزند صیون^{۴۵}، افسر پیشین سازمان اطلاعات نظامی اسرائیل و از بنیانگذاران شبکه های جاسوسی موساد در ایران و عراق و شیخ نشین های خلیج فارس، در اول ژوئن ۱۹۲۶ در يك خانواده یهودی عراقی در بیت المقدس (اورشلیم) به دنیا آمد. یعقوب در سالهای ۱۹۴۰-۱۹۴۷ به اتفاق اسحاق ناوون، دوست دوران کودکیش و شخصیت بلندپایه بعدی در دولت اسرائیل، در سازمان «هاگانا» به فعالیت های تروریستی علیه مسلمانان اشتغال

۴۳. شوکراس، ص ۹۲-۹۳

۴۴. پیتر رایت، ص ۵۳۶

۴۵. نیمرودی در برگه مشخصات روایت در ایران، خود را فرزند «صیون» نامیده است.

داشت و لذا در جوانی عضو شعبه عربی «پالماخ»^{۴۶} شد. در جریان جنگ ۱۹۴۷ صهیونیست‌ها و مسلمانان که منجر به تأسیس دولت اسرائیل در ۱۹۴۸ شد، یعقوب نیمرودی در اداره اطلاعات به کسب خبر از وضع نظامی اردن اشتغال داشت. با تأسیس دولت اسرائیل، نیمرودی به فعالیت خود در صفوف اطلاعات نظامی ادامه داد و در سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۵۵ مسئولیت ستاد فرماندهی جنوب را در این سازمان عهده‌دار بود و به گفته نشریه معاریو «به عنوان کارشناس مسائل عشایر مصر و اردن خدمات ذی‌قیمتی در خنثی کردن عملیات فدائیان عرب انجام داد.»

طبق اسناد موجود، ظاهراً نیمرودی برای نخستین بار در تاریخ ۳۰/۱۰/۱۳۳۴ از طریق مرز ترکیه وارد ایران شد و بطور رسمی متصدی معاونت «آژانس یهود» در تهران گردید. وی در فرم اقامتش خود را کارمند پیشین «آژانس یهود» در اسرائیل معرفی کرده است. ولی در واقع همانطور که در خاطرات ارتشبد فردوست بطور مشروح بیان شده، نیمرودی هدایت شبکه موساد را در ایران به عهده داشت. در نتیجه عملکرد اطلاعاتی و سیاسی و فرهنگی سرویس‌های جاسوسی غرب بود که رژیم بهلوی در دهه ۱۳۴۰ به نزدیک‌ترین متحد اسرائیل و بزرگترین پایگاه صهیونیسم در منطقه بدل گردید. این موفقیت تا حدود زیادی با نام یعقوب نیمرودی و شگردهای زیرکانه او پیوند خورده است.

یعقوب نیمرودی به عنوان رابط موساد (سرویس «زیتون») با ساواک، تا سال ۱۳۴۸ نقش مهمی در تبدیل ساواک به زائده سازمان اطلاعاتی اسرائیل ایفاء کرد، معهداً فعالیت‌های او در عرصه‌های جاسوسی و اطلاعاتی محدود نبود و وی با هدایت لرد ویکتور روچیلد و در همکاری با شاپور ربپورتر مجری طرح‌های پیچیده‌ای در عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی نیز بود. از جمله این طرح‌ها باید به تبلیغ پیشرفت‌های «ملت ستمدیده یهود» در میانه «دریای توحش عرب» و بهره‌گیری از «ناسیونالیسم ایرانی» به منظور القاء پیوندهای باستانی ایرانیان و یهود، همزمان با ترویج عرب‌ستیزی، اشاره کرد. در راستای همین استراتژی فرهنگی بود که در دهه ۱۳۴۰ گروه‌های متعددی از روشنفکران و متخصصین و نویسندگان لائیک ایرانی به اسرائیل دعوت شدند و با هدایت پنهان ساواک به بازدید از «ارض موعود» پرداختند و در بازگشت شیفتگی خود را به دستاوردهای اسرائیل، بویژه در کیبوتص‌ها، اشاعه دادند. به دلیل همین خدمات برجسته، نیمرودی نخستین افسری بود که از میان جامعه یهودیان شرقی

۴۶. ستاد عملیات نظامی سازمان تروریستی مخفی صهیونیست‌ها پیش از تأسیس دولت اسرائیل.

اسرائیل به درجه سرهنگی رسید.^{۴۷}

سرهنگ نیمرودی در سال ۱۳۴۹ از ارتش اسرائیل استعفاء داد و ترجیح داد که همانند شاپور ریپورتر، کرمیت روزولت و همتایش در سازمان «سیا» - گراتیان یاتسویچ - از موقعیت ممتاز خود در محافل حاکمه ایران در جهت ثروت اندوزی و چپاول این خوان گسترده بهره جوید. در تاریخ ۱۳۴۸/۱۲/۲۶ اداره کل هفتم ساواک به اداره کل هشتم چنین گزارش داد: روزنامه کثیرالانتشار معاریو (مستقل، چاپ تل آویو) طی مقاله‌ای نوشته است: سرهنگ یعقوب نیمرودی و یک نفر یهودی میلیونر ژاپنی بنام آیزنبرگ به زودی شرکتی به منظور شیرین کردن آب شور در نقاط مختلف ایران تاسیس خواهند کرد. سرهنگ نیمرودی درصدد است که برای اشتغال کامل به کار عمرانی جدیدش در ایران از ارتش کناره‌گیری نماید و این امر برای شخص وی و افرادی که از ۲۲ سال خدمت وی به ارتش اسرائیل آگاهی دارند عملی دشوار محسوب می‌گردد... با توجه به تجربیات نظامی وسیع نیمرودی و تخصصی که در امور خاورمیانه عربی دارد، کناره‌گیری وی از ارتش در هنگامی که اسرائیل بیش از هر زمان دیگر نیازمند یک چنین افراد است باعث تاسف می‌باشد.

اداره کل هفتم ساواک ذیل این خبر می‌افزاید:

...سرهنگ نیمرودی مدت ۱۳ سال در ایران ظاهراً به عنوان وابسته نظامی اسرائیل خدمت می‌نموده و اشتغال جدید وی در ایران اعم از اینکه از ارتش کناره‌گیری نماید یا ننماید به احتمال زیاد پوششی برای فعالیت اطلاعاتی در خلیج فارس و شیخ نشینها خواهد بود.

۴۷. نفوذ خزنده صهیونیسم در فرهنگ ایران از دوران رضاشاه آغاز شد و در واقع یکی از اهداف «باستان‌گرایی» فروغی القاء پیوندهای کهن دو قوم ایرانی و یهود، در قبال «توحش» اعراب، بود. بررسی آثار منتشره در این دوران بویژه کتاب ۳ جلدی *ایران باستان*، اثر حسن پیرنیا، مؤید این ادعاست. بدینسان، علیرغم فرهنگ اسلامی مردم ایران که همبستگی امت اسلامی را در چارچوب تمدن واحد اسلامی توصیه می‌نمود و پایه پای اسلام زدائی و سرکوب خشن روحانیت، ترویج فرهنگ ماقبل اسلامی در دستور کار قرار گرفت و چنین القاء شد که گویا بین آئین کهن ایرانیان و دین یهود وجوه اشتراک فراوان بوده است و همانگونه که کورش منجی «قوم ستمدیده یهود» بود، ایران کنونی نیز باید حامی و نجات بخش قوم آواره یهود باشد! روشن است که این تبلیغات هدفی بجز جدائی مردم ایران از مردم مسلمان منطقه و ایجاد همدردی با مهاجرین یهودی در فلسطین، و یا حداقل بی تفاوتی، را پی نمی‌گرفت. این مشی تبلیغاتی نقش پس پرده روچلدهای انگلستان را در هدایت عوامل ایرانی اینتلیجنس سرویس نشان می‌دهد. توجه داشته باشیم که برخی از متنفذترین عوامل ایرانی بریتانیا چون قوام‌الملک شیرازی و ذکاء‌الملک فروغی، طبق روایت مشهور، یهودی الاصل بوده‌اند.

پس از شهریور ۱۳۲۰، مجدداً و بتدریج «یهودگرایی» به شکلی رموز درمیان روشنفکران غربگرای ایران ترویج شد. در بهمن ماه ۱۳۲۷، یعنی ۳ ماه پیش از اعلام تاسیس رسمی دولت اسرائیل، مهندس ←

بدینسان، از سال ۱۳۴۹ یعقوب نیمرودی در چهره جدید خود، به عنوان يك سرمایه دار و واسطه، در ایران فعال است. این فعالیت‌ها، که برکنار از اقدامات مرموز اطلاعاتی نبوده، تا اوائل سال ۱۳۵۷ ادامه داشت. در تاریخ ۱/۲۷/۱۳۵۷، اداره کل هشتم ساواک به ریاست ساواک چنین گزارش داد:

در تاریخ ۱۲ - ۲۵۳۷/۱/۱۴ از سرویس مرکزی اسرائیل در تل‌آویو شخصی بنام اورهام پیر تلفنی با منزل روبن مرخاو رابط سرویس زیتون تماس گرفت و اظهار داشت: شخصی بنام یعقوب نیمرودی که قبلاً در تهران بوده ولی اکنون میلیونر است امروز می‌خواهد پیش ما [به اسرائیل] بیاید و با خودش چیزهایی دارد که ما نمی‌خواهیم با آنها این طرف و آن طرف بگردد و کاری کنید که او راحت از تهران خارج شود. رابط سرویس در جواب از مافوق خود آقای اورهام پیر پرسید که یعقوب نیمرودی با چه گذرنامه‌ای و ویزائی وارد شده است و آنگاه گفت: هواپیمای ال‌عال يك ساعت و نیم دیگر پرواز می‌کند چرا موضوع را قبلاً و همان موقع که به او گذرنامه داده‌اید اعلام نکرده‌اید زیرا تلفنی نمی‌شود در این باره اقدام کرد... همانطور که از سند فوق مشهود است، یعقوب نیمرودی تا آخرین ماه‌های سلطنت پهلوی با حمایت موساد محموله‌های «سری» خود را از مرزهای ایران عبور می‌داده است. طبق اسناد موجود بخش عظیمی از این محموله‌ها آثار باستانی و اشیاء عتیقه‌ای بوده که توسط نیمرودی و سرویس جاسوسی اسرائیل از ایران به سرقت می‌رفت. در صفحات پیش نقش عظیم روچیلدها را در گردآوری آثار هنری و عتیقه بیان داشته‌ایم و لذا می‌توانیم عملکرد نیمرودی

→ حسین ملک در مجله اندیشه نو مقاله‌ای با عنوان «کیبوتص» نگاشت و «سوسیالیسم کیبوتصی» را مورد تحسین قرار داد؛ «سوسیالیسمی» که با سرمایه بارون ادموند روچیلد ساخته می‌شد؛ همزمانی انتشار این مقاله در ایران با حوادث تکان‌دهنده و خونین فلسطین نمی‌تواند تصادفی باشد. در اردیبهشت ۱۳۲۸ دولت اسرائیل اعلام موجودیت کرد و ۸ ماه بعد، علیرغم جوّ شدید ضدصهیونیستی در مسلمانان منطقه و ایران، دولت ساعد با دریافت ۴۰۰۰۰۰ دلار رشوه بطور دو فاکتو آن را به رسمیت شناخت. در دوران دولت مصدق نیز حرکت‌های مرموزی برای رسمی کردن روابط ایران با اسرائیل آغاز شد. خلیل ملکی، برادر حسین ملک، در بهار ۱۳۳۲ در مجله علم و زندگی مقالاتی به سود کیبوتص‌های اسرائیل منتشر کرد. در نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ و آغاز دهه ۱۳۴۰ با برنامه‌ریزی موساد و نقش فعال «اندیشمندان» وابسته به ساواک، ترویج «مدینه فاضله اسرائیل» به شکلی بیسابقه و بی‌پرده در مطبوعات آغاز شد. در این زمان با يك برنامه سنجیده هیئت‌های مختلفی از ایران به اسرائیل اعزام گردید و از جمله تعدادی از روشنفکران صاحب قلم چون خلیل ملکی، جلال آل‌احمد و داریوش آشوری عازم فلسطین اشغالی شدند. خلیل ملکی و داریوش آشوری و همفکرانشان در بازگشت به تبلیغات خود به سود «سوسیالیسم کیبوتصی» ادامه دادند، ولی مرحوم جلال آل‌احمد با نگارش مقالاتی به افشای ماهیت دولت اسرائیل پرداخت. (مراجعه شود به: شمس آل‌احمد، از چشم برادر، ص ۴۶۱-۴۸۰)

را در ایران بخشی از يك شبکه وسیع بین المللی بدانیم که به قاچاق آثار باستانی و هنری برای روچیلدها می پرداخته است. بهر روی، اکنون یعقوب نیمرودی با تاسیس شرکت I.C.E در تهران و دریافت پروژه های کلان چون مشارکت در احداث تاسیسات جزیره کیش و قاچاق آثار هنری و باستانی ایران يك چهره مالی سرشناس در اسرائیل است. در تاریخ ۱۳۵۷/۲/۲۷ مجله اسرائیلی ها عولام با عنوان «یعقوب نیمرودی: کارشناس مسائل مالی ایران، گردآورنده آثار باستان و دوستدار گوسفند» نوشت:

سرهنگ ذخیره [نیمرودی] که امروز صادر کننده موفق است، بهترین سال های زندگی خود را در ارتش گذرانید. بیشتر حوادث و ماموریت های دوران خدمت نظامی او هنوز اسرار مکتوم محسوب می گردد و تنها در زمان خود می توان از روی آنها پرده برداشت. بدون تردید این خاطرات می تواند داستانی بسیار مهیج باشد.

نیمرودی که ۵۲ سال دارد در اورشلیم در يك خانواده عراقی الاصل متولد گردید. شاید مردم او را به عنوان شخصیتی که از اسحق ناوون در مبارزه برای رسیدن به مقام ریاست جمهوری حمایت کرد بشناسند. نیمرودی دوست کودکی ناوون بود و با هم در صفوف سازمان هاگانادر اورشلیم خدمت می کرده اند. ولی نیمرودی تنها دوست شخصیت های بزرگ نیست، بلکه او خود فردی خود ساخته و متشخص است. زمانیکه ارتش اسرائیل در جستجوی فرد مناسبی برای وظیفه ویژه پرورش روابط با ایران بود، این مأموریت دشوار به عهده نیمرودی گذارده شد. او بیش از ۱۰ سال به عنوان وابسته نظامی در ایران خدمت کرد و اساس مناسبات ایران و اسرائیل را پایه گذارد.

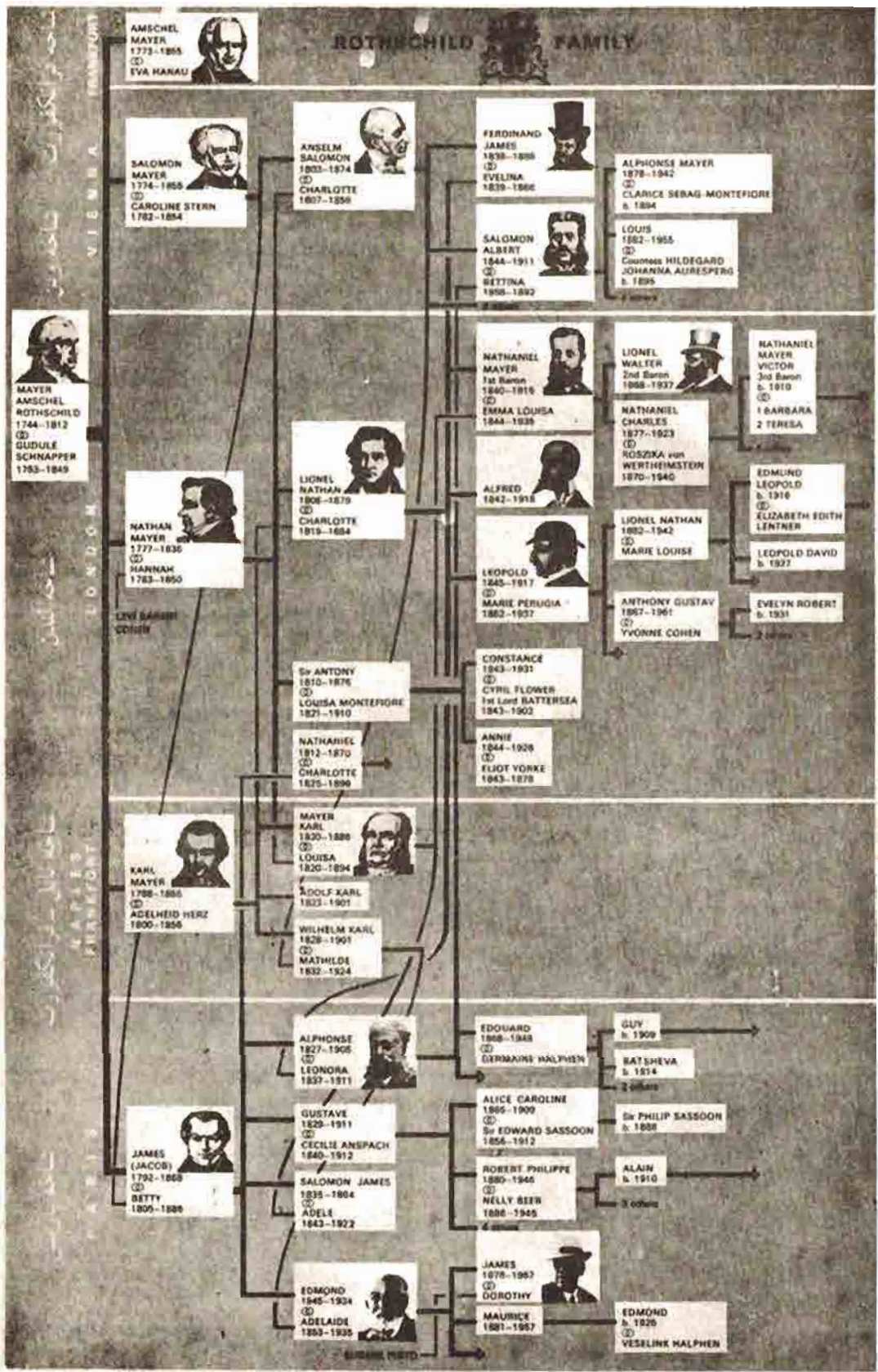
یعقوب مأموریت خود را در ایران به پایان رسانید، ولی باکتری ایرانی به او سرایت کرد. خانه او در ساریون با قالی ها و نقاشی ها و سایر آثار هنری [ایرانی] دقیقاً شبیه خانه ای است که در ایران در آن سکونت داشته است. در این خانه فضای خاصی وجود دارد و آن اطاقی است که به سبک اصفهان تزئین شده و سراسر آن با آثار ایرانی تزئین شده است. هر شخصیت ایرانی که برای بازدید به اسرائیل می آید و در این اطاق از او پذیرائی می شود، خود را در خانه خود احساس می کند. گنج واقعی در خانه آقای نیمرودی کلکسیون آثار باستانی و بویژه ظروف سفالینی است که آنها را به هنگام مأموریت خود در ایران خریداری کرده است. در این کلکسیون ظروف سفالینی از املش (ناحیه ای در ایران) متعلق به ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد و هم چنین آثار باستانی دوره اسلامی (۷۰۰ سال قبل) وجود دارد. بدون شك، خانه نیمرودی يك مرکز فرهنگ و هنر اصیل ایرانی محسوب می شود که آثار آن طی سال ها تلاش خریداری شده [!] و نه تنها او بلکه همسرش، رییکا، و ۴ فرزند او شب و روز در يك محیط ایرانی به سر می برند.

نیمرودی علاوه بر اینکه به بیماری ایران دوستی [!] مبتلا شده، دوستان و روابط زیادی در ایران دارد که در نتیجه آن وی به صدور کالاهای اسرائیلی به ایران می پردازد و نمایندگی

چند شرکت صادراتی اسرائیل را به عهده دارد. به دلیل این [دوستان و روابط] شرکت بین‌المللی که نیمرودی در رأس آن قرار دارد، توانست مسئله تأمین آب جزیره کیش در خلیج فارس را، که به محل آسایش خاندان سلطنتی ایران تبدیل گردیده، حل کند. شرکت نیمرودی دستگاه جدید شیرین کردن آب دریا را، که روزانه ۱۲ هزار متر مکعب آب شور را شیرین می‌کند، به این جزیره تحویل داد. در این زمینه، اسرائیل با شرکت‌های معظم آلمانی و ژاپنی و انگلیسی و فرانسوی به خوبی و با موفقیت رقابت می‌کند و تاکنون بیش از ۶۰ دستگاه شیرین کردن آب دریا به ایران تحویل داده است.

[در زندگی نیمرودی] آنچه که به ایران یا مسائل تولیدی و شیرین کردن آب دریا ارتباط ندارد، گوسفند است. گله گوسفندی که در مزرعه‌ای به فاصله یک کیلومتری خانه نیمرودی تحت سرپرستی برادرش هرتزل نگهداری می‌شود، به او امکان می‌دهد که ساعاتی را با آرامش در آغوش طبیعت بگذراند و لذت ببرد. ولی هنوز باید در انتظار روزی بود که بتوان داستان‌ها و حوادث سری را که با نام یعقوب نیمرودی در پیوند است، منتشر ساخت.

این رپرتاژ را می‌توان سرآغاز تحقق رویاهای پردامنه‌ای دانست که نیمرودی به عنوان یک یهودی فقیر عرب سالها در آرزوی آن بود و اینک او که عقده رنج پدران خود را در کوچه باریک‌های کثیف محله یهودی نشین بغداد در سینه داشت، در نقش یک میلیونر «اروپائی منش» در تلاش برای ارضاء روان خویش در جستجوی نام و شهرت بود. ولی دیری نگذشت که طوفان انقلاب اسلامی فرارسید و ضربات مالی مهلکی بر نیمرودی وارد ساخت و مهم‌تر از آن، دومین پایگاه صهیونیسم در منطقه و نزدیک‌ترین متحد اسرائیل را، که ثمره سالها تلاش روچیلدها بود، نابود ساخت. بدین ترتیب، مرحله جدیدی در زندگی نیمرودی آغاز شد و او تجربیات و آشنائی‌ها و ارتباطات خود را در جهت انواع توطئه‌ها علیه انقلاب اسلامی ایران به کار گرفت. در کارنامه توطئه‌های صهیونیسم علیه انقلاب اسلامی ایران، یکی از برگهای آن رسوائی «ایران گیت» است که چهره نیمرودی را به صفحات اول مطبوعات غرب کشانید. در این ماجرا روشن شد که نیمرودی به همراه یک توطئه‌گر و شارلاتان ایرانی بنام منوچهر قربانینفر، از عوامل فراری کودتای نافرجام «نوزده»، عالی‌ترین مقامات «کاخ سفید» و اشنگتن را فریب داده و آنان را، که مشتاق گشایش باب رابطه‌ای با جمهوری اسلامی ایران بوده‌اند، به کام یک کلاهبرداری بزرگ مالی و سیاسی کشانیده است.



تبارشناسی «کلان» روچیلدها

۷. رپورترها، اینتلیجنس سرویس و ایران

اردشیرجی کیست؟

اردشیرجی^۱ پسر ایدلجی پسر شاهورجی در ۲۲ اوت ۱۸۶۵ م. در یک خانواده زرتشتی ایرانی تبار در بمبئی به دنیا آمد. پدر و پدر بزرگ او گزارشگران روزنامه انگلیسی تایمز در بمبئی بوده اند و لذا اردشیر نام خانوادگی «رپورتر» را برگزید و به اردشیرجی رپورتر^۲ شهرت یافت. دوران زندگی اردشیر رپورتر را می توان به دو مرحله تقسیم کرد: از تولد تا ۲۷ سالگی، که دوران شکل گیری شخصیت او در خارج از ایران است، و از ۲۷ سالگی تا پایان زندگی در سن ۶۸ سالگی که دوران فعالیت اطلاعاتی و سیاسی او در ایران است.

در باره دوران نخست زندگی اردشیر رپورتر اطلاع اندکی در دسترس ماست. می دانیم که پدر و پدر بزرگ اردشیر از کارمندان دستگاه استعماری بریتانیا در بمبئی بوده اند. با توجه به تاریخ استعمار بریتانیا در هند و بهره گیری گسترده آن از عوامل بومی و با توجه به اینکه، بگفته ارتشبد فردوست، سیستم جذب دستگاه اطلاعاتی انگلیس یک سیستم دودمانی و موروثی است و با توجه به اینکه هم اردشیر و هم پسرش شاهور رپورتر در طول زندگی خود کارت خبرنگاری روزنامه تایمز لندن را در جیب داشته اند، نمی توانیم ایدلجی و شاهورجی (پدر و پدر بزرگ

۱. «جی» (Ji) در زبان سانسکریت به معنای «زنده باد» و «پیروز باد» است و علاوه بر هند در میان زرتشتیان ایران نیز به عنوان یک لقب محترمانه رواج دارد (مانند جی افرام از انبیاء عجم). به علت عدم آشنائی ایرانیان مسلمان با این واژه، اردشیرجی و پسرش شاهورجی به اردشیرجی و شاهورجی نیز شهرت داشته اند.

اردشیر) را گزارشگران ساده روزنامه تایمز محسوب داریم و لذا محقیم که آنان را کارمندان بومی اینتلیجنس سرویس در بمبئی معرفی کنیم. بنابر این، پیوند این خاندان را با سرویس اطلاعاتی بریتانیا باید در تاریخ دیرین اینتلیجنس سرویس ریشه‌یابی کنیم. بدینسان، اردشیرایدلجی از بطن شاخه‌ای از «کلان» (Clan) پر شاخ و برگ سرویس اطلاعاتی بریتانیا دیده به جهان گشود و در این محیط پرورش یافت.

در سالهائی که اردشیر با محیط اجتماعی خود آشنا شد، رجال «پارسی» مقیم بمبئی^۳ در دستگاه استعمار بریتانیا قرب و منزلتی خاص داشتند، تا بدانجا که سر جمشید جی جی بهای (بارونت دوم) از دوستان خصوصی شاه انگلیس^۴، سر جمشید جی جی بهای (بارونت سوم) از نزدیکان مورد احترام ملکه انگلیس^۵ و ریپون - نایب السلطنه هندوستان^۶ - بودند و کاووس جی (بارونت چهارم) و رستم جی (بارونت پنجم)، روسای پارسیان بمبئی، از مدعیان خاص در مراسم تاجگذاری شاهان انگلیس (ادوارد هفتم و جرج پنجم) به شمار می‌رفتند.^۷ اردشیر ۱۱ ساله بود که توسط فرانسیس ترنر انگلیسی «لژ اسلام»، که به فراماسونری بریتانیا وابسته بود، در بمبئی تاسیس شد و فعالیت خود را در راستای جلب نخبگان - از میان مسلمانان، زرتشتیان، یهودیان و غیره - آغاز کرد.^۸ پیوندهای اردشیر ایدلجی با فراماسونری بمبئی موضوعی است که

۳. بمبئی مرکز ایالت ماهاراشترا (Maharashtra) در جنوب غربی ایالت گجرات و در کناره اقیانوس هند است. بمبئی با بیش از ۵ میلیون نفر جمعیت دومین شهر بزرگ هند و یکی از بنادر مهم اقیانوس هند می‌باشد. پیشینه مهاجرت ایرانیان به هند به دوران ساسانی باز می‌گردد که روحانیون زرتشتی برای تبلیغ آئین خود به این سرزمین می‌رفتند. با سقوط امپراتوری ساسانی بخشی از نخبگان مذهبی و بازرگانان و اشراف در سده هشتم میلادی بطور گروهی به هند کوچیدند و بطور عمده در ایالت گجرات سکنی گزیدند و به «پارسی» شهرت یافتند. در دورانهای پسین، از جمله در عهد قاجار، مهاجرت زرتشتیان به هند ادامه یافت. در سال ۱۹۷۸ م. شمار پارسیان هند به ۱۵۰،۰۰۰ نفر می‌رسید در حالیکه در همین زمان (آمار سال ۱۳۵۵ ش.) در ایران تنها ۲۱،۳۶۲ نفر زرتشتی بود. اقلیت پارسی بمبئی و گجرات نقش مهمی در تجارت و صنعت هند به دست دارند. (برای آشنائی بیشتر مراجعه شود به: دکتر فرهنگ ارشاد، مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۵؛ رشید شهردان، تاریخ زرتشتیان - فرزندان زرتشتی، انتشارات فروهر، چاپ جدید، ۱۳۶۳)

۴. شهردان، ص ۲۵

۵. همان مأخذ، ص ۲۷

۶. حائری، ص ۱۷۵

۷. همان مأخذ، ص ۳۰-۳۱

۸. همان مأخذ، ص ۱۷۱

باید براساس اسناد مورد پژوهش قرار گیرد، ولی با توجه به نقشی که بعدها وی در فراماسونری ایران ایفاء کرد، در عضویت اردشیر در «لژ اسلام» نمی توان تردید داشت.

اردشیر در نوجوانی برای تحصیل عازم انگلیس شد و با حمایت اینتلیجنس سرویس تحصیلات دانشگاهی را در رشته های علوم و حقوق سیاسی، تاریخ شرق و تاریخ باستان به پایان رسانید و عالی ترین آموزش های اطلاعاتی را فرا گرفت. در این دوران اردشیر استعداد سرشار از خود نشان داد و توانست چنان چهره درخشانی از خود ترسیم کند که او را شایسته مهم ترین ماموریت های سرّی در ایران متلاطم عهد مشروطه و پس از آن، با آن وزن و اهمیت سیاسی، بگرداند و وی را تا پایان عمر در زمره «دوستان صمیمی» رجال معروف انگلیس، چون سرپرسی سایکس، سردنیس راس، لردلینگتن و غیره قرار دهد.^۹ با توجه به نقش روچیلدها و رابطه ویژه ای که بعدها لرد ویکتور روچیلد با شاهپورجی، پسر اردشیرجی، داشت و با توجه به عملکردهای اردشیرجی در ایران معتقدیم که در سالهای اقامت در انگلیس اردشیرجی روابط ویژه ای با لرد لئونیل والتر روچیلد و برادرانش داشت و همین رابطه نقش اساسی در سرنوشت بعدی اردشیر و ارتقاء وی در دستگاه اطلاعاتی انگلیس ایفاء کرد. اقامت اردشیر در لندن تا سال ۱۸۹۳ ادامه داشت و در اوائل این سال اردشیر ۲۷ ساله با اندوخته ای غنی به بمبئی بازگشت.

اردشیر ۲۳ ساله بود که با فتوای تاریخی میرزای شیرازی نهضت تنباکو رخ داد و استعمار بریتانیا را متوجه عمق خطری که از جانب ایران منافع او را تهدید می کرد، نمود و فعالیتی شدید را برای سوار شدن بر امواج انقلاب ایران و تحکیم مواضع خود در این نقطه حسّاس و استراتژیک آغاز نمود. در پائیز ۱۸۹۳، چند ماه پس از بازگشت وی به بمبئی، اردشیر از سوی نایب السلطنه هندوستان مأموریت یافت که راهی ایران شود و در فضائی که بوی انقلاب در آن استشمام می شد، سنگرهای دستگاه پرتوطئه و ترفندباز اینتلیجنس سرویس انگلستان را استوار سازد. ورود اردشیر ریپورتر به ایران به یک پوشش مناسب نیاز داشت، بنحوی که وی در قالب آن بتواند به سرعت و سهولت به دربار و محافل اشرافی حاکم راه یابد و دانش و آموزش و تجربه خود را بنحوی ثمربخش در عالی ترین سطوح به کار گیرد. با مرگ مرموز کیخسروجی خانصاحب، سرپرست زرتشتیان ایران، در کرمان و در میانه سفرش به تهران، که حامل هدایای انجمن اکابر پارسیان بمبئی برای دربار قاجار بود، موقعیتی مطلوب پدید شد. اردشیر از سوی سردینشاه پتیت، رئیس انجمن اکابر پارسیان بمبئی، به عنوان نماینده

این انجمن و سرپرست جدید زرتشتیان ایران راهی کرمان شد و محموله گرانبهای کیخسرو جی را به دست گرفت و در تهران به ناصرالدینشاه، ظل السلطان، امین السلطان (صدراعظم) و دیگر رجال ناصری تقدیم کرد.^{۱۰} بدینسان، نقش پنهان و بس موثر ۴۰ ساله اردشیر ریپورتر آغاز شد و نام او را به عنوان موسس و کارگردان نخستین شبکه‌های اینتلیجنس سرویس و از بنیانگذاران فراماسونری ایران در تاریخ معاصر کشور ما به ثبت رسانید.^{۱۱}

اردشیر ریپورتر در ایران

شرح فعالیت‌های ۴۰ ساله اردشیر ریپورتر در ایران، که با دوران پرحادثه و تعیین‌کننده مشروطه و پس از مشروطه گره خورده است، نیازمند بحثی مبسوط و پژوهشی جامع است. پیش از این در ترسیم زندگی میرزا کریم خان رشتی درباره نقش فعال سرویس اطلاعاتی انگلیس در حوادث دوره دوم مشروطه و انقلاب گیلان و نهضت جنگل و صعود رضاخان سخن گفته‌ایم و در اینجا تنها می‌افزایم که در این داستان عجیب اردشیر جی ریپورتر رایزن صائب عالی‌ترین مقامات سیاسی و اطلاعاتی انگلیس و کارگردان اصلی حوادث پس‌پرده بوده است.

رشید شهردان در کتاب فرزنانگان زرتشتی می‌نویسد:

... اردشیر جی مدت ۴۰ سال تا پایان زندگی مصدر خدمات بسیار مهمی در ایران... بود. دوره زندگی فرزانه اردشیر جی در ایران... دوره انقلاب و تجدّد و مشروطه خواهی بود و رویه

۱۰. شهردان، ص ۵۵۷-۵۵۸

۱۱. در دوران فعالیت اردشیر جی، ساختار سرویس اطلاعاتی بریتانیا در رابطه با ایران به شرح زیر بود: در سال ۱۸۷۳ سازمان اطلاعاتی بریتانیا به ریاست سرلشکر سِر پاتریک مک‌دوگال، با نام (Intelligence Branch) IB تجدید سازمان یافت، که مهم‌ترین کارکرد آن «دفاع از هندوستان و راه‌های وصول به آن» (ایران و افغانستان) در مقابل توسعه‌طلبی روسیه تزاری بود. در نتیجه، در سال ۱۸۷۸ شعبه IB در هندوستان با نام (I.B. of Simla) IBS رسماً تأسیس شد. (سیملا شهری است در ۲۷۰ کیلومتری دهلی که پایتخت تابستانی حکومت انگلیسی هند بود.) یکی از مهم‌ترین وظایف IBS فعالیت اطلاعاتی در ایران بود. در سال ۱۸۹۲، IBS توسط سرلشکر سِر هنری براکِنبری تجدید سازمان یافت و به طور جدی تقویت شد. پس از این اقدام، «براک» به وزارت جنگ در لندن اطمینان داد که دیگر دلیلی برای ترس از روسها وجود ندارد. یک سال پس از این حادثه بود که اردشیر جی مأموریت خود را در تهران آغاز کرد. پس از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه، توجه استعمار بریتانیا بیش از پیش به حفظ هندوستان و حریم آن (بویژه ایران) معطوف شد و سرویس اطلاعاتی هندوستان با نام (Dehli Intelligence Bureau) DIB (تجدید سازمان یافت، که در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۴ توسط سِر سیسیل کای هدایت می‌شد. در سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۷، سِر دیوید پتری (رئیس کل MI-5 در سالهای ۱۹۴۰-۱۹۴۵) ریاست DIB را به عهده ←

خدمت و فعالیت نیز مختلف. نسل جوان جویای ترقی و نام و شهرت و هرچیز، مغرب زمین را نمونه پیشرفت می‌دانستند. بنابراین در بیدار کردن احساسات ایران پرستی و آزادی و احیای سنن و شعائر ملی و تذکر مفاخر باستانی بین نسل جوان و رجال متجدد مساعی جمیله ابراز می‌داشت و یکی از اعضای انجمن آزادیخواهان ایران بود. آقای مهدی ملکزاده در کتاب *زندگانی ملک‌المکلمین*، ص ۱۵۳ [تهران، ۱۳۲۵] نام فرزانه اردشیرجی را نیز جزو آزادیخواهان ضبط نموده...

فرزانه اردشیرجی نه تنها بین رجال و درباریان و خاندان سلطنتی ایران طرف توجه و صاحب نفوذ بود، بلکه رجال سیاسی دولت انگلستان مقیم تهران نیز با نظر احترام به او می‌نگریستند و در امور خاورمیانه بویژه ایران جویای نظرات و خیالات او می‌بودند. رجال معروف انگلیس مانند سرپرسی سایکس، سردنیس راس، لردلینگتن و غیره از دوستان صمیمی او بودند. کابینه انگلستان او را به سمت مشاور مخصوص سفارت خود در تهران منصوب و گذرنامه خصوصی برایش صادر ساخت.

فرزانه اردشیرجی با خانواده‌های رجال بزرگ ایران آمد و شد داشت و مخصوصاً در بیدار کردن گروه زنان ایرانی و آشنا ساختن آنان به حقوق خود... کوشش خستگی ناپذیر به عمل می‌آورد... خدمات اجتماعی او در پس پرده انجام می‌گرفت. جویای نام و شهرت نبود. هرچند سال یکبار سفری به هند می‌نمود و پارسیان[۱؟] را از نتایج حاصله و روش کار خود باخبر می‌ساخت و طرح فعالیت‌های آینده را می‌ریخت...

فرزانه اردشیرجی با سران ایل بختیاری روابط صمیمانه داشت و آنها را به اعاده مجد و جلال و فر و شکوه ایران باستان تهییج می‌نمود[!]. کلیه سفارتخانه‌های خارجه در تهران با نظر احترام به او می‌نگریستند. رجال معتبر دولت ایران در امور سیاسی نیز فرزانه اردشیرجی را

→ داشت. با توجه به اهمیت فزاینده مسئله خاور، در فوریه ۱۹۲۲ ارگانی بنام «کمیته اغتشاشات خاور» در لندن ایجاد شد. در این کمیته، نمایندگان MI-5، اداره ویژه شهرپاتی، وزارتخانه‌های هندوستان، مستعمرات، امور خارجه و جنگ، MI-6 و IPI (Indian Political Intelligence - دفتر DIB در لندن) عضویت داشتند.

بر اساس سیستم اطلاعاتی انگلیس، که بیشتر بر موقع و ابتکار شخصی استوار است، و با توجه به جایگاه برجسته اردشیرجی در ایران و حامیان نیرومندش در لندن، احتمالاً فعالیت وی در چارچوب این دیوانسالاری محدود نبوده است. اردشیرجی در خاطراتش آغاز مأموریت خود را در ایران به شخص نایب السلطنه هندوستان مربوط می‌کند و در رابطه با کودتای ۱۲۹۹ می‌نویسد: «در این مرحله به دستور وزارت جنگ در لندن نایب السلطنه هند همکاری نزدیک ژنرال آیرونساید و من آغاز گردید.» (در این زمان وزرای جنگ، امور خارجه، هندوستان در کابینه انگلیس عبارت بودند از: وینستون چرچیل، لرد کرزن، لرد برکنهد. ریاست MI-6 را پیرمانسفیلد کامینگ و ریاست سرویس هندوستان - DIB - را سرسیسیل کای به عهده داشتند.) این جمله اردشیرجی نشان می‌دهد که در دستگاه دولتی انگلیس موقعیت وی هم‌تراز ژنرال سرادموند آیرونساید، فرمانده نیروهای انگلیسی در شمال ایران، بوده است.

مشاور خود قرار می‌دادند، و بسیاری تربیت فرزندان خود را به سرپرستی او واگذار می‌نمودند و زمانی هم در مدرسه علوم سیاسی تهران سمت استادی را داشت. روزنامه تایمس لندن او را به سمت خبرنگار خود در ایران و خاورمیانه برگزیده بود.

فرزانه اردشیرجی زبان‌های کُردی و لُری را نیز می‌دانست و بین آن ایلات صاحب نفوذ بود و طرف توجه و احترام همه ایشان. دانشگاه السنه آسیائی پتروگراد از او برای تدریس زبان‌های آسیائی دعوت به عمل آورده بود ولی چون صاحب گذرنامه خصوصی بود از پذیرفتن دعوت خودداری نمود...^{۱۲}

استعمار انگلیس و «نخبگان» ایرانی

تسلط فرهنگی، یعنی پخش تمدن غربی که مهم‌ترین حربه نفوذ و سیطره است نیز به نظر لنین مهم نمی‌آمد... امپریالیست‌ها در پی نشان دادن زقوم سودپرستی در سرزمین‌های مستعمره و وابسته‌اند. برای این منظور امپریالیست‌های انگلیس و آمریکا و فرانسه و دیگر امپریالیست‌ها ابتدا نهال فرهنگ ویژه خود را در مغزها نشانند تا فضای مساعدی برای غارت و تسلط فراهم شود...

برخی واقعیات را در این باره ذکر می‌کنیم: چارلز ترولین در کتاب آموزش و پرورش در هندوستان (چاپ لندن، ۱۸۳۸ م.) می‌نویسد: «جوانان هندی پرورش یافته تحت سرپرستی غرب کاملاً آشنا با فرهنگ و تمدن ما، دیگر ما را (بریتانیائی و بطور کلی غربی را) بیگانه نمی‌دانند. بنا بر این سلطه استعماری ما را تشخیص نمی‌دهند... ما را الگوی خود قرار می‌دهند، ما را حامیان خود می‌شناسند، آرزوی آنان این است که مانند ما شوند.» لرد ماکائولی، طراح فرهنگ در هندوستان و دوست چارلز ترولین، در خاطرات خود (۱۸۳۵ م.) می‌نویسد که هدف این فرهنگ این است که «یک طبقه از هندی‌ها تربیت شوند که بتوانند نقش رابط بین ما و میلیون‌ها هندی تحت سلطه ما را ایفاء نمایند و وسیله تفاهم بین ما باشند. یک طبقه که از نژاد هندی و خون هندی، ولی دارای سلیقه، اخلاق و فرهنگ انگلیسی باشند».^{۱۳}

دست چین و جذب «نخبگان» بومی و پرورش آنان با روح فرهنگ غربی از مهم‌ترین اهرم‌های سیطره استعمار و نواستعمار بر کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بوده است. آلبرمی در تشریح فرآیند استعمارزدگی و استحاله‌ای که در روانشناسی این «نخبگان» رخ می‌دهد، چنین می‌نویسد:

...اولین اقدام استعمارزده این است که با رفتن به جلدی دیگر شرایط دیگری را کسب کند. در اینجا سرمشقی فریبنده و در دسترس، خود را به او ارائه و تحمیل می‌کند. این سرمشق،

۱۲. شهردان، ص ۳۶۰-۳۶۴

۱۳. طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، ص ۴۰۶-۴۰۷

استعمارگر است؛ آنکه از هیچ يك از کمبودهای او رنج نمی برد، همه حقوق را داراست، از همه خوبی ها و سودها و اعتبارها بهره مند است و از ثروت و افتخارات و روش های فنی و اقتدار برخوردار! او همان طرف قیاسی است که استعمارزده را پایمال می کند و در بندگی نگه می دارد. پس اولین آرزوی استعمارزده این خواهد بود که خود را به این سرمشق پراعتبار برساند؛ تا آنجا که از فرط شباهت با او، در او محو گردد...

زیاده روی استعمارزده در تقلید از این سرمشق خود نشان گویائی است: زن موبور، گرچه بی نمک و نازیبا، باز بر زن مومشکی برتری می یابد. کالانی که استعمارگر تولید می کند، یا قولی که او می دهد، با اعتماد بیشتری روبرو می گردد. آداب و رسوم و لباس و غذا و معماری استعمارگر، حتی اگر با محیط سازگار نباشد، باز به شدت تقلید می شود و حدنهایی این تقلید نزد جسورترین افراد زناشوئی با زن فرنگی است.

حال اگر روی آوری به ارزش های استعماری، روی گردانی از خویش را در بر نداشت، چندان مشکوک بنظر نمی رسید. لیکن استعمارزده در پی بهره گرفتن از شایستگی های استعمارگر نیست، بلکه به نام شخصیت فردای خود، و با شور و هیجان به ناچیز کردن، و دور افکندن شخصیت امروز خویش می پردازد.^{۱۴}

در بررسی تاریخ نفوذ نواستعمار غرب در ایران، این مکانیسم سلطه را به صورت پرورش انبوهی از «رجال سیاسی» و «نخبگان فرهنگی» غربگرا و خودباخته می یابیم؛ «رجال» و «نخبگانی» که در مکتب میرزا ملکم خان ها و «فراמושخانه» او الفبای سیاست را آموختند، در «جامع آدمیت» و «لژ بیداری ایران» نقشی پردسیسه در طوفان سیاسی دگرگونی های روز ایفاء کردند، در «مدرسه سیاسی» به عنوان «برگزیدگان» جامعه ای منکوب و استعمارزده درس جلوه فروشی و فاضل مآبی فرا گرفتند، ثمره کار خود را به صورت رژیم بی ریشه پهلوی به تاریخ معاصر ایران تقدیم داشتند، و سپس در دوران رسوخ امپریالیسم آمریکا، در دهه ۱۳۴۰، فرهنگی رنگین ولی بی هویت را با تمامی زرق و برق و ابهت کاذب آن به پا داشتند.

درباره نقش اردشیرجی در سازمان سرّی «جامع آدمیت» که در آغاز اقامت وی در ایران در پس پرده حوادث سهمی جدّی داشت، اسناد کافی در دسترس ما نیست؛ ولی براساس شواهد موجود پیوندهای اردشیر ریپورتر را با این جمع رجال و معاریف، که در زمره آن چهره هائی چون محمدعلی فروغی، سردار محیی (گرداننده شاخه «جامع آدمیت» در گیلان)، سلیمان میرزا اسکندری و محمد مصدّق حضور دارند، موضوعی درخور بررسی می دانیم و معتقدیم که ارتباطات «جامع آدمیت» با لژ انگلیسی «اسلام» در بمبئی با واسطه اردشیرجی حائز

بازبینی جدی است.

معهدنا، می دانیم که ۶ سال پس از ورود اردشیر ریپورتر به ایران، به سال ۱۳۱۷ ق.م. ۱۸۹۹/ «مدرسه علوم سیاسی» توسط دو فراماسون و انگلوفیل سرشناس، میرزانشاه خان مشیرالدوله و پسرش میرزا حسن خان مشیرالملک تأسیس شد، که هدف جذب «نخبگان» جامعه ایرانی و پرورش آنان با روح فرهنگ استعمارزدگی و غرب زدگی را به عهده داشت. در زمره مدرسین این مدرسه با نام اردشیرجی ریپورتر، به عنوان معلم تاریخ باستان، در کنار چهره هائی چون محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، رجبعلی منصورالملک (پدر حسنعلی منصور)، ادیب السلطنه سمیعی، ابوالقاسم انتظام الملک و غیره آشنا می شویم. از درون شاگردان همین مدرسه است که برجسته ترین مهره های انگلیس و آمریکا برون آمدند و در رژیم پهلوی به کارگزاران درجه اول سیاسی و فرهنگی کشور بدل شدند.

احمدخان ملک ساسانی جوّ فرهنگی و سیاسی حاکم بر این مدرسه را چنین توصیف

می کند:

این مدیران و معلمین که اغلبشان فقط برای این انتخاب شده بودند که شاگردان را از طریق وطن پرستی منحرف و به خدمتگزاری اجنبی تشویق کنند در سر کلاس موضوع درس را کنار گذارده و راجع به اصل مقصود صحبت می کردند [خان ملک ساسانی سپس خاطره ای از فروغی نقل می کند که در مقاله «فروغی و جایگاه او در تاریخ معاصر ایران» مورد استناد قرار داده ایم]. روز دیگر جناب سید ولی الله خان نصر هم که تشریح درس می داد... در سر درس فرمودند ایران مثل خزه ای است که به دیوار استخر چسبیده باشد و دولت انگلیس به منزله آن دیوار است که اگر نباشد خزه وجود خارجی ندارد. در میان فارغ التحصیل های مدرسه کمتر باسواد پیدا شد و سطح معلوماتشان اساساً از سیکل اول مدرسه بالاتر نبود یعنی همان اندازه [که] انته لیژان [ایننتلیجنس] سرویس در مستعمرات مایل است. اما اکثر آنها به واسطه تلقینات و تبلیغات مدیران و معلمین به نوکری خارجی ها تن در داده و به جاسوسی اجنبی رفتند. لیاقت همدوشی با دیپلمات های اروپا که پیدا نکردند سهل است به واسطه عملیات نامشروع خود در همه ممالک خارجی آبروی ایران را بردند و مؤسسين مدرسه به مقصود نهائی خود رسیدند... دستور ذکاءالملک و منصورالملک و باقر کاظمی همیشه این بود که نبایستی اشخاص باسواد، باهوش جزو کارمندان وزارت خارجه درآیند... با کمال اطمینان می توان گفت که مدرسه علوم سیاسی تهران خدمت خود را به اجنبی به بهترین وجهی انجام داد و شرکت نفت به هدف خود کاملاً نائل آمد و يك هسته مرکزی برای خدمتگزاری شرکت در ایران تهیه کرد که همیشه مطابق میل و دستور او رفتار نمایند و هیچگاه بر علیه منافع او قدمی برندارند. حق این است که کارگزاران شرکت هم همیشه از آنها طرفداری نموده و با پشتیبانی خود در مدت ۳۰-۴۰ سال

اخیر همه پست‌های حسّاس مملکت را به آنها سپرد.^{۱۵}

دربارهٔ قدمت و عمق پیوندهای اردشیر ریپورترا با فروغی‌ها به مدیحه‌ای استناد می‌کنیم که میرزا محمدحسین فروغی (پدر محمدعلی فروغی) در روزنامه تربیت (شماره ۳۴۹، ۲۰ ذی‌قعدة ۱۳۲۲ ق. / ۱۹۰۴ م.) در دفاع از اردشیر نگاشت:

اردشیرجی را که از جانب اکابر فارسیان هندوستان مأمور سرپرستی فارسی‌های ایران بوده شاید حالا هم به همان مأموریت باشد سالهاست که بنده می‌شناسم و به تفصیل و تحقیق از مجاری امور او باخبرم. اولاً در هندوستان متولد شده نه در ایران، ثانیاً تحصیل کرده و فاضل و آگاه است و همه کس این مطلب را می‌داند. و گواهی امین تر از این نیست که جناب مستطاب اجل اکرم مشیرالملک وزیرمختار دولت علیه ایران در بطرزبورخ در افتتاح مدرسه مبارکه علوم سیاسی اردشیرجی را یکی از معلمین این دارالعلم قرار دادند. مشیرالملک از جمله فضاء و اهل خبره می‌باشد، ناشی نیست که فریب بخورد. گذشته از فضل و دانش اردشیرجی من بنده [فروغی] خود از مشرب و کار و مأموریت و خیال آن مرد کاملاً آگاهم و می‌دانم يك قدم برنداشته مگر به خیال ترقی مملکت ایران [!].^{۱۶}

فروغی، هم‌چنین در نشریه فوق، که بگفتهٔ یحیی آرین‌پور «لحن چاپلوسانه و ستایشگرانه آن به مقدار زیادی از اهمیت و اعتبار آن می‌کاست»^{۱۷}، در سال ۱۳۲۴ ق. / ۱۹۰۶ م. بمناسبت بازگشت اردشیر ریپورترا از سفر هندوستان شرح مفصلی از «خدمات» او درج کرد و از ورود مجدد او به تهران ابراز خرسندی نمود و ابراز امیدواری کرد که «ایرانیان از دانش و تجربیات او استفاده ببرند»!^{۱۸}

پیش از این سفر، در سال ۱۳۲۲ ق. / ۱۹۰۴ م.، اردشیر را در زمرهٔ اعضای «انجمن مخفی» تهران، که توسط ملک‌المتکلمین و سیدجمال‌الدین واعظ رهبری و اداره می‌شد و اعضای آن عمدتاً از ماسون‌های ایرانی بودند، می‌یابیم^{۱۹} و بدین ترتیب محقیم که نقش مرموز و درجه اول اردشیر ریپورترا در عملیات پس‌پردهٔ حوادث مشروطه مورد تأکید مجدد قرار دهیم. و پس از این سفر، به سال ۱۳۲۴ ق. / ۱۹۰۷ م. شاهد تأسیس «لژ بیداری ایران» هستیم، که اردشیر ریپورترا از اعضای آن به شمار می‌رفت و به اعتقاد ما مؤسس واقعی و کارگردان

۱۵. راین، فراموشخانه...، ج ۱، ص ۴۵۳-۴۵۵

۱۶. شهردان، ص ۳۶۶

۱۷. آرین‌پور، ج ۱، ص ۲۴۵

۱۸. شهردان، ص ۳۶۷

۱۹. راین، فراموشخانه...، ج ۲، ص ۱۷۹

اصلی، ولی در پس پرده، این مجمع ماسونی بود.

در همین جا باید توضیح دهیم که فراماسونری در ایران، در واقع نوعی مکتب به منظور جلب نخبگان، پرورش و ارتقاء آنان در هرم سیاسی و فرهنگی کشور در جهت اهداف استعمار بریتانیا به شمار می‌رفته، که در مرکز و در پس پرده‌های آن دست پنهان اینتلیجنس سرویس در کار بوده است. بنا بر این، آنچه که بیش از وابستگی‌های رسمی لژهای ایرانی به فراماسونری بین‌المللی حائز اهمیت است، همین نقش فراماسونری ایران به عنوان سازمان «باز» (Loose) و پوشش سیاسی - فرهنگی سرویس اطلاعاتی بریتانیا می‌باشد. پس، این ادعای سردنیس رایت که «معصومانه» ابراز تعجب می‌کند که علیرغم وابستگی رسمی بیشتر لژهای ایران به فراماسونری فرانسه، معلوم نیست چرا ایرانیان انگلیسی‌ها را به «استفاده شیطانی از فراماسونری» متهم می‌سازند، تجاهلی سالوسانه بیش نیست. رایت می‌نویسد:

هیچ مدرک قانع‌کننده‌ای نیافته‌ایم که اعتقاد رایج ایرانی‌ها را نسبت به استفاده شیطانی انگلیسی‌ها از فراماسونری تأیید کند [!]. انگلیسی‌ها برخلاف فرانسوی‌ها فراماسونری را به عنوان وسیله‌ای برای اشاعه فرهنگ و تمدن خود نیز ندیدند. انگلیسی‌ها هیچ کوششی، یا حداقل کوشش زیادی، برای جلب افراد به مجامع فراماسونی و وابسته ساختن لژهای ایرانی با مجامع فراماسونی خودشان به عمل نیاوردند...^{۲۰}

گفته اخیر سردنیس رایت صحت دارد و علت آن را باید تجربه لژهای انگلیسی در هندوستان دانست، که سبب تشدید نفرت ضداستعماری مردم هند از انگلستان گردید. ولی دعوی «معصومیت» انگلیسی‌ها در این معرکه و «عدم بهره‌گیری شیطانی انگلستان» از ماسونهای ایرانی آن هم از سوی رایت، که خود بر بسیاری از مسائل پس پرده تاریخ ایران اشراف دارد، انسان را به یاد تجاهل مضحك سیدحسن تقی‌زاده می‌اندازد که زمانی در مجلس شورا «اتهام» فراماسونگری علیه خود را «قصه جن و پری» خواند!

بدینسان، اردشیر ریپورتر با بهره‌گیری از موقعیت شامخی که در محافل اشرافی ایران کسب کرده بود، ارتباطات وسیعی را با رجال و معاریف کشور برقرار ساخته و با لطایف الحیل می‌کوشید تا آنان را به درجات مختلف، از هواداری فرهنگی غرب تا مزدوری رسمی اینتلیجنس سرویس، جذب کند. دکتر محمد مصدق در خاطرات خود گوشه‌ای از ظرایف

برخورد اردشیر را، که بیانگر سبک زیرکانه کار او و پسرش شاپورجی است، ثبت کرده است: ... بعد از شروع جنگ اول جهانی که دولت ترکیه کاپی تولاسیون را الغاء نمود طی رساله‌ای نظریات خود را برای اینکه دولت ایران هم همان رویه را تعقیب کند، منتشر کردم که در جامعه حسن اثر نمود. سپس اردشیرجی ادولجی نماینده زردشتیان هند در ایران به دیدنم آمد و ضمن صحبت اظهار کرد رساله شما در سفارت انگلیس مورد بررسی قرار گرفت و گفتند نویسنده تحت تأثیر تبلیغات آلمان قرار گرفته است و من برای رفع هرگونه سوء تفاهم گفتم که نویسنده را سالهاست می‌شناسم و او کسی نیست که تحت تأثیر سیاست بیگانه درآید. چون تحصیلاتی کرده و اکنون به ایران آمده خواسته است در این باب اظهارنظری نماید.^{۲۱}

اردشیر ریپورتر طی دوران فعالیت ۴۰ ساله خود در ایران، که از ورود او در سال ۱۸۹۳ م.، سه سال پیش از قتل ناصرالدینشاه، تا مرگ او در ۲۳ فوریه ۱۹۳۳ م. / ۴ اسفند ۱۳۱۱ ش. در تهران در اوج سلطنت رضاشاه ممتد است، علاوه بر میراث سیاسی که در قالب سلطنت پهلوی تبلور یافت، شبکه‌ای از عوامل اینتلیجنس سرویس را نیز برجای گذارد که بمثابة يك «اشرافیت اطلاعاتی» موقعیت ممتاز خود را در درون يك کاست بسته و موروثی محفوظ داشتند و اعقاب آنان نیز در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی اهرم‌های اساسی حکومت را به دست گرفتند. در کتاب حاضر برجسته‌ترین چهره‌های نسل اول این کاست حکومتگر، چون میرزا کریم خان رشتی، به تفصیل معرفی شده‌اند؛ معهذا ارائه تصویری جامع از این شبکه گسترده که همه مهره‌های ریز و درشت را در برگیرد، کاری است که از حوصله این نوشتار، که پیوستی است بر خاطرات ارتشبد حسین فردوست، خارج است. لذا، از این وادی می‌گذریم و به معرفی يك سند مهم تاریخی می‌پردازیم.

آشنائی با يك سند مهم تاریخی

در اثنای نگارش این پیوست‌ها، در کندوکاو میان انبوه اسناد به جای مانده از ارگان‌های سرّی اطلاعاتی و امنیتی و مقامات برجسته رژیم پهلوی، به سندی منحصر بفرد و تاریخی دست یافتیم که می‌تواند توضیح گرپنهان‌ترین پرده‌های تاریخ معاصر ایران از مشروطه تا دوران رضاخان باشد. این سند عجیب و ارزشمند خاطرات اردشیرجی ریپورتر است. اردشیر ریپورتر در اوج اقتدار و کامیابی، زمانی که در تهران از پس پرده دیکتاتوری آه‌نین رضاشاه پهلوی را هدایت می‌کرد، این خاطرات را نگاشته است. او در نوامبر

۱۹۳۱/آبان ۱۳۱۰، در سن ۶۶ سالگی، گونی مرگ قریب الوقوع خود را احساس می کرد و لذا به نگارش وصیت نامه ای برای تنها پسر ۱۰ ساله اش، شاپورجی، پرداخت. او این وصیت نامه را نزد مقامات عالی رتبه بریتانیا، احتمالاً لرد روچیلد، به امانت گذارد و متذکر شد که بخشی از آن، که حاوی شرح روابط او با رضاخان است، تنها ۳۵ سال پس از مرگش در اختیار پسرش قرار گیرد. با این حساب، خاطرات فوق در سال ۱۳۴۷ در اختیار شاپورجی قرار گرفته است. سردنيس رایت، سفیر پیشین انگلیس در ایران و دوست صمیمی شاپورجی که از عوامل روچیلدهاست و بعد از بازنشستگی پاداش خود را به صورت شغل مدیریت در یکی از شرکت های وابسته به مجتمع «رویال داچ شل» دریافت داشت،^{۲۲} این خاطرات را مطالعه کرده و در کتاب انگلیسی ها در میان ایرانیان، که در سال ۱۹۷۷ یعنی در اوج سلطنت محمدرضا پهلوی منتشر شد، درباره آن می نویسد:

آقای اردشیر ریپورتر در سال ۱۹۱۷ با رضاخان ملاقات کرد و به شدت تحت تأثیر میهن پرستی [!] او قرار گرفت. او در خاطرات منتشر نشده اش متذکر می شود که برای نخستین بار وی رضاخان را به آبرون ساید معرفی کرد.^{۲۳}

متن اصلی خاطرات سرّی اردشیر ریپورتر به دوزبان انگلیسی و گجراتی است و آنچه در دست ما است، منتخبی از آن است که به فارسی ترجمه شده. اردشیرجی این خاطرات را به قصد انتشار نگاشته و لذا در آن هنوز نیز زبان رمز و ایهام حاکم است؛ هرچند بسیاری از مسائل

۲۲. شواهد و قرائن و اسناد موجود نشان می دهد که اردشیر ریپورتر، مانند پسرش شاپورجی، دارای پیوندهای مستحکم با روچیلدها بوده است. همانطور که می دانیم از آغاز قرن بیستم میان روچیلدها و شرکت «رویال داچ شل» با کمپانی استاندارد اویل و شرکت نفت انگلیس رقابت هائی برای دست اندازی به نفت خاورمیانه و باکو جریان داشته است. الغاء امتیازداری توسط رضاشاه در سال ۱۳۱۱/۱۹۳۲، که توسط رژیم پهلوی و برخی مورخین به عنوان دلیل «استقلال» و «ملی گرانی» او عنوان می شد، در این چارچوب قابل تفسیر است. همانطور که می دانیم مدت کوتاهی بعد، رضاخان قرارداد ۱۹۳۳ را با شرکت نفت انگلیس منعقد کرد که حتی مورخین مغرض نیز مجبورند آن را قراردادی «مفتضح» ارزیابی کنند (کاتوزیان، ج ۱، ص ۱۶۵). رضاخان سپس در سال ۱۳۱۸/۱۹۳۹ امتیاز استخراج نفت شمال را به کمپانی «آلگمینه اکسپلواتاسیه ماچاپای»، شاخه ای از مجتمع «رویال داچ شل»، واگذار کرد. این قرارداد به علت بروز جنگ جهانی عملاً معلق ماند. برای آشنائی بیشتر با تاریخ مجتمع «رویال داچ شل» و پیوند آن با روچیلدها و تعمق در ارتباط مرموز آن با اختلافات ایران و شرکت نفت انگلیس به سلسله مقالات آنتون موهر، که توسط رسول نخشی با عنوان «جنگ نفت» ترجمه شد و در بجهوه این اختلاف در صفحات اول روزنامه اطلاعات (۶ الی ۱۲ بهمن ۱۳۱۱) درج گردید، مراجعه شود.

پس پرده آشکار شده و گاه به صراحت بیان گردیده است. علیرغم تمایل اردشیرجی، این خاطرات تاکنون توسط پسرش انتشار نیافته و این نخستین بار است که این سند منحصر بفرد تاریخی در دسترس عموم قرار می‌گیرد. نخستین اطلاع از این خاطرات زمانی آشکار شد که محمدرضاپهلوی تحت تأثیر توطئه مافیای فلیکس آقایان دستور چاپ گزارش معامله شکر با انگلیس، که شاهپورجی واسطه آن بود، را در روزنامه اطلاعات صادر کرد. متعاقب آن، شاهپورجی به دیدار فردوست رفت و بخشی از اسناد سرّی اینتلیجنس سرویس را در اختیار او گذارد تا محمدرضاپهلوی دین خود را به شاهپورجی دقیقاً بشناسد.^{۲۴} در همین زمان خاطرات اردشیرجی در اختیار محمدرضاپهلوی قرار گرفت و تصمیم شاهپورجی دال بر انتشار آن به اطلاع وی رسید. می‌توانیم تصور کنیم که شاه مغرور به شدت هراسان شد و با وساطت لردویکتور روچیلد بالاخره مقرر شد که تنها مقاله کوتاهی به قلم چمن پینچر در روزنامه دیلی اکسپرس انتشار یابد و اصل خاطرات هم چنان سرّی بماند. پرویز راجی بنقل از چمن پینچر بقیه ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

پنجشنبه ۲۰ آبان [۱۳۵۵]

ناهار در سفارت با چمن پینچر. از مصاحبه‌ای که پنج سال پیش با اعلیحضرت کرده بود و ترتیب آن را لرد راتچیلد [ویکتور روچیلد] داده بود، تعریف کرد. سرشاهپور ریپورتر هم در مصاحبه حضور داشته بود. از نزدیکی شاه و ریپورتر و نقشی که پدر ریپورتر در به تخت نشاندن رضاشاه ایفاء کرد، اظهار تعجب نمود. پینچر تمام این مطالب را در مقاله‌ای که بعداً در روزنامه دیلی اکسپرس چاپ شد، گنجانده بود و توافق قبلی اعلیحضرت را برای انتشار آن کسب کرده بود. از سخنان پینچر آزرده خاطر شدم و احساس تحقیر کردم. دلم می‌خواست کاری بکنم یا چیزی بگویم تا شاید اندکی از غرور ملی‌ام را بازیابم. اما حقایق انکارناپذیر است و به هر حال خود اعلیحضرت اجازه انتشار آنها را داده بود.^{۲۵}

متن مقاله چمن پینچر، که محصول توافق محمدرضاپهلوی و شاهپور ریپورتر با وساطت لرد روچیلد است و در روزنامه انگلیسی دیلی اکسپرس به چاپ رسید را در صفحات آینده، در تحلیل ریشه‌ها و پیامدهای این اختلاف، درج خواهیم کرد. بهر روی، براساس این توافق متن خاطرات اردشیرجی هم چنان مکتوم ماند تا سلطنت محمدرضاپهلوی و محصول تلاش ۴۰ ساله اردشیرجی با توفان انقلاب اسلامی بر باد رفت. پس از انقلاب، شاهپورجی که رویای اعاده این سلطنت را در سرداشت و هدایت فعال توطئه‌های ضدانقلابی علیه نظام نوپای جمهوری

۲۴. همین کتاب، ج ۱، ص ۲۹۷ - ۲۹۸

۲۵. راجی، ص ۳۵

اسلامی ایران را به دست گرفته بود، نشر خاطرات پدر را صلاح ندید، ولی سرنوشت چنین بود که نسخه‌ای از آن در آرشیوهای سرّی ارگان‌های اطلاعاتی شاه محفوظ بماند و امروزه به چاپ برسد.

سند حاضر واجد ارزش تاریخی فوق‌العاده است و ما خود را محق نمی‌دانیم که بخش‌هایی از آن را حذف کنیم و لذا متن کامل آن را که در ۱۹ صفحه دستنویس در اختیار ماست برای استفاده پژوهشگران تاریخ معاصر ایران درج می‌کنیم:^{۲۶}

منتخب از خاطرات مرحوم اردشیرجی که از انگلیسی و گجراتی^{۲۷} به فارسی ترجمه شده

است [:]

طهران - نوامبر ۱۹۳۱

در وصیت‌نامه خود خواسته‌ام که این قسمت از خاطراتم لا اقل سی و پنج سال پس از مرگم در اختیار فرزندم شاپورجی گذاشته شود و اگر در قید حیات نباشد در اختیار هیئت امنای «پارسی پانچایت» در بمبئی قرار گیرد که در انتشار آن اقدام نمایند. این گذشت زمان را از این جهت قید می‌کنم که تا آن وقت شخصیتی را که درباره‌اش این مشاهدات را می‌نگارم جای پرافتخار خود را در تاریخ کشورش و در زمره مردان تاریخ احراز کرده است اعم از اینکه در قید حیات باشد یا از جهان چشم فرو بسته باشد. شاید کمتر کسی مانند من او را آنچنانکه هست بشناسد و تا این اندازه با او مانوس و محشور باشد بدون اینکه نه نزدیکان او و نه کسان من از این قرابت آگاه باشند. در طی شانزده سال گذشته من شاهد و ناظر مردی بوده‌ام که در سایه نبوغ و اراده آهنین و شخصیت بارز خود مسیر تاریخ کشورش را تغییر داد. از این پس نسلهای ایرانی که وارث مملکتی مستقل و آزاد و متمایز از يك قطعه خاک جغرافیائی می‌گردند باید خود را مدیون رضاشاه پهلوی بدانند.

بیست و هفت سال داشتم که در پایان تحصیلاتم در انگلستان به زادگاه خود بمبئی بازگشتم. رشته تحصیلی من علوم و حقوق سیاسی و تاریخ شرق و تاریخ باستان بود. در فلسفه و السنه و بخصوص فارسی و عربی نیز مطالعاتی داشتم. قرار بود که با سمت صاحب منصب سیاسی در Indian Political Service [سرویس سیاسی هندوستان] و وابسته به دفتر نایب‌السلطنه خدمت نمایم. پس از چند ماهی در این مقام به من ابلاغ شد که از طرف نایب‌السلطنه هند و با مقام مستشاری سیاسی عازم طهران شوم و با استوارنامه صادره از

۲۶. دستخط و ترجمه سند به شاپورجی تعلق دارد. تأکید در متن سند از ما است.

۲۷. گجراتی (Gujarati) یکی از زبان‌های شاخه هندی-ایرانی (آریائی) است که اهالی ایالت گجرات هند، که کانون اقلیت پارسی است، به آن تکلم می‌کنند. ایالت گجرات در جنوب شرقی پاکستان و در جوار اقیانوس هند واقع است. در هندوستان قریب به ۳۰ میلیون نفر، از جمله بخشی از اهالی بمبئی، به گجراتی سخن می‌گویند.

حکومت هند به دربار ایران معرفی و در سفارت انگلیس در طهران خدمت نمایم. مأموریت دیگر من این بود که به نمایندگی پارسیان هند به امور همکیشان زرتشتی در ایران رسیدگی کرده و در رفع ظلم و ستم و محرومیت‌های گوناگونی از قبیل پرداخت جزیه و منع خروج از خانه در روزهای بارانی که به آنها تحمیل می‌شد اقدام نمایم. من از این پیشنهاد استقبال کردم زیرا که ما پارسیان هند هنوز پس از قرن‌ها ایران را سرزمین مقدس اجدادی خود و مهد زرتشت می‌دانیم و عشق ایران از فرایض دینی ماست. وظایف دیگر من این بود که نایب السلطنه و حکومت هند را از اوضاع ایران مطلع و آگاه نگاه دارم.

در پانز سال ۱۸۹۳ بود که به سوی ایران حرکت کردم و در آن زمان تصور آن را نمی‌کردم که به استثنای مدتی را که در مسافرت‌های خارج به سر بردم بقیه عمرم را در ایران خواهم گذراندم و در جریانات سیاسی این کشور نه بعنوان یک نفر ناظر بلکه فعالانه شرکت خواهم کرد. امروزه پس از سه‌ری شدن سی و هشت سال با وجدانی راحت می‌گویم که در تمام مراحل و منجمله نهضت مشروطیت و دوران استادی در مدرسه سیاسی آنجا که در قوه داشتم در تحریک و تقویت روح ایراندوستی در ایرانیان کوشیدم. در این دوران با ایرانیانی دوست شدم که هر یک بنوبه خود خادم ایران بودند مانند اتابک اعظم، ملک المتکلمین، صنیع الدوله، مویدالدوله، سردار اسعد بختیاری، دهخدا، مشیرالدوله، ذکاءالملک، حکیم‌الملک، تقی‌زاده، سیف‌السلطنه و شوکت امیر قائنات. ولی آنچه مرا آزار می‌داد بی‌حالی و سستی و بی‌علاقگی محض رژیم قاجاریه در قبال اوضاع دلخراش ایران بود. خانواده سلطنتی و هیئت حاکمه‌گونی خود را بیگانگانی می‌دانستند که بر ایران و ایرانیان حکومت می‌کردند و تنها چیزی که مورد علاقه و نظرشان بود حفظ مقام پوشالی خود به هر قیمتی که شده و همین روحیه ضعیف به دودولت روس و انگلیس اجازه می‌داد که گاه متفقاً و چند صباحی بطور جداگانه و بیشتر به رقابت یکدیگر حاکمیت ایران را بازبچه قرار داده و به میل و اراده خود در تأمین مصالحشان عمل نمایند. به جرئت می‌گویم که وضع هندوستان که مستعمره تمام عیار بریتانیا است به مراتب از ایران دوره قاجاریه بهتر بود زیرا که مأمورین انگلیس قبل از عزیمت خود این اصل را تعلیم می‌گرفتند که باید نسبت به مردم هند حس مسئولیت داشته و در عین حفظ سلطه و سیادت انگلستان کارهای اساسی انجام دهند که خواه ناخواه به سود مردم است و هیچ ناظر مطلع و بی‌غرضی این مطلب را نمی‌تواند انکار کند. ولی مأمورین انگلیسی در ایران که از جانب دولت بریتانیا و حکومت هند اعزام می‌گردیدند فقط و فقط درصدد ممانعت از گسترش نفوذ روسیه و سایر کشورهای اروپائی به مرزهای هند بودند. ایران به ظاهر مستقل و آزاد مذلت و خواری مستعمره بودن را متحمل می‌شد بدون اینکه کسی نسبت به امور آن حس دلسوزی و خدمت داشته باشد. بدیهی است که قدرت و نفوذ انگلستان مانع از این بود که سن پترزبورگ قسمت‌های بیشتری از خاک ایران را ببلعد ولی این به خاطر هند بود و نه ایران. دودولت مقتدر ایران را به مناطق نفوذ خود تقسیم کرده و در منطقه «بیطرف» مدام درصدد غلبه بر یکدیگر بودند.

در اکتبر سال ۱۹۱۷ بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد و نخستین دیدار ما

فرسنگ‌ها دور از پایتخت و در آبادی کوچکی در کنار جاده «بیربازار» بین رشت و طالش صورت گرفت.^{۲۸} رضاخان در یکی از اسکا دریل‌های قزاق خدمت می‌کرد. لشکر قزاق در آن زمان در خراسان و آذربایجان و مازندران و گیلان مستقر بوده و قزوین و رشت و طالش و خوی و قره‌سو و تبریز از مراکز اصلی این نیرو بود که تحت فرمان افسران روسی قرار داشت و وظیفه‌اش حفظ آرامش در منطقه نفوذ روس بطور کلی و حفظ سلطنت قاجار بالاخص بود. اوضاع ناشی از جنگ بین الملل و گزارشات محرمانه‌ای که از تحولات داخلی روسیه به لندن واصل شده بود براهیت نقل و انتقالات واحدهای قزاق در ایران می‌افزود زیرا این یگانه نیروی متشکلی بود که هرگاه روس‌ها اراده کنند می‌توانست با همکاری افراد و صاحبمنصبان ایرانی کفه ترازوی قدرت را به نفع روسیه تکان دهد. من اطلاع داشتم که هنگ قزاق روسی «آپشِرِن» که بالغ بر یکهزار و دویست تن بود از زبده‌ترین سربازان تشکیل یافته بود و مأموریت احتمالی‌اش بمراتب مهمتر از حفظ و یا اعاده نظم و آرامش بود. از مدت‌ها قبل من جزئیات مربوط به کلیه صاحبمنصبان ایرانی واحدهای قزاق را بررسی کرده و تعدادی از آنها را ملاقات نموده بودم. درباره رضاخان چکیده آنچه به من داده شده بود در کلمات «بیباک، تودار، مصمم» خلاصه شده و هم‌چنین اضافه شده بود که افراد و صاحبمنصبان ایرانی از او حرف شنوی دارند. قرار ملاقات گذاشته شده بود و در همان برخورد اول سیمای پرغرور و قامت بلند و قوی و سبیل چخماقی و چشمان نافذش مرا تحت تأثیر قرارداد. در ابتدا او مرا فرنگی تصور می‌کرد زیرا قیافه‌ام بیشتر خارجی بود تا ایرانی و لباس فرنگی هم به تن داشتم. مدتی صحبت کردم تا او هم به حرف آمد و با آنچه گفت برایم روشن بود که سرانجام با مردی طرفم که آتش مهر ایران در دلش شعله‌ور است و می‌تواند روزی ناجی کشورش باشد. رضاخان سواد و تحصیلات آکادمیک نداشت ولی کشورش را می‌شناخت. ملاقات‌های بعدی من با رضاخان در نقاط مختلف و پس از متجاوز از یکسال بیشتر در قزوین و طهران صورت می‌گرفت. پس از مدتی که چندان دراز نبود حس اعتماد و دوستی دو جانبه‌ای بین ما برقرار شد. او ترکی و روسی را تا حدی تکلم می‌کرد و به هر دو زبان به روانی دشنام می‌داد!^{۲۹}

به زبانی ساده تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را برایش تشریح می‌کردم. بویژه مایل بود که سرگذشت مردانی را که با همت خود کسب قدرت کرده بودند برایش نقل کنم. اغلب تا دیرگهان به صحبت من گوش می‌داد و برای رفع خستگی چای دم می‌کرد که می‌نوشیدیم. حافظه بسیار قوی و استعداد خارق‌العاده‌ای جهت درک رئوس و لب مطالب داشت و آنها را خوب به هم می‌پیوند و نتیجه‌گیری می‌نمود. سئوالاتش

۲۸. رضاخان حداقل از سال ۱۹۱۳ که زیر فرمان رودمستر در زمرهٔ چماقداران سردار محیی در کردستان حضور داشت (بامداد، ج ۶، ص ۱۳۴-۱۳۵) در واقع بنحوی با شبکه اردشیر ریپورتر مربوط بود و تحت پوشش آن قرار داشت. طبق اسناد و شواهد موجود، این قزاق خشن توسط میرزا کریم‌خان رشتی کشف شد و تا قبل از اکتبر ۱۹۱۷ تحت نظری قرار داشت و تنها زمانی که ضرورت یافت مستقیماً به اردشیرچی وصل شد.

۲۹. علامت! در اصل سند است.

می‌رساند که به افق دورتری می‌نگرد و مایل است که از اصول مملکتداری آگاه شود. هرچه بیشتر او را می‌دیدم و با روحیه و مکنونات قلبی‌اش آشنا می‌شدم برایم روشن‌تر می‌شد که رضاخان مرد سرنوشت است. حس شدید ایران‌پرستی توأم با استعداد خداداد و هیكل و قامتی توانا و سیمای مردانه قابلیت و قدرتی به او می‌داد که بتواند کشورش را از نیستی و زوال برهاند. حوادثی که منجر به قیام رضاخان شد متعلق به تاریخ است. فقط می‌گویم که آنچه راهم که سیدضیاءالدین طباطبائی به عهده داشت به خوبی انجام داد و محرک او هم خدمت به ایران بود ولی شاید بیش از آنچه لازم و یا مطلوب بود تظاهر به همگامی با سیاست انگلیس می‌کرد. به حکم وجدان و وظیفه خود می‌دانم که آنچه را که شخصاً درباره رضاشاه می‌دانم درج و ثبت نمایم و باید بگویم که شاه نه این یادداشت‌های مرا خواهد دید و نه از وجود آن کمترین اطلاعی دارد. بیم آن دارم که تعبیر و تفسیر حوادث جهان و ایران هم‌زمان با کودتای رضاخان به آیندگان چنین به غلط وانمود کند که رضاخان مهره شطرنجی بیش نبود که در بازی دو حریف مقتدر روس و انگلیس به له این و علیه آن به کار رفت. چنین تعبیری به همان اندازه غلط است که غیرمنصفانه. صحیح است که برچیده شدن رژیم قاجار به دست رضاخان بدون کمترین تردید و ابهامی به ضرر سیاست روس و لهذا مورد استقبال و حمایت انگلستان بود ولی رضاخان آن روز و رضاشاه امروز مردی نبوده و نیست که آلت دست سیاست بیگانه‌ای شود و اطاعت محض و کورکورانه‌ای از آن نماید. با کیاست ذاتی خود رضاخان توانست حداکثر استفاده را از جریانات وقت به سود هدف شرافتمندانه خود بنماید. نهایت بین سیاست انگلیس و آنچه منجر به کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ گردید يك نوع اشتراك و تصادف منافع و مصالح بود. بدیهی است که هرگاه در اثر انقلاب روسیه و وضع جهان پس از پایان جنگ بین الملل همکاری مصلحتی روس و انگلیس دچار وقفه نمی‌شد چه بسا رژیم فاسد و بیرمق قاجاریه به زندگی ننگین و ناسامان خود ادامه می‌داد و بر منوال گذشته حقوق و منافع ایران تابع مقاصد دو دولت همسایه بود. قیام رضاخان زائیده و مخلوق مستقیم سیاست انگلیس نبود. صحیح‌تر آنست که بگوئیم در این مرحله سیاست انگلیس در مناسبات خود با ایران چنین تشخیص داد که صلاحش در این است که با آمال میهن پرستانه‌ای که رضاخان مظهر آن بود همگام شود. در جنگ استقلال آمریکا جرج واشینگتون از کمک نظامی فرانسه بهره‌مند بود و این مطلب يك سر سوزن از ارزش خدمات میهن پرستانه سردار آمریکائی در راه میهنش نکاسته است. من در متن امور بوم و نیک می‌دانم که استقلال اسمی ایران در سال‌های قبل از کودتای ۱۹۲۱ هرآن در خطر محو شدن بود. بلشویک‌ها در روسیه فاتح بودند و قوای انگلیس از خاک آن کشور به داخل ایران عقب نشینی کرده بود. تبلیغات انقلابی در ولایات شمال و بویژه گیلان به درجه خطرناکی رخنه کرده بود. صاحب‌منصبان روسی قزاق در ایران که روس سفید و طرفدار رژیم تزاری بودند رفته‌رفته دچار دودلی شده و باطناً آماده همکاری با انقلابیون بلشویکی و گرفتن قدرت به نفع روسیه بودند. در پایتخت لااقل هفده محفل مخفی بلشویکی مشغول فعالیت بوده و سالهای رخوت و فساد ایران را به صورت مزرعه مستعدی جهت کشت دانه‌های انقلاب درآورده بود. عجب آنکه احمدشاه مصراً مخالف طرح ژنرال دیکسون

انگلیسی که هدفش پایان دادن به استقلال عمل لشکر قزاق بود می بود. کلنل استارسلسکی فرمانده نیروی قزاق به شاه تلقین کرده بود که طرح مذکور خشم و کینه روسیه را متوجه شخص احمدشاه خواهد کرد و این جوان سست عنصر مرعوب فرمانده قزاق که ضمناً ضامن جاننش هم به شمار می رفت شده بود. یکبار به اتفاق صارم الدوله نزد شاه رفتم و خطر احتمالی لشکر قزاق را متذکر شدم و یگانه پاسخ شاه این بود که روس و انگلیس بالاخره با هم کنار خواهند آمد و او نمی خواهد سهر بلا شود. رضاخان به من می گفت که اکثر افسران روسی قزاق مستعد همکاری با رژیم جدید کشورشان هستند و با توجه به فعالیت های مخفی و تبلیغات انقلابی هر روز خطر بلعیده شدن ولایات شمالی و تهران نزدیک تر می شد. حتی در طی اقامت خود در پاریس هم شاه با استارسلسکی مکاتبه محرمانه داشت. پس از مراجعت به ایران شاه همچنان بی اراده و دودل بود و باطناً خواهان ادامه موجودیت مستقل نیروهای قزاق و نمی خواست قبول کند که این نیرو تغییر ماهیت داده و به سرعت متمایل و وفادار به روسیه انقلابی می باشد.

در اواسط ماه مه ۱۹۲۰ مأمورین اطلاعاتی انگلیس از گیلان گزارش دادند که قرار است میرزا کوچک خان رهبر نهضت «جنگل» نخست وزیر جمهوری شوروی گیلان گردد و سپس کمیته انقلابی سراسر ایران چند «جمهوری» دیگر را اعلام نماید. جریان به احمدشاه گزارش شد و در عین ابراز نگرانی و ترس شدید فاقد اراده بود که قدمی بردارد و تنها هدف فوری و حیاتی و ممتاتی این سلطان قاجار این بود که مبالغی را که مدعی بود در سفر اخیر اروپا خرج کرده است خزانه مفلس و در یوزه ایران به او پرداخت نماید.

انقلابیون نقشه دامنه داری را طرح کرده بودند که آتش شورش و بلوا در مازندران و گیلان و قبائل لرستان و ترکمن مشتعل شود و عمالشان زمام قدرت را به دست گیرند. جمهوری آذربایجان به رهبری دمکرات ها در تبریز در شرف وقوع بود.^{۳۰} در خلال این احوال قرارداد ۱۹۱۹ معوق و بلا اجرا مانده بود و مجلس وجود نداشت که آن را تصویب و یا رد نماید. وثوق الدوله جای خود را به مشیرالدوله سپرد و شاه طماع هم علاوه بر مقرری محرمانه خود از انگلیس که به ماهی بیست و پنج هزار تومان بالغ می شد سعی می کرد عواید فوری دیگری برای خود تأمین کند. نماینده وزارت خارجه بریتانیا معتقد بود که کابینه مشیرالدوله سروصورتی به اوضاع داده است ولی آنچه را که من به نایب السلطنه هند گزارش دادم این بود که خانه ایران از پای بند ویران است و قرارداد ۱۹۱۹ هم فاقد ارزش و هرچه زودتر باید به عنوان پیروزی برای ایران باطل و لغو شود. عزیمت و یا ماندن قوای نظامی بریتانیا در شمال ایران تحت مذاقه و مرور بود و این تدبیر اتخاذ شد که بنام همکاری نزدیک در مقابل خطر بلشویک ها و انقلابیون محلی بهتر است قوای انگلیس و قزاق با یکدیگر وارد عمل شوند. این طرح ژنرال Ironside [آیرونساید] بود که مانع از اقدام ناگهانی و قاطع لشکر قزاق به سود روس ها گردد. در طی ملاقاتی در منزل ارباب جمشید در طهران رضاخان به من توضیح داد که افسران روسی قزاق در

۳۰. منظور اردشیر ریپورتر از «جمهوری دمکرات ها در آذربایجان» قیام شیخ محمد خیابانی است. بعدها پیشه‌وری این نام را به علت وجهه مردمی آن دزدید و بر حکومت دست نشانده خود اطلاق کرد.

حال جلب همکاری عده‌ای از قزاق‌های ایرانی هستند که بموقع مناسب و به بهانه حفظ و حمایت از جان شاه پایتخت را در تسلط کامل خود درآورند و آن را اشغال کنند. احمدشاه به هیچوجه حاضر نبود که برعلیه فرمانده روسی قزاق عملی انجام دهد و شاید یکی از دلایل اصلی این بود که کلنل استارسلسکی مبالغ قابل ملاحظه‌ای از بودجه قزاق را برداشته و به شاه رشوه می‌داد و این جریان بر سفارت انگلیس پوشیده نبود. در این مرحله به دستور وزارت جنگ در لندن^{۳۱} و نایب‌السلطنه هند همکاری نزدیک ژنرال آبرونساید و من آغاز گردید. من برای نظرات رضاخان درباره نیروی قزاق اعتبار فراوانی قائل بودم و سرانجام او را به Ironside معرفی کردم. Ironside همان خصالی را در رضاخان می‌دید که من دیده بودم و هر دو برای این مرد احترام زیادی قائل بودیم. با تدابیر زیاد کلنل فرمانده و افسران روس لشکر قزاق را ترک گفتند و امور لشکر به دست فرمانده نیروهای انگلیس در شمال ایران اداره می‌شد.

در پایان سال ۱۹۲۰ حکومت شوروی به طهران پیشنهاد قراردادی را نمود که ظاهری بس فریبنده داشت و خط بطلان بر مزایای حکومت تزاری در ایران می‌کشید ولی با لحنی معصومانه و حق به جانب به روسیه این حق را می‌داد که در صورت احساس خطر و تهدید از خاک ایران بتواند قوای نظامی به ایران اعزام دارد. این قرارداد عامل و عنصر جدیدی را به صحنه سیاست ایران وارد نمود و مسلم بود که بهتر است قوای انگلیس هرچه زودتر ایران را تخلیه کند که دستاویزی به روس‌ها داده نشود و کمال مطلوب این بود که حکومتی در طهران به روی کار آید که بتواند بر اوضاع مسلط گردد. رژیم قاجار سالها آزمایش خود را داده بود و جز ضعف و زبونی هنری نداشت. سال ۱۹۲۰ به پایان رسید و در ژانویه ۱۹۲۱ بود که شاه نغمه عزیمت از ایران را ساز داد و استدلالش این بود که تخلیه ایران از قوای انگلیس مفهومی تسلط بلشویک‌ها و قتل اوست! من با اعتقاد کامل اظهار نظر کردم که رفتن شاه از ایران نه تنها فاجعه‌ای به بار نخواهد آورد بلکه موهبتی است از سوی باری تعالی. در دیده من احمدشاه مترادف بود با بی‌شهامتی و حرص و طمع و ادامه حکومت رژیم قاجار در ایران مترادف با سقوط جبران‌ناپذیر این کشور که با اقدام جسورانه و به موقع رضاخان از خطر تجزیه و هرج و مرج و بالاخره نیستی نجات یافت.

در چند سال گذشته که رضاشاه بار سلطنت ایران را بر شانه‌های فراخ خود حمل می‌کند علاقه‌اش به پیشرفت و ترقی این سرزمین صورت تعصب به خود گرفته و کوشش می‌کند که نظم نوین سیاسی و اجتماعی برقرار کند. من خوشوقتم که شاه از حد و اندازه عقب افتادگی ایران نه تنها نسبت به ممالک اروپائی بلکه نسبت به ژاپن و هند و ترکیه هم اطلاع دقیقی ندارد والا رنج و غصه فراوانی روح حساسش را فرامی‌گرفت. این روزها که به خدمتش بار می‌یابم کم حوصله و گرفته است از اینکه سرعت جریان کارها کمتر از حد دلخواه اوست. احیای ایران برای رضاشاه شهوت ارضاء‌ناپذیری است و اگر می‌توانست وجب به وجب ایران را با دست خود آباد می‌کرد. با مردم عادی که خود از میان آنها برخاسته است همدردی فراوان دارد ولی با

۳۱. در این زمان وزیر جنگ انگلیس وینستون چرچیل بود که درباره پیوند او با روچیلدها قبلاً توضیح داده ایم.

کسانی که مشاغل مسئول کشوری و لشکری داشته ولی منشاء خدمتی نیستند دارای ژن نفرت و کینه و حتی خشونت و بیرحمی است. تربیت نظامی رضاشاه را متقاعد کرده است که بدون رعایت انضباط شدید در شئون مملکت کاری به ثمر نمی‌رسد. باز بیم آن دارم که مورخین ایرانی شدت عمل شاه را نسبت به کسانی که مستحق آن هستند به سنگدلی و شقاوت سوءتعبیر نمایند و حال آنکه در زیر این صورت مردانه و سخت قلبی پر از احساسات می‌تهد. رضاشاه مردم ایران را می‌شناسد و می‌داند که هرگاه انضباط و سختگیری را کنار گذاشته و با ملایمت و نرمی با مروتسین رفتار نماید ابهت خود و مقام منیعش را از دست می‌دهد و به قول ایرانیان نمی‌تواند زهرچشم بگیرد. او به اشخاص رو نمی‌دهد ولی آنجا که اراده کند می‌تواند ابراز ملاطفت نماید.

هنگامی که این سطور را می‌نویسم رژیم اتوکراسی در ایران برقرار است و قدرت به تمام معنی کلمه در دست رضاشاه می‌باشد. او این قدرت مطلق و بلامنازع را صرفاً برای به جلو راندن ایران می‌خواهد. برخلاف پُرکنسول‌های رُم رضاشاه قدرت را برای تجلی آن نمی‌خواهد و برخلاف سزار و اکتاویوس زمانی شمشیر نمی‌بندد و زمانی سَرُنْگ (Sarong) به تن نمی‌کند. او همیشه کسوت سربازی به تن دارد. ادعای نیمه خدائی و شبه خدائی ندارد و متظاهر به این نیست که قانون‌گزار الهی است برای مملکت خود. او می‌خواهد که رخوت و رکود روحی و جسمی ایرانیان جای خود را به کار و فعالیت و هوشیاری و آگاهی ملی بدهد. ثناگویان و مداحان حرفه‌ای حس تحقیر درونی شاه را به خود جلب می‌نمایند ولو اینکه مدح و ثنای سلاطین از سنت‌های ایران است و رضاشاه هم چاره‌ای ندارد جز اینکه در مراسم رسمی تاحدی آن را تحمل کند.

رضاشاه از کسانی که مذهب را وسیله سودجویی شخصی و جاهل و خرافاتی نگاه داشتن مردم قرار می‌دهند بیزار است. من به تفصیل برایش شرح داده‌ام که طبقه علماء و آخوندها و ملاها چگونه در گذشته نه چندان دور آماده حتی وطن‌فروشی بودند. عده‌ای از آنها رسماً استدلال می‌کردند که بلشویزم یعنی اسلام! و البته در ازاء این تفسیر پاداش مالی دریافت می‌کردند که جهت مقابله با آن علما و مجتهدین عراق پول گزافی گرفتند که برعلیه مرام بلشویزم فتوا دهند! علما بطور کلی می‌خواستند که جیبشان پر شود و تسلطشان بر مردم پایدار بماند و همیشه برچند بالین سر می‌نهادند. در تأیید نظرم جریان واقعی ذیل را برای رضاشاه تعریف کردم: «در اوائل ژانویه ۱۹۱۳ مأمور سیاسی انگلیس در تبریز به سفارت انگلیس در طهران گزارش داد که طبق قول و قرار قبلی علماء و مجتهدین تبریز تلگرافی به طهران کرده و از کابینه مصراً خواسته بودند که نایب‌السلطنه نباید به ایران بازگردد. مأمور سیاسی با تعجب افزوده بود که همین آقایان علما خواسته‌اند که سعدالدوله زمام دولت را به دست گیرد و بختیاری‌ها را از کار برکنار کند و مأمورین گمرکی بلژیکی هم از ایران اخراج شوند. درخواست مربوط به نایب‌السلطنه طبق انتظار بود و برای آن سفارت پول کافی به آقایان پرداخت کرده بود ولی تقاضاهای دیگر غیرمنتظره و تعجب‌آور بود. شخصاً به تبریز رفتم و

احتیاطاً از پکلووسکی نماینده سیاسی روس در طهران نامه‌ای برای کنسول روس در تبریز گرفتم که با من همکاری کند. کاشف به عمل آمد که آقایان علماء و روحانیون از مأمورین انگلیسی پول گرفتند که نایب السلطنه به ایران بازنگردد و از مأمورین روسی (که رسماً با انگلیس در ابقای بلژیکی‌ها موافقت کرده بودند!!) پول گرفتند که اخراج بلژیکی‌ها را بخواهند؛ از شجاع الدوله حکمران آذربایجان پول گرفتند که برله سعدالدوله و علیه بختیاری‌ها اقدام کنند و تازه پس از همه اینها کشف کردم که با سپهدار هم مشغول معامله بودند که در صورت دریافت پول لازم بر علیه شجاع الدوله فتوای مذهبی دهند!» خوب به خاطر دارم که در پایان این داستان رضاشاه چند بار این کلمات را ادا کرد «قحبه‌های بی همه چیز». برای شاه گفتم که چگونه در شهر مقدس مشهد و در سایه‌های گنبد امام رضا [ع] آخوندها با مسافرین و زوار تماس می‌گرفتند و بدون هیچ شرم و حیاتی موجبات عیش و لذات جنسی آنها را فراهم می‌کردند و زن‌هایی در اختیار داشتند که با قراردادهای چند روزه و یا یک روزه به ازدواج مردان ذی‌علاقه درمی‌آوردند و به این زن‌های نادان تلقین می‌کردند که این کار ثواب دارد و موجب رضایت ائمه اطهار است! و به مردان می‌گفتند که زیارت آنها هنگامی قبول است که خود را از بار شهوت جنسی سبک کنند و به عبادت بپردازند! در همه جا اشتغال به این عمل به نام زشت و مشخص خود نامیده می‌شود ولی آقایان علما به همکاران مذهبی خود اجازه می‌دادند که با عمامه و عبا به آن اشتغال ورزند! اذعان دارم که در میان روحانیون ایران افراد شرافتمند و ایران دوست هم هستند که خود افتخار دوستی و مصاحبت‌شان را داشته‌ام ولی این عده انگشت شمار را نمی‌توان نمونه واقعی جامعه روحانیت ایران دانست. شاید برای خاطر تقویت و تسکین وجدان بود که رضاشاه از من می‌خواست که به دقت عواقب ایران برانداز نفوذ و مداخلات موبدان را در دربار ساسانیان برایش تعریف کنم. تعجب نمی‌کنم اگر مورخینی مجهز با اطلاعات سطحی و دست دوم رضاشاه را مخالف دین بدانند. استنباط من این است که او به خدا معتقد ولی در مذهب متعصب و خشک نیست.

یازده سال تمام را در میان عشایر و قبائل مختلفی که در محدوده جغرافیائی ایران سکونت دارند به سر برده بودم. آنچه را که درباره آنها از زبان و نژاد و مشتقات عشیره‌ای و سلسله مراتب و طبقه‌بندی ایلخانی و خانی و مناسبات خوب و بد آنها با یکدیگر و روابطشان با دول بیگانه می‌دانستم با ذکر جزئیات و موبه‌مو برای رضاشاه گفته‌ام. هدف او این است که روزی قبائل ایران خود را واقعاً ایرانی بدانند و در حقوق و هم‌چنین مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی سهمیم باشند. در رژیم فعلی جایی برای حکومت‌های غیررسمی و خودمختار محلی وجود ندارد. نظر قاطع من این است که ادامه قدرت خوانین به هر فرم و صورتی که باشد با قدرت حکومت مرکزی و استقلال ایران مبیانت دارد. این قدرت‌های محلی باید بکلی برچیده و در صورت لزوم قلع و قمع شوند. بکرات شاهد آن بودم که چگونه وفاداری خوانین به جهتی جلب می‌شد که نفع شخصی و مادی آنها را بیشتر تأمین کند و در ازدیاد زور آنها مؤثر باشد. اجنبی یا ایرانی بودن منبع فیض برایشان علی‌السویه بود. حتی می‌دیدم که چگونه روابط خود را با مأمورین سیاسی

خارجی به رخ قبیله و عشیره خود می کشیدند و به آن مباحثات می کردند. تجربه من نشان داد که تمایل و استعداد ذاتی خیانت به ایران در قبائل قشقانی بسیار زیاد است و به هیچوجه پای بند اصولی نیستند. بختیاری‌ها برخلاف آنچه ظاهرشان نشان می‌دهد سست عنصر و وفاداری‌شان مدام دستخوش نوسانات سیاسی زمانه است. افراد که از لحاظ نژاد قومی ایرانی هستند باید تحت مراقبت دائمی سیاسی باشند زیرا که کمتر از دو میلیون کرد در خارج از سرحدات ایران بوده و می‌توانند آلت دست دول ذینفوذ و علاقه‌مند] قرار گیرند و به همین جهت است که هم‌اکنون تعدادی از مأمورین انگلیسی با مطالعه زبان و عادات و رسوم افراد درمیان آنها خدمت می‌کنند. تراکمه که نژاداً تاتار هستند نیز چندان قابل اعتماد نبوده و مأمورین روسی درمیان آنها در هر دو سوی مرز ایران به سر می‌برند. عشیره‌های کوچک بیشتر راهزن هستند تا چیز دیگر. در جنوب قبائل عرب هم غیر ایرانی هستند و هم خود را غیر ایرانی می‌دانند و با توجه به وضعی که در مسهتیمیا^{۳۲} (عراق) وجود دارد باید به هر تدبیری شده این اقلیت عرب حل شده و موجودیتش را از دست بدهد. در سال ۱۹۱۲ مأموریت یافتم که به جدال و مرافعه بین خوانین بختیاری و شیخ محمره بر سر اینکه آیا شوشتر و دزفول باید در حیطه قدرت بختیاری‌ها باشد و یا شیخ رسیدگی کنم. سرانجام با مذاکره با شیخ از یکطرف و سردار جنگ ایلخانی بختیاری از سوی دیگر موافقت‌نامه‌ای تنظیم شد و بنا به اصرار و خواهش طرفین امضاءکننده در کنسولگری و دفتر نماینده سیاسی انگلیس در محمره و بوشهر درج و ثبت شد که رسمیت پیدا کند. اصولاً مداخله حکومت مرکزی قاجار در این امور مطرح نبود!

از لحاظ تعریف سیاسی رضاشاه اتوکرات است و اینکه در ایران ظواهر سیستم پارلمانی به چشم می‌خورد ناقض این حقیقت نیست زیرا ترکیب مجلس با نظر و تصویب نهائی شاه است و نه انتخاب مردم و رضاشاه نیازی ندارد که مجلس را به توپ ببندد. بدون اینکه شاید خودش متوجه باشد رضاشاه دارای سلیقه‌ای است که قرن‌ها پیش افلاطون آن را نوع پسندیده‌ای از حکومت می‌دانست و عبارت بود از تأمین امنیت و برابری در مقابل قانون و راهنمایی مردم در جهت آمال ملی. رضاشاه با اشتیاق و بی‌صبوری می‌خواهد که جوانان ایرانی هرچه زودتر به علوم و فرهنگ امروزی اروپا آشنا شده و در پیشرفت ایران نقش فعالی داشته باشند. هم‌اکنون گروه‌هایی از طرف شاه به اروپا اعزام شده‌اند.

بدبختی اصلی ایران و بخصوص در دو قرن اخیر این بوده است که رژیم استبداد و قدرت مطلق توسط سلاطینی اعمال می‌شد که ضعیف‌النفوس و فاقد آمال و آرزوهای ملی برای ایران بودند. قدرت مطلق آنها بین نزدیکان و درباریان توزیع می‌شد و کار به جایی می‌رسید که فراشبازی‌ها بر مردم بیچاره تسلط داشتند و بنام و برای اربابان خود یعنی شاهزادگان و رجال قاجار اخاذی می‌کردند. حکمرانان ولایات هم از درآمدهای نامشروع خود سهمی به شاه می‌دادند و سفره خود را رنگین تر و حساب‌های شخصی‌شان در بانک‌های و یا محل دیگر روز بروز فزونی می‌یافت. خزانه دولت دائماً خالی و دست‌تکدی به سوی روس و انگلیس و

بانک‌های آنها و یا شرکت نفت دراز بود. رجال بی حیثیت قاجار حتی تهدید می‌کردند که اگر به آنها پول نرسد یا استعفاء می‌دهند و یا در کنسولگری بست می‌نشینند تا خواهش آنها اجابت شود! ارباب جمشید سرمایه‌دار و بانکدار و دوست قدیمی من که بعدها فرزندش داماد من شد برایم حکایت می‌کرد که چگونه محمد علی‌شاه و خانواده اش برای لهور و لعب خود از تجارتخانه جمشیدیان مبالغ هنگفتی پول قرض می‌کردند و سرانجام عده‌ای از تجار و ملاکینی که مستغنی از «حسن نیت» دربار ایران نبودند این قروض را از جانب شاه پرداخت می‌نمودند.^{۳۳} روش سیاسی این رجال فاسد این بود که خود را به رنگ و بوی مصالح دولت بیگانه تطبیق داده و این زبونی را کیاست و سیاست نام گذارند. باطناً خوشنود بودند که ده هزار سرباز و قزاق روسی در شمال ایران و سربازان هندی در جاسک و بوشهر و ناهای جنگی انگلیس در اختیار مأمور سیاسی در بوشهر بود که هرگونه وطن‌فروشی آنها را جامه «تسلیم و رضا» در مقابل نیروی عظیم دول مقتدر روس و انگلیس بپوشاند. من به ایرانیان گفته و می‌گویم که تطمیع دول بیگانه فقط در مواردی مؤثر است که آمادگی و استعداد خودفروشی و وطن‌فروشی وجود داشته باشد و در اینصورت ننگ و نفرین بر خودفروشان است و نه خریداران بیگانه آنها که هدف و نظرشان تأمین منافع ملی خود می‌باشد. بوده و هستند ایرانیانی که جان خود را عالماً و عامداً فدای اصول میهن پرستانه خود نمودند و از آنجمله صنایع الدوله و ملک‌المتکلمین. من وقوف کامل دارم که نهضت آزادیخواهی هند و تلاش رهبران آن موجب تکریم و احترام همان مأمورین انگلیسی است که برای حفظ سروری خود ناچار به مقابله و سرکوب کردن آن هستند.

صحبت از قدرت مطلق کردم. امروز این قدرت مطلق را رضاشاه رأساً و با حس مسئولیت نسبت به وظایف خطیر سلطنت در راه اعتلای ایران اعمال می‌نماید. دیگر وزراء و حکام و مسئولین امور چشمشان به دستورات صادره از دربار شاه است و از مأمورین بیگانه کسب تکلیف و راهنمایی نمی‌کنند. قدرت و نفوذ واقعی در رضاشاه متمرکز است و از او ناشی می‌شود. مأمورین بیگانه هم دست از مداخلات دیرین کشیده و نیک می‌دانند که تکرار آن برای رضاشاه غیر قابل تحمل و منافع مشروع و مناسبات بین کشورشان و ایران را به مخاطره خواهد

۳۳. ارباب جمشید جمشیدیان فرزند بهمین از صرافان درجه اول دوران مشروطه است. او از سال ۱۲۷۰ ش. فعالیت مستقل مالی خود را آغاز کرد و با اعتبار یک میلیون تومانی بانک روس به یک چهره سرشناس مالی بدل شد و به تأسیس بانک جمشیدیان دست زد. صرافی جمشیدیان علاوه بر تهران و شیراز و یزد و کرمان و بنادر جنوب ایران، شعب خود را در بغداد و بمبئی و کلکته و پاریس نیز دایر کرد. ارباب جمشید در سال ۱۲۸۲ ش. / ۱۹۰۳ م. از مظفرالدین‌شاه لقب «رئیس التجار»ی دریافت کرد. او در جریان مشروطه نقش فعالی داشت و در مجلس اول نماینده زرتشتیان بود. در سالهای بعد بانک روس برای انحلال صرافی جمشیدیان تلاش جدی کرد که در سال ۱۲۹۴ ش. / ۱۹۱۵ م. ظاهراً به ورشکست آن انجامید. «غالب رجال و اشراف» که به این بانک بدهکار بودند «در آن هنگامه از پرداختن بدهی‌های خود سرباز زدند.» (شهمردان، ص ۴۳۶). ارباب جمشید در ۱۶ دیماه ۱۳۱۱ در سن ۸۲ سالگی درگذشت. او از نزدیک‌ترین دوستان اردشیرجی بود و با فروغی‌ها نیز صمیمیت بسیار داشت.

انداخت. ولی افسوس که هنوز این تغییر رویه رجال ایرانی از ترس جان است تا از روی اعتقاد و ایمان. شاید يك قرن باید سپری شود که ایرانیان صاحب عزت نفس سیاسی واقعی شوند و قبول کنند که در سرزمین خود باید صاحب اختیار شوند. یکی از اشکالات عمده این است که با مختصر معلومات و اطلاعات ناقص از اوضاع جهانی ایرانیان خود را به رموز و اسرار سیاست دول اروپائی و بخصوص روس و انگلیس آگاه دانسته و نتیجه می گیرند که آنچه در ایران می گذرد و یا خواهد گذشت نتیجه تصمیماتی است که بیگانگان گرفته و اتخاذ خواهند کرد. با قدرت تخیل و سیاست بافی به اطراف خود می نگرند و برای هر امر نسبتاً ساده ای هزاران کاسه می بینند که در زیر هر يك نیم کاسه ای است! بدیهی است که این روحیه یأس و حرمان تا حد زیادی زائیده چند قرن مداخلات بیگانگان در امور ایران و روش تسلیم و رضای سلاطین و رجال ایران در مقابل آن می باشد که به صورت خو و طبیعت ثانی درآمده است. ولی قدر مسلم این است که این ملت کهنسال که هم مزه سیادت و سروری چشیده و هم از عبودیت در مقابل قدرت دیگران بی تجربه نیست قابلیت و استعداد ذاتی آن را دارد که با راهنمایی و رهبری حرمت از دست رفته را بازیابد [۱]، ولی مگزار خوشبین بوده و تصور کنیم که این تحول روانی يك شبه انجام خواهد شد. هنوز رضاشاه هم نتوانسته است سطح اخلاقی هموطنانش را که دچار انحطاط شده به میزان محسوسی بالا ببرد. در هندوستان مردم کوچه و بازار سربازان و حکمرانان انگلیسی را می بینند که بر سرشان آقائی می کنند و برای مقابله با آن نهضت آزادیخواهی هند و حزب کنگره عرض اندام می کند ولی در ایران تا همین ده سال اخیر ایرانیان نفوذ انگلیس را حاکم و حاضر در همه جا دانسته ولو اینکه نه سرباز انگلیسی و نه حکمران انگلیسی به چشم نمی خورد. خوب یاد دارم که روزی دوست مشفق حسینقلی خان نواب که حزب ملیون را رهبری می کرد^{۳۴} با یاسی فراوان به من چنین گفت: «اردشیرجی، من حزب را رها

۳۴. خانواده «نواب هندی» از برجسته ترین عوامل انگلیس در ایران به شمار می رفتند. جد اعلاى این خانواده (محمدرضاخان مازندرانی) در سال ۹۵۲ ق. به سرداری يك فوج از سپاه شاه طهماسب اول برای اعانت به همایونشاه پسر بابر به هند رفت و پس از استقرار همایونشاه به سلطنت در آن دیار ماند و حکومت یکی از بنادر را به دست گرفت. اولاد او در این منصب باقی ماندند و پس از سلطه انگلیسی ها به خدمت آنها درآمد و موقعیت شان محفوظ ماند. جعفرعلی خان نواب، یکی از اعقاب محمدرضاخان مازندرانی که افسر ارتش هندوستان بود، پس از استعفاء به کربلا رفت و یا بگفته مهدی بامداد «او را به کربلا فرستادند». او در کربلا با دختر میرزا حسنعلی طیب شیرازی ازدواج کرد و به همراه پدرزن به شیراز رفت و با موجب دولت انگلیس در این شهر ماند و در دهه اول قرن ۱۹م. وکیل (کنسول) انگلیس در شیراز بود. اعقاب جعفرعلی خان نیز مانند او عوامل سفارت انگلیس در شیراز بودند. در سالهای مشروطه غلامعلی خان نواب، نایب قنصل سفارت انگلیس در شیراز بود. او در ۷ سپتامبر ۱۹۱۵، ظاهراً به علت اهانتی که با شنیدن خبر شهادت رئیس علی دلواری نسبت به او ابراز داشت، توسط مردم به قتل رسید (هدایت، ص ۲۷۵). در همین زمان سیف الله خان نواب به همراه دکتر مهدی ملک زاده در زمره آزادیخواهان شیراز و حسنعلی خان نواب در تهران نواب سفارت انگلیس بود.

خواهم کرد زیرا همان کسانی که به وطن پرستی آنها ایمان داشتم در جلسات علنی دم از وطن و آزادی می‌زنند و بعداً به طور محرمانه و یک یک از من می‌پرسند که راهنمایی و نظر سفارت را برای مذاکرات بعدی به آنها بگویم!» هنوز دوستان ایرانی من گاندی و حزب کنگره را بازی سیاسی انگلیس تصور می‌کنند و در قبال اصرار و توضیح من که نهضت آزادیخواهی هند واقعی و اصیل است چشمک می‌زنند و مرا ملامت می‌کنند که ایرانی تیزهوش را فریب می‌دهم! برخلاف عقیده من رضاشاه تصور می‌فرماید که دیگر آن روحیه عدم اعتماد به نفس گذشته از میان ایرانیان رخت بر بسته است. شك نیست که نسبت به ده سال قبل برحیثیت ایرانیان افزوده شده است ولی به شاه عرض کرده و شاید خاطرش را رنجانیده ام که مبادا باور فرماید که روح خدمت به ایران و امانت و صداقت بکلی جای خیانت و فسق و فجور گذشته را گرفته است. زیرا که بدبختانه اینطور نیست.

→ حسینقلی خان نواب (متولد ۱۲۸۶ق. در شیراز - متوفی ۱۳۲۴ ش.). در آغاز شاگرد شیخ محمدباقر بواناتی شیدانی (روحانی نمای مرموزی که بعدها مترجم کنسولگری انگلیس در بوشهر شد و سپس به لندن رفت. مراجعه شود به: بامداد، ج ۶، ص ۲۱۳) بود. او تحصیلات خود را در هند و لندن و پاریس به پایان رسانید و در سال ۱۸۸۲م. / ۱۳۰۰ق. (۱۱ سال قبل از اردشیر ریپورتر) به تهران آمد و در مشاغل وابسته به دستگاه انگلیسی ها خدمت نمود. مدتی مدیر ایرانی بانک شرقی انگلیس بود و مدتی عضو اداره انحصار دخانیات (رژی). او از عوامل مؤثر در انعقاد قرارداد رژی بود. حسینقلی نواب از سال ۱۳۰۸ ق. تا اوائل سلطنت مظفردالدینشاه نایب و مترجم اول سفارت ایران در لندن بود. او در حوادث مشروطه نقش فعالی ایفاء کرد و در مجلس اول (۱۳۲۴ق.) نماینده تهران شد.

نواب در سال ۱۹۰۷م. / ۱۳۲۵ق. از بنیانگذاران «لژ بیداری ایران» بود. او در دوره دوم (۱۳۲۷ق.) نیز از تهران نماینده بود و در مبارزه با محمدعلیشاه نقش مؤثر داشت. در زمان فتح تهران و خلع محمدعلیشاه در کنار افرادی چون محمودلی خان تنکابنی، سردار اسعد بختیاری، مرتضی قلی خان صنیع الدوله، سیدحسن تقی زاده، حسن وثوق الدوله، ابراهیم حکیم الملک، سردار محیی و غیره، عضو کمیته هیئت مدیره تهران شد و بگفته مهدی بامداد تقریباً مدیر تهران بود. بدستور همین کمیته بود که شیخ فضل الله نوری به شهادت رسید. او در کابینه مستوفی (۱۳۲۸ق.) وزیر امور خارجه شد ولی پس از چندی به علت فشار روس ها کناره گرفت. در سال ۱۹۱۱م. / ۱۳۳۰ق. به اروپا سفر کرد و در پاریس بود. با آغاز جنگ اول جهانی، وزیرمختار دولت ایران در برلن شد و به همراه سیدحسن تقی زاده نقش مرموزی در این دوران ایفاء کرد. نواب و تقی زاده به عنوان رهبران «ملیون» ایرانی با آلمانی ها از سوئی و بابلشویک های روس و قفقاز (از جمله حیدرعمواوغلی) از سوی دیگر روابط نزدیک برقرار کردند.

محمود جم (مدیرالملک) خواهر حسینقلی خان نواب را به زنی گرفت و لذا وی دانی فریدون جم محسوب می شود. ارتشبد فردوست در بازجویی هایش درباره پسر او می نویسد: «نواب پسر دانی [فریدون] جم و پدرش وزیر امور خارجه سابق از طرفداران انگلیس بوده اند. نواب فردی ثروتمند است و باغی در مقابل دیوار غربی سفارت انگلیس دارد با ساختمانی قدیمی ولی مجلل، و اشیاء عتیقه زیاد داشت. به کرات به خانه اش رفته بودم.»

می ترسم که روزی مورخین تحولات شگرف ایران را به دست رضاشاه سطحی و فاقد اساس و عمق بدانند. جواب من به این اشخاص این است که به خاطر داشته باشند که رضاشاه مانند طبیب حاذق و دلسوزی به مداوای بیماری پرداخت که جهان او را در حال نزع می دانست ولی امروز برپاهای خود استوار است ولی دور از انصاف است که انتظار داشته باشیم که همان بیمار جسمی و روانی دیروز ناگهان قهرمان اخلاق و گلاادیاتور امروز شود.

گاهی از خود می پرسم که مبادا خود شاه هم که تماس سابق را با مردم ندارد درباره ثبات و استحکام اخلاقی آنها دچار اشتباه و خوشبینی شود و بیش از آنچه واقعیت حکم می کند آسوده خاطر گردد. رضاشاه تا حد قدرت خود سعی دارد به کشورش خدمت کند. آنان که اطلاعاتی از جریانات پشت پرده راه آهن بغداد از سال ۱۹۰۷ به بعد دارند می دانند که انگلستان اجازه نمی داد که خطوط مواصلاتی دسترسی به هندوستان و مناطق نفوذش در ایران را تسهیل نماید و در زمان رضاشاه هم هنوز این اصل سیاسی و سوق الجیشی مورد نظر بود ولی چنانکه اشاره کردم قدرت دول بزرگ هم در مقابل مردانی چون رضاشاه نرمش و انعطاف را بر جبر و تحمیل ترجیح می دهد و این حقیقت را قبول می کند که هدف رضاشاه تأمین مصالح ایران است که نباید تابع منافع دیگران شود.

ایران هنوز مستعد قبول تلقین های سیاسی است که از آن سوی مرز و خاصیت غیر ایرانی داشته باشد و نباید آنی غافل بود که افکار انقلابی کنونی روسیه به میزان وسیعی از سرحد ایران بگذرد. من به عرض شاه رسانیده ام که خطر موقعی جدی خواهد شد که مسکو از گرفتاری های داخلی آسوده و متوجه کشورهای همجوار شود. از جمله مطالعات دائمی من درسی و هشت سال گذشته هدف های سیاسی و سوق الجیشی روسیه در ایران بوده است. به جبر موقعیت جغرافیائی دو کشور و عدم توازن قدرت نظامی آنها لااقل پاره ای از این هدف ها از لحاظ روسیه دائمی و غیر قابل تغییر است بدون توجه به اینکه در مسکو حکومت تزاری باشد و یا حکومت دیگری. برای اطمینان های روسیه به ایران هم ارزش چندانی قائل نیستیم. روس ها به مراتب بیش از انگلیس ها این خو و خمیره را دارند که در حصول مقاصد خود نهایت خشونت را اعمال و هر قراردادی را لگدمال کنند بدون اینکه حتی برای يك لحظه دچار ملامت وجدان گردند. در دوره قاجاریه دوستان تزاری سلاطین قاجار مخالفین ایرانی را علناً دستگیر و به روسیه تبعید می کردند و اجازه بازگشت به ایران را تا اجازه شاه به آنها نمی دادند. هم اکنون قرآنی در دست است که روسیه از افکار انقلابی به عنوان حربه بر علیه رژیم استبدادی و اتوکراسی ایران استفاده خواهد کرد. عجب آنکه در بیست و پنج سال قبل نهضت مشروطیت که من در آن نقش فعالی داشتم بر علیه استبدادی قیام نمود که مورد پسند کامل سن پترزبورگ بود و لهذا مورد حمایت انگلستان قرار گرفت.

ایران در موقعیت و وضع جغرافیائی است که همیشه مورد نظر و طمع دول نیرومند قرار خواهد گرفت ولی ایرانیان با قوه اعتماد به نفس و ثبات اخلاقی و حس غرور ملی می توانند آزادی خود را حفظ کنند. من اکنون افق سیاسی ایران را روشن می بینم و هر چه هندوستان به

سوی احراز مقام Dominion [دمینیون] در امپراطوری بریتانیا پیش رود به سود ایران است. جنگ بین الملل آمریکا را به اروپا کشاند و من به عنوان يك طلبه تاریخ اطمینان دارم که آمریکا با منابع دست نخورده و ملتی جوان نمی تواند خود را از جریانات سیاسی جهان برکنار دارد. به تعبیر واقعی تاریخ خاصیت قدرت اعمال آن است و قدرت را کد کمتر دیده شده. تطویل نفوذ و قدرت در مقیاس جهانی هدف آن چیزی است که آن را به ابهام «سیاست» می خوانیم و داستان همه امپراطوری های گذشته همین کوشش در ابقا و ازدیاد قدرت بوده است که اغلب منجر به زوال آن گردیده. در یازده سال قبل وزارت خارجه انگلیس طرحی را عنوان نمود که طبق آن منافع بازرگانی آمریکا در ایران و بخصوص در نفت احتمالی شمال ایران ترغیب شود و فلسفه این طرح آن بود که بریتانیا و آمریکا توأماً بهتر خواهند توانست در مقابل روسیه منافع بازرگانی خود را حفظ کنند. این طرح مسکوت ماند ولی روزی به مرحله عمل در خواهد آمد و شامل علائق و مصالح سیاسی نیز خواهد شد و به سود ایران خواهد بود.

شناسائی و دوستی با رضاشاه بزرگترین افتخار زندگی من است. ایرانیان بدانند که رضاشاه عمر دوباره به ایران داد و فرصتی را در اختیار ایرانیان گذاشت که به خود آیند و به صورت مردمی آزاد با تاریخ و فرهنگ درخشان در عرصه گیتی عرض اندام کنند. این برای ایرانیان است که خود را مستحق فرصتی سازند که رضاشاه به آنها داده است.

اردشیرجی

نوامبر ۱۹۳۱

این رساله شیوای اردشیرجی، که در توجیه یکی از فاسدترین دیکتاتورهای معاصر جهان نگاشته شده، از زاویه آرایش ناروائی ها و پرداخت پلشتی ها رساله شهریار ماکیاولی را به خاطر می آورد. اردشیرجی انگلیسی نیست. او يك آسیائی استعمارزده است، ولی بقول آلبرمی چنان در شخصیت استعمارگر مستحیل شده که شاید بهتر از بسیاری از انگلیسی ها فرهنگ آنان را جلوه گر می سازد. در زبان انگلیسی واژه ای بنام humbug وجود دارد که رفتار یا گفتار خدعه آمیز برای جلب نظر مساعد دیگران معنی می دهد. در فرهنگ سیاسی غرب واژه humbug به عنوان دورویی و ریای ذاتی فرهنگ انگلیسی شناخته می شود. کُنی زیلیاکوس،^{۳۵} نویسنده و سیاستمدار انگلیسی، درباره این فرهنگ چنین می گوید:

تحقیر منطق توسط انگلیسی ها سبب می شود که غالباً در ذهن آنان دو اندیشه ناسازگار بطور همزمان پدید شود: يك اندیشه اخلاقی که شالوده گفتار و احساس آنها را تشکیل می دهد و يك باور عملی که بنیاد کردار آنان است. این دوگانگی اندیشه را اروپائیان ساکن قاره غالباً ساده می کنند و آن را «دورویی انگلیسی» می نامند، حال آنکه نتیجه عملی این «دورویی» با دورویی معمولی تفاوت دارد، زیرا گذر از خود فریبی ناآگاهانه به دورویی عامدانه را بسیار

آسان می‌سازد. ۳۶.

«مکتب اردشیرجی» در تاریخنگاری معاصر ایران

خاطرات اردشیر ریپورتر طرح يك «مانیفست» اعتقادی را منعکس می‌سازد که براساس آن ایدئولوژی «ناسیونالیسم شاهنشاهی» پی‌ریخته شد و طی قریب به ۶ دهه به شدت ترویج شد. ژرف‌کاوی در تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که این ایدئولوژی در واقع در سه کانون ریشه داشت: استعمار بریتانیا که در جستجوی مناسب‌ترین کارافزار سیاسی و ایدئولوژیک سلطه بر ایران بود، طرح‌های بلندپروازانه مالی و آرمانی محافل قدرتمند یهودی اروپا و در رأس آنها خانوادهٔ روچیلد، و کینه‌ها و رویاهای فروختهٔ ۱۳۰۰ ساله اشرافیت و موبدان ساسانی که در عملکرد برخی محافل الیگارشی پاریسی هند تبلور می‌یافت که به تبع نقش درجه اول خود در اقتصاد هند نفوذ جدی در حکومت انگلیسی هندوستان داشتند.^{۳۷} اردشیر ریپورتر به عنوان يك پدیدهٔ تاریخی ثمرهٔ اشتراك منافع و درآمیزی این سه کانون قدرت بود.

این رساله، که محکم‌ترین و قابل‌دفاع‌ترین استدلال‌ات ممکن را در تبیین و توجیه «ضرورت تاریخی» سلطنت پهلوی در خود متبلور ساخته، در دهه‌های بعد در شالودهٔ مکتبی تمام عیار در تاریخنگاری معاصر ایران قرار گرفت و باید افزود که تاکنون هیچ نکته جدیدی بر تحلیل اردشیرجی افزوده نشده است. تشابه، و گاه انطباق کامل، آثاری که در دهه‌های بعد، تا امروز، با نیت توجیه جایگاه ضرور و اجتناب‌ناپذیر دیکتاتوری رضاخان در تاریخ ایران نگاشته شده، با خاطرات اردشیرجی حیرت‌انگیز است و لذا ما محقیم که این نحلّهٔ تاریخی را «مکتب اردشیرجی» نام‌گذاری کنیم. چارچوب نظری این مکتب تاریخی را می‌توان چنین بیان داشت: الف: در آستانه صعود رضاخان، ضعف و فساد دولت مرکزی و بی‌لیاقتی زمامداران قجر

۳۶. تروخانوفسکی، ص ۳۱۲ (بنقل از اثر زیلیاکوس، آئینه گذشته، متن انگلیسی، لندن، ۱۹۴۴ - با تصرف در ترجمه براساس متن انگلیسی).

۳۷. برای درک میزان تعلق رضاخان به این کانون تعمق در برده‌ای از زندگی او مفید است: رضاخان پس از فرار از ایران قصد داشت به بمبئی پناه برد و به استقرار در این مأوا شوق شدید نشان می‌داد، ولی حکومت انگلیسی هندوستان با اعزام سِر‌کلارمونت اسکرین مانع ورود وی به بمبئی شد و کشتی او را به سوی جزیره موریس روانه ساخت.

ایران را در پرتگاه سقوطی قریب الوقوع قرار داده بود.

ب: مداخلات قدرتهای بزرگ و همسایه ایران را در آستانه تجزیه کامل قرار داده بود.
 ج: توسعه «اغتشاشات» محلی و منطقه‌ای و خودسری‌های «ملوک الطوایف» و جاه‌طلبی‌ها و خودمداری‌های روحانیون و «ملّایان»، در پیوند با نقش قدرتهای بیگانه، زمینه‌های داخلی فروپاشی تمامیت ارضی ایران را به طرز مهلك فراهم ساخته بود.
 د: در چنین فضایی، میهن‌دوستان ایرانی چشم به راه يك «منجی» بودند تا به نجات ایران همت بندد و با ایجاد يك مرکزیت توانا و قدرتمند استقلال و موجودیت ایران را دوام بخشد. این «منجی» در قالب رضاخان میرپنج ظهور کرد.

ه: بدین ترتیب، هرچه دوران بیست ساله اقتدار رضاخان، در زمینه‌های گوناگون، انتقادپذیر باشد، نقش تاریخی وی به عنوان ناجی ملت ایران و تأمین‌کننده استقلال و تمامیت ارضی ایران انکارناپذیر است. و هرچه دیکتاتوری او از زاویه ناستوده بودن قدرت مطلقه فردی محکوم باشد، کارکرد مثبت آن در از میان بردن «ملوک الطوایف» و ایجاد مرکزیت نیرومند سراسری غیرقابل تردید است.

ممکن است به این چارچوب پیرایه‌های دیگری چون «نقش مترقی رضاخان در تزریق تمدن جدید به درون جامعه منجمد سنتی ایران» افزوده شود، ولی آن اصول اساسی که در پایه تئوری اجتناب‌ناپذیری صعود رضاخان و نقش مثبت تاریخی وی قرار دارد، در پنج محور پیشگفته خلاصه می‌شود؛ محورهایی که در کاملترین و رساترین شکل ممکن در «مانیفست اردشیرجی» بیان شده است.

پیروان «مکتب اردشیرجی» به منظور اثبات چارچوب نظری فوق، اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در آستانه صعود رضاخان را به شیوه‌ای خاص تحلیل می‌کنند و با برجسته کردن برخی عوامل و ناچیز شمردن و یا نادیده گرفتن عوامل دیگر و گاه تحریف صریح واقعیت‌ها نتایج دلخواه خود را از متن تاریخ استخراج می‌نمایند. این شیوه خاص بازبینی تاریخ ایران در دو دهه نخستین قرن بیستم میلادی به شرح زیر است:

۱- در زمینه نقش قدرتهای بیگانه در حوادث ایران در سالهای جنگ جهانی اول و پس از آن، به شدت نقش روسیه و آلمان قیصری و عثمانی برجسته می‌شود، تا بدین وسیله در قبال نقش بریتانیا توازن ایجاد شود. آنان این واقعیت را نادیده می‌گیرند که روسیه تزاری در دوران جنگ اول جهانی متحد انگلستان بود و پس از انقلاب بلشویکی نیز هنوز فاقد آن توان بود که

حتی بتواند به اشغال ایران بیاندیشد. در سالهای پس از جنگ، رژیم جدید شوروی به شدت درگیر مداخله قدرتهای امپریالیستی - و در رأس آن استعمار بریتانیا - بود و مسئله حیاتی آن حفظ بقای خود بود و طبعاً نمی توانست چنین جاه طلبی بلندپروازانه ای داشته باشد. امروزه، بسیاری از مورخین انگلیسی وحشت آن روز دولت مردان بریتانیا، و در رأس آنها لُرد کرزن، را در زمینه خطر توسعه طلبی نظامی بلشویکی به سوی هندوستان، نوعی «توهم» و «اغراق» ارزیابی می کنند.

۲- پیروان نحله تاریخی فوق، منکر نقش استعمار بریتانیا در ایران نیستند، ولی با شگردی ظریف به تحلیل آن می نشینند. در این تحلیل جایگاه قرارداد ۱۹۱۹ به شدت بزرگ می شود و طرح وزارت خارجه انگلیس برای ایجاد سیستم مستشاری به عنوان آخرین راه حل بریتانیا به منظور تحکیم سیطره بر ایران وانمود می گردد. این تحلیل نه تنها بر امکان وجود طرح های موازی، که به اینتلیجنس سرویس تعلق دارد، چشم می پوشد، بلکه حتی موجودیت این نهاد مرموز و مؤثر در سیاست امپریالیستی بریتانیا را نادیده می گیرد. در این چارچوب است که در توضیح سیاست بریتانیا در قبال ایران، نام و نقش لُرد کرزن، وزیر خارجه وقت، بیش از حد مطرح می گردد و تمامی طعن و لعن ها به «کرزن امپریالیست» نثار می گردد و فراموش می شود که در زمان کودتای ۱۲۹۹، چهره ای تعیین کننده تر و برجسته تر از کرزن نیز در کابینه بریتانیا وجود داشت و او وینستون چرچیل، وزیر جنگ وقت و «امپریالیست» ترین و مقتدرترین چهره تاریخ معاصر انگلیس، بود که در همان زمان با حدت و شدتی حیرت انگیز با کمک لورنس عربستان به کار تأسیس دولت های جدید در خاورمیانه اشتغال داشت.

در زمینه کارایی قرارداد ۱۹۱۹ باید گفت که این قرارداد مولودی نارس و محکوم به فنا بود. دلایلی در دست است که نشان می دهد، این طرح لوید جرج، نخست وزیر کابینه ائتلافی انگلیس، و لُرد کرزن از آغاز مورد قبول اینتلیجنس سرویس نبود و سرانجام نیز سیر رویدادها به این نتیجه محتوم رسید که دولت انگلیس، به توصیه اردشیرجی الزاماً می بایست قرارداد ۱۹۱۹ را «هرچه زودتر به عنوان پیروزی برای ایران باطل و لغو» کند. در اینجا بود که طرح اردشیرجی به تصویب «وایت هال» رسید و کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ اجرا شد و دولت سیدضیاء - رضاخان به عنوان دستاورد خود قرارداد را ملفی کرد و بتدریج رضاخان در نقش جدید خود صحنه آرائی نمود.

۳ - این دست مورخین، بی عنایتی و گاه بغض و کینه خاصی نسبت به نهضت های آزادیخواهانه ای که در شرایط پس از جنگ اول جهانی در چهارگوشه ایران پدید شد، نشان

می دهند. طبق این دیدگاه، گویا تنها حرکتی که استقلال ایران را به ارمغان می آورد باید در «مرکز» رقم می خورد و لذا هر حرکت انقلابی در سایر نواحی کشور چیزی بجز «آشوب منطقه ای»، «ملوك الطوائف» و «تجزیه طلبی» نبود. آنان با بزرگنمایی نقش قدرتهای رقیب بریتانیا، حتی این نهضت های مردمی - انقلابی را به وابستگی به بلشویسم و یا آلمان قیصری متهم می کنند. از دیدگاه آنان نهضت شمال در جنگل، نهضت شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، نهضت مجتهد لاری در جنوب آشوب های تجزیه طلبانه وابسته به بلشویسم و یا آلمان بود و نهضت کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان «تجاسر» و یاغیگری.

امروزه در زمینه استقلال طلبی، اصالت و پایگاه عمیق مردمی نهضت های منطقه ای که در سالهای جنگ اول جهانی و پس از آن سراسر خطه ایران را فراگرفت، و معرفی سیمای درخشان رهبران این قیام ها، که عصاره فضایل مردم ایران بودند، نوشتار تحقیقی کافی در دسترس است. این رستاخیز سراسری در شرایطی رخ می داد که در «مرکز» نیز سیاستمداران اصیل و زبده ای چون مدرس وجود داشتند و بروز جوانه های يك نوزائی سیاسی - فرهنگی و استقلال گرایی اصیل حتی در میان برخی دولتمردان سنتی احساس می شد و در نیروهای نظامی چون ژاندارمری نیز بازتاب می یافت. مجموع این حوادث حرکت جامعه ایران را به سمت يك انقلاب اجتماعی عمیق و واقعی نشان می داد که می توانست با پیوند نهضت های منطقه ای و رهبری چهره هائی چون مدرس و میرزا کوچک خان و خیابانی و پسیان و مجتهد لاری و حمایت مرکزیت تشیع به پیدایش يك جمهوری مقتدر ملی و مردمی فراروید و بدینسان ملت ایران را پیشگام رهائی ملل اسیر آسیا کند. این فرایند شکوهمند، که در صورت طی مسیر طبیعی خود تاریخ ایران را دگرگون می ساخت، با توطئه های رنگارنگ و پیچیده استعمار بریتانیا و عمال داخلی آن به خون کشیده شد و رضاخان در نقش سرکوبگر این انقلاب اجتماعی در حال نضج به قدرت رسید و بگفته دولت آبادی «شعله آتش ریاست جمهور میرزا کوچک خان هنوز درست برافروخته نشده» خاموش شد.^{۳۸} در این رابطه، تحلیل دولت آبادی از نگرش رضاخان به قیام پسیان جالب توجه است:

بدیهی است سردار سپه راضی نیست قوه منظمی در خراسان نزدیک روس بلشویک، بیرون از اداره او و آن هم به دست يك صاحب منصب ژاندارمری با وجاهت ملی که دارد موجود بوده باشد. ولی چون هنوز کارهای قشونی خودش کامل نیست و کار اتحاد قزاق و ژاندارم یعنی قشون متحدالشکل هنوز درست نضج نگرفته است احتیاط می کند با کلنل ستیزگی نماید و هم

رسماً نمی‌خواهد در این وقت که از طرف روس بلشویک کمال نگرانی را دارد رسماً به جنگ داخلی بپردازد. به علاوه که تصور می‌کند اگر کلنل و میرزا کوچک‌خان از رشت و خراسان دست به هم داده رو به تهران بیایند با اینکه رویدل ملیون همه با آنهاست نه تنها جلوگیری مشکل خواهد بود و ممکن است کار خودش برهم بخورد بلکه سلطنت احمدشاه نیز خاتمه بیابد.^{۳۹}

برای مقابله با این خطر جدی که مواضع استعمار بریتانیا را به شدت تهدید می‌کرد تمامی دستگاه پرنیرنگ و دسیسه‌آورد شیرجی به کاری گسترده و عمیق دست زد و راه صعود «پهلوان» دروغین خود را به قدرت بلامنازع هموار ساخت.

۴ - همانگونه که در «مانیفست اردشیرجی» به رساترین شکل بیان شده، مکتب فوق برای اثبات مشروعیت تاریخی سلطنت رضاخان، سهم قابل توجهی را به تشویه چهره روحانیت و اسلام اختصاص می‌دهد و این سنتی است که پس از اردشیرجی توسط شاگردان و پیروان او تمام و کمال پی گرفته شد.

در «مانیفست اردشیرجی» عمق کینه‌ورزی او و استعمار بریتانیا به اسلام و روحانیت آشکار است و این عجیب نیست که او چهره روحانیون معاصر خود را چنان کریه ترسیم کند و عملکرد جمعی روحانی‌نمای معلوم‌الحال را به عنوان نماد روحانیت شیعه به رخ کشد. اردشیر فاش می‌سازد که چگونه قریب به دو سال و نیم رضاخان قزاق را با جنون ضداسلامی و ضدروحانیت آموزش می‌داد و تا پاسی از شب، درحالی‌که رضاخان برایش چای دم می‌کرد، قصه‌هایی از «فساد طبقه علماء» به گوش او می‌خواند. گفتیم که اردشیرجی در پی قیام تنباکو وارد ایران شد و هدف اصلی استعمار بریتانیا در آن زمان فراهم ساختن شرایطی بود که دیگر هیچگاه مردم ایران در پی فتوای یک روحانی آزاده و وارسته چون میرزای شیرازی به چنین خیزش‌هایی دست نزنند. نابودی فرهنگ اسلامی و قطع پیوند مردم با روحانیت یکی از محورهای اساسی فعالیت اردشیرجی را در ایران تشکیل می‌داد و القانات او در این راستا قابل تفسیر است. چه کسی است که بتواند استقلال رأی و صلابت اندیشه و عزم راسخ ضداستعماری و وارسنگی و تقوای بسیاری از روحانیون شامخ آن دوران را انکار کند و چه کسی است که بتواند منکر فساد و تباهی برخی روحانی نمایان در طول تاریخ تشیع باشد؟! تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که قصه‌های ریپورتر درباره «فساد طبقه علماء و آخوندها و مآلاها» درباره وعاظ السلاطینی مصداق دارد که برخی از آنان در واقع وابستگان استعمار انگلیس بوده و بعدها ایادی سلطنت پهلوی شدند. از دیدگاه اردشیر ریپورتر این عناصر «افراد شرافتمند

و ایراندوست... هستند» که وی «افتخار دوستی و مصاحبت شان» را داشته است. روحانیتی که آماج عناد ریپورترو و دیکتاتور دست پرورده اوست، اسوه‌های زهد و تقوا و جهاد چون میرزای شیرازی، مجتهد لاری، میرزا کوچک جنگلی، شیخ محمد خیابانی، سیدحسن مدرس و غیره است و نه عمامه به سرانی چون سیدضیاء طباطبائی، سیدیعقوب انوار، سیدحسن تقی‌زاده، سیدحسن امامی و غیره.

برای شناخت بیشتر علل این کینه بیان گوشه‌ای از نقش روحانیت معاصر اردشیرجی علیه مطامع استعماری بریتانیا در جهان اسلام و قرارداد ۱۹۱۹ کفایت می‌کند. سرپرسی کاکس در تلگرام به وزیر خارجه انگلیس پیرامون بازگشت احمدشاه به ایران از راه عتبات چنین می‌گوید:

... هیچ صلاح نیست اعلیحضرت از راه بصره - بغداد به ایران بازگردند، زیرا پس از آنکه پادشاه يك کشور شیعه وارد بغداد شد دیگر برایش امکان ندارد عتبات عالیات را زیارت نکرده به کشورش بازگردد. اما زیارت کربلا و نجف (در این موقع حساس) این خطر بزرگ را در بردارد که شاه در آنجا مسلماً با علمای متنفذ شیعه (که هم با نفوذ ما در عراق و هم با قرارداد ایران و انگلیس مخالفند) تماس پیدا خواهد کرد و تحت تأثیر افکار و الهامات آنها قرار خواهد گرفت...^{۴۰}

دکتر جواد شیخ‌الاسلامی پس از نقل این سند، می‌افزاید که نقشه فوق اجرا نشد و احمدشاه از راه بغداد به عتبات عالیات رفت:

بزرگترین مرجع تقلید شیعیان در این تاریخ میرزا محمدتقی شیرازی (از مشهورترین شاگردان مرحوم میرزا حسن شیرازی) [صادرکننده فتوای تحریم تنباکو] بود که در کربلا زندگی می‌کرد و به علت مخالفت صریح و بی‌پرده‌اش با سیاست استعمار بریتانیا در ایران و عراق، در سرلوحه لیست سیاه انگلیسی‌ها قرار داشت.^{۴۱}

۵- در «مانیفست اردشیرجی» به منظور توجیه تاریخی سلطنت پهلوی، بخش ویژه‌ای به ایلات و عشایر اختصاص یافته تا نقش رضاخان به عنوان سرکوبگر قسی این بخش از جامعه ایرانی تبرئه شود. این دیدگاهی است که بر «مکتب اردشیرجی» در تاریخنگاری معاصر ایران نیز به شدت حاکم است و سیطره همین دیدگاه سبب شده که تا به امروز عنایت چندانی به صحنه‌های بی‌نظیری که توسط دیکتاتوری پهلوی در کشتار و امحاء قبائل کوچ‌نشین ایران ترسیم شده، مبذول ندارند و برای این عملکرد مدهش و ضدانسانی يك دولت مرکزی علیه

۴۰. شیخ‌الاسلامی، ص ۳۵۲

۴۱. شیخ‌الاسلامی، ص ۳۸۳

بخشی از مردم خود، که حامل اصیل‌ترین سنت‌های فرهنگی جامعه ما بوده‌اند، نوعی مشروعیت ایجاد کنند. می‌توان با این نظر موافقت کرد که اگر دولت آمریکا به کشتار قبائل سرخپوست دست زد، پس از پایان این تراژدی بتدریج اجازه داد تا داستان مظلومیت این مردم در عرصه ادبیات و هنر و فرهنگ تجلی یابد، ولی در ایران رژیم دست‌نشانده غرب این «لطف» را نیز دریغ داشت و در فرهنگ خود نوعی محکومیت ابدی را برای جامعه عشایری رقم زد. در رابطه با مسئله ایلات و عشایر توضیح زیر ضرورین نظر می‌رسد:

سیاست عشایری استعمار بریتانیا در ایران دو مرحله متمایز را طی کرده است: نخستین مرحله دورانی را در برمی‌گیرد که نفوذ انگلیس در دولت مرکزی قاجار با رقابت شدید روسیه تزاری مواجه بود و لذا عمال بریتانیا و از جمله اردشیرجی، که «یازده سال تمام را در میان عشایر و قبائل مختلفی که در محدوده جغرافیایی ایران سکونت دارند» به سر برد، کوشیدند تا راه نفوذ خود را از طریق قدرتهای عشایری هموار کنند. در نتیجه این سیاست، دستگاه اطلاعاتی انگلیس کوشید تا بویژه در نواحی شمال شرقی، مرکزی و جنوبی ایران نوعی تمرکز در قدرتهای عشایری ایجاد کند. به تبع این سیاست بود که در ایلات بختیاری، عشایر عرب خوزستان (به رهبری شیخ خزعل) و ایلات خمسه فارس (به رهبری خاندان قوام شیرازی) نوعی شبه دولت‌های خودمختار شکل گرفت و در شمال شرقی و شرق ایران توسط خاندان علم یک قدرت مبتنی بر ایلات و قبائل به منظور انسداد راه توسعه طلبی روسیه به سمت هندوستان پدید شد. این قدرتها در زمان خود در واقع الگوهای کوچکتری از دیکتاتوری بعدی رضاخان بودند و همان کارکرد را، در مقیاسی کوچک، ایفاء می‌نمودند. تصویر کریه‌ی که از «نظام خانخانی» در فرهنگ ما به جای مانده حاصل این دوران است.

هر چند تلاش جدی استعمار بریتانیا برای رسوخ در ایلات و عشایر چنین دستاوردهایی داشت و تعدادی از رؤسای ایلات و طوایف بزرگ به عمال شبکه اردشیرجی بدل شدند، مع هذا بسیاری از ایلات و طوایف، به دلیل فرهنگ عمیق مذهبی این جماعات، هماره یکی از موانع اصلی توسعه طلبی استعمار انگلیس در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم میلادی و یکی از پایگاه‌های اصلی روحانیت بوده‌اند. تجاوز نظامی انگلیس به جنوب ایران در سال‌های ۱۲۵۴ق. / ۱۸۳۸م. و ۱۲۷۳ق. / ۱۸۵۶م. با مقابله جدی عشایر مواجه شد و در دوران فعالیت اردشیر ریهورتر در ایران، اشغال جنوب توسط نیروهای انگلیسی «پلیس جنوب» (S. P. R) منجر به صدور فتوای جهاد آیت‌الله العظمی حاج سید عبدالحسین لاری (مجتهد لاری) گردید و در پی آن قیام سراسری ایلات و طوایف جنوب در سال ۱۳۳۶ق. / ۱۹۱۷م. یکی از بزرگترین

جنگهای ضداستعماری تاریخ ایران را رقم زد. در این قیام عشایر قشقائی و سایر طوایف جنوب (از جمله تنگستانی‌ها) نقش داشتند.^{۴۲} اردشیر ریپورتر در خاطرات خود کینه شدید استعمار بریتانیا را از عوامل این قیام (روحانیت و عشایر) آشکار می‌سازد و از جمله می‌نویسد: «تجربه من نشان داد که تمایل و استعداد ذاتی خیانت به ایران در قبائل قشقائی بسیار زیاد است و به هیچوجه پای بند اصولی نیستند.» این قضاوت مفهوم «خدمت» و «خیانت» را در قاموس اردشیرجی روشن می‌سازد.

بدین ترتیب، زمانی که امکان تأسیس يك دولت مرکزی توانمند و مدافع مطلق منافع امپراتوری بریتانیا در ایران پدید شد، دومین مرحله از سیاست عشایری انگلیس در قالب سیاست عشایری رژیم پهلوی آغاز گردید که در جهت برچیدن شبه دولتهای ایلیاتی فوق بطور اخص و امحاء جامعه کوچ‌نشین ایران بطور اعم بود.

۶- پیروان «مکتب اردشیرجی» در توجیه «استقلال» رضاخان تا بدانجا پیش می‌روند که با چشم‌پوشی بر اسناد متعدد تاریخی مدعی می‌شوند که در زمان کودتای ۱۲۹۹ نه تنها هیچ‌کس رضاخان را «عامل انگلیس» نمی‌دانست، بلکه «شمار زیادی از شاعران و مقاله‌نویسانی که به گرایش انقلابی در ناسیونالیسم ایرانی تعلق داشتند، با شور و شغف و حتی سرمستانه به استقبال آن شتافتند.»^{۴۳} نویسنده فوق ادامه می‌دهد که گویا باور دیرپا و عمیق مردم ایران دال بر وابستگی رضاخان به استعمار بریتانیا صرفاً بازتاب يك روانشناسی ایرانی است و «کسی که حوصله بررسی ادبیات غنی سیاسی، روزنامه‌ای و هنری (عمدتاً شعر) این دوران را داشته باشد، به زودی درمی‌یابد که این [باور] چیزی جز غلبه احساسات بعدی بر رویدادها نیست.»^{۴۴} این نویسنده، که ظاهراً «حوصله بررسی ادبیات غنی این دوران» را داشته، به برخی اشعار شعرای معاصر کودتا، از جمله عارف قزوینی استناد می‌کند.

۴۲. برای آشنایی با جهاد ضداستعماری سال ۱۳۳۶ق. و اهمیت آن به مآخذ زیر مراجعه شود:

محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، فارس و جنگ بین‌الملل اول، انتشارات اقبال، چاپ سوم، ۱۳۴۹
سیدمحمدتقی آیت‌اللهی، ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطه مشروعه (سیری در افکار و مبارزات سیدعبدالحسین لاری)، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳
فلوریدا سفیری، پلیس جنوب ایران (اس. پی. آر)، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی) و منصوره جعفری فشارکی (رفیعی)، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴

۴۳. کاتوزیان، ج ۱، ص ۱۱۴

۴۴. همان مآخذ، ص ۱۱۵-۱۱۶

حتی مروری گذرا و نه «باحوصله» بر نوشتار سیاسی این دوران بی‌پایگی ادعای فوق را نشان می‌دهد و به عکس ثابت می‌کند که رضاخان در زمان کودتا نیز چهره وجیه و مقبولی نبوده است. این شناخت تا بدان حد مستند بوده که حتی استاروسلسکی، فرمانده قزاق، از ملاقات‌های پنهان رضاخان با عوامل انگلیسی اطلاع داشته است. ملك الشعراء بهار می‌نویسد:

...من تردید ندارم که سردار سپه قبل از کودتای سیدضیاء با خارجیان ارتباط داشته است و ما شمه‌ای از آن را نگاشتیم و بنابه روایت تلگرافچی اردوی قزاق منجیل سردار استاروسلسکی روسی به مشارالیه ضمن شکوه از دسایس انگلیس‌ها بر ضد خودش گفته است که: هر شب این صاحب منصب بعد از صرف شام که اردو استراحت می‌کند سوار شده به اردوی انگلیس‌ها می‌رود و تا سحر یا تا پاسی از شب آنجا می‌ماند...^{۴۵}

اطلاع فوق با خاطرات اردشیرجی دال بر ملاقات‌های مکرر او با رضاخان که «تا دیرگاهان» به طول می‌کشید، انطباق دارد.

در زمینه ادبیات آن دوران، اشعار ملك الشعراء بهار که در زمان کودتا و پس از آن سروده شده نمی‌تواند «غلبه احساسات بعدی بر رویدادها» تلقی شود؛ هرچند باید اذعان کرد که کودتا و توطئه‌های بعدی آن طبعاً بدون تدارك فرهنگی نبوده است. یحیی دولت‌آبادی گوشه‌ای از این «تدارك فرهنگی» را چنین بیان می‌دارد:

پولی به شاعر معروف تجددخواه موسیقی‌دان عارف قزوینی داده شده مجلس ساز و آوازی به افتخار جمهوری که انتظارش را دارند برپا کند. با اینکه ارباب ذوق و تجددخواهان به ساز و آواز و اشعار عارف علاقمند هستند حسن توجهی به این مجلس نمی‌کنند چون که می‌دانند آلودگی به يك مقصد سیاسی دارد.^{۴۶}

در «مانیفست اردشیرجی»، نکته شایان توجه دیگر فلسفه سیاسی است که در پایه جایگاه تاریخی سلطنت رضاخان به عنوان يك دیکتاتور قرار دارد. این فلسفه سیاسی شبیه هگلی، که در دوران رضاخان و پسرش بخش وسیعی از تحصیل‌کردگان ایران در خدمت توجیه آن به کار گرفته شدند، بر این شالوده مبتنی است که اتوکراسی (استبداد) رضاخان يك جبر اجتناب‌ناپذیر تاریخی بود که رسالت ایجاد قدرت متمرکز در ایران و پایان بخشیدن به «ملوك الطوائف»، که معادل هرج و مرج و تجزیه کشور معنی می‌شد، و احیاء «ناسیونالیسم

۴۵. بهار، ج ۱، ص ۱۸۹

۴۶. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۳۵۱

ایرانی» را به عهده داشت.

دربارهٔ این «فلسفه سیاسی» توضیح زیر را ضرور می‌دانیم:

جامعهٔ ایران طی هزاران سال بر شالوده بنیادهای طبیعی و سنتی و فرهنگی خود ساختارهای سیاسی خود را، بمثابه اشکال بومی مدیریت، ایجاد کرده بود. صرفنظر از بحث ارزشی پیرامون موارد فساد در این ساخت‌های سیاسی،^{۴۷} که منشاء آن را بیشتر باید در فساد دولت مرکزی و نقش استعمار بیگانه جستجو کرد، در سازمان سنتی جامعه ایران (اعم از شهری، روستایی و عشایری) بر پایهٔ واحدهای اقتصادی خودکفا نوعی ساخت‌های سیاسی خودکفا و خودگردان پدید شده بود و هر واحد اقتصادی - اجتماعی مسائل درونی خود را به شکلی «دمکراتیک» (تعبیر آن لمبتون) و بر بنیاد مناسبات طبیعی و سنتی حل و فصل می‌کرد و دولت مرکزی تنها وظیفه اداره و حل مسائل عام و همگانی را برعهده داشت. این ساختار پیچیده و نهادهایی چون «رئیس» عهد سلجوقی و «کلانتر» عهد صفوی - که به گفته لمبتون نه مستخدم دولت بلکه نمایندهٔ طبقات پائین در برابر دولت و منتخب و مدافع حقوق آنان بودند - طی قرون متمادی از متن مقتضیات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه پدید شده و به بهترین شکل کارکردهای سنگینی چون احداث و صیانت شبکه آبیاری سنتی (قنات) و مسائل عمومی جامعه روستایی، مدیریت کوچ در اقتصاد شبانی و حل و فصل مسائل صنوف در اقتصاد شهری را سامان می‌داد.^{۴۸} در اروپای کهن نیز این ساختارهای سنتی مدیریت وجود داشت و

۴۷. در رابطه با تصویر سیاهی که اردشیرجی از فساد اجتماعی و سیاسی دوران قاجار ارائه می‌دهد، شایسته است که این پدیده با فساد جامعه انگلیس آن زمان، که در ادبیات بریتانیا و بویژه آثار چارلز دیکنز بازتاب گویا و زنده یافته، مقایسه شود.

۴۸. برای آشنایی با ساخت‌های سنتی دیوانسالاری ایران مراجعه شود به: آن لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

باید افزود، تصویری که از حکومت در دوران پیش از اسلام در ذهن ماست، تصویری است که طی دوران پهلوی توسط متفکرین فراماسون چون فروغی و مشیرالدوله ترسیم شده و در واقع تصویر آرمانی شدهٔ دیکتاتوری رضاخان است که بر تاریخ ایران پیش از اسلام تطبیق داده شده است. این تصویر نشان می‌داد که گویا در «تاریخ درخشان» پیش از اسلام حکومت‌هایی مقتدر و متمرکز وجود داشت که با هجوم اعراب فروپاشید و پس از آن يك دوران طولانی انحطاط وضعف دولت مرکزی و هرج و مرج ایران را فرا گرفت و بالاخره، به عنوان نتیجهٔ محتوم این الگو، رضاخان به عنوان «ناجی» مجد و عظمت ایران پیش از اسلام ظهور کرد و به «ملوک الطوائف» پایان بخشید. با توجه به وضعیت طبیعی سرزمین ایران، چنین تمرکز قدرتی در تاریخ کهن ایران غیرقابل تصور است و در واقع علاوه بر خودمختاری «ساتراپ»ها، در درون این ←

سیر طبیعی تکامل آنها به ایجاد سیستم‌های کنفدراتیو و خودگردان معاصر رسید و امروزه جهان غرب توجهی بیش از پیش به حوزه‌های خرد مدیریت مبذول می‌دارد. معهذاً، در ایران این اشکال طبیعی سازمان سیاسی به دلایل متعدد و از جمله رسوخ استعمار در دوران قاجار و انحطاط دولت مرکزی به فساد مزمن کشید و در دوران پهلوی منقطع شد و براساس طرح استعمار بریتانیا به تأسیس یک دیوانسالاری غیرطبیعی و وارداتی انجامید. روشن است که ایجاد یک دیکتاتوری متمرکز به بهترین شکل می‌توانست سیطره استعمار بریتانیا بر جامعه ایران و دفاع از ایران در مقابل دست اندازی‌های قدرتهای رقیب (بویژه روسیه) را تأمین کند. ولی این دیوانسالاری ارتباطی با حل و فصل مسائل درونی جامعه نداشت و لذا در دوران پهلوی بیگانگی شدید میان بقایای نهادهای سنتی - مردمی مدیریت و عرف با دیوانسالاری رسمی و

→ واحدهای خودکفا و خودگردان نیز نهادهای طبیعی سیاسی کارکرد مدیریت جماعات خردتر را به عهده داشته‌اند.

بعدها، در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی توسط برخی روشنفکران وابسته به دربار، تئوری «استبداد آسیایی» مارکس و «جامعه آبی» ویتفولگ به منظور توجیه دیکتاتوری پهلوی رواج داده شد. نظریه مارکس بر سفرنامه فرانسوا برنیه (۱۶۲۵-۱۶۸۸ م.)، پزشک فرانسوی که ۹ سال در دربار اورنگ زیب شاه تیموری هند خدمت کرد، استوار بود. برنیه در سفرنامه خود مدعی شد که در شرق (عثمانی، ایران، هندوستان) مالکیت خصوصی بر زمین وجود ندارد و همه اراضی به دولت (شاه) تعلق دارد! این تصویر کاملاً غلط از اقتصاد آسیا سبب شد که مارکس جوامع مشرق زمین را در مقوله مستقلی بنام «شیوه تولید آسیایی» طبقه بندی کند که شاخص آن «استبداد شرقی» است! بعدها، در سال ۱۹۵۷، کارل ویتفولگ تئوری «جامعه آبیاری» را ارائه داد و مدعی شد که گویا در کشورهای آسیایی به دلیل کمبود آب، همواره وجود یک دیکتاتوری متمرکز و مقتدر ضرورت داشته تا سیستم آبیاری را تأسیس و حفاظت کند! این تئوری مورد توجه رژیم پهلوی قرار گرفت و محققین به مطالعه در سیستم آبیاری سنتی ایران (قنات) هدایت شدند. برخلاف نظریه ویتفولگ، مطالعه در سیستم آبیاری سنتی ایران به وضوح نشان می‌دهد که قنات توسط نهادهای خودکفا و خودگردان محلی و خود اهالی احداث و حفاظت می‌شده و اصولاً و با توجه به جغرافیای طبیعی ایران هیچگاه دولت مرکزی نمی‌توانسته از عهده چنین کارکرد عظیم و شگرفی برآید.

تعمق در این بحث ما را به این نتیجه جالب می‌رساند که استعمار غرب و بویژه انگلیس در حالی که به شدت از سنن خود پاسداری می‌کرد و ساخت‌های سنتی خودگردانی محلی خود را توسعه می‌بخشید - بنحوی که امروزه شالوده دولت‌ها در ایالات متحده آمریکا، انگلیس، سوئیس و غیره بر چنین بنیادی استوار است که به دولت مرکزی فراغ بال و امکان پرداختن به کارکردهای همگانی و سراسری را می‌دهد - در کشورهایی چون ایران ایجاد و توسعه دیوانسالاری‌های غول آسا و فلج کننده و بی‌خاصیت را توصیه می‌کرد که در نمونه ایران هیچ کارکرد مفیدی بجز بلعیدن دلارهای نفتی نداشت!

قانون پدید شد.

برای آشنایی بیشتر با «مکتب اردشیرجی» در تاریخنگاری معاصر ایران به ذکر يك نمونه معرف می پردازیم. این نمونه، سلسله مقالاتی است که سرلشکر سابق محمدحسن اخوی، که به گفته فردوست مغز متفکر باند سرلشکر ارفع و طراح عملیات کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ بود، در مجله فارسی زبان ره آورد، چاپ لوس آنجلس (آمریکا)، درباره کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ نگاشته است.^{۴۹}

حسن اخوی وضع اجتماعی و سیاسی ایران را در سال ۱۲۹۹ چنین توصیف می کند:
- ارتش های روس و انگلیس و عثمانی در سالهای جنگ اول جهانی خوانین و رؤسای ایلات را مسلح کرد و لذا پس از جنگ عملاً دولت مرکزی وجود نداشت. دولت نمی توانست مالیات وصول کند و حتی برای پرداخت حقوق دستگاه سلطنت و جیره روزانه افراد مسلح خود (ژاندارم و قزاق) به انگلستان متوسل بود.

- راه ها و شوارع فاقد امنیت بود.

- امنیت ولایات و جان و مال و ناموس دهقانان تابع حسن نیت یا سوء نیت خانها و

رؤسای عشایر بود.

- انگلستان که سابقاً از جنوب و شرق همسایه ایران بود، با قیومیت بر بین المهرین از غرب هم همسایه ایران شده و دو نیروی مسلح («پلیس جنوب» و نیروهای انگلیسی - هندی در شمال) در ایران داشت. لرد کرزن با افکار «کاملاً استعماری» قرارداد ۱۹۱۹ را منعقد نمود.
- بلشویکها در شمال استقلال ایران را تهدید می کردند و امیرمؤید سوادکوهی در مازندران و میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان با این نیرو همکاری می نمودند. «مهاجرین قفقازی و عده ای از اهالی فریب خورده محل تحت حمایت آن ارتش بیگانه جمهوری کمونیستی ایران را در گیلان ایجاد کردند و قصد خود را به توسعه قلمرو خود در تمام ایران اعلام نمودند.»

- ایران نیروی مسلحی به جز قوای ژاندارم و قزاق نداشت.

- «هیچ کس امیدی به قوی شدن دولت و نجات کشور از این وضع نداشت. مطلعین

می دیدند اگر نیروی انگلیسی شمال ایران از کشور خارج گردد، راه تهران به روی بلشویکها و

۴۹. ره آورد، شماره های ۱۸-۱۹، ۲۰-۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴ (بهار ۱۳۶۷ - زمستان ۱۳۶۸)

متحدین آن باز می‌شود و آنچه از آن وحشت دارند تحقق خواهد یافت. وضع ایران آنقدر مایوس‌کننده بود که مرحوم دکتر مصدق، با تحصیلات عالی و خانواده بسیار محترم و سرشناس که از گردراه نرسیده به خواهش اهالی شیراز والی فارس می‌شود و به تهران نرسیده به وزارت مالیه منصوب می‌گردد تابعیت دولت سوئیس را تقاضا می‌نماید که در آن کشور زندگی کند [خاطرات و تالمات مصدق، ص ۸۰ و ۱۱۸].»

- در چنین شرایطی همه در انتظار يك منجی بودند و به قول مستوره سلماسی:

ایرانیان که فرّ کیان آرزو کنند باید نخست کاوه خود جستجو کنند

مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر تا حل مشکلات به دستور او کنند

- در چنین وضعی، ژنرال آیرونساید، بدون دستور دولت انگلیس و به ابتکار شخصی

خود، راه کودتای رضاخان را هموار کرد:

ایرونساید به استقبال قبول مسئولیت رفت و به ابتکار خود راه حلی بهتر از طرح کرزن در نظر گرفت. بنظر او تحمیل قیومیت بر ایران و تحقیر این ملت سرفراز، روسهای کمونیست را به بست دروازه‌های هند و آبهای خلیج فارس می‌رساند. بالعکس اتکاء به غرور ملی این ملت و میدان دادن به آنها که خودسان با حفظ استقلال خود، سد پیشروی روسها بشوند، منافع واقعی انگلستان را در خاورمیانه بهتر حفظ می‌نماید.

- اخوی با توجه به مقدمات بالا چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

دولت انگلستان از کودتا مطلع نبود. رضاخان (مانند عده‌ای دیگر) در فکر آن بود. ژنرال

آیرونساید هم آن را مفید برای رفع مشکلات می‌دید. ابتکار ژنرال آیرونساید (برداشتن سدی

که خودش به پای قزاقان گذاشته بود)، کودتا را میسر ساخت و رضاخان با تصمیم خودش آن را

انجام داد.

به اعتقاد اخوی تنها دلیلی که کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ به عنوان يك کودتای انگلیسی

شهرت یافت، عبارت بود از حسادت اشراف و اعیان که چرا يك مازندرانی ساده بی اجازه وارد

باشگاه آنان شده و از «حسن تصادف (حسن ظن يك انگلیسی)» استفاده کرده و با «مهارت و

جسارت داخل باشگاه انحصاری دولتمردان گردیده است!»

در پایان این بحث بجاست درباره دعای دور و دراز اردشیرجی پیرامون علاقه و عشق

وی به ایران - که از همان سنخ ایران دوستی شاهان پهلوی و کارگزاران آنهاست - توضیح داده

شود.

یحیی دولت‌آبادی در خاطرات خود شرح می‌دهد که در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه

«پارسیان متمول هند» مذاکراتی را با دولت ایران به منظور خرید خوزستان آغاز کردند و میرزا آقاخان کرمانی در دفاع از این عمل رساله خرید خوزستان را نوشت.

...موضوع این کتاب این است که مؤلف آن به فارسیان متمول ایرانی که در هندوستان اقامت دارند پیشنهاد می‌نماید اراضی اهواز را در خوزستان از دولت ایران خریداری نموده آنجا اقامت نمایند از یک طرف پول گزافی یکمترتبه به دولت ایران برای آباد نمودن سایر قطعات مملکت می‌رسد از طرف دیگر سرمایه بزرگی از اشخاص وطن دوست با اطلاع به ضمیمه دولت هنگامت به مملکت خوزستان وارد شده سد اهواز را بسته و به فاصله کمی در کنار شط کارون مملکتی مانند کراچی و بمبئی دارای تمول سرشار و روح ایرانیت ایجاد می‌گردد. ۵۰

این طرح عجیب که چیزی بجز جدائی کامل خوزستان از ایران نبود، طبعاً توسط اردشیرجی، نماینده پارسیان هند در ایران، در جریان قرار گرفت و مورد قبول ناصرالدینشاه قاجار واقع نشد. معهذاً، در دهه ۱۳۴۰ توسط محمدرضا پهلوی بخشی از این طرح تحقق یافت و با وساطت شاپورجی - پسر اردشیر - منطقه‌ای به وسعت ۷۹۶۰ کیلومتر مربع در خوزستان در پوشش شرکت IMINO CO به انحصار الیگارشی پارسی هند درآمد.

شاپور ریپورتر و دورانی جدید

شاپورجی، تنها پسر اردشیرجی - که پس از پدر در رأس کاست «اشرافیت اطلاعاتی» ایران قرار گرفت و میراث پدر را غنا بخشید، در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱/۸ اسفند ۱۲۹۹ به دنیا آمد و اردشیر ۵۶ ساله نام پدر بزرگ خود را بر این نوزاد گذارد.

ظاهراً پرورش کودکی و نوجوانی شاپور در محیطی انگلیسی - ایرانی بود، زیرا خصایصی که وی بعدها در دوران فعالیت اطلاعاتی در ایران بروز داد، نشانگر تسلط کامل او بر دو فرهنگ می‌باشد؛ تسلطی که قاعدتاً ناشی از توجه پدر به پرورش کودک با دقایق هر دو فرهنگ است. شاپور ۱۲ ساله بود که پدر را از دست داد و نتوانست چنانکه باید تجربه غنی دودمان خود را از زبان او فرا گیرد. او بعدها داستان خاندان خود را از طریق وصیت نامه‌ای شناخت که اردشیر پیش از مرگ به جای گذاشته بود. این وصیت نامه هرچند از نظر عاطفی مهم‌ترین حلقه پیوند شاپورجی با میراث پدر و آشنائی او با خانواده‌ای بزرگتر که بدان تعلق داشت بود، ولی تنها مدخل ورود شاپور جوان به دنیای پرراز و رمز جاسوسی نبود. او بعدها که

به مرحله بلوغ اطلاعاتی و سیاسی رسید و به بایگانی را کد MI-6 راه یافت، در میان انبوه اسناد ایران بیشتر و بیشتر سیمای پدر را شناخت و با کاوش در گزارشات «خفیه نویسان انگلیس» که تحت نظارت پدر شبکه ای وسیع را در سراسر ایران تنیده بودند، با ظرایف و دقایق گذشته و حال ایران آشنا شد و چهره های معاصر را، بویژه حکومتگران ایران امروز را، با پیگیری اسراری که در لابلای این اسناد سر به مهر ثبت بود، بسیار بیش از خود آنان شناخت. بیهوده نبود که بعدها، شاپورجی در برخورد با رجال سیاسی و فرهنگی ایران بر روانشناسی موروثی این عناصر تسلطی شگرف نشان داد.^{۵۱}

بهر روی شاپور ریپورتر فقدان پدر را احساس نکرد. قرائن و شواهد نشان می دهد که تربیت و آموزش شاپور نوجوان را «دوستان» انگلیسی پدر به دست گرفتند و بویژه لرد ویکتور روچیلد، که ۱۱ سال از او بزرگتر بود، در تکفل و پرورش شاپور سهمی عمده داشت. در پرتو این توجه «خانواده اطلاعاتی بریتانیا» بود که شاپور ریپورتر تحصیلات دانشگاهی را در کمبریج به پایان رسانید و علاوه بر آن در سرویس اطلاعاتی بریتانیا در عالی ترین سطوح آموزش دید. شاپور ریپورتر پس از پایان آموزش دانشگاهی و اطلاعاتی، در اواخر جنگ دوم جهانی به عنوان «کارشناس جنگ روانی» سرویس اطلاعاتی بریتانیا به هندوستان اعزام شد و در بحبوحه قیام استقلال طلبانه مردم هند در این سرزمین بود. او در این مأموریت توانائی و کارائی و استعداد فوق العاده خود را نشان داد و پس از موفقیت در این آزمون شاپورجی ۲۶ ساله در سال ۱۹۴۷ م. / ۱۳۲۵ ش. راهی تهران شد تا میراث پدر را به دست گیرد. بدینسان، نخستین دوران فعالیت شاپور ریپورتر در ایران آغاز شد.^{۵۲}

۵۱. برای آشنایی با شیوه کار شبکه گسترده گزارشگران اینتلیجنس سرویس، که در سالهای ۱۸۹۳-۱۹۳۳ م. زیر نظر اردشیر ریپورتر در ایران فعالیت داشتند به بخشی از این گزارشات مندرج در وقایع اتفاقیه - گزارشهای خفیه نویسان انگلیس در ایران (بکوشش سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۱) مراجعه شود.

۵۲. طبق اسناد موجود، شاپورجی (تبعه بریتانیا) در سال ۱۳۲۵ در ایران حضور داشته و در اول مارس ۱۹۴۷ / ۴ اسفند ۱۳۲۵ پاسپورت خود را توسط سفارت انگلیس در تهران تمدید کرده است. او در ۱۱/۱/۱۳۲۶ از طریق مرز خرمشهر به بصره رفته و دو ماه بعد وارد هنگ کنگ شده و ۱۹ روز بعد خارج گردیده و از طریق کلکته به عراق پرواز کرده و در تاریخ ۲/۴/۱۳۲۶ از طریق مرز خرمشهر به ایران وارد شده است. در پاسپورت شاپورجی از خروج و ورود مجدد وی تا پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اطلاعی ثبت نشده و احتمالاً او در این دوران از نام و پاسپورت دیگری استفاده کرده است. در پاسپورت فوق شغل شاپورجی «معلم زبان انگلیسی» ذکر شده و در پاسپورت بعدی «خبرنگار روزنامه». نخستین پاسپورت ←

پیش از پیگیری فعالیت‌های شاپورجی در این دوران، ضرور است تا با عمده‌ترین عوامل موثر در فضای سیاسی سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ آشنا شویم:

۱- سقوط دیکتاتوری رضاخان در شهریور ۱۳۲۰، فضای آزادی نسبی پدید ساخت و مردم از بند رسته ایران تحت تأثیر گسست این قید سنگین و شرایط مساعد منطقه‌ای دوران جنگ دوم جهانی جوشش انقلابی از خود بروز دادند. سقوط رضاخان فضای مساعدی ایجاد نمود تا فرهنگ اسلامی پس از دوده سرکوب خشن يك دوره جدی نوزائی را آغاز کند و با شکوفائی مجدد حوزه علمیه قم رهبری آیت‌الله العظمی سیدحسین طباطبائی بروجردی و تلاش مجددین نستوهی چون امام خمینی و علامه سیدمحمدحسین طباطبائی و صدها روحانی و طلبه متعهد بنیاد استوار مرحله نوینی از اصالت‌گرایی و خودبودگی فرهنگی - مکتبی پی ریخته شود. این نوزائی فرهنگی نوعی بازگشت به خویش و پرخاش علیه اسلام ستیزی عنودانه و غرب‌گرایی مستبدانه استعمار در ایران را در خود متبلور می‌ساخت که کتاب کشف‌الاسرار امام خمینی (ره) شاخص‌ترین نماد آن است. این جوشش در عرصه سیاست روز نیز بازتاب جدی داشت و به پیدایش يك نهضت توانمند مردمی به رهبری آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی و با نقش موثر «جمعیت فدائیان اسلام» انجامید که آماج‌های ضد استعماری و استقلال‌طلبانه‌ای را پی می‌گرفت که بویژه در نهضت ملی کردن صنعت نفت نمود یافت. جرج میدلتون، کاردار سفارت انگلیس، آیت‌الله کاشانی را با کینه‌توزی «يك عوامفریب آب زیر کاه مفسد و ضدغربی» می‌خواند^{۵۳} و آن لمبتون، از گردانندگان شبکه اینتلیجنس سرویس در ایران، نوشت:

مادام که نهضت [ملی کردن صنعت نفت] از سوی روحانیون با اصطلاحات اسلامی توجیه نشد از پشتیبانی گسترده مردم برخوردار نبود.^{۵۴}

استقلال‌طلبی و اصالت‌گرایی نهضت مردمی این دوران در این موضع آیت‌الله کاشانی

تبلور می‌یافت:

تمام ملت ایران که افتخار دارد زیر پرچم مقدس اسلام زندگی می‌کند نفرت خود را به هرگونه سازش یا توسل به خارجی‌ها بدون توجه به بلوک یا گروهی که تعلق دارند اعلام می‌دارد.^{۵۵}

→ شاپورجی در تاریخ ۱۹ فوریه ۱۹۴۱ به شماره ۳۶۳۰۶۰ در لندن صادر گردیده است.

۵۳. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۳۸۴

۵۴. همان مأخذ، ص ۲۹۶

۵۵. همان مأخذ، ص ۲۹۶

۲- ایران سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ یکی از عرصه‌های مهم رقابت سه قدرت پیروزمند جنگ دوم جهانی بود. طی دوران ۲۰ ساله دیکتاتوری رضاخان، ایران حیطه انحصاری نفوذ بریتانیا شناخته می‌شد. پایان جنگ، فروپاشی امپراتوری استعماری بریتانیا و ورود فعال امپریالیسم جوان و ثروتمند آمریکا را به صحنه ایران در پی داشت. این دو قدرت هرچند در اساس دارای اهداف استراتژیک واحدی بودند، ولی این وحدت منافع با تضادهائی توأم بود که سرانجام پس از يك دوره کشاکش به همپیوندی کامل رسید. در مقابل این دو قدرت متحد امپریالیستی، شوروی کمونیستی قرار داشت که با تکیه بر توهم «تضاد آمریکا و انگلیس» دست اندازی به ایران را آغاز کرده بود. حضور سه قدرت سلطه طلب فوق در درون کشور به پیدایش جریان‌های گوناگون سیاسی انجامید که هر يك مواضع یکی از سه قدرت روز را پاس می‌داشتند.

۳- براساس اسناد موجود، در سالهای پس از جنگ دوم جهانی کمپانی‌های معظم نفتی ایالات متحده آمریکا و مجتمع نفتی رویال داچ شل از انحصار نفت ایران توسط شرکت نفت انگلیس خشنود نبودند و به تسخیر این گنجینه با ارزش چشم طمع داشتند و در این کشمکش شرکت نفت انگلیس و رئیس قدرتمند آن سر ویلیام فریزر، گاه حتی برغم دولت «کارگری» کلمنت اتلی^{۵۶} (۱۹۴۵ - ۱۹۵۱)، به شدت از این سنگری پاداری می‌کرد. سهم قابل توجهی از شرکت شل به روچیلدهای انگلیس تعلق داشت و برخی از کمپانی‌های نفتی تولیدکننده در آمریکا (کارتل نفتی موسوم به «کمیسون راه آهن تگزاس») از قطع نفت خاورمیانه که منجر به صعود قیمت نفت در بازار جهانی شود سود می‌بردند. ماکس تورنبرگ، کارمند سابق شرکت نفت تگزاس و مشاور نفتی وزارت خارجه دولت «دمکرات» آمریکا نماینده این مشی در ایران و مشاور دکتر محمد مصدق بود.^{۵۷} منافع این کمپانی‌ها با امیال توسعه طلبانه امپریالیسم آمریکا برای رسوخ بیشتر در حریم امپراتوری فرو پاشیده بریتانیا همخوانی داشت. لذا آنان در پیدایش و تقویت يك جریان غربگرای «ناسیونالیست» که خود را رهبر نهضت استقلال طلبانه موجود وانمود سازد و به سان دوران مشروطه حوادث را به بیراهه کشد، ذینفع بودند.

طبق اسناد مندرج در کتاب مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی^{۵۸} تنها پس از قیام ۳۰ تیر

56. Clement Richard Attle (1883 - 1967).

۵۷. همان مأخذ...، ص ۲۸۱

۵۸. برای آشنائی با رقابت‌های آمریکا و انگلیس و مواضع کمپانی‌های نفتی باختر در ایران سالهای پس از جنگ دوم جهانی کتاب فوق مأخذ ارزشمندی است. این کتاب هرچند با اهداف مغرضانه‌ای تنظیم شده، ←

۱۳۳۱ بود که دو قدرت امپریالیستی آمریکا و انگلیس از سیر رویدادها در ایران به وحشت افتادند و اعادهٔ مجدد يك ديكتاتوری را در سر پروراندند:

کاشانی تودهٔ انبوهی را به منظور اعتراض به انتصاب قوام جمع‌آوری کرد، در حالیکه مصدق طی آن چند روز از انظار عموم غایب بود...^{۵۹}

میدلتون بی‌درنگ رویدادهای ۲۱ ژوئیه [۳۰ تیر ۱۳۳۱] را «نقطهٔ عطفی در تاریخ ایران» دانست... میدلتون يك روز پس از این واقعه نوشت: «...عوام‌فریبان جبهه ملی بویژه کاشانی به این شورش شکل ظاهری يك قیام خودجوش مردمی را داده‌اند...».^{۶۰}

در این مرحله، انگلیسی‌ها با ترغیب بزرگنمائی «خطر کمونیسم» موفق شدند نظر مساعد دولت جدید «جمهوریخواه» آمریکا را، (دولت «دمکرات» پیشین ناسیونالیسم مصدق را سد استواری در مقابل کمونیسم می‌پنداشت)،^{۶۱} به اعادهٔ ديكتاتوری در ایران جلب کنند:

در این دوران بود که نظریات آمریکا و انگلیس رفته رفته به یکدیگر نزدیک شد. هرچه مصدق بیشتر بر سر کار می‌ماند، خطر احتمالی در دست گرفتن قدرت توسط کمونیست‌ها بیشتر می‌شد.^{۶۲}

غلبه این دیدگاه خشن در دولت بریتانیا با سقوط دولت کلمنت اتلی و صعود سر وینستون چرچیل «محافظه‌کار» (اکتبر ۱۹۵۱)^{۶۳} و تغییر موضع دولت آمریکا علیه «ناسیونالیسم ایرانی» با کناره‌گیری دولت «دمکرات» هاری ترومن (۱۹۴۵ - ۱۹۵۳) و اقتدار دولت «جمهوریخواه» دوایت آیزنهاور (ژانویه ۱۹۵۳) و توسعه جنون‌مک کارتیسم در آمریکا در پیوند است. به این دگرگونی‌ها باید مرگ ژوزف استالین (مارس ۱۹۵۳)^{۶۴} و آغاز يك دوران نبرد قدرت و بی‌تصمیمی در کرملین را نیز افزود. آندره فونتن در تاریخ جنگ سرد تغییرات همزمان فوق در سه قدرت بزرگ را «تغییر ناخدایان» می‌نامد. تقارن این عوامل سرانجام به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و چرخش غیر طبیعی تاریخ ایران توسط قدرت‌های سلطه‌گر انجامید.

→ ولی حاوی اسنادی جالب می‌باشد که بر بسیاری از دعاوی پژوهشگران مسلمان صحه می‌گذارد.

۵۹. همان مأخذ، ص ۱۶۲

۶۰. همان مأخذ، ص ۳۸۵

۶۱. همان مأخذ، ص ۳۹۰-۳۹۲

۶۲. همان مأخذ، ص ۴۰۰

۶۳. توجه شود که کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ و صعود رضا خان نیز زمانی به وقوع پیوست که وینستون چرچیل در رأس وزارت جنگ امپراتوری بریتانیا قرار داشت.

این‌تلیجنس سرویس، سیا و شبکه «بدامن»

شاهپور ریپورتر زمانی وارد ایران شد که سرویس اطلاعاتی بریتانیا توسط جاسوسان برجسته‌ای چون آلن چارلز ترات و آن لمبتون و ارنست پرون شبکه‌های بومی وسیع خود را بازسازی کرده و در همین دوران «اداره خاورمیانه» سرویس اطلاعاتی آمریکا برهبری کریمیت روزولت نیز نخستین شبکه‌های خود را تنیده بود و هر دو سرویس جاسوسی فعالیت‌های توطئه‌گرانه پیچیده و موثری را، بویژه در بحبوحه حوادث سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵، به فرجام رسانیده بودند.

شاهپور ریپورتر در سالهای بحران روابط ایران و انگلیس با پوشش وابسته مطبوعاتی سفارت آمریکا در تهران حضور داشت و تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بطور رسمی رئیس دارالترجمه سفارت آمریکا و رایزن سیاسی این سفارت بود. او در عین حال مانند پدر و اجدادش کارت خبرنگاری روزنامه تایمز لندن را نیز در جیب داشت.

پیتر رایت در خاطرات افشاگرانه‌اش، هرچند بسیار مختصر، ارتباطات شاهپور ریپورتر را بیان می‌دارد و ما قبلاً توضیح دادیم که شاهپور جی به عنوان رئیس یک شبکه مستقل اطلاعاتی عمل می‌کرد که در لندن توسط لرد ویکتور روچیلد هدایت می‌شد و لرد روچیلد پیوندهای آن را با نخست‌وزیر بریتانیا و روسای MI-6 سازمان می‌داد. همانطور که گفتیم، لرد روچیلد، که در این دوران یکی از مهم‌ترین عوامل وحدت بخش عملیات سرویس‌های آمریکا و انگلیس در خاورمیانه بود، این نقش را در «سیا» نیز ایفاء می‌کرد و این وحدت در سیمای شاهپور جی ریپورتر تبلور می‌یافت.^{۶۴} به پاس خدمات شبکه روچیلد - ریپورتر بود که در قرارداد کنسرسیوم شرکت رویال داچ شل ۱۴ درصد سهام نفت ایران را به خود اختصاص داد.

۶۴. کریستوفر مونتگ وودهاوس، مسئول «عملیات چکمه» در MI-6 که در سالهای ۱۹۵۱ - ۱۹۵۲ در تهران بود و بعدها رئیس انستیتوی سلطنتی امور بین‌المللی، نماینده مجلس عوام از حزب محافظه‌کار و رئیس موسسه انتشاراتی پنگوئن شد، می‌نویسد: «زینر هم چنین یک پارسی اهل بمبئی را که همشاگردی شاه بود به من معرفی کرد. اگر چه در آن موقع او آدم مهمی نبود، ولی بعدها بواسطه خدماتی که برای ما انجام داد به لقب سر شاهپور ریپورتر مفتخر شد.» (وودهاوس، ص ۲۰ - ۲۱). این جمله وودهاوس تصادفی درز نکرده و هدف آن استتار نقش شاهپور جی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است و در چارچوب مجموعه اطلاعات انحرافی قابل ارزیابی است که بمنظور منحرف ساختن توجه نهادهای اطلاعاتی ایران از نقش و اهمیت شاهپور جی نشر یافت. این اطلاع انحرافی چنین القاء می‌کند که گویا شاهپور جی عامل بومی کم‌اهمیتی در MI-6 بوده که ارتباطات وی از طریق رابین زینر تأمین می‌شده است. (درباره زینر مراجعه شود به: همین ←

زمانی که شاپورچی فعالیت خود را در ایران آغاز کرد، شبکه‌های جاسوسی متعدد اینتلیجنس سرویس و «سیا» حضوری فعال داشتند که از میان آنها باید به شبکه رشیدیان‌ها اشاره کرد که از اوایل سال ۱۹۴۰ (اوایل جنگ جهانی دوم) از مهم‌ترین عوامل بومی بریتانیا در ایران محسوب می‌شدند:

گروهی از سیاستمداران معروف ایرانی هوادار انگلیس نیز بخش مهمی از این شبکه به شمار می‌رفتند. از جمله این افراد سیدضیاءالدین طباطبائی بود که انگلیسی‌ها سعی داشتند موجبات نخست‌وزیری او را فراهم سازند. جمال امامی نیز که رهبری فراکسیون طرفدار انگلیس را در مجلس به عهده داشت، از زمره این سیاستمداران بود.^{۶۵}

شبکه مهم دیگر این دوران، که در سالهای پیش از ورود شاپورچی نقش فعالی در حوادث روز به عهده داشت، شبکه امیر اسدالله علم بود که کارکرد اساسی آن در دو بعد تبلیغی و سیاسی (بویژه نفوذ در حزب توده) خلاصه می‌شد. شبکه علم برخلاف شبکه رشیدیان‌ها کارائی بالای اطلاعاتی خود را طی سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۷ به ثبوت رسانیده بود و برخلاف شبکه نخست، که حضور آن در صحنه علنی سیاست بازتاب می‌یافت و نفرت عمومی را به خود جلب می‌کرد، در پنهانکاری کامل عمل می‌نمود. شبکه علم عناصر «روشنفکر» و مطبوعاتی قابل اعتنائی را پیرامون خود گردآورده بود که بسیاری از آنان در حول و حوش احزاب و گروه‌های

→ کتاب، ج ۱، ص ۱۸۹ - زیرنویس).

وودهاوس همچنین از شاپورچی به عنوان «همشاگردی شاه» یاد می‌کند. محمد رضا پهلوی در سال ۱۳۱۰ در سن ۱۲ سالگی برای تحصیل به سویس اعزام شد. در این زمان اردشیر ریپورتر زنده بود و به احتمال قریب به یقین این اقدام به توصیه او صورت گرفت. شاپورچی در این زمان ۱۰ ساله بود و کاملاً محتمل است که به توصیه مقامات لندن وی نیز برای تحصیل به سویس اعزام شود و از نوجوانی پیوندهای او با شاه آینده استوار گردد. این احتمال را رد نمی‌کنیم ولی به دو عامل اشاره می‌کنیم که آن را مشکوک می‌سازد: نخست اینکه ارتشبد فردوست در خاطرات خود به این مسئله اشاره نکرده است، دوم اینکه ادعای همکلاس بودن با محمد رضا پهلوی حتی در برخی از اسناد سرّی سازمان «سیا» (مندرج در اسناد لانه جاسوسی) در مورد افراد متعددی به غلط راه یافته و شاید این ادعای وودهاوس نیز از این دست باشد. بهر روی، این احتمال نیز معقول و قوی است که شاید اردشیرچی به دلایلی مطلوب نمی‌دانسته که پسرش همکلاس ولیعهد باشد و با وجود عناصری چون پرون در کالج لهروزه این مسئله ضرورت نداشته است. مضافاً اینکه تحصیل پسر اردشیر ریپورتر در کالج لهروزه طبعاً بازتاب می‌یافت و مقامات دربار از روابط پنهان رضا شاه با اردشیر ریپورتر - که به شدت پنهان نگاه داشته می‌شد و ظاهراً تنها محمد علی فروغی و سلیمان بهبودی، نوکر مخصوص و محرم رضا خان، در جریان مستقیم آن بودند - مطلع می‌شدند.

۶۵. گازیوروسکی، ص ۱۹

سیاسی و بویژه حزب توده معلومات کافی و تجربه غنی اندوخته بودند. ارتباطات علم پیش از ورود شاهپورجی با خارج از کشور چگونه تأمین می شد و این «رابطین درجه اول در مقامات مهم سیاسی و اطلاعاتی دو کشور» انگلیس و آمریکا، که بگفته فردوست اسدالله علم از پدرش (شوکت الملک) و پدرزنش (قوام الملک) به ارث برده بود^{۶۶}، چه کسانی بودند؟ به اعتقاد ما - که مبتنی بر کاوش در اسناد فراوان و تعمق بسیار است - شبکه اسدالله علم تداوم و تکامل یکی از شبکه های موروثی اردشیرجی ریپورتر بود که تحت کنترل روچیلدها قرار داشت و به عبارت دیگر می توانیم این شبکه را بیش از هر چیز یک شبکه صهیونیستی ارزیابی کنیم.

شاهپورجی در ورود به ایران ارتباط خود را با اسدالله علم برقرار ساخت و این شبکه هدایت یک رشته عملیات را به دست گرفت که در اسناد سرویس اطلاعاتی آمریکا با نام رمز «عملیات بدامن»^{۶۷} خوانده می شود و لذا ما شبکه شاهپورجی - علم را شبکه بدامن می نامیم. مارک گازیوروسکی در پژوهش خود پیرامون کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، که بر اسناد دست اول و مصاحبه با کارمندان پیشین «سیا» مبتنی است، «شبکه بدامن» را مهم ترین شبکه «سیا» در ایران می داند:

آمریکا از اواخر دهه ۱۹۴۰ فعالیت های محرمانه پنجگانه ای را بدین شرح شروع کرده بود: ... پنجم، اجرای یک سلسله عملیات با نام رمز بدامن که از سال ۱۹۴۸ [سال ورود شاهپور ریپورتر به ایران] برای مقابله با نفوذ شوروی و حزب توده آغاز شده بود. بدامن، یک برنامه تبلیغاتی و سیاسی بود، که از طریق شبکه ای به سرپرستی دو تن ایرانی با نام های رمز «نرن»^{۶۸} و «سیلی»^{۶۹} اداره می شد و ظاهراً بودجه سالانه ای معادل یک میلیون دلار داشت.^{۷۰}

برخلاف تصور گازیوروسکی شبکه مجری برنامه «بدامن» یک شبکه آمریکائی نبود. پروژه «بدامن» یکی از نخستین پروژه هائی بود که در چارچوب همکاری اینتلیجنس سرویس و سازمان نو بنیاد «سیا»^{۷۱}، بر مبنای امکانات غنی بومی MI-6 و بودجه کلان «سیا»، آغاز شد و مسئولیت اداره آن به عهده شاهپور ریپورتر قرار گرفت که در همکاری با اسدالله علم اجرای

۶۶. همین کتاب، ج ۱، ص ۲۵۹.

67. Bedamn

68. Nerren

69. Cilly

۷۰. گازیوروسکی، ص ۲۷

۷۱. درباره تاریخچه روابط اینتلیجنس سرویس و «سیا» مراجعه شود به: همین کتاب، ج ۲، ص ۲۰۶-۲۱۰

پروژه را شروع کرد. دو «ایرانی» که در اسناد «سیا» با نام‌های رمز «نرن» و «سیلی» خوانده شده‌اند، در واقع این دو نفر بودند و همین شبکه بود که در سال‌های پس از کودتا به عنوان مقتدرترین سازمان پنهانی در حیات سیاسی ایران اعمال نفوذ نمود و بسیاری از رقبای جاه طلب خود را، اعم از سایر وابستگان به اینتلیجنس سرویس و یا عوامل مستقل «سیا»، مهار کرد و به قدرتی بلامنازع تبدیل شد. راز دوام محمدرضا پهلوی در کشاکش تنازع مراکز قدرت در غرب در پیوند وی با همین شبکه بود که در نهایت توسط دست‌های نامرئی و نیرومند امپراتوری جهانی صهیونیسم اداره می‌شد.

بررسی فعالیت‌های شبکه شاپور ریپورتر - اسدالله علم در این دوران نشان می‌دهد که «عملیات بدامن» بر دو محور متمرکز بود: عملیات نفوذی - سیاسی و عملیات تبلیغی - فرهنگی. در زمینه عملیات نفوذی «شبکه بدامن» شواهد گسترده‌ای در دسترس ماست که عمق نفوذ آن را به درون حزب توده نشان می‌دهد. در کتاب حاضر تعدادی از این عوامل معرفی شده‌اند و باید بیفزائیم که گستره نفوذ این شبکه تنها به حزب توده منحصر نبود و سایر احزاب و جریان‌های سیاسی - بویژه «جبهه ملی»، «حزب زحمتکشان»، «نیروی سوم»، «حزب ایران»، پان ایرانیست‌ها و غیره - را نیز در برمی‌گرفت. گازیوروسکی درباره ابعاد نفوذ در حزب توده می‌نویسد:

در این ایام «سیا» [شبکه بدامن] تا سطوح عالی تشکیلات حزب توده رخنه کرده بود و از متن تمام دستورات رهبری حزب به کادرها اطلاع داشت.^{۷۲}

بر پایه همین نفوذ همه جانبه و عمیق بود که «شبکه بدامن» می‌توانست به خوبی حوادث سیاسی روز را به سمت اهداف خود هدایت کند و یا به حادثه سازی‌های تحریک آمیز و هدفمند (پرووکاسیون) دست بزند. به دو نمونه از عملیات «شبکه بدامن» اشاره می‌کنیم:

آشوب ۲۳ تیر ۱۳۳۰: در اوائل سال ۱۳۳۰ در مسئله شیوه برخورد به اختلافات ایران و شرکت نفت انگلیس میان رهبران بریتانیا و ایالات متحده آمریکا اختلاف جدی بروز کرد. برخی مقامات دولت بریتانیا، تحت تأثیر سرویلیام فریزر - رئیس شرکت نفت انگلیس، از طرح مداخله نظامی علیه مردم ایران حمایت می‌کردند و دولت «دمکرات» پرزیدنت ترومن تحت تأثیر افرادی چون جرج مک‌گی از ناسیونالیسم مصدق حمایت می‌نمود و آن را سپری استوار در مقابل «کمونیسم» و «متعصبین مذهبی» می‌انگاشت:

۷۲. گازیوروسکی، ص ۶۲ (زیرنویس ۷۶)

مک‌گی يك شخصیت کلیدی در حکومت دمکرات‌ها بود که در برابر امواج ناسیونالیسم که در آسیا و خاورمیانه به حرکت درآمده بود حساسیت نشان می‌داد. نظریات مک‌گی به شدت مورد تأیید هنری گریدی بود که به توصیه او به جای جان وایلی سفیر در ایران شده بود و از ژوئیه ۱۹۵۰ [تیر ۱۳۲۹] تا سپتامبر ۱۹۵۱ [شهریور ۱۳۳۰] در تهران خدمت می‌کرد.^{۷۳}

دولت «دمکرات» آمریکا براساس این دیدگاه با طرح مداخله نظامی بریتانیا مخالفت می‌کرد و با دفاع از مصدق سازش دو طرف نزاع را توصیه می‌کرد و صراحتاً به انگلیس اعلام داشت که «حق ایرانیان را به ملی کردن به رسمیت می‌شناسد».^{۷۴} در این چارچوب، اورل هریمن - نماینده مخصوص پرزیدنت ترومن، در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ در رأس يك هیئت وارد تهران شد تا میانه مصدق را با دولت انگلیس آشتی دهد. مصدق نیز رسماً با میانجیگری دولت آمریکا موافقت کرده بود. در این میان، «شبکه بدآمن»، براساس منافع گردانندگان آن در آمریکا و انگلیس، قصد داشت که مسافرت هریمن را با شکست مواجه کند، دولت‌مردان آمریکایی را از توسعه «خطر کمونیسم» در ایران بترساند و زمینه‌های استراتژی خود - استقرار دیکتاتوری محمدرضا پهلوی - را فراهم سازد. در چنین شرایطی بود که سازمان جوانان حزب توده، که به شدت تحت نفوذ «شبکه بدآمن» قرار داشت^{۷۵}، تظاهرات وسیعی را علیه ورود هریمن ترتیب داد. از سوی دیگر، دستجات «حزب زحمتکشان» دکتر مظفر بقائی و «حزب ایران» و پان ایرانیست‌ها به عنوان نیروی ضدکمونیست بسیج شدند و این تظاهرات به زدوخوردی خونین کشیده شد و به دستور سرلشکر بقائی، رئیس شهربانی دولت مصدق، به روی تظاهرکنندگان شلیک شد. پیتراوری می‌نویسد:

آورل هریمن در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱ [۲۳ تیر ۱۳۳۰] وارد تهران شد. هنگام ورود او به تهران، تظاهرات شدیدی صورت گرفت که در نوع خود بیسابقه بود. در زدوخوردی که میان توده‌ای‌ها و اعضای جبهه ملی در میدان بهارستان صورت گرفت، ۲۰ نفر کشته و نزدیک به ۳۰۰ نفر مجروح شدند. مصدق در ۲۲ ژوئیه [۳۰ تیر ۱۳۳۰] متوجه رفتار اشتباه خود شد و

۷۳. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص. ۴۳

۷۴. همان مأخذ، ص ۴۳۴

۷۵. بگفته احسان طبری، نقش نادر شرمینی - رهبر سازمان جوانان حزب توده - در سالهای پس از کودتا مورد توجه رهبری حزب توده و مقامات اطلاعاتی شوروی قرار گرفت و دکتر غلامحسین فروتن براساس فاکت‌هایی چون سابقه اشتغال شرمینی نزد آمریکایی‌ها و ازدواج خواهرش با يك آمریکایی و غیره او را عامل آمریکایی‌ها می‌دانست. طبری در پاسخ به تحقیق باشکیروف، نماینده حزب کمونیست شوروی، شخصاً احتمال فوق را در مورد شرمینی رد کرد، ولی مشخص نیست که تحقیقات کا. گ. ب به چه نتیجه‌ای رسید. (مراجعه شود به کژراهه، ص ۱۶۳ - ۱۶۴).

ناگهان اعلام کرد که رئیس شهر بانی کل کشور [سرلشکر بقائی] را به خاطر نشان دادن شدت عمل نسبت به تظاهرکنندگان برکنار و به دادگاه نظامی فرستاده است. اتهام سرلشکر بقائی این بود که نتوانسته بود تظاهرات ۲۳ تیر را مهار کرده و به مأموران شهر بانی دستور تیراندازی به تظاهرکنندگان را داده بود... نخست وزیر ایران در واقع در وضعی قرار نداشت که بتواند با دولت بریتانیا یا شرکت نفت به توافق برسد؛ مصدق از جنون سیاسی که خودش قبلاً به آن دامن زده بود، اینک به وحشت افتاده بود...^{۷۶}

جیمز بیبل، محقق آمریکایی که معمولاً دارای اطلاعات دست اولی از مسائل پس پرده است، به صراحت آشوب ۲۳ تیر ۱۳۳۰ را تظاهراتی می داند که «ظاهراً از سوی حزب توده ولی در باطن از سوی عوامل انگلیس ترتیب یافته بود».^{۷۷}

کودتای ۲۵-۲۸ مرداد ۱۳۳۲: تظاهرات «توده ای ها» در روزهای ۲۵-۲۷ مرداد ۱۳۳۲، که مجسمه های شاه را به زیر می کشیدند و شعار «جمهوری دمکراتیک» سر می دادند، موجب هراس شدید مصدق و تمکین وی در برابر خواست هندرسن، سفیر دولت جدید آمریکا، شد. هندرسن در ملاقات عصر ۲۷ مرداد با مصدق به شدت او را از خطر سقوط سلطنت و قدرت گیری حزب توده ترساند. این تظاهرات از سوی دیگر سبب تشتت آراء و سردرگمی هیئت اجراییه حزب توده شد و در نتیجه رهبری حزب توده در روز ۲۷ مرداد از اعضای حزب خواست که در خیابان ها حضور نیابند. بدین ترتیب، موفقیت کودتا در قبال مقابله احتمالی سازمان نظامی حزب توده تضمین شد. ماهیت این حوادث سالها پنهان بود. بعدها، در تحلیل حوادث ۲۵-۲۸ مرداد ۳۲ سردرگمی عجیبی بروز کرد. بقایای «جبهه ملی» علت پیروزی کودتا را به عملیات «توده ایها» پس از فرار شاه نسبت می دادند و بقایای حزب توده ضمن پذیرش انفعال و گنجی خود در قبال حوادث سریع، جمع کردن اعضاء حزب از خیابانها در روزهای ۲۷ و ۲۸ مرداد را «دنباله روی از بورژوازی ملی» تحلیل می نمودند که پس از «چپ رویهای» ۲۵ و ۲۶ مرداد رخ داد! پس از پیروزی انقلاب اسلامی، که دیگر دعوی مبارزه «قاطع» علیه شاه و شعار «جمهوری» دادن افتخار محسوب می شد، حزب توده تغییر موضع داد و از حوادث فوق به عنوان برگ «درخشانی» از کارنامه خود یاد نمود! فرج الله میزانی (ف.م. جوانشیر)، دبیر دوم کمیته مرکزی حزب توده، با طعن به ملی گرایان مشروطه طلب نوشت:

ملاحظه می کنید که بزرگترین گناه ما [در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲] عبارت بود از اعلام شعار

۷۶. آوری، ص ۳۷۱

۷۷. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۴۳۵

جمهوری دمکراتیک... [!]^{۷۸}

بهرروی، امروزه با انتشار برخی اسناد روشن شده که عملیات فوق توسط سرویس‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس سازمان یافته بود و در آن «شبکه بدامن» و شبکه رشیدیان‌ها نقش اساسی داشتند.^{۷۹}

به روایت ریچارد کاتم که در این زمان برای «سیا» کار می‌کرد، برادران رشیدیان ... فرصت را غنیمت جستند و مردمی را که در قبضه اختیار ما (آمریکایی‌ها) بودند به خیابان‌ها فرستادند تا چنان عمل کنند که گویی توده‌ای هستند. آنها نقشی بیش از تحریک و فتنه‌انگیزی داشتند. آنها نیروهای ضربتی بودند که چنان عمل می‌کردند که گویی توده‌ای هائی هستند که پیکره‌ها و مساجد را سنگباران می‌کنند.^{۸۰}

گازیوروسکی فاش می‌کند که برای سازماندهی این حرکت ۵۰ هزار دلار دستمزد پرداخت شد. او می‌افزاید:

اقدام «سیا» در سازماندهی این توده‌ای‌های «بدلی» که نقش قاطعی در کودتا ایفاء کرده‌اند... لااقل از سوی ۵ تن از دست‌اندرکاران «سیا» در این ماجرا، طی مصاحبه‌هایی که انجام گرفت، تأیید شده است. یکی از مقامات بازنشسته «سیا» به من گفت که بعدها، پایگاه «سیا» در تهران، از طریق جاسوس‌های توده‌ای خود مطلع شد که حزب توده پس از آگاهی از این موضوع که گروه تظاهرکنندگان اولیه «بدلی» بوده‌اند، تصمیم به فراخواندن اعضای خود از خیابان‌ها گرفت (مصاحبه اوت ۱۹۸۳). چند تن دیگر از منابع نگارنده اظهار داشتند که «نرن» و «سیلی» [علم و شاپورچی] برای بسیج بخشی از جمعیت مزبور (توده‌ای‌های بدلی) احتمالاً از طریق ارتباط با سران پان‌ایرانیست‌ها استفاده کرده‌اند. این مطلب با برداشت یکی از کارکنان سفارت که گفته بود: این گروه «ترکیب غریبی بود از اعضای حزب توده و پان‌ایرانیست‌ها» مطابقت دارد...^{۸۱}

دومین محور پروژه مشترك «بدامن» عملیات تبلیغی - فرهنگی بود که گروه وسیعی از

۷۸. جوانشیر، ص ۲۸۵

۷۹. پس از دستگیری حسین فردوست، يك رشته اطلاعات انحرافی انتشار یافت تا با افشای برخی مسائل فرعی و بزرگنمایی آن، توجه مسئولین اطلاعاتی از نقش شبکه شاپور ریپورتر منحرف شود. از جمله این اطلاعات، افشای نقش شبکه رشیدیان‌ها در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که توسط MI-6 در برنامه ۲۷ مه ۱۹۸۵ تلویزیون «گرانادا» صورت گرفت. در این باره در جستار «رشیدیان‌ها...» توضیح بیشتر داده شده است. (همین کتاب، ج ۲، ص ۳۴۲)

۸۰. لپینگ، ص ۶۱-۶۲

۸۱. گازیوروسکی، ص ۵۹-۶۰

نویسندگان و روزنامه نگاران و روشنفکران و ده‌ها نشریه و روزنامه را در خدمت داشت. علیرغم علم کم‌سواد، شاپورچی يك تحصیل کرده کمبریج و کارشناس «جنگ روانی» بود. او با نثر روان، معلومات وسیع و احاطه خارق‌العاده اش بر تاریخ و فرهنگ ایران و جهان، يك نویسنده برجسته محسوب می‌شد که قطعاً بر تمامی اعضای شبکه روشنفکری - مطبوعاتی خود برتری تام داشت. درباره برخی مطبوعات وابسته به سرویس‌های جاسوسی غرب در کتاب حاضر توضیحاتی ارائه شده، هرچند بررسی این مطبوعات نیازمند پژوهشی جامع و دقیق است. از مهم‌ترین اعضای شبکه مطبوعاتی و روشنفکری «بدامن» باید به نصرت‌الله معینیان، دکتر مظفر بقائی کرمانی، علی جواهرکلام، عباس شاهنده، جعفر شاهدید، مصطفی مصباح‌زاده، عباس مسعودی، هادی هدایتی، علی اصغر امیرانی، مهدی میراشرفی، عبدالرحمن فرامرزی، رسول پرویزی و غیره و غیره اشاره کرد.^{۸۲}

بزرگنمایی خطر حزب توده و ایجاد وحشت (پانیک) از سلطه کمونیسم در جامعه، خط اصلی «شبکه بدامن» را تشکیل می‌داد و این در حالی است که محققینی چون جیمز بیل می‌نویسند:

حزب کمونیست توده ایران نسبتاً کوچک بود. این حزب نه از حمایت طبقه متوسط ناسیونالیست برخوردار بود و نه از پشتیبانی توده واقعی مردم ایران.^{۸۳}

امروزه، پژوهشگران آمریکائی و انگلیسی معترف می‌شوند که بزرگنمایی خطر کمونیسم در واقع يك ترفند سیاسی از سوی انگلیسی‌ها بمنظور جلب محافل حاکمه و افکار عمومی آمریکا به سوی کودتا و اعاده دیکتاتوری بوده است. جالب توجه است که آیت‌الله کاشانی نسبت به این ترفند شناخت داشت و با زیرکی بارها با آن مقابله نمود و بر اهمیت خطر اصلی از جانب انگلیس تأکید کرد. به بخشی از مصاحبه آیت‌الله کاشانی با يك خبرنگار فرانسوی و پاسخ‌های وی به پرسش‌هایی محیلانه توجه شود:

س: اگر در ایران يك حکومت کمونیستی بر سر کار بیاید حضرت آیت‌الله چه اقدامی خواهند کرد؟

ج: در ایران حکومت کمونیستی تشکیل نخواهد شد.

س: اگر فرض کنیم که حکومت کمونیستی سرکار بیاید حضرت آیت‌الله چه خواهند کرد؟

۸۲. لیست فوق صرفاً در برگیرنده عناصر سرشناسی است که در زمان نگارش این پژوهش اسناد موجود پیرامون آنان مورد بررسی قرار گرفت و مسلماً کامل نیست و عناصر بیشتری را دربرمی‌گیرد...

۸۳. مصدق، نفت... ص ۴۶۵

ج: کدام کمونیست؟ اگر مقصود شما کمونیست داخلی است اگر در ایران کمونیست هم وجود داشته باشد عده آنها بسیار کم است و بواسطه دین اسلام بسیار ضعیفند و موفق نخواهند شد در حکومت دخالت کنند و دولت تشکیل بدهند...^{۸۴}

آیت الله کاشانی به صراحت می گفت که اگر کمونیست ها در ایران هوادارانی دارند، تقصیر آن به گردن انگلستان است. مصدق نیز بعدها در دادگاه نظامی گفت: «کمونیسم را بهانه کردند تا ۴۰ سال دیگر نفت ما را ببرند.»

بخشی از کارکرد تبلیغی شبکه شاپور ریپورتر به «جعلیات» اختصاص داشت که بر محور بزرگنمایی خطر کمونیسم استوار بود و بیشتر به منظور تحریک روحانیون ساده اندیش و غیرسیاسی و توده مردم علیه وضع موجود و جلب همدردی آنان با شاه به عنوان تضمین کننده کشور در مقابل سلطه کمونیسم به کار می رفت. از مهم ترین این «جعلیات» باید به کتاب نگهبانان سحر و افسون اشاره کرد که ظاهراً توسط شاپور ریپورتر نوشته شد و با نام حزب توده انتشار یافت و حساسیت شدیدی را در جامعه برانگیخت. آیت الله طالقانی گوشه ای از این ترفند پیچیده را چنین بیان داشت:

در منزل آیت الله بهبهانی که از علماء درباری بود تنی چند از نویسندگان هم نشسته بودند که به آنها محرّری گفتند. در منزل ایشان (بهبهانی) عده ای دیگر هم نشسته بودند. زمان قبل از ۲۸ مرداد بود. نویسندگان با جوهر قرمز با امضای جعلی حزب توده برای تمام علماء و ائمه جماعت سرتاسر ایران با پست نامه نوشتند که محتوای آن این بود که ما بزودی شما را با شال های سرتان بالای تیرهای چراغ برق خیابان به دار خواهیم زد - امضاء: حزب توده...^{۸۵}

یکی از ماهرانه ترین و معروفترین جعلیات شاپور ریپورتر، خاطرات مجعول ابوالقاسم لاهوتی است. کتاب فوق توسط شاپورجی تقریر و توسط علی جواهرکلام تحریر شد و دو صفحه اول آن به خط عباس شاهنده نوشته شد و توسط چاپخانه فرمانداری نظامی تهران به چاپ رسید و در سال ۱۳۳۳ با نام شرح زندگانی من انتشار یافت.^{۸۶} این اثر چنان معروفیتی در ایران و خارج کسب کرد که لاهوتی مجبور شد شخصاً از رادیو مسکو آن را تکذیب کند. این تکذیب تأثیر چندان نبخشید. مهارت شاپورجی در تنظیم این زندگینامه جعلی به حدی بود که تا سالهای اخیر نیز برخی محققین نسبت به صحت یا عدم صحت این اثر تردید داشتند.

مارك گازیوروسکی می نویسد:

۸۴. دهنوی، ج ۱، ص ۱۳۲

۸۵. افراسیابی، ص ۱۲۱

۸۶. لاهوتی، ص ۱۲۸ و ۳۵۳

یکی از برنامه‌هایی که بنحو موفقیت‌آمیزی زیر نظر «بدامن» پیاده شد، نگارش اتوبیوگرافی مجعول ابوالقاسم لاهوتی، شاعر کمونیست ایرانی تبار بود که در شوروی زندگی می‌کرد. هرچند لاهوتی جعلی بودن این کتاب را از طریق رادیو مسکو اعلام داشت، معهذاهنوز بسیاری از ایرانیان آن را واقعی تلقی می‌کنند. در مصاحبه‌ای که در ماه اوت ۱۹۸۳ با یکی از دست‌اندرکاران این برنامه داشتم، مبلغ یک میلیون دلار هزینه این برنامه را عنوان کرد.^{۸۷}

شاپورچی و دیکتاتوری شاه

در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاپور ریپورتر را در همان نقشی می‌یابیم که سالها پیش پدر او، اردشیر، در کنار رضاشاه ایفاء می‌کرد: چهره‌مرموز و ناشناخته‌ای که با حفظ اکیدترین اصول پنهانکاری بیشترین مناسبات را با محمدرضا پهلوی داشت و با رهنمودهای خود او را در گذر از پیچ و خم اُفت و خیزهای سیاسی داخلی و خارجی هدایت می‌کرد. اگر در آن دوران اردشیر ریپورتر از همکاری محمدعلی فروغی برخوردار بود، در این زمان اسدالله علم این نقش را بازی می‌کرد و به عنوان «رایزن خردمند شاه» در انظار عامه شهرت می‌یافت؛ رایزنی که در واقع خود توسط شاپورچی هدایت می‌شد. بنابراین، در بررسی تاریخ ۲۵ ساله پس از کودتا نقش شاپور ریپورتر از نقش اسدالله علم تفکیک‌ناپذیر است. فردوست می‌نویسد:

شاپورچی، که با همه رسمی بود، خانه علم را مانند خانه خود می‌دانست و با خانم و دختران علم کاملاً خودمانی بود... او در خانه علم راحت بود و ممکن بود شب‌ها در آنجا بخوابد و روزها با دخترهای علم تنیس بازی کند و در فصل گرما در استخر آنجا شنا کند و با بچه‌ها و خانم علم ورق بازی کند و مشروب بخورد. من شاپورچی را با هیچ مقام دیگری چنین خودمانی ندیده‌ام.^{۸۸}

همانطور که در دوران پس از مشروطه، اردشیر ریپورتر به عنوان معلم «مدرسه عالی سیاسی» به دستچین «نخبگان» و جلب آنان به شبکه خود دست می‌زد، شاپور ریپورتر نیز چنین کارکردی داشت. او بلافاصله پس از کودتا استاد زبان انگلیسی در دانشگاه جنگ شد و به نشان کردن و جذب کاراترین و مستعدترین افسران ارتش پرداخت. شاپورچی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران نیز به تدریس پرداخت و از این طریق پیوندهای خود را با محیط دانشگاهی

۸۷. گازیوروسکی، ص ۵۴ (زیرنویس ۴۳)

۸۸. همین کتاب، ج ۱، ص ۲۵۵

استوار ساخت.^{۸۹} شاپورجی از طریق نصرت‌الله معینیان، که به ظاهر با سازمان «سیا» کار می‌کرد، نظارت خود را بر «اداره کل انتشارات و رادیو» و سپس وزارت اطلاعات و جهانگردی تأمین می‌نمود. سند فاقد تاریخی در دست ما است که به «اداره کل انتشارات و رادیو» تعلق دارد و به سالهای پس از کودتا مربوط است. در این سند شاپورجی چنین معرفی شده است:

آقای شاهپورجی: خبرنگار تایمز لندن از زرتشتی‌های ایرانی است ولی در هندوستان بزرگ شده. تحصیلات خود را در دانشگاه کمبریج انگلستان تمام کرده است. زبان انگلیسی را بهتر از خود انگلیسی‌ها صحبت می‌کند. مدتی رئیس دارالترجمه سفارت آمریکا بود و تبعه انگلیس است و با یک دوشیزه ارمنی ازدواج کرده. خیلی مورد اعتماد و توجه سفارت انگلیس است و در حقیقت می‌توان او را مشاور سفیر انگلیس دانست. اعلیحضرت همایونی به ایشان توجه خاص دارد و هر چند یکبار افتخار بازی تنیس با شاهنشاه را دارد و معلم زبان انگلیسی والاحضرت ثریا بود. دو سه سال است فعالیت بازرگانی دارد. جوان بسیار شریف با ادب و ساکتی است. کم حرف می‌زند و از این جهت بیشتر به خود انگلیسی‌ها شباهت دارد.

بررسی فعالیت‌های سیاسی و اطلاعاتی شاپور ریپورتر در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۵۷ دربرگیرنده تاریخ ۲۵ ساله اخیر سلطنت پهلوی است که در پیوست‌های کتاب حاضر در قالب تک‌نگاری‌های بیوگرافیک تا حدودی در جهت تبیین آن کوشیده‌ایم. ارتشبد فردوست نیز در خاطرات خود در باره نقش شاپورجی در سالهای پس از کودتا و بویژه در تأسیس «دفتر ویژه اطلاعات» و «شورای امنیت کشور»، که در سال ۱۳۵۰ به «شورای عالی هماهنگی» تغییر نام داد، و در ایجاد و هدایت شبکه‌های پنهانی اینتلیجنس سرویس توضیح داده و نقش منحصر بفرد او را به عنوان «سرجاسوس غرب در ایران» تصویر نموده است. به پاس همین خدمات بود که شاپور ریپورتر در سال ۱۹۶۹ م. / ۱۳۴۷ ش. توسط ملکه انگلیس به دریافت «نشان امپراتوری بریتانیا» (O.B.E.)^{۹۰} نائل شد. قبلاً توضیح داده‌ایم که شاپورجی یک «عامل» اینتلیجنس سرویس نبود. وی مستقیماً با لرد روچیلد ارتباط داشت و نقش مشاور عالی دولت بریتانیا را در مسائل ایران ایفاء می‌نمود و طبعاً نظریات او نقش اصلی و تعیین‌کننده در تصمیمات دولت انگلیس در رابطه با ایران داشت. به همین دلیل نیز وی در ملاقاتهای محمدرضا پهلوی با ملکه و

۸۹. شاپورجی مؤلف کتاب فرهنگ اصطلاحات فارسی به انگلیسی است که سردنيس رایت مقدمه‌ای بر آن نوشته است.

۹۰. Order of British Empire - ظاهراً نشان عالی فوق‌زمانی به شاپورجی اعطاء شد که بخش سری خاطرات پدرش طبق وصیت‌نامه اردشیرجی به او تحویل شد. بنابراین اعطاء این نشان را می‌توانیم قدردانی دولت بریتانیا و اینتلیجنس سرویس از خدمات ریپورترها ارزیابی کنیم.

نخست وزیران انگلیس و در جلسات سالیانه شاه با رئیس کل MI-6 (سردیک وایت)، که در تعطیلات زمستانی شاه در سوئیس برگزار می شد، حضور داشت. همانطور که می دانیم در سالهای ۱۳۴۷-۱۳۴۸ تحولاتی در دولت های آمریکا و انگلیس رخ داد که در تأمین يك پایگاه استوار در مراکز قدرت غرب برای محمدرضا پهلوی، که سلطنت او صرفاً بر آن اتکاء داشت، به شدت مؤثر بود. در سال ۱۳۴۷ ریچارد نیکسون، دوست قدیمی شاه که دارای پیوندهای دیرینه با صهیونیسم جهانی بود، به ریاست جمهوری آمریکا رسید و مدت کوتاهی بعد، در سال ۱۳۴۸، دولت «محافظه کار» ادوارد هیث در انگلستان به قدرت رسید. لرد روچیلد در دولت هیث در مقام مشاور امنیتی نخست وزیر قرار گرفت و نقش تعیین کننده ای در سیاست خاورمیانه ای بریتانیا ایفاء نمود و به همراه سردیک وایت به بازسازی سرویس اطلاعاتی بریتانیا پرداخت و آن را به اوج خود پس از جنگ دوم جهانی رسانید.^{۹۱} تقارن دولت های نیکسون و هیث در آمریکا و انگلیس منجر به بروز پدیده جدیدی در خاورمیانه شد که با نقش ژاندارمی شاه در منطقه و اوج دیکتاتوری مطلقه و غرور او در ایران مشخص می گردد. در این حوادث، شاپور ریپورتر نقش اساسی داشت.

مشخصات این نقش جدید داخلی و منطقه ای شاه به شرح زیر است:

در زمینه اطلاعاتی، ایران به قلب جاسوسی غرب در منطقه بدل شد و ایستگاه های منطقه ای سرویس های جاسوسی باختر، از جمله ایستگاه منطقه ای «سیا» در قبرس، به تهران منتقل گردید. در این باره در جستار «چهره های سیا و ایران» توضیح بیشتر داده شده است. در زمینه امنیتی، شاپورجی در سال ۱۳۴۹ به همراه شاه در جلسه سران نیروهای امنیتی، انتظامی و نظامی ایران حضور بهم رسانید و به عنوان نماینده دولت انگلیس تغییر ساختار امنیتی و اطلاعاتی کشور را به اطلاع رسانید. در باره این جلسه مهم فردوست توضیح داده است.^{۹۲} مشخصات این ساختار جدید به شرح زیر بود:

۱- فعال شدن ساواک و تبدیل آن به يك سرویس امنیتی خشن و مقتدر تحت هدایت تیم سه نفره نعمت الله نصیری، علی معتضد و پرویز ثابتی.

۲- تأسیس «کمیته مشترك ضد خرابکاری» طبق الگوی سیستم امنیتی انگلیس. در این «کمیته» در واقع شهربانی نقش «اداره ویژه» اسکاتلند یاردر را ایفاء می کرد و ساواک نقش MI-5 را.

۹۱. پیتر رایت، ص ۵۳۷

۹۲. همین کتاب، ج ۱، ص ۳۹۱

۳- فعال شدن «دفتر ویژه اطلاعات» و «شورای عالی هماهنگی» و تأسیس «شورای هماهنگی رده دو» به عنوان مرکز اطلاعات رژیم پهلوی به ریاست حسین فردوست.

۴- فعال شدن اداره دوم ستاد ارتش (اطلاعات و ضداطلاعات ارتش) با برکناری عزیزالله بالیزبان و جایگزینی ناصر مقدم که طی سالهای ۱۳۴۳-۱۳۴۹ در رأس اداره کل سوم ساواک کارائی و مدیریت خود را به اثبات رسانیده بود.

همگام با این تحولات در سیستم اطلاعاتی و امنیتی ایران، سال ۱۳۵۰ شاهد تحولات اساسی در خلیج فارس بود که مهم ترین آن استقلال بحرین، تشکیل امارات متحده عربی، اشغال جزایر سه گانه توسط ایران (با برنامه قبلی آمریکا و انگلیس) و حضور فعال شاه در منطقه به عنوان «ژاندارم خلیج فارس» می باشد.

در پی این تحولات، در خرداد ۱۳۵۱ ریچارد نیکسون در سفر به تهران موافقت دولت آمریکا را با خرید هر نوع سلاح غیرهسته ای توسط شاه اعلام داشت و در پی آن با توافق و برنامه ریزی پنهانی دولت های نیکسون و هیث، در سال ۱۳۵۲ قیمت نفت به چهار برابر افزایش یافت. بدین ترتیب، محمدرضا پهلوی در نقش «عقاب اوپک»، ژاندارم منطقه و بزرگترین خریدار سلاح کمپانی های غربی ظاهر شد و منطقه خلیج فارس به کانون يك مسابقه تسلیحاتی افسارگسیخته بدل گردید.

طبق گزارش کمیته خارجی سنای آمریکا در سال ۱۹۷۶، خریدهای نظامی ایران از آمریکا از ۵۲۴ میلیون دلار در سال ۱۹۷۲، به ۳/۹۱۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ رسید و به عبارت دیگر هفت برابر شد. این رقم در سال ۱۹۷۵ به ۲/۶ میلیارد دلار و در سال ۱۹۷۶ به ۱/۳ میلیارد دلار و در سال ۱۹۷۷ به ۵/۵ میلیارد دلار می رسید. مجله آمریکایی تایم (۱۸ سپتامبر ۱۹۷۸) اعلام کرد که ایران طی ۲۰ سال اخیر (۱۳۳۷-۱۳۵۷ ش.) ۳۶ میلیارد دلار اسلحه از غرب خریداری کرده است. بدینسان، تهران به بزرگترین بازار اسلحه جهان و کانون فعالیت و رقابت دلالان بین المللی اسلحه بدل گردید. ویلیام شوکراس می نویسد:

از سرازیر شدن پول نفت به ایران هیچ کس بیشتر از فروشندگان اسلحه در غرب استفاده نکرد. اینان قبلاً در اثر تصمیم مه ۱۹۷۲ نیکسون - کیسینجر مبنی بر اینکه «هر چه شاه می خواهد به او بدهند» افسار گسیخته شده بودند. پس از چند بار افزایش بهای نفت، شاه اکنون خیلی بیشتر از سابق اسلحه می خواست و می توانست داشته باشد.

رؤسای سابق «سیا» در ایران، رؤسای سابق گروه کمک نظامی و مستشاران آمریکایی و ۱۰-۱۲ تن از مقامات سابق مبدل به دلالان اسلحه شدند تا از این معاملات پرسود سهمی برند. حتی دریاسالار توماس مورر رئیس سابق کمیته مشترک رؤسای ستاد آمریکا که اخیراً

بازنشسته شده بود نقش دلالی اسلحه را در تهران برعهده گرفت. سیل دلان انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و اسکاندیناویایی نیز به تهران سرازیر شد.^{۹۳}

سر شاپور ریپورتر؛ دلال بزرگ اسلحه

در این زمان، شاپورجی بزرگترین دلال کمپانی‌های تسلیحاتی و غیرتسلیحاتی بریتانیا در ایران است. ولی دربار این شاه ضعیف و خودپسند هیچ شباهتی به دربار کنترل شده رضاخان نداشت. در دوران رضاخان، بریتانیا يك امپراتوری قدرقدرت بود و به تبع آن رضاخان، که اقتدارش سایه‌ای از قدرت این امپراتوری بود، در دربارش انضباط شدیدی حکمفرما کرده بود. در درون کشور نیز میان عناصر وابسته به کانون‌های متعدد قدرت در غرب رقابت ناچیزی وجود داشت. این فضای نظامی به اردشیرجی اجازه می‌داد که با آرامش و اختفای کامل دیکتاتور ایران را سرپرستی کند. به عکس، دربار محمدرضا شاه درباری آشفته و کانون انواع باندهای توطئه‌گر بود که هر کدام به يك مرکز قدرتمند در دنیای آشفته غرب معاصر وصل بودند و ضعف نفس شاه نیز به جاه‌طلبان درباری اجازه هرگونه جولان و رقابت را می‌داد. در بیوگرافی‌های مندرج در کتاب حاضر ابعادی از آشفته بازار دربار محمدرضا پهلوی نمایان است. ویلیام شوکراس این کانون پردسیسه را «سرزمین عجایب» می‌خواند:

... در سالهای ۱۹۷۰ تمام کشور برای معامله‌گران اعم از مرد و زن تبدیل به سرزمین عجایب شده بود. پرداخت‌های غیرقانونی، کارمزد دلان، تفاهم سرّی بین شاهپورها و متصدیان روابط عمومی، شاهدخت‌ها و مأموران سیا، کیف‌های سامسونت مملو از اسکناس‌های صد دلاری که در هواپیماهای جت خصوصی حمل می‌شد، شرکت‌های با نشانی صندوق پستی در کارائیب و لیشتن اشتاین، دستورهای ضدونقیض محرمانه که در جلسات خصوصی با حضور شاه صادر می‌شد... این بود محیطی که از ۱۹۷۳ به بعد معاملات در آن انجام می‌گرفت.^{۹۴}

در این آشفته بازار، دیگر شاپورجی همانند پدرش تنها عامل تعیین کننده حوادث پس‌پرده نیست. اینک او با رقبای سهمگینی چون مافیای دربار به رهبری دکتر فلیکس آقایان - که بر شاه ضعیف‌النفس تسلط دارند - روبرو است. این ستیزها و رقابت‌هاست که بخش مهمی از حوادث پس‌پرده سلطنت پهلوی را در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۵۷ رقم می‌زند. از میان

۹۳. شوکراس، ص ۲۲۲

۹۴. همان مأخذ، ص ۲۴۳

مهم‌ترین حوادثی که شاپورجی با آن درگیر شد، دو نمونه را شرح می‌دهیم:

ماجرای تانک چیفتن: حسین فردوست در خاطرات خود درباره ماجرای نصب و عزل ارتشبد فریدون جم سخن گفته و عناصر پنهان این داستان را، که ظاهراً بر خود جم نیز پوشیده بود، آشکار کرده است. ما مجدداً به این داستان بازمی‌گردیم و می‌کوشیم تا زوایای تاریک و مبهم آن را روشن کنیم.

فریدون جم یکی از صمیمی‌ترین دوستان شاپورجی بوده و هست. پیش از او، ریاست ستاد ارتش با ارتشبد بهرام آریانا بود که در آذر ۱۳۴۴ به پاس نقشی که در سرکوب عشایر جنوب ایفاء کرد در این مسند قرار گرفت. آریانا در سال‌های بعد چهره‌ای افسارگسسته از خود نشان داد و عیاشی‌ها و هتاکی‌های بی‌پرده‌اش او نارضائی عمیقی را در ارتش سبب شد. ریهورتر پس از مدتها مطالعه جم را بهترین چهره برای تصدی «ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران» تشخیص داد و در پی آن شایعات گسترده‌ای پیرامون توطئه موهوم «کودتای آریانا»، بویژه در آذربایجان، انتشار یافت.^{۹۵} قرائنی در دست است که می‌تواند نشر این شایعه را، که به سقوط آریانا انجامید، به شبکه شاپورجی - علم منتسب کند. بهر روی، در خرداد ۱۳۴۸ آریانا برکنار شد و جم جایگزین او گردید. اعتماد و علاقه شاپورجی به جم در حدی بود که در طرح «شورای سلطنت»، جم (رئیس ستاد ارتش) می‌بایست در کنار فرح (نایب السلطنه) در رأس کشور قرار گیرد.

معهدا، اعتماد شاپورجی به جم دیری نپائید. فریدون جم طی دوران ریاست ستاد ارتش ساده‌لوحی غیرمعارفی از خود نشان داد. ارتشبد فردوست ماجرای جلسات خانه جم و ارتباطات او را با یک سرهنگ وابسته نظامی آمریکا و همسر زیبایش بیان داشته است. در این زمان، طرح خرید تانک چیفتن در جریان بود. این معامله یکی از بزرگترین قراردادهای تسلیحاتی ایران بود و حجم آن تا پایان سال ۱۹۸۰ به ۳۰۰۰ دستگاه تانک چیفتن می‌رسید و واسطه آن شاپور ریهورتر بود. کمپانی‌های رقیب آمریکائی برای خرابکاری در این معامله به فعالیت شدیدی دست زدند. ارتباط سرهنگ آمریکائی فوق و همسرش با ارتشبد جم نقش کلیدی به سود کمپانی‌های رقیب ایفاء می‌کرد. ارتشبد فردوست ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

... در تانک چیفتن فقط موتور تانک را کمپانی‌های آمریکائی تهیه می‌کردند و بدنه تانک را، که اصل قیمت بود، خود انگلیسی‌ها می‌ساختند و لذا سود اصلی به جیب شرکت‌های انگلیسی

می‌رفت. وابسته نظامی آمریکا زیر پای جم نشست و از معایب تانک چیفتن داد سخن داد و فریدون را با خود هم عقیده کرد. فریدون نیز در دیدارها با محمدرضا به شرح عیوب تانک چیفتن پرداخت و با خرید آن مخالفت کرد. ولی محمدرضا در دستور خود پابرجا بود و می‌گفت: «این معامله انجام خواهد شد، چه بخواهید، چه نخواهید!» و جم پاسخ می‌داد که اگر اینطور است وجود من در این پُست چه فایده‌ای دارد!^{۹۶}

فردوست شرح می‌دهد که «در همین اثناء اتفاق عجیبی افتاد که شاید توطئه برای برکناری جم بود، که به شکل عجیبی آلت دست آن آمریکائی شده بود.» در یکی از جلسات میهمانی، سرلشکر ناظم، دوست مشترک جم و شاپور جی، به شکلی بی‌پروا - بنحوی که یکی از امرای حاضر در میهمانی بشنود - طرح یک کودتا را به جم پیشنهاد کرد. این ماجرا به اطلاع شاه رسید و به برکناری جم و بازنشستگی ناظم منجر شد. روشن است که اگر مسئله جدی بود، محمدرضا پهلوی می‌بایست به جم و ناظم برخورد شدید می‌کرد و فردوست نیز معترف است که شاه، همانند او، مسئله را جدی نگرفت. فردوست می‌نویسد: «در آن زمان محمدرضا قدرتمند بود و این حرف درشت [پیشنهاد کودتا به جم] را ناظم بیهوده مطرح نمی‌ساخت. مسلماً یک تحریک خارجی در پشت او بود.»^{۹۷}

تصویر مجملی که از سیر واقعه ارائه دادیم به روشنی نشان می‌دهد که پیشنهاد «کودتا»ی ناظم و برکناری جم با معامله تانک چیفتن رابطه مستقیم داشته است و در واقع جم قربانی ساده لوحی خود شد. می‌توان تصور کرد که ماجرای فوق به دقت توسط شاپور جی طراحی شد و ناظم، دانسته یا ندانسته، آلت اجرای این طرح گردید. با برکناری جم آخرین مانع بر سر راه بزرگترین معامله تسلیحاتی کمپانی‌های انگلیسی با رژیم پهلوی برداشته شد.

ستیز با مافیا: دومین ماجرائی که شاید مهم‌ترین برگ در تاریخ روابط ریپورترها و پهلوی‌ها باشد، حوادث پیچیده و مرموزی است که در سالهای ۱۳۵۱-۱۳۵۲ رخ داد و حسین فردوست گوشه‌هایی از آن را بیان داشته است.^{۹۸} همانطور که می‌دانیم، در زمستان ۱۳۵۱ ظاهراً به دستور محمدرضا پهلوی گزارش بازرسی شاهنشاهی دربارهٔ معامله شکر ایران و انگلیس در روزنامه اطلاعات چاپ شد و در آن نام شاپور ریپورتر به عنوان واسطه این معامله

۹۶. همین کتاب، ج ۱، ص ۲۴۶

۹۷. همین کتاب، ج ۱، ص ۵۰۹

۹۸. همین کتاب، ج ۱، ص ۲۹۶-۲۹۸

«تقلب آمیز» مطرح گردید. این حادثه سرآغاز ستیز شاهپور ریپورتر با مافیای دربار پهلوی گردید که با شکست مذبحخانه شاه به پایان رسید. معهذاً، این حادثه سبب شد که برای نخستین بار نقش عجیب ریپورترها در تاریخ معاصر ایران، هرچند بسیار مبهم، فاش شود. براساس اسناد و کنکاشی که انجام داده ایم می‌کوشیم تا این ماجرای عجیب را روشن کنیم:

تا سال ۱۳۵۰ انحصار خرید شکر ایران در دست دکتر فلیکس آقایان، رئیس شبکه مهیب مافیای ایران و عضو هیئت مدیره مافیای بین‌المللی، بود که این معامله را از طریق برخی کمپانی‌های فرانسوی ترتیب می‌داد. در سال ۱۳۵۱، شاهپور ریپورتر، که از نقش شامخ خود در دولت بریتانیا مغرور شده بود، برای معامله چنگ انداخت و با دلالی خود قرارداد شکر ایران را با یک شرکت انگلیسی، احتمالاً بدون موافقت شاه، منعقد نمود. فلیکس آقایان از این حادثه به خشم آمد و با دسیسه او گزارش قرارداد فوق به عنوان یک معامله تقلب آمیز منتشر شد. در پی این واقعه، شاهپور جی نزد فردوست رفت و فساد اطرافیان شاه را متذکر شد و تهدید خود را دال بر انتشار اسناد تأسیس سلسله پهلوی توسط اینتلینجنس سرویس و فساد دربار ایران به اطلاع رسانید. مدت کوتاهی بعد، در زمستان ۱۳۵۱، هوشنگ دولوقاجار (عامل مافیای ایران) به جرم حمل مواد مخدر در سوئیس دستگیر شد و مطبوعات غرب افشاگری‌های گسترده‌ای را درباره سلطه مافیا بر دربار ایران آغاز کردند که در آن زمان غیر مترقبه و عجیب بود.^{۹۹} محمدرضا پهلوی وحشتزده و مرعوب، با خواری تسلیم شد و با وساطت لرد روچیلد مقرر شد که شاهپور جی متن کامل خاطرات پدرش را منتشر نکند و تنها اشاره‌ای محترمانه توسط چپمن پینچر نشر یابد.^{۱۰۰}

امپراتوری نامرئی روچیلدها و «خانواده اطلاعاتی بریتانیا» در این جنگ واقعی با مافیای بین‌المللی همبستگی عمیق خود را نشان داد. در ۲۰ مارس ۱۹۷۳/۲۹ اسفند ۱۳۵۱، شاهپور جی طی مراسم باشکوهی در کاخ بوکینگهام «شوالیه» شد و فردای آن روز، روزنامه

۹۹. همین کتاب، ج ۲، ص ۴۶۲-۴۶۴

۱۰۰. چپمن پینچر (Chapman Pincher) یک روزنامه نگار جنجالی و سرشناس بریتانیاست. پینچر با انتشار دو کتاب *Their Trade is Treachery* (۱۹۸۱) و *Too Secret Too Long* (۱۹۸۴). از عوامل مؤثر در بحران اطلاعاتی دولت تاجر در زمینه نفوذ «کمینترن آکسبریج» (آکسفورد - کمبریج) در دیوانسالاری سیاسی و اطلاعاتی و امنیتی انگلیس بود. این جنجال سرانجام به انتشار خاطرات پیترایت انجامید. به گفته پروفیسور آندریو در کتاب *The Missing Dimension* (ص ۲۵۰) آثار پینچر به طرز چشمگیری حاوی اطلاعات درونی و غیرقابل دسترس برای سایر محققین از سرویسهای انگلیس است، که احتمالاً این پدیده با روابط ویژه او با لرد روچیلد قابل توضیح است.

دیلی اکسپرس مقاله زیر را چاپ کرد:

افتخارات برای مرد محبوب شاه
کسی که میلیونها به بریتانیا سود رساند
بقلم چمن پینچر

دیروز در کاخ بوکینگهام مراسم تجلیل و دادن نشان برقرار بود و از میان همه این افرادی که نشان و لقب گرفته اند، کسی که مردم در انگلستان وی را کمتر از همه می شناسند همان کسی است که بیش از همه به آنها خدمت کرده است. او سرشاهپور ریپورتر است که از اتباع دولت پادشاهی انگلستان است ولی در تهران خانه دارد و به سبب خدماتی که به منافع بریتانیا کرده است به دریافت لقب «شوالیه»^۱ و عنوان «سر» نائل شده است. این خدمات بی سروصدا منافعی به مبلغ صدها میلیون لیره به بریتانیا رسانده است با همه مشاغلی که همراه آن است و بنظر می رسد که در آینده نیز بیش از این خواهد رساند.

سرشاهپور ریپورتر ۵۲ ساله است و مشاور بسیاری از شرکت های بزرگ انگلیسی است. او بقدری محتاط است که هیچگونه اطلاعی در مورد این مشاوره ها در اختیار کسی نمی گذارد. ولی من حدس می زنم که دستور پراعتبار خرید هواپیمای ماوراء صوت کنکور و کشتی های جنگی و هاورکرافت ها و موشک ها و دیگر جنگ افزارهای دفاعی را او صادر کرده است. در سال گذشته، هنگامی که شاه از مؤسسات دفاعی انگلستان بازدید می نمود تا هواپیماها و سلاح ها را در حین عمل مشاهده کند، سرشاهپور در کنار او بود. منشاء این آشنائی یکی از نمونه های حیرت انگیزی است که نشان می دهد تاریخ در واقع چگونه ساخته می شود.

پس از جنگ اول جهانی پدر ایشان بنام «ریپورتر»، (زیرا اجداد وی گزارشگران جراید انگلستان در شهر بمبئی بودند)، مشاور شرقی سفارت بریتانیا در ایران بود. ژنرال آیرونساید، فرمانده نظامی نیروهای بریتانیا در آنجا از لندن دستوری دریافت داشت که شاهی را که سلطنت می کرد خلع کند و به یافتن فرمانروای جدیدی که به شکل واقعی تری منویات ملی ایران را منعکس سازد، کمک نماید. ژنرال برای مشورت به مستر ریپورتر مراجعه کرد و وی گفت که تنها يك نفر را می شناسد که دارای کمال اخلاقی، قدرت تصمیم و لیاقت عقلی اجرای چنین وظیفه ای است و او رضاخان افسر ایرانی بریگاد قزاق است.

آیرونساید وقتی رضاخان را دید بلافاصله به وی علاقمند شد و وی را وارد دولت ساخت و بزودی رضاخان نخست وزیر شد. او در سال ۱۹۲۵ خود را شاه ایران اعلام داشت و عنوان «پهلوی» بر خود نهاد و اکنون فرزند اوست که سلطنت می کند.

این اتفاق که تقریباً تصادفی بود [!] برای ایران جنبه حیاتی یافت، نه فقط بدان سبب که رضاخان يك سلطان مترقی از آب درآمد، بلکه بخاطر اینکه پسرش نیز خود را دارای يك شم شگرف رهبری نشان داده است. ایران به سبب همین شم رهبری در راه پیشرفت اجتماعی و

صنعتی با آهنگ رشدی بیسابقه گام برمی دارد و معاملات با انگلستان در این جریان نقش عظیم ایفاء می کند.

سرشاهپور ریپورتر عیناً مانند شاه معتقد است که دوستی و همکاری انگلستان و ایران که به سرعت در حال توسعه است یکی از جریانات بسیار شوق آور در سیاست بین المللی است. سرشاهپور ریپورتر در سال ۱۹۶۹ به علت خدمات سابقش نشان O.B.E. دریافت داشت ولی سوابق خدمت وی به انگلستان بسیار دیرین تر از این تاریخ است.

در جریان جنگ دوم جهانی او کارشناس جنگ روانی بریتانیا در هندوستان بود. در جریان بحران نفت ایران در اوائل دهه پنجاه، هنگامی که محمدمصدق منافع نفتی بریتانیا را ملی کرد و مناسبات دیپلماتیک دو کشور به وخامت گرائید، او رایزن سیاسی سفارت آمریکا در تهران بود. از آن دوران او به یکی از خارق العاده ترین چهره های بین المللی بدل شده است که در عالی ترین سطوح فعالیت می کند ولی شخصاً ترجیح می دهند که خود را از زیر نور تند حوادث بیرون نگاه دارند.

ایشان به زودی به تهران بازمی گردند؛ جایی که با حجب و فروتنی همراه همسرشان آسیه و دو فرزندشان زندگی می کنند.^{۱۰۲}

حادثه زمستان ۱۳۵۱ نه تنها سبب تیرگی روابط شاهپورجی با شاه نشد، بلکه او با اقتداری بیسابقه و بلامنازع به حضور خود در تهران ادامه داد. در این دوران حریم شاهپورجی کاملاً به رسمیت شناخته شد و او در بسیاری از معاملات ایران با شرکت های غربی، در سرمایه گذاری های شاه در انتخابات آمریکا و در يك کلام در کلیه فعل و انفعالات پس پرده دربار پهلوی موقعیتی بی رقیب داشت. در این دوران سرشاهپور ریپورتر علاوه بر نقش خود به عنوان مشاور اطلاعاتی دولت بریتانیا در مسائل ایران، مشاور وزارت دفاع انگلیس نیز بود. درباره حجم معاملاتی که با شرکت مستقیم و غیرمستقیم شاهپورجی صورت گرفته هنوز آمار کاملی در دسترس ما نیست. ولی می دانیم که در سال ۱۳۵۵ ایران موشک های رایپر را از انگلستان به مبلغ ۴۰۰ میلیون لیره در ازاء صدور نفت خام خریداری کرد و میزان خرید اسلحه ایران از انگلیس در سال ۱۹۷۸ به بیش از يك میلیارد لیره (قریب به دو میلیارد دلار) رسید. روزنامه تایمز در ماه مه ۱۹۷۸ در حاشیه خبر قرارداد ۷۵۰ میلیون لیره ای احداث مجتمع نظامی اصفهان نوشت: «ایران هم اکنون بزرگترین خریدار تکنولوژی نظامی انگلیس است» و

۱۰۲. همسر شاهپور اردشیرجی، آسیه آزما توك بانس فرزند یگور متولد بندرانزلی است و دو فرزند وی هماریپورتر (متولد ۱۳۳۴ ش.) و کامبیز ریپورتر (متولد ۱۳۳۸ ش.) می باشند.

افزود که ۶۰ درصد صادرات اسلحه انگلیس توسط ایران خریداری می‌شود.^{۱۰۳} در نتیجه این نقش کلیدی شاهپورجی در اقتصاد بریتانیا بود که در سال ۱۳۵۶ نام وی به مطبوعات غرب درز کرد و مجله انگلیسی *پریوات آی* به او لقب طنزآمیز «ریپورتر سال» داد.^{۱۰۴}

سیرآنتونی پارسونز، سفیر سابق انگلیس در ایران، دستاورد ۴۰ سال فعالیت اردشیر ریپورتر و ۳۲ سال فعالیت شاهپور ریپورتر در ایران برای دولت بریتانیا را چنین بیان می‌دارد:

واقعیت این است که ایران در دوران پهلوی برای انگلستان هم یک متحد باارزش و هم یک بازار وسیع و پرمفعت بود. آرامش نسبی و سیاست طرفدار غرب ایران از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰، در دورانی که تمام منطقه خاورمیانه تا شبه قاره هند آشفته و در معرض خطر شوروی قرار داشت و بالقوه برای منافع انگلستان خطرناک بود، ارزش و اهمیت زیاد داشت. اگر مسئله قیمت نفت را به کنار بگذاریم، اطمینان از جریان نفت ایران در شرایطی که نفت کشورهای عربی همواره در معرض تهدید تحریم به دلایل سیاسی بود، برای انگلستان اهمیت فوق العاده‌ای داشت. از همه اینها گذشته، ایران در فاصله سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ وسیع‌ترین بازار صادرات انگلیس در خاورمیانه به شمار می‌رفت و هزار میلیون لیره ارز موردنیاز انگلستان را در شرایط دشوار اقتصادی تأمین می‌کرد.^{۱۰۵}

پیروزی انقلاب اسلامی ایران دستاورد ۷۲ ساله ریپورترها را به باد داد و با امواج گسترده خود نفرت عمیق امت مسلمان منطقه را علیه سلطه شوم امپریالیسم و صهیونیسم جهانی توسعه بخشید. در سالهای پس از انقلاب شاهپور ریپورتر نقش درجه اولی در توطئه‌های عظیمی که علیه نظام نوپای اسلامی ایران صورت گرفت به عهده داشت و از جمله، بگفته سبهد متواری سعید رضوانی، مبلغ یک میلیون دلار اعتبار در اختیار ارتشید بهرام آریانا گذارد و با همین پول بود که نخستین کانونهای ضدانقلاب مسلح در خاک ترکیه و عراق سازمان داده شد. نشریه انگلیسی *ساندی تلگراف*، مورخ ۲۵ مارس ۱۹۷۹ / ۵ فروردین ۱۳۵۸، چنین نوشت:

سیر شاهپور ریپورتر دلال و مقاطعه کار هندی الاصل، که در زمان دولت ادوارد هیث به دریافت لقب «سیر» مفتخر گردید و همواره رایزن عالی مقام شاه ایران بود، اینک در لندن به سر می‌برد و در حال انجام مذاکرات مهم و محرمانه سیاسی با مقامات دولت بریتانیا برای کسب اجازه اقامت شاه مخلوع در انگلستان است.

۱۰۳. کیهان هوایی، ۱۳۵۷/۲/۲۷

۱۰۴. راجی، ص ۱۴۴

۱۰۵. هوشنگ مهدوی، ص ۳۱۱

سیرشاهپور ۵۸ ساله است و از راه سازمان دهی قراردادهای مخفیانه معاملات کمپانی های انگلیسی با ایران و از طریق کمیسیون ها و رشوه های معمول در این گونه قراردادهای حداقل ۵۰ میلیون پوند به جیب زده است. او در حال فرار از حکومت انقلابی ایران است. گفته می شود که در حال حاضر نام او در لیست سیاه رسمی دولت ایران قرار دارد. در این لیست در میان مشاوران و همکاران اصلی شاه، از ۱۶ نفر به عنوان چهره های اصلی نام برده شده که در بین آنان سیرشاهپور چهره ای متمایز است. علت پیگرد او توسط حکومت انقلابی ایران تنها به دلایل فوق الذکر نیست، بلکه او کسی است که روابط و همکاری نزدیکی با سازمان های جاسوسی انگلستان و آمریکا داشته و از جمله عملیات او نقش مستقیم در کودتای سال ۱۹۵۳ و بازگرداندن شاه به تاج و تخت می باشد.

شاه پس از ترك ایران، در ژانویه به عنوان میهمان ملك حسن، شاه مراکش، در این کشور به سر می برد. ولی او اکنون تمایل دارد که به انگلستان نقل مکان کند. شاه در حال حاضر مالك استیلمانس است که ملك بسیار وسیعی در حوالی گودلمینگ در ایالت ساری می باشد. این ملك با دیوارها و استحکامات محصور شده و دارای قلعه، دروازه و خانه های متعدد و حتی زمین مسابقه سوارکاری است. پیش از این، در ماه فوریه، دکتر اونن وزیر امور خارجه بطور خصوصی به شاه گفته بود که نمی تواند به انگلستان بیاید، زیرا انگلستان مایل به برقراری روابط حسنه با رژیم جدید ایران می باشد.

از دوستان سیرشاهپور باید از آنتونی پارسونز سفیر سابق بریتانیا در تهران نام برد که اخیراً به انگلستان مراجعت کرده و به مقام جانشین معاون دائمی وزیر امور خارجه ارتقاء یافته است. سیرشاهپور از ماه فوریه تاکنون با وزارت امور خارجه و سربارسونز و حتی رهبران حزب محافظه کار در تماس دائم بوده است. در تماس با محافظه کاران، او به ملاقات جولیان آمری، وزیر کشور دولت محافظه کار سابق [دولت هیث]، رفت. آمری همان کسی است که در سال ۱۹۷۳ او را برای دریافت نشان K. B. E. [شوالیه امپراتوری بریتانیا] نامزد نمود. جولیان آمری می گوید: «سیرشاهپور در حدود دو هفته قبل به دیدار من آمد. ملاقات ما خصوصی بود و موضوع بحث ما درباره وضع سیاسی ایران و شاه بود.»

محل اقامت کنونی سیرشاهپور، آپارتمانی در لندن است که توسط نگهبانانی که از ملیت های مختلف انتخاب شده اند به شدت حفاظت می شود. این حفاظت به خاطر حمله احتمالی «گروه ضربت» است که سران سازمان آزادیبخش فلسطین وعده تشکیل آن را به آیت الله خمینی داده اند. شاهپور ریپورتر اخیراً در ژنو نیز دیده شده است. ژنو جایی است که ثروت او و نیز مقادیر زیادی از ثروت بیکران شاه در آنجا نگهداری می شود. سیرشاهپور با پاسپورت انگلیسی اش... می تواند به راحتی به همه جا مسافرت کند...

از زمان سقوط شاه، درباره محل زندگی شاهپور ریپورتر اطلاع دقیقی در دست نیست و تنها خبر مشخص این است که این دست راست شاه بسیار پیش از استقرار دولت انقلابی از نظرها محو شد. هفته پیش در اجلاس جامعه دست اندرکاران متنفذ مالی انگلیس، که برای

تبادل اطلاعات پیرامون اوضاع داخلی ایران گرد آمده بودند، گفته می‌شد که سیرشاهپور ایران را ترک کرده و احتمالاً در محل امنی به سر می‌برد. از سوی دیگر گفته می‌شود که از زمان سقوط شاه تاکنون، سیرشاهپور چندین بار به لندن آمده و در اواسط ماه مارس نیز با یکی از عوامل ارتباطی اش ملاقات نموده است. وی در ماه فوریه به باشگاه بات در مرکز لندن، که خود زمانی عضو آن بود، سری زده است. سیرشاهپور که نگران جان خویش می‌باشد، این روزها بیش از همیشه و به طرزی مرموز از روابط اجتماعی طفره می‌رود. جولیان آمری درباره او می‌گوید: «او از زمره آن گروه از مردم نیست که بتوان از آنها سؤالات خصوصی کرد. من هیچ‌گاه از محل اقامت او اطلاعی نداشته‌ام. و اینک نیز اطلاع ندارم که وی در کجای لندن زندگی می‌کند. او هرگاه قصد ملاقات با من را داشته باشد خودش تماس می‌گیرد.» آمری هم چنین می‌گوید: «او یک مرد خارق‌العاده است که هر نوع تجارتی را دوست دارد.»

سیرشاهپور واسطه بسیاری از شرکت‌های تولیدکننده و کارخانه‌های انگلیسی بوده و مشاور بسیاری از مؤسسات انگلیسی است. به همین دلیل «قانون طلایی» تجارت با ایران این بود که هرگاه یک تاجر انگلیسی مایل به فعالیت بازرگانی در ایران بود، باید با سیرشاهپور تماس می‌گرفت. سیرشاهپور در سالهای اخیر عامل اصلی فروش هزاران تانک چیفتن و اسکورپیو، و نیز سلاح‌های هدایت‌شونده رایپر، به ایران بود. در اثر مساعی او ایران بیش از ۸۰۰ میلیون پوند اسلحه به انگلستان سفارش داد. از جمله کمپانی‌هایی که در اثر کمک‌های سیرشاهپور موفق به عقد قراردادهای گوناگون با ایران گردیده‌اند، عبارتند از آی. سی. آی، لیلاند انگلستان، کرایسلر، وسپر، تورنی کرافت راکال و تیت آندلایل. در سال ۱۹۷۶، که دو نفر از مدیران شرکت راکال و یک نظامی ارتش بریتانیا به جرم ارتشاء در محکمه جنائی لندن محاکمه شدند، از سیرشاهپور با نام «آقای فیکسیت» [کارچاق کن] نام برده شد. در آن زمان، کمپانی راکال نومیدانه می‌کوشید تا قراردادی مطمئن برای فروش ۴ میلیون پوند تجهیزات رادیونی تانک‌های چیفتن منعقد کند و پس از کمک سیرشاهپور و انعقاد این قرارداد، به خاطر این خدمت دو درصد از کل معامله، یعنی ۸۰ هزار پوند، به او پرداخت. در همان محاکمه، از سیرشاهپور، که در سال ۱۹۶۹ به خاطر «خدماتی به حفظ منافع بریتانیا در ایران» به دریافت نشان O. B. E. و در سال ۱۹۷۳ به دریافت نشان شوالیه‌گری مفتخر شده بود، به خاطر دریافت یک میلیون پوند حق دلالتی از دولت بریتانیا در معامله غیرقانونی یکصد میلیون پوندی اسلحه، نام برده شد. کسانی که با این چهره مرموز سروکار دارند، عقاید مختلفی درباره او ابراز می‌دارند. آقای جان پک، یک تاجر لندن، می‌گوید: «او از آن دسته مردمانی است که اگر بخواهد می‌تواند با زبان مار را از سوراخ بیرون آورد. شما هیچ‌گاه نمی‌دانید که موقعیت کنونی او چیست و لحظه‌ای بعد چه خواهد کرد.»

رابطه خانواده ریپورتر با دودمان پهلوی و حکومت بریتانیا به یک نسل قبل باز می‌گردد. پدر او، که تحصیلات خود را در انگلستان به پایان برده بود، مخبر روزنامه تایمز در تهران بود و به قول عده‌ای مأمور انگلستان در این کشور محسوب می‌شد. منابع ایرانی می‌گویند که سیرشاهپور در

بلوهای سال ۱۹۵۳ نقش اساسی داشته است. او که در زمان اخراج انگلیسی‌ها از ایران این کشور را ترک گفته بود، بعداً به عنوان مشاور سیاسی سفارت آمریکا به تهران بازگشت. او در همان زمان همکاری نزدیک خود را با سازمان «سیا» آغاز کرد و مستقیماً با عوامل این سازمان وارد مذاکره شد تا کودتایی را که در اثر آن شاه به قدرت بازگشت، سازماندهی کند...^{۱۰۶}

۱۰۶. از آوریل سال ۱۹۷۶، با به قدرت رسیدن «حزب کارگر» به رهبری جیمز کالاهان، موقعیت لُرد ویکتور روچیلد، و به تبع او شاهپور ریپورتر، در دولت بریتانیا تضعیف شد و افشاگری‌هایی علیه «حزب محافظه کار» و دولت هیث آغاز گردید. یکی از پرده‌های این رقابت، محاکمه‌ای است که در مقاله فوق بدان اشاره شده که طی آن آلودگی‌های مالی برخی وابستگان حزب محافظه کار افشاء شد. فرد نظامی که محاکمه شد سرهنگ دوم ران‌دل بود که از کمیسیون غیرقانونی یک میلیون پوندی «آقای فیکسیت» (شاهپورچی) پرده برداشت. پرداخت این کمیسیون به شاهپورچی صحت داشت. در این رابطه سندی در دست است. این سند چک شماره ۱۶۲۵۰۰ مورخ ۱۳۵۷/۵/۲۴ بانک ایران و خاورمیانه شعبه خیابان تخت جمشید سابق به مبلغ ۴۲،۵۷۹،۲۸۰ ریال می‌باشد که طی آن شاهپورچی «مالیات» این کمیسیون را به وزارت امور اقتصادی و دارائی ایران پرداخت کرده و طی نامه شماره ۸۳۲۴/۳۱ مورخ ۱۳۵۷/۶/۱۵ تقاضای مفاصا حساب مالیاتی نموده است.

انتشار مقاله ساندی تلگراف را باید تداوم افشاگری‌های «حزب کارگر» علیه باند نیرومند «محافظه کاران» محسوب داشت. در این زمان توسط لُرد روچیلد و شاهپور ریپورتر اعمال نفوذهایی برای دریافت مجوز اقامت شاه در انگلیس صورت می‌گرفت و دولت کالاهان در برابر این فشارها مقاومت می‌کرد و لذا در واپسین روزهای اقتدار خود با انتشار این مقاله کوشید تا هرگونه زمینه ورود شاه را به انگلستان از بین ببرد و دست «محافظه کاران» را در این زمینه رو کند. این فشارها کاملاً جنبه سیاسی - تبلیغی داشت و زمانی که مارگارت تاچر مدت کوتاهی بعد، در ۳ مه ۱۹۷۹، به قدرت رسید با بی‌اعتنایی به شاه فراری و درمانده، عملاً همان مَشی پیشین دولت کالاهان - اوئن را پی گرفت. (مراجعه شود به: شوکراس، ص ۲۸۳-۲۹۳).

۸. چهره‌های «سیا» و ایران

فعالیت‌های سرویس اطلاعاتی آمریکا، از بدو پیدایش، با تاریخ سرزمین ما گره خورده و ایران یکی از عرصه‌های اصلی عملیات مداخله‌گرانه و جاسوسی آن بوده است. در این مقاله می‌کوشیم تا با شرح زندگی سه چهره اصلی «سیا»، که هر يك بنحوی در تحکیم سلطنت پهلوی مؤثر بوده‌اند، تصویری از این تاریخ سیاه ارائه دهیم. سه چهره‌ای که برگزیده‌ایم به دلیل جایگاه خاص آنان است: ریچارد هلمز؛ مقام عالیرتبه «سیا» که مدت‌ها لقب «سلطان جاسوسان آمریکا» را یدک می‌کشید و سال‌های مدید نقش تعیین‌کننده‌ای در تحکیم رژیم پهلوی ایفاء کرد، کرمیت روزولت مردی که رهبری کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاه را به دست داشت و در مطبوعات غرب به «آقای ایران» ملقب شد و بالاخره گراتیان باتسویج، که در سالهای «بحران امینی» با جانبداری خود از محمدرضا پهلوی به اویاری رسانید تا این موج را از سر بگذرانند و با جلب حمایت مجدد آمریکا رفورم «انقلاب سفید» را تحقق بخشد. تصور ما بر این است که ترسیم زندگینامه این سه شخصیت «سیا» می‌تواند ابعاد دیگری از تاریخ سلطنت پهلوی را روشن سازد و «راز» بقاء و دوام و فرارویی آن را به «جزیره ثبات» غرب در دریای متلاطم منطقه نشان دهد. این تصویر همانندی عجیب سرگذشت این سه مقام عالی «سیا» را با زندگی سایر چهره‌های برجسته اطلاعاتی غرب در ایران، مانند سرشاپور ریپورترو و یعقوب نیمرودی، نشان می‌دهد؛ جاسوسانی که دستمایه اطلاعاتی خود را به ذخیره فعالیت‌های مالی بدل ساختند و به عنوان دلالانی بی‌رقیب سالهای سال بر حیات اقتصادی میهن ما چنگ انداختند.

پیش از معرفی چهره‌های فوق دو توضیح فشرده درباره «سیا» مفید به نظر می‌رسد:

نگاهی کوتاه به «سیا»

سیر فعالیت‌های اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا دارای يك «پیش تاریخ» و يك «تاریخ» است که با تأسیس سازمان «سیا» آغاز می‌شود.

«پیش تاریخ» سازمان اطلاعاتی آمریکا با نام جرج واشینگتن، «پدر دولت آمریکا» و نخستین رئیس جمهور این کشور، پیوند خورده است. او در سال ۱۷۷۷ به یکی از دوستانش نوشت: «ضرورت کسب اطلاعات خوب روشن است و نیازی نیست که تأکید بیشتر شود - تنها چیزی که من باید اضافه کنم این است که شما باید این مسئله را تا حد مقدور کاملاً سرّی تلقی کنید زیرا عالی‌ترین شکل موفقیت به سرّیت بستگی دارد و عموماً به این علت است که [کارگزاران اطلاعاتی] شکست می‌خورند...» نخستین سازمان اطلاعاتی آمریکا «کمیته مکاتبات سرّی» نام داشت که در سال ۱۷۷۵ تأسیس شد و واشینگتن از شبکه اطلاعاتی خود علیه نیروهای انگلیسی بهره می‌جست.

در دوران جنگ اول جهانی، وودرو ویلسون، رئیس جمهور آمریکا، نغمه‌های «رسالت جهانی» ایالات متحده را ساز کرد و این جهانگستری امپریالیستی را به پوشش لیبرالیسم آراست.

ویلسون مردی بود با نوعی بینش مسیحانی؛ اعتقادی که بر مبنای آن نظم کهن در مهیب‌ترین جنگ تاریخ مضمحل شده و شرایطی پدید آمده که می‌توان تاریخ را تسخیر کرد و آن را مجدداً هدایت نمود. او به بازسازی کامل جهان کهن و جایگزینی آن با آرمان دموکراسی لیبرالی در همه جا اعتقاد داشت. در بینش ویلسون مفهوم خاص او از دموکراسی لیبرالی می‌توانست راه میانه‌ای میان ارتجاع و انقلاب باشد...^۱

باشناخت این دیدگاه بود که وینستون چرچیل، از طریق ویلیام وایزمن، رئیس ایستگاه اینتلیجنس سرویس در ایالات متحده، ویلسون را به مشارکت در فعالیت اطلاعاتی علیه روسیه ترغیب کرد و يك جاسوس برجسته خود را در اختیار او گذارد. این جاسوس، سامرست موآم - نویسنده معروف انگلیس (۱۸۷۴-۱۹۶۵) - بود که با پوشش نگارش کتاب وارد روسیه شد و نقش «مأمور ویژه» (éminence grise) پرزیدنت ویلسون را ایفاء کرد. از دیگر جاسوسان برجسته آمریکا در این دوران باید به ارنست همینگوی - نویسنده سرشناس و برنده جایزه نوبل (۱۸۹۹-۱۹۶۱) - اشاره کرد، که فعالیت اطلاعاتی خود را از سال ۱۹۱۷ در پوشش «صلیب سرخ» آمریکا آغاز کرد و طی سالهای مدید در خاور دور و آفریقا و کوبا و اسپانیا فعالیت

داشت. همین‌گویی در دوران جنگ داخلی اسپانیا «سرجاسوس» اداره اطلاعات نظامی آمریکا بود و در میان همکارانش به «پاپا» شهرت داشت. در همین زمان بود که او نمایشنامه ستون پنجم (۱۹۳۸) را با الهام از تجربیات شخصی‌اش نگاشت.

در این دوران، فعالیت‌های اطلاعاتی آمریکا به شکل غیرمتمرکز بود و توسط سه نهاد مجزا هدایت می‌شد: ۱- وزارت خارجه که شبکه اطلاعاتی خود را با پوشش دیپلماتیک در اختیار داشت؛ ۲- «اداره اطلاعات نظامی»؛ ۳- «اداره اطلاعات نیروی دریایی». در این زمان، علاوه بر نمایندگی‌های سیاسی، «صلیب سرخ» مهم‌ترین پوشش فعالیت‌های اطلاعاتی آمریکا به شمار می‌رفت و معروفترین نمونه آن ویلیام بویس تامپسون، رئیس «صلیب سرخ» آمریکا در روسیه بلشویکی، است. در تاریخنگاری آمریکا این دوران از فعالیت اطلاعاتی به عنوان دوران «جاسوسی آماتور» خوانده می‌شود و دوران «جاسوسی حرفه‌ای» - و یا «تاریخ» سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا - با وقایع جنگ دوم آغاز می‌گردد.

با آغاز جنگ دوم جهانی، فرانکلین روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا، سرهنگ ویلیام دونوان را مأمور ساخت که کلیه اطلاعات استراتژیک را گردآوری و تحلیل کند و در اختیار ریاست جمهوری و سایر مقامات مسئول قرار دهد و بدین ترتیب «دفتر سرهنگ دونوان»، نطفه اولیه سرویس اطلاعاتی آمریکا، شکل گرفت. معهذ، در ۷ دسامبر ۱۹۴۱ حمله غافلگیرانه ژاپن به پایگاه بزرگ آمریکا در «پرل هاربور» (هاوایی) رخ داد که به نابودی این مرکز نظامی انجامید و بدینسان آمریکا وارد صحنه جنگ جهانی شد. در بررسی‌هایی که صورت گرفت، علت غافلگیری آمریکا در ضعف سیستم اطلاعاتی این کشور تشخیص داده شد و در نتیجه به دونوان دستور داده شد که يك سازمان متمرکز اطلاعاتی تأسیس کند. بدین ترتیب، در سال ۱۹۴۲ توسط ژنرال دونوان (وی تا درجه سرلشکری رسید)، سازمان مرکزی اطلاعات نظامی آمریکا با نام «اداره خدمات استراتژیک» (OSS)^۲ تأسیس شد و تا پایان جنگ به کار خود ادامه داد. این سازمان از آنجا که فاقد حداقل تجربیات اطلاعاتی بود نخستین اعضاء خود را به انگلیس اعزام داشت تا در پایگاه‌های اینتلیجنس سرویس آموزش و تجارب اولیه را کسب کنند.^۳ فعالیت OSS چهار سال بیش به طول نکشید و با پایان جنگ، در سال ۱۹۴۶ به دستور

2. Office of Strategic Services

۳. در واقع می‌توان سازمان اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا را فرزند اینتلیجنس سرویس بریتانیا محسوب داشت. در سالهای ۱۹۴۰-۱۹۴۵ ریاست دفتر هماهنگی اطلاعاتی بریتانیا در آمریکا را سِر ویلیام استیفنسن (Sir William Stephenson) به عهده داشت. او که به «بیل کوچک» شهرت داشت (در مقابل ←

برزیدنت ترومن منحل شد و بر شالوده آن سازمانی بنام «گروه مرکزی اطلاعات» (CIG)^۴ ایجاد گردید. فعالیت‌های ادگار هوور، بنیانگذار و رئیس مقتدر F. B. I که از توسعهٔ يك سازمان رقیب هراس داشت، از مهم‌ترین عواملی بود که انحلال OSS را سبب شد. معه‌ذا، با گسترش تعاملات امپریالیستی در محافل حاکمه آمریکا، نیاز به سازمانی که جهان را زیرپوشش جاسوسی و توطئه‌گری خود قرار دهد بر رقابت‌های هوور فائق آمد و در نتیجه بر مبنای «قانون امنیت ملی» مصوبه کنگره آمریکا، در اول مه ۱۹۴۷ «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا)^۵ تأسیس شد. «سیا» فعالیت اولیه خود را با ۲۰۰۰ پرسنل آغاز کرد که $\frac{۱}{۳}$ آن در خارج از مرزهای ایالات متحده فعالیت داشتند.

«سیا» از بدو پیدایش تا دولت جرج بوش دارای ۱۱ رئیس بوده، که اسامی آنان به شرح زیر است:

- ۱- در یادار هیلن کوتر^۶ (اول مه ۱۹۴۷- ۷ اکتبر ۱۹۵۰):
- ۲- ژنرال بیدل اسمیت^۷ (۷ اکتبر ۱۹۵۰- ۹ فوریه ۱۹۵۳):
- ۳- آلن دالس^۸ (۲۶ فوریه ۱۹۵۳- ۲۹ نوامبر ۱۹۶۱) - آلن دالس بنیانگذار واقعی و «پدر سیا» محسوب می‌شود:
- ۴- جان مک‌کن^۹ (۲۹ نوامبر ۱۹۶۱- ۲۸ آوریل ۱۹۶۵):
- ۵- دریابان ویلیام ربورن^{۱۰} (۲۸ آوریل ۱۹۶۵- ۳۰ ژوئن ۱۹۶۶):

→ دونوان، که به «بیل بزرگ» یا «بیل وحشی» معروف بود، به دستور سِر وینستون چرچیل همکاری نزدیک و صمیمانه‌ای را با دونوان آغاز کرد و از این طریق نقش مهمی در جلب آمریکا به جنگ ایفاء نمود. استیفنس در تأسیس OSS و آموزش نخستین پرسنل اطلاعاتی آمریکا سهم اساسی داشت و به این دلیل پس از پایان جنگ اولین شهروند غیر آمریکایی بود که به دریافت عالیترین نشان ملی آمریکا (Medal of Merit) نائل آمد. (برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به:

John Ranelagh, *The AGENCY: The Rise and Decline of CIA*, New York, 1986).

4. Central Intelligence Group
5. Central Intelligence Agency
6. Roscoe Henry Hillenkoetter
7. Walter Bedell Smith
8. Allen Welsh Dulles
9. John Alex McCone
10. William Francis Raborn

- ۶- ریچارد هلمز^{۱۱} (۳۰ ژوئن ۱۹۶۶ - ۲ فوریه ۱۹۷۳):
 ۷- جیمز شلزینگر^{۱۲} (۲ فوریه ۱۹۷۳ - ۲ ژوئیه ۱۹۷۳):
 ۸- ویلیام کلبی^{۱۳} (۴ سپتامبر ۱۹۷۳ - ۳۰ ژانویه ۱۹۷۶):
 ۹- جرج بوش^{۱۴} (۳۰ ژانویه ۱۹۷۶ - ۲۰ ژانویه ۱۹۷۷):
 ۱۰- دریا سالار استانسفیلد ترنر^{۱۵} (۹ مارس ۱۹۷۷ - ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱):
 ۱۱- ویلیام کیسی^{۱۶} (۲۸ ژانویه ۱۹۸۱ - مه ۱۹۸۷).

هم اکنون، در دولت بوش، ویلیام وبستر ریاست «سیا» را به عهده دارد.

«سیا»، که وظیفه کسب اطلاعات و اجرای عملیات سیاسی و شبه نظامی در خارج از مرزهای ایالات متحده آمریکا را به عهده دارد، تنها سرویس مخفی آمریکا نیست و علیرغم اقتدار آن، همواره رقابت‌های گاه خشن و شدید میان آن با سایر سرویس‌های آمریکا (بویژه با NSA و FBI) جریان داشته و این امر به توانائی‌های حکومت آمریکا لطماتی وارد ساخته است. در نتیجه، در ۲۶ ژانویه ۱۹۷۸ قانونی به تصویب رسید و طبق آن «سیا» رسماً در رأس «جامعه اطلاعاتی آمریکا» قرار گرفت و به رئیس «سیا» عنوان «مدیر اطلاعات مرکزی» (DCI)^{۱۷} داده شد که وظیفه کنترل اداری و عملیاتی و تنظیم بودجه سایر سرویس‌ها را نیز به عهده دارد. «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) هرچند جزء قوه مجریه محسوب می‌شود، ولی در برابر هیئت دولت مسئول نیست و رئیس «سیا» تنها در جلسات «شورای امنیت ملی»^{۱۸} کلیات اطلاعات خود را ارائه می‌دهد و اقدامات او با تصویب شخص رئیس جمهور انجام می‌گیرد. قوه مقننه آمریکا در مواردی که تخلف «سیا» از موازین قانونی را تشخیص دهد، می‌تواند از طریق کمیسیون‌های ویژه‌ای به تحقیق پیرامون این تخلفات بپردازد.

در بررسی تاریخ «سیا» آن چه جالب توجه است ضعف رؤسای آن در دوران‌هایی است که «دمکرات»‌ها به قدرت رسیده‌اند، در حالی که به عکس در دوران حکومت «حزب

-
11. Richard McGarrah Helms
 12. James Rodney Schlesinger
 13. William Egan Colby
 14. George Herbert Walker Bush
 15. Stansfield Turner
 16. William Joseph Casey
 17. Director of Central Intelligence
 18. National Security Council

جمهوریخواه» این سرویس از رؤسای مقتدری چون آلن دالس برخوردار بوده است. نمونه ویلیام ربورن نمونه‌ای گویاست. این دریا بان ۶۰ ساله تگزاسی صرفاً به دلیل دوستی با لیندون جانسون، رئیس‌جمهور «دمکرات» آمریکا، به ریاست «سیا» منصوب شد، ولی دوران ریاست او ۱۴ ماه بیشتر به طول نکشید و نام وی به عنوان «مفتضح‌ترین رئیس سیا» در مطبوعات غرب شهرت یافت! از معروفترین داستان‌های دوران ریاست او، خاطره‌ای است که یکی از کارمندان عالیرتبه «سیا» بیان داشته:

ربورن يك روز صبح با حالتی بسیار هیجان‌زده وارد جلسه مسئولین «سیا» شد و بر صندلی ریاست قرار گرفت. او بلافاصله شروع به صحبت کرد و گفت: «الساعه يك مطلب بسیار جالب خواندم و متوجه شدم که روابط روس‌ها و چینی‌ها اصلاً خوب نیست!» با این جمله، جلسه رهبران «سیا» ناگهان غرق سکوت شد و ۱۲ چهره حیرت‌زده به سوی ربورن بازگشت. ۱۰ سال از آغاز اختلافات چین و شوروی می‌گذشت و این حادثه شهرت جهانی داشت و «سیا» تاکنون هزاران صفحه تحلیل پیرامون آن تهیه کرده بود! ربورن متوجه حیرت مدیران «سیا» نشد و با اصرار گفت: «نه، گوش کنید بچه‌ها! این مسئله مهم است، واقعاً خیلی مهم است!» و سپس به مدیرکل اطلاعات «سیا» رو کرد و گفت: «می‌خواهم شما تفسیری درباره این موضوع برایم تهیه کنید!» و زمانی که با حیرت بیشتر جلسه مواجه شد، با تأکید افزود: «شما این مسئله را به حد کافی جدی نمی‌گیرید. من از شما می‌خواهم که همه پرونده‌های خود را در این باره برایم بفرستید. همه پرونده‌ها را می‌خواهم!» در این موقع، مدیرکل اطلاعات «سیا» از کوره دررفت و گفت: «بسیار خوب. ولی با چه وسیله‌ای برای شما بفرستیم؟ با فرقان؟!». این بررسی نشان می‌دهد که در دوران ریاست جمهوری «دمکرات»‌ها، رؤسای ضعیف «سیا» مورد پذیرش مسئولین عالیرتبه این سرویس، که مانند اینتلیجنس سرویس بریتانیا معمولاً دارای گرایش «راست» می‌باشند، قرار نگرفته‌اند و در نتیجه نوعی اختلال در سیستم اطلاعاتی آمریکا پدید شده است. دوران ریاست دریا سالار ترنر، که توسط کارتر منصوب شد، و ضعف «سیا» در قبال انقلاب اسلامی ایران حادثه‌ای معروف و گویاست.

«سیا» و اینتلیجنس سرویس

سیر روابط «سیا» و اینتلیجنس سرویس به عنوان بخشی از تاریخ مناسبات این دو قدرت امپریالیستی در سالهای پس از جنگ دوم جهانی قابل بررسی است. پیش از جنگ جهانی دوم، بریتانیا، آلمان، ایالات متحده آمریکا، ژاپن و اتحاد شوروی

۵ قدرت اصلی جهان به شمار می‌رفتند. در آستانه جنگ دوم، اقتصاد آمریکا به دلیل عوارض بحران سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۳ به شدت ناتوان بود. بروز جنگ دوم جهانی سبب شکوفائی چشمگیر اقتصاد آمریکا به زیان انگلستان و سایر کشورهای صنعتی اروپا شد، بنحوی که ایالات متحده توانست در سال ۱۹۳۹ کلیه عوارض بحران را جبران کند. طبق آمار رسمی، کمپانی‌های آمریکایی، بویژه در رشته صنایع تسلیحاتی، طی سالهای ۱۹۴۱-۱۹۴۵، یعنی سالهای جنگ، ۱۰۷/۴۰۰ میلیارد دلار از اروپا سود بردند. جنگ دوم توازن نیروها را در غرب به ضرر بریتانیا و به سود آمریکا به هم زد. در آغاز جنگ، انگلستان مجبور شد ذخایر طلا و $\frac{۱}{۴}$ سرمایه‌گذاری‌های خارجی خود را به مبلغ ۱۱۰۰ میلیون پوند به آمریکا بفروشد تا بتواند نیازهای نظامی خود را تأمین کند. با تضعیف مواضع بریتانیا و فروپاشی امپراتوری مستعمراتی آن، ایالات متحده دست اندازی به مستعمرات و اقمار انگلستان را آغاز کرد و در نخستین گام طبق قرارداد ۱۸ اوت ۱۹۳۹ سیطره خود را بر کانادا برقرار ساخت. سپس در ۲ سپتامبر ۱۹۴۰ قراردادی میان دو دولت به امضاء رسید و آمریکا در ازای تحویل ۵۰ ناوشکن به انگلیس حق استقرار پایگاه نظامی در گینه انگلیس، برمودا، باهاما، جامائیکا، باربادوس، ترینیداد و سن لوئی را به دست آورد. آمریکا طی سالهای ۱۹۴۱-۱۹۴۵ مبلغ ۳۰/۹ میلیارد دلار به انگلستان وام داد و در قبال آن نفوذ خود را در سایر مستعمرات و اقمار انگلیس گسترش داد. طبیعی است که انگلستان پس از جنگ با چنین بنیه ضعیف اقتصادی نمی‌توانست هزینه سنگین اداره شبکه‌های عظیم جاسوسی خود را که طی دوران استعماری در سراسر جهان تنیده بود تأمین کند و بناچار و بتدریج این شبکه‌ها را به سرویس اطلاعاتی ثروتمند و جوان آمریکا تحویل داد.^{۱۹} پیترایت اهمیت شبکه‌های کهن بومی اینتلجنس سرویس را چنین بیان می‌دارد:

مسئله اساسی این بود که چگونه تسلط استعماری را از بین ببریم تا نیروی نظامی محلی خلاء بوجود آمده را پر نکنند. به عبارت دیگر مسئله این بود که چگونه يك طبقه سیاسی محلی

۱۹. در سال ۱۸۸۰ مساحت مستعمرات انگلیس ۲۰ میلیون کیلومتر مربع با ۲۰۰ میلیون نفر جمعیت بود. در آغاز قرن بیستم مساحت مستعمرات بریتانیا به ۳۳ میلیون کیلومتر مربع با ۳۷۰ میلیون نفر جمعیت رسید. در این زمان جمعیت انگلستان تنها ۳۷ میلیون نفر بود و به عبارت دیگر برای هر انگلیسی ۱۰ برده مستعمراتی قرار داشت! با توجه به ارقام فوق عظمت شبکه جاسوسی بریتانیا در سراسر جهان و مخارج هنگفت آن روشن می‌شود. تا زمانی که سلطه انگلیس بر این مستعمرات برقرار بود پرداخت این هزینه اهمیتی نداشت ولی زمانیکه این امپراتوری از دست رفت طبعاً بریتانیا نمی‌توانست مانند گذشته به حفظ این شبکه بین‌المللی ادامه دهد.

جانشین را خلق کنیم... هلمز... احساس می‌کرد ما يك امتیاز جدی اطلاعاتی داریم که آمریکایی‌ها فاقد آن هستند: ما يك قدرت ساکن در مستعمرات خود بودیم، در حالی که آنها در برخورد با شورش‌هایی که با آنها در خاور دور و کوبا روبرو بودند، ساکن این مناطق محسوب نمی‌شدند...^{۲۰}

باید گفت که اگر حمایت عظیم مالی و علمی لرد ویکتور روچیلد و امپراتوری روچیلدها نبود، سرویس اطلاعاتی بریتانیا پس از جنگ جهانی دوم ضربات مهلك تری را متحمل می‌شد. بهر روی، کمک‌های مالی امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم جهانی سبب شد که بخش مهمی از شبکه‌های بومی اینتلیجنس سرویس محفوظ بماند و در چارچوبی جدید به فعالیت ادامه دهد.^{۲۱} ارتشبد فردوست در خاطرات خود درباره انتقال عوامل ایرانی اینتلیجنس سرویس به سازمان جاسوسی آمریکا توضیح مشروح داده است.

چنانکه اسناد فاش شده دلالت دارد، زوال اقتدار سرویس افسانه‌ای بریتانیا و ظهور سازمان نوپا، مفرور و متمکن آمریکا، که دستمایه اولیه خود را از آموزش‌های اینتلیجنس سرویس داشت، برای کارمندان اطلاعاتی انگلیس خوشایند نبود و این امر مقاومت‌هایی را علیه «توطئه» استحال «سرویس پرافتخار بریتانیا» در «سیا» سبب می‌شد. در مقابل، رهبران تازه به دوران رسیده و «بی‌فرهنگ» جامعه اطلاعاتی آمریکا در مقابل دریای تجربه انگلیسی‌ها احساس حقارت می‌کردند و می‌کوشیدند تا با برخوردهای خشن و نمایش توانائی‌های مالی خود این ضعف راجبران کنند. عوامل فوق، به اضافه تضاد منافع دو قدرت امپریالیستی، در عین همکاری، تنش‌هایی را در روابط اطلاعاتی آمریکا و انگلیس برمی‌انگیخت. این تضاد منافع در نخستین سالهای پس از جنگ دوم که بریتانیا علیه طمع بی‌حد و حصر پسرعموی انگلوساکسن خود مقاومت می‌کرد در اوج بود و در دهه ۱۹۶۰ به همگرایی کامل و وحدت منافع دو قدرت امپریالیستی جهان غرب رسید.

پیتر رایت اوج وخامت مناسبات سرویس‌های آمریکا و انگلیس را در اواخر دهه ۱۹۵۰ می‌داند که با سالهای ۱۳۳۵-۱۳۴۰ در تاریخ ایران مقارن است. بگفته پیتر رایت در این سالها بر مناسبات سیا و اینتلیجنس سرویس تضادی فزاینده حاکم بود:

در اواخر دهه ۱۹۵۰ روابط بین سازمانهای اطلاعاتی انگلستان و آمریکا در پایین‌ترین سطح ممکن قرار داشت. بعد از جریان سونز، روابط بین MI-6 و «سیا» کاهش یافته و این دو

۲۰. پیتر رایت، ص ۲۴۶-۲۴۷

۲۱. برجسته‌ترین نمونه این پیوند شبکه شاپورچی - علم است که در سالهای ۱۹۴۸-۱۹۵۳ با بودجه سالیانه يك میلیون دلاری «سیا» تغذیه می‌شد و پیشتر درباره آن سخن گفته‌ایم.

سازمان نه تنها در خاورمیانه، بلکه در خاور دور و آفریقا نیز به شکل رو به افزایشی در تضاد با یکدیگر قرار می‌گرفتند. بسیاری از اعضای قدیمی MI-6 موافقت با این امر را که کنترل زمان جنگ آنها بر روابط اطلاعاتی انگلستان - آمریکا با روی کار آمدن جواناترها از بین رفته است، آسان نمی‌یافتند.^{۲۲}

پیتر رایت می‌افزاید:

در سال ۱۹۶۱ در واشنگتن «سیا» سازمان اطلاعاتی برتر بود و... در آنجا افرادی نیز با این طرز تفکر وجود داشتند که در دوران جنگ سرد اتحاد اطلاعاتی آمریکا - انگلیس موضوعی لوکس و احساساتی است...^{۲۳}

بهبود مناسبات ۶ سرویس اطلاعاتی آمریکا و انگلیس (CIA و MI-6): دو سرویس اطلاعات خارجی، FBI و MI-5: دو سرویس اطلاعات و امنیت داخلی، NSA و GCHQ: دو سرویس اطلاعات فنی) با کنفرانس سال ۱۹۶۱ آغاز شد:

این کنفرانس در روابط اطلاعاتی انگلیس - آمریکا نقش يك نقطه عطف را داشت. برای اولین بار طی يك دهه تمام ۶ سرویس اطلاعاتی گردهم نشستند و در مورد توانایی همکاری در مسائل مختلف به گفتگو پرداختند. تعداد زیادی برنامه تحقیقاتی مشترک به ویژه در زمینه کامپیوتر مورد بررسی قرار گرفت و اولین قدم را برای شکستن سد بی‌اعتمادی به جلو برداشتیم.^{۲۴}

انگلتون بطور ضمنی به من فهماند که اگر ما بخواهیم به منابع مالی آمریکایی‌ها دسترسی داشته باشیم باید در اتحاد دو جانبه آمریکایی‌ها را به عنوان برتر بپذیریم.^{۲۵}

معهدا، در سال ۱۹۶۵، به علت کشف نفوذ غیر قابل تصور جاسوسان شوروی به درون دستگاه دولتی و اطلاعاتی بریتانیا^{۲۶} و بویژه فرار کیم فیلیبی در ژانویه ۱۹۶۳ به شوروی، روابط سرویس‌های آمریکا و انگلیس مجدداً به وخامت گرائید و آمریکایی‌ها بی‌اعتمادی شدیدی را به «امنیت» اینتلیجنس سرویس ابراز داشتند. به اعتقاد پیتر رایت این بحران علت دیگری نیز داشت و آن صعود دولت «حزب کارگر» برهبری هارولد ویلسون در انگلستان بود که مورد نفرت عمیق جامعه اطلاعاتی آمریکا بود.^{۲۷} این بحران زمانی اوج گرفت که پرزیدنت

۲۲. پیتر رایت، ص ۱۵۷

۲۳. همان مأخذ، ص ۲۲۸-۲۲۹

۲۴. پیتر رایت، ص ۲۳۲

۲۵. همان مأخذ، ص ۲۳۷

۲۶. برای آشنایی با تاریخچه نفوذ جاسوسان شوروی در انگلستان به مأخذ فوق، صفحات ۳۴۹-۳۵۴، مراجعه شود.

۲۷. همان مأخذ، ص ۴۱۹

جانسون در اواسط سال ۱۹۶۵ هیئتی را برای رسیدگی به امنیت دستگاه اطلاعاتی انگلیس به لندن اعزام داشت. به اعتقاد کارمندان اطلاعاتی انگلیس در این زمان جیم انگلتون قصد داشت اینتلیجنس سرویس را ببلعد و آن را به سطح يك ايستگاه «سیا» تنزل دهد.^{۲۸}

بهرروی، در سالهای ۱۹۶۶-۱۹۶۷ این تنش‌ها افول کرد و به پیدایش يك سیستم ارتباطی منظم میان سرویس‌های آمریکا و انگلیس انجامید: سرویس‌های اطلاعاتی فنی (GCHQ انگلستان و NSA آمریکا) با یکدیگر مبادله اطلاعات رسمی یافتند و سرویس‌های اطلاعات خارجی (MI-6 انگلستان و CIA آمریکا) از طریق «کمیته مشترك اطلاعاتی» (JIC) در لندن و «شورای امنیت ملی» (NSC) در واشنگتن اطلاعات خود را مبادله می‌کردند. و بالاخره در نوامبر سال ۱۹۶۷ برای هماهنگی سرویس‌های ضداطلاعاتی غرب کنفرانسی با شرکت سرویس‌های امنیتی آمریکا، انگلیس، استرالیا، کانادا و زلاندنو در ملبورن (استرالیا) تشکیل شد که «کنفرانس کازاب» نام گرفت:^{۲۹}

- کنفرانس کازاب دستاورد برجسته او [جیم انگلتون] بود. بهترین، روشن‌ترین و ارشدترین کارمندان اطلاعاتی غرب، هر ۱۸ ماه یکبار گردهم می‌آمدند تا... سناریوی نبردهای آینده را فراهم سازند... کازاب نخستین قدم تعیین‌کننده در خلق فرماندهی واحدی برای مسائل اطلاعاتی جهان غرب بود که می‌بایست توانائی مبارزه با بلوک شرق را به دست آورد.^{۳۰}

ریچارد هلمز

ریچارد مک گاراهلمز، که در «سیا» به «دیک» شهرت داشت، در ۳۰ مارس ۱۹۱۳ در ایالت پنسیلوانیا به دنیا آمد. پدر بزرگ او، گیتز مک گارا، يك بانكدار سرشناس بین‌المللی بود و پدرش، هرمن هلمز، مدیریت بخش فروش «کمپانی آلومینیوم آمریکا» (الکوا) را به عهده داشت. هلمز تحصیلات متوسطه را در آمریکا و ۲ سال آخر آن را در فرانسه و آلمان به پایان برد و در نتیجه بر دو زبان آلمانی و فرانسه تسلط کافی یافت. در این سالها برادر ریچارد هلمز در کالج لهروزه سویس تحصیل می‌کرد و با محمدرضا بهلوی همکلاس بود. در بیوگرافی هلمز چنین شهرت یافته که او نیز در کالج لهروزه تحصیل می‌کرده و با شاه بعدی ایران دوستی داشته

۲۸. همان مأخذ، ص ۴۲۱

۲۹. پیترایت، ص ۴۲۳

۳۰. همان مأخذ، ص ۴۷۱

است. آنچنان که در خاطرات ارتشبد فردوست بیان شده این شهرت اشتباه است و خود هلمز نیز هیچگاه تلاشی در جهت رفع این اشتباه به عمل نیاورده است. بهر روی، ریچارد هلمز پس از پایان تحصیلات متوسطه به ایالات متحده بازگشت و در کالج ویلیامز ادامه تحصیل داد. او در دوران تحصیل دانشگاهی با پسر هاگ بیلی، رئیس آژانس یونایتدپرس، دوست شد و در نتیجه پس از اتمام کالج در این آژانس خبری به کار پرداخت. اشتغال هلمز در یونایتدپرس ۵ سال به طول کشید و مهم‌ترین موفقیت شغلی او در این دوران مصاحبه اختصاصی وی با آدولف هیتلر بود. در سال ۱۹۳۷، هلمز به کار با آژانس «ایندیاناپولیس تایمز» پرداخت و در این مؤسسه تا سمت مدیریت تبلیغات ترقی کرد. با شروع مداخله آمریکا در جنگ دوم جهانی، هلمز در سپتامبر ۱۹۴۲ به خدمت نظام فراخوانده شد و در نیروی دریایی به کار پرداخته

فعالیت اطلاعاتی هلمز ظاهراً با تأسیس «اداره خدمات استراتژیک» (OSS) توسط ویلیام دونوان آغاز می‌شود. هلمز ۳۰ ساله در اوت ۱۹۴۳ به این سازمان جلب شد و طی دوران ۲ ساله فعالیت مورد توجه دونوان (که به «بیل وحشی» شهرت داشت) قرار گرفت. در سال ۱۹۴۵ با انحلال OSS، هلمز به وزارت دفاع منتقل شد ولی مدت کوتاهی بعد با تأسیس «گروه مرکزی اطلاعات» (CIG) به این ارگان نوپا جلب شد و با تأسیس «سیا» در ۱۹۴۷ به آن پیوست.

از فعالیت‌های اطلاعاتی هلمز در سال‌های ۱۹۴۷-۱۹۵۲ اطلاعی در دست نیست. در این سالها که دوران آغازین «جنگ سرد» و دشوارترین سالهای آن است، ریچارد هلمز نقش مرموز و ناشناخته‌ای در معاونت جاسوسی و ضدجاسوسی «سیا» (OSO)،^{۳۱} که مسئولیت ایجاد شبکه‌های جاسوسی «سیا» را در سراسر جهان به عهده داشت، ایفاء می‌نموده است. آنچه می‌دانیم این است که هلمز به همراه رئیس خود آلن دالس در این سال‌ها در آلمان مستقر بوده و احتمالاً هدایت شبکه‌های پنهانی «سیا» در شرق اروپا را به دست داشته است. از اینرو، بعدها هلمز در «سیا» به عنوان کارشناس درجه اول «جعلیات» مورد تحسین بود.

در سال ۱۹۵۲، هلمز به «اداره هماهنگی سیاسی» (OPC)^{۳۲} منتقل شد. بخش OPC «سیا»، که بعدها نام پوششی فوق‌کنار نهاد و معاونت عملیاتی «سیا» خوانده شد، مهم‌ترین ارگان در درون «سیا» به شمار می‌رفت، که تحت ریاست فرانک وایزتر، چهره سرشناس «سیا»، قرار داشت. OPC مأموریت انجام عملیات شبه نظامی و سیاسی و تبلیغات پنهانی «سیا» را در

31. Office of Special Operations

32. Office of Policy Coordination

سراسر جهان به عهده داشت و در واقع هر آنچه که به اقدامات مداخله گرانه و توطئه گرانه «سیا» مربوط می شود در حوزه فعالیت این معاونت بود و به همین دلیل انبوهی از کارشناسان سیاسی، روانشناسی، اقتصادی و نظامی را در خدمت داشت. ریچارد هلمز در OPC مسئولیت مهمی یافت و به عنوان معاون و ایزنر در رأس «اداره کل عملیاتی» OPC موسوم به COPS^{۳۳} قرار گرفت. این اداره کل در واقع مسئولیت اجرایی عملیات OPC را به عهده داشت و ارگانی بود که بعدها توسط کارکنان «سیا» و روزنامه نگاران آمریکائی بخش «عملیات کثیف» نام گرفت. بدین ترتیب، ریچارد هلمز در ۳۹ سالگی به یکی از مقامات کلیدی سرویس اطلاعاتی آمریکا بدل شد.

آغاز ریاست ریچارد هلمز بر اداره کل اجرایی «سیا» (۱۳۳۱/۱۹۵۲) با عملیات مداخله گرانه آمریکا در ایران، که با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به فرجام رسید، مقارن است. درباره نقش هلمز در کودتای ۲۸ مرداد تاکنون هیچ افشاگری صورت نگرفته و به عکس جیمز بیل، محقق آمریکائی، وی را از مشارکت در عملیات کودتا تبرئه می کند.^{۳۴} این «تبرئه» مورد تردید است و بعید بنظر می رسد که هلمز به عنوان مسئول مستقیم عملیات اجرایی «سیا» در حوادث سال ۱۳۳۲ ایران نقش کلیدی نداشته باشد!^{۳۵}

ریچارد هلمز به مدت ۹ سال معاونت OPC و ریاست اداره کل اجرایی آن را به عهده

33. Coordination, Operations and Policy Staff

۳۴. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۴۵۵

۳۵. نه تنها جیمز بیل، بلکه سایر محققین آمریکائی نیز از نقش هلمز در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ سخنی نمی گویند. در تحقیق گازیوروسکی پیرامون کودتای ۲۸ مرداد چنین آمده است: «وودهاوس [مسئول عملیات ایران در اینتلیجنس سرویس] در سفر آمریکا برنامه خود را به سیا ارائه کرد؛ فرانک و ایزنر سرپرست عملیات محرمانه سیا آلن دالس معاون و ایزنر، و کرمیت روزولت سرپرست بخش اداره عملیات خاورمیانه همگی موافق اجرای يك کودتا بودند» (کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ص ۲۹). روشن است که در این زمان آلن دالس «معاون و ایزنر» نبود بلکه ریاست «سیا» را به عهده داشت و بعید است که گازیوروسکی چنین اشتباهی را در متن انگلیسی کتاب مرتکب شده باشد مگر اینکه تعمدی در مغشوش کردن مسئله و استتار نام هلمز در میان باشد. در این زمان سلسله مراتب «سیا» در رابطه با ایران به شرح زیر بود: ۱- آلن دالس (رئیس)، ۲- فرانک و ایزنر (معاون عملیاتی و رئیس OPC)، ۳- ریچارد هلمز (معاون و ایزنر و رئیس اداره کل اجرایی OPC)، ۴- کرمیت روزولت (رئیس اداره عملیات خاور نزدیک در «کویز»). بنابراین جمله فوق باید به این شکل تصحیح شود: «وودهاوس در سفر آمریکا برنامه خود را به سیا ارائه کرد؛ فرانک و ایزنر سرپرست عملیات محرمانه سیا [، آلن دالس [رئیس سیا] [، ریچارد هلمز] معاون و ایزنر و کرمیت روزولت سرپرست اداره عملیات خاورمیانه موافق اجرای يك کودتا بودند.»

داشت و در سال ۱۹۶۲ به معاونت عملیاتی «سیا» رسید. در این زمان، توسط کندی، جان مک‌گن به جای آلن دالس به ریاست «سیا» منصوب شده بود. جان مک‌گن برخلاف دالس کهنه کار یک چهره «حرفه‌ای» نبود و سابقه‌ای در «سیا» نداشت. بنابراین، عملاً ریچارد هلمز در ترکیب مدیریت «سیا» در دوران کندی یک مقام تعیین‌کننده به شمار می‌رفت.

سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۲/۱۳۴۰ با نخست‌وزیری امینی در ایران مقارن است. در این سال‌ها محمدرضا پهلوی با اعزام اردشیر زاهدی به عنوان سفیر خود به آمریکا تلاش گسترده‌ای را برای تماس با مقامات عالی و متنفذ دولت کندی به منظور سلب حمایت آنان از امینی آغاز کرده بود. یکی از اقدامات زاهدی در آمریکا تماس با ریچارد هلمز بود. برای ما روشن نیست که آیا روابط هلمز با شاه به همین سال‌ها بازمی‌گردد و یا او پیش از این، مثلاً در حوادث کودتای ۲۸ مرداد، نیز با محمدرضا پهلوی رابطه شخصی داشته است. با توجه به سابقه دوستی شاه با برادر هلمز در کالج لُره روزه می‌توانیم وجود روابط قدیمی تری را میان هلمز و شاه محتمل بدانیم. این احتمال آنگاه تقویت می‌شود که موقعیت حساس ایران را در استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا در نظر بگیریم و این نظریه را بپذیریم که با توجه به پدیده‌ارنست پرون، امپریالیسم آمریکا نیز از چنین برنامه‌های درازمدتی غافل نبوده و به ایجاد روابط ریشه‌دار با شاه آینده ایران از زمان تحصیل در سوئیس توجه داشته است.

بهر روی، مسلم است که در سال ۱۳۴۰، هلمز به عنوان معاون عملیاتی «سیا» می‌توانسته نقش مهمی در تغییر داوری جان مک‌گن، رئیس جدید «سیا»، و به تبع او کندی پیرامون مسائل ایران و به سود شاه داشته باشد؛ نقشی که هلمز در دوران ریاست مقتدرانه آلن دالس هیچگاه نمی‌توانست ایفاء کند.

در سال ۱۹۶۵ توسط لیندون جانسون، در یابان ویلیام ربورن به ریاست «سیا» منصوب شد. درباره این تگزاسی بی‌اطلاع و ساده لوح که توسط همکاران جدیدش لقب تمسخرآمیز «ربورن سرخ»! را دریافت داشت، قبلاً توضیح داده‌ایم. ربورن از حمایت رؤسا و کارکنان «سیا» برخوردار نبود و آنان معاون عملیاتی سرویس، یعنی ریچارد هلمز، را به عنوان یک فرد «خودی» رئیس واقعی خود می‌شناختند و عملاً نیز در دوران ربورن، هلمز ریاست واقعی «سیا» را به دست داشت. در بهار سال ۱۹۶۶، جانسون در یک کنفرانس مطبوعاتی اعتراف کرد که طی این دوران، ربورن تنها یک واسطه بود و او همیشه از وی می‌خواست که هرگاه به «کاخ سفید»

می آید هلمز را همراه خود بیاورد.^{۳۶} جانسون بالاخره مجبور شد که ریورن را برکنار کند و در نتیجه ریچارد هلمز در ۳۰ ژوئن ۱۹۶۶ به عنوان رئیس «سیا» در «کاخ سفید» سوگند یاد کرد. پس از آلن دالس او دومین عضو قدیمی «سیا» بود که به این سمت می رسید. یکی از مقامات عالیرتبه «سیا» می گوید:

زمانی که در سال ۱۹۶۶ ریچارد هلمز به ریاست سیا منصوب شد، شادی در همه اطلاعاتی ها حکمفرما بود. همه می گفتند: بالاخره ما يك رئیس حرفه ای داریم.^{۳۷}

همانطور که ملاحظه شد، ریچارد هلمز از زمستان سال ۱۳۴۰ چهره ای تعیین کننده در «سیا» محسوب می شد و قریب به ۴ سال بعد (دوران ریاست ریورن) ریاست واقعی «سیا» را به دست داشت و در همین دوران است که در میان همکاران خود لقب ستایشگرانه «سلطان مطلق جاسوسان» را به دست آورد.^{۳۸} بنابراین باید گفت که محمدرضا پهلوی از نیمه دوم سال ۱۳۴۰ از حامی نیرومندی در «سیا» و طبعاً در «شورای امنیت ملی» آمریکا برخوردار بود و همین عامل در تحکیم و تثبیت موقعیت او نقش مهمی داشت.

دوران ریاست هلمز ۷ سال به طول کشید که سالهای ۱۳۴۵ - ۱۳۵۱ را در بر می گیرد و با صعود محمدرضا پهلوی به اوج قدرت و «ثبات» سلطنت او همزمان است. ارتشبد فردوست در خاطرات خود می نویسد که هلمز هم در دوران معاونت «سیا»، یعنی سالهای ۱۳۴۱ - ۱۳۴۵، و هم در دوران ریاست «سیا»، یعنی سالهای ۱۳۴۵ - ۱۳۵۱، مسافرت هائی به تهران داشته است. در این دوران، ریچارد هلمز به چهره ای معروف بدل گردید. مطبوعات فرانسه به او لقب «یکی از دو مرد آگاه جهان» (نفر دیگر رئیس کا.گ.ب است!) دادند و نیویورک تایمز در وصف او نوشت:

اگر آقای هلمز يك امپراتوری نامرئی را اداره می کند، خود او يك امپراتوری بسیار مرئی است. او همنشینی با خانم های زیبا را دوست دارد - هم جوان ها و هم مسن ترها - و این خانم ها عقیده دارند که او مهمانی جذاب و رقاصی ماهر است.^{۳۹}

معهدا، دوران سعادت هلمز دیری نپائید و او که زمانی در مطبوعات آمریکا سمبل يك «سیا»ی با نزاکت و شایسته و مرکب از «مردان شرافتمند»^{۴۰} جلوه می کرد، به سرعت در افکار

۳۶. گرن، ص ۲۴۵

۳۷. همان مأخذ، ص ۲۴۶

۳۸. همان مأخذ

۳۹. گرن، ص ۲۲۷

۴۰. هلمز در مصاحبه با نوول ایزرواتور (۱۷ مارس ۱۹۷۵) در دفاع از خود گفت: «ملت باید کاملاً قانع شود که ←

عمومی غرب به سمبل فساد و تبه‌کاری «سیا» بدل شد. سالهای بحرانی و توفان‌زا برای «سیا» آغاز شد. يك تحليل گر سابق «سیا» بنام ویکتور مارکتی، به کمک يك روزنامه نگار آمریکائی بنام جان مارکس، با انتشار کتاب سیا و کیش اطلاعات، دانسته‌های خود را از دوران فعالیتش برملا ساخت و فیلیپ آگی، کارمند سابق «سیا» خاطرات خود را دور از حریم قضائی آمریکا، در انگلستان، منتشر کرد. «سیا» به سوژه روز برای مطبوعات غرب بدل شد و افکار عمومی به شدت علیه آن تحریک گردید. در همین سالها بود که رازهای «سیا» فاش می‌شد. و بالاخره و مهم‌تر از همه در سال ۱۹۷۲ رسوائی «واترگیت» رخ داد و در پی آن اسناد تکان‌دهنده‌ای از مداخلات «سیا» در امور داخلی ایالات متحده منتشر شد. حادثه «واترگیت» منجر به تشکیل کمیسیون ویژه‌ای در سنای آمریکا برای رسیدگی به اعمال غیرقانونی «سیا» شد و هلمز و سایر مقامات «سیا» به پای میز محاکمه کشیده شدند. در این محاکمات روشن شد که از سال ۱۹۶۷، «سیا» به دستور جانسون مأموریت یافته تا دست‌های خارجی را در پس نهضت ضد جنگ ویتنام کشف کند و هلمز این مأموریت را، علیرغم مغایرت آن با وظایف «سیا»، پذیرفته و بدین ترتیب بتدریج میلیون‌ها آمریکائی را زیر پوشش عملیاتی - اطلاعاتی خود برده است! نشر این حقایق برای افکار عمومی آمریکا که سخت به «دمکراسی» خود می‌بالید تکان‌دهنده بود و جامعه آمریکائی را به شدت علیه ریچارد نیکسون و ریچارد هلمز تحریک کرد. در این جنجال جناح «دمکرات» هیئت حاکمه آمریکا نقش اصلی داشت. توماس پاورز، بیوگرافی‌نویس هلمز، می‌نویسد: زمانی که هلمز از یکی از جلسات کمیسیون سنا خارج می‌شد، دانیل شور، خبرنگار تلویزیون CBS که به افشاگری‌هایی علیه او دست زده بود، در بیرون تالار به او نزدیک شد، «... در این موقع چیزی در درون هلمز فرو ریخت و او بر سر کسی که رسواکننده‌ترین رازهای سیا را فاش کرده بود، فریاد زد: مادر [...] قاتل! [...] مال! باید شما را قاتل نامید!» آلن گرن، روزنامه‌نگار فرانسوی، می‌افزاید:

چنین انفجار شدید ناسزاگونی از دهانی که معمولاً به مؤدب‌ترین معروف است، نشان می‌دهد که فشار درونی او به چه درجه‌ای رسید که ناگهان دیک [هلمز] نتوانست جلو خود را بگیرد.^{۴۱}

معهدا، هلمز در برابر کمیسیون سنا از افشای بسیاری از اسرار «سیا» خودداری کرد.

توماس پاورز می‌نویسد:

→ ما مردان شرافتمندی هستیم که خود را وقف خدمت به او کرده‌ایم!

هلمز اسراری را می‌دانست که می‌توانست تمامی سیا را غرق کند و آمریکا را با يك سرویس اطلاعاتی متلاشی و یا اصلاً بدون سرویس اطلاعاتی باقی بگذارد... نوشتن يك فهرست طولانی از جنایات و شکست‌های سیا دشوار نیست. زندگینامه هلمز الزاماً بیشتر این موارد را دربرمی‌گیرد.^{۴۲}

رسوائی «واترگیت» ریچارد نیکسون را مجبور ساخت تا برای نجات موقعیت خود ریچارد هلمز را از ریاست «سیا» کنار گذارد. هلمز در ۲ فوریه ۱۹۷۳ اتاق ریاست «سیا» را ترک کرد، ولی فعالیت او در «کمپانی» (نامی که اعضای «سیا» به سرویس خود می‌دهند) به پایان نرسید. ریچارد هلمز مأموریت یافت تا به عنوان سفیر آمریکا به ایران برود و با بهره‌گیری از سوابق دیرین دوستی خود با محمدرضا پهلوی فعالیت‌های «سیا» در منطقه خلیج فارس را وارد مرحله جدیدی کند. بدینسان بود که در سال ۱۹۷۳ هلمز به همراه همسر انگلیسی و شیک‌پوش خود، سینتیامک کلوی، وارد تهران شد.

ورود هلمز به تهران در چارچوب نقش جدید منطقه‌ای که آمریکا و انگلیس برای رژیم پهلوی ترسیم کرده بودند صورت می‌گرفت. در این باره قبلاً در بیوگرافی سرشاپور ریپورتر توضیح داده ایم و در اینجا مجدداً تکرار می‌کنیم که یکی از محورهای اساسی نقش جدید شاه به عنوان «ژاندارم منطقه» تبدیل تهران به مرکز و قلب فعالیت‌های جاسوسی «سیا»، اینتلیجنس سرویس و موساد بود. در راستای این طرح مشترک، در سال ۱۹۷۲/۱۳۵۰ نیکولانا تزیوس،^{۴۳} مقام کهنه کار و مجرب «سیا»، با نام مستعار «ویلیام برومل» وارد تهران شد و مسئولیت «سیا» را در ایران از کانوی تحویل گرفت. نیک ناتیزیوس، یا آنچنان که ساواک او را می‌شناخت «آقای برومل»، يك آمریکائی یونانی الاصل بود که در سالهای جنگ جهانی دوم در ایتالیا با سرویس OSS همکاری داشت و پس از جنگ یکی از چهره‌های اصلی عملیات «سیا» علیه کمونیست‌های یونان محسوب می‌شد. او پیش از اینکه مسئولیت ایستگاه «سیا» در تهران را به دست گیرد، مسئولیت سه ایستگاه حساس منطقه‌ای «سیا» در سنول (۱۹۶۲-۱۹۶۵)، بوننس آیرس (۱۹۶۵-۱۹۶۹) و لاهه (۱۹۶۹-۱۹۷۲) را به عهده داشت. درباره اهمیت ناتیزیوس همین بس که وی در سالهای جنگ ویتنام بر ویلیام کُلبی، رئیس بعدی «سیا»، ریاست داشت.^{۴۴}

۴۲. همان مأخذ، ص ۲۴۸

43. Nicholas Natsios

۴۴. کُلبی، ص ۱۱۵

يك سال پس از استقرار «برومل» در تهران، ریچارد هلمز به او پیوست، ایستگاه منطقه‌ای «سیا» از نیکوزیا (قبرس) به تهران منتقل شد و قدرت‌های غرب، بویژه آمریکا و بریتانیا، با استقرار مهم‌ترین عوامل و امکانات اطلاعاتی خود در ایران، نبض منطقه را به دست گرفتند. بدین ترتیب، تهران به یکی از فعال‌ترین مراکز جاسوسی جهان بدل شد. در دوران اقامت هلمز در تهران، رسیدگی سنای آمریکا به پرونده جنجالی «واترگیت» و اعمال غیرقانونی «سیا» ادامه یافت و هلمز طی این دوران ۴ ساله ۱۶ مسافرت رفت و برگشت به واشنگتن انجام داد و بیش از ۳۰ بار و بیش از ۱۰۰ ساعت در «کمیسیون چرچ» (منسوب به فرانک چرچ سناتور ایالت آیداهو) بازجویی شد.

دوران مأموریت هلمز در تهران در ژوئن ۱۳۵۵/۱۹۷۷ به پایان رسید و وی برای همیشه ایران را ترك کرد. مدت کوتاهی بعد، در ۴ نوامبر ۱۹۷۷ ریچارد هلمز به جرم پنهان داشتن اطلاعات خود در زمینه عملیات شیلی از سنای آمریکا به ۲ سال زندان تادیبی و ۲ هزار دلار جریمه محکوم گردید، ولی این محکومیت با وساطت «کاخ سفید» بخشوده شد. علیرغم ترك ایران، روابط هلمز با دربار پهلوی قطع نشد و، همانگونه که فردوست در خاطرات خود اشاره دارد، وی استادی رضابهلوی را در آمریکا به عهده گرفت. در همین زمان بود که او تصمیم گرفت راه کریمت روزولت و گراتیان یاتسویچ و یعقوب نیمرودی را پی گیرد و از قبل شاه انبان خود را انباشته سازد. لذا او با «دوستان ایرانی» خود به تشکیل «سفیر کمپانی» (یعنی شرکتی که به سفیر آمریکا منسوب است!) دست زد. باید گفت که هلمز ۶۵ ساله در میان دیگر جاسوسان بزرگ غرب در ایران بدشانس‌ترین آنها بود، زیرا يك سال از تأسیس شرکت او نگذشته بود که انقلاب اسلامی ایران به حیات ننگین رژیم پهلوی خاتمه داد و رویای هلمز به باد رفت. بیهوده نبود که هلمز واخورده در سالهای پس از انقلاب از تمامی ارتباطات خود برای جلب کمک به بقایای متواری رژیم پهلوی سود گرفت و در آوریل ۱۹۷۹، ۳ ماه پس از پیروزی انقلاب، چنین گفت:

اگر برای یافتن امکانات اراده‌ای نشان داده شود، می‌توان به يك رژیم دوست آسیب دیده کمک کرد... چیزی که مردم [آمریکا] نمی‌فهمند این است که جنگ به سوی نقاط تاریک می‌رود و [در این جنگ] تانک‌ها و سلاح‌ها به کار نمی‌رود، بلکه سیا باید تقویت شود، در غیر اینصورت ما این جنگ را خواهیم باخت.^{۴۵}

به راستی منظور هلمز کدام جنگ بود؟ جنگ صلیبی غرب علیه امواج به پا خاسته

انقلاب اسلامی در منطقه؟!...

گرمیت روزولت

گرمیت روزولت، که دوستانش به او «کیم» می گفتند، در سال ۱۹۱۶ در بوئنس آیرس به دنیا آمد. برای او که به دنیای اشرافی آمریکا و به «کلان روزولت‌ها»^{۴۶} تعلق داشت، نیل به عالیترین سطوح دانشگاهی دشوار نبود و روزولت جوان موفق شد تحصیلات خود را در قدیمی‌ترین و معتبرترین دانشگاه آمریکا (هاروارد) با درجه دکترا به پایان برد و سپس به عنوان دانشیار تاریخ به تدریس پردازد. به گفته «کیم»، رساله پایان نامه او درباره «فنون تبلیغات در جنگ داخلی انگلیس» بود.^{۴۷}

با جنگ جهانی دوم که به دستور فرانکلین روزولت «دفتر ویلیام دونوان» تأسیس شد، گرمیت روزولت ۲۵ ساله در اواخر سپتامبر ۱۹۴۱ توسط دونوان احضار شد و از نخستین کسانی بود که در سازمان اطلاعاتی ویژه رئیس جمهور آغاز به کار کرد. چنانکه گرمیت روزولت در خاطرات خود می نویسد، نخستین کار او در «دفتر دونوان» پژوهش پیرامون ایران و بویژه قشقائی‌ها بود که به توصیه دکتر رالف بنچ آغاز کرد. بنچ به او گفت:

در سال ۱۹۳۸ که تقریباً آخرین سال صلح قبل از حمله هیتلر به چکسلواکی بود، خاورمیانه بیش از ۱۰ میلیون تن نفت در سال تولید کرد. اگر وسیله ساده‌ای جهت درک وجود ندارد، باید بگویم که بیش از ۸۰ میلیون بشکه یا ۳ میلیارد و ۳۶۰ میلیون گالن تقریباً همه آن از ایران صادر گردید. بنظر زیاد است، اینطور نیست؟
... من عدم اطلاع خود را بیان کردم. رالف با ناباوری نگاه کرد... وقتی بار دیگر دونوان درباره ایران صحبت کرد من اطلاع کافی داشتم...^{۴۸}

۴۶. نیای «کلان روزولت‌ها» فردی هلندی به نام نیکلاروزولت است که در دهه ۱۶۴۰ م. از هلند به نیوآمستردام مهاجرت کرد. او دارای ۲ پسر بود. پسر اول وی بنام یوهانس در رأس شاخه‌ای قرار گرفت که بعدها تنودور روزولت، بیست و ششمین رئیس جمهور آمریکا (۱۹۰۱-۱۹۰۹)، از آن زاده شد. پسر دوم او یاکوب در رأس شاخه‌ای بود که فرانکلین روزولت، سی و دومین رئیس جمهور آمریکا (۱۹۳۳-۱۹۴۵) را پدید ساخت. گرمیت روزولت به شاخه اول «کلان» روزولت‌ها تعلق داشت و نوه تنودور روزولت بود. در میان «کلان»‌های اشرافی آمریکا، مانند روزولت‌ها و کندی‌ها، نوعی همبستگی و انسجام عشیره‌ای «مدرن» حکمرواست و همین «روح عشیره‌ای» راه وصول اعضای این «کلان»‌ها را به عالیترین مدارج سیاسی و مالی هموار می‌سازد.

۴۷. روزولت، ص ۲۸

۴۸. همان مأخذ، ص ۳۱-۳۳

این تحقیق سرآغازی بود که سرگذشت کیم روزولت را به تاریخ معاصر ایران پیوند زد. با تأسیس «اداره خدمات استراتژیک» (OSS)، کرمیت روزولت در سال ۱۹۴۲ به این سلف «سیا» جلب شد و با توجه به تحصیلات، علاقه شخصی و نیز سوابق فعالیتش در دفتر اطلاعاتی رئیس جمهور، مسئولیت «اداره خاورمیانه» را به دست گرفت. در همین سمت است که روزولت در اوائل سال ۱۹۴۴ / زمستان ۱۳۲۲ نخستین سفر خود را به ایران، ۳ ماه پس از «کنفرانس تهران»، انجام داد. «کیم» در خاطراتش می‌نویسد که پس از این مسافرت، ژنرال دونوان او را به ایتالیا فرستاد، ولی «ایتالیا به اندازه خاورمیانه جالب نبود»!^{۴۹}

اگر خاطرات کرمیت روزولت را مآخذ قرار دهیم و به تحریف‌ها و کتمان‌های فراوان آن توجه نکنیم،^{۵۰} ظاهراً دومین سفر او به ایران در تابستان سال ۱۹۴۷ / ۱۳۲۶ بود.^{۵۱} ولی قرائن موجود کذب ادعای روزولت را نشان می‌دهد. در واقع کرمیت روزولت در تابستان ۱۳۲۵، یعنی در اوج حوادث آذربایجان، وارد تهران شد و پس از ملاقات با شاه بلافاصله عازم جنوب گردید و با رؤسای ایل قشقائی (ناصر، خسرو، ملک منصور، محمدحسین - پسران صولت‌الدوله قشقائی) ملاقات کرد. ظاهراً در این سفر «کیم» خود را «پسر روزولت» رئیس جمهور خواند تا هیچ حساسیتی نسبت به سفراو پدید نشود. عضویت در «کلان روزولت‌ها» چنین مزایائی را برای «کیم» داشت و به علاوه او به عنوان نوهٔ تئودور روزولت، رئیس جمهور پیشین آمریکا، دروغ بزرگی نگفته بود. کرمیت روزولت در خاطرات خود دیدار با خسرو قشقائی را چنین توصیف می‌کند:

ما یعنی هولی همسرم و من در شیراز توسط خسروخان قشقائی برادر کوچکتر چهاربرادران قشقائی یا حکمرانان آنان [قشقائی‌ها] پذیرائی شدیم. محلی که بعداً کاخ شاه شد [باغ ارم شیراز] در آن موقع اقامتگاه و مرکز قشقائی‌ها بود. من با خسروخان در اتاق خنک و قشنگ آرامی نشسته بودیم...^{۵۲}

در بازگشت از این سفر بود که برای نخستین بار رپورتاژهای متعددی درباره ایل قشقائی به همراه تصاویر زیبا در مطبوعات آمریکا درج گردید و توجه افکار عمومی غرب به این

۴۹. روزولت، ص ۵۴

۵۰. خاطرات کرمیت روزولت، مانند خاطرات همتای انگلیسی‌اش وودهاوس، حاوی بی‌دقتی‌ها و تحریف‌های عامدانه‌ای است و همانگونه که جیمزبیل تصریح کرده استفاده از آن باید با دقت و احتیاط صورت گیرد (مصدق، نفت...، ص ۴۵۵ - زیرنویس).

۵۱. روزولت، ص ۶۴

۵۲. روزولت، ص ۶۸

نقطه از ایران و مردم آن جلب شد.^{۵۳} مدت کوتاهی پس از آن، در پائیز ۱۳۲۵، «نهضت جنوب» آغاز شد و «برادران قشقائی» خواستار «خودمختاری فارس» شدند.^{۵۴} این حادثه در تاریخ ایران به عنوان توطئه دولت قوام و سرویس‌های جاسوسی بریتانیا و آمریکا برای مقابله با اشغال آذربایجان و کردستان توسط ارتش سرخ شوروی به ثبت رسید.^{۵۵}

در این سالها، گرمیت روزولت از همکاری يك مهره اطلاعاتی ورزیده در ایران برخوردار بود. وی يك آمریکائی اسکاتلندی الاصل بنام جرالددوهر بود که ظاهراً نسبت به انگلیسی‌ها خصومت و بدبینی ابراز می‌داشت. دوهر تا سال ۱۳۲۵ کنسول آمریکا در تبریز بود و سپس در پوشش وابسته عشایری سفارت آمریکا به فعالیت ادامه داد. او در این دوران با رزم‌آرا روابط نزدیک داشت و از تحکیم قدرت او حمایت می‌کرد. دوهر در سال ۱۳۳۲، پیش از

۵۳. برای نمونه به تصاویر و مطلب مندرج در مرد امروز، شماره ۷۷، ۲۰ مهر ۱۳۲۵، ص ۳ (بنقل از «مطبوعات آمریکا») مراجعه شود.

۵۴. درباره نقش اینتلیجنس سرویس و آلن چارلز تراوت در حوادث سال ۱۳۲۵ فارس در جستار «آلن چارلز تراوت کیست؟» توضیح داده ایم.

۵۵. ارتباط گرمیت روزولت با برادران قشقائی در این نقطه به پایان نرسید. ناصر صولت قشقائی در یادداشت‌های روزانه خود درباره دیدارهایی که در سفر آمریکا داشته، ذیل دیدارهای ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۱، می‌نویسد: «... ظهر هم میهمان چند نفر از آمریکائی‌ها که در ایران آشنا شده بودند، بودم. من جمله پسر مرحوم روزولت رئیس جمهور سابق آمریکا [!؟] بود. دو تفنگ گلوله‌زنی به من و ملک منصور سوغات داد و پنج تیرپران به حبیب رضازاده و ۳ پارابلوم خفیف به آقایان کشکولی و بهمن بیگی و گرگین پور...» (سالهای بحران، ص ۲۷۹). در یادداشت‌های روزانه ناصر قشقائی هیچ نکته‌ای که بتواند علت سکوت «اسرارآمیز» او را در قبال کودتای زاهدی توضیح دهد به چشم نمی‌خورد، ولی می‌توان حدس زد که روزولت به علت روابط نزدیک با سران ایل قشقائی و نیز دوستی شخصی زاهدی با آنان، ناصر و خسرو قشقائی را به سکوت ترغیب کرده و سپس از آنها خواسته‌اند که محترمانه از ایران خارج شوند. در خاطرات ناصر قشقائی مواردی از ملاقات‌های چهره‌های مرموز آمریکا که در آن سالها در پشت صحنه سیاست ایران فعال بودند، مانند ویلیام داگلاس و جرالددوهر، دیده می‌شود. ویلیام داگلاس، که پیش از این سفیر آمریکا در لندن بود، در سال ۱۳۲۹ مدت‌ها در میان ایل قشقائی به سربرد و در بازگشت به آمریکا با سرعتی عجیب در سال ۱۹۵۱/۱۳۳۰ کتابی درباره قشقائی‌ها با نام سرزمینی شگفت‌انگیز و مردمی دوست‌داشتنی منتشر کرد و در آن به ترسیم چهره‌ای جذاب از برادران قشقائی پرداخت. اثر داگلاس توجه روزنامه‌نگاران و مردم‌شناسان آمریکائی را به سوی ایل قشقائی جلب کرد. این شواهد، ارتباط گسترده برادران قشقائی را با «محافل» آمریکا نشان می‌دهد و به علاوه باید به مسافرت‌های مکرر آنان پیش از کودتا و بویژه سفر «بی‌موقع»! اوائل سال ۱۳۳۱ ناصر قشقائی اشاره کرد. درباره سفر سال ۱۳۲۷ ←

کودتای ۲۸ مرداد، از ایران خارج شد.^{۵۶}

در ماه مه ۱۹۴۷/ اردیبهشت ۱۳۲۶ «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) تأسیس شد و کرمیت روزولت به فعالیت خود در این سازمان جدید ادامه داد. بگفته ویلیام کُلبی در ژوئن ۱۹۴۸/ تیر ۱۳۲۷ طبق دستورالعمل شماره ۱۰/۲ «شورای امنیت ملی» آمریکا، «سیا» رسماً مجاز شد که به عملیات شبه نظامی و توطئه‌گرانه دست زند و در پی آن معاونت عملیاتی «سیا» (اداره هماهنگی سیاسی - OPC) به ریاست فرانک وایزتر تأسیس شد. کرمیت روزولت از مسئولین اولیه این ارگان بود^{۵۷} و ریاست «اداره خاورمیانه» آن را به عهده داشت. او از سال ۱۳۳۱/۱۹۵۲ تحت مسئولیت مستقیم ریچارد هلمز قرار گرفت.

در این سالها کرمیت روزولت در ایستگاه منطقه‌ای «سیا» در بیروت مستقر بود و به عنوان استاد تاریخ در دانشگاه آمریکائی بیروت و ریاست «انجمن آمریکائی دوستداران خاور نزدیک»؛ از یک پوشش فرهنگی مناسب بهره می‌جست. از عملیات توطئه‌گرانه او در این سالها اطلاع زیادی نشر نیافته، ولی طبیعی است که در هر اقدامی که توسط «سیا» در خاورمیانه صورت گرفته باید دست پنهان کرمیت روزولت، به عنوان مسئول مستقیم «اداره خاور نزدیک» در «سیا»، را جستجو کرد. از مهم‌ترین این حوادث، که به کیم روزولت منسوب می‌گردد، ماجرای براندازی ملک فاروق و کودتای نجیب - ناصر در ژوئیه ۱۹۵۲/مرداد ۱۳۳۱ است.^{۵۸}

→ خسرو قشقائی به آمریکا نیز مطالبی در یادداشت‌های دکتر قاسم غنی (ج ۳) مندرج است. سنتی که توسط کرمیت روزولت و ویلیام داگلاس پی ریخته شد، در سالهای بعد ادامه یافت و توسط «محققینی» چون بی‌ر ابرلینگ (مؤلف تاریخ ایل قشقائی) و لوئیزیک (مؤلف آخرین اثر درباره ایل قشقائی در آمریکا - ۱۹۸۶) پی گرفته شد. درباره نقش برادران قشقائی پس از انقلاب اسلامی ایران به کودتای نوژه، ص ۴۱-۴۳ مراجعه شود.

۵۶. جیمز بیل می‌نویسد: «کرمیت روزولت» در ایران دو کارمند بسیار صلاحیت‌دار سیارا زیر دست داشت که هر دو آنان زیر پوشش دیپلماتیک وابسته به سفارت بودند. یکی از آن دو که نقش برنامه‌ریزی مهمی ایفاء می‌کرد، به محض ورود روزولت [تیر ۱۳۳۲] ایران را ترک گفت» (مصدق، نفت، ...، ص ۴۵۹). منظور جیمز بیل از این «کارمند صلاحیت‌دار سیا» جرالددوهر است. دوهر پس از خروج از ایران ریاست بخش خاورمیانه رادیو «صدای آمریکا» را به عهده گرفت و سپس مدت‌ها در رأس «انجمن طرفداران ملل آسیا و آفریقا»! قرار داشت.

۵۷. ویلیام کُلبی، ص ۶۹ و ۶۷

۵۸. نقش کرمیت روزولت در براندازی فاروق توسط او در مصاحبه با ویلبر اولان تانید شد (Wilbur

← The Rapes of Sand, New York, 1980, PP. 95 - 105, 125) C. Eveland, رانلاگ نیز در کتاب

در همین سالها بود که روزولت با کیم فیلیبی آشنا شد.^{۵۹} فیلیبی در خاطراتش می نویسد:

برای اولین بار با اودر واشنگتن آشنا شدم، زمانی که اورهبری بخش خاورمیانه وایزئرا به عهده داشت. خنده دار این است که من همان زمان اورا «آمریکائی آرام» نام نهادم و این ۵ سال پیش از آن بود که گراهام گرین^{۶۰} کتاب خود را بنویسد. او با لهجه مؤدب ساحل شرقی (آمریکا) سخن می گفت و پیش از آن که اطلاعاتی باشد، با معلومات و با تربیت بود. او معاشرت گسترده ای داشت و چه به عنوان میزبان یا مهمان، خوشایند و بدون تعارف بود و همسر او هم بسیار جذاب بود. در حقیقت او آخرین کسی بود که شما می توانستید تصور کنید تا گلو در «کلک های کتیف» فرورفته باشد...^{۶۱}

همانطور که ملاحظه شد، زمانی که کرمیت روزولت با گذرنامه جعلی بنام جیمزف. لاکریج در ۷ ژوئیه ۱۶/۱۹۵۳ تیر ۱۳۳۲ از مرز عراق وارد ایران شد تا توطئه آمریکائی -

→ Agency، که يك پژوهش جدی در تاریخ «سیا» محسوب می شود، تأیید می کند که سقوط فاروق توسط «سیا» صورت گرفت و هدایت و تغذیه مالی این کودتا به عهده کرمیت روزولت بود (ص ۲۹۷ - زیرنویس). معمولاً ادعا می شود که این اقدام «سیا» به رغم تمایل انگلیسی ها بود که از فاروق حمایت می کردند. خاطرات فردوست در زمینه نقش پرون در جدایی فوزیه از محمدرضا بهلوی و اهداف آن، این ادعا را مردود می سازد و هماهنگی میان MI-6 و «سیا» را در براندازی فاروق ثابت می کند.

۵۹. کیم فیلیبی مأمور نفوذی سازمان جاسوسی شوروی بود که از سال ۱۹۳۴ در اینتلجنس سرویس بریتانیا رسوخ کرد و به عالی ترین مقامات اطلاعاتی انگلیس دست یافت. فیلیبی سالها در پست حساس مدیرکلی ضدجاسوسی MI-6 قرار داشت و در سالهای ۱۹۴۹-۱۹۵۱ در آمریکا رابط اینتلجنس سرویس با «سیا» و F.B.I بود و نام وی در لیست کاندیداهای ریاست MI-6 قرار داشت. با کشف برخی عوامل جاسوسی شوروی، فیلیبی در معرض سوءظن قرار گرفت و وی در ژانویه ۱۹۶۳/۱۳۴۲ از بیروت به شوروی گریخت. فرار فیلیبی دنیای جاسوسی غرب را غرق حیرت ساخت و تا مدتهای مدید در روابط سرویس های اطلاعاتی و امنیتی امریکا و انگلیس تأثیرات وخیم گذارد. کیم فیلیبی پس از مدتی خاطرات خود را با نام جنگ ساکت من (۱۹۶۸) منتشر کرد. اودر شوروی به عنوان «قهرمان اتحاد شوروی» مدال دریافت داشت و مدتی بعد درگذشت. با آغاز سیاست «علنیّت» (گلاسنوست) گورباچف، کا.گ.ب اعلام داشت که اسناد تاریخی سازمان اطلاعاتی شوروی را منتشر خواهد کرد و از زندگی اسرارآمیز فیلیبی نیز يك سریال تلویزیونی تهیه و بخش خواهد شد.

۶۰. کتاب گراهام گرین بنام آمریکائی آرام در سال ۱۹۵۵ منتشر شد. بنابراین زمان آشنائی روزولت با فیلیبی باید حوالی سال ۱۳۲۹/۱۹۵۰ باشد. جالب است بدانیم که گراهام گرین، نویسنده سرشناس انگلیسی، نیز از مأمورین برجسته اینتلجنس سرویس بود و سالها ریاست ایستگاه این سازمان را در غرب آفریقا به عهده داشت.

۶۱. گرن، ص ۱۱۰-۱۱۱

انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را رهبری کند،^{۶۲} فردی «آماتور» به شمار نمی‌رفت و بی‌دلیل این مأموریت حساس را به عهده نگرفته بود. او تجربه ۱۲ سال پژوهش و کار در مسائل ایران را در سینه داشت و طی این سالها فعالیت‌های اطلاعاتی آمریکا را در خاورمیانه هدایت می‌کرد. معهدا، سرنوشت چنین بود که نام روزولت با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به شهرت رسد و به نام «آقای ایران» در مطبوعات غرب ثبت شود.

از حوادث کودتای ۲۸ مرداد و نقش کرمیت روزولت می‌گذریم و خواننده را به پژوهش‌ها و کتب متعددی که در این زمینه انتشار یافته، بویژه رساله مارک گازیوروسکی و سایر مآخذی که در کتابشناسی پایانی کتاب حاضر مندرج است و نیز به خاطرات ارتشبد فردوست و بیوگرافی‌های پیوست ارجاع می‌دهیم. تنها می‌افزایم که کرمیت روزولت با نقش خود در عملیات ۲۸ مرداد ۳۲، محمدرضاپهلوی را برای همیشه مدیون خود ساخت. او نخستین دیدار خود را با شاه پس از کودتا چنین شرح می‌دهد:

راننده مستقیماً مرا کنار پله‌ها برد. آنجا مردی با لباس فرآک از من استقبال کرد. تعظیم کوتاهی نمود و مرا به طبقه دوم راهنمایی کرد. شاه در آنجا در اتاق پذیرائی منتظر من بود... موقعی که به یکدیگر دست می‌دادیم مرد دیگری با لباس فرآک با گیلان‌های کوچک ودکا و خاویار وارد شد... اولین کلمات [شاه] بسیار موقر و سنگین ادا شد: من تاج و تخرم را از برکت خداوند، ملت، ارتشم و شما دارم. گیلان‌سش را برداشت و به سلامتی من دستش را بلند کرد و من هم همین کار را کردم. هر دو آن را نوشیدیم. سپس [شاه] خندید [و گفت]: خیلی خوشحالم از اینکه شما را اینجا می‌بینم، خیلی بهتر از داخل ماشین و خیابان باغ است.^{۶۳}

پس از کودتا پیوند کرمیت روزولت با ایران قطع نشد، بلکه ابعادی دیگر یافت. «کیم» در سال ۱۳۳۷/۱۹۵۸ پس از ۱۷ سال کار اطلاعاتی از «سیا» کناره گرفت و ترجیح داد که به کسب و کار خصوصی بپردازد. او به استخدام «کمپانی گلف» (خلیج)، یکی از ۵ شرکت قدرتمند نفتی جهان، درآمد و به معاونت این کمپانی در «امور روابط با دولت آمریکا» منصوب شد. «کمپانی نفتی گلف» با ۷٪ سهم از اعضای کنسرسیوم بود که در دوران دولت زاهدی برنفت ایران چنگ انداخت. با تثبیت رژیم شاه در ایران، کرمیت روزولت ترجیح داد که از سوابق دوستی خود با محمدرضاپهلوی سود برد و فعالیت‌های خود را در ایران متمرکز سازد. او در سال ۱۳۴۳/۱۹۶۴ از «کمپانی گلف» خارج شد و به تأسیس یک شرکت دلالی در واشنگتن دست زد

۶۲. مصدق، نفت...، ص ۴۵۹

۶۳. روزولت، ص ۲۱۳

که رژیم شاه مشتری اصلی آن بود. بدینسان، کیم روزولت «پاداش» خود را از محمدرضا پهلوی دریافت داشت و در سالهای ۱۳۴۳-۱۳۵۷ دلال معتبر معاملات اسلحه آمریکا با ایران بود. می‌دانیم که گرمیت روزولت در معامله یک میلیارد دلاری خرید هواپیماهای F-5 از کمپانی «نورتروپ» آمریکا واسطه اصلی بود و در معامله هواپیماهای F-14 با کمپانی «گرومن» نیز نقش داشت. او در این معاملات با برادران رشیدیان شریک بود. ولی این همه پاداشی که «آقای ایران» از محمدرضا پهلوی دریافت داشت نبود؛ شاه هیچگاه دین خود را به روزولت فراموش نکرد و پس از سقوط نیز در مصاحبه‌های خود از او به عنوان «دوست من آقای روزولت» یاد کرد!

گراتیان یاتسویچ

سرهنگ گراتیان یاتسویچ، افسر نیروی هوایی یوگسلاوی بود که در زمان جنگ جهانی دوم با هواپیمای خود به آمریکا پناهنده و تبعه این کشور شد. او با تأسیس «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) به استخدام این سرویس درآمد و پس از قریب به یک دهه فعالیت اطلاعاتی در عرصه‌های مختلف، به عنوان رئیس «سیا» در ایران، که از مسئولیت‌های مهم محسوب می‌شد، عازم تهران شد.

یاتسویچ در تاریخ ۱۳۳۶/۷/۱۷ به عنوان دبیر اول سفارت آمریکا وارد تهران شد و طی دوران اقامت خود دارای سمت‌های پوششی چون مستشاری سازمان برنامه و (از ۱۳۴۱) وزیر مختاری سفارت آمریکا بود. دوران مأموریت یاتسویچ ۶ سال به طول کشید. دوران ۶ ساله فوق از مقاطع حسّاس تاریخ معاصر ایران است. این دوران با صعود «دمکرات‌ها» به ریاست جمهوری آمریکا و ایجاد «فضای باز سیاسی» در ایران همزمان است، که موجب پیدایش و فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی رنگارنگ و صعود دولت علی امینی گردید. اسناد موجود از نقش فعال یاتسویچ در این دستجات سیاسی حکایت می‌کند و نشان می‌دهد که وی دارای ارتباطات گسترده با چهره‌های گوناگون سیاست روز بوده است. ارتشبد فردوست در خاطرات خود به نقش یاتسویچ در «جبهه ملی» دوم اشاره دارد.

یاتسویچ در فروردین ۱۳۴۲ به همراه رابرت کومر، کارشناس عالی‌رتبه «سیا» در جنگ‌های روستایی، به استان فارس مسافرت کرد.^{۶۴} این سفر در اوج عملیات سرکوب عشایر

۶۴. رابرت کومر از چهره‌های جنجالی «سیا» است. وی پس از نقش مهمی که در عملیات سرکوب عشایر جنوب ایران ایفاء کرد مسئولیت «سیا» در خاور دور را به عهده گرفت و در کشتار انقلابیون ویتنام سهم ←

جنوب تحت عنوان «غائله فارس» رخ داد و بیانگر نظارت مستقیم «سیا» بر این عملیات است. او پس از بازگشت به تهران در نامه مورخه ۲۰ فروردین ۱۳۴۲ به سرهنگ مسعود حریری، رئیس ساواک فارس، چنین نوشت:

اینجانب مایل است از لطف و محبت سرکار و کارمندان مربوطه نسبت به دوستدار و آقای رابرت کومر ضمن دیدار ما از شیراز در روزهای یکشنبه و دوشنبه بار دیگر صمیمانه تشکر نمایم. ما در مورد ترتیب ملاقاتمان با تیمساران و رهبران و آریانا و هم چنین در مورد ترتیب اقامت ما در شیراز که به بهترین وجهی انجام گرفت عمیقاً خود را نسبت به جنابعالی مدیون می‌دانیم و نیز در مورد مذاکرات بسیار جالبی که در مورد مسائلی که علل اصلی اوضاع جاری فارس را تشکیل می‌دهد با هم به عمل آوردیم و هم چنین نسبت به راه حل‌های بسیار منطقی که جنابعالی چه در مورد تصمیماتی که باید فعلاً و چه آنهایی که باید بعدها نسبت به این مسائل اتخاذ گردد ارائه نمودید خود را مدیون سرکار می‌دانیم.

ایده‌های جنابعالی ما را تحت نفوذ قرار داد و مایلیم به شما اطمینان بدهم که منتهای کوشش را به عمل خواهیم آورد که این ایده‌ها را هر موقع که باعث تأمین کمک‌های مورد لزوم بخصوص استان فارس شود ارائه دهیم.

امیدوارم یکی از این روزها جنابعالی را در تهران ملاقات کنم. ضمناً بهترین آرزوها و گرمترین سلام‌ها را تقدیم می‌نمایم.

دوستدار

گراتیان م. یاتسویچ

یاتسویچ در آخرین ماه‌های اقامت در ایران در صعود حسنعلی منصور به نخست‌وزیری نقش اصلی را ایفاء کرد و سپس در اوائل سال ۱۳۴۳ از کشور خارج شد و مسئولیت اداره شبکه «سیا» را به کانوی سپرد.

یاتسویچ پس از خروج از ایران در آتن مستقر گردید و مسئولیت منطقه را در «سیا» به دست گرفت. اسناد موجود حاکی است که وی همزمان با سفر فیلیپ تالبوت، معاون وزارت خارجه آمریکا، به منطقه در بهمن و اسفند ۱۳۴۳ به لبنان، سوریه، عمان و عراق مسافرت داشته است. در سالهای بعد، یاتسویچ مسافرت‌های متعدد به تهران داشته که مسلماً به مسئولیت جدید وی در «سیا» مربوط است. او در اکثر این سفرها میهمان اسدالله علم بود و

→ درجه اول داشت. او در سال ۱۹۶۶ از طرف لیندون جانسون مشاور رئیس‌جمهور آمریکا در امور ویتنام شد. ویلیام کلبی، که مدتها معاون کومر بود، می‌نویسد: «کومر مأموریت داشت تا روح تازه‌ای در جنگ بدمد» (کلبی، ص ۱۷۸). کومر در سال ۱۹۶۸ سفیر آمریکا در ترکیه شد. وی از جمله مأمورین عالیرتبه «سیا» بود که در ماجرای «واترگیت» نامشان به صفحه اول مطبوعات غرب کشیده شد.

معمولاً در منزل جمشید خبیر، رئیس دفتر عبدالرضا پهلوی، اقامت می‌گزید. در سال ۱۳۴۶، یاتسویچ پس از ۲۰ سال کار در «سیا» ترجیح داد که به فعالیت بازرگانی روی آورد و طبق اظهارات ضمنی خود او (مندرج در گزارشات ساواک) همان راهی را طی کند که گرمیت روزولت پیمود. لذا، او با کناره‌گیری از «سیا» به تأسیس یک شرکت صادرکننده در آمریکا دست زد و در این نقش جدید ایران را مهم‌ترین بازار فروش خود تشخیص داد. در واقع بذری که با دستان خود او در ایران افشاند شد و با طرح «اصلاحات ارضی» به ورشکست کشاورزی ایران انجامید، اکنون محصول خود را به خود او ارزانی می‌داشت! یاتسویچ تاجر از این پس تمامی امکانات و روابط و نفوذ خود را در ایران در جهت معاملات کلان خود به کار گرفت.

در تاریخ ۱۳۵۰/۶/۱۸، ساواک در مورد این نقش جدید یاتسویچ چنین اطلاع داد:

کلنل یاتسویچ دارای مؤسسه‌ای در آمریکا است و شغل فعلی او رئیس مؤسسه مزبور و دلال می‌باشد. نامبرده واسطه بین صادرکنندگان آمریکایی و خریداران ایرانی اعم از ادارات یا اشخاص می‌باشد. مسافرت‌های وی به کشور که تقریباً هر ۳ ماه یکبار می‌باشد برای انعقاد قرارداد و چگونگی حمل‌گندم از آمریکا به ایران می‌باشد که فروشنده صادرکنندگان آمریکایی و خریدار بانک عمران می‌باشد. قرار است یک میلیون تن گندم و ۳۰۰ هزار تن جو به ایران فروخته شود. قبلاً قرار بود نمایندگی فروشنده و خریدار گندم به شرکت پرس اکسپرس داده شود ولی بعداً این تصمیم عوض شد...

یاتسویچ روز ۱۳۵۰/۶/۱۹ با هواپیمایی «ایران ایر» تهران را به مقصد لندن ترک خواهد کرد. نامبرده در لندن با آقای رام رئیس بانک عمران و آقای آزرمی معاون این بانک در مورد فروش گندم به ایران مذاکره خواهد کرد...

همانطور که ملاحظه می‌شود یاتسویچ خرید بخش اعظم گندم و جو وارداتی ایران را در انحصار داشت. در آن زمان بهای گندم در بازار جهانی هر تن حدود ۷۰ دلار بود و بعبارت دیگر خرید گندم ایران از یاتسویچ به تنهایی به حدود ۷۰ میلیون دلار بالغ می‌شد. ارزش خرید جو را نیز باید به این رقم افزود. در یک برآورد ساده می‌توان دریافت که سود یاتسویچ، به عنوان واسطه، در این معامله میلیون‌ها دلار بوده است! مسلماً گندم و جو تنها اقلامی نبود که یاتسویچ در صدور آن به ایران نقش داشت. شبکه «دوستانی» که میلیون‌ها دلار سود را برای یاتسویچ تأمین می‌کردند و مسلماً خود نیز از این میانه سهمی می‌بردند، لیست طولیلی را در برمی‌گیرد که در رأس آن نام اسدالله علم (میهماندار همیشگی یاتسویچ) قرار دارد. در این لیست اسامی زیر مشاهده می‌گردد: هوشنگ انصاری، عبدالرضا انصاری، ابوالحسن ابتهاج، جواد منصور،

منوچهر ریاحی، جمشید دفتری، مهندس اسکندر فیروز، مهندس نرسی فیروز، شاهرخ فیروز، جمشید خبیر... و بالاخره نعمت الله نصیری (رئیس ساواک). یاتسویج با همازند (عتیقه فروش) نیز روابط دوستانه داشته و بنظر می‌رسد که از این طریق در زمینه قاچاق آثار عتیقه فعالیت می‌کرده است.

در تاریخ ۱۳۵۰/۶/۱۸، یکی از منابع ساواک درباره یاتسویج چنین گزارش می‌دهد:

اطلاعاتی که در مورد نامبرده دارم به شرح زیر است:

۱- مدت زیادی است که با نامبرده آشنایی دارم و اکثراً در میهمانی‌ها او را ملاقات

می‌نمایم.

۲- یکبار همسر وی به اتفاق خانم پاکروان در بندرپهلوی میهمان من بودند.

۳- یاتسویج که فرد فوق‌العاده زرنگی است با اکثر رجال کشور آشنایی دارد و این آشنایی باعث شده که شرکت‌های صادرکننده آمریکایی از وجود وی برای پیشبرد مقاصد اقتصادی خود استفاده نمایند. از افرادی که با یاتسویج دوستی زیادی دارند یا داشته‌اند عبارتند از: مرحوم حسنعلی منصور، جواد منصور، منوچهر ریاحی، مهندس اسکندر فیروز، مهندس نرسی فیروز، [هوشنگ] انصاری وزیر اقتصاد و عده‌ای دیگر.

۴- نامبرده فوق‌العاده خودخواه و از خودراضی است و بدین دلیل با استفاده از این حس می‌توان مسائل موردنظر را از وی کسب نمود.

۵- نسبت به زن فوق‌العاده حساسیت و علاقه دارد و از این محرك وی نیز می‌توان به راحتی برای وقوف به مسائل موردنظر استفاده نمود.

۶- همسر وی بسیار معاشرتی و خونگرم است و اکثراً در امور مختلف به همسرش کمک می‌کند.

نظریه منبع: بنظر بعید نمی‌رسد نامبرده در پوشش اقتصادی فعالیت‌های اطلاعاتی نیز انجام دهد و در امور سیاسی نیز مداخلاتی داشته باشد.

در تاریخ ۱۳۵۱/۸/۸ یکی دیگر از منابع ساواک چنین گزارش می‌دهد:

آقای شایگان مدیر کشتیرانی آریا، آقای شیخ سعید قائم مقام شرکت دریایی کرسنت (در واشنگتن، نیویورک، کانادا) و کلنل یاتسویج رئیس شرکت و گرداننده کمپانی فوق را به من معرفی و اظهار داشت جهت حمل بار از آمریکا به ایران با این شرکت قراردادی بطور مساوی منعقد نمایم و اضافه نمود: سرهنگ یاتسویج يك کارمند سیاسی در سفارت آمریکا بوده و دوست نزدیک آقای علم وزیر دربار شاهنشاهی می‌باشد و این کمپانی يك شرکت مهم فرستنده محمولات در ممالک متحده و کانادا می‌باشد که با پاکستان، بنگلادش و تونس معاملات زیادی دارد. هفته قبل ضمن ملاقات با ویلیام برومل راجع به یاتسویج سؤال نمودم. برومل اظهار داشت که تا ۵ سال قبل وی مأمور سیا بوده ولی دیگر نیست.

نظریه منبع:

- ۱- بنظر من برومل راضی نیست که یاتسوویج زیاد در ایران مشغول و گرفتار شود.
- ۲- من قصد دارم که در مورد حمل محمولات دریایی با شرکت کرسنت قراردادی منعقد نمایم. با بودن آقای یاتسوویج در این شرکت چنانچه صلاح است مراتب را ابلاغ فرمائید.
- ۳- پس از عقد قرارداد امکان دارد با گماردن کارمندی اطراف کنل یاتسوویج اطلاعاتی از وضع و کار وی به دست آورد.

همانطور که از گزارش فوق مشهود است، ظاهراً «ویلیام برومل»، رئیس «سیا» در ایران، نسبت به فعالیت تجاری یاتسوویج در تهران نظر مساعد نداشته است. مسافرت‌های یاتسوویج به تهران تنها حساسیت «ویلیام برومل» را برنمی‌انگیخته، بلکه سازمان اطلاعاتی شوروی (کا. گ. ب) نیز در این مورد حساس بوده و حتی واکنش نشان داده است. در صورتجلسه نشست سیا و ساواک، مورخ ۱۳۵۰/۵/۱۰، چنین می‌خوانیم:

نماینده کمیسیون [خطاب به سرتیپ هاشمی مدیرکل ضدجاسوسی ساواک]: تیمسار راجع به یاتسوویج مذاکره فرمودید. آقای برومل در این باره اظهار داشته‌اند که آقای یاتسوویج بعد از استعفاء و رفتن از ایران سالی یکی دوبار به ایران آمده‌اند. همانطوری که تیمسار می‌دانند یاتسوویج قبل از آقای کانوی رئیس قسمت بوده است و بعد از یکی دو سال از شغل دولتی استعفاء داده و شروع به کار تجاری نموده و در سال ۱۹۶۹ [۱۳۴۷] به ایران آمده است و با دوستان خود ملاقات کرده است و در نظر داشت که يك کار تجاری انجام دهد و از آن به بعد هر ۶ ماه یکبار به ایران آمده است و هر بار با آقای برومل هم از نظر دوستی تماس داشته است، ولی ما اعلام می‌داریم که سرهنگ مستعفی یاتسوویج کلیه ارتباط خود را با دولت آمریکا و سرویس ما قطع کرده است و نظریات و اظهارات او ارتباطی اصلاً با دولت آمریکا و سرویس ما ندارد و فقط برای امر تجارت به ایران آمده است. من می‌دانم که منظور تیمسار این بوده است که شوروی‌ها در مورد او تحقیق می‌کردند. یکی از زمینه‌های تجاری فعالیت یاتسوویج در مورد خلیج فارس است، چون خلیج فارس مورد نظر شوروی‌ها است، لذا آنها تحقیق می‌کنند که چرا یاتسوویج به ایران آمده است. حتی انگلیسی‌ها هم خیلی تحقیق می‌کنند که چرا یاتسوویج به ایران می‌آید و روی خلیج فارس چه کاری می‌خواهد انجام دهد.

هاشمی: ما از طرف شوروی‌ها متوجه ورود او به ایران شده‌ایم.

نماینده کمیسیون [سیا]: ما کاملاً خوب می‌دانیم که شوروی‌ها و انگلیسی‌ها به هیچوجه باور نمی‌کنند که یاتسوویج با آن شغل مهمی که داشته از کار دولتی استعفاء داده باشد و در مسافرت آقای برومل به آقای یاتسوویج مذاکره و تذکر خواهند داد که مسافرت‌های او را شوروی‌ها مورد توجه قرار داده‌اند.

هاشمی: ما منظوری از این تحقیق نداریم و فقط می‌خواستیم بدانیم که شوروی‌ها به این سرعت متوجه می‌شوند. ما فوراً از این نظر گفتیم که متوجه باشید که مورد نظر شوروی‌ها قرار

گرفته است.

نماینده کمیسیون: خیلی متشکریم.

بهرروی، نه «ویلیام برومل» موفق شد مانع فعالیت‌های تجاری یاتسویچ در ایران شود و نه توجه و هشدار کا. گ. ب ثمری بخشید! گراتیان یاتسویچ از «ایران» دل نکند و تا آخرین سالهای سلطنت پهلوی هم چنان یکی از بزرگترین واسطه‌های فروش گندم به ایران و یکی از دلالان سرشناس بین‌المللی در خاورمیانه بود.

۹. عَلم؛ از امیری قائن تا فرمانروائی ایران

امیراسدالله علم، فرزند محمدابراهیم خان شوکت‌الملک، در سال ۱۲۹۸ ش. در بیرجند متولد شد. از تحصیلات این خان‌زاده متمول بیرجندی اطلاع صحیحی در دست نیست. احتمالاً تحصیلات او بیش از دیپلم کشاورزی ادامه نیافت؛ هرچند در بیوگرافی‌های رسمی از او با عنوان «مهندس کشاورزی» یاد کرده‌اند. امیراسدالله علم به توصیه پدرش، در سال ۱۳۱۸، پس از ازدواج علی قوام پسر ابراهیم خان قوام‌الملک شیرازی با اشرف پهلوی، در سن ۲۰ سالگی با ملک‌تاج، دومین دختر قوام، ازدواج نمود و بدینسان ارتباطات عمیق «اشرافیت اطلاعاتی» ایران با پیوندهای خویشاوندی تحکیم یافت. از این ازدواج پسری متولد نشد که برمسند پدر جای گیرد و علم تنها دارای ۲ دختر شد. امیراسدالله علم، مرد قدرتمند دربار پهلوی، قریب به ۵ ماه پس از مرگ رقیب دیرین خود، منوچهر اقبال، در ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ در سن ۵۸ سالگی به بیماری سرطان درگذشت.

اسدالله علم مقتدرترین چهره دربار پهلوی، بویژه در سال‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۶، بود و ارتشبد حسین فردوست در خاطرات خود شمه‌ای از جایگاه بلامنازع علم را در سیاست داخلی و خارجی سلطنت محمدرضاپهلوی بیان داشته است. پژوهش درباره علم و دودمان او موضوع يك تك نگاری تاریخی گسترده است، که در شناخت ابهامات و گره‌گاه‌های تاریخ معاصر ایران مفید خواهد بود. لذا، در اینجا صرفاً می‌کوشیم تا طرحی فشرده و مجمل بیان داریم.

استعمار بریتانیا و دودمان علم

سرپرسی سایکس در سفرنامه خود درباره خاندان علم^۱ می نویسد:

این خانواده اگر چه نسب نامه ای ندارند، ولی خود را از اعقاب عرب های خزاعی یا خزیمه می دانند که رئیس آن ها، طاهر ذوالیمینین، وسائل جلوس مأمون را به مسند خلافت فراهم نموده است. پدران امیر [علم خان حشمت الملك] از بحرین به این حدود مهاجرت نموده و بتدریج زمام امور قاین و نه بندان را به دست گرفته و دامنه نفوذ خود را تا جنوب ایران بسط داده اند. اواخر قرن هفدهم تمام ناحیه قائنات در تصرف این خانواده بود و پس از انقراض سلسله صفویه نیمه استقلالی برای خود پیدا کرده اند...^۲

صرف نظر از این انتساب دور و دراز به طاهر ذوالیمینین، که سایکس نیز آن را بطور مشکوک و مشروط بیان داشته، مسلم است که بنیانگذار این دودمان اشرافی، اسماعیل خان خزیمه، در اواخر صفویه و اوائل سلطنت نادرشاه افشار، از سال ۱۱۴۴ق./۱۷۳۱م. حکومت قاین و فراه را به دست داشته و سپس از سال ۱۱۴۶ق./۱۷۳۳م. به حکومت کهکیلویه و بهبهان رسیده است.^۳ معهذاً، تاریخ واقعی این دودمان با بلوای امیر علم خان (اول)، پسر اسماعیل خان خزیمه، آغاز می شود. او که نامش در تاریخ به عنوان چهره ای «خونخوار» ثبت شده، در دوران انقراض افشاریه به ترکتازی در خطه شمال شرقی و شرق ایران پرداخت و دعوی سلطنت نمود و در توطئه کور کردن شاهرخ افشار دست داشت و بسیاری از قدرتمندان منطقه را به قتل رسانید و یا مانند جعفرخان، رئیس ایل گردمیانلو، کور نمود. مهدی بامداد فرجام شوم او را چنین بیان می دارد:

... او را دستگیر و به مشهد نزد شاهرخ شاه آوردند و چون شاهرخ شاه مسبب اصلی کور کردن خود را امیر علم خان می دانست، فوراً دستور داد که او را کور کردند و پس از اجرای این کار او را به نزد جعفرخان سابق الذکر روانه نمود و او را مختار نمود که هر قسم عملی و رفتاری که جایز و صلاح می داند نسبت به وی به جا آورد و انجام دهد. جعفرخان هم به سلیقه خود دستور

۱. در دوران اقتدار اسدالله علم، او تلاش جدی در بازنویسی تاریخ خاندان خود مبذول داشت و به علت نفوذ بی رقیبی که در مجامع فرهنگی کشور داشت توانست مجموعه ای از کتب و مقالات در ستایش اجداد خود به چاپ رساند. از مهم ترین این آثار باید به امیرشوکت الملك علم - امیرقاین نوشته محمدعلی منصف (انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴) و خاطرات سیاسی فرخ (نگارش پرویز لوشانی) اشاره کرد. متأسفانه در اثر اخیر ستایش نامه مبسوطی از خاندان علم به قلم مرحوم ملك الشعراء بهار مضبوط است، که این امر فی نفسه دامنه سلطه علم را بر محافل و رجال فرهنگی گذشته نشان می دهد.

۲. سایکس، ص ۳۹۸

۳. بامداد، ج ۱، ص ۱۳۱ - ۱۳۲

داد که آنقدر چوب به او بزنند تا اینکه بمیرد و همین کار را کردند و در زیر چوب درگذشت.^۴ صرفنظر از این پیشینه، که پایگاه سیاسی دودمان علم را در کنار صدها حکومت محلی دیگر در دوران فوق‌الذکر نشان می‌دهد، اقتدار واقعی آنان با جنگ‌های ایران و انگلیس بر سر هرات آغاز شد، که به این حکومت محلی جایگاهی ویژه در استراتژی منطقه‌ای بریتانیا داد. اختلاف ایران و انگلیس بر سر حاکمیت هرات در ۲ مرحله شعله‌ور شد. مرحله نخست در زمان محمدشاه قاجار بود که جنگ‌های ۱۲۵۳ق./۱۸۳۷م. - ۱۲۵۸ق./۱۸۴۲م. میان ایران و انگلیس را پدید ساخت. قشون ایران هرات را به تصرف درآورد و دولت بریتانیا، که سلطه ایران را بر هرات مغایر با اهداف استراتژیک خود می‌دانست، به بوشهر حمله برد و تهدید کرد که اگر ایران از هرات دست بردارد جنوب ایران را اشغال خواهد کرد. مرحله دوم، در دوران ناصرالدینشاه قاجار بود که در پی تصرف هرات توسط ایران (۱۲۷۳ق./۱۸۵۶م. - ۱۲۷۴ق./۱۸۵۷م.) مجدداً قشون انگلیس جنوب را به اشغال خود درآورد. این ماجرا با معاهده ننگینی که فرخ‌خان امین‌الدوله کاشی، فراماسون سرشناس، به عنوان نماینده دولت ایران و با وساطت میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله با دولت بریتانیا در پاریس به امضاء رسانید، پایان یافت و ایران از کلیه حقوق خود در هرات چشم پوشید. در این دوران حکومت منطقه حساس قائنات با امیراسدالله خان علم (حسام‌الدوله) بود.^۵

در پی این حوادث، استعمار بریتانیا در راستای استراتژی منطقه‌ای خود توجه خویش را به نواحی شرقی ایران، بویژه خراسان و سیستان، معطوف داشت و هیئت‌های متعدد به ریاست سرهنگ سی.ای. استیوارت و سرهنگ یون اسمیت به بررسی مستقیم منطقه پرداختند. گزارش استیوارت در سال ۱۲۸۹ق./۱۸۷۲م. به «وایت‌هال» تقدیم شد و مبنای تدوین استراتژی جدید بریتانیا در شرق ایران قرار گرفت.^۶ اساس این استراتژی، با توجه به آشفتگی حکومت مرکزی قاجار و نفوذ روسیه تزاری در آن، تبدیل حکومت محلی قاین به مرکز ثقل سیاست بریتانیا در منطقه و بهره‌گیری از خاندان علم به عنوان پایگاهی قدرتمند بود. در نتیجه، دولت بریتانیا پیوندهای پنهانی با امیر علم خان سوم (حشمت‌الملک) برقرار ساخت و چنین مقرر داشت که با پول انگلیس یک ارتش محلی زیر فرمان حشمت‌الملک علم تأسیس شود و به عنوان «مشت آهنین» بریتانیا نظم منطقه را تأمین کند و در عین حال سدی در برابر توسعه طلبی روسیه

۴. بامداد، ج ۲، ص ۳۴۰ - ۳۴۱

۵. قائنات منطقه‌ای است در جنوب شرقی خراسان که با ولایت هرات هم‌مرز است.

۶. به: کرزن، ج ۱، ص ۲۷۳ - زیرنویس مراجعه شود.

تزاری به حریم امپراتوری بریتانیا باشد. در پی این سیاست، خاندان علم سلطه بی رقیب خود را بر سراسر خطه شرقی ایران برقرار ساخت و با سرکوب یا تطمیع سران طوایف آن خطه (ایلات زعفرانلو، شادلو، جلالی، افشار و غیره) به یک دولت واقعی خودمختار بدل شد. این نقش خاندان علم، با القاء عمال انگلیس در دربار، توسط شاه قاجار به رسمیت شناخته شد و در سال ۱۲۹۱ ق. / ۱۸۷۴ م. ناصرالدینشاه رسماً امیر علم خان حشمت‌الملک را به منصب امیرتومانی (سرلشکری) قشون خودمختار خود رساند! ^۷ بدینسان، خاندان علم نقش یگانه و منحصر به فردی در ایران به دست آورد.

لرد کرزن در سال ۱۸۹۲ م. نوشت:

امیر علم خان کنونی شاید نیرومندترین فرد دستگاه پادشاهی ایران باشد. او اینک بیش از ۶۰ سال دارد و دارای شخصیتی بسیار قوی و به علاوه شهرت سرشاری از لحاظ هیبت و سخت‌گیری است و خطه خود را از وجود دسته‌های دزد و غارتگر بخصوص از افغان‌ها و بلوچ‌ها، که بی‌ترس و نگرانی از هرگونه تعقیب سرگرم راهزنی و غارت بودند، پاک کرده است و به قدری مقتدر است که حکومت مرکزی به آسانی جرئت دخالتی در کار او ندارد...

امیر از جانب شاه لقب و در قشون ایران درجه امیر تومانی (ماجرجنرال) دارد. استقرار دسته توپخانه در ارگ بیرجند علامت حاکمیت پادشاهی ایران است... امیر ۷۰۰ تن سوار و ۲ فوج پیاده دارد که به نوبت احضار می‌شوند که یکی برای خدمت در سیستان است و دیگری در بیرجند به حال استراحت و از هر دو قسمت قاین و سیستان سربازانی برای قشون دولتی [!؟] فراهم می‌آورد... سیستان ولایتی تابع قاین است و نایب‌الحکومه‌ای از جانب امیر در آنجا حکومت و در نصرت آباد سکونت دارد...^۸

کرزن در همین جا به روشنی و بطور مبسوط در تشریح استراتژی منطقه‌ای بریتانیا، بطور غیرمستقیم منشاء این نفوذ خاندان علم را بیان می‌دارد:

... دولت روس به فکر ترویج نفوذ خود در آن حدود افتاده است و با این ادعا که قهرمان مسلمانان سنی مذهب است در برابر مذهب شیعه ایرانی به احساسات تعصب‌آمیز مذهبی توجه دارد. دولت روس در سهمیه‌های نظامی این طوایف هم‌دستان احتمالی که ارزش نظامی خواهند داشت تصور می‌نماید و با وضع تسلط‌آمیزی که در جناح هرات و جلوتر برهیرمند پیدا کنند، در صدد تهدید افغانستان و علاقمند نزدیک شدن بیشتر به سرحد بلوچی هندوستان می‌باشند. حکومت تزاری به سیستان که بین راه مشهد و دریا است نظر آزمندانه مخصوص دارد و نیک واقف است که تسلط بر آنجا قدمی اساسی در راه تأمین برتری قطعی در ایالت

۷. فرخ، ص ۶۸۸

۸. کرزن، ج ۱، ص ۲۷۲ - ۲۷۴

خراسان خواهد بود... به عبارت دیگر در گرداگرد خراسان از شمال غربی تا جنوب شرقی نقاط فراوانی هست که صحنه فعالیت و نفوذ و تحریکات دائمی روس است...^۹

امیر علم خان حشمت‌الملک در سال ۱۳۰۹ ق. / ۱۸۹۱ م. از سوی ناصرالدین‌شاه شمشیر مرصع مکمل به الماس خلعت گرفت و مدت کوتاهی بعد درگذشت. پس از او پسر بزرگش محمداسماعیل خان (شوکت‌الملک اول) به حکومت قاین رسید و در سال ۱۳۲۲ ق. / ۱۹۰۴ م. با مرگ او حکومت قاین و ریاست این دودمان مقتدر را برادر کوچکش امیرابراهیم خان علم (شوکت‌الملک دوم) به دست گرفت.

شوکت‌الملک؛ امیر قائن

ابراهیم علم (۱۲۵۹ - ۱۳۲۳ ش.) در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ امپراتوری بریتانیا حکومت خودمختار خطه شرقی ایران را به دست گرفت و لذا عمیق‌ترین و گسترده‌ترین مناسبات را با استعمار انگلیس برقرار ساخت. به گفته سردنیس رایت^{۱۰} در زمان او بود که به سال ۱۹۰۹ م. کنسولگری انگلیس در بیرجند، جایگاه خاندان قدرتمند علم، «در این نقطه از ایران که مرکز رویارویی روس و انگلیس است» افتتاح شد و «انگلیسی‌ها این سعادت را داشتند که از دوستی امیرابراهیم خان شوکت‌الملک علم... برخوردار باشند»^{۱۱}

حکومت شوکت‌الملک علم بر شرق ایران مصادف با دوران تاریخی است که شرح آن پیشتر بیان شد. جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ م.) و در اثنای آن انقلاب ضدتزاری روسیه (۱۹۱۷ م.) حساسیت جایگاه خاندان علم را در استراتژی ماوراء بحار بریتانیا مضاعف ساخت و ابراهیم علم، بویژه پس از ورود نیروهای نظامی انگلیس به فرماندهی سرلشکر ماله‌سن (۱۹۱۸ م.) به خراسان، تنها پایگاه استوار بریتانیا در ایران به شمار می‌رفت. بیهوده نیست که

۹. کرزن، ج ۱، ص ۲۷۴ - ۲۷۵

۱۰. سردنیس رایت از کارمندان عالی‌رتبه وزارت خارجه انگلیس است که از سال ۱۳۴۲ تا بازنشستگی اش در سال ۱۳۵۰، یعنی در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ معاصر ایران، سفیر انگلیس در تهران بود. رایت از حقوق‌بگیران دربار پهلوی و اسدالله علم محسوب می‌شد، که پس از بازنشستگی نقش غیررسمی مورخ دولت انگلیس و دربار پهلوی را ایفاء نمود. دو اثر او، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان و ایرانیان در میان انگلیسی‌ها به فارسی ترجمه و انتشار یافته است. دنیس رایت پس از بازنشستگی به عنوان یکی از مدیران مجتمع نفتی «شل» به کار پرداخت و این شغل وابستگی پنهان او را به امپراتوری صهیونیستی روچیلدها برملا ساخت.

سرکلارمونت اسکرین، کارمند وزارت خارجه بریتانیا در شرق ایران، در خاطرات خود می نویسد: «تا زمانی که يك یا دو مرد نظیر شوکت الملك در ایران وجود دارند، نباید نسبت به این کشور ناامید شد.»^{۱۲} در کتاب فوق، که به خاطره شوکت الملك علم اهداء شده، علت این علاقه چنین آشکار می شود:

در بعضی مناطق مانند کردهای بجنورد و هزاره های سرخس و خواف بقایای نامحسوسی از تمایلات طرفدار انگلیس و ضد کمونیستی از دوران مأموریت ماله سن باقی مانده بود. کمی بیشتر به طرف جنوب [خراسان که بنگریم] نفوذ شوکت الملك محمد ابراهیم خان علم، رئیس خاندان علم قائنات، پادزهری در مقابل کمونیسم بود. اما افسوس، هنگامی که بیش از همیشه به وجود این نفوذ احتیاج بود، از میان رفت.^{۱۳}

نمونه ای از این «پادزهر ضد کمونیستی» شوکت الملك علم نقش زیرکانه او در سرکوب قیام کنل محمدتقی خان پسیان است. باید توجه داشت که «خطر کمونیسم» حربه ای دردست استعمار غرب برای سرکوب نیروهای ضد استعمار بوده است و با همین حربه «نفوذ بلشویسم» بود که نهضت جنگل به خون کشیده شد. بهر روی، اسکرین تأسف می خورد که چرا ابراهیم علم زنده نماند و در مقطع حساس سال های ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ ش. «دوستان» بریتانیائی خود را تنها گذارد و بدون کسب اجازه از «وایت هال» به سفری بی بازگشت رفت!

دوران اقتدار مطلقه ابراهیم علم بر شرق ایران تا صعود رضاخان به قدرت تداوم داشت. در این سال ها، قشون غیررسمی انگلیس در قاین، که تحت فرمان خانواده علم به ظاهر تابع دولت مرکزی بود، تقویت شد و گام هائی در جهت تسلیح و مدرنیزه کردن آن برداشته شد: قبل از کودتای ۱۲۹۹، قائنات و سیستان دارای قوای بود که عبارت بودند از دو هنگ پیاده، يك هنگ سواره، يك هنگ جماز و دو باطری توپخانه. افسران این قوا عموماً از افراد محلی بودند و از اوضاع نظامی نیز به طریق مدرن و علمی چندان اطلاعی نداشتند. امیر [شوکت الملك علم] برای ارگانیزه کردن قشون قائنات سفری به تهران کرد و مشغول جمع آوری و انتخاب افسران برجسته و تحصیل کرده برای فرماندهی قوای قائنات شد... در واقع در دوران هرج و مرج قاجاریه... قوای قائنات که به سعی و تدبیر و هزینه شخصی [!؟] در امیر فراهم شده بود، تنها قوای منظم و دیسپلینه ایران بود...^{۱۴}

۱۲. اسکرین، ص ۱۹۲

۱۳. همان مأخذ، ص ۳۵۱ (به منظور روانی متن، ترجمه کمی دستکاری شده). توجه شود که سردیس رایت و سرکلارمونت اسکرین با چه القاب کامل و مطمئن و در عین حال چاپلوسانه از ابراهیم علم یاد می کنند.

۱۴. فرخ، ص ۶۹۶ - ۶۹۷

با چنین اوضاعی، روشن است که اگر شرایط بین‌المللی اجازه می‌داد و استعمار بریتانیا از استقرار دیکتاتوری وابسته به خود در تهران، که در سیمای رضاخان میرپنج تحقق یافت، نومید می‌شد، «امیر قاین» یا در رأس قوای خود تهران را به اشغال می‌آورد و یا خطه شرقی ایران را به همراه بخشی از افغانستان تحت فرمانروائی خود «مستقل» می‌نمود! بهر روی، تاریخ نقش دیگری بازی کرد و با ظهور رضاخان در صحنه سیاست مرکزی ایران، شوکت‌الملک علم به دستور دست‌های پنهان پشت صحنه در اوائل سال ۱۳۰۰ ش. به تهران رفت و در ملاقات محرمانه با رضاخان اقتدار و نفوذ خود را در اختیار او گذارد.^{۱۵}

در دوران دیکتاتوری ۲۰ ساله رضاخان، ابراهیم علم از نزدیک‌ترین محارم او و مورد اعتماد کامل او بود. پیوند «ویژه» علم با استعمار بریتانیا در چنان سطحی بود که وی نه تنها مانند بسیاری متنفذین محلی نابود یا مغضوب نشد، بلکه همواره در مشاغل حسّاس مورد احترام و تکریم پهلوی بود. او در سال ۱۳۱۷ در کابینه محمود جم، در سال ۱۳۱۸ در کابینه احمد متین‌دفتری، در سال ۱۳۱۹ در کابینه علی‌منصور و در سال ۱۳۲۰ در کابینه محمدعلی فروغی وزیر پست و تلگراف بود.^{۱۶} او فرجام تلخ رضاخان را به چشم دید، هرچند در مورد پسر خلفش، اسدالله علم، چنین نشد و زنده نماند تا عبرت تاریخ را در چهره انقلاب شکوهمند اسلامی ببیند. ۳ سال پس از سقوط رضاخان، ابراهیم علم در سن ۶۴ سالگی درگذشت.

اسدالله علم در صحنه سیاست

با مرگ ابراهیم علم، وارث خان‌نشین قاین تنها پسر او، امیراسدالله، بود، که آخرین فصل تاریخ پیوندهای شوم این دودمان را با استعمار بیگانه ورق زد و جایگاهی برتر از پیشینیان خود کسب کرد.

سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۲۳ در تعیین سرنوشت پسین علم جوان نقش قطعی داشت و در همین دوران بود که او در مکتب جاسوسی و توطئه‌گری آزمون خود را با موفقیت طی کرد و تجربه‌ها اندوخت. در این سالها اسدالله علم در ارتباط فعال با سرویس اطلاعاتی بریتانیا نقش حساسی در عملیات جاسوسی، بویژه در تهران و شرق و جنوب ایران، ایفاء نمود و در رأس

۱۵. همان مأخذ، ص ۶۹۸

۱۶. بامداد، ج ۶، ص ۲۰۶. (با توجه به بدویت تکنولوژی جاسوسی غرب در آن دوران، حضور عناصری چون سپهدار رشتی و ابراهیم علم و غیره در رأس وزارت پست و تلگراف بسیار معنی‌دار است.)

شبکه‌ای از عوامل اینتلیجنس سرویس قرار گرفت، که بخشی از آن وظیفه نفوذ به درون حزب توده را به عهده داشتند. شبکه گسترده‌ای که زیر رهبری علم ایفای نقش نمود عده‌ای از روزنامه‌نگاران و دانشجویان و فعالین سیاسی جوان را در برمی‌گرفت، که بعدها در کودتای ۲۵-۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش جدی ایفاء کردند و پس از کودتا با دریافت مشاغل حساس پاداش درخور گرفتند.

با مرگ پدر حضور علم جوان در شرق کشور ضرور احساس شد، بویژه آنکه این دوران با حضور فعال عوامل شوروی در آذربایجان و کردستان همراه بود و اقدامات متقابل و چه بسا شورش‌های مسلحانه محلی ضرورت می‌یافت. در نتیجه، علم ۲۶ ساله در سال ۱۳۲۴ به فرمانداری کل بلوچستان منصوب شد.

اسدالله علم بسیار زود به وزارت رسید و نخستین بار در سن ۲۹ سالگی در کابینه دوم ساعد (آبان ۱۳۲۷ - فروردین ۱۳۲۹) وزیر کشاورزی شد. او در کابینه علی منصور (فروردین - تیر ۱۳۲۹) نیز این سمت را حفظ کرد و پس از آن در دولت رزم‌آرا (تیر - اسفند ۱۳۲۹) وزیر کار شد. در همین زمان بود که هنگامی که به اتفاق رزم‌آرا وارد مسجد شاه می‌شد، نخست‌وزیر مقتدر و چهره آینده‌دار استعمار غرب، مورد اصابت گلوله استاد خلیل طهماسبی قرار گرفت و معدوم شد. در سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۲، علم از نزدیک‌ترین یاران محمدرضاپهلوی بود و در ماجرای ۲۵-۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش فعالی ایفاء نمود. داستان عملیات مشترک شاهپور ریپورترو علم را قبلاً شرح داده‌ایم. سالها بعد، در آوریل ۱۹۶۵ مجله آمریکائی نیشن فاش ساخت که اسدالله علم، در کنار برخی بلندپایگان آمریکائی و انگلیسی و ایرانی، به تنهایی مبلغ یک میلیون دلار از محمدرضاپهلوی پاداش نقش خود را در توطئه کودتا دریافت داشته است!

فرمانروای دربار پهلوی

همانگونه که ارتشبد فردوست بیان داشته، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اسدالله علم به عنوان رابط شاه با مقامات عالی‌رتبه انگلیسی و آمریکائی سهم اساسی در برکناری سبهد زاهدی از مسند نخست‌وزیری داشت و این علم بود که به همراه «دوستان» انگلیسی خود، مقامات آمریکائی را از نقش دیکتاتوری نظامی زاهدی نومید ساخت و توجه آنان را به سرمایه‌گذاری بیشتر برجایگاه و نقش شاه معطوف کرد؛ هرچند سالها طول کشید تا آمریکا به طور کامل به محمدرضاپهلوی اعتماد کند و این اعتماد کامل و سه سویه تنها در دهه ۱۳۴۰ و در پی همپیوندی و هم‌پشتی لندن - واشنگتن در سیاست خاورمیانه‌ای شان رخ نمود.

نقش علم، که از ریزنی و هدایت هشیارانه شاهپور ریپورتر برخوردار بود، به عنوان رابط شاه با عالترین مقامات سیاست ساز آمریکا و بریتانیا و عامل وحدت بخش این مثلث سلطه بر ایران، تادم مرگ او دوام داشت. پیوند خاندان علم با امپریالیسم جوان آمریکا به قدمت تاریخ رسوخ این قدرت بیگانه به شئون سیاسی ایران است؛ یعنی زمانی که میسیون آرتور میلسپو به سال ۱۹۲۲م. وارد تهران شد و شوکت الملك علم زیرکانه سرگرد ملوین هال، افسر اطلاعاتی ارتش آمریکا، را برای خاموش ساختن شورش بلوچ ها به منطقه برد. در این ماجرا «امیر قانن» و سرگردهال آمریکائی در نقش «ریش سفید» ظاهر شدند و میانه سران ناراضی بلوچ را با مقامات انگلیسی التیام بخشیدند.^{۱۷}

اسدالله، به عنوان وارث خلف پدر، این نقش «کدخدا منشی» را همواره در طول حیات خود ایفاء کرد و راز قدرت و نفوذ او در این بود. انگلیسی خواندن علم هر چند از يك زاویه صحیح است ولی اگر بدان معنا تلقی شود که او مهره بی اراده وزارت خارجه یا اینتلیجنس سرویس انگلستان بوده، به معنای آن است که گویا در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۵۶ امپریالیسم آمریکا هیچ پایگاهی در دربار و سیاست ایران، به جز تعدادی نظامی و سیاست پیشه و «روشنفکر» بی تجربه و جوان و تهی مغز، در اختیار نداشته است؛ زیرا در همین سالهاست که علم در نقش «فرمانروای ایران» ظاهر شد. این ارزیابی هم چنین به دلیل نشناختن ساز و کار پیوندهای محافل و باندهای سیاسی و مجامع اقتصادی - مالی دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس است. در واقع، از دهه ۱۹۶۰م. به بعد، چنان همپیوندی و در آمیزی در محافل حاکمه دو قدرت فوق رخ داد و چنان ادغام و اشتراك منافع میان سرمایه های دو کشور پدید شد، که دیگر سخن راندن از تنازع دیپلماسی «ملی» آمریکا و انگلیس اشتباه است. اگر از این پس تنازع و رقابت دیده می شود، که به کرات چنین است، یا در میان جناح های سیاسی دو قدرت است و یا در تضاد منافع و تعارض کمپانی ها و مجتمع های جهان وطنی دو کشور. علم زیرک تر از آن بود که «روح زمان» را شناسد، افول ستاره «امپراتوری بریتانیای کبیر» و شکوفائی امپریالیسم جوان و ثروتمند آمریکا را نبیند و خود را با آن وفق ندهد.

او همانگونه که طی دوران صدارت خود (۱۳۴۱-۱۳۴۲) در نقش طراح و مجری طرح آمریکائی «انقلاب سفید» کندی و «دمکرات» های آمریکائی ظاهر شد، مدتی بعد دلارهای نفتی دربار پهلوی را به پای چهره آینده دار «حزب جمهوریخواه» آمریکا ریخت و در انتخاب

ریچارد نیکسون، دوست خود، به ریاست جمهوری ایفای نقش نمود. علم در دوران طولانی ریاست جمهوری نیکسون عالی‌ترین پیوندهای شاه را با هیئت حاکمه آمریکا برقرار ساخت و این پیوندها در حدی است که نه پیش و نه پس از آن هرگز دیده نشد. علم همانگونه که با ادوارد هیت و «حزب محافظه‌کار» او در انگلیس در اوج روابط و صمیمیت بود، از مغالزه با هارولد ویلسون و دولت «کارگر»ی او ابائی نداشت. تجربه قرن‌ها زندگی اجداد او در محیط عشایری شرق ایران در خون او عجین شده و علم شیوهٔ بندبازی در جنگل سیاست غرب را، که در عین «تجدد» سخت به آن «بدویت» شبیه است، می‌دانست. او قدرت‌های اقتصادی و مالی غرب را به خوبی می‌شناخت و مشیر و مشاور محمدرضا پهلوی در مانورها و ریخت و پاش‌های بذالانه در این میانه بود و البته سر او نیز بی‌کلاه نمی‌ماند! بالاتر از همه، روانشناسی آدمی را به خوبی می‌شناخت و می‌دانست که راز بقاء و رمز موفقیت در آشفته بازار سیاست دنیای غرب، که همه چیز تابعی از پول است، راضی نگه داشتن همگان به فرمان «زر» است. لذاست که برجسته‌ترین متنفذین و سیاستمداران و اندیشمندان و نخبگان آمریکا و انگلیس را در لیست رشوه‌بگیران دربار پهلوی، و در واقع علم، می‌یابیم. و در نتیجه همین قدرت شیطانی است که دیپلمات معمر و «بافرهنگی» چون سردنيس رایت را مجیزگوی چاپلوس و مرثیه‌خوان علم می‌بینیم و برخی روشنفکران برجسته غرب را، که با قلم خود «اندیشه» و «تعقل» می‌پراکنند، در مقابل درخشش «زر» بی‌تاب می‌یابیم. در نتیجه همین «نبوغ» است که علم طی سال‌های ۱۳۳۶ - ۱۳۳۹ موفق شد با دسیسه چینی ماهرانه رقیب دیرین و توانای خود، منوچهر اقبال، را از پست صدارت سرنگون کند و سپس او را ذلیل و شکست خورده به پاریس «تبعید» نماید و آنگاه او را در رأس «شرکت ملی نفت» در مقامی مهار شده منکوب سازد و هر آن امثال مستوفی‌ها، رئیس پتروشیمی، را به جانش اندازد و بالاخره او را «دق مرگ» کند.

بهرروی، علم از آغاز دهه ۱۳۴۰ بزرگترین بازیگر دربار پهلوی است. با شروع نخست‌وزیری علم، به دستور شاه، کمیسیون ۳ نفره‌ای به ریاست علم و با شرکت حسین فردوست و منصور تشکیل شد که وظیفه تعیین نمایندگان مجلس را به عهده داشت. فعالیت این کمیسیون غیررسمی و پنهانی در طول نخست‌وزیری هویدا ادامه داشت و در واقع در تمام این دوران طولانی این علم بود که نمایندگان مجلس پهلوی را تعیین می‌کرد. این منصب رسمی علم نبود و تنها جلوه‌ای از اقتدار او به شمار می‌رفت. در سال ۱۳۴۳، علم به طور رسمی در رأس دانشگاه «پهلوی» (شیراز) قرار گرفت تا جای پای رژیم پهلوی را پس از سرکوب سال‌های ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ عشایر فارس تحکیم بخشد و در همین زمان بود که با طراحی او نمایش سفر

شاه بلژیک و محمدرضا پهلوی به میان «عشایر» جنوب به اجرا درآمد و «امنیت» فارس به رخ رسانه‌های غرب کشیده شد. در سال ۱۳۴۴، علم به عنوان «وزیر دربار شاهنشاهی» در رأس دربار پهلوی قرار گرفت و تا زمان مرگ، و حتی پس از مرگ، در این جایگاه بی‌رقیب بود. ولی همگان می‌دانستند که علم، علم است و اقتدار و نفوذ او ربطی به پست و مقام ندارد. این اقتدار حتی در شیوه نامه نگاری اداری علم نیز محسوس بود و او همواره مقامات بلندپایه رژیم پهلوی را، برخلاف تواضع و ادب معمول نگارش، متفرعانه و از بالا نهیب می‌داد. به نمونه‌ای از این سبک عجیب نگارش، توجه کنیم:

۲۵۳۶/۱/۲۲

دکتر منوچهر اقبال نیابت ریاست بنیاد فرهنگی ملکه پهلوی

جناب آقای امیراسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی

به استحضار عالی می‌رساند:

طبق اساسنامه... و به فرمان مطاع همایونی جنابعالی به عضویت هیئت امناء بنیاد

فرهنگی ملکه پهلوی منصوب شده‌اید...

طی این سال‌ها، علم علاوه بر مناصب وزارت و صدارت که گفته شد، ده‌ها پست و مقام داشت، که اگر ردیف شود سیاهه‌ای طویل خواهد شد. برای نمونه، به ذکر گوشه‌ای از این سیاهه می‌پردازیم: سرپرست املاک و مستغلات پهلوی، آجودان مخصوص شاه، نماینده منتخب شاه در هیئت مدیره بنیاد پهلوی، دبیرکل حزب مردم، ریاست دانشگاه پهلوی، عضو شورای عالی تقسیم املاک سلطنتی، عضو هیئت مدیره بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ریاست هیئت امنای دانشگاه مشهد، عضو هیئت مدیره سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، عضو هیئت امناء بنیاد فرهنگی ملکه پهلوی، مدیرعامل کمیته ملی پیکار جهانی با بیسوادی و...!

طی این دوران طولانی که کارنامه سیاسی علم را در برمی‌گیرد، او به تشکیل بانندی گسترده و متنفذ از عوامل خود دست زد که در همه مقامات حساس دیوانسالاری ایران رسوخ داشتند. و علم نیز از پرداخت «پاداش» به آنان درازای «خدمات» شان ابائی نداشت و این «پاداش» البته از جیب دولت بود! يك قلم بسیار كوچك از این «پاداش»ها اعطای اتومبیل‌های سهمیه دولت به سرلشکر فرزانه، مصطفی‌الموتی (سردبیر سابق روزنامه د/د)، دکتر مهدی ملك‌زاده و اسدالله سپهری است که در سند مورخ ۱۳۳۶/۵/۳ ساواک مضبوط است. در این شبکه علم، «روشنفکران» و نویسندگان و روزنامه‌نگاران جایگاهی خاص داشتند که در سالهای ۱۳۴۰ توسط جهانبانوئی، مدیر مجله فردوسی، فرهاد نیکوخواه و تعدادی دیگر به زیر چتر حمایت علم وارد می‌شدند.

علم و فراماسونری

... در ساعت ۱۸/۳۰ مورخه ۴۸/۱/۲۸ در دفتر تحقیق اسماعیل رائین^[۱]، نویسنده کتاب‌های فراماسونری، آقایان دژکام مشاور وزارت دارایی، ابراهیم هاشمی کاندید حزب مردم [حزب علم] در انتخابات گذشته مجلس شورایملی و عضو وزارت آموزش و پرورش، ریاحی خبرنگار اقتصادی روزنامه کیهان و دو نفر دیگر حضور داشتند. ابتدا رائین به مهندس شریف امامی و آقای هویدا حمله کرد و گفت [:] من در بازجویی که در سازمان امنیت از من کردند گفتم افراد پیر و نترس که تکلیفشان معلوم است ولی چرا افراد جوان مانند دکتر مفیدی استاد دانشگاه و مهندس ناصر بهبودی اخیراً عضو [فراماسونری] شده‌اند [۰]. و اضافه نمود [:] آقای هویدا از آن می‌ترسد که من جلد چهارم را منتشر سازم که در آن صورت جلسه پلیس فدرال را درباره کار قاچاق او چاپ کند. سپس اظهار داشت [:] اعلیحضرت جلد چهارم را ملاحظه فرموده‌اند که مبدا این کتاب را چاپ کنم زیرا با چاپ آن آبروی رجال کاملاً خواهد ریخت. این کتاب با عکس‌های مربوطه کاملاً آماده چاپ بود ولی چاپ نشد و تحویل آقای علم گردید و [رائین] فقط مسوده‌ای از آن دارد...

توضیح منبع: آقای رائین رابطه خوبی با آقای علم وزیر دربار شاهنشاهی دارد.

(سند ساواک - ۱۳۴۸/۱/۳۱)

یکی از ترفندهای عجیب، پرسروصدا و پیچیده علم، که فقط با شناخت این اعجوبه مکر و خدعه و دسیسه و نقش پنهان شاپورچی در پشت او قابل درک است، انتشار کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران (۳ جلد) اثر اسماعیل رائین است که تاکنون نیز مهم‌ترین مأخذ منتشر شده در زمینه شناخت فراماسونری ایران می‌باشد.

این فرضیه که رائین با ترفند و زرنگی اجازه نشر کتاب را به دست آورد و رژیم را در مقابل کار انجام شده قرار داد، قطعاً مردود است. در کتاب رائین اسنادی، مانند بولتن درونی سفارت آمریکا در تهران، مندرج است که نه تنها دسترسی به آن برای همه کس، هر قدر زیرک و سخت‌کوش، میسر نبوده، بلکه داشتن این اسناد، چه رسد به نشر آن، در آن زمانه می‌توانست به بهای جان یک فرد عادی تمام شود. بعلاوه، اسناد موجود نشان می‌دهد که مجلدات اول و دوم فراموشخانه و فراماسونری در ایران در تاریخ ۱۳۴۷/۱۱/۲ با اجازه مهرداد پهلبد، وزیر فرهنگ و هنر که خود فراماسون بود، اجازه نشر یافت و پیش از انتشار مراتب به اطلاع جعفر شریف امامی، استاد اعظم فراماسونری، رسید. با انتشار ۲ جلد فوق مخالفتی نشد ولی در تاریخ ۱۳۴۷/۱۱/۲۴، امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر، طی نامه‌ای به

ساواک خواستار جلوگیری از انتشار جلد سوم شد. معهذاً، جلد سوم بطور غیر رسمی و در تیراژ پایین توزیع گردید و ساواک ممانعت جدی در راه پخش آن به عمل نیاورد. گویی دست‌هایی قوی‌تر از فراماسونری در کار بود تا این توپ شلیک شود و ماسونها را مرعوب اقتدار و صلابت خود سازد! براستی نیز چنین بود.^{۱۸}

چرا امیر اسدالله علم به این کار عجیب دست زد؟! در پاسخ به این سؤال چند دلیل می‌توان ارائه داد:

۱- با توسعه فراماسونری در میان رجال و دولتمردان، این شبکه به کانون خدعه و دسیسه و توطئه بدل شده و در میان بسیاری از ماسونهای جاه طلب و سودجو و مقام پرست این باور پدید شده بود که این وابستگی آنان فراتر از هر قدرتی است. اسناد ساواک از اوجگیری باندبازی‌های پنهان و دسیسه‌گری در میان دولتمردان پهلوی در آن زمان خبر می‌دهد و هرکس می‌کوشید تا با ایجاد رابطه با کانون‌های قدرت در آمریکا و انگلیس خود را در هرم دیوانسالاری بالا بکشد. لذا، این خطر وجود داشت که برخی اعضای فراماسونری در اقدامات خود حد و مرز نشناسند و عمق‌گیری این پدیده قدر قدرتی مثلث شاهپورجی - شاه - علم را تضعیف کند. لذا ضرورت داشت که بر این باور ماسون‌ها ضربه‌ای سنگین فرود آید و اقتدار شاه و وزیر دربار مقتدر او به نمایش گذارده شود.

۲- براساس تئوری شاهپورجی - علم، که توسط محفلی از «روشنفکران» و روزنامه‌نگاران دارای پیشینه فکری چپ نیز حمایت می‌شد، رژیم پهلوی در مرحله جدید آن (پس از «انقلاب سفید») یک رژیم نو و تجدید سازمان یافته بود. این «روشنفکران» در تبلیغات خود شاه را «منجی ایران» و «سرکوبگر فنودالیسم» و «ارتجاع سیاه»! معرفی می‌کردند، تاریخ سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ و حتی سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۴۲ را و دولتمردان آن دوره را به سُخره می‌گرفتند، دعاوی گزاف علیه «ریشه‌کن ساختن استعمار انگلیس» توسط شاه مطرح می‌ساختند و در واقع خود در قبال نسل کهن رجال و دولتمردان داعیه‌های بلندپروازانه در سر

۱۸. اسماعیل رانین با ساواک ارتباط داشت و از «همکاران» اداره کل نهم ساواک، که محل تجمع اندیشمندان و «نخبگان» وابسته به ساواک بود، محسوب می‌شد. به اعتقاد ما، اسناد و مدارک منحصر بفرد شاهپورجی دستمایه تألیف رانین قرار گرفت و این طرح پیچیده حاصل اندیشه او بود که با دست اسدالله علم اجرا شد. بنابراین عجیب نیست که در مجموعه سه جلدی فوق مهم‌ترین بخش تاریخ فراماسونری ایران، یعنی نقش اردشیرجی در آن، حذف شده و تنها در دو سه مورد نام وی به چشم می‌خورد و نام چهره‌های مرموزی چون میرزا کریم رشتی نیز بکلی حذف گردیده است.

می‌پروراندند. این «روشنفکران» و سیاست‌پیشه‌گان نوپا تنها راه ارتقاء خود را در هرم دیوانسالاری کشور و رسیدن به مقامات عالی در تضعیف «کاست» حکومتگر فعلی می‌دیدند و انتظار داشتند که شاه «اندیشمند» و «روشن‌بین» راه را برای چنین جابه‌جایی بتدریج فراهم سازد. براساس چنین دیدگاهی، انتشار کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران می‌توانست یک چهره «روشنفکرپسند» از رژیم محمدرضا پهلوی ارائه دهد، مفاسد گذشته و موجود را به گردن فراماسون‌ها اندازد و بدینسان زمینه را برای آغاز یک جابه‌جایی «نخبگان» حاکم و تصفیه دیوانسالاری از نسل کهن دسیسه‌باز و متحجر فراهم سازد. طبیعی بود که این «بازسازی» با امیال شخصی علم منطبق بود و به حذف کلیه رقبای سنتی او می‌انجامید و وی را در میان نسل نوین «نخبگان» و «روشنفکران» بی‌رقیب می‌ساخت. طبیعی بود که دولتمردان آمریکایی نیز از صعود این تیپ نوین «نخبگان» و دولتمردان، که عموماً «یانکوفیل» و پیرو «شیوه زندگی آمریکایی» بودند، استقبال می‌کردند.

۳- همزمانی انتشار کتاب راین با انتخابات ریاست جمهوری آمریکا جالب توجه است. در این زمان در میان دولتمردان پهلوی تحرك شدیدی پدید شده و برخی از آنان داعیه صدارت در سر می‌پروراندند و این تصور وجود داشت که با تغییر دولت در آمریکا بطور قطع دولت هویدا نیز سقوط خواهد کرد و چهره‌ای متناسب با سردمداران جدید «باخ سفید» در رأس کابینه قرار خواهد گرفت. انتشار کتاب راین می‌توانست این تحركات را تحت الشعاع قرار دهد و به این مدعیان صدارت قدرت مطلقه و فائقه شاه را نشان دهد.

۴- و بالاخره، باید افزود که اصولاً ترویج شهرت اقتدار مطلقه و قدرقدرتی انگلیس در ایران، خود یکی از شگردهای روانی استعمار بریتانیا در ایران بود. تحلیل این بوده که با ترویج چنین روانشناسی و فرهنگ، سلطه استعمار غرب تسهیل خواهد شد و نسل جویای نام و نان به سادگی «راه» را از «چاه» خواهد یافت. و در ضمیر او حك خواهد شد که مطمئن‌ترین مسیر «ترقی» در پیوند با استعمار امپریالیستی است و تجربه تاریخ نشان داده که هرکس سر در آخور قدرتی دیگر فرو برده (از آلمان فاشیست تا شوروی کمونیست) به جایی نرسیده است! این فرضیه به جد مطرح است که آیا یکی از انگیزه‌های انتشار کتاب راین ترویج این باور ریشه‌دار نبوده است؟!

اسناد موجود نشان می‌دهد که نه تنها خود انگلیسی‌ها در توسعه این شهرت بریتانیا و تبدیل آن به یک «باور نهادی شده» در فرهنگ ایرانی ذینفع بوده‌اند، بلکه اسدالله علم نیز از شهرت «انگلیسی بودن» خود ابائی نداشته، بلکه خشنود نیز بوده است. اسناد هم چنین نشان

می‌دهد که وابستگان علم در پخش این شهرت او نقش داشته‌اند. گویی علم که از روانشناسی سنتی سیاست‌پیشه‌گان ایران شناخت دقیق و محیلانه‌ای داشته، این شهرت را عامل مهمی در ارباب رقباء و تحکیم سیطره خود می‌دانسته است. به سند زیر دربارهٔ اظهارات عبدالرحمن فرامرزی و مضمون تبلیغی آن توجه شود:

عبدالرحمن فرامرزی، مدیر روزنامه کیهان، می‌گفت: مقامات انگلیسی فعلاً در ایران از آقای علم و تشکیلات ایشان [حزب مردم] حمایت می‌کنند و برای جلب نظر و همکاری بیشتر مردم مخصوصاً عده‌ای از نزدیکان آقای علم را تقویت کرده و به مقامات حساس رسانیده‌اند، تا افرادی که خواهان جاه و مقام هستند خود را به علم نزدیک سازند. فرامرزی گفت: سناتور شدن دکتر خانلری موضوع ساده‌ای نیست زیرا دکتر خانلری در خواب نیز حتی معاونت وزارتخانه‌ای را برای خود امکان‌پذیر نمی‌دانست و این موضوع در روحیه استادان دانشگاه و جلب توجه آنان به سوی آقای علم بسیار مؤثر بوده است و هم‌چنین منتصر، شهردار سابق، با وجود آن همه کثافت‌کاری و رسوایی چون از حمایت علم برخوردار بود نتوانستند علیه او اقدامی کنند و شغل حساس دیگری به او واگذار شده. و از طرفی ایجاد پست سرپرستی کل دانشجویان در اروپا برای تفضلی از جمله مسائلی است که باید مورد توجه قرار گیرد و تخیلی است که جاسوسان خارجی آقای علم برای تقویت او پاشیده‌اند. فرامرزی گفت: علم چه از طرف خانم خود، که اجدادش خدمات ذیقیمی به انگلیسی‌ها کرده و شرح حال این خانواده در کتاب سایکس نوشته شده و چه از طرف پدرش شخص مورد اعتمادی است و به طور قطع آینده کشور به دست علم خواهد بود و نامبرده بزرگترین عامل اجرای نقشه سیاسی انگلیسی‌ها در ایران خواهد بود. (گزارش به ساواک - ۱۳۳۶/۴/۸)

بهرروی، سه جلد کتاب راتین منتشر شد ولی علم اجازه زیاده‌روی به راتین نداد و جلد چهارم اثر او هیچگاه انتشار نیافت. باید افزود که در ۳ جلد منتشر شده نیز مهم‌ترین فصول تاریخ فراماسونری ایران سانسور شد. از جمله این موارد حذف نام چهره‌های مورد نظر علم از لیست فراماسونری و حذف کامل داستان «لژ پهلوی» و نقش محمدرضا شاه به عنوان بزرگ فراماسون ایران بود.

سند زیر جایگاه «لژ پهلوی» در تاریخ فراماسونری ایران و چگونگی فراماسون شدن محمدرضا پهلوی را نشان می‌دهد. در گزارش مورخ ۱۳۵۲/۶/۱۰ ساواک چنین آمده است:

روز ۵/۶/۵۲ آقای [احمد] براتلو، که یکی از استادان قدیمی ماسونی می‌باشد، در هتل ونک طی مذاکرات دوستانه‌ای اظهار داشت: زمانی که جلسات فراماسونی در منزل ملکه توران به وسیله ذبیح‌الله ملک پور تشکیل می‌شد، شرایط ورود بسیار مشکل بود و هر شخصی را امکان ورود به فراماسونری دست نمی‌داد. وی اضافه کرد: شبی که آقای پهلید، وزیر فرهنگ و هنر، وارد جرگه ماسونی شد، وقتی من او را برهنه کردم و کسوت مخصوص به او پوشاندم در شگفتی

خاصی فرورفت. مرحوم حسنعلی منصور، نخست وزیر سابق، را آقای هویدا، وزیر دارائی آن موقع، پیشنهاد کرد و من شخصاً با عضویت حسنعلی منصور مخالفت کردم و آقای گلشانیان از این بابت بی نهایت از من ناراحت شد. ولی من ایشان را متقاعد کردم که منصور شایستگی پذیرش [به] دستگاه ماسونی را ندارد. علی جواهرکلام، که در آن موقع از گردانندگان اصلی تشکیلات ماسونی بود، شخص اول مملکت را تا پشت درب لژ هدایت کرد، ولی به عرض رسانید که درباره شخص اعلیحضرت استثنائاً تشریفات را انجام نمی دهیم، ولی پیشبند افتخار به شما می پوشانیم، زیرا ناچاراً لازم است تا حدی قسمتی از اصول رعایت گردد، در غیر اینصورت امکان ورود به لژ نیست. اما در حال حاضر، دکتر احمد علی آبادی [دبیر «لژ بزرگ ایران»] روی سهل انگاری و بی دقتی بزرگترین لطمات را به جامعه فراماسونی در ایران وارد می سازد و در پذیرفتن اشخاص بی دقت و بی توجه می باشد. وی افزود: چون علی آبادی مورد توجه آقای مهندس شریف امامی، استاد اعظم، می باشد هیچ کاری نمی توان کرد.

اسناد موجود هم چنین جایگاه محمدرضا پهلوی را، به عنوان رهبر عالی فراماسونری ایران که حتی انتصاب شریف امامی در رأس تشکیلات ماسونی به دستور او بوده، نشان می دهد:

... در شرفیابی که آقای دکتر سعید مالک به حضور شاهنشاه آریامهر حاصل نموده به منظور ریاست یکی از آقایان دکتر منوچهر اقبال، دکتر سیدحسن امامی - امام جمعه تهران، و مهندس شریف امامی، رئیس مجلس سنا، پیشنهاداً به شرفعرض رسانیده و به علت کهولت و عدم قوه شنوایی آقای دکتر سعید مالک، شاهنشاه آریامهر آقای مهندس شریف امامی را جهت سرپرستی لژ بزرگ ایران انتخاب فرموده اند و گفته شده است پس از تشکیل لژ بزرگ ایران کماکان ارتباط این لژ با لژ گرداوریان فرانسه برقرار خواهد بود.

آقای سعید مالک همه ماهه به حضور شاهنشاه آریامهر شرفیاب و کلیه اخبار مربوط به ماسون های ایران را به شرفعرض می رساند و هم چنین کلیه فعل و انفعالات و اسامی مسئولین لژها و پذیرش اعضای جدید را مستقیماً به شرفعرض همایونی می رساند.

متن سوگندنامه ماسون ها به شرح زیر می باشد: «من به کتاب آسمانی سوگند یاد می کنم که به مقام سلطنت خیانت ننموده نسبت به وطن وفادار باشم و قوانین مملکتی را موبه مواجرا کنم و هیچوقت دروغ نگویم و باشرف و صمیمی باشم و در مورد برادران وفادار بوده و باشم.» متن سوگندنامه توسط رئیس قرائت و اعضاء آن را تمرین و تکرار می نمایند. جلسات متشکله لژی که آقای هویدا، نخست وزیر، عضویت آن را دارا می باشد، در منزل مشارالیه و یا منزل آقای جواد منصور تشکیل می گردد. (سند ساواک - ۱۳۴۷/۷/۱۸)

و در سند دیگر ساواک، مورخ ۱۳۵۱/۷/۱۷، چنین می خوانیم:

برای احداث ساختمان فراماسونری در اطراف شهریار تهران، مبلغ ۹ میلیون تومان هزینه برآورد شده که از آن مبلغ، ۴ میلیون تومان اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر اعطا و ۲ میلیون تومان آقای امیرعباس هویدا، نخست وزیر، داده اند و ۵۰۰ هزار تومان نیز مرحوم

جمشید یگانگی پرداخت نموده بودند. هنگامی که آقای شریف امامی موضوع را به عرض شاهنشاه می‌رساند، می‌فرمایند: همه اعضاء پولدارند و بایستی کمک کنند. لذا، کمیسیون با شرکت آقایان علی مرندی و مصطفی تجدد و کاظم کورس و [عباسقلی] گلشانیان و چند نفر دیگر جهت جمع‌آوری بقیه پول تشکیل یافته است.

سوگنامه علم!

امیراسدالله علم، مرد قدرتمند دربار پهلوی و اعجوبهٔ دسیسه در تاریخ معاصر ایران، در ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ درگذشت. رادیو بی. بی. سی (لندن) در بخش فارسی خود به سوگ علم نشست:

...روزنامه تایمز در شماره امروز [دوشنبه] خود به مناسبت درگذشت اسدالله علم، نخست‌وزیر اسبق و وزیر دربار سابق ایران، مطالبی چاپ کرده است. ما از سردنیس رایت، سفیر سابق بریتانیا که از دوستان صمیمی وی بوده است، خواستیم تا نظر خود را درباره وی بگوید. سردنیس رایت از طریق تلفن نظر شخصی خود را درباره اسدالله علم چنین بیان داشت: من برای اولین بار در حدود ۲۵ سال پیش اسدالله علم را ملاقات کردم و او نزدیکترین دوست ایرانی من شد. امروز من و همسر هر دو در سوگ خانواده وی شریک هستیم. علم مانند پدرش شوکت‌الملک دوست واقعی انگلیس بود و این به خاطر خودخواهی‌های شخصی نبود بلکه به دلیلی بود که او در آخرین نامه‌اش، که چند ماه پیش از بستر بیماری برایم نوشت، ذکر کرد و من آن را نقل می‌کنم: برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی مان هیچ راه دیگری جز حفظ روابط محکم و دوستانه با متحدانمان نداریم [!]. در قسمتی از نامه دیگری که در سپتامبر گذشته، علم از محل استراحت گاهش در فرانسه فرستاد، نوشته بود: متأسفانه هیچ کس باور نمی‌کند که ما با یکدیگر ملاقات می‌کنیم زیرا دوست هستیم و یکدیگر را دوست داریم و دیدار، صحبت کردن، راه پیمایی و اسب سواری با یکدیگر را دوست داریم [!]. من این قسمت از نامه را نقل می‌کنم زیرا دوستی او با انگلستان گاه مورد انتقاد قرار گرفته است و سوء تفاهم به وجود آورده. من می‌دانم که او ما انگلیسی‌ها را به خاطر آن چه که هستیم دوست می‌داشت و عقیده داشت که دوستی انگلیس برای ایران نافع است. در تمام سال‌هایی که من او را می‌شناختم وی هرگز برای یک کار شخصی از من تقاضایی نکرد. او به بزرگداشت و گرفتن نشان توجهی نداشت. در ماه نوامبر سال گذشته از طرف ملکه الیزابت به گرفتن نشان درجه عالی از انگلیس مفتخر گردید، و او که انتظار گرفتن چنین نشانی را نداشت بسیار خشنود شد و این زمانی بود که او دیگر شغل رسمی نداشت. از نقطه نظر انگلیس دادن این نشان بزرگداشت رسمی بود که از یک شخصیت ایرانی به عمل می‌آمد؛ شخصیتی که همیشه چه در روزهایی که مناسبات دو کشور حسنه بود و چه [به علت پارازیت نامفهوم بوده] به ارزش دوستی انگلستان برای ایران اعتقاد داشت و به طور مداوم آنچه را که در نیرو داشت انجام می‌داد تا راه مناسبات مزبور را

هموار سازد. من مطمئن هستم که سفیر کبیر انگلستان در تهران نیز در تجلیل ایرانی وطن پرستی [!؟] که دوست صمیمی ما بود با من همصداست. فکر می‌کنم دلیل علاقه من به اسدالله علم معتمد بودن او، مردم‌داری و تواضع او بود. وفاداری او به شاه تا آن حد بود که سال‌های سال وی فرصت کمی برای زندگی خود و خانواده اش داشت. در هنگام فراغت کمتر از امور اداری سخن به میان می‌آورد. هنگامی که من به گذشته می‌نگرم، اسب سواری‌های روز جمعه را با او، هنگامی که نخست‌وزیر و سپس هنگامی که وزیر دربار بود، در میان بهترین خاطرات سال‌های مأموریتم می‌بینم. وی نیز از این لحظات لذت می‌برد. ایران شخصی وطن پرست [!؟] و انگلستان دوست صمیمی خود را از دست داده است.^{۱۹}

سردنیس رایت هم چنین در روزنامه تایمز، به بهانه پاسخ به آگهی ترحیم مندرج در این روزنامه برای علم، چنین نوشت:

آگهی تسلّیت شما در روز ۱۷ آوریل درباره آقای اسدالله علم (او هرگز به نام «دکتر امیر علم» شناخته نشد و در آکسفورد و یا هیچ جای دیگری غیر از ایران هم درس نخوانده بود) این حقیقت مهم را ناگفته می‌گذارد که او قدیمی‌ترین و مورد اعتمادترین دوست شاه بود. هیچ ایرانی دیگری به اندازه او به شاه نزدیک نبود. سال‌های متوالی چه ضمن خدمت و چه خارج از آن، اسدالله علم بانفوذترین چهره در پشت تاج و تخت ایران بود. هنگامی که در سال ۱۹۷۱ مقدمات ترتیب جشن‌های ۲۵۰۰ ساله ایران در حال خراب شدن و بی نتیجه ماندن بود، علم برای کمک فراخوانده شد. هر زمان که رویارویی سالانه با کنسرسیوم نفت با اشکال جدی مواجه می‌شد، شاه به علم دستور می‌داد که از طریق سفرای انگلستان و آمریکا میانجیگری کند. من موقعیت‌های بسیار دیگری را به خاطر می‌آورم که در لحظات بحرانی روابط ایران و انگلیس، علم به من تلفن می‌کرد تا از من وقت ملاقات بخواهد و یا مرا برای سواری دعوت کند و ضمن آن نظرات شاه را درباره موضوعات مختلف به اطلاع من و دولت‌م برساند (علم همیشه خودش تلفن می‌کرد نه سکرترش). من می‌دانستم که هر چه در جواب بگویم او وفادارانه به شاه گزارش خواهد کرد. من مانند سفرای قبل و بعد از خودم در سفارت بریتانیا، به خاطر نقشی که علم اغلب در دوران‌های بحرانی برای هموار کردن راه بهبود روابط ایران و انگلستان بازی می‌کرد، از او عمیقاً سپاسگزار هستم. اعطای مدال افتخار به او توسط علیاحضرت ملکه در نوامبر گذشته برای ادای احترام نسبت به مردی بود که در روزهای خوب و بد به ارزش دوستی بریتانیا معتقد بود...

آقای علم در روزهای بحرانی ژوئن ۱۹۶۳ [خرداد ۱۳۴۲] نخست‌وزیر ایران بود؛ زمانی که شورش‌های شدید در مخالفت با برنامه‌های اصلاحی شاه در تهران به راه افتاده بود. طرز برخورد محکم علم به این وضعیت، نه تنها برنامه‌های اصلاحی را نجات داد بلکه نقطه عطفی در تاریخ ایران به وجود آورد. وی بزرگ‌خاندان علم در بیرجند بود که از قرن هیجدهم تا زمان

رضاشاه عملاً حکام مستقل سیستان در شرق ایران بودند... تا عاقبت تسلیم بیماری شد که باعث مرگش گردید. تنها شاه نبود که يك دوست واقعی و وفادار را از دست داد.^{۲۰}

پایان سخن

بدینسان، آخرین فصل تاریخ ۲۵۰ ساله دودمان علم به پایان رسید و دیری نپائید که دست سرنوشت با توفان پرحلابت انقلاب اسلامی طومار سلطه استعمار را بر ایران درهم پیچید و به دورانی تلخ در حیات این ملت، که سرنوشت مردمی نجیب و سخت کوش و پرشکیب بازیچه دسیسه‌های دودمان‌های دست‌پرورده سلطه‌گران بیگانه بود، پایان داد.

این بحث را با مقایسه دو سند بیوگرافیک ساواک، که در دو مقطع تاریخی تنظیم شده، به پایان می‌بریم. سند اول، مورخ خرداد ۱۳۳۹، اسدالله علم را چنین توصیف می‌کند:

...اوقات بیکاری را به عیاشی می‌گذرانند و به زن خیلی علاقمند است و غالب شب‌ها مجالس عیش و نوش با زن‌ها دارد. نقطه حساس و ضعف او زن است. ابدأ حسن شهرت ندارد و مردم از طبقات مختلف به او خوش بین نیستند و حتی در بین مردم به جاسوس انگلیسی‌ها مشهور است. در فامیل خود نفوذ دارد. امتیازاتی ندارد. سواد و معلومات کافی ندارد و تمایل سیاسی شدید به انگلیسی‌ها دارد و به این مورد در بین مردم مشهور است و اصولاً خانواده او مشهور به نوکری انگلیسی‌ها است.

سند دوم، در اوج اقتدار علم، که نعمت‌الله نصیری - عامل او - بر رأس ساواک است، تنظیم شده و سراپا تمجید و ستایش از اوست! به گوشه‌ای از آن توجه کنیم:

...سپس برای تحصیل به دانشکده کشاورزی تهران وارد شد و چون به امور کشاورزی بخصوص اقتصاد روستایی علاقه فراوان داشت در همین دانشکده به اخذ درجه مهندسی نائل شد و سپس مطالعات خود را در همین زمینه در اروپا و آمریکا تعقیب نمود [!؟]... اسدالله علم که از خدمتگزاران و دوستان صمیمی اعلیحضرت شاهنشاه است... به علت احترام فراوانی که مردم آن استان نسبت به خانواده علم داشته و دارند... خدمات او مورد توجه و عنایت خاص شاهنشاه قرار گرفت... و از آن به بعد به علت لیاقت و کفایتی که از خود نشان داد و توانایی خاصی که در رفع و حل مشکلات سیاسی و اجتماعی ابراز نمود... چنانکه مطالعات اساسی برای بهبود وضع کشاورزان و ایجاد يك رابطه عادلانه میان کشاورز و مالك در کشاورزی در زمان وزارت ایشان مورد توجه و اقدام قرار گرفت و در زمان وزارت کار طرح‌های اساسی جهت خانه‌های مسکونی برای کارگران و تقویت اساسی طرح‌های اصلاحی قانون کار با هدایت ایشان تهیه و تنظیم گردید... آقای اسدالله علم به ورزش و مطالعه علاقه فراوان دارند

[!؟] و طی مسافرت‌های متعدد که به کشورهای اروپایی و آمریکا نموده‌اند دارای مطالعات مفید و ارزنده‌ای در مسائل سیاسی و اجتماعی می‌باشند. آقای علم در ایران به عنوان يك سیاستمدار صادق و جوان معرفی شده و به علت حسن خلق و ادب و نزاکت و دوراندیشی مورد احترام دستجات مختلف سیاسی می‌باشند. [!؟]

۱۰. زاهدی‌ها و دولتمردی در عهد پهلوی

سبهد فضل‌الله زاهدی و پسرش اردشیر زاهدی دو چهره از دولتمردان پهلوی می‌باشند که زندگینامه سیاسی آنها تاریخ سلطنت پهلوی را از آغاز تا پایان در برمی‌گیرد. این پدر و پسر، علیرغم آن که در مقاطع معینی از تاریخ پهلوی نقش مهمی ایفاء نمودند، معه‌ذا بجز دوران کوتاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ هیچگاه توفیق نیافتند که در صحنه سیاست ایران نقش اصلی را به عهده گیرند و همواره در برابر رقبای زیرک ناکام ماندند. بررسی زندگینامه این پدر و پسر عامل اصلی این عدم توفیق را هرزگی اخلاقی و فساد بی‌حد و حصر نشان می‌دهد که طبعاً مانع از آن می‌شد که دست‌های پنهان سیاست پرداز بیگانه برای آنان حسابی جدی باز کنند. علیرغم این، نام زاهدی‌ها به عنوان مهره‌های سرشناس استعمار غرب در ایران به تاریخ سلطنت پهلوی گره خورده و سیر زندگی سیاسی این خانواده، سیطره «اشرافیت اطلاعاتی» را بر دیوانسالاری رژیم گذشته و تحول آن را از وابستگی به استعمار کهن بریتانیا به امپریالیسم آمریکا نشان می‌دهد و بر این نظریه صحه می‌گذارد که در دوران پهلوی حکومتگران ایران، خارج از همه قالب‌ها و تئوری‌های جامعه‌شناسی، چهره‌هایی بی‌ریشه، فاسد و فاقد کفایت و صلاحیت بودند که عامل «برگزیدگی» آنان صرفاً سرسپردگی مطلق به سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و آمریکا بود.

فضل‌الله زاهدی کیست؟

فضل‌الله زاهدی به عنوان یکی از بدنام‌ترین نظامیان دوران پهلوی و نخست‌وزیر کودتا

چهره‌ای سرشناس است. زاهدی که در سالهای جنگ اول جهانی به صفوف قشون قزاق پیوست، از زمره افسران تیپ همدان بود که برای سرکوب نهضت جنگل عازم خطه شمال شد و سپس تحت امر رضاخان کودتای ۱۲۹۹ را به فرجام رسانید. سرتیپ فضل‌الله خان در دوران اقتدار رضاخان در مشاغل مهمی جای داشت و مأموریت‌های درجه اولی را به عهده گرفت. او در سال ۱۳۰۲ ریاست قشون فارس را به عهده داشت و در این سمت مأمور حل غائله شیخ خزعل شد و به حکومت خوزستان رسید. زاهدی در سال‌های ۱۳۰۵-۱۳۰۶ فرماندهی لشکر شمال و حکومت این خطه را به دست داشت و در اردیبهشت ۱۳۰۸ به فرماندهی ژاندامری (امنیه) کشور رسید. او در این سمت برای سرکوب شورش عشایر فارس به شیراز رفت ولی مدتی بعد مورد سوءظن رضاخان قرار گرفت و در خرداد ۱۳۰۸ به تهران فراخوانده شد و به همراه صارم الدوله، والی فارس، و نصرت الدوله فیروز بازداشت گردید و تنزل درجه یافت، ولی مدت کوتاهی بعد - در تیرماه همان سال - بخشوده و آزاد شد...

در سالهای جنگ جهانی دوم، فضل‌الله زاهدی را در قالبی دیگر می‌یابیم: او که پیشینه سیاسی اش مهر وابستگی قطعی به استعمار بریتانیا را نشان می‌دهد، در این زمان ناگهان «آلمانوفیل» شد و در زمره هواداران هیتلر در آمد و به هنگام اشغال ایران توسط انگلیسی‌ها مدت کوتاهی بازداشت گردید! همانطور که فردوست تصریح کرده این چهره جدید زاهدی را باید به ترفندهای سرویس اطلاعاتی بریتانیا منتسب ساخت و به همین دلیل است که در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ سرلشکر فضل‌الله زاهدی را در ژستی «ملی‌گرایانه» در بازی‌های سیاسی روز فعال می‌یابیم، بنحوی که در کابینه اول مصدق به وزارت کشور رسید!

بررسی زندگینامه سیاسی زاهدی از آغاز تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بحثی مبسوط است و لذا برای شناخت شخصیت او به ذکر ۳ سند اکتفاء می‌کنیم:

سند اول اعلامیه‌ای است در افشای زاهدی که در ۱۳۳۰/۷/۲۹ به رکن دوم ستاد

ارتش ارسال شده و در پرونده او ضبط است. در این اعلامیه از جمله چنین می‌خوانیم:

... آقای فضل‌الله زاهدی، آنطوری که همه می‌گویند شما قبل از جنگ اول جهانی و در سنین جوانی در حدود همدان و ملایر با چند نفر سارق مسلح که دور خود داشتید به راهزنی و قطع طرق و شوارع مشغول و بدین ترتیب امرارمعاش فرموده و به مردم آن خدمت می‌فرموده‌اید. از قضای اتفاق در آن تاریخ پلیس جنوب در جنوب ایران و سازمانی هم به نام پلیس غرب در آب‌شینو همدان تأسیس شد و شما هم پس از چندین سال قتل و غارت و آدم‌کشی (به اقتضای حرفه خود) در سازمان پلیس غرب انگلیس‌ها داخل و از آن تاریخ مهر عبودیت بریتانیایی بر پیشانی شما منقوش گردید و در زمانی که انگلیس‌ها این افراد را تحویل

ارتش متحدالشکل ایران داده و خلاصه آنها را برای جاسوسی در محیط ارتش ایران جا زدند، شما نیز طبعاً جزو ارتش ایران شده و با آتریات همدان به تهران نقل مکان کردید تا آنکه جنگ رشت و به قول آن روزها جنگ بالشویک‌ها پیش آمد و آنوقت دیگر موقع انجام مأموریت و وفای عهد شما بود که روی همین اصل به صفحات شمال اعزام... از خدمات برجسته‌ای که شما در آن روزها در آن صفحات به مردم ایران نمودید، اخذ مبلغی در حدود یکصد هزار تومان از اهالی (بنام اینکه با بلشویک‌ها همکاری کرده‌اند)، فروش ۲۵۰ قبضه پنج‌تیر روسی، دست‌درازی آشکار و جبری به شرف و ناموس مردم محلی و کشتن در حدود ۴۰۰ نفر از اهالی بیگناه آن حدود... از آنجا به تهران آمده و در کودتای ۱۲۹۹ با دخالت انگلیس‌ها دخالت مؤثر نمودید و روی همین اصل در ارتش متحدالشکل، یعنی بعد از کودتا هم قرب و منزلتی نزد اربابان سفارتی خود داشتید و چون این مأموریت را طبق میل و دلخواه انجام کرده بودید بعدها نیز به مأموریت‌هایی از قبیل جنگ‌های خراسان و ترکمن صحرا و خلاصه قتل و غارت ملت بدبخت ایران اعزام گردیدید که در آن مأموریت‌ها نیز تا آنجا که ممکن بود از قتل و چپاول و تخطی به ناموس مردم فروگذار نکردید و همین مطالب باز هم سبب ترقی‌های بعدی شما شد. باری، حالا از گذشته‌های دور شما زیاد بحث نمی‌کنیم و قدری نزدیک‌تر به سراغ وقایع شهریور ۲۰ و ورود انگلیس‌ها به ایران می‌رویم... برای اطلاع ملت ایران و هم‌چنین شما تذکر دهم که نگارنده این سطور کسی است که از شهریور کذائی تاکنون قدم به قدم داخل سیاست روز بوده و نقطه به نقطه با شما و اعمال شما تماس مستقیم داشته است، زیرا من کسی هستم که شوهر من در اثر خیانت و جاسوسی شما و امثال شما مدت ۲۷ ماه در زندان انگلیس‌ها افتاد و زندگانی من و خودش را که تازه و در مراحل مقدماتی بود دچار سیه‌روزی نمود. آری وقتی قرار شد که انگلیس‌ها از روی مصلحت سیاسی حزب کیبود نوبخت را تشکیل داده و آن کم‌دی‌مایر آلمانی و غیره را درست کنند باز سراغ نوکرانی از قبیل شما آمدند...

سند دوم، اعلامیه «جبهه مرکزی گیلانیان» با ۳۱ امضاء است که در مهرماه ۱۳۳۱ به صورت ضمیمه روزنامه گیلانیان، به صاحب امتیازی عبدالعظیم یمینی، منتشر شد. این اعلامیه بطور اخص به افشای جنایات زاهدی در دوران حکومت گیلان (۱۳۰۵-۱۳۰۶) پرداخته است:

... این مرد [زاهدی] در سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ حاکم و فرمانده قشون رشت بود و قبل از هر کار به دلالتی ابوطالب اسدی و چند دزد تاجر نمای دیگر از طریق معاملات غیرمشروع مبالغ کثیری به جیب زد که شرح جزئیات آن از بحث ما خارج است و سپس در مدت حکومت خود مرتکب فجایعی شد که واقعاً قلم از تحریر آن شرم دارد. در ضلع جنوبی شهر رشت مجاور باغی که معروف به باغ محتشم است عمارت و حیاط وسیعی را جبراً تصرف و به وسیله سیم خاردار و سربازان مسلح محصور نمود و داخل آن محوطه به دستگیری چند نفر قواد با عده‌ای از زنان هرچائی طرح دوستی ریخته و شب‌ها تا صبح در آن محل به هرزگی و باده‌گساری

مشغول می شد که هنوز فجایع يك سرهنگ معروف به «سرهنگ چپقی» که عامل جنایت و مشاور هوس بازی های این جانی بالفطره بود در صفحات گیلان ضرب المثل است و در ساحل بحر خزر پلاژی ساخته بود که فواحش را از تهران و همدان بدانجا می آورد و در انظار عمومی وقاحت و هرزگی را به حداعلائی خود رسانید و وقتی که با تنفر و انزجار افراد شرافتمند مواجه می شد، شلاق تکفیر را بلند می کرد و به نام بلشویک معترضین را به زندان می کشید.

کم کم داستان دزدی و قساوت و بی ناموسی این مرد زبازند خاص و عام شد و مردم شریف رشت که حتی المقدور از تماس با این آدم نمای دیوسیرت خودداری می کردند، در تماس های ضروری اداری تصمیم به مقاومت دسته جمعی و مبارزه منفی گرفتند و منتظر بودند که در اولین فرصت پیکار خونین خود را با زاهدی آغاز کنند... مرحوم حاج شیخ یوسف جیلانی روحانی بزرگ و معروف و موردعلاقه مردم رشت، که در زمینه اخلاق و فلسفه و مسائل سیاسی و اجتماعی مؤلفات ذیقیمتی دارد، يك روز از عملیات وحشیانه زاهدی انتقاد کرد، فوراً به امر این جانی پست فطرت در سر بازخانه رشت زندانی شد و در تمام مدت توقیف مورد توهین و تحقیر قرار گرفت و بالاخره دستور داد ریش این پیرمرد دانشمند را بتراشند و با وضع شرم آوری که بیان آن حقیقتاً تأثرانگیز است از زندان سر بازخانه اخراج کنند.

این فجایع ادامه داشت تا انتخابات دوره ششم در رشت شروع شد و مردم برای مبارزه ملی با زاهدی، که فرماندار رشت و در عین حال فرمانده پادگان شمال بود، آماده شدند... مردم رشت در انتخابات دوره ششم آن چنان مبارزه ای کردند که در تاریخ مشروطیت ایران نظیر آن دیده نشده. در روزهای اول انتخابات، مردم به علت آشنایی کامل از سببیت و درنده خویی زاهدی برای يك مبارزه مردانه و خونین آماده شدند. زاهدی به دستور دیکتاتور وقت و با مشورت کنسول انگلیس (مقیم رشت) انجمن مورد علاقه خود را ساخت و چون برای پی ریزی کاخ دیکتاتوری ناچار بود در صف متحد مردم رخنه و قوای متمرکز را پراکنده کند، از اسلحه انفکاک دین از سیاست که در زرادخانه استعمار صیقلی شده بود استفاده کرد و روحانیون بزرگ را با این حربه تهدید می نمود. زاهدی مصمم بود که به هر ترتیبی هست احساسات عمومی را خفه کند و دو نفر را که مولود اراده دیکتاتور وقت و مورد تمایل ژنرال کنسول انگلیس بود به مردم تحمیل نماید... بالاخره اعتراض مردم به تحصن ده ها هزار نفری در تلگرافخانه منجر شد. اعتصابات و تعطیلات هفته ها و ماه ها طول کشید. رهبری نهضت قهرمانی مردم رشت به عهده حضرت آیت الله آقای حاج شیخ محمدباقر رسولی مجتهد متجدد و ترقیخواه گیلان بود...

آتش مبارزه بر اثر بیدادگری زاهدی روز به روز روشن تر می شد و چون زاهدی به هیچ قیمت حاضر نبود تسلیم تمایلات مردم بشود، بالاخره اعتصاب عمومی شروع شد... اعتصابی که نه فقط رشت را تبدیل به آتش و مردم آن را یکپارچه احساسات ضد دیکتاتوری کرده بود بلکه تا شعاع ۴۰ کیلومتری رشت اثر داشت... اعتصاب بیش از يك ماه ادامه داشت و در این مدت زاهدی در درجه اول حضرت آیت الله رسولی و سپس عده ای از پیشروان نهضت را

دستگیر و به جنگل‌های دوردست فومنات و طوالش تبعید کرد... ولی عکس‌العمل این جنایات خیلی شدید بود و مردم پس از دستگیری رهبران نهضت با شدت بیشتری به مبارزه ادامه دادند. زاهدی دستور داد تمام متظاهرين را مضروب و دستگیر کنند. در روزهای اول و دوم زندان رشت و حیاط وسیع شهربانی مملو از جمعیت شد و... زاهدی دستور می‌دهد برای حبس آزادیخواهان از زندان دژبانی و سر بازخانه استفاده شود... و در همین روزها علیرغم تمایلات مردم انجمن قلابی نظارت به دستور زاهدی مشغول قرائت آراء ساختگی بودند، ولی چندین هزار نفر از مردم غیور رشت کفن پوشیده و پس از مبارزات خونین با دسته‌های مسلح و سر باز و پلیس، وارد محوطه انجمن شدند و صندوق را از تصرف مزدوران بیگانه که عنوان عضویت انجمن داشتند خارج کردند... در این مدت هرزگی و عیاشی زاهدی در خدمت کنسول انگلیس شب‌ها در باغ محتشم ادامه داشت و روزها با عده انبوهی سر باز مسلح به شهربانی و سر بازخانه می‌رفت و با مشت و لگد و شلاق علماء جلیل‌القدر و آزادیخواه گیلان و سایر سران نهضت را که در سر بازخانه به بیگاری گرفته بودند شخصاً مضروب می‌نمود...

...یکی [از ادعاهای زاهدی] ادعای فتح خوزستان است. در این مورد باید گفت: خوزستان را از ۵۰ سال قبل انگلیسی‌ها فتح کرده بودند...

... موضوع دیگر کم‌دی دستگیری زاهدی در شهریور ۱۳۲۰ است. این از نیرنگ‌های سیاست استعماری است که موقع دستگیری مخالفین خود عده‌ای از جیره‌خواران خود را نیز تعمداً توقیف و پس از مدتی آزاد می‌کند که هم در بین مردم وجیه‌المله و مخالف انگلستان معرفی شوند و هم نقشه‌های شیطانی خود را منطبق با تعلیمات جدید بنمایند. به همین مناسبت... زاهدی را مستقیماً به فلسطین بردند که بی‌دغدغه در کلاس مخصوص اینتلیجنت سرویس دوره جدید خدمتگزاری به لندن را بیاموزد و پس از مراجعت مراحل اداری و سیاسی را طی کند و به مقام سناتوری برسد...

سند سوم، شرحی است که احمد کسروی پیرامون اقدامات زاهدی در خوزستان در جریان غائله شیخ خزعل نگاشته است:

من خود در خوزستان می‌بودم. با خزعل جنگی گرفت و دولت فیروز گردید و سپاهیان به شهرهای خوزستان درآمدند. افسران از روزی که رسیدند دست ستم گشادند. هر یکی از راه دیگری به پول توزی و پول اندوزی پرداخت. سرتیپ فضل‌الله خان فرمانده ایشان در ناصری، با بودن عدلیه، محکمه‌ای برپا کرد که روزی هزار تومان کما بیش (به حساب امروزه هزار تومان یا بیست هزار تومان) درآمد می‌داشت. افسران دیگر در شوشتر و خرمشهر و دزفول پیروی از او نمودند. خزعل که نافرمانی با دولت کرده بود، اینان شب‌ها با پسران او دستگاه باده‌گساری و... درمی‌چیدند و با انگیزش آنها سران اینها را به زندان می‌انداختند و تا پول‌های گزاف نمی‌گرفتند رهانشان نمی‌کردند. این افسران هم چون وحشیان به میان افتاده به هر که می‌رسیدند لگد می‌زدند، هر کسی يك شام یا ناهار یا باده و قمار وزن توانستی داد هر کینه‌ای از

دشمنان خود با دست این افسران توانستی جست.^۱

همانطور که می دانیم، سرلشکر زاهدی به عنوان کاندید رهبری کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توسط اینتلیجنس سرویس به سازمان «سیا» وصل شد و با پیروزی کودتا در رأس دولت قرار گرفت. درباره نقش آمریکایی زاهدی در دوران صدارتش و مقابله محمدرضا پهلوی با او، که سرانجام به سلب حمایت آمریکا از زاهدی و برکناری وی در ۱۷ فروردین ۱۳۳۴ انجامید، ارتشبد فردوست در خاطراتش توضیح کافی داده است و لذا به بررسی برخی اسناد پیرامون نقش زاهدی پس از صدارت می پردازیم:

فضل الله زاهدی پس از برکناری از نخست وزیری به ژنورفت و به عیاشی پرداخت، ولی حیات سیاسی او کاملاً خاتمه نیافت. اسناد موجود نشان می دهد که در سال ۱۳۳۶ در «محافل سیاسی تهران» تحرکاتی به سود زاهدی صورت گرفت، که سرانجام به ورود مجدد او به ایران در اردیبهشت ۱۳۳۷ انجامید. ساواک در تیرماه ۱۳۳۶ چنین اطلاع می دهد:

تیمسار زاهدی اخیراً از اروپا برای چند نفر از رجال نامه های دوستانه نوشته و هدایایی هم ارسال داشته است. این موضوع در محافل سیاسی به عنوان مراجعت به ایران و شروع فعالیت های سیاسی از طرف ایران تلقی شده است. دوستان نزدیک مهندس اردشیر زاهدی اظهار می دارند که تیمسار سبهد زاهدی ضمن مکاتبه با دوستان و نزدیکان مورد علاقه خویش متذکر شده اند که در آتیه نزدیک وضع سیاسی در ایران تغییر کرده و زمینه برای مراجعت و زمامداری ایشان مساعد خواهد شد. این عده می گویند تیمسار زاهدی به دوستان خود توصیه کرده اند که در تهران فعالیت هایی را به نفع ایشان شروع و حتی در صورت امکان حزب یا جمعیتی به طرفداری از مشارالیه تشکیل دهند.

یکی از منسوبین تیمسار سبهد زاهدی می گفت: در نامه ای که اخیراً از مشارالیه دریافت داشته، تیمسار زاهدی به او وعده داده اند که در آتیه نزدیکی با وضعی آبرومند مشارالیه را در تهران ملاقات خواهند کرد.

دریافت کننده نامه اظهار می داشت: از مفاد نامه تیمسار زاهدی چنین مستفاد می شود که جریاناتی در پشت پرده وجود دارد که تیمسار زاهدی تا این حد به مراجعت فوری به ایران و احراز مقام مهمی که شاید نخست وزیری باشد امیدوار شده اند. نامبرده گفته: اورنگ و چند نفر دیگر از نمایندگان مجلسین معتقدند در صورت توافق مقام شامخ سلطنت آنان زمینه زمامداری تیمسار زاهدی را فراهم خواهند ساخت، ولی تنها اشکال کار عدم موافقت مقامات آمریکایی با ایشان می باشد زیرا مقامات مذکور می گویند در زمان زمامداری تیمسار زاهدی

سوء استفاده‌های زیادی در دستگاه‌های دولتی صورت گرفته است.

در محافل وابسته به دربار شاهنشاهی شهرت یافته که علیرغم تمایلات آقای دکتر اقبال، بر اثر وساطت آقای علم رهبر حزب مردم اخیراً اعلیحضرت همایون شاهنشاه نسبت به تیمسار سپهبد زاهدی نظر مساعدی ابراز می‌فرمایند. (گزارش به ساواک، ۱۳۳۶/۷/۲۳).

روز گذشته کی‌نژاد، نماینده سابق مجلس شورایی ملی و از محارم تیمسار سپهبد زاهدی که در کلیه فعالیت‌های سیاسی ایشان مشارکت دارد، می‌گفت: مقامات انگلیسی و آمریکایی اکنون متوجه شده‌اند اتهاماتی که در دوران زمامداری تیمسار زاهدی وارد و ایشان را سوء استفاده‌چی معرفی کرده بودند صحت نداشته و بر عکس بعد از نخست‌وزیری تیمسار، فساد و غارتگری در کلیه دستگاه‌های دولتی رواج کامل یافته و روی این اصل سران کشورهای بزرگ غرب برای تیمسار احترام فوق‌العاده‌ای قائل شده و انتصاب ایشان به سمت وزارت دربار و سپس نخست‌وزیری قطعی خواهد بود و آنچه مسلم است امروزه تنها موقعیت دولت فعلی از مقامات سیاسی دنیای غرب کاملاً متزلزل است بلکه نسبت به مقام شامخ سلطنت نیز با نظر نامساعدی می‌نگرند. وی علاوه کرده: زاهدی افرادی نظیر دکتر صیرفی و امثال او را که در زمان نخست‌وزیری ایشان مرتکب سوء استفاده شده بودند کاملاً شناخته و نسبت به آنها با نظر خصومت می‌نگرد، ولی حجب و حیا مانع از این است که آنها را از ورود به خانه خود منع نماید ولی در هر حال آنها جزء دوستان زاهدی نخواهند بود... (گزارش به ساواک، ۱۳۳۷/۲/۳).

به اعتقاد ما، همانگونه که اسناد فوق نیز نشان می‌دهد، نقش زاهدی در این مقطع يك برنامه تدارك دیده شده از سوی شاپور ریپورتر و اسدالله علم بود تا سپهبد فضل‌الله زاهدی به عنوان يك «مهره آمریکایی» در مقابل دکتر علی‌امینی، مهره‌ای که در این زمان دیپلماسی آمریکا در ایران به شدت به او گره خورده بود، مطرح گردد و به بغرنج شدن فضای سیاسی ایران و تضعیف مواضع امینی بیانجامد. یکی دیگر از چهره‌هایی که در این زمان با توطئه دربار به تهران فراخوانده شد و به عنوان يك «مهره انگلیسی» کاندید صدارت گردید و در مقابل امینی علم شد، سرلشکر حسن ارفع - سفیر ایران در ترکیه، بود. شناخت چهره‌هایی که در این زمان در مطرح ساختن زاهدی نقش اساسی داشتند و اطرافیان درجه اول او به شمار می‌رفتند، این نقش از پیش برنامه‌ریزی شده زاهدی را علیه امینی دقیقاً نشان می‌دهد. برخی از این افراد به روایت اسناد ساواک به شرح زیر می‌باشند: سید مهدی میراشرافی، جمال امامی، نورالدین امامی، علی دشتی، امیر متقی، مهدی حکمی و غیره. بنظر می‌رسد که زاهدی نیز به نقش محدود خود وقوف کامل داشته و می‌دانسته که بازی اخیر وی جدی نیست و شاه به هیچوجه با صدارت مجدد او

موافقت نخواهد کرد:

یکی از محارم تیمسار سبهد زاهدی می گفت: در حال حاضر بیشتر اوقات روزانه تیمسار زاهدی صرف بازی پوکر با نزدیکان و خانم‌های آنها می شود و با اینکه دوستان سیاسی تیمسار فعالیت تبلیغاتی شدیدی انجام می دهند، معهذاً تیمسار به طور خصوصی به دوستانش گفته است این فعالیت‌ها فایده‌ای ندارد و زمینه برای تصدی شغلی برای ایشان در ایران آماده نیست مگر اینکه موقعیت غیرعادی در کشور به وجود آمده و ناچاراً وجود وی استفاده کنند. تیمسار زاهدی گفته‌اند: اکنون تنها داشتن موقعیت سیاسی خارجی برای تصدی شغلی در ایران شرط نیست و تا مقام شامخ سلطنت مایل نباشند نمی‌توان از موقعیت‌های خارجی استفاده نمود. (گزارش به ساواک، ۱۳۳۷/۲/۲۱).

با پایان یافتن این بازی، زاهدی مجدداً به اروپا رفت و تا زمان مرگش در شهریور ۱۳۴۸ به عنوان سفیر کبیر شاه و نماینده دائم ایران در دفتر اروپایی سازمان ملل در ژنو اقامت داشت.

اردشیر زاهدی؛ «پسر خوب» و اشنگتن

اردشیر زاهدی، پسر فضل‌الله زاهدی، در مهرماه ۱۳۰۷ در تهران بدنیا آمد. او پس از تحصیلات ابتدایی در تهران و اصفهان، تحصیلات متوسطه را در سال ۱۳۲۵ در دبیرستان اسلامی بیروت به پایان برد و راهی آمریکا شد. وی در سال ۱۳۲۸ گواهینامه کشاورزی را از کالج کشاورزی ایالت «یوتا» آمریکا دریافت داشت. مدرک تحصیلی اردشیر توسط وزارت فرهنگ وقت به عنوان «معادل لیسانس» ارزیابی شده است. اردشیر که احتمالاً از سال‌های تحصیل در بیروت با گرمیت روزولت آشنایی یافت و با سرویس اطلاعاتی نوپای آمریکا در ارتباط قرار گرفت، در بازگشت به ایران دارای روابط دوستانه با آمریکائیان مقیم تهران بود. او در اردیبهشت ۱۳۳۱ به همراه مرتضی امیرارجمند (کارشناس ساختمان‌های روستایی) به استخدام وزارت کشاورزی درآمد و در پست معاونت و خزانه‌داری «کمیسیون مشترک ایران و آمریکا برای بهبود امور روستایی» (اصل ۴ ترومن) قرار گرفت. اسناد موجود از روابط بسیار نزدیک اردشیر زاهدی با ویلیام وارن، رئیس «اصل ۴ ترومن»، خبر می‌دهد. طبق این اسناد، اردشیر زاهدی ظاهراً در اسفند ۱۳۳۱ از طرف وزارت کشاورزی به مدت یکسال برای آموزش به آمریکا اعزام شد. خاطرات گرمیت روزولت حضور فعال اردشیر زاهدی را، با نام مستعار «مصطفی» و «ویسی»، در جریان عملیات کودتا در تهران نشان می‌دهد و مشخص می‌سازد که مأموریت آمریکایی زاهدی پوششی برای استتار حضور وی در تهران و مشارکت در عملیات «سیا» بوده است. اردشیر زاهدی به خاطر نقش فعال در کودتا به دریافت نشان درجه یک

رستاخیز نائل شد و در ۳ آبان ۱۳۳۲ آجودان کشوری شاه گردید. اردشیر زاهدی در سال‌های صدارت پدرش در کنار او بود، معه‌ذا با برکناری فضل‌الله زاهدی، اردشیر با حمایت سرویس اطلاعاتی آمریکا در تهران ماند و شاه در سال ۱۳۳۵ دخترش، شهناز، را به نامزدی او درآورد. اردشیر در آبان ۱۳۳۶ با شهناز پهلوی ازدواج کرد. این ازدواج در سال ۱۳۴۳ به متارکه انجامید و حاصل آن یک دختر بنام مهناز بود. پس از این طلاق مدتها شایعاتی پیرامون ازدواج شهناز با برادر شاه مراکش و سپس با پسر محمود زنگنه مطرح بود تا بالاخره وی با خسرو جهانبانی، از اعضای خانواده درباری جهانبانی‌ها، ازدواج کرد.

محمدرضا پهلوی در سال ۱۳۳۸ اردشیر زاهدی را به عنوان نماینده خود برای تماس با دانشجویان ایرانی در اروپا اعزام داشت:

آقای اردشیر زاهدی در ۱۲/۶/۱۳۳۸ با آقای دکتر عزیزی سرپرست دانشجویان از هامبورگ به شهرهای مختلف آلمان مسافرت نموده و برای پی بردن به روحیه و افکار دانشجویان با آنان تماس حاصل می‌نمایند. از قرار معلوم این مأموریت از طرف ذات ملوکانه به ایشان محول گردیده است. (گزارش به ساواک - ۱۳۳۸/۶/۲۸).

مدت کوتاهی بعد، در اسفند ۱۳۳۸ اردشیر زاهدی سفیر شاه در واشنگتن شد. در این زمان اردشیر می‌کوشید تا با دانشجویان ناراضی ایرانی در آمریکا ارتباط برقرار کند. این تلاش عواقب خفت‌باری در پی داشت و به مضروب شدن وی انجامید:

یکی از افراد حزب مردم در اتوبوس به دوست دیگرش می‌گفت: علت بازگشت سفیر کبیر ایران در آمریکا به تهران این است که اردشیر زاهدی در یک جلسه‌ای که از طرف دانشجویان مقیم آمریکا تشکیل یافته بود سخنانی گفته که جنبه توهین به دانشجویان مقیم آمریکا داشته است [و] به همین مناسبت از طرف دانشجویان مضروب می‌شود... (گزارش به ساواک - ۱۳۳۹/۴/۱۵).

هنوز بین مردم شایعات زیادی بر علیه آقای مهندس اردشیر زاهدی وجود دارد و طرز رفتار و گفتار ایشان در آمریکا و حملات ایرانیان مقیم آنجا نسبت به ایشان دهان به دهان می‌گردد. از جمله گفته می‌شود: آقای مهندس زاهدی ضمن یک سخنرانی درباره وظایف محصلین و اینکه باید به ایزان برگشته و به وطن خدمت کنند توضیح می‌دادند که وضع ایران نسبت به گذشته عوض شده و اصول پارتی‌بازی از بین رفته است و هرکس به نسبت لیاقت و شخصیت خود می‌تواند در ایران ترقی و پیشرفت کند. در این میان یکی از حضار می‌گوید: اگر پارتی‌بازی از بین رفته خودت چطور سفیر کبیر شدی آیا لایق تر کسی نبود؟ در نتیجه آقای مهندس با حالت عصبانی به آن شخص جواب می‌دهد که ناگهان اعتراضات علیه ایشان شروع شده و جلسه

سخنرانی به هم می خورد. شایع است که گوجه فرنگی و تخم مرغ به سوی ایشان پرتاب می گردد و ظاهراً این تظاهرات دامنه پیدا می کند که ایشان مجبور به ترك محل مأموریت می شوند. (گزارش به ساواک - ۱۳۳۹/۵/۱۰).

ظاهراً در این زمان محمدرضا پهلوی، با هدایت شاپورجی - علم، قصد داشت که از ارتباطات زاهدی با سازمان «سیا» در جهت تحکیم موقعیت خود سود جوید. اردشیر در دوران دولت امینی نیز سفیر ایران در آمریکا بود و از طریق «دوستان آمریکائی» خود در جهت حذف امینی تلاش می کرد. نامه ارسالی زاهدی به حسین قدس نخعی وزیر خارجه وقت، مورخ ۱۳۴۰/۹/۳۰، بیانگر این تلاشهای زاهدی می باشد. بهر روی، سفارت زاهدی دیری نپائید و وی در اسفند ۱۳۴۰ به تهران فراخوانده شد. برکناری اردشیر را باید به ۲ عامل منتسب ساخت: اول، حساسیت شدید دانشجویان ایرانی و واکنش آنها علیه حرکات زنده زاهدی؛ دوم، نارضایتی امینی نخست وزیر از توطئه های زاهدی در واشنگتن.

هاشمی، مدیر روزنامه اتحاد ملی، می گفت: در محافل مطبوعاتی شایع گردیده است که آقای مهندس اردشیر زاهدی سفیر کبیر ایران در آمریکا به دوستان خود اظهار داشته است که برای تشکیل يك جبهه مقاومت در برابر اقدامات دشمنان سابقه دار رژیم مشروطه سلطنتی به ایران خواهد آمد و نیز گفته می شود که منظور ایشان از دشمنان سابقه دار کسانی امثال الموتی و ارسنجانی است و انتشار این شایعه تا حدود زیادی موجب امیدواری مخالفین اصولی دولت گردیده است. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۰/۱۲/۱۲).

تغییر آقای مهندس اردشیر زاهدی از سفارت ایران در آمریکا بین رجال سیاسی کشور حسن اثر کامل داشته است و در محافل سیاسی می گویند انتصاب آقای اردشیر زاهدی به سمت سفیر کبیر ایران در آمریکا یکی از اشتباهات سیاسی بوده زیرا مشارالیه وابسته به خاندان جلیل سلطنت هستند و هر جسارتی که نسبت به ایشان بشود به ضرر دربار ایران است و چنانکه عناصر طرفدار جبهه ملی کراراً در آمریکا علیه آقای زاهدی تظاهر کردند و وجود آقای اردشیر زاهدی خود موجب تقویت عناصر طرفدار جبهه ملی در آمریکا گردیده بود و افراد بی تجربه و گمنامی هم که بنا به توصیه آقای اردشیر زاهدی در رأس سرپرستی های دانشجویان در آمریکا قرار گرفته بودند در ایجاد بدبینی بین دانشجویان عامل مؤثری بوده است. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۰/۱۲/۱۹).

در دولت اسدالله علم، اردشیر زاهدی در شهریور ۱۳۴۱ به عنوان سفیر کبیر ایران عازم لندن شد و تا آذر ۱۳۴۵ در این سمت بود. وی در بهمن ماه ۱۳۴۵ در دولت امیرعباس هویدا وزیر امور خارجه گردید. اسناد ساواک نشان می دهد که در سالهای ۱۳۴۶ - ۱۳۴۸ اردشیر زاهدی به شدت در تلاش برای احراز پست نخست وزیری بوده است:

منوچهر قیایی که در ماجرای قیام ۲۸ مرداد ۳۲ یکی از کارگردانان آن برنامه بوده می‌گفت: بعد از خاتمه انتخابات دوره آینده اردشیر زاهدی عهده‌دار مقام نخست‌وزیری خواهد شد و کابینه‌ای را تشکیل خواهد داد که صد درصد مورد تأیید دول غربی باشد... (گزارش به ساواک - ۱۳۴۵/۱۱/۱۹).

در يك هفته اخير در اكثر مجالس و محافل صحبت از نخست‌وزیری اردشیر زاهدی است. منوچهر قیایی فرماندار اسبق تهران می‌گفت: در مقابل تحریکات روزافزون جمال عبدالناصر علیه ایران که هم از ناحیه کمونیست‌ها مورد حمایت شدید قرار دارد و هم از ناحیه آمریکائی‌ها پشتیبانی می‌شود، قرار است در ایران حکومت متکی به کشورهای غربی روی کارآید تا با شدت عمل بیشتر در خلیج فارس برنامه‌ای علیه تحریکات حکومت مصر مورد اجرا قرار گیرد. اردشیر زاهدی از این نظر که فرزند مرحوم سبهد زاهدی است و در جریان قیام ۲۸ مرداد سال ۳۲ با کشورهای غربی همکاری نزدیک داشته و به نام يك فرد ضد کمونیست شناخته شده می‌تواند اطمینان آمریکائی‌ها را کاملاً جلب کند تا در مبارزه بین ایران و مصر آنها ایران را تنها نگذارند... (گزارش به ساواک - ۱۳۴۵/۱۱/۲۳).

روشن است که این دست تحلیل و این گونه جوسازی ساخت ذهن اردشیر زاهدی بوده که توسط عوامل وی پخش می‌شده است. سالهای فوق با انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و تشکیل دولت جدید ریچارد نیکسون مقارن است و به نظر می‌رسد که اردشیر زاهدی از طریق بند و بست با محافل معینی در واشنگتن و لندن به صدارت خود امیدهایی داشته است:

۱۳۴۷/۱۰/۲ عظیم ذوالریاستین رئیس طرح و برنامه‌های وزارت اطلاعات ضمن يك صحبت خصوصی در حضور پارسا تویسرکانی اظهار داشت: کابینه آقای هویدا قریباً سقوط خواهد نمود و احتمالاً آقای اردشیر زاهدی یا آقای پیراسته به این سمت منصوب می‌گردند و دلیل آن پذیرائی سرد آقای نیکسون رئیس جمهور منتخب آمریکا در سفر اخیر آقای نخست‌وزیر به آمریکا می‌باشد... (گزارش به ساواک - ۱۳۴۷/۱۰/۳).

بین اعضای سفارت ایران در لندن و خارجیان مقیم لندن که با آقای اردشیر زاهدی آشنائی دارند شایع است که مشارالیه نخست‌وزیر آینده ایران است و در سفر خود به آمریکا مقامات آمریکائی را هم راضی کرده است و چون نظر خوبی با اسرائیل دارد سفارتخانه‌های کشور مذکور در آمریکا و اروپا برای وی فعالیت می‌کنند. از قرار معلوم به هنگامی که آقای زاهدی در آمریکا بوده در جواب یکی از اعضاء سفارت آمریکا که گفته است شما وجود اسرائیل را نادیده گرفته‌اید، اظهار نموده: اگر من اختیار داشتم کار را یکسره می‌کردم... (گزارش به ساواک - ۱۳۴۷/۱۰/۹).

معهدا، این آرزوی زاهدی هیچگاه تحقق نیافت، زیرا به گفته فردوست:

اردشیر در میان مقامات انگلیسی و آمریکائی دوستان زیادی پیدا کرد و با بالاترین مقامات

رفت و آمد داشت، ولی در سیاست موفقیتی کسب نکرد... زیرا شیوه رفتار و نحوه عمل او را خارجی‌های مهم نمی‌پسندیدند و به او می‌گفتند: پسر خوب! good boy!

اردشیر زاهدی نه تنها به صدارت نرسید، بلکه تحرکات جاه طلبانه او به برکناری وی از وزارت خارجه در شهریور ۱۳۵۰ انجامید. در اسفند ماه ۱۳۵۱، محمدرضا بهلوی داماد سابق خود را به سفارت در واشنگتن اعزام داشت تا به عیاشی‌هایش ادامه دهد و جو داخلی دربار را آشفته نسازد. همانگونه که ارتشبد فردوست اشاره کرده یکی از اقدامات زاهدی در آمریکا تحریک محمدرضا بهلوی به سرمایه‌گذاری در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بود که منشاء حیف و میل‌های کلان او را تشکیل می‌داد و بالاخره به افتضاح کشیده شد:

در محافل مختلف سیاسی شهرت یافته است که در جریان مبارزات انتخاباتی آمریکا اردشیر زاهدی حدود ۱۲۰ میلیون دلار صرف فعالیت تبلیغاتی به نفع کاندیدا بودن فورد کرده است و اکنون که در اثر فعالیت و تلاش یهودیان و جامعه سیاه‌پوستان کارتر برنده شده است ناراحتی‌هایی در محافل سیاسی آمریکا به وجود آمده و از فعالیت اردشیر زاهدی که دخالت در امور داخلی آمریکا می‌باشد ناراحت شده‌اند. گفته می‌شود که دکتر علی‌امینی نخست‌وزیر اسبق ایران که با کارتر آشنائی دارد به آمریکا رفته است تا وسیله آشتی بین دمکرات‌ها و حکومت ایران شود... (گزارش به ساواک - ۱۳۵۶/۲/۵).

اردشیر زاهدی تا زمان دولت شاپور بختیار سفیر ایران در آمریکا بود و دردی ماه ۱۳۵۷ از این سمت برکنار شد. سند بیوگرافیک ساواک، مورخ ۱۳۴۷/۷/۱۶، وی را چنین معرفی می‌کند:

اردشیر زاهدی فرزند فضل‌الله، مهندس کشاورزی، قبلاً سرپرستی امور دانشجویان ایرانی مقیم خارج، سفیر شاهنشاه آریامهر در آمریکا و فعلاً وزیر امور خارجه. گزارش تأیید نشده مورخه ۴۷/۳/۲۶ حاکیست نامبرده وابسته به سازمان سیا می‌باشد. اطلاعیه و اعلامیه‌های منتشر شده علیه وی مبنی بر آنست که مشارالیه نسبت به زیردستان خود با لحن زننده‌ای رفتار نموده و کارکنان وزارت خارجه رضایت کامل از نامبرده ندارند. به علت جدیت و فداکاری در ۲۸ مرداد ۳۲ به یک قطعه نشان درجه یک رستاخیز مفتخر و به شرف‌عرض شاهنشاه رسیده است. برابر بیوگرافی واصله از اداره کل نهم با شهادت و صریح‌اللهجه، پرکار و مدیر و شایسته، رفیق باز و تا حدی عیاش معرفی شده است.

اردشیر زاهدی و وزارت امور خارجه

سالهای وزارت اردشیر زاهدی (بهمن ۱۳۴۵ - شهریور ۱۳۵۰) یکی از بدنام‌ترین

دوران‌های تاریخ وزارت امور خارجه می‌باشد. پروندهٔ اردشیر زاهدی نشان می‌دهد که وزارت وی و معاونش، پرویز خوانساری، در میان بخشی از کارکنان با سابقه این وزارتخانه حساسیت شدید برانگیخت و تنش‌هایی را علیه این دو سبب شد. این تنش‌ها تا اواخر سال ۱۳۴۷ به صورت انتشار نامه‌های بدون امضاء علیه زاهدی و خوانساری نمود داشت و از آن پس متوقف شد. علیرغم پیگیری نصیری، که با اردشیر زاهدی دوستی نزدیک داشت، عامل این افشاگری‌ها شناخته نشد. بنظر می‌رسد که درج این اسناد برای شناخت بهتر اردشیر زاهدی و ماهیت فاسد دیوانسالاری رژیم گذشته مفید باشد.

سند ۱:

به قرار اطلاع، احمد اقبال عضو وزارت امور خارجه که برای افتتاح سفارت شاهنشاهی آفریقا مأموریتی به کنیا یافته بود تا بیروت عزیمت و چون اوضاع خاورمیانه را برای ادامه مأموریت مناسب ندیده به ایران بازگشت و گزارشی تقدیم وزارتخانه متبوعه می‌نماید. آقای اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه ذیل این گزارش می‌نویسد: «این دیوس حاضر نیست به مسافرت برود دیوس دیگری انتخاب نمائید.» ضمناً تلگراف رمزی نیز به مضمون زیر به دکتر [غلامرضا] تاجبخش سفیر کبیر ایران در کویت شده است: «اینقدر از... عرب‌ها نخور.» این دو موضوع باعث شده کارمندان وزارت امور خارجه قضاوت‌های ناصحیحی درباره شخصیت وزیر نموده و بطور غیرمستقیم به مقامات عالیه کشور جملات طعن‌آمیز ادا کنند. (گزارش به ساواک - مرداد ۱۳۴۶).

سند ۲:

روز ۴۶/۵/۲۵ آقای علیقلی هسیان سردبیر روزنامه ایران نوین به یکی از دوستان خود اظهار می‌دارد: آقای اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه که باید سمبل اتیکت این کشور باشند غالباً از حدود نزاکت خارج می‌شوند و بطور مثال در مورد آقای احمد اقبال که اخیراً به سمت سفیر شاهنشاه آریامهر در آفریقا تعیین گردیده و طی گزارشی تقاضا نموده است از اعزام ایشان به آفریقا خودداری نموده و شخص دیگری را تعیین نمایند، آقای وزیر امور خارجه ذیل گزارش آقای احمد اقبال پی‌نوشت می‌نمایند: افشار (آقای افشار معاون وزیر امور خارجه هستند) اگر این دیوث به محل مأموریت خود نمی‌رود يك دیوث دیگر را بفرستید. روی این اصل کارمندان قدیمی وزارتخانه مذکور در صدد بازنشسته کردن خود می‌باشند. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۶/۵/۲۶).

سند ۳:

در چند شب پیش در منزل یکی از کارمندان وزارت امور خارجه عده‌ای از صاحبان مشاغل مختلف دولتی حضور داشتند. بحث‌های مفصلی به میان کشیده شد. منجمله اوضاع وزارت خارجه و اینکه وزیر فعلی آن (آقای اردشیر زاهدی) مرد بددهن و فحاشی است،

بحث‌های زیادی نمودند و برای مثال گفتند: چندی پیش آقای احمد اقبال را مأمور سفارت ایران در مراکش نمودند، ایشان به علت پیشامد جنگ اعراب و اسرائیل در رفتن به مأموریت مسامحه و تعلق به خرج دادند. آقای زاهدی وزیر خارجه روی یادداشتی به قسمت مربوطه نگاشته: حال که این دیوث (احمد اقبال) به مأموریت مراکش نرفت دیوث دیگری را اعزام نمایند. که آقای احمد اقبال جریان را به اطلاع دکتر منوچهر اقبال رئیس هیأت مدیره شرکت ملی نفت رسانیده و ایشان هم مراتب را در ترکیه به عرض شاهنشاه آریامهر رسانیده که آقای احمد اقبال معروض می‌دارد: تصور می‌کنم سفیر شاهنشاه آریامهر هیچوقت دیوث نخواهد بود. و یا اینکه آقای زاهدی به معاونان خود در اطاق وزارت حرف‌های بسیار رکیک و مستهجن نثار می‌کند و آنها نیز مستأصل و از این قسمت عصبانی و ناراحتند. عقیده حاضرین بر این بود که مسلماً اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر خود از این وضع ناراضی و حتی از آقای زاهدی خوششان نمی‌آید لیکن روی اصل قدرت‌هائی که معلوم نیست و ایشان (آقای زاهدی) بدان بستگی دارند در پست خود باقی مانده‌اند. چون نه اطلاعات سیاسی دارند و نه اطلاعات اداری، حتی مهندس کشاورزی نیز نیستند، دیپلمه کشاورزی هستند. وزیر خارجه يك دفعه دیگر به حمزوی می‌گوید: در ... را جفت کن، یا در ... را بذار. ضمناً آقای وزیر ذیل نامه رسمی وزارتخانه کلمه دیوث را با حرف «س» نوشته که سوژه‌ای به دست کارمندان داده است.

نظریه منبع: وزیر خارجه فاقد تحصیلات عالی بوده (دیپلمه کشاورزی است) و این امر بدبینی کارمندان وزارت خارجه که اکثراً دارای تیر و عناوین تحصیلاتی عالی هستند ناراضائی عجیبی به وجود آورده و کارمندان آن وزارتخانه معتقدند که نامبرده با این بیسوادی و بددهنی شایستگی احراز چنین منصب مهمی را نداشته و او را وابسته به «سیا» می‌دانند.

(گزارش به ساواک - ۱۳۴۷/۳/۲۶).

سند ۴: در ۱۳۴۶/۵/۲۲، اداره کل سوم به ریاست ساواک چنین گزارش داد:

تعداد ۷ طفری پاکت محتوی اعلامیه خطی علیه آقای مهندس اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه توسط پست به آدرس‌های اشخاص مختلف ارسال شده که از توزیع آن جلوگیری به عمل آمده است. در این اعلامیه به آقای زاهدی شدیداً حمله شده و پدرش را دزد نفت قلمداد نموده‌اند. ضمناً اضافه شده که آقای زاهدی در وزارت امور خارجه به کارمندان عالیرتبه اهانت نموده و نسبت به آنها فحاشی می‌نماید. در خاتمه والا حضرت شاهدخت شهناز بهلوی را که حاضر به آشتی با مشارالیه نمی‌باشند محق دانسته‌اند...

در ۱۳۴۶/۵/۲۸، نصیری در ذیل گزارش فوق نوشت:

این آقای امیر فرهنگ ممتاز مورد ایراد جناب آقای وزیر خارجه قرار گرفته و امکان دارد خود او نوشته و یک نسخه هم برای ردگم کردن برای خودش به وسیله پست ارسال داشته، متن و خط نامه که با خط قرآنی است نویسنده را پیدا کنید.

سند ۵ (متن اعلامیه خطی):

تبدل علی زوال الدول باریع تضييع الاصول ولتمسك بالفروع و تقدم الاراذل و

تاخرالافاضل (از کلمات قصار حضرت علی علیه السلام).

این فرمایش کاملاً در اکثر شئون مملکت عمل گردید. امروز راجع به وزارت خارجه صحبت می‌کنم. وقتی يك پسر بدسابقه بیسواد و پسر دزد نفت سپهد زاهدی معروف از آن بی شرف‌ها و بدسابقه‌ها [که] تمام همدانی‌ها سوابق آن پیشرف دزد را خوب اطلاع دارند [و] دزدی‌های نفت و ریاست وزرائیش معروف عام و خاص است، وقتی پسر يك چنین آدمی را وزیر خارجه می‌کنند، پسر بدسابقه بیسواد که در آمریکا هم مدرسه «یوتا» را می‌گوید تمام کرده است، باید او هم اعضای وزارت خارجه را دیوث خطاب کند، چون خودش از دیوثان بوده و تمام عمر با دیوثان سروکار و حشر داشته، از پدر جز دزدی و بی‌ناموسی ارث دیگری نبرده است. بدسابقه و جاسوسی را هم خوب یاد گرفته، حالا اعضای وزارت خارجه را هم مثل خودش دیوث می‌نامد. خاک بر سر این وزارت خارجه‌ها که همه با هم متفقاً دست از کار نکشیدند و فحش و ناسزاگویی این پسر بدسابقه را شنیدند و بدون جواب گذاشتند. بیهوده نیست که والا حضرت شهنواز ابداً حاضر نیست با این پسر آشتی کند، معلوم می‌شود در این وزارتخانه بی‌غیرتی اعضا یکی از صفات برجسته است، وقتی که در يك وزارتخانه اراذل چون اردشیر در رأس قرار گیرد و اشخاص فاضل با سابقه در کنار باشند، وای به حال این مملکت. در این مختصر بیش از این نتوانستم بگویم، حالا اشخاص خود تعمق نموده تشخیص بدهند علاوه بر اردشیر کی‌ها دیوث هستند؟

سند ۶: در تاریخ ۱/۶/۱۳۴۶، ناصر مقدم مدیرکل سوم ساواک به اداره کل چهارم

نوشت:

اخیراً اعلامیه علیه آقای وزیر امور خارجه تهیه و منتشر گردیده که در اجرای اوامر تیمسار ریاست معظم ساواک مقرر است تهیه کنندگان شناسائی گردند. اینک با ایفاد يك نسخه از اعلامیه مورد نظر و اینکه احتمال دارد اعلامیه مزبور به وسیله امیر فرهنگ ممتاز که مورد ایراد آقای وزیر امور خارجه قرار گرفته تهیه شده باشد خواهشمند است دستور فرمائید در اجرای اوامر صادره نسبت به شناسائی منتشرین اقدامات لازم انجام و از نتیجه این اداره کل را مطلع سازند.

سند ۷: در تاریخ ۱/۶/۱۳۴۶، ناصر مقدم مدیرکل سوم ساواک به ساواک تهران چنین

ابلاغ کرد:

اخیراً اعلامیه خطی علیه آقای وزیر امور خارجه تهیه و وسیله پست جهت عده‌ای از اشخاص مختلف ارسال شد. که در اجرای اوامر تیمسار ریاست معظم ساواک مقرر است تهیه کنندگان اعلامیه مزبور شناسائی گردند. علیهذا با ایفاد يك نسخه از اعلامیه منتشره خواهشمند است دستور فرمائید با توجه به موارد زیر اقدامات لازم نسبت به شناسائی منتشرین انجام و نتیجه را اعلام دارند:

۱- چون امیر فرهنگ ممتاز مورد ایراد آقای وزیر امور خارجه قرار گرفته امکان دارد

اعلامیه مزبور به وسیله مشارالیه تهیه شده باشد.

۲- با توجه به گزارش خبری ۱۳۴۶/۵/۲۶ آن ساواک، ضمن تحقیقات لازم در مورد سبقتی بسیان دبیر روزنامه ایران بوین و احمد اقبال به نحو مقتضی نمونه ای از خط مشارالیهم را تهیه و ارسال دارند.

سند ۸: در تاریخ ۱۳۴۶/۶/۱۳، اداره کل نهم به اداره کل سوم پاسخ زیر را ارسال

دانش:

ضمن تحقیقات غیر محسوسی که به عمل آمده گفته شده جندی قبل که آقای احمد اقبال سنیر ساهنشاهی طی گزارشی تقاضای معافیت از سناریت در آفریقا را نموده بود، آقای مهندس اردشیر راهدی وزیر امور خارجه ذیل گزارش مرقوم می دارند: اگر این شخص مایل نیست يك پيوست دیگر تعیین خوانند شد، و انعکاس این مطلب بین کارمندان وزارت امور خارجه خصوصاً صاحب منصبان عالی رتبه اثر نامطلوبی ایجاد کرده و مراتب توسط آقای دکتر منوچهر اقبال به سردمعرض سنو کانه رسیده او امر لازم شرف صورت یافته است، ولی از موضوع انتشار اعلامیه علیه آقای وزیر امور خارجه در این مورد کسی در وزارت خارجه مزبور اطلاع ندارد و تحقیق و بی جویی بیشتر در این مورد نیز با توجه به محدود بودن تعداد اعلامیه ها و عدم اطلاع اشخاص از انتشار آن به صلاح نیست و تعیین هویت نویسند، هم با وسایل و امکانات موجود مقدور نمی باشد.

سند ۹: در تاریخ ۱۳۴۶/۶/۲۸، اداره کل چهارم به اداره کل سوم پاسخ داد:

با بررسی هائی که از طریق این اداره کل به عمل آمده اعلامیه منتشره علیه جناب آقای وزیر امور خارجه به خط آقای امیر فرهنگ ممتاز نمی باشد. خواهشمند است دستور فرمائید جنابحه اطلاعات بیشتری در این مورد به دست آمده چگونه را اعلام دارند.

سند ۱۰: در تاریخ ۱۳۴۶/۷/۳۰، نواب رئیس ساواک تهران نیز به اداره کل سوم پاسخ

داد که نویسنده اعلامیه فوق شناسائی نشده و تحقیق ادامه دارد.

گزارش ساواک تهران حاکی است که احتمالاً اعلامیه مزبور به خط کارمندان وزارت امور خارجه نیست و اکثریت کارمندان آن وزارتخانه از مفاد اعلامیه منتشره مطلع گردیده و در نتیجه نوعی نارضایتی و در عین حال ترس از بیکار شدن بین کارمندان قدیمی به وجود آمده است. ساواک تهران افزود:

ضمناً درباره فحاشی و هتاکی آقای وزیر امور خارجه بین کارمندان آن وزارتخانه مطالب فراوانی شنیده می شود که جالب و قابل توجه است و گفته می شود وضعی که آقای وزیر در حال حاضر در وزارت خارجه به وجود آورده کاملاً استثنائی بوده و غیر قابل تصور می باشد و مخالفین زیادی را برای خود به وجود آورده است.

سند ۱۱: در تاریخ ۱۳۴۶/۷/۲۲، اعلامیه خطی جدیدی برای عنایت الله نصیری (برادر

سپهبد نصیری رئیس ساواک) ارسال شد و تلاش اداره کل سوم و ساواک تهران برای شناسائی

نویسنده آن به جایی نرسید:

مجلس شورای ملی، بهارستان، جناب آقای عنایت‌الله نصیری نماینده محترم سمنان: روزی دکتر مصدق در مجلس گفت: انگلیسی‌ها در تمام شئون ما جاسوس دارند، در این مجلس هم جاسوس دارند، در دولت هم جاسوس دارند، در دربار هم جاسوس دارند. پس از ختم مجلس رفتیم پیش آقای علاء وزیر دربار وقت. ایشان خیلی متأثر بودند و فوراً به ما گفتند: آقای دکتر مصدق هم که فرموده اند انگلیسی‌ها در دربار هم جاسوس دارند. از آنجا رفتیم منزل دکتر مصدق و گفتیم که علاء متأثر از فرمایشات شما در مجلس هستند، فرمودید که انگلیسی‌ها در دربار هم جاسوس دارند. جواب داد: منظورم علاء نبود. سؤال کردیم: پس کی بود؟ جواب داد: منظورم کسی است که جاسوس اندر جاسوس اندر جاسوس اندر جاسوس است. اصرار کردیم مقصود کیست؟ جواب داد: مقصودم علم است، و محض اینکه دلتنگی علاء را رفع کنند آن روز وی را به نهار دعوت کردند. سؤال کردیم: در دولت جاسوس کیست؟ جواب داد: امیرهمایون بوشهری (امروز برادرزاده امیر همایون بوشهری شوهر اشرف خانم است). بقیه صحبت‌های آن روز با جناب مصدق بعداً به عرض خواهد رسید.

ای مصدق، سرت را از گور بیرون بیاور ببین که علم جاسوس اندر جاسوس که با قیافه جهودش مشغول جاسوسی است، ابتدا توده‌ای بود و صندوق حزب توده شیراز را دزدید، وزیر خارجه اردشیر زاهدی پسر دزد معروف نفت و دزد ناموس مردم این مملکت، معاونش حمزوی جاسوس معروف انگلیسی‌ها، وزیر فرهنگ آن پسر بدنام قرطی سبیل دوگلاسی بدسابقه امروز پهلبد ننگ فامیل سلطنتی، رئیس دانشگاه جهان‌شاه آمریکائی که جز تملق و چاپلوسی و به دستور خارجی‌ها عمل کردن و دانشگاه را به صورت ... خانه درآوردن کار دیگری تاحال نکرده، وزیر آموزش بچه حرامزاده هدایتی جاسوس توده‌ای‌ها.

ای مصدق از قبر بیرون بیا و تماشا کن ببین چه جاسوسانی در تمام وزارتخانه‌ها و در درجه اول در دربار جمعند و اسماً مملکت را اداره می‌کنند. در وزارت دارائی يك بچه آمریکائی که هنوز دارای گذرنامه آمریکائی است به نام آموزگار مشغول جاسوسی برای آمریکائی‌ها است ولی از قدیم معروف به انگلیسی بود.

تو هم آدم بدی نیستی، برادرت سبهد [نصیری] هم دزد نیست، ولی زیاد وارد در دستگاه‌های گنبدیده است. بدهید این را خوب بخواند و این اشخاص کثیف را بشناسد و احتیاط را از دست ندهد.

سند ۱۲: اعلامیه‌های مذکور تا تیر ماه ۱۳۴۷ توزیع می‌شد و این بار نسخه‌ای از آن مستقیماً برای نصیری رئیس ساواک ارسال می‌گردید و نویسنده ناشناس عنوان خود را «جمعیت خیرخواهان شاه و مملکت» گذارده بود. آخرین اعلامیه، مورخ ۱۴/۴/۱۳۴۷، چنین است:

اطلاعیه شماره سوم جمعیت خیرخواهان شاه و مملکت علیه زاهدی

دزدی با چهل درصد تخفیف، قراردادهای ظالمانه توسط هوچی‌ها در وزارت خارجه آقای خوانساری معاون وزارت خارجه که در فساد اخلاق معروف است و کارش دلالی محبت برای کثیف‌ترین فرد اجتماع زاهدی است، از يك جوان تحصیل کرده که با زن آمریکائی خود برای انجام کاری نزد او می‌رود، توسط رئیس دفتر خود که فقط کت و شلوارش شاخص مردی اوست و علناً می‌گوید که من عیال خوانساری هستم، جهت شام نامبرده را به حصارک دعوت می‌کند. این جوان با زن جوان خود وقتی به منزل اردشیرخان وارد می‌شود می‌گویند که آقا حمام هستند. پس از چند دقیقه اردشیرخان با لباس حمام مانند يك دیو وحشی وارد اطاق شده زن آمریکائی را بدون سابقه قبلی در آغوش می‌گیرد. جوان فوق العاده ناراحت شده دست زن خود را گرفته از منزل خارج می‌شود.

زاهدی در آمریکا به اندازه ای کارهای برخلاف شأن يك سفیر انجام داده که مورد تنفر ایرانیان مقیم آمریکاست. اخیراً دستور علنی او به سفارت ایران مبنی بر اعلان قرارداد ظالمانه هوائی ۵۸۳ دلار که حتی مواجه با مخالفت‌های سفیر وقت و سرپرست محصلین شده، پرده از نادرستی و خودسرانه بودن او برداشته شده. پول هائی که مسئولین هواپیمائی ایران محرمانه چه در خرید جت ۷۲۷... و چه قراردادهای ظالمانه با سوئیس ایر به دست آورده، مقدار زیاد آن خرج خانه بهائیان و اشنگتن واقع در خیابان کاناکیت می‌شود. افسوس این عده کثیف دزد بی ناموس با ایادی که دارند نمی‌گذارند ناله حقیقی مردم به گوش شخص اول و رهبر عالیقدر که مورد احترام دنیا می‌باشند برسد. با توجه به موارد مذکوره فوق از خداوند بزرگ خواهانیم شاهنشاه را موفق نماید همانطور که بختیار دزد بی ناموس و سایر دزدان مطرود شدند، این خائنین به شاه و وطن [نیز] مطرود شوند...

علیرغم آنچه که گذشت، نارضایتی کارکنان وزارت امور خارجه نه تنها کوچکترین تزلزلی در موقعیت اردشیر زاهدی پدید نساخت، بلکه وی رکورد وزارت را شکست و قریب به ۵ سال با اقتدار تمام بر وزارت خارجه حکم راند. پرخاش‌های فوق نیز از سال ۱۳۴۸ به تسلیم و رضا و سکوت مطلق بدل شد.

نمادی از هرزگی

اردشیر زاهدی یکی از هرزه‌ترین «نخبگان» سیاسی و دولتمردان رژیم محمدرضا پهلوی بود و به این صفت نه تنها در میان خواص، بلکه در سطح جامعه نیز شهرت کافی داشت. طی سالهای سفارت وی در آمریکا و انگلیس، زاهدی یکی از چهره‌های خبرساز مطبوعات غرب محسوب می‌شد و بارها و بارها تصاویر و گزارش‌های از ریخت و پاش‌ها و هرزگی‌های وی در جراید کثیرالانتشار اروپا و آمریکا درج گردید. اسناد زیر از موارد فساد مالی و اخلاقی اردشیر زاهدی دست‌چین شده که معرف شخصیت اوست:

سند ۱:

یکی از نزدیکان اعلیحضرت همایون شاهنشاه می‌گفت: عده‌ای از حسن نظر شاهنشاه سوءاستفاده کرده و با اغفال معظم‌له نمی‌گذارند قدم‌های اساسی برای بهبود وضع کشور برداشته شود. و برای مثال نام آقای ابتهاج مدیرعامل سازمان برنامه و آقای اردشیر زاهدی را بیان نموده و اضافه کرد: آقای اردشیر زاهدی به عنوان فروشگاه فردوسی در حدود ۱۵۰ میلیون تومان اجناس تجملی لوکس از جمله لباس دوخته از خارج وارد نموده [و] چون این اجناس بدون گمرک وارد شده لذا با اجناس مشابه خود در بازار تفاوت قیمت فاحشی دارد و در بازار آزاد به سهولت و با منافع قابل ملاحظه‌ای به فروش می‌رسد. ضمناً آقای اردشیر زاهدی که سمت نمایندگی شرکت لوفت‌هانزا را در ایران دارند و رئیس هیأت‌مدیره هستند مبالغ گزافی نیز به این طریق سود خالص عاید ایشان می‌شود.

منبع خبر ضمن اشاره به سوابق تیمسار سیهید زاهدی، پدر آقای اردشیر زاهدی، می‌گفت: یونس و هابزاده واسطه معامله خرید ریل از کمپانی واندل فرانسوی مبلغ یک میلیون دلار به تیمسار زاهدی قول داده بود و روی همین اصل تیمسار زاهدی دستور صریح جهت خرید ریل صادر نمود، ولی یونس و هابزاده به عنوان اینکه برای انجام معامله باید به اروپا بروند ۱۵ هزار تومان از دولت اخذ و تا آخر دوران حکومت زاهدی مراجعت نکرد و فعلاً همین و هابزاده در مورد تشکیل کنسرسیوم برق، که قرارداد آن از طرف سازمان برنامه در شرف تنظیم است، رل عمده‌ای را بازی می‌کند و به متصدیان و اولیای امور تاکنون بیش از ۲۰۰ میلیون تومان و عده حق کمیسیون داده است. (گزارش به ساواک - ۱۳۳۶/۸/۱).

سند ۲:

اخیراً نامه‌ای بدون امضاء به آقای دکتر اقبال نخست‌وزیر نوشته شده و در آن از عملیات خلاف عفت و مصلحت دکتر سعید حکمت نماینده مجلس شورای ملی و رئیس اداره پزشک قانونی مطالبی ذکر گردیده است و آقای نخست‌وزیر هم ذیل نامه به وزارت دادگستری دستور رسیدگی صادر نموده‌اند. در این نامه اسم چند نفر از بانوانی که توسط دکتر حکمت به آقای اردشیر زاهدی معرفی شده و روابط نامشروعی بین آنها برقرار گردیده است، ذکر شده است. آقای [محمد] مجلسی کفیل وزارت دادگستری در این مورد به مافی عضو اداره تصفیه وزارتخانه مزبور مشکوک و نامبرده را احضار و از ایشان سئوالاتی نموده ولی مافی خود را کاملاً بی‌اطلاع از موضوع دانسته است. کارمندان وزارت دادگستری اظهار می‌دارند که مطالب مندرج در نامه مزبور مطابق با واقع می‌باشد ولی آقای مجلسی سعی دارند دکتر سعید حکمت را از اتهامات منتسبه مبرا و به همین نحو به نخست‌وزیر پاسخ بدهند. (گزارش به ساواک - ۱۳۳۶/۵/۲).

سند ۳:

۴۷/۴/۱۱ یک مهمانی خصوصی از طرف کنسول افغانستان در کراچی در منزل ایشان ترتیب داده شده بود و در این مهمانی کنسول و خانمشان، آقای بهمن نصیری رئیس نمایندگی

هواپیمائی ملی ایران در پاکستان و یک ایرانی دیگر شرکت داشته‌اند. آقای نصیری که خود را پسر تیمسار هوئی بازنشسته نصیری معرفی می‌کرد، ضمن بحث درباره زنان و مردان ایران شروع به صحبت درباره آقای اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه کرده و اظهار نموده: هنگامی که آقای زاهدی در لندن بودند او نیز نمایندگی هواپیمائی ملی را در لندن به عهده داشته و به همین مناسبت روابط دوستانه‌ای میان آن دو ایجاد شده و آقای زاهدی اکثراً در منزلشان بساط عیش و نوش با زنان بدنام لندن ترتیب می‌داده و از او نیز برای شرکت در این محافل دعوت می‌کرده است و اکنون هم در ایران همین برنامه‌ها را دنبال می‌کند و قرار بوده آقای زاهدی شغل مناسبی در وزارت امور خارجه به او بدهد. نامبرده سپس اضافه کرده: اکثر رجال ایران بیسواد و بدنام هستند و تنها به مناسبت روابطشان با مقامات برجسته مملکتی مشاغل مهمی در اختیار گرفته‌اند... (گزارش به ساواک - ۱۳۴۷/۴/۲۹).

سند ۴:

آقای علی زمردیان که در بازار تهران فرش فروشی دارد و صادر کننده فرش به خارج از کشور می‌باشد، در یک جلسه خصوصی در حضور عده‌ای اظهار داشته: موضوع ۱۰ هزار اتومبیل هیلمن که دولت خریداری نموده و تصمیم به فروش آن را به مردم دارد متعلق به آقای اردشیر زاهدی است و چون دولت انگلیس نمی‌گذارد کسانی که بیش از حد در بانک‌های آن کشور پول دارند پول نقد خود را خارج نمایند و از آنجائی که آنان ملزم می‌باشند که جنس خریداری و خارج کنند، روی این اصل آقای اردشیر زاهدی که مبلغ زیادی پول در بانک‌های انگلیس داشته با موافقت دولت ایران اقدام به خرید ۱۰ هزار دستگاه اتومبیل‌های مذکور نموده است تا با فروش آن به مردم ضمن اینکه عایدی بیشتری نصیبش شود پولهایش از بانک‌های انگلیس نیز ترخیص گردد. (گزارش به ساواک - ۱۳۵۳/۱۱/۲۲).

سند ۵:

دیلی اکسپرس در شماره امروز خود در صفحه ۷ مقاله‌ای به قلم ویلیام هیکی رینون تحت عنوان «کوکتل» می‌نویسد: اخیراً ژاکلین اوناسیس اسکورت تازه‌ای یافته است و در پارتی‌های جنگل وار واشنگتن که ژاکلین بنا به پیروی از مد شرکت می‌کند همراه تازه‌ای در کنار ژاکلین او را اسکورت می‌کند. وی اردشیر زاهدی است. آیا او را به خاطر می‌آوردید؟ وی سفیر شاه ایران در لندن و داماد شاه بود. هنگامی که پارتی‌ها حقیقتاً پارتی بودند اردشیر زاهدی به عنوان یکی از بزرگترین برگزار کنندگان پارتی‌ها شهرت یافته بود. وی در سال ۱۹۶۶ به دنبال ۴ سال سفارت آمیخته با مصرف خاویار زیاد و ۲ سال بعد از اینکه ازدواجش با دختر شاه ایران به طلاق انجامید لندن را ترک کرد. زاهدی صرفاً به خاطر عدم موفقیت ازدواجش با دختر شاه به گوشه عزلت پناهنده نشد. در سن ۴۵ سالگی وی اکنون سفیر ایران در واشنگتن است و از موفقیت‌های خود لذت می‌برد. ارتباط اخیرش با بیوه اوناسیس هم اکنون در محافل سیاسی بر سر زبانهاست. به قول آنها ترکیب این ایرانی جالب توجه و بانوی اول سابق آمریکا ترکیبی است مسحورکننده در شیمی اجتماع. آیا این آزمایش توفیق‌آمیز خواهد بود؟ (خبرگزاری پارس-)

(۱۳۵۴/۴/۱۹)

سند ۶:

خانم تیلور از رور یکشنبه که محصول مشترک آمریکا - شوروی تحت عنوان «پرنده آبی» برای اولین بار در مرکز کندی به نمایش گذارده شده، میهمان و همراه دائمی زاهدی بوده است. زاهدی که مردی مجرد و از پیشروان پارتنی رو درواشنگتن است، چهارشنبه شب خانم الیزابت تیلور را تا محل برگزاری مسابقه اسبدوانی رزکرافت در حومه مرلیند، جایی که آنها در اطاق پذیرائی دست در دست بکدیگر داشتند، همراهی کرد. چنین بنظر می رسد که زاهدی به او پیش غذا میگو می دهد و تیلور نیز در حالی که لباسش را که نوشابه به رویش ریخته بود پاک می کرده در کنار او نشسته بود. آنها به اتفاق برای اهداء یادبودی به مربی اسب سواری مهناز حضور به هم رسانیدند. خانم تیلور و آقای زاهدی که بلافاصله بعد از میهمانی سفارت شوروی عازم محل انجام مسابقات شده بودند، سه شنبه سب در مرکز کندی در خامه مراسم افتتاح فیلم «پرنده آبی» ازدحامی به وجود آوردند. نخستین برخورد علنی آنها يك هفته قبل در باله تئاتر آمریکا در مرکز کندی، جایی که الیزابت تیلور يك گوشواره الماس را در حال رقص با اردشیر زاهدی گم کرده بود، بود. (خبرگزاری فارس، ۱۳۵۵/۳/۴).

سند ۷:

هنگام بازدید ژنرال حردان التکریتی از ایران، شبی در منزلی واقع در سمیران مجلس میهمانی ترتیب یافته بود که در آن اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه نیز حضور داشت. در میهمانی مذکور از چند نفر هنرپیشگان خارجی کاباره کلنویاترا نیز برای انجام برنامه دعوت شده بود. از جمله دعوت شدگان دو خانم به اسمی ۱- سالی الکساندراگری فرزند جمیز الکساندر ۲- گیلیان ماری دورمان فرزند استانی بودند.

پس از پایان برنامه از دو هریبسه نامبرده خواسته می شود که شب را با میهمانان بگذرانند. يك نفر از آنها که فرار بود با زاهدی سب را بگذراند قبول نکرده و می گوید من فاحسه نیستم و با هرکس که دلم بخواهد شب را خواهم گذرانند. اردشیر زاهدی در جواب می گوید: می دانی با چه کسی طرف هستی؟ من کسی هستم که روزی دختر بزرگترین شخصیت های این مملکت زن من بوده است. من سفیر ایران در انگلستان و آمریکا بوده ام. با وجود این خانه مزبور قبول نمی کند و خانم دیگر نیز حاضر نمی شود تا یکی از شخصیت های عرافی همخواه به شود.

متعاقب جریان فوق، ساواک طی نامه مورخ ۱۳۴۷/۹/۲۰ به اداره اقامت بیگانگان چنین نوشت: «نظر به اینکه ادامه اقامت دو نفر بانوان مشروحه زیر که تبعه انگلستان و در هتل کلنویاترا مشغول کار می باشند به مصلحت نمی باشد علیهذا خواهشمند است دستور فرمائید ضمن ارسال مشخصات کامل بیگانگان مذکور آنان را فوراً از کشور خارج نموده و تاریخ و رمز خروجی آنان را به این سازمان اعلام نمایند.» چون دو زن مذکور در هتل نوبل اصفهان ادامه کاری دادند، ساواک در تاریخ ۱۳۴۷/۱۰/۸ بلگرافی به شهرداری اصفهان دستور داد که آنان

را از کشور اخراج کنند. دو نفر مزبور در ۱۳۴۷/۱۰/۳۰ از طریق فرودگاه مهرآباد ایران را ترك کردند و پس از بازگشت به انگلستان در يك برنامه تلویزیونی رفتاری که در ایران با آنان شده بود را شرح دادند. (مستخرجه از اسناد ساواک - اسفند ۱۳۴۷).

۱۱. امینی و سیاست‌های آمریکا در ایران

دکتر علی امینی از سرشناس‌ترین چهره‌های تاریخ سلطنت محمدرضاپهلوی است، که نام او بویژه با دوران پرهیاہوی ۱/۵ ساله صدارتش و آغاز رفورم‌های آمریکائی در ساختار اقتصادی و فرهنگی ایران در دهه ۱۳۴۰ گره خورده است. در این جُستار به تحلیل اسناد موجود پیرامون امینی می‌پردازیم و می‌کوشیم تا چهرهٔ این مهرهٔ استثنائی آمریکا را، که در سال‌های ۱۳۳۶-۱۳۴۷ آلترناتیوی در مقابل شاه محسوب می‌شد، مورد بررسی قرار دهیم.

امینی و دودمان قاجار

پدر امینی، محسن خان امین‌الدوله، پسر میرزا علی خان امین‌الدوله - صدراعظم قاجار (۱۳۱۴ - ۱۳۱۶ ق.)، بود. بگفته مهدی بامداد، محسن خان امین‌الدوله به دستور مظفرالدین‌شاه قاجار همسر اول خود، دختر مشیرالدوله، را طلاق داد و دختر نهم شاه (اشرف الملوك معروف به «خانم فخرالدوله») را به زنی گرفت. محسن خان امین‌الدوله در دوران مشروطه از وابستگان محمدعلی شاه قاجار و روسیه تزاری محسوب می‌شد و لذا از سوی کارگزاران ایرانی سیاست انگلیس مورد ایذاء قرار گرفت. معروف‌ترین این حوادث، ماجرای لشت‌نشاء است، که متعلق به امین‌الدوله بود و میرزا کریم خان رشتی و برادرش، سردار محیی، قصد تملک آن را داشتند.^۱

۱. لشت‌نشاء، از نواحی گیلان، در غرب لاهیجان واقع است و شامل ۴۴ پارچه آبادی می‌باشد. رابینو در سال ۱۹۱۴م. جمعیت این ناحیه را ۱۶۹۲ خانوار ثبت کرده است (رابینو، ص ۲۹۳ - ۳۰۲). درباره ماجرای لشت‌نشاء مراجعه شود به همین کتاب، ج ۲، ص ۶۹.

از دیگر حملاتی که در آن سالها زندگی را بر این خانواده دشوار می ساخت، مقالات افشاگرانه و تند و تیز سیدضیاءالدین طباطبائی در روزنامه رعد امروز بود. در نتیجه، خانواده امین الدوله برای حفظ مالکیت خود، اراضی لشت نشاء را به اتباع روس اجاره دادند و بر سر در خانه شان در تهران، «پارك امین الدوله»، که میرزا کریم رشتی حتی قصد تملك آن را نیز داشت، بیرق روسیه آویختند! این اقدام بعدها، بویژه در سال ۱۳۴۰، از سوی مخالفان امینی به عنوان يك سوژه مناسب و افشاگرانه به کار گرفته شد. محسن خان امین الدوله که تاب تحمل این شداید را نداشت عزلت گزید و اداره املاك خود را به همسرش، خانم فخرالدوله، سپرد و در نتیجه سیاست و کیاست او بود که اراضی لشت نشاء در تملك این خانواده باقی ماند.

همانطور که ملاحظه شد، خانواده امینی به دلیل وابستگی به استعمار روس مورد عناد سیاست انگلیس قرار داشت و ستیز شبکه اردشیرجی با امینی ها سابقه ای طولانی دارد. مسلماً این حوادث در تعیین سرنوشت بعدی علی امینی نقش مؤثر داشت و او بعدها، برای مدتی کوتاه، به بزرگترین رقیب محمدرضا پهلوی و حامیان پنهانش بدل شد.

امینی، پیش از کودتا

علی امینی مجدی در سال ۱۲۸۴ ش. در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه رشديه و تحصیلات متوسطه را در «دارالفنون» به پایان رسانید و در سال ۱۳۰۵ برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت. علی امینی نخست در شهر گرونوبل اقامت گزید. در این سالها او دوست صمیمی ایرج اسکندری بود، که بعدها به رهبری حزب توده رسید، و این دوستی تا آخرین روزهای عمر اسکندری ادامه داشت. اسکندری در خاطراتش می نویسد:

در آن هنگام تقریباً ۶۰ نفر دانشجو در شهر گرونوبل تحصیل می کرد... مانند علی امینی ... برادرانش و هرمزپیرنیا (پسر مشیرالدوله) و هم چنین وابستگان به سفارت ایران و اداره سرپرستی از قبیل عبدالله ریاضی و غلامرضا کیان...^۲

امینی پس از اخذ لیسانس حقوق از دانشگاه گرونوبل، در سال ۱۳۱۰ دکترای اقتصاد را از دانشگاه پاریس دریافت داشت و در بازگشت به ایران توسط داورن، وزیر دادگستری وقت، به استخدام وزارت دادگستری درآمد. او در سال ۱۳۱۲ با بتول وثوق، دختر وثوق الدوله (برادر احمد قوام)، ازدواج کرد. حاصل این ازدواج يك پسر بنام ایرج است. در سال ۱۳۱۴، که داور وزیر دارائی شد، امینی را نیز با خود به وزارت دارائی برد و او پس از ۶ ماه معاون اداره انحصار

ترياك گرديد كه رياست آن با اللهيار صالح بود. در اين سالها اميني در وزارت دارائي به مشاغلي چون رياست گمرک و مديرکلي اقتصاد و غيره رسيد. در اين دوران، اميرالييسم جوان آمريکا که راه نفوذ خود را در ايران می جست به ايجاد پيوندهائي با برخی «رجال» ايران دست می زد. از همان زمان چهره هائي بودند که به آمريکا وابستگي هائي داشتند و نامشان به عنوان نسل ارشد «رجال يانکوفيل» در تاريخ ايران به ثبت رسیده؛ که از اين ميان می توان به احمد قوام، حسين علاء، مهذب الدوله کاظمي (باقر کاظمي وزير خارجه بعدی در دولت مصدق) و... اشاره کرد. علی اميني را بايد از دست پروردگان اين نسل دانست.

با سقوط ديکتاتوری رضاشاه، احمد قوام در سال ۱۳۲۱ به نخست وزيري رسيد و اميني ۳۷ ساله را به معاونت خود برگزيد. در اين سالها همسر اميني نیز نقش منشي عمومي (قوام) را ايفاء می کرد. اميني از همان زمان مورد توجه خاص ديپلماسي آمريکا قرار داشت و در کنار چهره هائي چون دکتر حسن ارسنجاني (مسئول روزنامه چيگراي داريا) به عنوان يك مهره وابسته به سفارت آمريکا شهرت يافت. لذا، در سال ۱۳۲۵ که آمريکا در چارچوب «دکترين ترومن»، وام ۲۵۰ ميليون دلاري خود را به ايران پرداخت کرد تا براساس آن سازمان برنامه ۷ ساله عمراني تشکيل شود، اميني - رئيس بانک صنعتي - را مطمئن ترين فرد برای اجراي اين طرح تشخيص داد. بدین ترتيب، سازمان برنامه به رياست عاليه عبدالرضا پهلوي و مديريت مستقيم علی اميني تأسيس شد. دکتر کریم سنجابي، از بنيانگذاران سازمان برنامه، می نويسد:

در همان زمان کابينه قوام السلطنه بود که سازمان برنامه ۷ ساله تشکيل شد و بنده هم يکی از افراد شرکت کننده در همان برنامه بودم. برای هيئت شورای عالی برنامه عده کثيري از افراد تحصيل کرده و کارشناس در رشته های مختلف مهندسي و طب و حقوق و اقتصاد انتخاب شده بودند. سازمان برنامه در ابتدا تحت رياست مستقيم دکتر علی اميني بود و شاهپور عبدالرضا هم برآن نظارتي داشت... از اينکه در آن موقع آقای ابوالحسن ابتهاج رئيس بانک ملي در اين کار مؤثر بود شکی نيست... سازمان برنامه را ما بعد از چندين روز مذاکره و تعيين خطوط اصلي آن به شعباتي تقسيم کرديم... بنده مسئول اولين برنامه صنعتي شدم... در همين زمان بود که دو هيئت از آمريکا برای مطالعه اين برنامه به ايران آمدند... هيئت دومي که وارد شد بنظر هم همان هيئت ماوراء بحار بود... اين هيئت قريب ۲۰ روز يا ۲ هفته در ايران ماندند. يکی از آنها که می خواست در امور حقوقي و قوانين لازم مربوط به اجراي برنامه مطالعاتي بکند، خواسته بود که يك نفر از اعضای حقوق دان سازمان برنامه با او مرتبط بشود. برای اين ارتباط با او مرا انتخاب کردند... آن شخص آقای آلن دالس، برادر جان فوستردالس، و رئيس آینده سازمان سيای آمريکا بود...^۳

۳. سنجابی، ص ۸۷ - ۸۹ (تأکید از ما است).

امینی در مجلس پانزدهم به کمک قوام نماینده تهران شد، در سال ۱۳۲۹ در کابینه علی منصور وزیر اقتصاد ملی گردید و در سال ۱۳۳۰ در کابینه اول مصدق نیز مجدداً در رأس وزارتخانه فوق قرار گرفت.

امینی و نفت

در زندگینامه سیاسی علی امینی، آلوده‌ترین برگی که او را برای همیشه بدنام ساخت و مهر وابستگی به غرب را برپیشانی اش حك نمود، نقش وی در انعقاد قرارداد نفت با کنسرسیوم، معروف به قرارداد امینی - پیچ، است. شاید بتوان گفت که اگر این بدنامی وجود نداشت، امینی بعدها، در دهه ۱۳۴۰، می‌توانست بازیگر موفق‌تری از آب درآید.

با پیروزی کودتای انگلیسی - آمریکائی و صهیونیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در دولت سبهدی فضل‌الله زاهدی، علی امینی به عنوان کاندید آمریکا برمسند وزارت دارائی قرار گرفت. او در این سمت حساس وظیفه داشت که اهداف کودتا را تحقق بخشد و منافع کمپانی‌های معظم نفتی رقیب را، که اکنون هر يك برویرانه‌های امپراتوری «شرکت نفت انگلیس و ایران» چنگ انداخته و حصه خود را می‌طلبیدند، تأمین کند. جیمزبیل، محقق سرشناس آمریکائی، می‌نویسد:

بسیاری از تحلیل‌گران مطلع براین باورند که امریکائی‌ها از مصدق به عنوان يك راه‌گشا برای درهم شکستن سلطه انحصاری «شرکت نفت انگلیس و ایران» بر منابع نفت ایران استفاده کردند. به قول مصطفی فاتح، بهترین کارشناس مسائل نفت ایران که مدتها در استخدام «شرکت نفت انگلیس و ایران» بود، تردیدی نیست که بین شرکت‌های نفت امریکایی و انگلیسی در این باره تفاهمی برقرار شد. انگلیسی‌ها در ازاء پشتیبانی آمریکا در سرنگونی حکومت مصدق با اکراه اجازه دادند که شرکت‌های نفت امریکائی ۴۰ درصد از منافع نفت ایران را ببرند. فاتح اشاره می‌کند که شرکت‌های امریکائی تلاش‌های مکرری در رخنه به مناطق نفت خیز ایران کرده ولی قبل از ظهور مصدق با ناکامی روبرو شده بودند...

یکی از طرح‌های مهمی که مورد مطالعه دولت آمریکا قرار گرفته بود، تأسیس يك کنسرسیوم نفتی از شرکت‌های مختلف نفت امریکائی بود. این کنسرسیوم «تمام امریکائی» می‌توانست نفت ایران را خریداری کند و سپس به سایر شرکت‌های بین‌المللی از جمله «شرکت نفت انگلیس و ایران» بفروشد. این طرح مورد موافقت رابرت لاوت وزیر دفاع و ژنرال عمربرادلی رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح قرار گرفت، هم‌چنین توجه دین آپسون وزیر خارجه را جلب کرد.^۴

۴. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۴۴۳ - ۴۴۵

همانطور که ملاحظه شد، کمپانی‌های نفتی آمریکا در سالهای پس از جنگ دوم جهانی سودهای جاه طلبانه‌ای را برای درهم شکستن سلطه انحصاری شرکت نفت انگلیس بر نفت ایران در سر داشتند و طبیعی بود که اکنون به پاس نقش خود در کودتا سهمی هرچه بیشتر طلب کنند. تقسیم «میراث کودتا» ۸ ماه به درازا کشید و بالاخره شرکت نفت انگلیس، بگفته جیمز بیل، «با اکراه» حاضر شد ۶۰ درصد سهام نفت ایران را از دست بدهد. در ۲۰ فروردین ۱۳۳۳، سر اجراستینوس - سفیر کبیر انگلیس طی نامه‌ای به وزیر خارجه ایران اطلاع داد که کنسرسیومی از شرکت‌های نفتی تشکیل شده است. روز ۲۲ فروردین ۱۳۳۳ نمایندگان کنسرسیوم وارد تهران شدند.^۵ در کنسرسیوم فوق، «شرکت نفت انگلیس و ایران» که اکنون «بریتیش پترولیوم» (B.P.) خوانده می‌شد، هر چند ۶۰ درصد منافع خود را در نفت ایران از دست داده بود، معهذاً هنوز ۴۰ درصد سهام را در دست داشت. شش درصد سهام به فرانسوی‌ها واگذار گردید و ۱۴ درصد نیز به پاس نقشی که صهیونیست‌ها در کودتا ایفاء کرده بودند به رویال داچ شل داده شد.^۶

با توضیحات فوق، روشن می‌شود که در سال ۱۳۳۳ يك جنگ واقعی میان نفت خواران

۵. فواد زوحانی، ص ۵۹۴

۶. سهامداران «کنسرسیوم بین‌المللی نفت» به شرح زیر بودند:

- شرکت بریتیش پترولیوم (British Petroleum Company): ۴۰ درصد.
 - رویال داچ شل (Royal Dutch Shell): ۱۴ درصد.
 - شرکت آمریکائی گلف (Gulf Oil Corporation): ۷ درصد.
 - شرکت آمریکائی سوکونی (Socony Mobil Oil): ۷ درصد
 - شرکت آمریکائی استاندارد اوایل نیوجرسی (Standard Oil Company of New Jersey): ۷ درصد.
 - شرکت آمریکائی استاندارد اوایل کالیفرنیا (Standard Oil Company Of California): ۷ درصد.
 - شرکت آمریکائی نفت تگزاس (Texas Co. Incorporation): ۷ درصد.
- ۷ شرکت فوق، که به «هفت خواهران» شهرت دارند، «کارتل بین‌المللی نفت» را تشکیل می‌دهند که در آن دوران ۸۷ درصد نفت خاورمیانه در انحصار آنها بود.
- شرکت نفت فرانسه (Compagnie francaise des Petroles): ۶ درصد.
- ۵ درصد مابقی سهام کنسرسیوم بین ۹ کمپانی نفتی آمریکائی (غیر عضو کارتل بین‌المللی نفت) تقسیم می‌شد.

باید افزود که در زمان انعقاد قرارداد کنسرسیوم، بریتیش پترولیوم و شل و شرکت نفت فرانسه هر يك ۲۳/۷۵ درصد سهام نفت عراق را به دست داشتند و مابقی سهام بین استاندارد اوایل نیوجرسی، سوکونی موبیل اوایل و گلبنگیان (سرمایه‌دار معروف) تقسیم می‌شد.

بین المللی در جریان بوده و طبعاً این جنگ در ایران نیز پژواک داشته است. در این میان، آمریکا ظاهراً بیشترین نفوذ را در کابینه زاهدی داشت و علاوه بر شخص زاهدی، که علیرغم پیشینه «انگلیسی» اش اکنون به شدت توسط آمریکائی‌ها تطمیع شده بود، از مهره کارامدی نیز در رأس وزارت دارائی برخوردار بود. انگلیسی‌ها هر چند از نفوذ گسترده‌ای در میان دولتمردان پهلوی برخوردار بودند، معهداً شرکت‌های آمریکائی به کمک زاهدی و امینی، و کارشناسانی چون فواد روحانی، موفق شدند منافع خود را در حد توان تأمین کنند. در تاریخ ۲۹ شهریور ماه ۱۳۳۳، در جوّ رعب‌آمیز اعدام و شکنجه که توسط «فرمانداری نظامی تهران» بریاست تیمور بختیار پدید شد، قرارداد نفت میان دکتر علی امینی و هواردپیچ منعقد گردید و علیرغم مخالفت نیروهای اصیل ضد استعماری به رهبری آیت‌الله کاشانی،^۷ در ۲۹ مهر و ۶ آبان ۱۳۳۳ به تصویب مجلس رسید. بدینسان، بگفته جیمزبیل:

کودتا ۲۵ سال دیگر به سلسله پهلوی مجال حکومت داد و صنعت بین المللی نفت را قادر ساخت که در این دوره ۲۴ میلیارد بشکه نفت را با شرایط مناسب صادر کند. در طول این مدت مصرف کنندگان غربی بهای ناچیزی برای این ماده گرانبها پرداختند. در فاصله سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۶۰ میانگین بهای اعلام شده هر بشکه نفت خام ایران ۱/۸۵ دلار، و از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۱ تنها ۱/۸۰ دلار بود.^۸

۷. آیت‌الله کاشانی، علیرغم جوّ کشتار و اعدام آن روز، اعلامیه شدیداللحنی علیه قرارداد کنسرسیوم صادر نمود، که منجر به دستگیری و اهانت به وی گردید. متن کامل این اعلامیه تاریخی در تاریخ سیاسی معاصر ایران (دکتر سیدجلال‌الدین مدنی، ج ۱، ص ۳۱۳-۳۱۶) مندرج است.

۸. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۴۶۵.

فواد روحانی در سال‌های اخیر با نگارش کتاب زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران (چاپ انگلیس، ۱۳۶۶) کوشیده تا دکتر علی امینی، و به تبع آن خود، را تطهیر کند. او می‌نویسد: «شرح کوششی که هیئت نمایندگی ایران طی جلسات عمومی و شخص دکتر امینی طی تماس‌های خصوصی با سفرای انگلستان و آمریکا و نمایندگان کنسرسیوم برای احقاق حق ایران [!] به عمل آوردند باید به تفصیل در تاریخ عقد قرارداد کنسرسیوم ضبط شود!» (مأخذ فوق، ص ۵۹۵-۶۰۰) او در پایان بخش این کتاب قطور «ناسیونالیستی» می‌افزاید: «اما باید اضافه کرد که از طرفی در آن زمان بهترین ترتیب روابط بین کشورهای نفت خیز جهان سوم و شرکت‌های نفتی همان بود که به موجب قراردادهای موجود در کشورهای خاورمیانه مجری بود و از طرف دیگر ایران دچار وضعی بود که عملاً توسل به روشی جز همکاری با شرکت‌های بزرگ نفتی را اجازه نمی‌داد... می‌توان گفت که شرایط هیچ یک از قراردادهایی که تاکنون راجع به معاملات نفت در کشورهای جهان سوم تنظیم شده است از شرایط این قرارداد بهتر نیست.» (ص ۶۰۵-۶۰۶).

دربار، دولت زاهدی و امینی

علاوه بر عامل فوق، باید به عامل مهم دیگری نیز اشاره کرد که تنش‌های شدیدی را در محافل سیاسی حاکمه ایران و مطبوعات وابسته به جناح‌های مختلف در آن زمان پدید می‌ساخت. این عامل، رقابت محمدرضا پهلوی با نخست‌وزیر کودتا، زاهدی، است که در خاطرات فردوست مورد تأکید قرار گرفته است. فردوست می‌نویسد:

در دوران دولت زاهدی، اسدالله علم رابط اصلی محمدرضا شد و مانند دوران مصدق که علاء این نقش را بازی می‌کرد، این بار علم هر روز بدو با شاه ملاقات و نظرات و پیشنهادات او را به زاهدی انتقال می‌داد. به زودی روشن شد که زاهدی در حفظ پست خود مصمم است و اردشیر (پسرش) هم در کنار او ایستاده است و تقریباً بی‌اعتناء به محمدرضاست و کمتر به ملاقاتش می‌رود. بدون تردید، اگر زاهدی در مقابل محمدرضا موضع مستقلی اتخاذ کرد به اشاره سفارت آمریکا بود، زیرا زاهدی مانند رزم‌آرا دارای خصوصیت تک‌روی نبود و مسلماً از جانی راهنمایی می‌شد. در اینجا بود که علم نقش رابط محمدرضا را با سفارت‌های انگلیس و آمریکا شروع کرد و آنها را به برکناری زاهدی قانع نمود...^۱

تحت تأثیر عوامل پیشگفته، در سال ۱۳۳۳ شاهد توطئه‌های گسترده پنهان برای سقوط زاهدی از سوی باند شاه - علم - شاپورچی هستیم. در این توطئه، که به اشکال مختلف جریان داشت، علی امینی، به عنوان مهم‌ترین مهره آمریکا در دولت، آماج اصلی بود و طبیعی بود که حمله به امینی تمامیت دولت زاهدی را هدف می‌گرفت.

یکی از اشکال این توطئه پخش اعلامیه‌هایی علیه امینی بود. این اعلامیه‌ها با حروف چاپی طبع می‌شد و در تمام دوران دولت زاهدی، تلاش «فرمانداری نظامی تهران» برای کشف عاملین چاپ و نشر آن به جانی نرسید! از این اعلامیه‌ها، که فاقد تاریخ و امضاء است، ۶ نسخه در دسترس ماست که به دوران دولت زاهدی تعلق دارد. بررسی مفاد این اعلامیه‌ها نشان می‌دهد که توطئه‌گران محورهای زیر را پی گرفته‌اند:

- ۱- اشاعه نارضائی در میان کارمندان عالیرتبه از امینی و دولت زاهدی؛
- ۲- افشای فساد مالی امینی، و طبعاً دولت زاهدی، و ارائه اسنادی در این زمینه؛
- ۳- تلاش برای سلب اعتماد دولت آمریکا از امینی و زاهدی و تفهیم این نکته که، اولاً امینی به دلیل فساد «کمک‌های مردانه» آمریکایی‌ها را حیف و میل می‌کند، ثانیاً در میان دیوانسالاری ایران فاقد پایگاه لازم و حتی دارای مخالفین جدی است.

۴- و بالاخره، مطرح ساختن شاه به عنوان اهرم اصلی حکومت و دیوانسالاری ایران و تفهیم این نکته به آمریکایی‌ها.

با توجه به توضیحات فوق، به نقل گزیده‌ای از مفاد این اعلامیه‌ها می‌پردازیم:
سند اول:

اخیراً برای پاره‌ای از کسانی که خیال خام رئیس‌الوزراء شدن دارند، این توهم پیش آمده است که اگر بگویند مستخدمین دولت نادرست هستند و باید تصفیه شوند، همه خیال خواهند کرد که مملکت با وجود ایشان گلستان خواهد شد. آقای دکتر امینی ظاهراً از مستخدمین دولت طرفداری می‌کنند ولی باطناً پیشنهاد تقلیل می‌دهند، در کمیسیون بودجه تقلیل کارمندان را توصیه می‌کنند، برای طبقه بندی کارمندان کلاس درست می‌کنند و دائماً به فکر ناراحت کردن افکار این عده افراد فهمیده و مفید کشور هستند. آیا منظور ایشان ایجاد اضطراب عمومی و بالتبیین مخالفت با قانون اساسی نیست؟

آقای دکتر امینی در بهترین نقاط ایران املاک مزروعی دارند. آقای دکتر امینی در بهترین نقاط ایران بخصوص تهران مستغلات دارند، آقای امینی در بهترین نقاط پاریس مستغلات دارند، آقای دکتر امینی در برزیل و آرژانتین مالک هزاران هکتار املاک مزروعی شده‌اند، آقای امینی نماینده کمپانی‌های فروش اتومبیل هستند، با این همه آقای دکتر امینی در یک معامله قندوشکر ۸۰ میلیون ریال بابت ۵۰ درصد تفاوت قیمت استفاده کرده‌اند. تفصیل قضیه از این قرار است:

جناب آقای دکتر امینی در سال گذشته به بهانه موجود بودن ارز خارجی و عدم وجود اسکناس به اندازه مصرف داخلی، فکر بکری کرده‌اند و به موجب ۳ تصویب نامه اجازه فروش مقدار ۳۰ هزار تن شکر را که آمریکایی‌ها به ایران داده بودند، از هیئت دولت گرفتند. تفاوت قیمت شکر مزبور با شکر آزاد ۱۶۰ میلیون ریال بوده است که ۵۰ درصد مبلغ مزبور به جناب آقای امینی رسیده است... با این وصف قضاوت فرمائید آیا زیان آقای امینی برای دستگاه دولت بیشتر است یا ۵۰ هزار کارمندی که بنظر ایشان زائد هستند؟

سند دوم:

بطوری که خاطر خوانندگان مسبوق است، پس از واقعه ۲۸ مرداد و کمک بلاعوض دولت آمریکا به ایران رویهم رفته یکصد و پنجاه هزار تن شکر از دولت آمریکا دریافت گردید. و با محصول کارخانجات قند داخلی احتیاج ایران به خرید شکر از ممالک خارجی مرتفع بوده است. معهذاً در چندماه قبل که دولت بیش از ۳ میلیون دلار موجودی ارزی نداشته، جناب آقای دکتر امینی در قبال خرید ۲۰ هزار تن شکر از کوبا مبلغ ۲/۵ میلیون دلار از موجودی ارزی [را] حواله به فروشنده داده و با این ترتیب دولت در مضیقه ارزی افتاده است. دولت آمریکا با تذکر به اینکه دولت ایران احتیاج به خرید شکر نداشته، چنین تصور کرده است که قطعاً معامله جناب آقای دکتر امینی با کوبا برای خرید شکر براساس دریافت حق دلالی و

کمیسیون بوده، به همین مناسبت دستور داده است ۱۵ میلیون دلار کمک اخیر بدون اطلاع و تصویب اداره مرکزی آمریکا، که نظارت بر کمک بلاعوض را دارد، به مصرف نرسد و با این ترتیب دیده می‌شود که آبروی يك دولت خدمتگزار بر اثر يك معامله مغرضانه، که نتیجه حتمی دریافت کمیسیون و دلالی بوده است، از بین رفته و هزینه‌های ضروری دولت مواجه با کسب اجازه از مقامات آمریکایی شده است. معلوم نیست جناب آقای دکتر امینی چرا برای دریافت کمیسیون و یا دلالی با اعتبار و آبروی مملکت ما بازی می‌کنند. اگر مرجع رسیدگی باشد کشف این حقیقت بسیار آسان خواهد بود...

سند سوم:

صدماتی که عزیمت اعلیحضرت فقید از ایران در شهریور ۲۰ به کشور ما که به سمت تعالی و ترقی می‌رفت، زده است قابل احصاء نبوده و نیست!

[اعلامیه پس از ذکر شمه‌ای از «خدمات شاهنشاه فقید» چنین نتیجه می‌گیرد:]

...متأسفانه کسانی که از زوایای کشور ما منتظر فرصت بوده و همیشه می‌خواستند و می‌خواهند که مردم مملکت روی آسایش را نبینند و منظور آنها نیز از این طرز تفکر معلوم نیست، در موقع مناسب شروع به اقدام کرده، در همان تاریخ آقای دکتر مشرف نفیسی، شوهر خواهر آقای دکتر امینی، به عنوان متخصص اقتصاد با سمت وزیرداری شروع به اقدام نمود و از آن وقت تعادل بودجه مملکت ما از بین رفت. حجم انتشار اسکناس فزونی گرفت. کنترل ارز و منع خروج آن از کشور از بین رفت. از قرار این طرز تفکر معلول نظریات خاص آقایان دکتر مشرف نفیسی و دکتر علی امینی وزیر فعلی داری بوده و هست. آقای دکتر امینی وزیر داری، کشور عزیز ما را یکبار مانند پدر بزرگش (مظفردالدین‌شاه) مقروض کشورهای خارجی می‌کند. بدون توجه به تثبیت قیمت‌ها با بالا بردن قیمت پشتوانه اسکناس منتشر می‌نماید و ابداً توجهی به قدرت خرید مردم نداشته، قیمت زندگانی را دائماً بالا برده و تعمداً با اخذ تصمیمات اقتصادی، موجبات خروج ارز را از کشور فراهم می‌فرماید. نتیجه این همه اقدامات اقتصادی این است که مردم ناراضی شده علیه قدرت و قانون اساسی اقدام کنند. آیا آقایان امینی و دکتر مشرف نفیسی، که از خاندان قاجاریه هستند، باطناً مشغول يك مبارزه ناجوانمردانه هستند؟ آیا تصور نمی‌کنید که آقای دکتر علی امینی، برادر ابوالقاسم امینی خائن وزیر دربار سابق، به اساس هستی مملکت ما تیشه می‌زند...

سند چهارم:

جناب آقای دکتر امینی با حزب توده ائتلاف کرده‌اند.

اوائل که جناب آقای دکتر امینی تشریف آوردند و وزیر داری شدند، عوامل ایشان چنین شهرت دادند که بنا به توصیه آمریکائیان به وزارت داری منصوب شده‌اند - خود ایشان نیز در مجلس شورایی فرمودند که من داوطلب وزارت داری نبوده‌ام بلکه جناب آقای نخست‌وزیر به من پیشنهاد ارجاع شغل نمودند - چند بار دیگر که مقام ایشان بر اثر پذیرفتن

توصیه‌ها و انتصاب دزدان به کار متزلزل شده بود، باز عوامل ایشان که سمت جاسوسی در دستگاه‌های وزارت دارائی دارند شهرت دادند که تا آمریکایی‌ها به جناب آقای دکتر امینی اظهار علاقه می‌نمایند برداشتن ایشان میسر نیست. حالا که بر آمریکائیان مسلّم شده که جناب آقای دکتر امینی حق دلالی گرفته‌اند و عملیات ایشان در مورد خرید قند از کوبا و مضیقه ارزی توأم با استفاده بوده است، دست به بازی جدیدی زده‌اند و آن این است که می‌خواهند به آمریکائیان بگویند جوانان لیسانسیه و دیپلمه وزارتخانه‌ها بخصوص وزارت دارائی به من علاقمندی دارند. بنا بر این برای جمع کردن عده‌ای از کارمندان بنام دیپلم و لیسانسیه متوسل به جوانان توده که در مهرگان جمع می‌شوند زده‌اند و از ایشان دعوت کرده‌اند که با نطق و بیان و وسایلی که دارند به آمریکایی‌ها بفهمانند که جوان‌ها طرفدار ایشان هستند و در این باب به آقای درخشش هم رشوه داده‌اند و در مجلس شورای ملی نیز سنگ مستخدمین دولت را به سینه می‌زنند و از این مطلب غافلند که دستگاه حساس سیاست به ماهیت گروه‌های مختلفی که در کشور ما فعالیت می‌کنند آشنایی دارند. جناب آقای دکتر امینی باید بدانند [که] مورد نفرت جوانان وطن پرست واقعی و شاهدوست کشور می‌باشند و نقاب ایشان را در فرصت مناسب عقب خواهند زد و طینت اصلی معظم‌له را نشان خواهند داد.

سند پنجم:

عاقبت جناب آقای دکتر امینی معلوم الهویه در جواب تذکرات من و مای مجهول الهویه مهر سکوت را شکستند.

ما گفته بودیم که جناب آقای دکتر امینی بدون اینکه احتیاج به خرید قند و شکر داشته باشند، در موقعی که کشور ما بیش از ۳ میلیون دلار ذخیره ارزی نداشته، در مقابل معامله ۲۰ هزار تن شکر خریداری از کوبا مبلغ ۲/۵ میلیون دلار از موجودی ارزی بانک را پرداخت کرده، بانک و کشور را دچار مضیقه ارزی نموده و در نتیجه از آمریکائیان نیز سلب اعتماد کرده است و آمریکائیان طبیعتاً این معامله را ناشی از دریافت حق کمیسیون دانسته‌اند و بالتسبیح خرج اعتبارات ۱۵ میلیون دلاری سایر اعتبارات بعدی را موکول به موافقت خودشان کرده‌اند. جناب آقای دکتر امینی فرموده‌اند که ما در سال ۱۳۱۷ برای کمبود ذخیره قند و شکر با کشور مکزیك چنین معامله [ای] کرده ایم و این معاملات را طوری توضیح داده بودند که فهم آن برای افراد مجهول الهویه میسر نبود. بنا بر این ناچار برای روشن شدن ذهن مردم مجهول الهویه باید توضیح داد که ما چه می‌گوئیم و جناب دکتر امینی که البته معلوم الهویه هستند چه فرموده‌اند. جناب آقای دکتر امینی باید بفرمایند:

- ۱- آیا با کوبا معامله قند و شکر فرموده‌اند یا خیر؟
 - ۲- آیا در موقع معامله ایشان دولت بیش از ۳ میلیون دلار ذخیره ارزی داشته یا خیر؟
 - ۳- آیا بر اثر این معامله واریز بروات و اسناد بانکی دچار تعلق و مضیقه شده یا خیر؟
- علاوه بر اینها جناب آقای دکتر امینی بفرمایند:
- ۱- آمریکائیان به ما ۷۵ میلیون دلار کمک بلاعوض داده‌اند یا خیر و آیا آمریکائیان به قدر

کافی قندوشکر مصرف کشور را فرستاده بودند یا خیر؟

۲- آیا در قبال این همه کمک بلاعوض و مردانه دولت آمریکا سزاوار بوده است که جناب دکتر منتظر جواب مؤسسات رسمی آمریکایی نشوند و آیا معامله قندوشکر با مکزیك و چین به قدری فوریت داشته است که ما می‌بایستی علاوه بر مواردی که سابقاً از آنها سلب اعتماد کرده بودیم، بازهم سلب اعتماد کنیم یا خیر؟

...جناب آقای دکتر امینی جنابعالی چرا این معامله را انجام فرموده‌اید؟ بنظر جنابعالی این معامله‌ها نتیجه دریافت اقلایک میلیون دلار کمیسیون نبوده است؟ جناب آقای دکتر امینی آیا با این معامله آمریکائیان بیشتر از ما سلب اعتماد نکرده‌اند؟ قطعاً سلب اعتماد کرده‌اند، چه جنابعالی را نماینده ملت ایرانی می‌دانند. حالا از پیشگاه بندگان اعلیحضرت همایونی و نمایندگان محترم مجلس شورای ملی و مجلس سنا استدعا می‌کنم [دنباله اعلامیه موجود نیست].

تحریکات شاه و علم به ثمر نشست. با اثبات عدم کارایی و بی‌لیاقتی و فساد بی‌حد و حصر زاهدی، بویژه در حیف و میل «کمک»‌های مالی آمریکا و القای این تهدید که بقاء زاهدی می‌تواند به فروپاشی شیرازه امور کشور و تقویت «کمونیسم» بیانجامد، مقامات آمریکایی با برکناری او موافقت کردند و در فروردین ۱۳۳۴ حسین علاء به صدارت رسید. علاء از چهره‌هایی بود که از دیرباز، در عین پیوند با بریتانیا به آمریکا نیز وابستگی داشت و لذا می‌توانست مهره مورد توافق هر دو سیاست باشد. در عین حال، شاه نیز از ناحیه علاء احساس خطر نمی‌کرد، مضافاً اینکه در دولت او اسدالله علم به عنوان وزیر کشور نقش اصلی را ایفاء می‌نمود. معهداً، مقامات آمریکایی اعتماد تزلزل‌ناپذیر خود را از امینی سلب نکردند و او، علیرغم تمایل محمدرضا پهلوی، در کابینه علاء وزیر دارائی شد. در این زمان نیز توطئه‌ها علیه امینی تداوم یافت و انتشار اعلامیه‌های پیشگفته، این بار با لحنی تند و بیسابقه، ادامه داشت:

دکتر امینی بی‌شرمی و بی‌حیائی می‌کند.

دو سه ماه پیش به مستخدمین دولت تذکر دادیم که دکتر امینی ظاهراً درصدد این است که ثلث مستخدمین دولت را کسر نماید، چرا این کار را می‌کند؟

۱- برای اینکه ناراضی درست کند.

۲- برای اینکه بگویند بندگان اعلیحضرت همایونی دستور فرمودند.

۳- برای اینکه برای عده [ای] از افراد جدید که طبیعتاً طرفدار او خواهند شد جا باز کند.

۴- برای اینکه در نظر خارجی‌ها مبارزه برای بهبود وضع کشور را مبتذل نماید.

۵- برای اینکه وقت‌گذرانی کند.

۶- برای اینکه نخست‌وزیر بشود.

دکتر امینی در مجلس شورای ملی ضمن نطق‌هایی که کرده و خطابه‌هایی که خوانده گفته

است تمام افرادی که انتخاب کرده ام درست هستند و خودم انتخاب کردم و تحت تأثیر نفوذ نبوده ام. این حرف آن هم پیش وکلاء و سناتورها محققاً قاحت بوده است. چه دکتر امینی حتی يك نفر و حتی يك پست و شغل كوچك به کسی نداده است که دنبال آن توصیه نباشد. حالا همین دکتر امینی با همین عناصر می خواهد تصفیه کند. دکتر امینی کسی را که وسیله خانم او و رابطه ای که با يك نفر تاجر داشته رئیس اداره می کند و به این رئیس اداره (خیلی معذرت می خواهم) دزد و دیوث اجازه می دهد که افراد فاسد را صورت بدهد، البته او هم کسی را صورت می دهد که دزد و دیوث نیست، حق هم دارد. زیرا در نظر هر کس بنا بر عقیده ای که دارد مفهوم فساد فرق می کند. آقای دکتر امینی به مدیر کلی که هر شب در حدود ۲-۳ هزار تومان بازی پوکر می کند اجازه می دهد که افراد فاسد را بیرون بریزد، البته در نظر آن مدیر کل فرد فاسد کسی است که قمار بازی نکند. برای بندگان اعلیحضرت همایونی بسیار آسان خواهد بود که به وسیله رکن ۲ ستاد ارتش و یا کارآگاهی صدق عرایض ما را تحقیق فرمایند و مقرر بفرمایند که به این آقای دکتر امینی (پهلوان پنبه) برادر ابوالقاسم امینی درس شرافت داده شود. آقای دکتر امینی اگر باز بی شرمی و بی حیائی بکنند البته با ذکر نشانی کامل ثابت خواهیم کرد که چه اشخاصی با چه وسیله از ایشان کار گرفته اند...

مقایسه اعلامیه فوق با اعلامیه های زمان زاهدی نشان می دهد که شاه از موقعیت مستحکم تری برخوردار است، معهدا در آن هراس از فشار مقامات آمریکایی برای نخست وزیری امینی نمایان است. در تاریخ ۱۳۳۴/۳/۲۰ شاه موفق شد امینی را از پست کلیدی وزارت دارائی دور کند و او را در موقعیت نازلتری، در رأس وزارت دادگستری، قرار دهد. در این زمان نیز اعلامیه های «مجهول الهویه» ادامه داشت. توجه به مفاد اعلامیه زیر که در تاریخ ۱۳۳۴/۹/۱ توسط «فرمانداری نظامی تهران» کشف شده، مفید است:

...يك نفر از حاضران از او پرسید: پس در رفع مشکلات کشور ما اعلیحضرت همایونی چه نقشی را بازی می فرمایند؟ دکتر امینی در جواب گفت: اعلیحضرت همایونی در انجام امور سیاسی و اقتصادی نمی توانند نقشی داشته باشند. وقتی به او گفتند پس چرا هر زمانی که مواجه با مخالفت مجلس می شوید از اعلیحضرت همایونی استمداد می طلبید، قیافه روباه صفت او سفید و سپس سیاه شد و فهمید در اینجا نمی تواند مهمل پردازی نماید، ناچار به گوشه دیگر مجلس مهمانی رفت.

یکی از رفقا که متوجه ناراحتی دکتر امینی شده بود گفت: آقای دکتر به تازگی دسته گل دیگری به آب داده اند که فوق العاده باعث عصبانیت ملوکانه شده و به ایشان سخت تغییر فرموده اند. جریان این است [که] ضمن تقدیم صورت زندانیان که برای آن ها تقاضای عفو به مناسبت تولد شاهانه می شد برای ارکانی نام، که همدست ناصر فخرآرائی سوء قصدکننده به شاهنشاه بوده است و محکوم به حبس ابد بوده، تقاضای بخشودگی می نماید... معلوم نیست که اگر ارکانی و امثال او از حبس ابد که محکوم شده اند رها شوند برای روش عمومی جوانان و

علاقتمندی به کشور چه اطمینانی وجود خواهد داشت.

یکی دیگر از حاضران گفت: تمایل دکتر امینی به سیاست چپ و اندوخته کردن دوستی آنان برای روز مبادا برای دکتر امینی موروئی و چیزی است که مشهود می‌باشد و همه می‌دانند که دکتر امینی در وزارت دارائی هم تمام عوامل توده‌ای را قدرت و امکان اعمال نفوذ داده بود و حالا هم در وزارت دادگستری دیوان کیفر کارکنان دولت و دادسرای تهران به طور کلی در دست توده‌ای‌ها می‌باشد و آقایان الموتی و شهاب فردوس و صدها امثال ایشان نیز کارهای حساس را اشغال کرده‌اند و مسلم است [که] باید برای امثال ارکانی‌ها تقاضای عفو بشود. چون همه وارد صحبت شده بودند یکی دیگر از رفقا که سکوت کرده بود گفت: لازمه دوستی دکتر امینی با آقای ارسنجان‌ی انجام این گونه امور است، ولی جای تعجب است که اعلیحضرت همایونی با اینکه از اعمال دکتر امینی مستحضرند چرا عذر او را نمی‌خواهند. همه حاضرین ساکت شدند. پیرمحفل گفت: عجله نفرمائید. اعلیحضرت به خوبی از اعمال او مطلعند و در این خصوص به ایشان خیلی سخت تغییر فرموده‌اند، ولی از قرار معلوم سیاست‌های خاص موجبات او را در کابینه فراهم کرده است و بالاخره آن سیاست‌ها هم خواهند فهمید و دکتر امینی هم به سزای خیانت‌های خود خواهد رسید. [تأکید در متن از ما است]

بهرروی، محمدرضا بهلوی موفق شد موافقت مقامات آمریکایی حامی امینی را جلب کند و همانطور که «پیرمحفل» وعده داده بود امینی بسیار زود، حدود یک ماه پس از صدور اعلامیه فوق، از پست وزارت برکنار شد و در دیماه ۱۳۳۴ با عنوان سفیر ایران به ایالات متحده آمریکا اعزام گردید.

امینی، آلترناتیو آمریکا

تجربه تحولات چهاردهه اخیر در کشورهای تحت سلطه و بررسی تاریخچه عملیات سرویس‌های اطلاعاتی مُعظم جهان نشان می‌دهد که هم آمریکا و انگلیس و هم شوروی هیچگاه در کشورهای تحت سلطه خویش محاسبات خود را بر یک عامل مبتنی نساخته و همواره کوشیده‌اند که علیرغم رژیم دست‌نشانده حاکم، با ملحوظ داشتن احتمالات گوناگون، آلترناتیوهای گوناگونی را پرورش دهند.^{۱۰} این مهره‌های موازی و جایگزین، توسط سرویس

۱۰. برای نمونه به «طرح اضطراری» سازمان «سیا» مندرج در مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا (ج ۱، ص ۳۰۱-۳۲۵) مراجعه شود. این سند نشان می‌دهد که «سیا» ۵ احتمال را برای آینده ایران، و بر مبنای آن ۵ طرح اضطراری را، مدنظر داشته است. سند فوق که در حوالی سال ۱۳۵۰ تنظیم شده، این احتمالات را چنین بیان می‌دارد:

۱- طرح اضطراری یک: شاه می‌میرد و پس از یک دوره ناآرامی ملکه بر اساس قانون اساسی حکومت را به ←

اطلاعاتی قدرت سلطه گر تقویت می شوند و زمینه های معینی برای رشد آنها فراهم می گردد تا در شرایط ضرور بتوانند نقش مناسب را ایفاء کنند. در صورت تمرّد مهره حاکم و یا از میان رفتن زمینه های اجتماعی حکومت او و یا عدم صلاحیت او در ادامه حکومت، قدرت سلطه گر مناسب ترین آلترناتیو را جایگزین می کند و یا از فشار این نیروهای موازی برای تعدیل و اصلاح مهره حاکم بهره می جوید. روشن است که در صورت سقوط رژیم وابسته و استقرار رژیمی مخالف با قدرت سلطه گر، این نیروهای موازی کارائی خود را از دست نخواهند داد و می توانند به عنوان اهرم های فشار بر رژیم جدید، بتدریج مواضع قدرت سلطه گر را بازسازی کنند و یا حتی در صورت وجود شرایط مناسب قدرت را به دست گیرند.

پس از این توضیح ضرور، سرگذشت امینی را پی می گیریم:

خروج امینی از ایران هرچند منظور شاه را تأمین کرد و امینی را موقتاً از صحنه داخلی کشور دور نمود، ولی این حادثه به سود امینی تمام شد و او طی دوران سفارت خود در آمریکا موفق شد ارتباطات وسیع تر و عمیق تری را با محافل قدرتمند این کشور برقرار کند و حمایت کامل این محافل را به خود جلب نماید:

در سال جاری اطلاعاتی درباره تماس دکتر علی امینی با رئیس اداره اطلاعات سفارت آمریکا به این اداره نرسیده، ولی طبق سوابق موجود وی در سال ۱۳۳۹ با وابسته مطبوعاتی سفارت کبرای مزبور در تهران تماس داشته و در يك مجلس پذیرائی در منزل خود اظهار کرده بود که هنگام سفیر کبیری خود در واشنگتن با کندی رئیس جمهور فقید آمریکا و هم چنین با سفیر کبیر اسرائیل در آمریکا روابط نزدیک داشته است... (گزارش اداره کل هشتم ساواک - ۱۳۴۲/۱۱/۲۷)

برای ما کاملاً روشن نیست که در سال ۱۳۳۵ در آمریکا بر امینی چه گذشت و نمی دانیم

دست می گیرد.



۲- طرح اضطراری دو: پس از مرگ شاه ملکه حکومت می کند، لیکن در جوئی توأم با خلاء قدرت و اوضاع رو به وخامت.

۳- طرح اضطراری سه: ملکه حکومت می کند، لیکن قدرت واقعی در اختیار يك فرد نیرومند قرار می گیرد.

۴- طرح اضطراری چهار: طی يك اقدام خشونت بار شاه کشته می شود و ملکه از حقوق و امتیازات خود محروم و مجبور به فرار می گردد. يك «فرد نیرومند» چهگرا یا راستگرا به قدرت می رسد.

۵- طرح اضطراری پنج: طی يك اقدام خشونت بار شاه به قتل رسیده و ملکه نیز توسط عناصر هوادار کمونیست ها یا کشته می شود و یا از حقوق و امتیازات خود محروم می گردد (این عناصر ممکن است اعضاء حزب توده باشند و عناصر طرفدار پکن و مسکو نیز در میان آنها دیده شود)!

که علاوه بر کندی میزان ارتباطات او با عالی‌ترین محافل اطلاعاتی آمریکا در چه حد و چگونه بود. ولی می‌دانیم که آلن دالس، که در آن سالها در رأس سازمان «سیا» قرار داشت، دارای سابقه آشنائی دیرین با امینی بود. قبلاً دیدیم که در نخستین سالهای پس از جنگ دوم جهانی، آلن دالس، «دایناسور» دنیای جاسوسی آمریکا که در این زمان وقت خود را در سفر مدام می‌گذرانید و بعدها روشن شد که وسیع‌ترین شبکه‌های جاسوسی را در ماوراء مرزهای آمریکا و به ویژه در اروپای شرقی سازمان می‌داده، در ترکیب «هیئت ماوراء بحار» آمریکا وارد ایران شد و میهمان امینی بود. بنابراین، امینی با دالس آشنائی کامل داشت و بسیار بعید است که در دوران سفارت خود با وی خلوت نکرده باشد. به احتمال قریب به یقین در همین دیدارها دالس تحلیل امینی را از ایران جويا شد و تحت تأثیر ارزیابی‌های «آمریکایی‌پسند» او قرار گرفت و بدینسان بود که امینی در استراتژی منطقه‌ای «سیا» جایگاهی فراتر از گذشته، جایگاهی ویژه، یافت. در این جایگاه جدید، امینی مهره‌ای بود که می‌توانست نقش يك آلترناتیو جدی را در قبال رژیم موجود ایفاء کند و یا حداقل به عنوان يك نیروی موازی اهرمی نیرومند برای فشار بر رژیم پهلوی باشد.

در سال ۱۳۳۶، محمدرضا پهلوی در بدترین دوران روابط خود با آمریکا قرار گرفت. دولت منوچهر اقبال نمی‌توانست رضایت کامل سیاست آمریکا را جلب کند. در شرایطی که در پی بحران سوئز موج ضدامپریالیستی منطقه را فرا گرفته بود و بنظر می‌رسید که شوروی در سیاست خاورمیانه‌ای‌اش بر رقبای غربی پیشی گرفته، شخص محمدرضا پهلوی و نخست‌وزیر منتصب او، اقبال، سخت بی‌کفایت جلوه می‌کردند. آمریکا به توانایی دربار ایران در حفظ سنگرهای دفاعی غرب با دیده تردید می‌نگریست. در مورد شخص اقبال باید گفت، او بیش از آنکه مهره‌منتخب آمریکا یا انگلیس باشد، مهره‌دربار بود و در اثر بندوبست‌های فراوان و بویژه روابط با اشرف پهلوی به قدرت رسیده بود و این بر سرویس‌های اطلاعاتی غرب پوشیده نبود. این نخستین بار بود که شاه می‌خواست مهره‌خود را در رأس دولت قرار دهد و به عنوان کارگردان اصلی سیاست ایران «مهارت» خویش را در بازیگری ثابت کند، لذا اقبال در محافل سیاسی به عنوان «غلام خان‌زاد» شناخته می‌شد. در این جو آشفته اقبال می‌کوشید تا با بندبازی سیاسی میان سفارت‌های آمریکا و انگلیس در قدرت بماند ولی آمریکایی‌ها به او با دینده بی‌اعتمادی می‌نگریستند و او را يك مهره‌انگلیسی می‌شمردند. در مقابل، باید انگلیسی‌ها از اقبال حمایت می‌کردند، ولی شبکه متنفذ عوامل بریتانیا در ایران زیرنفوذ بلامعارض اسدالله علم قرار داشت که اقبال را مهم‌ترین رقیب خود می‌شناخت. لذا است که در

دوران اقبال شاهد توطئه‌های گسترده‌ای علیه دولت او توسط باند علم هستیم. این توطئه‌ها عملاً دولت اقبال را فلج می‌کرد و عوامل علم مستقیم و غیرمستقیم بی‌کفایتی اقبال را به سفارت‌های آمریکا و انگلیس القاء می‌کردند. تفتین و تحریکات علی‌امینی در واشنگتن نیز، که در این زمان مغازه گرمی را با علم آغاز کرده بود، مسلماً در اثبات بی‌لیاقتی شاه و اقبال به مقامات «کاخ سفید» بی‌اثر نبود. در چنین شرایطی، اقبال به سرعت به تغییر در کابینه خود دست می‌زد و مهره‌های متحجر و آنگلو فیل چون علی‌اصغر حکمت را با مهره‌هایی که به نظر او مطبوع آمریکایی‌ها بودند عوض می‌کرد. معهدا، علم عنودانه حاضر به همکاری نبود و همین برای فلج کردن دولت اقبال کفایت می‌کرد. در چنین شرایطی، سفر شاه به مسکو و بهبود نسبی روابط ایران و شوروی (۱۳۳۵-۱۳۳۶)، که با وساطت و توصیه انگلیسی‌ها صورت گرفت، باب طبع آمریکا نبود و خشم آنتی کمونیست‌های حرفه‌ای چون جان فاستر دالس، وزیر خارجه، و آلن دالس، رئیس «سیا»، را برمی‌انگیخت.

در این زمان، طرح جامع و گسترده‌ای برای تصرف قدرت در ایران توسط «سیا» در حال تکوین بود. سیف‌الله رشیدیان، که يك چهره سیاسی «متفکر» به شمار می‌رفت و به دلیل دوستی با شاهپور ریهورتر و گرمیت روزولت تحلیل‌ها و نظرات او صائب بود، در تاریخ ۱۳۳۶/۶/۴ وضعیت شاه را چنین توضیح می‌دهد:

سیف‌الله رشیدیان به یکی از دوستان خود اظهار داشته که در آتیه نزدیک وقایع تازه‌ای در ایران رخ خواهد داد و اعزام هئودرسن معاون وزارت خارجه و سفیر کبیر سابق آمریکا در ایران که زمینه تغییراتی را در مرداد ۳۲ در ایران فراهم نمود، با این وقایع جدید بی‌ارتباط نیست و حتی این تحولات ممکن است مقارن با تحولاتی در سوریه صورت گیرد. رشیدیان اضافه نموده: فشار محافل آمریکایی به اعلیحضرت همایون شاهنشاه افزایش یافته و صراحتاً در گفتارها و مذاکرات خود با رجال و مردم عادی به آن اشاره می‌کنند... (سند ساواک - ۱۳۳۶/۶/۴).

این نارضایی شدید دولت آمریکا از شاه در مسئله «کمک» به ایران نیز نمایان بود:

عصر روز شنبه ۲۳/۷/۳۶ دکتر بینا نماینده مجلس شورای ملی... می‌گفت: با اینکه آقای ابتهاج مدیرعامل سازمان برنامه بنابه دعوت صندوق بین‌المللی پول به آمریکا مسافرت کرده، معهدا در اثر عواملی که در کار بوده در امور مربوطه پیشرفتی حاصل نکرده و طی نامه‌ای که به یکی از دوستان خود نوشته متذکر شده که مقامات آمریکایی دیگر به این سادگی‌ها حاضر به کمک به ایران و دادن قرضه به سازمان [برنامه] نمی‌باشند و علاوه کرده که افتضاح کارهای سازمان برنامه و کارهای کشور به جایی رسیده که در خارج حلاجی می‌شود و این هم آقای ابتهاج برگزیده آمریکایی‌ها که تاکنون کاری از پیش نبرد و حاضر به دادن قرضه هم به او نمی‌باشند. (گزارش فرمانداری نظامی راه آهن - ۱۳۳۶/۷/۲۴).

در آن زمان ظاهراً هدف اصلی فشار سیاسی و اقتصادی آمریکا بر شاه، انتصاب علی امینی به نخست‌وزیری بود. به ۳ سند ساواک، متعلق به مهرماه ۱۳۳۶، در این باره توجه شود. این اسناد بندبازی‌های ماهرانه علم را نیز نشان می‌دهد:

[۱.] «روز ۲۶/۷/۱۲ عده‌ای از اطرافیان آقای دکتر امینی، سفیر ایران در آمریکا، که در رأس آنها محمودی یکی از قضات دادگستری قرار داشته به منزل سیدجعفر بهبهانی و اسدالله رشیدیان مراجعه و به نفع آقای دکتر امینی و زمامداری مشارالیه صحبت نموده‌اند. محمودی می‌گفت: تیرگی روابط سیاسی بین ایران و آمریکا به درجه‌ای است که دولت فعلی قادر به رفع آن نخواهد بود و فقط دکتر امینی خواهد توانست روابط سیاسی بین ایران و آمریکا را به حالت ۲ سال قبل برگردانده و بدینی محافل سیاسی آمریکا را نسبت به دستگاه حاکمه ایران مرتفع سازد.»

[۲.] دکتر شاهکار عضو مؤسس جمعیت آزادی و نماینده مجلس شورایی به یکی از دوستان خود اظهار داشته: وضع آقای دکتر امینی سفیر کبیر ایران در آمریکا از نظر سیاسی فوق‌العاده رضایت‌بخش است و مشارالیه موفق به جلب دوستی و اعتماد کامل آمریکایی‌ها شده و چون مقدمات ائتلاف جمعیت آزادی و حزب مردم نیز از هر جهت فراهم گردیده و به زودی این ائتلاف عملی خواهد شد، لذا بین کارگردانان حزب مردم [حزب اسدالله علم] و جمعیت آزادی توافق شده که دکتر امینی را کاندیدای نخست‌وزیری معرفی کنند و فقط منتظر موافقت شاهنشاه با زمامداری دکتر امینی می‌باشند.

دکتر شاهکار افزود: با اینکه شاهنشاه با برکناری آقای دکتر اقبال موافقت فرموده‌اند، مع هذا چون افراد مورد رضایت شاهنشاه از جمله سهیلی، صدراالشراف و انتظام به علت عدم تمایل شخصی و یا اشکالات در این مورد شانس ندارند، لذا دکتر امینی با پشتیبانی حزب مردم و عده زیادی از نمایندگان مجلس و اعضای جمعیت مؤتلف آزادی به ریاست هیئت دولت انتخاب خواهد شد و مقامات آمریکایی نیز رسماً اعلام داشته‌اند تا زمامداری شخص مورد اعتمادی از پرداخت هرگونه کمک مالی به ایران خودداری خواهند کرد و حتی شاهنشاه تقاضای تعویض آقای علاء وزیر دربار شاهنشاهی را نموده‌اند و ممکن است مجدداً آقای دکتر اقبال به وزارت دربار منصوب و آقای علاء به عنوان سفیر کبیر ایران در انگلستان معرفی شوند.

[۳.] ... ناصرقلی فرهادپور مدیر روزنامه آسیای دمکرات و برادرش خسرو فرهادپور مدیرکل شهرداری به اتفاق چند نفر از فرهنگیان که با آنها جلسات مشترکی دارند... در محافل مختلف مخصوصاً بین فرهنگیان به نفع آقای دکتر امینی سفیر کبیر ایران در واشنگتن و نخست‌وزیری ایشان تبلیغات می‌نمایند....

در این زمان، سرویس اطلاعاتی بریتانیا (MI-6) برگ تکان دهنده ای را به زمین زد و «سیا» را حیرت زده ساخت. در اسفند ۱۳۳۶ پرده از توطئه کودتائی برداشته شد که در رأس آن رئیس اداره دوم ستاد ارتش ایران قرار داشت. بازجوئی های دستگیرشدگان جایگاه خاص امینی را در این طرح فاش ساخت و شاه را به شدت مدیون لندن نمود. برای محمدرضا پهلوی روشن شد که واشنگتن امینی را مهره ای هم طراز او می داند و حتی او را به عنوان يك آلترناتیو بطور جدی برگزیده است. این اطلاع منشاء کینه عمیقی شد که شاه در طول زندگی خود از امینی به دل گرفت و هیچگاه نتوانست او را تحمل کند. شاه خشمگین و آزرده در مصاحبه ای گفت: «عده ای خائن از تاریکی شب استفاده کرده نقشه خائنانه ای در سر دارند.»

امینی و دولت اقبال

در نیمه اسفند ۱۳۳۶، علی امینی در جمع گردانندگان شرکت های نفتی آمریکا نطقی ایراد کرد. او در این نطق گفت که باید منابع غنی نفت ایران زیر نظر آمریکا به مصرف کمک به کشورهای کم درآمد خاورمیانه برسد! نطق امینی با استقبال شدید شرکت کنندگان در جلسه مواجه شد و در مطبوعات آمریکا بازتاب وسیع یافت و در مقابل از سوی انگلیسی ها نوعی تهاجم شرکت های آمریکائی به مواضع انگلیسی ها تلقی گردید. وزارت خارجه ایران اعلام کرد که اظهارات سفیر کبیر ایران در آمریکا نظر شخصی او بوده و با مواضع دولت ایران انطباق ندارد. خود امینی بعدها مدعی شد که نطق او تحریف شده و وی چنین دیدگاهی را ابراز نداشته است. واقعیت هرچه بود، بهترین بهانه برای شاه فراهم شد تا از آن برای حمله به امینی و احضار وی به تهران استفاده کند. این حملات در نشریات وابسته به علم آغاز شد و دکتر علیقلی اردلان، وزیر خارجه، امینی را از سمت خود برکنار نمود و به تهران احضار کرد. امینی که به کُنه قضایا و ارتباط آن با کشف طرح کودتا و قوف داشت، به تهران نیامد و به توصیه مقامات آمریکائی به مدت يك ماه در فرانسه اقامت گزید. در این فاصله مقامات آمریکائی با شاه مذاکره کردند و محمدرضا پهلوی مجبور به تمکین شد. بدینسان، دکتر علی امینی در اردیبهشت ۱۳۳۷ از موضعی هماوردجویانه وارد تهران شد تا نقش جدیدی را که آمریکا به وی حول کرده بود ایفاء کند:

هفته پیش چندتن از بازیگران سیاسی که مدت ها در خارج از کشور به سر می بردند، وارد تهران شدند. قیافه سیه زاهدی و دکتر امینی در بین این تازه واردین بیش از دیگران جلب توجه می کند... با صحبت هائی که در موقع بازداشت سرلشکر قره‌نی و چندتن دیگر از

دوستان وی می‌شد، احتمال مراجعت امینی به این صورت خیلی بعید بود. در آن موقع گفتگو از احضار و بازداشت وی به علت اظهاراتی که بدون کسب تکلیف از دولت (البته ظاهر قضیه) در مورد استفاده مشترك از منابع نفت خاورمیانه کرده بود، مطرح بود و جراید نزدیک به دولت حملاتی به وی می‌کردند، در حالیکه اکنون سفیر سابق بدون کمترین ناراحتی و مزاحمتی وارد تهران شده است. این مطلب از نظر ناظرین و مطلعین سیاسی قابل اهمیت است.^{۱۱}

با ورود امینی به تهران مطبوعات تحت پوشش شاپورچی - علم به جنجال بزرگی علیه او دست زدند. در رأس این جنگ مطبوعاتی روزنامه فرمان، به مدیریت عباس شاهنده، قرار داشت: دکتر امینی سفیر کبیر سابق ایران در آمریکا که در مورد عواید نفت دسته گل معروف را به آب داد ... بار دیگر پس از ورود به تهران فعالیت‌های مرموز خود را آغاز کرده است. فعالیت‌های وی در کهریزک که از نظر مقامات انتظامی دور نیست، براساس ایجاد زمینه مناسب و انتشار شایعات به نفع وی استوار گردیده است. وی در حالی که با دوستان و همکاران صمیمی خود شب‌ها در کهریزک ملاقات دارد، سایر کسانی را که با وی آشنائی دارند نمی‌پذیرد و می‌گوید قصد دارم پیش از شرفیاب شدن دوستان را نپذیرم و آن چه مسلم می‌باشد این است که تلاش وی برای کسب اجازه شرفیابی تاکنون به نتیجه نرسیده است و گمان نمی‌رود اعلیحضرت همایونی قبل از آن که دادگاه‌های وزارت خارجه و دادرسی ارتش به اتهامات وی رسیدگی کرده و نفیاً و اثباتاً در روی آنها اظهار نظر کنند به دکتر امینی افتخار شرفیابی دهند. عده‌ای از کارمندان قدیمی وزارت دارائی و کسانی که از سوء استفاده‌های دکتر امینی اطلاع دقیق دارند و کتب و اسناد فراوان درباره وی تهیه کرده‌اند، مانند آقای اهورهوش، تلگراف‌هایی به مقامات صالحه مخابره نموده و آمادگی خود را برای حضور در دادگاه و اثبات خیانت‌های وی اعلام داشته‌اند و از اینکه هنوز به جرائمش رسیدگی نشده است اظهار تأسف کرده‌اند.^{۱۲}

۱۱. فردوسی، ۱۳۳۷/۲/۸

۱۲. فرمان، ۱۳۳۷/۲/۹

روزنامه فرمان، به صاحب امتیازی عباس شاهنده، از نشریاتی بود که توسط اینتلیجنس سرویس به راه افتاد و در سال‌های ۱۳۲۰ نقش مرموزی ایفاء کرد. این نشریه نخستین بار در ۳۱ خرداد ۱۳۲۲ به صورت يك نشریه عصر در تهران منتشر شد و سردبیران آن شاهنده، هادی هدایتی و جعفر ندیم بودند. فرمان در آغاز میانه‌رو متمایل به چپ بود و با قوام السلطنه روابطی داشت. در سال ۱۳۲۳ ارگان «حزب آزادی» بود. در سال ۱۳۲۳ دوبار توقیف شد که روزنامه شهباز، از نشریات حزب توده به مسئولیت رحیم نامور و سردبیری دکتر ذبیح‌الله صفا، به جای آن منتشر گردید. در ۱۳ بهمن ۱۳۲۳ که توسط حزب توده «جبهه آزادی» با شرکت برخی جراید روز تأسیس شد، فرمان به این جبهه پیوست و در سال ۱۳۲۴ نیز از خط حزب توده پیروی می‌کرد. فرمان در این سال توقیف شد و به جای آن نشریه توده‌ای دماوند انتشار یافت. در آذر ۱۳۲۵، فرمان ارگان اتحادیه کارگری «اسکی» (وابسته به «حزب دمکرات» قوام) شد که توسط عوامل ←

دو سه نفر از خفاشان و آتش بیارهای زنگ زده شب هنگام مانند جنایتکاران در تاریکی خود را به کهریزك رسانده اند و از علی امینی سرخیل شعبده بازان و طراران موفق به دریافت کراوات و جوراب و اسکناس های ۲۰ دلاری گردیده اند. کسی که مالیات قانونی خود و مادرش را نمی دهد، مسلماً این ۲۰ دلاری ها را هم از محل ۳۰ هزار دلار سوء استفاده از اعتبارات سفارت واشنگتن می پردازد نه از جیب خودش.^{۱۳}

«مؤسسه اطلاعات» مسعودی ها نیز در این معرکه فعال بود:

آن آقائی که در صفحه ۵ ملاحظه می کنید، در حقیقت اره کش نیست، نجار و چوب بر هم نیست، باغبان هم نیست، بلکه آخرین قیافه شخصی از ۴ تازه وارد چهارشنبه گذشته و سفیر کبیر سابق ایران در آمریکا است. دکتر امینی به عنوان سفیر احضار شده وارد تهران شد و در فرودگاه يك کلمه هم با مخبرین حرف نزد و برخلاف همیشه مثل اینکه از آنها قهر بود یکسره راه خانه را در پیش گرفت و رفت. دکتر امینی به تهران آمد تا جواب دهد آیا در توطئه ای که اخیراً به عنوان تغییر دولت کشف شد و عده ای بازداشت گردیدند دخالت داشته یا نه؟ آیا صحیح است که دوستانش برای نخست وزیری او تباری کرده و عملیات خلاف قانون داشته یا خیر؟^{۱۴}

در جبهه مقابل، امینی که به پشتیبانی آمریکا اعتماد جدی داشت، با تمام توان در صحنه بود و از طریق مطبوعات هوادار خود، چون آسیای جوان، پیام، آزادگان شرق، آرام و...، به مقابله می پرداخت. «مأمور ویژه» ساواک درباره فعالیت های مطبوعاتی امینی چنین اطلاع می دهد:

از طرف فرهادپور، مدیر روزنامه آسیای دمکرات، احمد عرب نجفی، قره چولو و ترابی اعضاء سابق حزب دمکرات، وجوهی بین بعضی از مدیران جراید پایتخت تقسیم و قرار است پس از شرفیابی آقای دکتر امینی به حضور اعلیحضرت همایون شاهنشاه، جراید به تدریج شروع به درج مطالبی به نفع آقای امینی بنمایند... (گزارش به ساواک - ۱۳۳۷/۲/۱۱).

پیرو گزارشات قبلی تقسیم وجوه بین مدیران جراید پایتخت توسط آقای دکتر امینی، یکی دیگر از رابطین آقای امینی و مدیران جراید در این مورد غلامرضا مجید، رهبر جمعیت قیام ۲۸ مرداد و مدیر باشگاه ببر، می باشد و قسمتی از وجوه توسط نامبرده بین بعضی از مدیران روزنامه ها تقسیم شده است. (گزارش به ساواک - ۱۳۳۷/۲/۱۴).

در این کارزار داغ، امینی طی مصاحبه ای با مجله تهران مصور چنین از خود دفاع نمود:

→ سرشناس بریتانیا چون مهندس خسرو هدایت، دکتر مهیمن و جعفر شریف امامی، کارگردانی می شد.

۱۳. فرمان، ۱۳۳۷/۲/۱۱

۱۴. اطلاعات هفتگی، ۱۳۳۷/۲/۱۲

... خبرنگار ما وقتی از مسئله نخست‌وزیری احتمالی او و ارتباط وی با دستگیر شدگان اخیر سؤال کرد، دکتر امینی گفت:

وقتی در آمریکا این خبر را شنیدم واقعاً تعجب کردم، چون من بهتر از هر فرد وارد به امور سیاسی می‌دانم که هر وقت اعلیحضرت همایونی اراده بفرمایند ممکن است یکی از خدمتگزاران مملکت زمام امور کشور را به دست بگیرد و تا اعلیحضرت تصمیمی اتخاذ نفرمایند هرگونه تلاشی بیهوده است... در مورد سرلشکر قره‌نی هم باید بگویم که من اصلاً او را نمی‌شناسم...

دکتر امینی درباره ملاقات خود با سناتور تقی‌زاده در آمریکا گفت:

روزی که تقی‌زاده آمد من بیمار و بستری بودم و موفق نشدم به ملاقات او بروم. روز بعد سناتور تقی‌زاده به عنوان عیادت به دیدنم آمد. چون هنگام مسافرت نیکسون، معاون رئیس جمهوری، و رئیس مجلس سنای آمریکا به ایران، تقی‌زاده رئیس مجلس سنا بود و با او ملاقات کرد، حالا هم که تقی‌زاده به آمریکا آمده در برنامه اقامت وی ملاقات با نیکسون گنجانیده شده بود. من هم یک شب ضیافت شامی به این مناسبت دادم که جمعاً ۷-۸ نفر در آن شرکت داشتند و محور صحبت هم راجع به آب و هوای ایران و سن سناتور تقی‌زاده دور می‌زد. از جمله معاون رئیس جمهوری آمریکا از تقی‌زاده پرسید: شما در چه سالی زبان انگلیسی را یاد گرفتید؟ او جواب داد: در سال ۱۹۰۵. نیکسون خنده بلندی کرد و به شوخی گفت: در آن وقت نه من در دنیا بودم نه دکتر امینی...

مراجعت دکتر امینی حاکی از این است که وی از موقعیت خود اطمینان دارد، ولی مخالفین او می‌گویند که مدارک قطعی علیه دکتر امینی در دست است و بطور حتم بازجویی‌ها و تحقیقاتی از وی به عمل خواهد آمد.^{۱۵}

در این میانه، علم در حالی که در پس پرده کارزار علیه امینی را هدایت می‌کرد، در صحنه علنی می‌کوشید تا خود را «ریش سفید» و واسطه آشتی امینی با شاه جلوه دهد:

می‌گویند: روابط علم و امینی کاملاً حسنه است و اسدالله علم برای تجدید روابط مقامات عالیه با دکتر امینی تلاش زیادی خواهد نمود...^{۱۶}

بهر روی، شاه ظاهراً با وساطت علم با امینی آشتی کرد و او را در تاریخ ۱۳۳۷/۲/۱۳

به حضور پذیرفت:

ساعت ۱۰ صبح روز ۱۳/۲/۳۷، دکتر امینی سفیر کبیر سابق ایران در آمریکا به حضور شاهنشاه شرفیاب بوده و پس از عرض گزارشات لازم مورد تفقد ملوکانه قرار گرفته و بطوری که بعد از ظهر دیروز در محافل سیاسی شایع بود، قرار است در تشریف‌فرمایی شاهنشاه به ژاپن و آمریکا دکتر امینی در التزام رکاب باشند. ضمناً از محارم آقای علم شنیده شده که ایشان برای

۱۵. تهران مصور، ۱۲/۲/۱۳۳۷

۱۶. دنیا، ۱۳/۲/۱۳۳۷

دکتر امینی نزد شاهنشاه وساطت و در تشریح خدمات گذشته مشارالیه و رفع سوء تفاهم ملوکانه نسبت به دکتر امینی فوق العاده مؤثر بوده است. (گزارش به ساواک - ۱۳۳۷/۲/۱۴)

در واقع، این «آشتی» تسلیم رسمی شاه در مقابل فشارهای آمریکا و تمکین موقت وی در برابر نقشی بود که آمریکا به امینی واگذارده بود. لذا، باید این «آشتی» را سرآغاز جنگ گسترده‌ای ارزیابی کرد که آغاز می‌شد. مبارزه در هر دو جبهه به شدت ادامه یافت و شاه در این میانه کوشید تا با پذیرش تعهدات بیشتر در قبال امپریالیسم آمریکا و اعطاء امتیازات بیشتر به آمریکا و انگلیس موقعیت خود را حفظ کند.

پس از ملاقات امینی با شاه، روزنامه فرمان و سایر نشریات مشابه به افشای اسنادی از وابستگی پدر امینی به روس‌ها پرداختند، ولی مشخص نکردند که این اسناد چگونه به دست آنها رسیده است!

هفته گذشته، مدیران جراید موفق شدند رونوشت نامه امین الدوله به باخلوفسکی کوزول و از آن مهم‌تر نامه‌های متبادله بین نواب وزیر خارجه وقت ایران و باخلوفسکی کوزول سیاستمدار روسی به دست آورند. در این نامه‌ها سفارت روس به استناد اینکه پدر دکتر علی امینی خود را تبعه روس نموده، به دولت ایران فشار آورده‌اند که از آنها مالیات گرفته نشود و در برابر آزادیخواهان معروف [!] مانند میرزا کریم خان [رشتی] و دیگران، سالدات‌های روس از آنها حمایت کند. امین الدوله پدر دکتر امینی که به واسطه نامردی خود و سپردن آزادیخواهان پناهنده در پاریس امین الدوله به محمد علی‌شاه مورد نفرت ملت ایران بود در بدنامی مرد، به فرزندانش نصیحت کرد که انتقام من را از ملت ایران بگیرید و الحق ابوالقاسم و علی امینی تا آنجا که توانستند به این وصیت رفتار کردند. اکنون بعضی از مدیران جراید نامه‌ها و وصیت نامه مزبور را انتشار خواهند داد... اینکه اظهار نموده‌اند من سرلشکر قره‌نی را نمی‌شناسم، باید در جواب گفت: خودتی، چطور ممکن است دونفری که مدت ۴ سال در تمام سلام‌ها و ضیافت‌ها رفت و آمد داشتند یکدیگر را نشناسند...^{۱۷}

شرح دقایق این جنگ مطبوعاتی دوسویه زاید به نظر می‌رسد. بررسی اسناد و مطبوعات این دوره نشان می‌دهد که در آن لحظه امینی از موقعیت کاملاً مستحکمی در دیپلماسی آمریکا برخوردار بود و همین عامل سبب گرایش تعداد کثیری از «رجال» سیاسی پهلوی، که نان را به نرخ روز می‌خورند، به سوی او می‌شد:

محمودی رئیس دفتر دیوان کیفر و از عناصر فعال طرفدار آقای دکتر امینی می‌گفت: ایشان به وسیله ایادی خود به دوستانش اطلاع داده است که موقعیت سیاسی وی علیرغم

فعالیت تبلیغاتی که علیه او انجام گرفته و می‌گیرد کاملاً مستحکم است و بسیاری از نمایندگان منفرد مجلس از جمله فرود و صراف‌زاده و حتی عده‌ای از نمایندگان عضو حزب ملیون [حزب دکتر اقبال] باطناً از ایشان جانبداری می‌کنند و از لحاظ سیاست خارجی نیز هم انگلیسی‌ها و هم آمریکائی‌ها نسبت به آقای امینی خوشبین هستند... (گزارش به ساواک - ۱۳۳۷/۳/۱۹).

این مقطع، که با توسعه امواج ضدامپریالیستی در منطقه و مداخله نظامی آمریکا در لبنان همزمان است، زمینه بین‌المللی مساعدی را برای صعود امینی به قدرت فراهم می‌ساخت و بازیگران سیاسی ایران احساس می‌کردند که بادهای موافق از سوی واشنگتن می‌وزد. دیدگاه فتح‌الله فرود، که بعدها به همراه اسدالله رشیدیان در رأس مخالفین امینی قرار گرفت، جالب توجه است:

فتح‌الله فرود نماینده مجلس شورای ملی به دوستان خود اظهار داشته [که] برنامه سیاسی آمریکائی‌ها این است که آقای امینی عهده‌دار ریاست دولت در ایران شده... فرود گفته: ما هم از این سیاست جانبداری می‌کنیم و انجام این کار را به صلاح کشور می‌دانیم، زیرا تاکنون تبلیغات کشورهای غربی مردم را کاملاً تحت‌تأثیر قرار داده و باید تغییراتی در فرم کارهای دولتی داده شود تا این هیجانی که به علت تبلیغات رادیوهای خارجی در مردم ایجاد شده از بین برود و گرنه ممکن است شوروی‌ها از این هیجانات برای پیشرفت مقصود خود استفاده خطرناکی علیه مصالح ایران بنمایند. (گزارش به ساواک - ۱۳۳۷/۵/۲۵. تأکید در متن از ما است).

در این شرایط سیاسی، نقش مزورانه و «کدخدامنشانه» علم حائز اهمیت است؛ زیرا تنها با شناخت مکانیسم عملکردهای پیچیده و زیرکانه علم است که می‌توانیم نقش بعدی شاه را در سالهای پسین، به عنوان مهره مطلوب هر دو سیاست آمریکا و انگلیس دریابیم. بدون تردید، اگر شاه از رایزنی شاپورجی و علم برخوردار نبود و عقل خود را در اختیار چهره‌های «فسیل» چون سیدضیاء قرار می‌داد هیچگاه به چنان موقعیتی نمی‌رسید و در يك کودتای آمریکائی از صحنه سیاست ایران حذف می‌شد:

... آقای امینی به دوستان خود توصیه نموده چنانچه در غیاب ایشان کار فوری و لازمی داشتند می‌توانند به آقای علم رهبر حزب مردم مراجعه کنند و در يك جلسه خصوصی نیز [غلامرضا] مجید [مدیر روزنامه آزادگان شرق] به اتفاق عده‌ای از دوستان و دار و دسته‌اش از جمله ترابی و رنجبر (کارگر کارخانه چیت‌سازی و سرسپرده ارسنجانی) آقای علم را در منزل ایشان ملاقات و ایشان ضمن ابراز محبت به آنها تأکید نموده اند بنا به توصیه آقای دکتر امینی در مواقع ضروری می‌توانند به ایشان مراجعه کنند... (گزارش به ساواک - ۱۳۳۷/۲/۲۹).

عبدالحسین شمس‌زاده عضو کمیته مرکزی حزب مردم می‌گفت: از طرف آقای علم و چند

نفر دیگر از کارگردانان حزب مزبور به آقای دکتر امینی سفیر کبیر سابق ایران در واشنگتن پیغام داده شده که نظر مساعد شاهنشاه را نسبت به ایشان جلب کرده و در صورتی که قرار باشد از اعضای حزب مردم در کابینه شرکت کند، حزب جز ایشان کاندید دیگری ندارد و شایسته است که هنگام مسافرت شاهنشاه به ایتالیا تقاضای شرفیابی نماید. (گزارش به ساواک - ۱۳۳۷/۸/۲۹).

عبدالله هادوی وکیل دادگستری که از نزدیکان سیدضیاءالدین طباطبائی است می گفت: چون دولت آمریکا برای روی کار آوردن یکی از طرفداران خود دست به فعالیت شدیدی زده است، لذا دولت انگلستان نیز به منظور خنثی کردن اقدامات آن‌ها برای زمامداری یکی از دوستان خود زمینه سازی می کند و آمدن سرلشکر ارفع، سفیر کبیر ایران در ترکیه به تهران نیز برای همین منظور بوده است. مشارالیه افزوده: اگرچه ممکن است سرلشکر ارفع موقعیت سیاسی برای زمامداری نداشته باشد ولی مقامات انگلیسی او را برای مقابله با دکتر علی امینی علم کرده و در خفا نیز افراد دیگری مانند صدراالاشراف، ساعد و آقای علاء شانس نخست وزیری ندارند... (گزارش به ساواک - ۱۳۳۷/۹/۲۷).

در نیمه دوم سال ۱۳۳۷ تغییر دولت اقبال و انتصاب امینی به نخست وزیری در

«محافل سیاسی» قطعی بنظر می رسید:

یکی از دوستان نزدیک دکتر علی امینی اظهار داشته: مشارالیه قبل از مراجعت به ایران مقدمات زمامداری خود را از نظر سیاست خارجی فراهم نموده. و از قول دکتر علی امینی افزوده: سیاست های غرب با زمامداری وی موافق ولی شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاه با این امر موافق نیستند و شخصاً به سفیر کبیر آمریکا گوشزد فرموده اند که دکتر امینی قابل اعتماد معظم له نیست... این شخص از قول دکتر امینی اظهار داشته: آقای علاء وزیر دربار شاهنشاهی بیش از هر فرد دیگری با زمامداری مشارالیه مخالفت می ورزد و با آن که ظاهراً با دکتر ابراز دوستی و صمیمیت می کند معهداً نزد شاهنشاه و مقامات دیگر از ایشان بدگونی می نماید و روی همین اصل فعلاً حداکثر کوشش مشارالیه تهیه زمینه برکناری آقای علاء از وزارت دربار شاهنشاهی است. دکتر علی امینی به دوستان خود اظهار داشته: بالاخره شاهنشاه با تعویض دولت آقای اقبال موافقت خواهند کرد زیرا نامبرده دیگر ارزش اولیه خود را در محافل داخلی و خارجی از دست داده و طبقات مختلف لوایح تقدیمی دولت دکتر اقبال را به دیده تمسخر می نگرند و یأس و بدبینی مجدداً بین مردم افزایش یافته است و حتی این موضوع از طرف اداره اطلاعات کشور آمریکا [سیا] نیز به عرض شاهنشاه رسیده و از ادامه روش فعلی در ایران که روزه روز بر بدبینی و تجری مردم و آمادگی آنها برای هرگونه انقلاب کمونیستی [!] می افزاید اعلام نگرانی گردیده است... (گزارش به ساواک - ۱۳۳۷/۹/۲۰. تأکید از ما است).

ولی در این میان يك عامل اساسی وجود داشت، که در سند قبل امینی به آن اشاره کرده است و آن مخالفت جدی شاه با برکناری دولت «غلام خانه زاد»، اقبال، و سپردن امور به امینی،

که طبعاً سبب محدود شدن اقتدار شاه می‌شد، بود. در نتیجه این عدم تمایل و تحرکات شاه بود که در آذر ۱۳۳۷، او موفق شد موافقت آمریکائی‌ها و انگلیسی‌ها را برای ادامه کار دولت اقبال، و در واقع حکومت مطلقه خود، فراهم سازد.

دو نفر از دوستان نزدیک آقای دکتر علی امینی اظهار می‌داشتند: با اینکه تا چند روز قبل تغییر حکومت آقای دکتر اقبال و زمامداری دکتر علی امینی از نظر محافل داخلی و خارجی قطعی بنظر می‌رسید، لیکن آقای دکتر اقبال به کمک طرفداران سیاست انگلیس، مقامات آمریکائی را قانع نموده‌اند که شخصاً در ترمیم کابینه اقدام خواهند کرد... (گزارش به ساواک - ۱۳۳۷/۹/۲۲).

معهداً، تثبیت دولت اقبال تثبیتی موقت است و آمریکا در اساس از وضع موجود در ایران راضی نیست و لذا شاهد تداوم فعالیت‌های امینی هستیم:

اطلاعات مکتسبه از دوستان آقای دکتر علی امینی حاکی است که مشارالیه کماکان برای احراز مقام نخست‌وزیری مشغول فعالیت می‌باشد و اعضاء سابق جمعیت آزادی نیز که دکتر شاهکار و مهندس جفرودی نمایندگان مجلس شورایی در بین آنها بوده‌اند، در مجلس شورایی برای جلب نظر عده‌ای از نمایندگان منفرد و نمایندگان مخالف دولت به طرفداری از دکتر امینی به فعالیت پرداخته‌اند. مقامات آمریکائی نیز که از تشکیل دو حزب ملیون و مردم به رهبری آقایان دکتر اقبال و علم ناراضی و آنان را به جانبداری از سیاست انگلستان و اطاعت محض از مقام شامخ سلطنت تشخیص داده‌اند و در واقع دو حزب مذکور را حزب واقعی و مورد علاقه مردم نمی‌دانند برای تشکیل يك حزب یا جمعیت سوم به رهبری دکتر علی امینی به فعالیت پرداخته و حتی این موضوع توسط آقای علی اصغر حکمت سفیر کبیر ایران در آمریکا به شرف‌عرض ملوکانه رسیده... (گزارش به ساواک - ۱۳۳۷/۹/۲۷).

سند فوق و اسناد متعدد دیگر نشان می‌دهد که نطفه‌های اولیه حزب آمریکائی «ایران نوین»، که بعدها توسط حسنعلی منصور تأسیس شد، در همین زمان ریخته شد.

بهر روی، در اواخر سال ۱۳۳۷ امینی نه تنها جایگاه خود را در سیاست آمریکا از دست نداده بلکه موقعیت مستحکم‌تری یافته و لذا او که پیش از این خود را نیازمند علم می‌دانست، از این پس حاضر نبود در برابر علم، که محیلانه می‌کوشید امینی را زیر بال و پر خود بکشد، تمکین کند:

بین اعضای مؤثر حزب مردم شایع است: پس از شرفیابی اخیر دکتر علی امینی به حضور اعلیحضرت همایون شاهنشاه، اختلاف شدیدی بین مشارالیه و آقای علم مشهود گردیده و حتی روز ۵ شنبه گذشته دکتر باهری، معاون رهبر حزب مردم، در پاسخ سئوال یکی از دوستان خود اظهار داشته: دکتر علی امینی با وساطت رهبر حزب مردم شرفیاب شده و به جای اینکه در

حضور شاهنشاه بستگی خود را به حزب مردم به عرض برساند تقاضای تشکیل حزب سوم نموده و خود را بی نیاز از کمک های آقای علم دانسته است. دکتر باهری افزوده باید با صراحت بگوید که این خواب دکتر امینی هرگز تعبیر نخواهد شد و اعلیحضرت همایون شاهنشاه با تشکیل هرگونه حزب یا جمعیت ثالثی مخالفت خواهند نمود. (گزارش به ساواک - ۱۰/۲۱/۱۳۳۷). برای آنکه علت این شیوه برخورد «محکم» و «قاطع» امینی را دریابیم، باید به سند زیر توجه کنیم:

رهاوی کارمند اداره اطلاعات سفارت آمریکا در تهران می گفت: مدتی است که روابط دیپلمات های آمریکائی و دولت ایران رو به سردی گذارده و سفیر کبیر آمریکا سعی دارد که غالباً خارج از تهران به سر ببرد و طبق آنچه که استنباط می شود وسیله دارودسته مشترک [عبدالله] انتظام، امینی علیه آقای نخست وزیر در نزد مقامات آمریکائی سعایت هائی به عمل می آید که تا حدی هم مؤثر واقع گردیده است... (اطلاعیه به ساواک - ۱۰/۴/۱۳۳۸). حمایت عجیب و طولانی آمریکا از امینی، در سال ۱۳۳۸ برای امینی موقعیتی کم نظیر پدید ساخت و «رجال» پهلوی که مرعوب موقعیت بلامعارض او شده بودند، فرصت طلبانه یا حسابگرانه به وی نزدیک می شدند. جالب است بدانیم که حتی چهره های انگلوفیل سرشناس و کهنسالی چون سیدضیاء و تقی زاده نیز دریافته بودند که زمانه دگرگون شده و لذا بادبان خود را به سوی واشنگتن تنظیم می کردند و حتی جناب تقی زاده به ناگاه «ضدانگلیسی» شد و در سخنرانی خود در مجلس سنا (۲۹ خرداد ۱۳۳۸) تدریس زبان انگلیسی در مدارس را محکوم کرد!^{۱۸} به ۳ سند جالب در این زمینه توجه شود:

[۱]... امینی گفته است: در یکی از جشن هائی که در حضور والا حضرت اشرف پهلوی تشکیل شده بود، ایشان نیز دعوت داشتند و در آنجا والا حضرت نسبت به وی ابراز محبت نموده گفته اند: امینی توجه می خواهی؟ اگر از فعالیت خود قصد صدارت داری به آن می رسی، ناراحت نباش... دکتر امینی گفته است: در جشنی که به مناسبت ورود وزیر اقتصاد آلمان در سفارت آلمان برگزار شده بود، بعضی از وزراء کابینه برخلاف گذشته دور او جمع شده و اظهار اخلاص و احترام فوق العاده می کردند و حتی شخص آقای دکتر اقبال نزد مشارالیه آمده، با فشار دادن دست نشان می دهد که مورد محبت می باشد... (گزارش به ساواک - ۲۰/۲/۱۳۳۸).

[۲] شخص مطلعی اظهار داشته: پس از اینکه بین آقای اقبال و سناتور تقی زاده در مورد بازداشت ظهیرالاسلام در فرودگاه آبادان اختلاف نظر شدید پیدا شد و آقای سناتور تقی زاده به مخالفت با آقای دکتر اقبال برخاست، چون دولت آقای دکتر اقبال از طرف دولت انگلیس حمایت می شود، لذا آقای تقی زاده کوشش نموده برای ایجاد يك حریف قوی حتی المقدور

۱۸. متن سخنرانی فوق در: مقالات تقی زاده، زیر نظر ایرج افشار، ج ۹، ص ۲۹۲ - ۲۹۴ مندرج است.

خود را به دولت آمریکا نزدیک کند و پس از کشف توطئه سرلشکر قره‌نی که گفته می‌شود به دستور مقامات آمریکائی و برای تقویت دکتر علی امینی فعالیت داشته، تقی‌زاده علناً به طرفداری از علی امینی پرداخت و در مسافرت به آمریکا نیز بیش از پیش خود را علاقمند به سیاست آمریکا نشان داده و حمله اخیر آقای سناتور تقی‌زاده به تدریس زبان انگلیسی در مدارس فقط به منظور کسب محبوبیت ملی برای خود بود و می‌خواسته به این طریق خود را مخالف اجانب و شخصی ملی قلمداد کند... (گزارش به ساواک - ۱۳۳۸/۴/۷).

[۳] قاسم لنکرانی وکیل دادگستری که از دوستان نزدیک حسن ارسنجانی است از قول مشارالیه اظهار داشته: دکتر علی امینی پس از یک رشته ملاقات‌ها و تماس‌هایی که با مقامات مؤثر داخلی و خارجی گرفته، موفق شده است نظر موافق دولت انگلیس را نسبت به زمامداری خود جلب نماید و حملات تبلیغاتی شوروی به دکتر امینی نیز از نظر داخلی مشارالیه را تقویت نموده و از سوءظن شاهنشاه به وی کاسته است. گوینده افزوده: ... در ملاقاتی که ۱۰ روز قبل بطور محرمانه بین سیدضیاءالدین طباطبائی و دکتر علی امینی صورت گرفته، در مورد زمامداری امینی مذاکرات مفصلی شده است و پس از این ملاقات سیدضیاءالدین مراتب وفاداری امینی را به شرفعرض ملوکانه رسانیده و توصیه نموده که چون در حال حاضر یک مرد قوی و وارد به امور سیاسی برای اصلاح وضع داخلی و سیاست خارجی کشور لازم است، با زمامداری دکتر امینی موافقت فرمایند و قرار است پس از مذاکره مقدماتی آقای [عباس] آرام [وزیر خارجه]، با مقامات روسیه شوروی و ایجاد زمینه ترک مخاصمات تبلیغاتی برای انعقاد قراردادهای دوستی دوجانبه، دولت آقای دکتر اقبال مستعفی و دکتر علی امینی به زمامداری منصوب گردند.

هدایت محمودی رئیس دفتر دیوان کیفر و از محارم دکتر امینی نیز اظهار داشته: دکتر امینی برای جلب نظر مقامات انگلیسی اقداماتی به عمل آورده... (گزارش به ساواک - ۱۳۳۸/۵/۱۲).

برای اجتناب از اطاله کلام، تنها می‌افزایم که علیرغم همه این تحرکات داخلی و خارجی، دولت منوچهر اقبال تا شهریور ۱۳۳۹ در قدرت بود. بقاء نسبتاً طولانی این دولت (۳/۵ سال)، به‌رغم توطئه‌های عظیمی که از سوی دو جناح اصلی علم و امینی با آن درگیر بود، علاقه شاه را به حفظ اقبال نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که اقبال در تلاش عاجزانه و مذبحانه خود برای مانور میان آمریکا و انگلستان بندباز ماهر بوده است. ولی علت اصلی این بقاء، تنها به دو عامل فوق بازمی‌گردد. علت اصلی را باید عدم تمایل جدی غرب در ایجاد دگرگونی‌های رادیکال در ایران در مقطع سالهای ۱۳۳۷ - ۱۳۳۹ ارزیابی کرد که می‌توانست در شرایط اوج وخامت اوضاع منطقه و تیرگی روابط ایران و شوروی سررشته امور را از دست آمریکا و انگلیس خارج سازد:

فراه‌پور مدیر روزنامه آسیای دمکرات و رئیس چاپخانه مجلس شورایی ملی که از طرفداران آقای دکتر امینی می‌باشد... از قول دکتر امینی اظهار داشته: وضع سیاسی ایران از نظر سیاست خارجی تثبیت است و تغییر و تحولی در اوضاع سیاسی ایران روی نخواهد داد، زیرا دول غربی بعد از مطالعات دقیق به این نتیجه رسیده‌اند که هرگونه اقدامی به منظور تضعیف اوضاع فعلی ایران به نفع شوروی تمام خواهد شد و روی این اصل فعلاً هیچگونه نقشه و برنامه‌ای برای تغییر وضع سیاسی کشور در بین نیست.^{۱۹} (گزارش به ساواک - ۱۳۳۷/۹/۸).

همین تحلیل را می‌توان در پایه صعود شریف امامی به صدارت (شهریور ۱۳۳۹ -

اردیبهشت ۱۳۴۰) قرار داد.

با نخست‌وزیری شریف امامی، که محصول توافق دربار و انگلستان و دولت جمهوریخواه آمریکا بود، شاه تصور می‌کرد که به وضع با ثباتی دست یافته است. شاه اکنون عضو فعال پیمان سنتو بود و با ایالات متحده آمریکا قرارداد دفاعی داشت، در مسافرت اردیبهشت ۱۳۳۸ به لندن به توافق‌های سری مهمی با مقامات انگلیسی و آمریکائی دست یافته بود، به توصیه شاپورجی و علم روابط خصوصی گسترده‌ای را با برخی محافل متنفذ «جمهوریخواه» آغاز کرده بود، در ۲۱ آذر ۱۳۳۸ نخستین نماینده غیررسمی خود را به اسرائیل اعزام داشته و در پی آن روابط خود را با رژیم عبدالناصر در مصر قطع کرده بود... در مقابل، به نظر می‌رسید که دولت «جمهوریخواه» آمریکا نیز از وضع موجود ایران راضی است. سفر آیزنهاور، رئیس جمهور وقت آمریکا، به تهران در ۲۲ آذر ۱۳۳۸ و اعطای وام ۲۶ میلیون دلاری به دولت شریف امامی نشانه‌های این رضایت تلقی می‌شد و حتی علی امینی نیز دولت شریف امامی را دولتی «بیطرف» می‌خواند.^{۲۰}

در آبان ۱۳۳۹ شرایط جدیدی در آمریکا پدید شد. پیروزی «حزب دمکرات» در انتخابات ریاست جمهوری، که از آبان ۱۳۳۱ از قدرت فائقه به دور بود، و آغاز ریاست جمهوری جان کندی برای شاه پدیده‌ای خوشایند نبود. ریاست جمهوری کندی که با برنامه‌های بلندپروازانه‌ای برای کشورهای دست‌نشانده غرب به قدرت رسیده بود، همه این

۱۹. این جمله خروشچف که در همین سالها به والت رلیمن، روزنامه‌نگار آمریکائی، گفت می‌تواند وخامت اوضاع ایران و میزان تزلزل رژیم پهلوی را نشان دهد: «رژیم ایران مثل يك سيب گنديده است و ما کاری نداریم جز اینکه منتظر افتادن آن در دامانمان باشیم.» (هوشنگ مهدوی، ص ۱۶۰)

۲۰. طبق گزارش مأمور ویژه ساواک، در تاریخ ۱۵/۱۰/۱۳۳۹ دکتر علی امینی اظهار داشت: «چون دولت فعلی بیطرفانه کار می‌کند و اقدام خلافی انجام نداده، بهانه‌ای برای شرکت او در مبارزات انتخاباتی وجود ندارد تا مردم را به دور خود جمع کرده و سر و صدا راه بیاندازد.»

دستاوردهای شاه را در معرض مخاطره قرار می‌داد و به همین دلیل بود که شاه در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا تمام امید خود را به کاندید حزب جمهوریخواه، ریچارد نیکسون، بسته بود.^{۲۱}

پیروزی کندی در انتخابات آمریکا، پیروزی امینی در ایران تلقی شد:

یکی از نزدیکان دکتر امینی اظهار داشته: کندی با دکتر امینی از نزدیک آشناست و پس از شروع به کار دکتر امینی را تقویت و حمایت خواهد کرد و نیز گفته شده است که ریاست کندی، در ایران تقویت جناح دکتر امینی و از طرف دیگر حمایت از جبهه ملی است. (گزارش به ساواک - ۱۳۳۹/۱۱/۱).

این تنها «مخافل مطلع» داخلی نبودند که چنین نظری را ابراز می‌داشتند. در دیماه ۱۳۳۹ يك روزنامه فرانسوی مصاحبه‌ای را با امینی منتشر ساخت و در معرفی او نوشت:^{۲۲}

علی امینی همان کسی است که بسیاری معتقدند او قدرت خواهد یافت و شاید به نخست‌وزیری برسد...

در این مصاحبه، خبرنگار فرانسوی از امینی پرسید: «می‌گویند شاه از شما حساب

۲۱. جان فیتزجرالد کندی (۱۹۱۷-۱۹۶۳) از تحصیل کرده‌ترین و نخبه‌ترین رؤسای جمهوری آمریکا بود. او تحصیلات عالی خود را در دانشگاه هاروارد آمریکا و دانشکده علوم اقتصادی لندن، زیر نظر پروفسور هارولد لاک‌کی، تئورسین لیبریسیم معاصر انگلیس، به پایان رسانید و به تبع این آموخته‌ها رویاهای جاه‌طلبانه و مغرورانه‌ای در سر می‌پروراند. او در نطق انتخاباتی خود در برابر اساتید هاروارد با لحنی تحقیرآمیز درباره سیاستمداران متعارف آمریکا چنین گفت: «برای بیداری از مستی باید سیاستمداران را در آب سرد مؤسسات علمی غوطه‌ور ساخت تا اسیر شعارها و نقطه‌نظرهای کوتاه‌بینانه خود نباشند.» کندی در عین حال به آریستوکراسی «اصیل» و کهن شمال شرقی آمریکا تعلق داشت و خانواده او در زمان خود پنجمین «کلان» در الیگارش‌ی آمریکا محسوب می‌شد. این جناح مالی - سیاسی در مقابل میلیاردرهای «تازه به دوران رسیده» نفتی، که نمایندگان سیاسی آن عناصری چون نیکسون و ریگان و بوش بوده‌اند، قرار داشت. کندی در دوران ریاست جمهوری خود با توطئه‌های پیچیده رقباء مواجه شد و بالاخره در يك ترور مرموز جان باخت. در قتل کندی بویژه نام میلیاردر نفتی و امپراتور تکزاس، هارولد هانت، در مطبوعات غرب مطرح شد. به اعتقاد بسیاری از محققین، قتل کندی و صعود جانسون، معاون او و دوست دیرین هانت، يك توطئه برنامه‌ریزی شده بوده است. جانسون هرچند به «حزب دمکرات» تعلق داشت، ولی دارای تفاوت اساسی با سلفش بود. ژنرال دوگل در توصیف این دو شخصیت می‌گوید: «روزولت و کندی ماسکی بودند بر چهره کنونی آمریکا. جانسون تصویر واقعی آمریکا بود. او این کشور را چنانکه در واقع هست بر ما نمایان می‌سازد: کشوری خشن و خام.»

۲۲. ترجمه متن کامل مصاحبه فوق در پرونده ساواک موجود است ولی متأسفانه فاقد مشخصات کامل می‌باشد.

می برد؟» و امینی پاسخ داد:

برای چه حساب می برد؟ آیا برای این حساب می برد که من از طایفه قاجار هستم؟ دیگر آن زمان سهری شده که تاج و تخت برپایه ارثی و نسب قرار داشت. ... من اگر نخست وزیر هم باشم با شاه همکاری خواهم کرد و برای او بیشترین احترام را قائلم، ولی نوکر شاه نخواهم شد. نخست وزیر باید ریاست کند و شاه سلطنت... در این موقع علی امینی با ژست دراماتیک گفت: وقت ما برای اینکه اقدامی برای حفظ مملکت کنیم خیلی کم است. من می خواهم که این کارها را با دوستی شاه انجام دهم... نگذارید ملت عصبانی شود، در این صورت او هم شاه و هم امینی را جاروب خواهد کرد. [تأکید از ما است.]

لحن تند این مصاحبه نمایانگر حمایت بیسابقه و اشنگتن از امینی است، ولی باید توضیح داد که این حمایت تنها به علت دوستی دیرینه کندی با امینی و یا نفرت شخصی او از شاه، به عنوان «دوست نیکسون»، نبود. همانطور که دیدیم، امینی قبل از کندی نیز مهره انتخاب شده آمریکا تلقی می شد و حتی در دولت «جمهوریخواه» پیشین مورد حمایتی بی مانند از سوی اشنگتن بود. در واقع می توان گفت که کندی، براساس ارزیابی سازمان «سیا»، امینی را کاراترین مهره برای اجرای رفورم خویش تشخیص داد؛ رفورمی که بعدها نه به دست امینی، بلکه به دست شاه اجرا شد و در تاریخ میهن ما به نام «انقلاب سفید» به ثبت رسید.

والث ویتمن روستو؛ طراح «انقلاب سفید»

پیش از پیگیری سرگذشت امینی، بجاست دیدگاه کندی را در قبال ایران، و در واقع آن تحلیل تئوریک را که در شالوده استراتژی آن روز آمریکا در کشورهای «جهان سوم» قرار داشت، بررسی کنیم. این دیدگاه با نام والث ویتمن روستو، جامعه شناس معروف آمریکائی و مشاور امنیتی کندی، پیوند خورده است.

والث روستو، که در سال ۱۹۱۶ در خانواده یهودی ویکتورهارون روستو به دنیا آمد، مدت های مدید مشاور «کاخ سفید» بود و برای قریب به یک دهه (۱۹۶۰-۱۹۷۰) نام او بر جامعه شناسی دانشگاهی غرب سنگینی می کرد. پروفیسور والتر روستو در زمان کندی یک سلسله رفورم های اقتصادی، و بویژه طرح «اصلاحات ارضی»، را در کشورهای آمریکای جنوبی و خاورمیانه و آسیای جنوب شرقی پی ریخت و در دولت لیندون جانسون ریاست «شورای برنامه ریزی سیاسی» وزارت خارجه آمریکا و ریاست سازمان «اتحاد برای ترقی» را به عهده گرفت. اقتدار «آکادمیک» روستو، که در واقع برآهرم دیوانسالاری آمریکا مبتنی بود، بویژه در پنجمین «کنگره جهانی جامعه شناسی» (سپتامبر ۱۹۶۲) در اشنگتن نمایان شد، که

در آن حدود یکهزار جامعه‌شناس از سراسر جهان شرکت داشتند و روستو کارگردان اصلی این نمایش بود. روستو تئوری‌های خود را در سال ۱۹۶۰/۱۳۳۹ با انتشار کتاب *مراحل توسعه اقتصادی - یک مانیفست غیرکمونیستی*^{۲۳} اعلام داشت. بررسی تئوری اجتماعی روستو می‌تواند به خوبی ماهیت «دکترین کندی» و اهداف «انقلاب سفید» را روشن کند.

دیدگاه روستو یک دیدگاه «تاریخ‌گرایانه» است. او برای رشد جامعه بشری یک سیر تکاملی قائل است و ملاک این «تکامل» را سطح رشد تکنولوژی می‌داند. به عبارت دیگر، روستو مانند بسیاری از تئوریسین‌های غرب از یک منظر «غرب مرکزی» به جهان می‌نگرد. از این زاویه، روستو جامعه بشری را به «جامعه سنتی» و «جامعه صنعتی» تقسیم می‌کند. او معتقد است که جامعه پس از طی مرحله «سنتی» وارد مرحله «ماقبل طیران» می‌شود. این مرحله در واقع یک دوران گذار از «کهنه» به «نو» است. در این مرحله برای ایجاد یک ساختار نوین صنعتی تدارک دیده می‌شود و لذا باید در رشته‌های غیرصنعتی، بویژه کشاورزی، تحولات انقلابی صورت گیرد. روستو معتقد است که این تحولات عمیق باید به دست یک دولت مرکزی نیرومند صورت گیرد و مهم‌ترین این دگرگونی‌ها «اصلاحات ارضی» است. در این مرحله «ماقبل طیران» یک گروه اجتماعی جدید (نخبگان - élite) پدید می‌شود که در برگیرنده بازرگانان، روشنفکران و نظامیان است. این گروه اجتماعی جدید (نخبگان) نیروی محرکه جامعه از «مرحله سنتی» به «مرحله صنعتی» است و میان آن با نیروهای «محافظه‌کار» و مدافعین «جامعه سنتی» تصادم رخ می‌دهد. به اعتقاد روستو این تعارض اگر کانالیزه نشود ممکن است به انقطاع «وراثت اجتماعی» بیانجامد. روستو نقش استعمار و نواستعمار غرب را در کشورهای تحت سلطه می‌ستاید و معتقد است که «مدرنیزاسیون» دولت‌های غربی جوامع عقب مانده را به مسیر گذار (مرحله ماقبل طیران) وارد ساخت. پس از این اصلاحات، جامعه وارد «مرحله طیران» (Take-off) می‌شود. در «مرحله طیران» حکومت دردست «نخبگان» است و حکومتگران «سنتی» که عاجز از تطبیق خود با شرایط «طیران» هستند، از قدرت کنار زده می‌شوند و بعلاوه بر اثر «اصلاحات ارضی» یک قشر جدید دهقانی پدید می‌شود که به توسعه بازاریاری می‌رساند و «طیران» را سرعت می‌بخشد. عالی‌ترین مرحله تکامل و در واقع «کمونیسم» روستو، که جامعه پس از «طیران» بدان خواهد رسید، «مرحله مصرف پایدار کالاها و خدمات» است، که الگوی کامل آن جامعه ایالات متحده آمریکا می‌باشد!

23. W.W.Rostow, *The Stages of Economic Growth: A Non - Communist Manifesto*, Cambridge, 1969

همانطور که دیده می‌شود، تئوری روستو در واقع نوعی «مانیفست» امپریالیستی برای کشورهای جهان سوم است. این تئوری فرهنگ‌ها و تمدن‌های جوامع تحت سلطه امپریالیسم را تحقیر می‌کند و «شیوه زندگی آمریکائی» و «جامعه مصرف انبوه» را به عنوان الگو فراروی آنان قرار می‌دهد و راه‌گذار کشورهای تحت سلطه را به یک نظام سرمایه‌داری وابسته توصیه می‌کند و در این راه تمام جاذبه‌ها و روش‌هایی را که مارکسیسم برای ارائه تئوری اجتماعی خود بهره‌جسته به کار می‌گیرد. روستو در کتاب خود به این امر اذعان دارد و می‌نویسد: اکنون که این رساله را در دست تألیف دارم نه به ایالات متحده آمریکا بلکه به جاکارتا، رانگون، دهلی‌نو، کراچی، تهران، بغداد و قاهره می‌اندیشم!

امروزه، درک تئوری روستو برای ما آسان است؛ زیرا آن سرنوشت غم‌انگیزی را که نظام جهانی سلطه در سال‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۷ بر ایران رقم زد تصویر می‌کند و در واقع ایران دوران محمدرضا پهلوی را به عنوان آزمایشگاه تئوری‌های کج و معوج آمریکائی نشان می‌دهد. تئوری روستو آشکارا یک تئوری شبه مارکسیستی است و هرچند با نیت رقابت با مانیفست کمونیستی تدوین شده، ولی دارای قدرت انطباق عجیبی بر مارکسیسم است.^{۲۴} بیهوده نیست که در دهه ۱۳۴۰ نسل جدید روشنفکرانی که در مجامع دانشگاهی ایران پرورش یافتند، در خمیر مایه تفکرشان چنین بینشی نقش بست؛ بینشی که «جامعه سنتی» را تحقیر می‌کرد و راه «تکامل» را در الگوهای غربی توسعه می‌جست. تنها با شناخت تئوری روستو است که می‌توان چپ‌نمائی‌های عجیب ارسنجانی و امینی و سپس محمدرضا پهلوی و «تئورسین»‌های او را درک کرد و راز پیوند مارکسیسم را با ایدئولوژی رسمی دانشگاهی در واپسین دوران سلطنت پهلوی دریافت.

با شناخت تئوری روستو، شناخت دیدگاه‌کندی از ایران سال ۱۳۳۹ آسان است. در آن زمان، «کاخ سفید» جامعه ایران را در مرحله «ماقبل طیران» می‌دانست و تنش‌های اجتماعی و سیاسی آن را تعارض نیروهای «تحول طلب» (نخبگان) و نیروهای «محافظة کار» (سنت‌گرایان) ارزیابی می‌کرد، که اگر توسط آمریکا هدایت و کانالیزه نشود به بروز انقلاب و

۲۴. تئورسین‌های مارکسیسم بر این امر اذعان دارند. در مبانی فلسفه مارکسیستی - لنینیستی، که در سنامه «رسمی» مارکسیسم در دهه ۱۹۷۰ محسوب می‌شد، چنین می‌خوانیم: «تلاش روستو در توجه به فرآیند تاریخی، مراحل عمده آن، در وابستگی [این فرآیند تاریخی] به تکامل نیروهای مولده جالب است. این امر گواه تأثیر معین مفاهیم مارکسیستی تکامل اجتماعی بر اندیشه جامعه‌شناختی بورژوائی امروز است.» (مأخذ فوق، مسکو، انتشارات پروگرس، سال ۱۹۷۴، ص ۶۴۵ - متن انگلیسی)

قطع تسلسل و «وراثت اجتماعی» می‌انجامد. روشن است که در این دیدگاه شبه مارکسیستی، سلطنت يك «ساخت سنتی» محسوب می‌شد که حفظ آن هیچ اهمیتی در استراتژی آمریکا در ایران (و سایر کشورهای وابسته) نداشت. تنها در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ بود که جامعه‌شناسان «کاخ سفید»، تحت تأثیر محققین انگلیسی، به این نظریه رسیدند که:

سنت پادشاهی دیرین ایران نیرومندتر از هر دودمان و یا حاکم مفردی بوده است. ایران بدون سلطانی که بر آن حکومت براند و ملت را در برابر بیگانگان حراست کند، از نظر بسیاری از مردم امری ضد و نقیض به حساب می‌آید.^{۲۵}

بدین ترتیب، دیدگاه تئوریک واشنگتن در قبال ایران در آخرین دهه سلطنت پهلوی، هرچند از تئوری‌های «ناب» آمریکائی نشئت می‌گرفت ولی دیدگاهی تعدیل شده و در واقع آمیزه‌ای بود از شبه مارکسیسم روستو و «باستان‌گرایی» فروغی - ریپورتر.

بهرروی، در دهه ۱۳۳۰ و سالهای نخستین دهه ۱۳۴۰، هنوز استراتژیست‌های واشنگتن چنین نظری نداشتند و شاه در چشم آنان موجودی «قدرت‌طلب»، «ضعیف» و «مذبذب» جلوه می‌کرد که هیچ توجیهی برای قربانی کردن «منافع» اساسی غرب در پیشگاه تاج و تخت او وجود نداشت. سقوط دردناک ملك فيصل و نخست‌وزیر انگلوفیل او، نوری سعید، در بغداد تجربه‌ای فراروی آمریکا بود و به او هشدار می‌داد که در برابر نظریات «سنت‌گرایانه» و «مونارشیستی» انگلیسی‌ها تمکین نکند و هرگونه تعللی در این امر تنها و تنها راه «توسعه کمونیسم» را هموار خواهد ساخت. براین اساس بود که کندی در ۲۵ مه ۱۹۶۱ به صراحت اعلام داشت:

... پیمان‌های نظامی نمی‌تواند در کشورهایی که بی‌عدالتی اجتماعی و هرج و مرج اقتصادی راه خرابکاری را در آنها باز کرده کمک نماید. آمریکا نمی‌تواند به مشکلات کشورهای کم‌رشد فقط از نظر نظامی توجه کند... این امر خاصه در مورد کشورهای کم‌توسعه که به میدان بزرگ مبارزه تبدیل شده اند صادق است و به همین جهت است که باید پاسخ ما به خطراتی که متوجه این کشورهاست جنبه خلاق و سازنده داشته باشد. ما می‌خواهیم در این کشورها امیدواری پدید آید... اگر ما به مشکلات ملت‌ها فقط از نقطه نظر نظامی توجه کنیم مرتکب اشتباه عظیمی خواهیم شد. زیرا هیچ مقدار اسلحه و قشونی نمی‌تواند به رژیم‌هایی که نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند اصلاحات اجتماعی کنند و اقتصاد خود را توسعه دهند ثبات و استواری ببخشد. پیمان‌های نظامی نمی‌تواند به مللی که بی‌عدالتی اجتماعی و هرج و مرج

۲۵. ارنست آونی، «نخبگان و توزیع قدرت در ایران»، دفتر تحقیقات سیاسی «سیا»، فوریه ۱۹۷۶ - سرّی

(مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ج ۱، ص ۱۶)

اقتصادی مشوق قیام و رخنه و خرابکاری است کمک کند، ماهرانه ترین مبارزات ضدپارتیزانی نمی تواند در نقاطی که مردم محلی کاملاً گرفتار بی نوائی هستند و به این جهت از پیشرفت خرابکار نگرانی ندارند با موفقیت روبرو گردد. از طرف دیگر هیچ نوع خرابکاری نمی تواند مللی را که با اطمینان به خاطر جامعه بهتر می کوشند فاسد کند. این عقیده ما است.^{۲۶}

صعود امینی به قدرت

بدینسان، دولت آمریکا دودلی و تردید سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۹ را کنار گذارد و با قاطعیت وارد گود شد و به محمدرضاهلوی فشار آورد که هرچه سریع تر علی امینی را با اختیارات کامل به نخست وزیری منصوب کند. شدت فشار آمریکا بر شاه به حدی بود که ظاهراً در مسافرت زمستانی سال ۱۳۳۹ او به سویس به وی اعلام شد که اگر با خواست های دولت جدید آمریکا موافقت نکند با سقوط سلطنت و ریاست جمهوری امینی مواجه خواهد شد. این مطلب را بعدها، در زمان صدارت امینی، مخالفین «مطلع» او به صراحت می گفته اند:

دسته ای از مخالفین دولت می گفتند که هنگام مسافرت مقام شامخ سلطنت به اروپا مقامات آمریکائی رسماً به شاهنشاه توصیه نموده بودند که از مقام خود مستعفی گردند... ساغر یغمایی که این مطلب را می گفت اظهار داشت که: ژنرال دوگل و صدراعظم آلمان و انگلیسی ها علیرغم نظر آمریکائی ها در صدد حمایت از مقام شامخ سلطنت و رژیم سلطنتی در ایران برآمده، رسماً به اطلاع مقامات سیاسی آمریکا رسانیده اند که آن ها در ایران از رژیم موجود جداً جانبداری می کنند و اجازه نمی دهند سیاست آمریکا يك طرفه در ایران اعمال زور و قدرت نماید. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۰/۸/۲۵).

سند دیگری که در این رابطه شایان توجه است، اعلامیه هائی است که در اسفند ۱۳۳۹ در دفاع از ریاست جمهوری امینی، با امضای «گروه جمهوریخواهان»، توزیع می شد و نسخ آن توسط ساواک به رویت شاه می رسید. این اعلامیه ها را باید به عملیات «سیا» به منظور ارباب شاه منتسب ساخت. به نمونه ای از آن توجه کنیم:

ملت آزادیخواه ایران

دستگاه حاکمه در ایام انتخابات درسی به ما داد که هرگز از خاطره ها فراموش نخواهد شد... پس از آن که بازی مسخره انتخابات با رسوائی هرچه تمام تر و استهزاء به مردم جهان پایان یافت، شاهنشاه دلقک بازی دیگری از خود درآورد و بارفتن به مجلس در کالسکه سلطنتی و ایراد نطق های مطمئن و بی معنی این کمدی را تکمیل کرد، غافل از آنکه با این نطق های بی سروته و مسخره فقط خودش را می تواند فریب دهد. مردم خوب می دانند که در کشور ما رکود اقتصادی و فقر و تنگدستی و گرسنگی و گرانی هزینه زندگی و رشوه خواری و دزدی و

چپاول و غارت ثروت‌های ملی روزبه‌روز توسعه می‌یابد و این الفاظ رنگارنگ نمی‌تواند حقایق را بپوشاند.

میهن پرستان ایران

نجات کشور و ملت در تشکیل رژیم جمهوری و دمکراتیک و عملی نمودن اصلاحات واقعی می‌باشد. تنها رژیم جمهوری است که می‌تواند زمین به دهقانان و کار به بیکاران و افزایش درآمد نصیب‌تجار و کارفرمایان کند. رژیم جمهوری است که می‌تواند آزادی واقعی مردم را تأمین کند و آنها را از یوغ سلطنت و استبداد برهاند. میهن پرستان ایران، برای بی‌طرف کردن کشور از دسته‌بندی‌های سیاسی و نظامی و تقلیل هزینه‌های کمرشکن و جنون‌آمیز نظامی که کشور را غارت می‌کنند، مبارزه کنید.

نابود باد پیمان‌های نظامی. مرده باد رژیم سلطنتی. درود به دانشجویانی که اقبال‌خائن، یعنی نوکرشاه و طرفدار رژیم پوسیده سلطنتی را کتک زده و با خفت هرچه تمام‌تر او را مجبور به فرار از دانشگاه کردند. ما می‌خواهیم که هرچه زودتر زندانیان آزاد شوند و مسئولین کتک‌زدن و توقیف مردم شدیداً تنبیه شوند. اعضای مجلس شورا صدای خود را برای دفاع و پشتیبانی از حقوق مقدس مردم ایران بلند کرده و در راه انحلال مجلس قدم پیش گذارند.
درود به جمهوری ایران و رئیس جمهور آینده آن دکتر علی امینی.
مرگ بر استبداد و ظلم و استعمار.

گروه جمهوریخواهان

شاه که لجاج بیشتر را با به باد رفتن تاج و تخت خود برابر می‌دید، در برابر فشارهای دولت کندی تسلیم شد و بالاخره با نخست‌وزیری امینی موافقت کرد. آرمین مایر، سفیر وقت آمریکا، در سال ۱۹۷۸ گوشه‌ای از فشار دولت «دمکرات»‌ها را بر محمدرضا پهلوی چنین فاش ساخت:

واشنگتن، خبرگزاری پارس - سفیر سابق آمریکا در ایران فاش کرد که جان اف. کندی رئیس جمهور پیشین آمریکا در ازای پرداخت يك وام ۳۵ میلیون دلاری خواستار انتصاب علی امینی شده بود. به گفته وی علی امینی مأموریت داشت يك برنامه ویژه را که از سوی مشاوران پرزیدنت کندی برای مداخله در امور ایران تهیه شده بود پیاده کند. براساس این برنامه آمریکا مبلغ ۳۵ میلیون دلار به ایران وام می‌داد، آن‌هم در شرایطی که اوضاع مالی ایران بسیار ناگوار بود.

آرمین مایر، که قبلاً سفیر آمریکا در ایران و سپس ژاپن بوده است، این ماجرا را در کنفرانسی در واشنگتن فاش کرد. او گفت: کندی از مشاوران خود خواسته بود که برای دادن کمک به ایران شرایط خاص تعیین کنند. ایران خواستار يك وام ۳۵ میلیون دلاری شده بود تا کسری موازنه پرداخت‌های خود را جبران کند. مشاوران کندی درخواست ایران را مطالعه کردند و در چهارچوب يك برنامه پیشنهاد شد که شخص بخصوصی به سمت نخست‌وزیر ایران

منصوب شود. تعیین آن شخص شرط دادن ۳۵ میلیون دلار وام درخواستی قرار گرفت. مایر گفت: اوضاع آن روز ایران باید با اوضاع امروز این کشور مقایسه شود تا همه دریابند که ایران چه تحول بزرگی را به ثمر رسانیده است. ایران اکنون خود جزو کشورهای کمک دهنده است و به کشورهای مختلف وام و اعتبار داده است، بی آنکه شرایط غیر معقول قائل شود [!]. مایر تأکید کرد که آمریکائی‌ها باید اهمیت ایران را در حفظ صلح جهان و دفاع از جهان غیر کمونیست به خوبی درک کنند. شخص بخصوصی که در ماجرای مذکور مطرح شد علی امینی بود که پیش از نخست‌وزیری سمت سفارت ایران در واشنگتن را برعهده داشت و از نزدیکان کندی‌ها به شمار می‌رفت. به گفته منابع آگاه والت ویتن روستو، مشاور امنیتی پرزیدنت کندی، یک طرح کامل برای مداخله در امور ایران تهیه کرده بود که امینی عامل اصلی اجرای آن به شمار می‌رفت. با این حال امینی پس از مدتی با شکست روبرو شد و در برابر اعتراض‌های شدید مردم سرانجام ناچار به کناره‌گیری شد...^{۲۷}

دکتر علی امینی در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۰ به قدرت رسید. دوران ۱/۵ ساله صدارت امینی از پرهیاهوترین مقاطع تاریخ ایران است. او در این دوران به اقدامات نمایشی فراوان دست زد، که شاید جنجالی‌ترین آن بازداشت کوتاه مدت عده‌ای از «رجال» پهلوی به جرم فساد مالی باشد. از مهم‌ترین این بازداشت‌شدگان باید به سبهد مهدیقلی علوی مقدم (رئیس شهربانی پیشین و وزیر کشور شریف امامی)، سبهد حاجی علی کیا (رئیس پیشین اداره دوم ستاد ارتش)، سرلشکر علی اکبر ضرغام (وزیر گمرکات و دارائی دولت‌های اقبال و شریف امامی)، سرتیپ روح‌الله نویسی (مدیرعامل شیلات)، سبهد حسین آزموده (جلاد بیدادگاه‌های پس از کودتا که نورالدین الموتی، وزیر دادگستری امینی، او را «آیسمن ایران» نامید)، ابوالحسن ابتهاج (رئیس مقتدر سازمان برنامه)، احسان دولو (ملکه خاویار ایران!) اشاره کرد.

درباره موضع محمدرضا پهلوی در قبال این بازداشت‌های نمایشی به خاطرات مهندس محسن فروغی، پسر ذکاء‌الملک فروغی، استناد می‌کنیم. او که به اتهام ده‌ها میلیون تومان سوءاستفاده در ساختمان مجلس سنا بازداشت شد و پس از هياهوئی کوتاه پرونده وی نیز مانند دیگران بسته شد، می‌نویسد:

... من مدت ۸ ماه در زندان به سر بردم. روزی آقای دکتر سعید مالک که در آن ایام از رجال معمر و سناتور بود شاه را ملاقات می‌کند و با تندی که طبیعت وی بود می‌گوید: عجب محبت‌های ذکاء‌الملک را جبران کردید! با توقیف پسرش قدردانی لازم را به عمل آوردید. آیا شما به این عمل چه نام می‌گذارید! شاه سر را به زیر افکنده می‌گوید: آمریکائی‌ها مرا از دخالت

در امور کشور ممنوع کرده‌اند، ولی بدانید با ترتیبی که داده‌ام حکومت امینی در ایران دوام زیادی نخواهد داشت. طبعاً پس از رفتن امینی عملی که نسبت به فرزند ذکاء‌الملک انجام گرفته جبران خواهد شد.^{۲۸} (تأکید از ما است.)

همانگونه که شاه به دکتر سعید مالک وعده داده بود، صدارت امینی دیری نپائید و محمدرضا پهلوی با وساطت اسدالله علم و «دوستان» بریتانیایی و صهیونیست خود موفق شد موافقت کندهی را با عزل امینی جلب کند. در نتیجه، مقامات آمریکائی به امینی دستور دادند که استعفاء دهد و وی در ۲۷ تیرماه ۱۳۴۱ داوطلبانه از قدرت کناره گرفت. یک روز پس از کناره‌گیری او آمریکا اعلام داشت که طی دوران امینی به این دولت ۶۷ میلیون دلار کمک پرداخت کرده که بیش از کمک به سایر کابینه‌های ایران بوده است.^{۲۹}

چه عواملی سبب شد که دولت کندهی، علیرغم پافشاری و ابرام اولیه، به این سهولت و سرعت با برکناری امینی موافق کند؟!

اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که در این دوران ۱/۵ ساله، با تحریکات و دسیسه‌های پنهان شاهپور ریپورتر - اسدالله علم، که منطبق با اهداف جناح «جمهوریخواه» آمریکا و مقامات لندن بود، آشفتگی شدیدی در صحنه سیاسی کشور پدید شد. گوشه‌ای از این تحریکات در بیوگرافی رشیدیان‌ها شرح داده خواهد شد. با تلاش شاهپور جی این «هرج و مرج» در مطبوعات داخلی و خارجی انعکاسی مضاعف می‌یافت و به مقامات واشنگتن فروپاشی شیرازه امور در ایران و خطر سلطه کمونیسم را القاء می‌نمود. بدون تردید، گزارش‌های سرهنگ گراتیان یاتسویچ، رئیس «سیا» در ایران، که اکنون از دوستان صمیمی علم محسوب می‌شد، و دیدگاه‌های ریچارد هلمز در واشنگتن^{۳۰} در اثبات این نظریه به کندهی سهم اساسی داشت. همانگونه که در بیوگرافی یاتسویچ دیدیم، وی بعدها پاداش بسزائی از دربار پهلوی دریافت داشت و سالهای سال نقش دلال بی‌رقیب واردات گندم ایران از آمریکا را ایفاء نمود! علاوه بر توطئه‌های فوق علیه دولت امینی، باید به اقدامات نیروهای «ملی‌گرا» و

۲۸. عاقلی، ص ۵۸-۵۹. (در آن زمان دکتر سعید مالک استاد اعظم فراماسونری ایران بود.)

۲۹. هوشنگ مهدوی، ص ۳۶۲

۳۰. ریچارد هلمز در سال ۱۹۶۱ با کناره‌گیری فرانک وایزنر، ریاست «اداره کل هماهنگی سیاسی» سیا (OPC) را به عهده گرفت، که مأمور عملیات شبه نظامی و تبلیغات مخفی در جهان بود. بدین ترتیب هلمز عملاً به نفر دوم «سیا» (پس از جان مک کن رئیس «سیا») تبدیل شد. در این زمان اردشیر زاهدی، سفیر ایران در آمریکا، روابط دوستانه‌ای را با هلمز آغاز کرد. برای توضیح بیشتر به بیوگرافی ریچارد هلمز در کتاب حاضر مراجعه شود. (ج ۲، ص ۲۱۳)

«لیبرال» و «سوسیالیست» (جبهه ملی دوم، گروه خلیل ملکی، دکتر مظفر بقائی کرمانی و غیره) نیز اشاره کرد که در این سالها در انطباق با صعود «دمکرات» های آمریکائی تجدید سازمان یافته و فعالیت شدیدی را آغاز کرده بودند. هرچند امینی پیش از زمامداری، «جبهه ملی» و سایر نیروهای «ملی گرا» و «سوسیالیست» را پایگاه اجتماعی خود تلقی می کرد و به تلاش های جدی برای جلب آنان دست زد، معهذاً این نیروها خود را کارگزار «راستین» و «اصیل» خط مشی جدید آمریکا در ایران می دانستند و حاضر نبودند «غصب» این جایگاه توسط امینی را پذیرا شوند. به زعم آنان امینی در دعوی آمریکائی بودن خود صادق نبود و باطناً «انگلیسی» بود که مأموریت داشت از این طریق سیاست های دولت آمریکا را در ایران تضعیف و تحریف کند. به سند زیر توجه شود:

هاشمی مدیر دبستان ملی مسعود که با عناصر طرفدار مصدق در بازار ارتباط دارد می گفت: طرفداران مؤثر مصدق، دکتر امینی را طرفدار سیاست آمریکا نمی دانند و عقیده دارند مبارزاتی که علیه دکتر امینی صورت گرفته عموماً تصنعی و مقصود از این مبارزات اغفال سیاست آمریکا بوده است که با مبارزات ظاهری که علیه دکتر امینی شود نامبرده را حامی و جانبدار سیاست آمریکا معرفی نمایند تا روزی که فشار آمریکا برای روی کار آوردن یکی از طرفداران آنها در ایران افزایش یافت، دکتر امینی را که باطناً طرفدار سیاست انگلستان است به مسند نخست وزیری بنشانند. شخص مذکور می گفت: روی این اصل اکنون طرفداران سابق مصدق دیگر از امینی حمایت نمی کنند و آنهایی که به منزل او رفت و آمد دارند اکثراً همان کسانی هستند که در منازل خرازی، جعفر بهبهانی و رشیدیان رفت و آمد می کنند. (گزارش مأمور ویژه به ساواک - ۱۳۳۷/۱۱/۱۵).^{۳۱}

بهرروی، در سال ۱۳۴۰ نیروهای سیاسی «ملی گرا» و «لیبرال» و «سوسیالیست» داخلی در عمل متحد دربار علیه دولت امینی محسوب می شدند. علاوه بر اسنادی که در بیوگرافی رشیدیان ارائه خواهد شد، لازم است نقش میراشرافی را دقیق تر کاوش کنیم: مهدی میراشرافی که در سال های ۱۳۲۵ - ۱۳۳۲ باروزنامه آتش از اعضای مؤثر شبکه مطبوعاتی - سیاسی اینتلیجنس سرویس در ایران محسوب می شد و از عوامل مؤثر در سقوط دولت مصدق بود، در دوران دولت امینی نیز نقش مهمی در سقوط وی ایفاء کرد. مأمور ویژه

۳۱. این ارزیابی از کاراکتر سیاسی امینی هم اکنون نیز هوادارانی دارد. این دیدگاه با توجه به فعالیت های پیچیده انگلیسیها در ایران، معتقد است که امینی از آغاز توسط انگلیسیها به آمریکایی ها مربوط شد تا نقشی تعدیل آمیز در سیاست منطقه ای آمریکا در ایران ایفاء کند. ماهیت امر هرچه باشد، اسنادی که در دسترس ماست جدی و عمیق بودن کشاکش جناح دربار را با امینی نشان می دهد.

ساواک در گزارش مورخ ۱۳۴۱/۲/۸ چنین اطلاع می‌دهد:

... میراشرافی جهت تهیه کادر نویسندگی این روزنامه با خلیل ملکی هم رابطه گرفته و او هم عده‌ای از همفکران خود را به او معرفی کرده است و اصولاً میراشرافی تصمیم دارد که جهت مقابله و معارضه با روزنامه کیهان و اطلاعات رویه چپ روی پیش بگیرد و بدین طریق جایی برای روزنامه خود باز کند و قرار است که این روزنامه از پانزدهم اردیبهشت [۱۳۴۱] مرتباً منتشر گردد و فعلاً در مورد مسئولیت سردبیری آن میان [علی اصغر] صدر حاج سیدجوادی و احمد شاملو رقابتی وجود دارد، ولی ظاهراً بایستی شاملو این پست را برعهده بگیرد. و از کسان دیگری که از جمله دوستان خلیل ملکی با این روزنامه همکاری دارند، می‌توان [منوچهر] صفا نام را نام برد که جزو هیأت تحریریه آن می‌باشد و نیز هوشنگ ستوده هم جزو اعضای هیأت تحریریه بوده...

بدینسان، علم درحالی که از سوئی توسط عوامل خود به تحریک و تشجیع عناصر «ملی‌گرا» و «چپ» علیه دولت امینی دست می‌زد، از سوی دیگر از کانال یاتسویچ و مطبوعات داخلی و خارجی به بزرگنمایی خطر حزب توده و کمونیسم می‌پرداخت و «جبهه ملی دوم» را ساخته و پرداخته «توده‌ای‌ها» قلمداد می‌کرد و عناصر «توده‌ای سابق» تحت پوشش خود را به عضویت در «جبهه ملی» ترغیب می‌نمود. ارتشبد فردوست در خاطرات خود می‌نویسد که یاتسویچ در نیمه سال ۱۳۴۰ از طرف شاه با او تماس گرفت و به کنترل اسامی اعضاء «جبهه ملی» پرداخت و روشن شد که حدود ۳۰ درصد لیست یاتسویچ «توده‌ای» هستند. به گفته فردوست این اقدام سبب شد که یاتسویچ از سوی واشنگتن نشان دریافت دارد و از فردوست نیز تشکر شود!^{۳۲} در توضیح این پدیده، باید گفت که در این سالها حزب توده فاقد شبکه جدی در داخل کشور بود، و عناصر مورد اشاره فردوست در واقع اعضای حزب توده در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ محسوب می‌شدند که در این زمان عموماً از فعالیت سیاسی بریده و تحت پوشش علم قرار داشتند و در مواردی «منابع اطلاعاتی» شبکه اینتلجنس سرویس و ساواک بودند. در بیوگرافی رشیدیان استادی پیرامون ارتباطات اسدالله رشیدیان با این عناصر «توده‌ای» ارائه خواهیم داد.

شرح تفصیلی توطئه‌ها علیه دولت امینی نیازمند بررسی مشروحاتی است^{۳۳} و تنها

۳۲. همین کتاب، ج ۱، ص ۳۳۹

۳۳. محمدعلی (همایون) کاتوزیان می‌نویسد: «چند هفته پس از بازگشتش به ایران، شاه و عواملش برای وادار کردن امینی به استعفاء دام بزرگی در مقابل جبهه ملی پهن کردند و جبهه ملی هم به روال متعارف خود در آن افتاد: در اول بهمن ۱۳۴۱، گروهی از کماندوهای ارتش با تجهیزات کامل به دانشگاه تهران یورش بردند ←

می افزائیم که مجموعه این ترندها سبب شد که کندی از تشدید وخامت اوضاع در ایران به هراس افتد و به این نتیجه رسد که در ایران تنها سلطنت مطلقه شاه است که می تواند مانع سقوط کشور به دامن «کمونیسم» شود. ثمره این اقدامات در مسافرت ۲۵ فروردین ۱۳۴۱ شاه به آمریکا نمایان شد و مقامات واشنگتن متقاعد شدند که استراتژی «اصلاحات» آنان به دست شخص شاه و با نام «انقلاب شاه و ملت» اجرا شود. بدین ترتیب، طرح آمریکائی «انقلاب سفید» به يك طرح آمریکائی - انگلیسی استحاله یافت^{۳۴}

با برکناری امینی، اسدالله علم به عنوان چهره ای که کاردانی خود را در هدایت و کانالیزه کردن جریانات روز به اثبات رسانیده و این «لیاقت» مورد تأیید متفق عالی ترین مقامات اطلاعاتی غرب در مسایل ایران (لرد ویکتور روچیلد، شاهپور ریپورتر، گراتیان یاتسویچ) بود و به پاس «خدمات» وی به شاه، به نخست وزیری رسید و مأموریت یافت که با سرکوب و تطمیع، سیاست و کیاست، زور و پول، تنش های ایجاد شده در دوران امینی را مهار کند و در جوی کنترل شده و مطمئن «انقلاب سفید» را آغاز نماید،^{۳۵} غافل از آنکه این تنش ها سرآغاز برآمد

→ و تظاهرات بزرگی را که در صحن آن جریان داشت برهم زدند... این یورش که از مدت ها پیش تدارک آن دیده شده بود، هدفی دوگانه داشت: دادن درس سختی به دانشجویان و مهم تر از آن سرنگون کردن دولت... در روز پیش از تظاهرات، اطلاعاتی در مورد توطئه شاه درز کرده بود که مسئولان فعالیت های دانشجویی در رهبری جبهه کمترین توجهی به آن نکردند. در واقع به احتمال بسیار زیاد تنی چند از رهبران جبهه - به دلیلی که هنوز کاملاً روشن نشده است - با وجود اطلاع قبلی از توطئه شاه اصرار داشتند که در آن روز تظاهرات برپا شود...» (اقتصاد سیاسی ایران، ج ۲، ص ۱۱۷).

لازم به توضیح است که تظاهرات فوق در اول بهمن ۱۳۴۰ رخ داد و سفر شاه به آمریکا پس از آن (۲۵ فروردین ۱۳۴۱) بود و نه پیش از آن.

۳۴. شاه بعدها در مصاحبه ای با حسنین هیکل، روزنامه نگار مصری، گفت: «تمام نیروها مرا به طرق سخت آزمایش کردند؛ انگلستان در زمان مصدق و آمریکا در زمان بحران امینی مرا آزمایش کردند...» (مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ج ۱، ص ۳۶).

۳۵. بدین ترتیب نام علم «انگلیسی» به عنوان نخست وزیر مجری طرح آمریکائی کندی - روستو ثبت شد. محمدرضا پهلوی در تاریخ ۱۳۴۲/۱۲/۱۹ با لحنی صمیمی استعفای علم را چنین پذیرفت: «جناب اسدالله علم - استعفای شما از نخست وزیری ملاحظه و پذیرفته شد. خدمات پرارزشی که در دوره نخست وزیری انجام داده اید بزرگترین افتخار شما خواهد بود زیرا مصادف بوده است با انقلاب بزرگ ۶ بهمن ماه ۱۳۴۱ و تمام اقدامات دیگری که در تکمیل انقلاب در سال ۱۳۴۲ انجام گرفت. عواطف مخصوص خودمان را به شما و همکاران شما ابلاغ می نمایم. خدمتگزاری و صمیمیت و فداکاری شما را هرگز فراموش نخواهیم کرد.»

نیروهای اصیل و مردمی بود؛ تیروهائی که نه از درون «فضای باز سیاسی» کندی و از میان سیاست‌پیشه‌گان حرفه‌ای، بلکه از اعماق جامعه برون آمدند و با قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دولت انگلیسی - آمریکائی اسدالله علم را به سقوطی مفتضح کشیدند.

امینی پس از صدارت

سقوط دولت امینی، هرچند پایان اوج زندگی سیاسی اوست، معهذاً نقش وی در دیپلماسی آمریکا به پایان نرسید و امینی تا سال ۱۳۴۷ به حیاتی بی‌رمق ادامه داد. در این سالها امینی به عنوان يك مهرهٔ ذخیره و يك آلترناتیو برای شرایط اضطراری و محتمل و به عنوان محوری برای حفظ نیروهای سیاسی «ملی‌گرا» و لیبرال در مدار سیاست خارجی آمریکا محفوظ ماند. این نقش امینی زٔ ساواک چنین بیان می‌دارد:

بانوانی که از لحاظ خانوادگی با خانواده دکتر علی امینی مربوط می‌باشند و در جلسات بسیار خصوصی خانوادگی شرکت می‌کنند می‌گویند: دکتر امینی در جلسات بسیار خصوصی گفته است: کار سیاسی من در ایران خاتمه پیدا نکرده است... بالاخره روزی با قدرت بیشتر روی کار خواهم آمد... از فحوای گفتار بانوانی که با خانواده دکتر علی امینی ارتباط بسیار خصوصی دارند چنین برمی‌آید که دکتر امینی به نام کاندید ریاست جمهوری از طرف جناحی از دیپلماسی آمریکا مورد حمایت قرار دارد و در انتظار فرصت مناسبی می‌گردند تا آمریکائی‌ها از جنگ ویتنام فراغت حاصل کرده به خاورمیانه توجه نمایند... (سند ساواک - مورخ ۱۳۴۵/۶/۷).

مقامات اطلاعاتی شوروی در ایران نیز نسبت به نقش امینی در دیپلماسی آمریکا شناخت کافی داشتند و درباره فعالیت‌های او در سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۴۶ چنین اظهار نظر می‌نمودند:

روز ۴ شنبه ۴۲/۶/۲۷ آناتولی آنیسیموف کاردار سفارت شوروی درباره فعالیت‌های دکتر امینی در جریان انتخابات دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی اظهار نظر نموده: امینی يك سیاستمدار است و تا پشتش محکم نباشد دست به چنین کارهائی نمی‌زند. او با درخشش همکاری می‌کند، فرهنگی‌ها به درخشش علاقه دارند و اگر درخشش در کارش استوار باشد می‌توان گفت نیروی بزرگ روشنفکران از آنها حمایت می‌کنند. علیهذا این يك گروه مخالف در سیاست ایران است و این گروه مخالف را حتماً خارجی‌ها حمایت می‌کنند. (گزارش مأمور ویژه به ساواک - ۱۳۴۲/۷/۹).

این نقش امینی با سقوط دولت «دمکرات» لیندون جانسون و صعود ریچارد نیکسون در آبان ۱۳۴۷ به پایان رسید و از آن پس امینی چهره‌ای «مرده» و «فراموش شده» تلقی گردید. طی

این سالها نقش امینی به عنوان يك مهره ذخیره در دیپلماسی آمریکا برای شاه کاملاً شناخته شده بود و لذا او تا سال ۱۳۵۰ با دلهره و وسواس کم نظیری زندگی سیاسی و خصوصی امینی را زیر ذره بین ساواک قرار داد. در پرونده قطور امینی دستورالعمل‌ها و طرح‌های عملیاتی متعددی موجود است که طبق دستور موکد شاه برای کنترل کامل امینی و کشف ارتباطات وی با مأمورین ویژه آمریکا اجرا می‌گردید و «گوش»‌های ساواک به خصوصی‌ترین زوایای زندگی امینی رسوخ داشتند و تلفن وی تا اوائل سال ۱۳۵۰ بطور دائم کنترل و ضبط می‌شد! برمبنای انبوه اسناد موجود، به بررسی مهم‌ترین فعالیت‌های امینی پس از صدارت می‌پردازیم. این دوران از زندگی امینی را می‌توانیم به ۴ مرحله تقسیم کنیم:

الف- سالهای «انقلاب سفید»: درباره فعالیت امینی در دوران دولت اسدالله علم، یعنی در سالهایی که طرح «انقلاب سفید» او غاصبانه توسط حریفی رند اجرا می‌شد و این امر امینی را سخت آشفته می‌کرد، به ذکر ۵ سند می‌پردازیم:

سند اول:

اطلاعاتی درباره دکتر علی امینی و جلسات منزل وی

۱- منظور از تشکیل جلسات: دکتر علی امینی... پس از بازگشت از آمریکا در دوره حکومت دکتر اقبال به منظور مبارزه با دولت وقت و شرکت در فعالیت‌های انتخاباتی به تشکیل جلساتی در منزل خویش در بعدازظهر روزهای ۵ شنبه مبادرت ورزید و به علاوه بعضاً در جلساتی که در مساجد، انجمن‌های محلی و محلات دیگر تشکیل می‌گردید شرکت می‌جست. جلسات روزهای ۵ شنبه منزل دکتر امینی تقریباً تا انتصاب وی به نخست‌وزیری ادامه داشت و تعدادی از دوستان، اقوام و طرفداران مشارالیه و گروهی از مخالفین دولت وقت و افراد فرصت طلب و اشخاصی که گرفتاری‌هایی در مؤسسات دولتی داشتند به منظور اخذ توصیه در این جلسات شرکت می‌نمودند. در دوره نخست‌وزیری دکتر امینی جلسات مذکور تعطیل بود. نامبرده پس از بازگشت از سفر خارج از کشور (که به دنبال استعفای وی از نخست‌وزیری صورت گرفت) مجدداً جلسات منزل خود را دایر ساخت و تقریباً همه روزه جمعی از دوستان و طرفداران مشارالیه به طور خصوصی یا دستجمعی در این جلسات حضور می‌یافتند، ولی مدتی است که جلسات عمومی به کلی تعطیل شده لیکن پاره‌ای از اوقات برخی از دوستان و طرفداران وی به طور خصوصی در منزل نامبرده حضور می‌یابند. منظور دکتر امینی از تشکیل اینگونه جلسات داشتن رابطه محکم با طرفداران خویش و جلب طبقات مختلف به سوی خود و استفاده از اطلاعاتی است که پیرامون مسائل مختلف مملکتی در این جلسات مطرح می‌شود.

۴- وابستگی به احزاب و دستجات و میزان نفوذ در طبقات مختلف: دکتر امینی فعلاً به

هیچ يك از احزاب سیاسی وابستگی ندارد، ولی از طریق محمد درخشش، وزیر سابق فرهنگ، با باشگاه مهرگان و جامعه لیسانسیه‌ها به درخشش بطور غیرمستقیم ارتباطاتی دارد. ضمناً با برخی از انجمن‌های محلی و گردانندگان آن‌ها نیز مربوط است. نامبرده در محافل سیاسی به عنوان رجل طرفدار دیپلماسی آمریکا معرفی شده و برخی نیز مشارالیه را باطناً از طرفداران سیاست انگلیس می‌دانند. وی در بین فرهنگیان، کارمندان وزارت دارائی و گروهی از بازرگانان و بعضی از اعضای انجمن‌های محلی دارای نفوذ و طرفدارانی است. توضیح اینکه در حال حاضر از تعداد طرفداران نامبرده به نسبت دوره زمامداری و یا هنگام استعفای وی از صدارت به میزان زیادی کاسته شده اند، زیرا در گذشته پاره‌ای از طبقات مختلف مردم تصور می‌کردند برنامه‌های اصلاحی بزرگ نظیر اصلاحات ارضی طبق نقشه و به ابتکار دولت دکتر امینی اجرا می‌شود، ولی پس از آن که ملاحظه نمودند دولت بعدی نیز این برنامه‌ها را به شدت اجرا می‌کند و دریافتند که در حقیقت مبتکر اصلی شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاه هستند، لذا بتدریج از میزان طرفداران نامبرده کاسته شد....

سند دوم:

طبق اطلاع واصله آقای دکتر امینی برای آقای دکتر باهری وزیر دادگستری پیغام فرستاده است که دنیا به آخر نرسیده و گذر پوست به دباغخانه خواهد افتاد. آقای دکتر امینی معتقد است که وزیر دادگستری علیه ایشان مشغول پرونده سازی است. چند پرونده آقای دکتر امینی در دادگستری که ممکن است به جریان بیفتد از این قرار است:

الف: پرونده خرید ۱۵۰ دستگاه کامیون جمس در زمان وزارت دادگستری دکتر امینی که بدون مناقصه و انجام تشریفات قانونی اکتیاع شده است.

ب: پرونده مربوط به هزینه‌های سفارت ایران در آمریکا در زمان سفیر کبیری آقای دکتر امینی در اتازونی

ج: پرونده مربوط به خرید برنج از اندونزی و چند پرونده دیگر. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۲/۵/۲۰).

سند سوم:

جناب‌زاده یکی از دوستان دکتر علی امینی گفت: دکتر امینی اسناد و مدارکی که در دوران نخست‌وزیری خود از سوءاستفاده‌ها و اعمال نفوذهای خانواده سلطنتی در ۲۰ سال اخیر به وسیله وزراء مورد اعتماد خود تهیه کرده، آنها را در یکی از بانک‌های کشورهای اروپائی به امانت سپرده که اگر قرار شود در ایران مبارزه‌ای را علیه او آغاز کنند او به وسیله همسر و ایادی دیگر خود در اروپا آن اسناد و مدارک را در اختیار جراید مهم دنیا و سازمان ملل متحد قرار داده و از آن علیه دربار ایران بهره‌برداری تبلیغاتی نماید. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۲/۶/۱۷).

سند چهارم:

طبق اطلاع، خلیل ملکی رهبر جامعه سوسیالیست‌های ایران نهضت ملی هنگام مسافرت به خارج از کشور به اعضای هیأت اجرائیه نیروی سوم توصیه کرده است که با محمد درخشش وزیر سابق فرهنگ در تماس باشند. بدین جهت در حال حاضر رابطه و تماس هائی بین عناصر مشروحه زیر که همگی عضو هیأت اجرائیه جامعه سوسیالیست‌ها می‌باشند با درخشش و هم‌چنین دکتر علی امینی برقرار است: مهندس [ابوالقاسم] قندهاریان، رضا شایان، منوچهر صفا، عباس عاقلی‌زاده، محمدحسین سرشار، دکتر [رحیم] عابدی... چند روز قبل دکتر عابدی به اتفاق مهندس قندهاریان و منوچهر صفا نزد آقای دکتر امینی رفته‌اند و دکتر عابدی خود را لیدر نیروی سوم معرفی و گفته است هر دستوری بدهید آقایان سوسیالیست‌ها اجرا خواهند کرد. از این جریان دکتر حاج سیدجوادی نیز که در این ارتباط دخالت دارد ناراحت شده و اظهار نموده که نیروی سوم لیدری به جز خلیل ملکی ندارد...^{۳۶} (گزارش به ساواک - ۱۳۴۲/۷/۱۱).

سند پنجم:

... به وسیله مأمورین نفوذی... فعالیت‌های نامبرده بالا ظرف مدت ۲ ماه گذشته به طریق غیرمحسوس تحت نظر گرفته شده و نتیجه به شرح ذیل به استحضار می‌رسد:

پس از آنکه توسط دکتر امینی، درخشش، مهندس فریور و نورالدین الموتی اعلامیه‌ای علیه انجام انتخابات مجلس در تهران توزیع شد، به وسیله مأمور نفوذی با دکتر امینی ملاقات به عمل آمد و یک نسخه از متن اعلامیه مزبور که به زبان انگلیسی پلی کپی و توزیع شده بود توسط ایشان در اختیار مأمور ویژه قرار گرفت که طبق اظهار خصوصی دکتر امینی این اعلامیه

۳۶. در اینجا ضرور است درباره برخی تئوری‌های مارکسیستی که در این سال‌ها به سود سیاست‌های آمریکا رواج داده شد، توضیح دهیم. اساس این تئوری‌ها در سال ۱۳۳۱ توسط خلیل ملکی ریخته شد. وی تنازعات درونی ایران را تضاد میان فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور (وابسته) می‌دانست و معتقد بود که بورژوازی وابسته یک نیروی مترقی است و باید از آن حمایت شود تا ریشه فئودالیسم را از میان بردارد. فوادروحانی می‌نویسد: «در بین پیروان نهضت ملی یک نفر یعنی خلیل ملکی عقیده داشت که دوران‌دیشی ایجاب می‌کند جبهه ملی بنا را بر سیاست و روش مصلحتی همکاری با جناح لیبرال و مترقی طبقه حاکمه بگذارد تا موقعیت خود را مستحکم کند... ملکی در سال ۱۳۳۹ انشعاب کرد و با تشکیل نیروی سوم، جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران را به وجود آورد...» (زندگی سیاسی مصدق، ص ۵۷۶). معهذاً، در دوران ۱/۵ ساله حکومت امینی «سوسیالیست»‌ها و جبهه ملی عملاً در جهت متضاد با تئوری فوق گام برداشتند و همانگونه که دیدیم در همگامی با رشیدیان و میراشرفی از ارکان توطئه شاه - علم علیه امینی بودند و به همین دلیل نیز برخی از سران آنها توسط امینی بازداشت شدند. پس از سقوط دولت امینی و نخست‌وزیری علم، جامعه سوسیالیست‌ها در واقع انتقاد از خود نمود و در بیانیه مرداد ماه ۱۳۴۱ نوشت: «باید مراقب بود که در قبال بورژوازی کمپرادور و بخصوص قشر ضدفئودال آن روشی اتخاذ نشود که منجر به تقویت فئودالیزم گردد.»! براساس این تئوری است که در سالهای پس از سقوط امینی، همکاری نزدیک ←

برای مقامات سفارتخانه‌های خارجی در تهران ارسال گردیده است و ضمناً اطلاعاتی به دست آمد مبنی بر اینکه دکتر امینی با عده‌ای از افراد سرشناس تماس‌هایی دارد که اغلب نیز از دوستان سابق ایشان هستند و چند مرتبه هم نامبرده با بعضی از خارجی‌ها و افراد وابسته به آن‌ها ملاقات‌هایی به عمل آورده است. رویهمرفته دکتر امینی در کلیه ملاقات‌ها نزد دوستان خود از وضع کشور انتقاد می‌نماید و از اینکه چند بار برای ادای توضیحاتی به دادگستری احضار شده، آن را عکس‌العمل دستگاه نسبت به اقدامات گذشته خود در امر مبارزه با فساد ذکر می‌نماید.

باید گفت که مقامات مؤثر آمریکائی در تهران نسبت به تجدید زمامداری دکتر امینی نظر موافقی ندارند و روش اعلیحضرت همایون شاهنشاه را برای اجرای برنامه‌های اصلاحی کشور مفیدتر و مؤثرتر می‌دانند و دکتر امینی کوشش فراوانی در حال حاضر جهت جلب نظر خارجی‌ها نسبت به خود به عمل می‌آورد. دکتر امینی ظرف مدت فوق‌الذکر با نورالدین الموتی، محمد درخشش و زرای سابق، شریف‌العلماء، دکتر فرهاد رئیس سابق دانشگاه تهران و مهندس فریوردانمادر تماس بوده و غیر از نامبردگان با افراد دیگری ملاقات‌هایی داشته است. بطور کلی دکتر امینی منتظر فرصت مناسبی می‌باشد که با جلب اعتماد خارجی‌ها و حمایت آن‌ها مجدداً روی کار بیاید و برای رسیدن به هدف خود با احتیاط فوق‌العاده اقداماتی می‌نماید و البته چون فرد زیرک و واردی است به اصطلاح مدرک به دست کسی نمی‌دهد. از جمله ملاقات‌های دکتر امینی با خارجی‌ها روز ۲۴/۷/۴۲ در منزل شریف، مترجم سفارت آمریکا در تهران، واقع در یوسف‌آباد با ۲ نفر از مقامات آمریکائی انجام شده و جالب اینکه در

→ نیروهای «ملی‌گرا» و «سوسیالیست» را با او شاهد هستیم.

در همین زمان توسط فردی بنام محمود توکلی تئوری تضاد انگلیس و آمریکا پرداخت شد. او در جزوه‌ای بنام چه باید کرد؟ (منتشره در فروردین ۱۳۴۱) نوشت که امپریالیسم حاکم بر ایران امپریالیسم انگلیس است و تبلیغات ضد امریکائی در ایران توسط عوامل انگلستان دامن زده می‌شود، پایگاه داخلی امپریالیسم انگلیس در ایران فتودالیسم است و تضاد اصلی جامعه ایران تضاد میان بورژوازی وابسته (هوادار امپریالیسم آمریکا) و فتودالیسم (هوادار امپریالیسم بریتانیا) می‌باشد. او از این تئوری نتیجه گرفت: «شکی نیست که نهضت در این میان باید بدون کمترین ترس و درنگ جانب بورژوازی وابسته را بگیرد. این کار، یعنی حمایت از بورژوازی وابسته علاوه بر اینکه از لحاظ تاریخی حرکتی در جهت تکامل جامعه است و پیروزی بورژوازی وابسته خواه ناخواه به حیات مادی و معنوی نهضت انقلابی کمک می‌کند، ملت ایران نیز از شر فاسدترین و وحشی‌ترین دشمن بیرحم مرتجع خود یعنی فتودالیسم ایران نجات می‌یابد.» براساس این دیدگاه، که به «مارکسیسم آمریکائی» شهرت یافت، برخی از روشنفکران چپ «انقلاب سفید» را حرکتی مترقی و در جهت «رشد نیروهای مولده» در ایران دانسته و شاه را یک چهره «ضد فتودالی» ارزیابی کردند. انطباق این تئوری با استراتژی روستو حیرت‌انگیز است و تردیدی باقی نمی‌گذارد که نظریه فوق توسط کارشناسان «سیا» ارائه شده است.

همین روز سرلشکر ضرغام، رئیس بانک اصناف، نیز در آن محل بوده است... (سند ساواک - ۱۳۴۲/۹/۳).

ب - سالهای آغازین دولت هویدا: در اولین سالهای دولت امیرعباس هویدا، امینی را هم‌چنان سرگرم تماس با عناصر مختلف می‌یابیم:

در منزل دکتر علی امینی عده‌ای در حدود ۱۲ نفر و از جمله ۳ نفر از اعضاء معروف جبهه ملی به اسامی ماشاءالله بولادی، دکتر شایورد و معارفی اجتماع داشته‌اند. در این جلسه دکتر امینی مدت یک ربع به طور خصوصی در یکی از اطاق‌ها با اعضای جبهه ملی ملاقات و مذاکره نموده و حتی تا پله‌های راهرو منزل آن‌ها را بدرقه نموده...

نظریه منبع: بطوری که مشاهده می‌شود وضع ملاقات‌های دکتر امینی با اعضاء فعال جبهه ملی بیش از پیش گسترش یافته و حتی به طور خصوصی و محرمانه با آن‌ها در ظرف هفته دید و بازدید دارد و اینطور تصور می‌شود که چون مرگ مصدق نزدیک است امکان دارد پس از ایشان دکتر امینی را جانشین وی کنند.

نظریه رهبر عملیات: از یکی از منابع ورزیده درخواست شده تا ضمن ملاقات و تماس با عناصر فعال و وارد جبهه ملی، وضع فعلی جبهه و اهداف آینده آن را تعیین و اعلام نماید تا ضمن بررسی آن در صورت تصویب هرگونه اقدام مقتضی به منظور خنثی نمودن فعالیت و عملیات آن‌ها انجام شود. (سند ساواک - مورخ ۱۳۴۴/۹/۷).

در منزل دکتر علی امینی بانو ایران اعلم، اشعری از طلاب و وعاظ، مهندس خوش خلق از اعضای سازمان برنامه و هیأت خواهرزاده علی هیأت رئیس پیشین دیوانعالی کشور اجتماع داشته‌اند. در این جلسه بانو ایران اعلم و دکتر امینی در یک اطاق مذاکرات خصوصی انجام داده‌اند و بحث مهمی صورت نگرفته است. گفته می‌شود بانو ایران اعلم با اعضاء سازمان سیا روابطی نزدیک دارد. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۴/۹/۱۴).

ج - سالهای ۱۳۴۶-۱۳۴۷: سال‌های ۱۳۴۶-۱۳۴۷ برای محمدرضاهلوی مقطع حساس و نگرانی‌آوری بود. او که تجربه تلخ دوران کندی را به یاد داشت به شدت دلواپس انتخابات قریب‌الوقوع در آمریکا بود و لذا به توصیه شاهپورجی و علم به سرمایه‌گذاری کلان در انتخابات آمریکا به سود ریچارد نیکسون کاندید «حزب جمهوریخواه» و علیه هوبرت همفری کاندید «حزب دمکرات» دست زد. انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نه تنها شاه، بلکه گروه‌های لیبرال و «ملی‌گرا»ی داخلی را نیز به تحرك واداشت. شاه که به شدت از پیروزی احتمالی «دمکرات»ها و صعود مجدد امینی به قدرت واهمه داشت، در اوایل سال ۱۳۴۶ از نتایج عملیات ساواک ابراز نارضایی کرد و به دستور او کنترل امینی وارد مرحله جدیدی شد. سیر فعالیت امینی را در این مقطع با گزیده‌ای از اسناد ساواک پی می‌گیریم:

سند اول:

مهندس رحمت‌الله مقدم ضمن بحث خصوصی درباره اوضاع ایران گفت: در حال حاضر وضع دکتر امینی خیلی خیلی بهتر از سال ۳۹ می‌باشد که خود را کاندیدای نخست‌وزیری کرده بود و بهبود روابط سیاسی ایران و آمریکا در درجه اول بستگی به روی کارآمدن دکتر امینی دارد و این امر در مسافرت آینده شاهنشاه به آمریکا به صورت قطعی درخواهد آمد... در صورتی که نتوانند روی دکتر امینی توافق حاصل نمایند در درجه دوم دکتر جهانگیر آموزگار که هم اکنون در آمریکا به عنوان رئیس دفتر اقتصادی ایران خدمت می‌کند این شانس را دارد و او هم متکی به دکتر امینی خواهد بود...

نظریه ساواک تهران: با توجه به روابط نزدیک مهندس رحمت‌الله مقدم با دکتر امینی بایستی درباره اظهارات وی به شرح فوق تأمل شود و معلوم گردد که مأخذ گفته‌های مهندس مقدم چه شخص و یا اشخاصی بوده اند زیرا مهندس مقدم از جمله افراد وابسته به باند آمریکائی‌ها شناخته شده است... (گزارش به ساواک - ۱۳۴۶/۲/۶).

سند دوم:

دکتر امینی با جمعیت نهضت آزادی در ارتباط می‌باشد و این نزدیکی از مدت‌ها قبل شروع شده و واسطه آن‌ها در زمانی که سران نهضت آزادی در زندان بودند شخصی بنام ذوالقدری بود و در حال حاضر نیز رحیم خیابزباشی رابط بین آنها می‌باشد و در گذشته نیز بارها مشاهده گردیده که این شخص پیغام‌هایی از طرف دکتر امینی به مهندس بازرگان می‌رساند و احوال‌پرسی می‌نمود... (سند ساواک - ۱۳۴۶/۸/۳۰)

سند سوم:

محترماً به استحضار می‌رساند: دکتر علی امینی اخیراً روابط صمیمانه‌ای با سران افراطی جبهه ملی بخصوص با سران نهضت آزادی برقرار کرده و یک نوع تفاهم و هماهنگی بین او و جمعیت موصوف ایجاد گردیده است. گزارشات واصله حاکیست:

۱- مشارالیه در مجلس جشن عروسی دختر دکتریدالله سبحانی حضور یافته و با اکثر افراد شرکت‌کننده که عبارت بودند از باقر کاظمی، آیت‌الله سیدرضا فریدزنجانی، مهندس مهدی بازرگان... هدایت‌الله متین‌دفتری، سرتیپ بازنشسته مسعودی، سرهنگ بازنشسته عزیزالله امیررحیمی، ابوالفضل وکیلی، محمدپسته‌نگار، داریوش فروهر، عباس رادنی، دکتر حسین عالی، فرخ قالیچه‌چیان و توکلی... گرم گرفته و بیشتر سعی او این بوده است که نظر آنها را به خود جلب نماید.

۲- گزارش واصله از بخش ۳۲۱ حاکیست که ارتباط دکتر امینی با سران نهضت آزادی از طریق منابع مختلفه تأیید گردیده است.

۳- ساواک تهران طی گزارشی اشعار می‌دارد، راننده دکتر امینی در جلسه‌ای اظهار داشته است عناصر جبهه ملی از نامبرده دعوت نموده‌اند که رهبری جبهه موصوف را به عهده

بگیرد لکن دکتر امینی از این دعوت استقبال ننموده است... (سند ساواک - ۱۳۴۶/۱۱/۲۴).

سند چهارم:

چند روز قبل داریوش فروهر جلسه‌ای تشکیل داده و در آن جلسه عده‌ای از رهبران و کادر درجه اول حزب ملت ایران و جامعه سوسیالیست‌ها از جمله میرحسین سرشار شرکت داشته‌اند. این جلسه به منظور تشکیل یک جبهه ائتلافی و جمع‌آوری دستجات اپوزیسیون و مخالف دولت بوده است. در آن جلسه پیشنهاد شده: هر طور شده از دار و دسته محمد درخشش و دکتر علی امینی استفاده شود و دکتر علی امینی را به عنوان سمبل جریان علم نمایند. این پیشنهاد از طرف اکثریت حاضرین به تصویب رسیده است و میرحسین سرشار پیشنهاد نموده از امینی باید به عنوان یک نفر بورژوازی ملی استفاده شود و نه به عنوان یک رهبر اصیل انقلابی واقعی. ضمناً بعضی مواقع جلسه و تماسی بین رهبران حزب ملت ایران و جامعه سوسیالیست‌ها به منظور همکاری و در موقع لزوم تشکیل یک جبهه مرکب از دستجات مخالف دولت تشکیل می‌گردد... (گزارش به ساواک - ۱۳۴۶/۱۲/۷).

سند پنجم:

در اواخر سال ۱۳۴۶ و با آغاز رقابت‌های انتخاباتی در آمریکا، شاه گزارش جامعی از فعالیت‌های امینی خواست و برای تهیه این گزارش بخش ۳۱۲ ساواک در تاریخ ۱۳۴۶/۱۲/۱۹ جمع‌بندی مشروحی را به مدیرکل سوم ساواک ارائه داد. برای اجتناب از تفصیل گزیده‌ای از این جمع‌بندی درج می‌گردد:

... دکتر مهدی امینی پسر ابوالقاسم امینی که با والا گهر شهرام پهلوی در یک شرکت مواد غذایی سرمایه‌گذاری کرده به محیط دربار رفت و آمد دارد و تمام اخبار دربار شاهنشاهی را از این طریق اخذ و طی ملاقات‌هایی در اختیار دکتر علی امینی عمومی خود قرار می‌دهد... دکتر علی امینی در تاریخ ۱۳۴۵/۵/۲۲ از... دکتر رحیم عابدی عضو سابق کمیته مرکزی نیروی سوم و جامعه سوسیالیست‌ها دعوت کرده که به منزلش بروند و آنها این دعوت را پذیرفته‌اند... بانوانی که از لحاظ خانوادگی با دکتر امینی در تماس هستند و در جلسات کاملاً خصوصی او [۱] شرکت می‌کنند در شهریور ماه سال ۴۵ درباره کار سیاسی او و اینکه شخصاً گفته هنوز کار سیاسی اش در ایران خاتمه پیدا نکرده مطالبی گفته‌اند و از فحواهی کلام آنها استنباط شده که جناحی از دیپلمات‌های آمریکا او را به نام کاندیدای ریاست جمهوری در فرصت مناسب... معرفی خواهند کرد... دکتر مهدی امینی برادرزاده علی امینی (فرزند ابوالقاسم امینی) در تاریخ ۴۵/۶/۲۵ با مهندس احمد مصدق ملاقات کرده است...

دکتر علی امینی با خلیل ملکی رهبر جامعه سوسیالیست‌ها و سایر سران این جامعه که در سال ۴۴ به اتهام ضدیت با سلطنت مشروطه تحت تعقیب واقع و محکومیت حاصل کردند دارای روابطی بوده و می‌باشد و خلیل ملکی، دکتر امینی را جناح لیبرال و مترقی هیأت حاکمه می‌داند و به همین لحاظ همیشه همکاری با او را به دستجات مخالف توصیه می‌کند. دکتر

امینی پس از آزادی ملکی از زندان به ملاقات اورفته و با هم ارتباطاتی برقرار کرده اند و خلیل ملکی معتقد است که باید با سازش با دکتر امینی زمینه پیشرفت و وصول به هدف را از این طریق فراهم آورد. نامبرده... با دکتر رحیم عابدی همکار سیاسی خلیل ملکی جلساتی در منزل دکتر امینی داشته اند. برابر گزارشات رسیده در مراسم هفته و چهلم مرگ تختی ایادی خلیل ملکی با اشاره نامبرده تظاهراتی در این بابویه برپا کرده و شعارهای کمونیستی و ضد رژیم داده اند و نیت آنها در اجرای نظریات دکتر امینی این بوده که مقامات خارجی را متوجه بدبینی مردم نسبت به دولت فعلی و کمونیسم در ایران بنمایند.

دکتر امینی با دکتر یدالله سبحانی، مهندس مهدی بازرگان... [که] با عفو ذات ملوکانه در سال جاری آزاد گردیده اند دارای روابط نزدیکی بوده و هست و قرائن این ارتباط عبارت بوده از مکالمات تلفنی مرتبی که با نامبردگان داشته و پس از آزادی آنها به ملاقاتشان رفته و نیز در عروسی دختر دکتر یدالله سبحانی علیرغم بی‌اعتنائی‌هایی که از طرف بعضی از عناصر جبهه ملی نسبت به او می‌شده تا پایان مراسم در مجلس حاضر و با سران جبهه ملی و نهضت آزادی با گرمی و صمیمانه مذاکره می‌کرده است. در تاریخ ۱۳۴۶/۱۱/۲ هوشنگ راننده نامبرده در جلو منزل محمدخسروشاهی رئیس اتاق بازرگانی گفته: برخلاف آنچه تصور می‌رود عناصر جبهه ملی زیاد هستند و اعضاء و دانشجویان دانشگاه جزو جبهه ملی می‌باشند و اخیراً هم اطراف دکتر امینی می‌گردند که او رهبری جبهه ملی را بپذیرد ولی هنوز دکتر امینی قبول نکرده و شاید در آینده قبول کند. حسین کی‌استوان عضو کادر رهبری جبهه ملی و کارمند وزارت دارائی در برخی جلسات منزل دکتر امینی شرکت و با بازگو کردن امور مالیاتی انتقاداتی درباره نحوه وصول مالیات بردرآمد به عمل آورده است. طبق اطلاع داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران که به اتفاق خلیل ملکی و هدایت‌الله متین دفتری مجدانه برای احیاء جبهه ملی می‌کوشد در يك جلسه خصوصی... گفته است: ما نباید به صرف اینکه دکتر امینی عاقد قرارداد ننگین نفت است از او کناره‌گیری کنیم، در حال اود در رأس جناح مترقی هیأت حاکمه است و هرچه باشد از دیگران بهتر خواهد بود. اطلاع دیگر حاکمیت که دار و دسته داریوش فروهر و خلیل ملکی با اشاره دکتر علی‌امینی در مراسم هفته و چهلم مرگ تختی در صدد برآمدند که شعارهای تند و خلاف رژیم و به نفع کمونیست‌ها بدهند. از جهت دیگر دکتر امینی عده‌ای خبرنگار خارجی و يك یا دو نفر آمریکائی را به محل فرستاده تا آنها از مراسم عکسبرداری کنند و عکس‌العمل و نارضایتی مردم را نسبت به دولت و نیز پیشرفت کمونیسم را در ایران به اطلاع مقامات آمریکائی برسانند و آمریکائی‌ها که با تجربه از جنگ ویتنام از ایجاد ویتنام دومی وحشت دارند در صدد چاره‌جویی برآیند و در انتخاب دکتر امینی و اصرار روی نخست‌وزیری او مصمم‌تر شوند... هدایت‌الله متین دفتری در روز ۱۴ اسفند جاری در محل دفن دکتر مصدق... در يك مذاکره خصوصی گفته است: در حال حاضر بین شاهنشاه ایران و دولت آمریکا روابط سخت تیره شده است زیرا مسئله ویتنام و مسایلی که آمریکا در این کشور دیده درس عبرت بزرگی برای سیاستمداران آمریکائی بوده و دیگر حاضر نیستند در جای

دیگری از جهان با چنین وضعی روبرو شوند و به همین جهت با بررسی اوضاع ایران به این نتیجه رسیده اند تا دولتی کاملاً طرفدار و مجری نظرات آنها که در عین حال وجاهت ملی داشته باشد روی کار بیاید و مسأله زمامداری دکتر امینی را پیشنهاد کرده اند لکن شاهنشاه آریامهر قبول نفرموده اند...

سند ششم:

آقای شریعتمداری ضمن تماس با منزل دکتر امینی در نظر داشت با مشارالیه مذاکره نماید لکن موفق نگردید و قرار شد روز شنبه جهت تبریک عید به منزل وی مراجعه نماید. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۷/۱/۷).

سند هفتم:

۴۷/۷/۵ آقای شریعتمداری قصد داشت با امینی صحبت نماید لکن موفق نگردید و به بچه ناشناسی پیغام فرستاد و گفت: به ایشان بفرمائید شریعتمداری سلام می‌رساند و می‌گوید من شنیدم کسالت دارید حالا رفع شده یا نه. ناشناس پیغام آورد و گفت: آقای شریعتمداری، الحمدلله حالشان خوب است. فرمودند از لطفتان متشکرم و الان دسترسی به تلفن ندارم که با شما تماس بگیرم. (گزارش شنود تلفنی - ۱۳۴۷/۷/۶).

د - مرگ سیاسی امینی: پیروزی ریچارد نیکسون در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا سر آغاز مرحله جدیدی در سلطنت محمدرضا پهلوی است که اوج روابط رژیم پهلوی با امپریالیسم آمریکا محسوب می‌گردد. آغاز این دوران را باید پایان حیات سیاسی دکتر علی امینی بدانیم، زیرا از این پس نقش وی در دیپلماسی آمریکا به پایان رسید و غرب که رژیم شاه را به عنوان «جزیره ثبات» به رسمیت شناخته بود، برای ادامه فعالیت این مهره فرتوت و از کار افتاده دلیلی نمی‌شناخت. در این زمان است که امینی به تعطیل جلسات هفتگی خود دست زد و به فعالیت سیاسی خود پایان بخشید:

... گزارش واصله از ساواک تهران حاکی بود که خداحیم نگهبان منزل و خوابگاه مشارالیه [امینی] به افرادی که جهت شرکت در جلسه هفتگی منزل یادشده فوق مراجعه می‌کردند اظهار داشته که علی امینی امروز به حساب‌های خودش می‌رسد، لیکن به یکی از مراجعه کنندگان می‌گوید: علی امینی شب‌ها تا نصف شب مشغول خوشگذرانی [است] و با دوستان خود در خارج از منزل به سر می‌برد و صبح که می‌شود کسر خواب دارد... (گزارش بخش ۳۱۲ ساواک - ۱۳۴۸/۳/۳۱).

معهدا، شاه هنوز دلواپس ارتباطات پنهان امینی بود و لذا کنترل او تا اوایل سال ۱۳۵۰ ادامه یافت و تنها در این سال است که دستور توقف این عملیات صادر شد.

«پرونده» امینی

با آغاز انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا، ساواک به دستور شاه در سال ۱۳۴۶ با دقت به تشکیل پرونده جامعی علیه امینی دست زد. تشکیل این پرونده عمق نگرانی شاه را از پیروزی همفری در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نشان می‌دهد و بیانگر آن است که محمدرضا پهلوی تمهیدات لازم را فراهم می‌دیده تا اگر بار دیگر امینی مطرح شود، بتواند به افشاگری‌های گسترده علیه او دست زند. گزیده‌ای از این پرونده، که در گزارش مورخ ۱۳۴۶/۱۲/۱۶ بخش ۳۱۲ ساواک مندرج است، به شرح زیر می‌باشد:

...در باره دکتر علی امینی و اقدامات او از نظر سوءاستفاده از موقعیت و مقام، تضییع حقوق عمومی و ارتباط با بیگانگان تحقیقاتی به عمل آمده و اطلاعات مکتسبه در این زمینه تا به حال به شرح زیر است:

۱- اطلاعاتی که از نظر عمومی و جزائی قابل تعقیب است:

الف: پرونده موجود در وزارت اصلاحات ارضی در مورد اعمال نفوذ و سوءاستفاده این شخص در به ثبت رسانیدن اراضی دولتی و فعل و انفعالات غیرقانونی در این زمینه که براساس شکایت سرتیب بازنشسته محمود امینی برادر نامبرده بالا تشکیل شده و طبق مدارک به دست آمده سوءاستفاده نامبرده محرز گردیده و پرونده امر هنوز در جریان رسیدگی است.

ب: دخالت همسر دکتر امینی در فرار دادن حسین علی کیانی مقاطعه کار مجلس سنا که در قبال آن قطعه زمینی در الهیه به چند برابر قیمت معمولی توسط خانم دکتر امینی در دفترخانه ۵۲ تهران به شماره ثبتی ۴۰۰۵۷ به کیانی فروخته شده و اضافه پرداخت نامبرده رشوه‌ای بوده که به بانوی مذکور داده شده است.

ج: در زمان وزارت دکتر علی امینی در دارائی اداره قراردادهای وزارت مذکور به اشاره مشارالیه قراردادی با خانم عضدی خواهرزن دکتر امینی منعقد و طی آن وزارت دارائی ملتزم شده که روزانه بین ۷۰ تا ۸۰ تن شکر قرمز به کارخانه قند شاهرود (این کارخانه ملی است و خواهرزن دکتر امینی و همسر او از سهامداران عمده آن می‌باشند) تحویل دهد... این قرارداد در زمان نخست‌وزیری دکتر علی امینی مجدداً تأیید شده و سابقه آن در اداره کل قراردادهای وزارت دارائی موجود است و زبانی که از این جهت متوجه دولت گردیده آن است که کارخانه قند ورامین بدون داشتن مواد اولیه بیکار مانده و روزانه مبالغی هزینه کارگر و پرسنل آن از صندوق دولت پرداخت شده است.

د: پرونده اراضی سلیمانیه و تهران نو که در زمان نخست‌وزیری دکتر علی امینی با تبانی او و نورالدین الموتی وزیر دادگستری وقت و مأمورین ثبت و شهرداری در جریان قرار گرفته و دکتر امینی تقاضای ثبت اراضی مذکور را نموده و در حقیقت اساس مورد تقاضا قطعه باغی بوده که بر اثر تبانی عناصر مذکور سند مقادیر زیادی شاید چند میلیون متر مربع اراضی مزبور صادر

می شود و به علاوه دکتر امینی مسیل اراضی سلیمانیه و تهران نورا که متعلق به شهرداری بوده غصب و تصرف کرده است. این فعل و انفعالات در شرکت وثوق صورت گرفته که گردانندگان حقیقی آن دکتر علی امینی و نورالدین العوتی بودند، لیکن در ظاهر شریک و سهام آن شرکت نبودند و مبنای تشکیل این پرونده که نزد دادستان دیوان کیفر است شکایات متعدد مردم علیه شرکت وثوق می باشد.

ه: به قرار اطلاع هنگامی که دکتر امینی وزیر دارائی بوده، دستور کتبی به شرکت بیمه می دهد که مقداری از اراضی میگون متعلق به مسعود کیهان را خریداری نمایند و در موقع محاکمه صیرفی (مدیرعامل وقت شرکت بیمه) که بعد از دولت مرحوم سبهد زاهدی صورت گرفته به این دستور کتبی که در واقع سندی از سوء استفاده های دکتر امینی است توجه نشده و سوابق در پرونده خرید اراضی میگون در شرکت بیمه موجود است.

و: به قرار اطلاع در زمان نخست وزیری دکتر امینی از طرف مقامات اقتصادی آلمان مبلغ ۸۰ میلیون مارک به بانک صنعتی ایران اعتبار واگذار می شود. دکتر امینی به طور شفاهی دستوراتی به آقای شاهرخ فیروز رئیس وقت بانک می دهد که از وجه مزبور به اشخاص معینی پرداخت شود. لیکن شاهرخ فیروز به دستور شفاهی او تمکین نکرده و دکتر امینی ناگزیر دستور کتبی می دهد. از جمله کسانی که از این پول دریافت کرده اند خانم نمازی بوده و نحوه مصرف وجوه مذکور که به اعمال نفوذ و نظر دکتر امینی صورت گرفته قابل توجه است. پرونده آن در بانک صنعتی موجود می باشد.

ز: کسان دکتر امینی از جمله علی وثوق برادر همسرش و احمد نامدار معاونش سوء استفاده هایی کردند و با استفاده از موقعیت دکتر امینی تجاوزاتی به حقوق عمومی نمودند که در نتیجه نامبرده برای حفظ ظاهر در ۲۶ خرداد ۱۳۴۱ اعلامیه ای منتشر و وقوع سوء استفاده را به وسیله نزدیک ترین دوستانش منع کرد.

ح: در سال ۱۳۳۳ از برزن قلهک يك فقره پیش آگهی عوارض مربوط به الهیه به دفتر مالی خانم فخرالدوله واصل می شود که به موجب آن خانم فخرالدوله مبلغی متجاوز از صد هزار تومان بابت عوارض بدهکار بوده، ولی این پرونده به تعویق می افتد تا دوره نخست وزیری دکتر امینی و در آن زمان اصل پرونده از دفتر درآمد عوارض برزن قلهک سرقت می شود و آقای کاظمیه معاون وقت وزارت بازرگانی از برزن قلهک برای عوارض مذکور مفاصا حساب می گیرد. تنها اثر موجود از این سوء استفاده پیش آگهی برزن قلهک است که در روزنامه آتش در سال ۴۱ گراور شده است.

ط: هنگامی که خانم عضدی خواهرزن نامبرده برای احداث کارخانه تصفیه شکر شاهرود تقاضای وام می کند، املاک همسرش بین ۱۵۰ تا ۱۶۰ میلیون تومان قیمت شده و در نتیجه ۳۶ میلیون تومان وام اخذ کرده است، ولی هنگامی که در زمان نخست وزیری دکتر امینی، عضدی فوت کرده با اعمال نفوذ دکتر امینی مأمورین مالیات تمام ثروت او را ۲ میلیون تومان ارزیابی کردند و در نتیجه مقدار قابل ملاحظه ای به دولت زیان وارد شده است.

ی: نمایندگی کارخانه الکترونیک فیلیپس مقدار زیادی چراغ‌های زرد وارد کرده و در انبار گمرک بوده و این چراغ‌ها به فروش نمی‌رفته است. نمایندگی مذکور ابتدا پسر دکتر امینی را با حقوق ماهیانه ۹ هزار تومان استخدام و بعد از طریق او چراغ‌های زرد مذکور را به دولت می‌فروشد و این چراغ‌ها ابتدا در خیابان پهلوی و بعد در خیابان آیزنهاور نصب شده است. در خرید چراغ‌های مورد بحث هیچ یک از قوانین مالی مراعات نگردیده است.

ک: به پیشنهاد دکتر امینی در دوره نخست وزیری او تصویب نامه‌ای از هیأت دولت می‌گذرد که به موجب آن تمام کسانی که از سال ۳۱ به بعد بدهی مالیاتی داشته و دارند ولو به مرحله قطعیت و اجرا رسیده باشد چنانچه بخواهند توافق کنند مشمول بخشودگی خواهند شد و در نتیجه این تصویب نامه بدهی مالیاتی شرکت آسودان که متجاوز از ۸ میلیون تومان بوده به یک میلیون تومان تخفیف پیدا می‌کند و این مالیات مسلم دولت از بین می‌رود.

ل: به قرار اطلاع در اردیبهشت سال ۴۱ قضات دادگستری اعلام جرمی علیه دکتر علی امینی نخست وزیر وقت تهیه و به الموتی وزیر دادگستری او تسلیم کرده‌اند، ولی نامبرده این اعلام جرم را بدون اقدام در صندوق آهنی وزارت دادگستری ضبط کرده است.

م: طبق اطلاع پسر ابوالقاسم امینی (کفیل وزارت دربار شاهنشاهی قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) در زمان نخست وزیری دکتر علی امینی به ایران آمده و از عموی خود خواسته که مبلغ ۵۰ میلیون دلار از کنسرسیوم سوئسی قرض بگیرد و دکتر امینی این کار را کرده و برادرزاده اش از این راه مقداری کمیسیون گرفته و به علاوه گفته شده که برادرزاده وی در اکثر امور مالی حساس رشوه می‌گیرد و به وسیله عموی خود (نخست وزیر وقت) کارها را انجام می‌دهد.

ن: طبق اطلاع در زمینه خرید شکر از آمریکا در دوره وزارت دکتر امینی در دارائی سوءاستفاده‌هایی به عمل آمده و پرونده امر در وزارت دارائی موجود است.

۲- اطلاعاتی که از نظر سیاسی درباره سوءاستفاده‌های نامبرده رسیده است: است:

الف: در سال ۱۳۲۸ دکتر محمد سجادی از طرف نخست وزیر وقت مأمور تصفیه کارمندان دولت بوده و در تقسیم بندی دکتر علی امینی را جزو «بند ب» قرارداد و به موجب این بند افرادی که لیاقت و ارزش کار در دستگاه دولتی را نداشتند سازمان‌های دولتی مکلف گردیدند از ارجاع کار به آنها خودداری نمایند.

ب: در سال ۱۳۴۳ شخصی بنام دکتر امینی لنگرودی مقیم نیویورک، فیش «چیست نشنال بانک» را در جراید منتشر کرد که به حساب او ۵ میلیون دلار پول نقد ریخته شده بود و بعد از بررسی معلوم شد که این پول رشوه تراست‌های نفتی آمریکا به دکتر علی امینی بوده نه دکتر امینی لنگرودی.

ج: آنتونی ایدن نخست وزیر اسبق انگلستان در کتاب خاطراتش می‌نویسد: پس از سقوط مصدق ما تصور نمی‌کردیم که کار نفت به سهولت و کمک‌های بیدریغ حل شود ولی کمک دکتر

امینی حل مسأله نفت را به نفع ما تمام کرد.

د: پس از خاتمه کار نفت لوئی هندرسن سفیر وقت آمریکا در ایران در حدود ۳۰ هزار لیره جواهر به همسر دکتر امینی داده و آقای صادق بهداد و کیل دادگستری و مدیر روزنامه جهان از این ماجرا به خوبی اطلاع دارد.

ه: در سال ۳۳ و ۳۴ که قرارداد امینی - پیچ در مجلس شورای ملی مطرح بود، آقایان حائری زاده، ارسلان خلعت پری و شمس قنات آبادی مطالبی درباره روابط دکتر امینی با کنسرسیوم نفت ابراز داشته اند که در صورت مذاکرات مجلس شورای ملی در آن سال ضبط می باشد.

و: در پرونده ای که به موجب آن سرلشکر سابق قره نی به اتهام اقدام علیه امنیت مملکت و توطئه بر ضد دولت محکوم شده بود، دکتر علی امینی نیز دخالت داشته ولی از مجازات مصون مانده است. سوابق در پرونده مذکور مضبوط است.

ز: دکتر علی امینی هنگامی که سفیر ایران در واشنگتن بوده با اشاره کمپانی های نفتی بدون جلب موافقت دولت و وزارت امور خارجه ایران طرحی تهیه و پیشنهاد کرده بود که درآمد کشورهای نفتی خاورمیانه در يك صندوق واحد ریخته شود و به منظور کمک بین کشورهای عقب مانده خاورمیانه مورد استفاده قرار گیرد و متعاقب آن مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داد و موجب سروصدای زیادی در سطح بین المللی گردید که منجر به احضار او به ایران شد.

ح: دکتر امینی در زمان نخست وزیری خود به منظور بدبین کردن مردم و هتک حیثیت بین المللی ایران در يك نطق رادیویی و مصاحبه مطبوعاتی مزورانه اعلام ورشکستگی مالی کشور را نمود و از این راه لطمه شدیدی به حیثیت بین المللی و اقتصاد ایران وارد کرد. در پاسخ این اعلام ورشکستگی در آن زمان جزوه ای تحت عنوان «آیا خزانه ورشکسته بود یا علی امینی مجدی ورشکسته سیاسی؟» [پخش شد.] در این جزوه با آمار و ارقامی دقیق ثابت شده بود که در آن زمان به هیچوجه خزانه دولت خالی نبوده و دکتر امینی در این اقدام خود سوء نیت داشته است.

ط: طبق اطلاع دکتر علی امینی در ایران با مقامات آمریکایی تماس داشته و در سال های ۳۹ و ۴۰ خانم مینا، همسر محمد درخشش در سفارت آمریکا کار می کرده و رابط بین دکتر امینی و سفارت مذکور بوده است. اطلاع دیگر حاکیست که علی مقتدر شفیعیها کارمند سفارت آمریکا در طبقه فوقانی مطب دکتر ایران اعلم واقع در خیابان شاه با علی وثوق برادر خانم دکتر امینی ملاقات و ارتباطی داشته و ارتباطات دکتر امینی با آمریکایی ها از این طریق صورت می گرفته است. اطلاع دیگر حاکیست که دکتر علی امینی با برادران کندی روابط نزدیکی دارد و همسرش نیز با ژاکلین کندی زوجه کندی فقید دوست است و دکتر امینی مجری نیت کندی ها در ایران می باشد.

با توجه به سوابق خانوادگی دکتر امینی و اینکه پدرش در زمان حیات برای جلب و حفظ منافع مادی خود از توسل به بیگانگان با توجه به مقتضیات و شرایط روز امتناع نداشته، قطعاً

پسرش نیز از این قانون کلی که برای حفظ منفعت شخصی از هر موقعیتی باید استفاده کرد مستثنی نبوده و در این زمینه نصرت‌الله اهورهوش و دکتر مهدی بیراسته و دکتر مصاحب کتب و جزواتی منتشر کرده‌اند که نمایانگر واقعیت نيات سوءاستفاده گرانه خانواده مشارالیه می‌باشد و به عنوان اسناد مدللی می‌تواند دکتر امینی و اعوان و انصارش را به جامعه بشناساند.

تلاش به منظور جمع‌آوری اطلاعات و مدارك بیشتر کماکان ادامه دارد و اطلاعات جدید در گزارش مجدد به عرض خواهد رسید...

با صعود مجدد «دمکرات»ها به ریاست جمهوری آمریکا در آبان ۱۳۵۵ و آغاز «فضای باز سیاسی» کاتر، امینی ۷۰ ساله کوشید تا دگر بار خود را وارد صحنه سیاست کند. او در اوایل سال ۱۳۵۶ وارد تهران شد و به گفته فردوست در ماه‌های اوج‌گیری انقلاب به مشاور دائمی محمدرضا پهلوی بدل گردید. این بار شاه مغرور و کینه‌توز حاضر بود که دولت و حتی سلطنت خود را به این رقیب دیرین بسپرد. ولی امینی زیرک‌تر از آن بود که پایان راه را نبیند و لذا از پذیرش کاخی که پایه‌های آن در حال فروریختن بود خودداری کرد. او تنها به ارائه تجربیات خود بسنده نمود؛ ولی این تجارب که در کوران شعبده‌بازی‌ها و افسونگری‌های سیاسی اندوخته شده بود، در برابر امواج توفنده اصیل‌ترین و مردمی‌ترین انقلاب تاریخ کاربردی نداشت. امینی پیر خردمندتر از بختیار سودازده بود. او به فرانسه بازگشت تا در آخرین سالهای عمر در محفل «رجالی» که اکنون به تاریخ تعلق داشتند سرگرمی مطبوعی برای خود تدارك ببندد و از خرمن هدایای بذالانه سرویس‌های توطئه‌گر غرب خوشه‌ای بچیند...

۱۲. طلوع وافول دکتر منوچهر اقبال

منوچهر اقبال در ۲۷ رمضان ۱۳۲۷ ق. / ۲۰ مهر ۱۲۸۸ ش. در مشهد به دنیا آمد. پدر او، حاج مقبل السلطنه خراسانی معروف به «اقبال التولیه» در آذر ماه سال ۱۳۰۴ نماینده مجلس مؤسسانی شد که انتقال سلطنت را به رضاخان سردار سپه تسجیل نمود. با توجه به اینکه انتخابات مجلس فوق با کنترل شدید عمال رضاخان صورت گرفت و تنها کسانی به مجلس راه یافتند که به نحوی وجودشان نافع تشخیص داده می شد، و با توجه به اینکه مقبل السلطنه چهره درجه اولی نبود که به حسب رعایت ظواهر حضور او در مجلس ضرور باشد، انتخاب وی می تواند شاهدی بر پیوندهای او با دستگاه دسیسه گر فوق در سالهای پیش از آن باشد. مقبل السلطنه علاوه بر منوچهر دارای ۶ پسر و ۳ دختر بود. پسران او در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی در رده های نخست اشرافیت حکومتگر ایران جای گرفتند و دختران او با برجسته ترین خاندانهای اشرافی کشور ازدواج کردند.^۱ بدینسان، این خانواده به چنان شهرت و ثروتی دست یافت که ارنست اونی، پژوهشگر «سیا»، نام آن را در ردیف ۴۰ خاندان عالیرتبه ایران ثبت نمود.

منوچهر اقبال تحصیلات ابتدائی را در مشهد و تحصیلات متوسطه را در مدارس ثروت و دارالفنون تهران به پایان برد و در دارالفنون با دکتر رضارادمنش، دکتر فریدون کشاورز و

۱. پسران مقبل السلطنه، بجز منوچهر اقبال، عبارتند از: علی (نماینده مجلس)، عبدالعلی (اقبال الممالک)، عبدالوهاب (سناتور)، خسرو (سهامدار شرکت های تجاری)، محمد (وکیل دادگستری) و احمد (عضو وزارت خارجه و سفیر در کشورهای مختلف).

دکتر محمد شاهکار همکلاس بود. او در سال ۱۳۰۵ با هزینه شخصی عازم اروپا شد و در سال ۱۳۱۲ به عنوان متخصص امراض عفونی از دانشکده پزشکی پاریس فارغ التحصیل گردید. وی در همین سال با یک دختر فرانسوی ازدواج کرد. منوچهر اقبال پس از بازگشت به ایران در مهر ماه ۱۳۱۲ به خدمت سربازی رفت و در بیمارستان لشکر ۸ شرق (خراسان) به کار پرداخت. در سال ۱۳۱۳، رضاشاه در سفری به خراسان دچار زنبورگزیدگی شد و منوچهر اقبال درد او را التیام بخشید و مورد محبت شاه قرار گرفت. پس از پایان سربازی، در سال ۱۳۱۴ رئیس بهداری شهرداری مشهد شد و مدتی بعد به تهران آمد و در شهریور ۱۳۱۵ ریاست بخش بیماری‌های عفونی بیمارستان رازی را به دست گرفت و در سال ۱۳۱۸ دانشیار دانشکده پزشکی دانشگاه تهران و سپس استاد کرسی بیماری‌های عفونی در این دانشکده شد.

ورود به صحنه سیاست

ورود اقبال به صحنه سیاست با شهریور ۱۳۲۰ و سقوط دیکتاتوری رضاخان مقارن است. طبق خاطرات فردوست، او از جمله جوانان تحصیل کرده‌ای بود که با واسطه فردوست دیدارها و مذاکرات پنهانی با محمدرضا بهلوی داشت و از همین زمان سهم معینی در تحکیم مواضع شاه جوان به عهده گرفت و روابط نزدیکی میان این دو آغاز شد. منوچهر اقبال به تبع این نقش در احزاب سیاسی راست‌گرای روز چون حزب «اراده ملی» سیدضیاءالدین طباطبائی، «حزب دمکرات» قوام‌السلطنه و «حزب پیکار» مشارکت فعال نمود.

اقبال در آغاز در زمره اطرافیان احمد قوام قرار گرفت و طبق سند بیوگرافیک ساواک (مورخ اسفند ۱۳۳۸)، «چون در سفرها همراه قوام به لاهیجان می‌رفت زیاد به وی تعظیم می‌کرد.» اقبال در دولت اول قوام (مرداد - بهمن ۱۳۲۱) به معاونت وزارت بهداری رسید و این سرآغاز مشاغل دور و دراز دولتی او بود. در شهریور ۱۳۲۳ در کابینه محمد ساعد کفیل وزارت بهداری شد و در دولت دوم قوام (بهمن ۱۳۲۴ - آذر ۱۳۲۶) به وزارت بهداری و وزارت پست و تلگراف رسید. در زمان ورود وزرای «توده‌ای» به کابینه قوام (ایرج اسکندری، دکتر فریدون کشاورز و دکتر مرتضی یزدی)، به منظور ایجاد توازن در قبال آنان، اقبال در نقش «جناح راست» کابینه ظاهر شد و به همراه سپهبد احمد امیراحمدی (وزیر جنگ) و ذکاءالدوله (سهام‌الدین) غفاری (وزیر پست و تلگراف) به اتخاذ مواضع تند علیه حزب توده و دولت خودمختار پیشه‌وری در آذربایجان دست زد. در این سناریو، قوام می‌بایست نقش «میان‌ه‌رو» ایفاء می‌نمود. منوچهر اقبال در دولت عبدالحسین هژیر (تیر - آبان ۱۳۲۷)، علیرغم رقابت‌هایی

که با وی برای تصاحب پست نخست‌وزیری داشت، وزیر فرهنگ شد و به عنوان رئیس «سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی» نفوذ خود را گسترده ساخت. اقبال در سمت وزیر فرهنگ دولت هژیر به اقداماتی دست زد که برای وی شهرت گسترده‌ای به عنوان يك «چهرهٔ مرتجع» به ارمغان آورد. مهم‌ترین این اقدامات، پیگیری تز «سیاست را از فرهنگ جدا کنید» بمنظور سیاست‌زدائی مدارس و دانشگاه‌ها و مصوبهٔ ضدمطبوعات شهریور ۱۳۲۷ بود. طبق این مصوبه حقوق بگیران دولت حق مشارکت در جرائد به عنوان مدیر، سردبیر و عضو هیئت تحریریه را نداشتند. این مصوبه دولت هژیر با اعتراض شدید مطبوعات مواجه شد که به توقیف تعدادی از آنها انجامید. منوچهر اقبال در دولت دوم محمدساعد (آبان ۱۳۲۷ - فروردین ۱۳۲۹) ابتدا وزیر راه شد و مدت کوتاهی بعد (۲۱ آذر ۱۳۲۷) وزیر بهداری و سرپرست وزارت کشور گردید و در ۲۱ اسفند به وزارت کشور رسید. سند بیوگرافیک مورخ ۱۳۳۳/۵/۲۵ مندرج در پروندهٔ ساواک حاکی از آن است که دکتر اقبال در جریان انتخابات این زمان با وساطت دکتر هادی طاهری (وزیر مشاور) مبلغ ۵۰۰ هزار تومان رشوه دریافت داشت. در این دوران شهرت اقبال به عنوان يك چهرهٔ وابسته به استعمار بریتانیا و دربار شهرت بیشتر یافت و اوج آن زمانی بود که وی به بهانه ترور نافرجام شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، اجرای يك سلسله اقدامات سرکوبگرانه، از جمله توقیف و تبعید آیت‌الله کاشانی و انحلال برخی احزاب و توقیف جرائد، را به مجلس پانزدهم اعلام داشت. منوچهر اقبال در دولت رجبعلی منصور (فروردین - تیر ۱۳۲۹) نیز به عنوان وزیر راه حضور داشت.

با صعود رزم‌آرا به صدارت، اقبال به علت شهرت سوئی که اندوخته بود به کابینه راه نیافت و توسط شاه به عنوان استاندار آذربایجان راهی این خطه شد. در مرداد ۱۳۲۹ با اعلام لیست کارمندان مشمول «بندج» توسط دکتر محمد سجادی، رئیس هیئت تصفیه، نام اقبال در این لیست به چشم می‌خورد. مشمولین این لیست صلاحیت خدمت در دستگاه دولتی را نداشته و باید اخراج می‌شدند. نام اسدالله علم در لیست «بندب» قرار داشت و به عبارت دیگر او، نسبت به اقبال، دارای سوء شهرت کمتری بود. اقبال در آذربایجان ریاست دانشگاه تبریز را نیز به عهده داشت.

در دوران دولت مصدق، اقبال متصدی شغلی نبود و تنها در دانشگاه تدریس می‌کرد. او مدتی بعد، در سال ۱۳۳۱، عازم اروپا شد و در این زمان بود که برخی مجامع فرهنگی غرب، با اهداف سیاسی، عالی‌ترین نشان‌های علمی خود را به اقبال دادند و وی به عضویت فرهنگستان پزشکی فرانسه درآمد.

اوج قدرت

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، منوچهر اقبال به تهران بازگشت و به دستور شاه سناتور شد و در ۱۸ دیماه ۱۳۳۳ ریاست دانشگاه تهران و ریاست دانشکده پزشکی را به دست گرفت و در ۱۲ خرداد ۱۳۳۵ وزیر دربار شد. اوج موفقیت اقبال از این زمان آغاز گردید و از همین زمان است که رقابت شدید و کینه توزانه‌ای میان او و اسدالله علم آشکار شد. اقبال در این دوران عالیترین روابط را با محمدرضا و اشرف پهلوی داشت و می‌کوشید تا از خود يك چهره کاملاً خاضع نشان دهد. در اسناد موجود، موارد متعددی ثبت است که اقبال خود را مطیع و تابع محض شاه معرفی کرده است. بعدها، دختر بزرگ اقبال، مریم اقبال، پس از جدائی از محمود رضا پهلوی، عروس اشرف (همسر شهیار شفیق) شد. در نتیجه این روابط بود که دکتر منوچهر اقبال در ۱۵ فروردین ۱۳۳۶ به نخست‌وزیری رسید. بنظر اللهیار صالح علت سقوط دولت حسین علاء و صدارت اقبال چنین بود:

یکی از بستگان اللهیار صالح از قول نامبرده می‌گفت: علت اساسی تغییر حکومت آقای علاء و زمامداری آقای دکتر اقبال اولاً اقدام دولت به انعقاد قراردادی با شرکت نفت ایتالیایی جهت بهره برداری از نفت قم... بود که در صورت انعقاد و اجرای این قرارداد... بازار فروش نفت آمریکا متزلزل و مواجه با شکست می‌شد و دیگر عدم رضایت مقامات آمریکائی از چند نفر از اعضای کابینه و رواج سوء استفاده و رشوه خواری‌ها در دستگاه‌های دولتی و هم چنین فشار دولت آقای علاء به حزب ایران و جلوگیری از فعالیت حزب مذکور و غیرقانونی اعلام نمودن آن بوده است و عنوان کردن تشکیل احزاب از طرف دولت فعلی و اشاره مقام شامخ سلطنت به این موضوع نیز بر اثر علاقه و اصرار مقامات آمریکائی صورت گرفته است زیرا اغلب حضرت همایون شاهنشاه با توجه به وضع فرهنگ کشور و سطح معلومات و طرز فکر مردم و تجربیات گذشته تشکیل احزاب و حرکت‌های حزبی را در ایران زود می‌دانند... (سند ساواک- ۱۳۳۶/۲/۸).

علیرغم این ارزیابی خوشباورانه، دولت اقبال به سرعت به عنوان يك دولت مطیع شاه و وابسته به بریتانیا شهرت یافت و بتدریج نارضائی مقامات آمریکائی از آن مشاهده شد و این عدم رضایت در نیمه دوم سال ۱۳۳۶ به اوج خود رسید. «فضای باز سیاسی» مورد نظر صالح نیز صرفاً در حد تأسیس يك سیستم فرمایشی دو حزبی بود. به گفته دکتر کریم سنجابی:

در دوران نخست‌وزیر اقبال بود که جلوه‌گری‌ها و ظاهر سازی‌های شاه آغاز شد و دست به تشکیل دو حزب دروغی و ساختگی دولتی «ملیون» و «مردم» زد. حزب اکثریت «ملیون» که باید اقبال اداره‌کننده و رهبرش باشد و حزب بظاهر اقلیت که با اسدالله علم بود.^۲

در باره دولت اقبال در جستار «امینی و سیاست های آمریکا در ایران» توضیح داده شد و یادآوری می کنیم که این دولت طی دوران موجودیت خود با توطئه های جدی، بطور عمده از سوی دو جناح علم و امینی، مواجه بود. تفاوت شیوه برخورد اقبال و علم به وعاظ السلاطین در سند زیر نمایان است:

... چند نفر از منسوبین و اطرافیان آیت الله بهبهانی در منزل ییلاقی نامبرده واقع در نیاوران حضور داشته اند و آقا ضمن صحبت از آقای دکتر اقبال نخست وزیر فوق العاده تمجید کرده و بخصوص از توجه ایشان نسبت به روحانیون و شعائر مذهبی و اینکه روز عید قربان به آیت الله تلگرافاً تبریک گفته اند اظهار رضایت و خشنودی نموده و می گفت این می رساند که آقای نخست وزیر روح مذهبی دارند و علاقمند به حفظ شعائر مذهبی می باشند و برعکس آقای علم مشتی ارادل و اوباش را به دور خود جمع کرده و ضمن نطق هم اظهار می دارد که علت عقب ماندگی کشور ما روحانیون و مذهب است. سه روز قبل هم آیت الله ضمن صحبت با سیدجعفر بهبهانی [پسرش] او را نصیحت کرده که از مخالفت با دولت دست بردارسته و یا لااقل سکوت و بیطرفی اختیار کند. (سند ساواک - ۱۳۳۷/۴/۱۴).

شکست اقبال

دولت اقبال پس از ۳ سال و ۴ ماه مقابله با دشوارترین تنش های سیاسی در شهریور ۱۳۳۹ سقوط کرد و مدت کوتاهی بعد، در ۶ اسفند ۱۳۳۹، دکتر منوچهر اقبال - رئیس دانشگاه تهران، رهبر حزب ملیون و نماینده مجلس بیستم - در ساختمان دانشکده پزشکی دانشگاه تهران مورد حمله و توهین «دانشجویان» قرار گرفت و اتومبیل وی به آتش کشیده شد. صرف نظر از اصالت حرکت دانشجویی در آن مقطع، قرائنی در دست است که می تواند این حادثه را به توطئه پنهان شبکه شاهپورجی - علم منتسب کند. مسلماً این ماجرا در تحقیر شدید اقبال و خروج اسرارآمیز او از ایران، در اردیبهشت ۱۳۴۰، بی تأثیر نبوده است. اسناد ساواک ماجرای این خروج را چنین توضیح می دهد:

روزیکشنبه ۴۰/۲/۱۰ آقای دکتر اقبال مطالبی به شرح زیر بیان داشته است: ... هرچه زودتر می بایستی بروم به لندن و از رهبری حزب [ملیون] استعفاء دهم چون ممکن است بگویند رهبر حزب ملیون رفته در لندن از ملکه الیزابت دستور بگیرد و بنظر من باوقارتر و باشخصیت تر از آقای [محمود] جم کسی را برای رهبری حزب ملیون نمی دانم و هم چنین باید یکنفر دبیرکل حراف و زرننگ که بتواند حزب را خوب اداره کند در نظر بگیریم... (سند ساواک - ۱۳۴۰/۲/۱۱).

خروج ناگهانی دکتر اقبال از کشور... کلیه مسائل روز را تحت الشعاع قرار داده... در این مورد کلیه دستجات سیاسی و مطبوعات و مردم اتفاق نظر دارند و معتقدند که به خارج فرستادن دکتر اقبال به منظور جلوگیری از افشای اسراری به ضرر دربار بوده است و رویهمرفته این عمل به حیثیت اخلاقی دربار در نظر عامه لطمه بسیار شدیدی وارد نموده... (سند ساواک - ۱۳۴۰/۲/۲۷).

دکتر منوچهر اقبال در آخرین نامه خود که به محمود جم سناتور سابق نوشته تصمیم خود را دایره به اقامت طولانی و عدم مراجعت به ایران اعلام داشته و متذکر گردیده که آقای حسین علاء و بعضی دیگر از دوستان مشارالیه در دربار شاهنشاهی مقدمات ارجاع مأموریتی را به مشارالیه در اروپا فراهم ساخته و طبق اطلاع به زودی حکم آن صادر و به وی ابلاغ خواهد شد. (سند ساواک - ۱۳۴۰/۸/۱۷).

دوران تحقیر

منوچهر اقبال در آبان ۱۳۴۲ به ایران بازگشت و توسط شاه به جای عبدالله انتظام به عنوان مدیرعامل «شرکت ملی نفت ایران» منصوب شد و در این پست مهار شده تا آخر عمر باقی ماند. اقبال پس از بازگشت به ایران، علیرغم اصرار همکاران سابق، بدون هیچ توضیحی حاضر به ادامه فعالیت در حزب ملیون نشد و اعلام داشت که «از شرکت در هر نوع فعالیت حزبی معذور خواهد بود» (۱۳۴۲/۹/۱۹). در واقع، در استراتژی «نخبگان آمریکائی» که توسط شاپورچی - علم پی ریخته شده و براساس آن موافقت دولت آمریکا به سود سلطنت مطلقه محمدرضا بهلوی جلب گردیده بود، دیگر جای درجه اولی برای اقبال وجود نداشت و این آغاز مرگ سیاسی اقبال بود.

دکتر شاهکار وکیل دادگستری و نماینده سابق مجلس شورایی می گفت: بازگشت دکتر اقبال به ایران نشانه ای از تغییر سیاست خارجی [نسبت به] ایران به شمار می رود. زیرا سه سال قبل آمریکائی ها طبق زمینه سازی های قبلی موجبات سقوط حکومت دکتر اقبال را فراهم ساخته و ایادی آنها در دانشگاه برنامه کشته شدن دکتر اقبال را طرح کرده بودند که همین دکتر جهانشاه صالح رئیس فعلی دانشگاه نیز در تحریک دانشجویان علیه دکتر اقبال نقش مؤثری داشت و امروز که دکتر اقبال به ایران برمی گردد نشانه آن است که سیاست آمریکا که عامل تشنجات و آشوب ۱۵ سال اخیر در ایران بوده در حال عقب نشینی است... (سند ساواک - ۱۳۴۲/۸/۱۶).

این «عقب نشینی سیاست آمریکا» همان تطبیق سیاست های محافظل صهیونیستی - مالی لندن و واشنگتن و اروپای باختری در ایران است که در استراتژی «انقلاب سفید» و

«نخبگان طراز نوین» و طرح‌های روچیلد - ریپورتر بازتاب یافت و لذا اصطلاح دقیقی نیست. در واقع سخن برسر «همپیوندی» (انتگراسیون) است و نه عقب‌نشینی این یا آن سیاست. بررسی اسناد موجود دربارهٔ دکتر منوچهر اقبال، نوعی احساس شدید حسادت و تحقیرشدگی و آزرده‌گی را در او، در دوران سلطهٔ «نخبگان آمریکائی» - از دولت منصور تا پایان زندگی او در آبان ماه ۱۳۵۶ - نشان می‌دهد. در نخستین سالهای دولت هویدا هنوز نیز اقبال، به تبع شهرتی که قبلاً کسب کرده بود و پیوندی که با شاه داشت، دارای نفوذ بود و از رقابت با اسدالله علم و هویدا، این چهرهٔ تازه به دوران رسیدهٔ منفور اقبال، فروگذار نمی‌کرد. او نخستین بار از انتصاب هویدا (مرئوس مستقیمش در شرکت نفت) به مقام وزارت دارائی (که حسابگرانه در این پست گمارده شد تا در رأس اقبال قرار گیرد) به شدت رنجید و واکنش نشان داد^۳ و این رنجش و احساس تحقیر با صعود هویدا به صدارت عمیق‌تر شد. معهذاً، اقبال در ساختار الیگارشی حکومتگر ایران دارای جایگاه معین و تثبیت شده‌ای است و محفلی در پیرامون خود دارد که «جمعیت یاران» خوانده می‌شود.

«جمعیت یاران»

دکتر منوچهر اقبال با شرکت عده‌ای در حدود ۷ نفر از دوستان مورد اعتماد خود جمعیتی بنام «یاران» تشکیل داده است. کلیه اعضاء جمعیت مذکور قسم یاد کرده‌اند که به هیچوجه عضویت و نحوهٔ فعالیت خود را نزد کسی افشاء نسازند... (سند ساواک - ۱۳۴۳/۴/۳).

تاکنون ۱۴ نفر از نمایندگان مجلس شورایملی به اسامی: دکتر مصطفی الموتی، حسن مصطفوی نائینی، جهانگیر سرتیپ‌پور، [اسدالله] موسوی ماکوئی، دکتر شفیع‌امین، کریم اهری، دکتر حنیفه رضائی، دکتر حسین سامیراد، دکتر محسن صالحی، حبیب‌الله ملک‌زاده آملی، محمود توسلی، محمدعلی مرتضوی، احمد یغمائی، کیهان و رحیم زهتاب فرد به عضویت جمعیت یاران دکتر اقبال درآمده‌اند.

ضمناً غیر از نامبردگان فوق از بین عده دیگری که به عضویت جمعیت مزبور درآمده‌اند تاکنون سناتور نبیل سمیعی، مهندس روحانی وزیر آب و برق، کشاورزبان معاون وزارت پست و تلگراف، عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان، موسی مهمام شهردار پیشین تهران و [رضی] ویشکانی مدیرعامل بانک رهنی شناخته شده‌اند. (سند ساواک - ۱۳۴۳/۴/۱۵).

از دیگر افرادی که نامشان در اسناد ساواک ضبط است و حداقل در نخستین سالهای

دولت هویدا از نزدیکان اقبال بوده اند باید به محمدعلی مسعودی، کاظم مسعودی (مدیر روزنامه آژنگ)، سیدجلال الدین تهرانی (سناتور)، منوچهر قیایی (فرماندار پیشین تهران)، سیدحسن امامی، سرلشکر علوی مقدم، مهندس عبدالرضا انصاری، بانو افشار قاسملو و دکتر کاسمی (دبیر کل سابق حزب ملیون) اشاره کرد. جمشید آموزگار نیز دارای روابط نزدیکی با اقبال است. در سال ۱۳۴۴ میان دکتر کاسمی، که دبیر «جمعیت یاران» است، و اقبال، رهبر جمعیت، اختلاف پدید شد و در این جمع ایجاد تفرقه نمود. در سال ۱۳۴۵ از سوی شبکه مقتدر علم ضربات مهلکی بر پیکر اقبال وارد گردید و نامه‌های سرگشاده‌ای در افشای او و نزدیکانش، از جمله عبدالرضا انصاری، نشر یافت و بالاخره انتصاب علم به وزارت دربار، جایگاهی که اقبال حق خود می‌دانست، مرحله نوبنی از تحقیر اقبال را آغاز نمود. امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر، نیز از ایداع محیلانه اقبال فروگذار نمی‌کرد. در این زمان، بتدریج «بارانی» چون عباس شاهنده به جرگه دشمنان علنی اقبال می‌پیوندند.

در روز ۶/۹/۴۶ عباس شاهنده در جلسه جمعیت یاران متحد شرکت و اظهار می‌دارد که قصد استعفاء از جمعیت مزبور را دارد، زیرا تاکنون با دکتر اقبال دوست بوده ولی از هم اکنون با وی دشمن است لذا استعفاء می‌دهد. ضمناً [شاهنده] اظهار داشت اسناد و مدارکی علیه دکتر اقبال دارد که در روزنامه منتشر خواهد کرد...

نظریه ساواک تهران: عباس شاهنده در بین مردم و مطبوعات شخص وزینی شناخته نمی‌شود و او را فردی این‌وقت می‌شناسند و با توجه به اینکه پسرش اخیراً به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردیده بعید بنظر نمی‌رسد که مشارالیه تحت تأثیر عوامل مخالف دکتر اقبال قرار گرفته [باشد]... (سند ساواک - ۱۳۴۶/۹/۱۵).

واپسین سالها

در واپسین دوران زندگی اقبال، تحقیر مدام و توطئه‌های آشکار و نهان علم علیه او تداوم دارد و مقابله‌ها و ابراز حسادت‌های اقبال وی را در موضعی مطرود و حقیر در نزد شاه قرار می‌دهد. پرویز راجی وضع روحی اقبال را در این زمان چنین توصیف می‌کند:

خسرو اقبال، دوست دیرین خانوادگی، برای ناهار آمد. این اولین دیدار ما از موقع مرگ برادرش، دکتر منوچهر اقبال، بود. تصویر او از برادرش در آخرین روزهای زندگی، مردی مضطرب و مورد تحقیر را نشان می‌داد که از موضع تضعیف شده خود در کشوری که به راه خطا می‌رفت، سخت در عذاب بود. صنایع گاز و پتروشیمی را از ابوابجمعی شرکت ملی نفت گرفته بودند، و نفوذ خود او در نزد شاه، اگر چه هنوز هم قابل ملاحظه، ولی کمتر از سابق شده بود.^۴

دکتر [رضا] فلاح هم روایت خسرو اقبال را راجع به توهین و تحقیرهای رذیلانه‌ای که دکتر اقبال مغرور و زمانی مقتدر، ناچار بود پیش از مرگ تحمل کند، تأیید کرد، ولی افزود که گرچه از مرگ اقبال متأثر شده، اما غیبتش برای شرکت ملی نفت مغتنم خواهد بود، چون شرکت در زمان او به سازمانی خشک و غبارآلود و دیوانسالار مبدل شده بود.^۵

اقبال و فراماسونری

طبق اسناد ساواک، دکتر منوچهر اقبال در سفر سال ۱۳۳۱ به فرانسه به همراه دکتر عبدالحسین راجی، به عضویت فراماسونری درآمد. در سالهای بعد، اقبال به همراه دکتر سعید مالک در رأس لژهای تابع تشکیلات فراماسونری فرانسه قرار داشت. اسناد موجود، نام اقبال را در زمره مؤسسين لژ «خورشید تابان» (تابع گراند ناسیونال دو فرانس) در خرداد ماه ۱۳۴۳ و رئیس هیئت مدیره این لژ نشان می‌دهد. دیگر اعضاء بنیانگذار لژ فوق امیر اصلان افشار، ذبیح‌الله ملک پور (شوهر مادر غلامرضا پهلوی)، مهندس محمدعلی قطبی گیلانی (دائی فرح پهلوی)، محمدعلی کرباس فروشان، دکتر احمد امامی، هوشنگ کیوان، نصرالله هنجنی، وحید و ادیب و فرید و جمیل هویدا می‌باشند. این لژ دارای يك باشگاه بنام «خورشید تابان» بود. اسناد دیگر شرکت اقبال را در جلسات «انجمن رازی» (۱۳۴۶) و «لژ آریا» (۱۳۴۸) نشان می‌دهد. انتشار کتاب راتین سبب ناراحتی شدید اقبال شد و وی به دکتر صدر، نماینده مجلس و عضو حزب «پان ایرانیست»، چنین گفت:

... با اینکه راتین در کتاب خود نامی از من (دکتر اقبال) نبرده ولی من صریحاً می‌گویم ۱۷ سال است فراماسونم و در زمان نخست‌وزیری نیز فراماسون بودم و هیچ ابائی ندارم از اینکه صریحاً این مطلب را بیان دارم... نه تنها من بلکه شریف امامی رئیس مجلس سنا، عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورایی و بسیاری دیگر از مقامات مملکتی عضو سازمان فراماسونری می‌باشند و عضویت ما در این تشکیلات با اجازه شاهنشاه آریامهر صورت می‌گیرد... (سند ساواک - ۱۳۴۸/۲/۱۴).

با تأسیس «لژ بزرگ ایران» در اسفند ماه ۱۳۴۷، دکتر احمدعلی آبادی از شاخه فراماسونری تابع «گراند لژ ملی فرانسه» دبیر این لژ شد و در مراسم تقدیس لژ فوق، امیرعباس هویدا (به همراه دکتر سعید مالک و محمدساعد) به عنوان «بزرگ استادان پیشین» انتخاب شدند و این لطمه‌ای شدید بر حیثیت اقبال بود. اقبال در جلسه وسیع «لژ بزرگ ایران» (اول مهر ماه ۱۳۵۰)، که با شرکت ۱۲۰ نفر از بلندپایگان رژیم پهلوی از جمله هویدا، علم، سپهبد مرتضی

یزدان پناه، سپهبد جعفر صدری- رئیس شهر بانی و حسن زاهدی- وزیر کشور برگزار شد، شرکت داشت.

درگذشت اقبال را «لژ شیراز» به عنوان «تأثر بسیار بزرگی برای همه مردم کشور مخصوصاً برادران ماسونی» اعلام داشت و «لژ پاسارگاد» چنین از او تجلیل کرد:

روز ۲۲/۹/۲۵۳۶ جلسه لژ پاسارگاد در محل خانه بنایان آزاد با شرکت امین فرزین استاد لژ، یحیی بهبهانی سرپرست ارجمند اول، حسن حمیدی سرپرست ارجمند دوم، محمدقلی قوامی دبیر، موسی کهنیم، حبیب قوامی رئیس تشریفات، دکتر ازلی خطیب، حسن صادقی راهنمای اول، محمدرضا صادقی راهنمای دوم، واعظزاده نگهبان داخلی، شیرازی زاده مهربان نگهبان خارجی، مظفر استاد قبلی، دکتر یزدان پناهی، اردشیر ایدون، مسعود زالپور، جلال ظهر امامی، دکتر زرنگار تشکیل گردید. در این جلسه استاد لژ اظهار داشت: به واسطه درگذشت دکتر منوچهر اقبال که سالها خدمات با ارزشی به طریقت ماسونی نموده اند تقاضای يك دقیقه سکوت می نمایم... در خاتمه صرف شام کلیه حاضرین جام خود را به سلامتی کلیه پادشاهان و رؤسای جمهوری ها که از طریقت ماسونی حمایت می نمایند نوشیدند و جلسه خاتمه یافت. (سند ساواک - ۱۳۵۶/۹/۲۶)

۱۳. رشیدیان‌ها؛ چهره‌ای از «اشرافیت اطلاعاتی»

سرگذشت خانواده رشیدیان یکی از موارد بارزی است که حاکمیت «اشرافیت اطلاعاتی» را بر شئون سیاسی و اقتصادی ایران عهد پهلوی نشان می‌دهد و گویای آن است که در این دوران سیاه تاریخ ایران چگونه جارو کشان سفارتخانه انگلیس به مقتدرترین چهره‌های کشور بدل می‌شدند.

نام خانواده رشیدیان در سه مقطع تاریخ معاصر ایران برجسته است: آخرین سال‌های پر آشوب سلطنت احمدشاه قاجار که با کودتای ۱۲۹۹ به صعود رضاخان به قدرت و سرانجام تأسیس سلطنت پهلوی انجامید، سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ که اینتلیجنس سرویس به تجدید سازمان شبکه جاسوسی و تبلیغی و توطئه‌گر خود در ایران دست زد، و بالاخره دوران ۲۵ ساله پس از کودتا. در این سه دوران نقش رشیدیان‌ها را پی می‌گیریم:

حبیب‌الله رشیدیان و کودتای ۱۲۹۹

نخستین چهره سرشناس این خانواده حبیب‌الله رشیدیان است، که در سال‌های پیش از کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ مستخدم سفارت انگلیس، و به روایتی درشکه‌چی این سفارت، بوده است. معه‌ذا، رشیدیان یک مستخدم ساده تلقی نمی‌شد. در کشوری که «رجال» سیاسی آن نوکری سفارت انگلیس را تنها راه ترقی مطمئن خود می‌دانستند، درشکه‌چی سفارت انگلیس از موقعیتی شامخ برخوردار بود^۱ و طبعاً مقامات سیاسی و اطلاعاتی نیز به این مستخدم ایرانی

۱. ویلیام راجر لوئیس، محقق آمریکایی، سفارت انگلیس را در دهه ۱۳۲۰ چنین توصیف می‌کند: «سفارت ←

اعتماد داشته و برای عملیات جاسوسی و ارتباط با عوامل بومی خود از او بهره می‌جسته‌اند. در نتیجه این موقعیت بود که حبیب‌الله رشیدیان پس از آشنایی با سیدضیاء‌الدین طباطبائی، این چهره جوان مطبوعاتی جاه طلب و سوداگر را به مقامات سفارت انگلیس معرفی کرد و این حادثه بعدها، پس از کودتای سیدضیاء - رضاخان، اهمیت تاریخی یافت. درباره چگونگی و زمان آشنایی رشیدیان با سیدضیاء سندی در اختیار ما نیست؛ معهذاً مسلم است که در سال ۱۹۲۰ م. / ۱۲۹۹ ش. ارتباطات نورمان، وزیرمختار جدید انگلیس پس از سرپرسی کاکس، با سیدضیاء از طریق رشیدیان تأمین می‌شده است.^۲ بهر روی، هر چند سیدضیاء با کودتای خود راه صعود رضاخان به قدرت را هموار کرد، ولی او بعدها مورد بی‌مهری دیکتاتور قرار گرفت و به فلسطین پناه برد. حبیب‌الله رشیدیان نیز از این بی‌مهری بی‌نصیب نماند و برای او که اسرار زیادی را از چگونگی سقوط سلطنت قاجار و تأسیس سلسله پهلوی در سینه داشت، مناسب‌ترین مأوا زندان قصر تشخیص داده شد.

دکتر انور خامه‌ای، از زندانیان سیاسی دوران رضاشاه، در خاطرات خود می‌نویسد:

عجیب‌ترین چهره‌ای که در این بند وجود داشت پیرمردی بود بنام حبیب‌الله رشیدیان. وی در آخرین اطاق سمت چپ زندانی بود و روبروی او اطاق فرخی یزدی قرار داشت. در بند ۲ فقط این ۲ نفر هر کدام يك اطاق انفرادی در اختیار داشتند. در سایر اطاق‌ها معمولاً ۳ نفر و گاهی ۲ یا ۴ نفر زندانی بودند... این دو نفر... هر کدام به نحوی در روی کار آمدن رضاشاه نقشی داشتند... رشیدیان... احتیاط را به حد وسواس رسانده بود. هیچوقت از اطاق خود بیرون نمی‌آمد و با هیچ يك از زندانیان حتی سلام و علیک هم نداشت. حتی نظافتچی را به اطاق خود راه نمی‌داد و خود اطاق خود را تمیز می‌کرد. روزی دوبار از اطاق خود به مستراح و روشویی می‌رفت، یکی صبح پیش از آن که زندانیان دیگر بیدار شوند و یکی شب پس از آن که همه به خواب می‌رفتند. فقط در این مواقع بود که می‌شد قیافه او را دید. بلند قامت بود، عبائی بر دوش و کلاهی پوستی، از نوعی که سیدضیاء‌الدین بعدها مرسوم کرد، بر سر داشت. اطاق من

→ منطقه‌ای به مساحت ۶ هکتار را در قلب شهر اشغال می‌کرد. کارمندان آن شامل اعضای سیاسی و رایزنان شرقی، کنسول‌ها و مأمورین اقتصادی و کنسولی و اداری، کارمندان اداره اطلاعات و وابستگان نظامی و افسران امنیتی و مأموران رمز، و تندنویس‌ها و ماشین‌نویس‌ها بودند. محیط سفارت برای خودش دنیایی بود و دولتی در درون دولت به شمار می‌رفت و مینیاتور «شرکت نفت انگلیس و ایران» در دل ایران بود. این منطقه مستقل دیپلماتیک، مظهر سلطه خارجی بود. اعضای آن در ۱۹۵۲ هنوز می‌توانستند این شوخی را تکرار کنند که ایرانیان بر این باورند که آب قنات سفارت دارای خواصی مقوی و معجزه آسا است.» (مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۳۷۷).

۲. از جمله به ایران در عصر پهلوی، اثر مصطفی الموتی، ج ۱، ص ۳۵ مراجعه شود.

دیوار به دیوار اطاق او بود. با وجود این در مدت ۳ سال که ما مجاور هم می‌زیستیم حتی يك بار هم میان ما سلام ردوبدل نشد. و همه زندانیان دیگر نیز مانند من بودند. تنفر ما و او از یکدیگر متقابل بود... برای اینکه کسی نتواند از حیاط به داخل اطاق او نگاه کند پنجره خود را از داخل و خارج با پارچه پوشانده بود. به قسمی که اطاق او نیمه تاریک و از نور خورشید بی بهره بود. چند سال رشیدیان بدین سان در این حبس مجرد نیمه تاریک اختیاری زندگی کرده بود؟ هیچ کس نمی‌دانست. چون می‌گفتند از آغاز سلطنت رضاشاه زندانی بوده است و به احتمال قوی از زمان تأسیس زندان قصر او را در همان اطاق جای داده بودند. می‌گفتند که او قبل از سلطنت رضاشاه و زمان سردار سپهی او یکی از عمال مهم او و رابط میان رضاشاه و انگلیس‌ها بوده است. به روایتی مستخدم سفارت انگلیس بوده و به روایت دیگر به صورت درویش میان عشایر می‌رفته و برای انگلیس‌ها فعالیت می‌کرده است. به هر حال آنچه مسلم است اینکه او از اسرار مهمی اطلاع داشت و به همین مناسبت او را به این صورت در زندان نگاه می‌داشتند. اما پلیس خیلی به او احترام می‌گذاشت. هفته ای يك بار مدیر داخلی زندان یا یکی از افسران آن به اطاق او می‌آمدند و مدتی می‌نشستند و گفتگو می‌کردند. هر هفته پسرهایش اسدالله و سیف‌الله و قدرت‌الله و دختر و داماد و کس و کارش به ملاقات او می‌آمدند. پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه او را با احترام تمام از زندان آزاد کردند و هنگامی که سیدضیاءالدین با برنامه‌های خاصی به ایران بازگشت و حزب اراده ملی را تشکیل داد حبیب‌الله رشیدیان مشاور مخصوص او گردید و پسرانش از قبل سیدضیاء ثروت‌های کلان اندوختند و به مهره‌های مهم اقتصادی و سیاسی کشور مبدل گردیدند. حبیب‌الله رشیدیان تا ۳-۴ سال پیش هم زنده بود و در این اواخر درگذشت.^۳

سرویس‌های غرب و کودتای ۲۸ مرداد

با سقوط دیکتاتوری رضاشاه مرحله بعد در زندگی حبیب‌الله رشیدیان و پسران او (سیف‌الله - متولد ۱۲۹۴، اسدالله - متولد ۱۲۹۵ و قدرت‌الله متولد ۱۲۹۶) آغاز شد و آنان فعالانه در شبکه توطئه‌گر امپریالیسم انگلیس در ایران به کار گرفته شدند:

ترکیب اصلی این شبکه، برادران رشیدیان بودند که از اوائل سال ۱۹۴۰ (اوائل جنگ جهانی دوم) عوامل عمده بریتانیا در ایران محسوب می‌شدند.^۴

طبق اسناد موجود، برادران رشیدیان در نوامبر ۱۹۵۱ / آبان ۱۳۳۰ توسط MI-6 در اختیار «سیا» قرار گرفتند تا نقش مهمی را در عملیات انگلیسی - آمریکایی کودتا ایفاء کنند.^۵

۳. خامه‌ای، ص ۲۱۴-۲۱۵

۴. گازیوروسکی، ص ۱۹

۵. همان مأخذ، ص ۳۳

نقش برادران رشیدیان در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مسئله ناشناخته و سر به مهری نبوده و در همان زمان نیز شهرت کافی داشت؛ بویژه اینکه خود آنان در سال‌های پس از کودتا نه تنها از طرح مسئله ابائی نداشتند، بلکه حتی با داستان‌سرائی‌های گزاف می‌کوشیدند تا از آن در جهت سودهای مالی بی‌حد و حصر بهره‌جویند.

پس از دستگیری ارتشبد فردوست شبکه روچیلد - ریپورتر تلاش گسترده‌ای را برای منحرف ساختن ذهن مسئولین اطلاعاتی ایران از دستیابی به کُنه حوادث و اسرار تاریخ معاصر ایران آغاز کردند. از جمله این تلاش‌ها، انتشار سلسله مقالاتی توسط فردی با نام مستعار «ا.ع. تافته» در مجله روزگارانو (چاپ پاریس) بود. فرد فوق، که یا شخص شاهپورجی بود و یا توسط وی تغذیه می‌شد، ضمن ارائه اطلاعات بکری که تنها فردوست و شاهپورجی از آن اطلاع داشتند (مانند گفتگوی محمدرضا بهلوی و حسنعلی منصور و فردوست درباره تبعید حضرت امام (ره)، همکاری فردوست و یاتسویچ در تصفیه «جبهه ملی» و غیره)^۶ به ارائه برخی اطلاعات غلط یا انحرافی نیز پرداخت و از جمله با مطرح ساختن تیم موهوم سه نفره نصیری - علم - اویسی کوشید تا تیم واقعی شاهپورجی - علم - محمدرضا بهلوی را پنهان کند. مقالات فرد فوق حاوی برخی اطلاعات هدفمند و دروغ دیگر نیز بود. از دیگر اقدامات انحرافی که در جهت مشوش ساختن ذهن وزارت اطلاعات صورت گرفت، «افشای» نقش شبکه رشیدیان‌ها در کودتای ۲۸ مرداد بود تا با ترفند و بزرگنمایی مهره‌هایی «سوخته» و «مرده»، نقش عجیب شبکه شاهپورجی پنهان شود.^۷ معهدا، اسناد فوق‌گویای گوشه‌هایی از نقش توطئه‌گرانه سرویس‌های اطلاعاتی غرب در حوادث سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ ایران است. این اسناد توسط بریان لهینگ «افشاء» شد:

بریان لهینگ، مفسر انگلیسی در برنامه ۲۷ مه ۱۹۸۵ تلویزیون «گرانادا»، به نقل از يك «مقام ناشناس» MI-6 - که تنها صدای او پخش می‌شد - درباره نقش رشیدیان‌ها در گردآوری

۶. «ا.ع. تافته» پیش از پخش مصاحبه‌های تلویزیونی فردوست، بر نقش فردوست در به سلطنت رسیدن محمدرضا بهلوی (ملاقات‌های وی با آلن چارلز ترات) صحه‌گذارد (روزگارانو، دفتر سوم، سال سوم، فروردین ۱۳۶۳، ص ۳۹). بنظر می‌رسد که در آن زمان هنوز شاهپورجی امیدوار بود که نقش وی توسط فردوست پنهان نگاه داشته شود.

۷. در خاطرات دو مقام اطلاعاتی آمریکا و انگلیس، کریمیت روزولت (۱۹۷۹) و وودهاوس (۱۹۸۲) از برادران رشیدیان تنها با عنوان «برادران» یاد شده است. تنها پس از دستگیری فردوست بود که در برنامه تلویزیونی بریان لهینگ نام رشیدیان‌ها به صراحت و با تبلیغات زیاد مطرح شد.

اراذل و اوباش و تطمیع نمایندگان مجلس و سایر عناصر متنفذ جامعه چنین گفت:

...چنین موضوعاتی عمدتاً توسط ۳ برادر به نام‌های سیف‌الله، قدرت‌الله و اسدالله رشیدیان برای انگلیس‌ها تمشیت می‌پذیرفت. یکی از این ۳ برادر [اسدالله]، دوست نزدیک و همدست شاه و دیگری [سیف‌الله] یک تاجر و سینمادار بود. رشیدیان‌ها به زاینر در جلب حمایت نمایندگان مجلس در دوران جنگ یاری کرده بودند. حالا آنها به زاینر و وودهاوس و همپالکی‌های ایشان یاری می‌کردند. هر ۳ برادر مرتباً به لندن سفر می‌کردند و در هتل گراونرهاوس - که مشرف به هایدپارک بود - تعدادی اطاق مخصوص داشتند. آن‌ها بچه‌هایشان را به مدارس انگلیس می‌فرستادند... خرید رأی در مجلس ایران عجیب‌تر و غیرعادی‌تر از خرید رأی در پارلمان انگلیس در قرن هیجدهم نبود. رشیدیان‌ها پول خودشان را در این ماجرا به کار انداخته بودند، و یک چمدان پول انگلیسی - که به روایت مأمور انگلیسی مسئول تحویل آن به زاینر بالغ بر ۱/۵ میلیون لیره می‌شد فقط ناز شست قضیه محسوب می‌شد...^۸

جیمز بیل، محقق آمریکایی که ظاهراً با اسدالله رشیدیان دوستی شخصی داشته، جایگاه

برادران رشیدیان را در حوادث سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ چنین بیان داشت:

...آنان نیز مانند پدرشان قبل از خودشان ارتباطات محکمی با انگلیسی‌ها داشتند و در سال‌های دهه ۱۹۴۰ با انگلیسی‌ها در ایران کار کرده بودند. برادر بزرگتر سیف‌الله موسیقیدان و فیلسوف بود و مغز این گروه ۳ نفره به شمار می‌رفت. بسیار خوش صحبت و مهمان نواز بود[!]. عاشق تاریخ سیاسی بود و دوست داشت کلماتی را از ماکیاوولی نقل کند. اسدالله سازمان‌دهنده و مبارز سیاسی و مورد اعتماد شاه بود، در حالیکه قدرت‌الله تاجر و مقاطعه کار بود. این سیف‌الله و اسدالله بودند که کرمیت روزولت را ضمن اختفایش در ۱۹۵۳ زانمانی کردند و در واقع حلقه اصلی ارتباط بین انگلیس و آمریکا در این ماجرا بودند.^۹

نکته حائز اهمیت در فعالیت‌های توطئه‌گرانه برادران رشیدیان در دوران دولت مصدق، که ارتشبد فردوست نیز بر آن انگشت گذارده، بی‌تفاوتی دکتر مصدق در این ماجرا و عدم اقدام قاطع او علیه رشیدیان‌ها، زاهدی و سایر عوامل سرشناس توطئه‌ای است که به سقوط او انجامید. بریان لپینگ می‌نویسد:

یکی از شکایاتی که طرفداران مصدق در مورد مصدق عنوان می‌کردند این بود که با علم به وابستگی آشکار رشیدیان‌ها و امثال آن‌ها از هر نوع اقدام مؤثری بر ضد آنها کوتاهی ورزید.^{۱۰}

۸. لپینگ، ص ۵۲-۵۳.

۹. مصدق، نفت...، ص ۴۶۰-۴۶۱.

۱۰. لپینگ، ص ۵۳.

اسناد موجود نشان می‌دهد که دکتر مصدق از فعالیت‌های پسران حبیب‌الله رشیدیان آگاهی کامل داشت و مدارک کافی دال بر روابط آنها با سفارت انگلیس و همدستی با اشرف بهلوی در توطئه علیه دولت وی در اختیار داشت. مصدق به جای برخورد قاطع، در مهر ۱۳۳۱ دستور بازداشت حبیب‌الله رشیدیان و پسرانش را به اداره آگاهی داد و وزیر دادگستری وی در گزارشی آنان را به «داشتن روابط با سفارت انگلیس و دادن اطلاعات به مأمورین انگلیسی» متهم کرد. پرونده امر مانند يك دعوی ساده به دادسرای استان تهران ارجاع شد. معهذاً، در اسفند ۱۳۳۱ دستور آزادی رشیدیان‌ها صادر شد. بدین ترتیب، برادران رشیدیان با آزادی به توطئه‌های خود ادامه دادند و علاوه بر آن خانه اسدالله رشیدیان چنان «امن» تشخیص داده شد که فضل‌الله زاهدی مدتی در آن پنهان بود! صرف‌نظر از فرضیات و تحلیل‌های سیاسی، آیا خویشاوندی دکتر مصدق با اسدالله رشیدیان در این تسامح نقشی نداشت؟^{۱۱}

بهرروی، پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سیف‌الله، اسدالله و قدرت‌الله رشیدیان به پاس «فعالیت‌ها و خدمات مهمی» که در جریان کودتا انجام داده بودند از سوی «کمیسیون اعطای امتیازات»، به ریاست سرلشکر حسن اخوی، شایسته دریافت «نشان درجه يك رستاخیز» تشخیص داده شدند و بدینسان فعالیت آنان وارد مرحله‌ای دیگر شد.

برادران رشیدیان؛ پس از کودتا

در دوران پس از کودتا، برادران رشیدیان نهایت بهره‌برداری را از پیشینه خود در جهت ثروت‌اندوزی‌های کلان نمودند. آنان تعدی خاص نشان می‌دادند که در همه جا خود را وابستگان درجه اول سیاست انگلیس معرفی کنند و از این شهرت ارباب‌آمیز در جهت تحکیم قدرت و کسب امتیازات مالی بیشتر بهره‌جویند:

روز ۳۵/۱/۱۵ عده‌ای به منزل اسدالله رشیدیان رفته بودند. در ملاقات مزبور آقای رشیدیان اظهار داشته است: ... اعلیحضرت همایونی که از مسافرت هندوستان تشریف آوردند بیاناتی فرمودند. اما دو روز قبل آقای اردشیر زاهدی اینجا بود. گفت: من در سال ۱۹۵۰ فارغ‌التحصیل شده‌ام و اطلاعاتم خیلی قدیمه نیست و در اروپا و آمریکا مسافرت‌ها و بازدیدهای متعددی نموده‌ام، ولی در این مسافرت هندوستان به قدری جالب بود که حتی اعلیحضرت همایونی از ترقی ملت هند غرق تعجب بودند که مرتباً بر تعجب ترقی هندوستان برای اعلیحضرت می‌افزود. انگلیسی‌ها بهترین بناها و بهترین تمدن را برای هند به جا

۱۱. همسر اسدالله رشیدیان دختر دریا دار مرتضی دفتری، برادرزاده دکتر مصدق بود.

گذاشته اند و کشور ما شاید ۳۰۰ سال دیگر به ترقی امروزی ملت هند برسند...

رشیدیان اظهار داشت: از این مسافرت اخیر که از اروپا می آمدم، تا بیروت با هواپیما و از آنجا تا تهران با اتومبیل آمدم. در راه وارد عراق شدم. عراقی ها ترقی فوق العاده ای نموده اند و از بس پول دارند خودشان نمی دانند که با این پول ها چکار بکنند... نوری سعید نخست وزیر عراق می گفت: به من می گویند نوکر انگلیسی ها یا هر چه که می خواهند بگویند، اما من سرم درد نمی کند با انگلیسی ها بد باشم. انگلیسی ها امروزه در عراق پول می دهند و مملکت را آباد می کنند، هر که به ما کمک کند ما خیلی از او ممنون هستیم... (گزارش به ساواک، ۱۳۳۵/۱/۱۸).

این شهرت رشیدیان ها هر چند در کلیات صحت داشت، ولی در جزئیات، یعنی در زیر و بم های رقابت های سیاسی و مالی روز میان دولتمردان و «رجال» پهلوی، فاقد پایه عینی در تحلیل سیاسی می باشد. طبق اسناد موجود، همه «رجال» سیاسی و اقتصادی سالهای پس از کودتا تعمد داشته اند که عملکردها و مواضع خود را، که ملهم از جاه طلبی ها و تنازعات و بندوبست ها برای کسب مقام بود، به یکی از دو سیاست آمریکا و انگلیس منتسب سازند. این در حالی است که بویژه در نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ و نیمه اول دهه ۱۳۴۰ بر سیاست های منطقه ای آمریکا و انگلیس نیز یک مشی واحد حکمفرما نبود و محافل متنفذ سیاسی و اطلاعاتی و اقتصادی غرب، هر یک بر اساس منافع گروهی خود اهدافی خاص، و بعضاً متضاد، را در ایران پی می گرفته اند. این مدعا در تحلیل مواضع عنادآمیز اسدالله رشیدیان «انگلیسی» علیه دولت منوچهر اقبال، که به شدت به «انگلیسی» بودن شهرت داشت، صادق است. ساواک در اردیبهشت ۱۳۳۶ چنین اطلاع می دهد:

هر هفته در منزل اسدالله رشیدیان جلساتی تشکیل می شود که اخیراً این جلسات و فعالیت ایشان زیادتر شده است. افرادی که در این جلسات شرکت می کنند از رسته ها و صنوف مختلف و اکثراً افراد توده ای که در اختیار وزارت کار گذاشته اند می باشند... رشیدیان خود را مخالف دولت دکتر اقبال نشان می داد و گفت: این دولت هیچ قدرتی ندارد، حتی وزرای خودش را نیز خودش انتخاب نکرده، مثلاً وزیر فرهنگ [دکتر محمود مهران] به این دولت تحمیل شده است، حالا آقای دکتر اقبال می خواهد حزب بسازد، کار این احزاب توی این مملکت نخواهد گرفت، شما خیال می کنید قوای انتظامی حزب توده را شکست داده؟ اگر روس ها به آن ها دستور عقب نشینی نمی دادند آن ها همه را از بین می بردند...

باید اضافه کنیم که طبق اسناد موجود اسدالله رشیدیان نه تنها دارای روابط «ویژه» با محافل سیاسی و اطلاعاتی بریتانیا بود، بلکه در سال های فوق از طریق احمد علی آبادی با سفارت آمریکا در ارتباط بود، و مهم تر از آن از نزدیکترین شرکاء و دوستان گرمیت روزولت، مقام پیشین «سیا» و دلال کنونی، محسوب می شد؛ دوستی و شراکتی که از نقش مشترک آنان در

کودتای ۲۸ مرداد نشست می گرفت.

همانگونه که می دانیم، صعود «دمکرات»ها و جان کنندی به ریاست جمهوری آمریکا (۱۹۶۱-۱۹۶۳) بازتابی پرهیاهو در سیاست داخلی ایران داشت، که مهم ترین نمود آن تحمیل دولت علی امینی به شاه و ایجاد «فضای باز سیاسی» بود. در دوران دولت امینی، اسدالله رشیدیان از چهره هایی بود که هم بر اساس منافع شخصی خود، هم بر اساس تمایل دربار و هم در انطباق با تحریکات محافل سیاسی و اطلاعاتی «جمهوریخواه» و «محافظه کار» آمریکا و انگلیس، به یکی از مهم ترین کانون های مخالفت با امینی بدل شد. در تاریخ ۲۶/۲/۱۳۴۰، ساواک چنین گزارش می دهد:

برکناری کابینه مهندس شریف امامی و زمامداری دکتر علی امینی و انحلال مجلسین شورا و سنا و بازداشت و تعقیب چند نفر از رجال و امرای ارتش و اعلام نظر دولت دایر به بازداشت و تعقیب عده زیادی از افراد متنفذ و خاطی موجب گردید که عوامل وابسته به بازداشت شدگان و عده ای از نمایندگان مجلس و متنفذین که به نحوی از انحاء در سوءاستفاده ها و اقدامات خلاف گذشته شرکت و دخالت داشته اند، به منظور جلوگیری از برنامه های دولت و عقیم گذاردن اقدامات اصلاحی تصمیم به مبارزه و کارشکنی علیه دولت گرفته اند. از جمله، اسدالله رشیدیان و فتح الله فرود و محمدعلی مسعودی و سیدمهدی میراشرفی، که هر یک منافع زیادی در دولت گذشته داشته و حتی دو نفر اول ضمن انتخابات تابستانی و زمستانی با همکاری سبهد علوی مقدم و سبهد کیا در انتخابات دخالت نامشروع نموده و بین کارمندان وزارتخانه ها و کارگران کارخانجات هم نفوذی دارند، به وسیله عمال خود تحریکات عمیقی را بین کارمندان دولت... و کارگران کارخانجات و اتحادیه های صنفی مخصوصاً صنف نانوا و اتحادیه کامیون داران و بارفروشان و صاحبان میادین آغاز و جنگ اعصاب شدیدی را بین کلیه دستجات ایجاد و از هیچگونه اقدامی فروگذار نمی کنند.

محمدعلی مسعودی و رشیدیان برای ایجاد تشنج و اعتصاب صنف نانوا، جلیل احمدخانلو هوجی معروف و کاندیدای سابق حزب مردم از تهران و هدایت الله اسلامی [نیا] رئیس سابق اداره پیشه وران شهرداری را مأمور این امر کرده و به منظور عملی ساختن اعتصاب کامیون داران... از وجود ماشاءالله آذرفر که از دوستان بسیار صمیمی محمدعلی مسعودی است، استفاده نموده... و در جلسه شبانه منزل سیدمهدی میراشرفی هم که چند شب قبل با حضور محمدعلی مسعودی و رشیدیان و معتمدی، معاون فنی وزارت راه، تشکیل گردید، مهدی میراشرفی عهده دار شد که از طریق ایجاد محدودیت های فوری جهت کارگران دو کارخانه خود در اصفهان (تاج و شهناز) زمینه اعتصاب بزرگی را که لااقل نصف بیشتر کارگران کارخانجات اصفهان در آن شرکت داشته باشند، فراهم نماید... ضمناً تحریکات دیگری نیز توسط ایادی باند مخالف دولت بین رانندگان و کلیه کارکنان شرکت واحد اتوبوسرانی آغاز شده که محرکین اصلی... همگی از محارم سبهد علوی مقدم به شمار می روند...

جلسات دیگری هم برای تعیین خط‌مشی مبارزه جدی با اقدامات دولت دکتر امینی با شرکت فتح‌الله فرود، پورسرتیپ، مهندس والا، محمدعلی مسعودی، سیدمهدی میراشرفی و عده‌ای دیگر تشکیل گردیده است...

متعاقب این اقدامات، اسدالله رشیدیان در آبان ۱۳۴۰ به تأسیس «جمعیت مدافعین قانون اساسی» دست زد؛ تا بدینوسیله در مقابل هرگونه تمایل احتمالی «دمکرات»‌های آمریکا به استقرار یک رژیم جمهوری در ایران، از طریق هیاهو، پادزهری ایجاد شود:

به دعوت رشیدیان جلسه مطبوعاتی در منزل فرود تشکیل شده بود که خبرنگاران اکثر جراند و [پرویز] راین نماینده خبرگزاری آسوشیتدپرس و در حدود ۳۰۰ نفر از نمایندگان انجمن‌های محلی و نمایندگان کارگران و فرهنگیان، که کارگردان اصلی تشکیلات آن‌ها به شمار می‌روند، در این جلسه شرکت کرده بودند...

بعد از فرود، رشیدیان شروع به صحبت کرد و گفت: من و آقای فرود و یوسف هاشمی نماینده مردم سراب مدت ۲۰ سال است با مردم ارتباط داریم و از نزدیک به مشکلات زندگی آنها واقفیم و خود را وقف خدمت به مردم ساخته‌ایم... دکتر امینی تصور کرده است به کمک بیگانگان می‌تواند این قدرت ملت را از بین ببرد. خدا نکند که ما مجبور شویم برای قانون اساسی دست به اقدامات تندی بزنیم، ولی صریحاً می‌گویم که ملت ایران هر وقت لازم باشد قدرت خود را در برابر نیروی استبدادی دولت [امینی] نشان خواهند داد... برای ما افتخار است که با حکومت مستبد امینی بجنگیم و در این راه کشته شویم. امینی هر وقت صحبت نفت به میان آید وارد معرکه می‌شود تا نظر عمال بیگانه را اجراء کند و اگر خیال می‌کند مردم به مأموریت او واقف نیستند، از بقال سرگذر خود بپرسد تا بفهمد همه کس از مأموریت دکتر امینی واقف است. ما نخواهیم گذاشت اربابان خارجی او، که تنها حامی و پشتیبان دکتر امینی هستند، در آرزوی خود و اجرای نقشه‌ای که دارند موفق شوند... (گزارش منبع اطلاعاتی به ساواک - ۱۳۴۰/۸/۱۸).

رشیدیان که هم از حمایت محافل خاصی در آمریکا و انگلیس و هم از حمایت پنهان محمدرضا پهلوی و عناصری چون سیدضیاء طباطبائی برخوردار بود، مدت کوتاهی بعد پا را فراتر گذارد و طرح تشکیل «کمیته مبارزه با دیکتاتوری»، یعنی دیکتاتوری «دمکرات»‌های آمریکا و امینی، را تدارک دید:

طبق اظهار رشیدیان، دستجات و جمعیت‌ها و افرادی که با دولت در تعطیل مجلس و ادامه فترت نظر مخالف دارند تصمیم گرفته‌اند کمیته‌ای بنام مبارزه با دیکتاتوری تشکیل دهند و علاوه بر اکثریت نمایندگان دوره بیستم مجلس شورای ملی... سیدضیاءالدین طباطبائی و جعفر بهبهانی و سردار فاخر حکمت و دسته‌ای از اعضاء جبهه ملی و توده‌ای‌های سابق در تقویت و تشکیل این کمیته باهم توافق نموده‌اند. فعلاً فعالیت پشت پرده آن‌ها این است که عده‌ای از نویسندگان و مدیران جراندرا با خود هماهنگ سازند و بعد از آمادگی کامل فعالیت علنی خود

را آغاز نمایند. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۰/۸/۲۹).

همانطور که از متن سند فوق مشهود است، ظاهراً رشیدیان موفق شده بود همراهی نیروهایی از «جبهه ملی» را که خود را شایسته ترین و سزاوارترین مجریان سیاست «دمکرات»ها در ایران می دانستند و لذا علیه امینی تحریک می کردند، جلب کند. در تاریخ ۱۳۴۰/۱۰/۲۸ مأمور ویژه ساواک چنین گزارش می دهد:

اسدالله رشیدیان اظهار داشته اکثریت افراد عضو جبهه ملی حاضرند در مبارزه با دولت با همکاری کنند و اختلافی که فعلاً وجود دارد این است که بین دستجات مخالف دولت، جنبه رهبری آن با کدام دسته ای باشد و اکنون مذاکراتی بین دارودسته فرود و رشیدیان و جبهه ملی و جعفر بهبهانی انجام و در جریان است که فرمولی برای وحدت نظر در مبارزه علیه دولت پیدا و طبق آن عمل نمایند.

و گزارش دیگر، مورخ ۱۳۴۰/۱۰/۴، حاکی است:

اسدالله رشیدیان می گفت: مبارزه ای که علیه دولت شروع شده و فعالیتی که افراد وابسته به جبهه ملی در آمریکا شروع کرده اند به نتیجه رسیده و مقامات آمریکایی دیگر حاضر نیستند برنامه کمک های مالی خود را به این دولت ادامه دهند و وعده هایی که برای کمک مالی به دولت داده شده بود، هیچ یک عملی نخواهد شد. رشیدیان می گفت: آمریکایی ها مایلند بعد از آقای دکتر امینی، دکتر جلال عبده به نخست وزیری برسند و روزی که قضیه جانشینی دکتر امینی از لحاظ خارجی ها حل شود، دولت سقوط خواهد کرد.

فعالیت های تحریک آمیز «جمعیت مدافعین قانون اساسی» واکنش امینی را برانگیخت و او در ۲۴ آبان ۱۳۴۰ برای مدت کوتاهی به بازداشت فتح الله فرود (شهردار اسبق تهران) و در بهمن ۱۳۴۰ به بازداشت اسدالله رشیدیان و تعدادی دیگر از فعالین جمعیت، به همراه جعفر بهبهانی (پسر آیت الله بهبهانی) و سران «جبهه ملی» (دکتر مهدی آذر - وزیر فرهنگ دولت مصدق، شمس الدین امیرعلائی، کریم سنجابی، مسعود حجازی، مهندس حسینی، زیرک زاده، شاپور بختیار و...) مبادرت ورزید.

اسدالله رشیدیان پس از آزادی از زندان به تشکیل «حزب خلق» دست زد:

اخیراً اعضاء جمعیت مجاهدین و مدافعین قانون اساسی حزبی بنام حزب خلق تشکیل داده اند... مؤسسين این حزب آقایان فرود و اسدالله رشیدیان هستند و کسانی که در رأس جریان قرار دارند عبارتند از: سیف الله رشیدیان، صادق بهداد... آقای سبهر مدیر روزنامه پیغام امروز... (گزارش به ساواک - ۱۳۴۱/۲/۳۱).

بهر روی، «دولت مستعجل» امینی دیری نپائید و در تیرماه ۱۳۴۱ سقوط کرد و اسدالله علم، مهره مورد توافق شاه و سیاست های مسلط در آمریکا و انگلیس، به نخست وزیری رسید.

صعود علم به قدرت و فروکش «فضای باز» کندی اقدامات تحریک‌آمیز رشیدیان را متوقف ساخت و بقول خود او، وی را در «بلا تکلیفی» قرار داد:

اسدالله رشیدیان اظهار داشته است که من در بلا تکلیفی عجیبی در مورد حزب خلق به سر می‌برم. تمام فعالیت من در مخالفت با دولت گذشته روی عدم اجرای انتخابات دور می‌زد، ولی اکنون نمی‌دانم با دولت فعلی چه کنم و جواب مردم را در مورد انتخابات چه بدهم. (گزارش به ساواک، ۱۳۴۱/۶/۱۱).

در دوران دولت علم، شاهد تماس‌های گسترده اسدالله رشیدیان با عناصر «توده‌ای» هستیم، که بنظر می‌رسد این ارتباطات با رهنمود شاپورچی - علم و به منظور جلب این جریان به سیاست روز و بازی‌های پس‌پرده آن بوده است:

ریاست ساواک استان مرکز: ۱۳۴۲/۸/۲

اطلاع واصله حاکی است که همه هفته جلسه‌ای با شرکت گروه‌های مختلف (عناصر توده‌ای افسران سابق سازمان نظامی، کارمندان دولت، نمایندگان کارگران، افسران بازنشسته و شاغل کادر انتظامی) در منزل اسدالله رشیدیان تشکیل می‌گردد و اغلب مذاکرات خیلی محرمانه و خصوصی بین رشیدیان و پاره‌ای از افسران حاضر در جلسه در اطاق‌های خلوت انجام می‌شود که از نحوه مذاکرات و انگیزه شرکت افسران مزبور در آن جلسات اطلاعات کافی و کامل در اختیار نیست. علیهذا با توجه به مراتب فوق خواهشمند است دستور فرمائید به طریق مقتضی چه از راه رخنه دادن مأمور و چه انتخاب کردن مأمور نفوذی نسبت به کسب اطلاع و پی بردن به چگونگی مذاکرات و فعالیت احتمالی افسران و سایر کارمندان کادر انتظامی اقدامات لازم و فوری معمول و نتیجه را همه هفته پس از خاتمه جلسات متشکله اعلام دارد.

از طرف مدیرکل اداره سوم - دکتر فروزین

گزارش مورخ ۱۳۴۲/۱۱/۱۴ اداره دوم عملیات ساواک نیز حاکی است:

مدتی است عده‌ای از افراد وابسته و متمایل به حزب منحل توده، که سابقاً دارای فعالیت‌هایی بوده‌اند، در منزل اسدالله رشیدیان تجمع نموده و پاره‌ای از اوقات ملاقات‌هایی مشکوک و خصوصی بین آن‌ها و رشیدیان انجام می‌شود که موضوع طی گزارشی به استحضار مدیریت کل اداره سوم رسیده و مرقوم فرموده‌اند: درباره افراد وابسته به حزب منحل توده موضوع به بخش ۳۲۱ اطلاع داده شود. افراد مورد بحث شناسایی و جهت هرگونه اقدام مقتضی به پیوست ارسال می‌گردد...

اسدالله رشیدیان ظاهراً با دولت حسنعلی منصور موافقتی نداشت ولی فعالیت‌های نیز از سوی وی علیه این دولت در اسناد ساواک مندرج نیست. با اختتام نسبی نبرد جناح‌های رقیب در غرب و باندهای داخلی تابع، که نمود و نتیجه آن دولت امیرعباس هویدا بود،

رشیدیان را در زمره موافقین این دولت می‌یابیم:

اسدالله رشیدیان در خصوص هویدا اظهار داشته است: با اینکه هویدا عضو کابینه منصور بود که آمریکایی‌ها او را به ایران تحمیل کرده بودند، ولی خود هویدا علاقه‌ای به تبعیت از سیاست يك جانبه آمریکایی‌ها ندارد و می‌توان او را در ردیف دولت‌هایی نظیر ساعد دانست که تعصب خاصی نسبت به سیاست خاصی ندارند و همین امر موجب شده که دول بزرگ خارجی نسبت به شخص او بی تفاوت هستند و مخالفتی با او نمی‌کنند و در سیاست داخلی هم توانسته است نظر همه دستجات را به خود جلب کند. رشیدیان می‌گفت: دوستان سیاسی ما از هویدا پشتیبانی می‌کنند برای اینکه منافع مادی ما در دولت هویدا بیش از هر دولت دیگری تأمین شده و از نظر سیاسی هم دوستان ما در مصونیت بیشتری فعلاً قرار دارند (مقصود رشیدیان از دوستان ما طرفداران سیاست انگلستان می‌باشد). (گزارش به ساواک - ۱۳۴۵/۴/۱۲).

رشیدیان‌ها، شاه و گرمیت روزولت

سند بیوگرافیک ساواک، به تاریخ ۱۳۳۶/۹/۱۷، اسدالله رشیدیان را چنین معرفی

می‌کند:

اسدالله رشیدیان فرزند حبیب‌الله، ۴۲ ساله، متولد تهران، شغل آزاد، همسر وی دختر دریادار محمود دفتری است. برادرش سیف‌الله رشیدیان کارمند سازمان برنامه است. با اغلب از رجال برجسته، امرای ارتش و نمایندگان مجلسین سنا و شورای ملی و کسبه و اصناف و بازرگانان و هم‌چنین درباریان، خصوصاً با والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی، والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی و جمعی دیگر کاملاً مربوط است. به سیگار و مشروب معتاد است. دارای مستغلات در خیابان شاهرضا، سینما رکس و چندین دهکده در اطراف تهران و وجه نقد در بانک‌ها، از طبقات مختلف مردم و حل و فصل کار آن‌ها و کار چاق کنی و بعضاً نیز دلالی و معاشرت با رجال دارد. به زن، قمار، مشروب، شهوت، مقام، دسته بندی و تحت نفوذ قراردادن رجال علاقمند است. بین رجال و هم‌چنین عوام الناس شهرت و معروفیت دارد. به علت وابستگی به رجال و دستگاه حاکمه صاحب نفوذ زیاد است. از طرفداران جدی سیاست انگلستان است و با مقامات سفارت مزبور در تهران نیز ارتباط دارد. به علاوه وی به داشتن روابط نزدیک با خاندان جلیل سلطنت، خصوصاً اعلیحضرت همایونی زیاد تظاهر می‌نماید. در جلساتی که از طرف خاندان جلیل سلطنت تشکیل می‌شود اغلب شرکت دارد و تا سال قبل منزل رشیدیان تقریباً مرکز ثقل وزارتخانه‌ها و محل رتق و فتق امور و انتصابات بوده و اغلب از امور کشور قبلاً در منزل او مورد بحث واقع، بعداً به مرحله عمل درمی‌آمده است...

اسناد موجود نشان می‌دهد که در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، برادران

رشیدیان از وابستگان دربار پهلوی بوده‌اند. در نتیجه همین پیوندهای مستحکم با محافل آمریکایی و انگلیسی و دربار پهلوی بود که رشیدیان‌ها در دوران ۲۵ ساله پس از کودتا میلیاردها

ثروت اندوختند و در نقش بزرگترین بانکداران و سرمایه‌داران کشور ظاهر شدند. سند بیوگرافیک ساواک، مورخ ۱۳۵۷/۴/۷، عمق چپاول و فساد رشیدیان‌ها را نشان می‌دهد:

اسدالله رشیدیان فرزند حبیب‌الله، مدیرعامل بانک اعتبارات تعاونی توزیع. وی سابقه خدمت دولتی ندارد و تا سال ۲۵۱۲ [۱۳۳۲] به اموربازرگانی و دادوستد وارد کردن پارچه و قماش از خارج و هم‌چنین به اتفاق برادرانش سیف‌الله و قدرت‌الله که هر دو مرحوم شده‌اند، به احداث و اداره سینما رکس و واردکردن فیلم اشتغال داشته است و در سال ۲۵۲۳ [۱۳۴۳] بانک اعتبارات تعاونی توزیع را در تهران تأسیس نموده و از ۵ سال قبل نیز شروع به احداث شهرک‌سازی در رشت و اصفهان کرده است.

پدر نامبرده بالا به نام حبیب‌الله رشیدیان جزء خدمه سفارت انگلیس (به روایتی درشکه‌چی سفارت)، بوده و اسدالله و برادرش سیف‌الله نیز بعد از وقایع شهریور ۲۵۰۰ [۱۳۲۰] با مقامات سفارت انگلیس در تهران تماس و ارتباط داشته و در زمان حکومت دکتر مصدق پس از قطع رابطه دولت ایران با انگلستان، نامبردگان از جمله عوامل دولت انگلیس و مجری مقاصد سیاسی انگلیسی‌ها در ایران بودند... اسدالله رشیدیان از سال ۲۵۱۲ [۱۳۳۲] علناً در امور و فعالیت‌های سیاسی با تظاهر به طرفداری از سیاست انگلستان در ایران فعالیت داشته و منزل او مرکز زدوبند و حل و فصل مسائل و امورسیاسی و هم‌چنین انتصابات مهم بوده و حتی بعضی از وزراء کابینه‌های وقت نیز رسماً و علناً به منزل او رفت و آمد و تردد داشته‌اند و وی با تظاهر به نزدیکی با اعضاء خاندان جلیل سلطنت بخصوص والا حضرت شاهدخت اشرف بهلولی و عنوان اینکه هفته‌ای یک بار نهار را در حضور شاهنشاه آریامهر در دربار صرف می‌نماید، برای خود کسب قدرت و نفوذ نموده و اغلب از سران و سردمداران دستگاه‌های دولتی و کارگری و بازرگانان و اصناف و سایر طبقات با توجه به موارد فوق روزهای جمعه در جلسات هفتگی منزل او شرکت می‌نمودند. و از سال ۲۵۲۵ [۱۳۴۵] که تشکیل جلسات هفتگی در منزل رجال و شخصیت‌ها موقوف شد، جلسات منزل رشیدیان نیز تعطیل گردید و در حال حاضر رشیدیان به تظاهر در امور و فعالیت‌های سیاسی شرکت و دخالت ندارد و اوقات خود را صرف امور بانکی و ساختمانی می‌نماید.

نامبرده فردی شارلاتان و متظاهر و پشت هم‌انداز و زدوبندچی است و بانک اعتبارات تعاونی و توزیع را که از جمله چند بانک غیرمعتبر و اغلب اوقات در شرف ورشکستگی است، با دریافت اعتبار از شرکت ملی نفت با کمک مرحوم دکتر اقبال و جمع‌آوری چند میلیون تومان اوراق بهادار از بازرگانان بازار وسیله هدایت‌الله اسلامی [نیا] نماینده سابق مجلس و اشخاصی نظیر او و گروگذاران قریه چنگلک واقع در شمال استادیوم ورزشی آریامهر متعلق به امیر ناصرافشار (نامبرده به گناه غصب و تصرف حدود هزار هکتار از اراضی زرگان اهواز به اتفاق محمدپورنیک، بازرگان، و فروش آن به کارخانه شرکت نورد اهواز مربوط به سناتور علی رضائی چند ماه در زندان بوده و سرانجام با اقاله سند و استرداد زمین به دولت پرداخت حدود ۳۰ میلیون تومان وجوه دریافتی از علی رضائی از زندان آزاد شده است) تأسیس نموده است.

در شهرک بوسار رشت هم که ۲۰ درصد سهام آن متعلق به بنیاد پهلوی است، خانه‌های ساخته شده را به نصف بهای روز به ایادی خود فروخته و در دفاتر عمل می‌کند و سپس ایادی او این خانه‌ها را به ۲ برابر بهای خرید به مردم می‌فروشند و در اصفهان هم زمین شهرک را از خانواده برومند به متری ۲۰ تا ۵۰ ریال خریداری و پس از تسطیح و زیرسازی و جدول‌سازی اراضی با خرج دولت آن را از قرار متری ۲۰۵۰ ریال به ارتش فروخته و برای فرار از پرداخت مالیات ۴۰ درصد نیز سند را اقاله کرده و زمین را به خانواده برومند برگردانیده و زمین‌ها از طرف خانواده برومند به ارتش فروخته شده در حالی که بهای آن را رشیدیان از قرار متری ۲۰۵۰ ریال دریافت نموده است.

و سند دیگر نقش چپاولگرانه «بانک تعاونی و توزیع» رشیدیان‌ها را چنین بیان می‌دارد:

اخیراً در محافل اقتصادی و بانکی کشور در مورد خرابی و بحرانی بودن اوضاع بانک تعاون و توزیع (مربوط به برادران رشیدیان) شایعاتی به وجود آمده و گفته می‌شود این بانک روی مایحتاج عمومی مردم رُل يك دلال بزرگ را بازی می‌کند. ضمناً با تحقیقاتی که به عمل آمده معلوم گردیده بانک مزبور بدون مجوز و برخلاف قانون بانکی و پولی کشور و بدون اینکه اجازه آن در شورای عالی پول و اعتبار بانک مرکزی ایران تصویب شود، تأسیس شده است. هم‌چنین بین بعضی از مردم شایع [!] شده است که اعلیحضرت همایونی جزو سهامداران بانک مزبور می‌باشد و به همین مناسبت تاکنون نزدیک ۸۰ میلیون تومان از بانک مرکزی ایران قرض گرفته و قادر به پرداخت تعهدات خود نیست و اولیای بانک مرکزی هم برخلاف مقررات بدون اینکه این بانک اجازه قانونی داشته باشد به آن بانک قرض داده و هر روز نیز وضع بانک وخیم‌تر می‌شود. (گزارش ساواک - ۱۳۴۶/۱۰/۲۴).

ولی شاید هیچ سندی گویاتر از تحلیل جیمز بیل پیرامون نفوذ رشیدیان‌ها در دربار پهلوی و جایگاه آن در پیوندهای شاه با محافل متنفذ اطلاعاتی - مالی آمریکا و انگلیس نباشد؛ پیوندهایی که در دنیای پنهان جاسوسی ریشه گرفت و شاخ و برگ‌های آن به صورت «اشرافیت اطلاعاتی» حاکم بر ایران نمودار شد:

نقش کلیدی که گروه مأموران اطلاعاتی آمریکایی در کودتا ایفاء کرده بودند یکی از عوامل عمده روابط نزدیک پهلوی و ایالات متحده بود. نقطه اتصال این روابط، اتحاد اقتصادی و سیاسی روزولت - رشیدیان بود که در حمایت از محمدرضا پهلوی عمل می‌کرد. برادران رشیدیان به مقاطعه کاران و دلالان ثروتمندی مبدل شدند که معاملاتشان جنبه بین‌المللی پیدا کرد.^{۱۲} مؤسسه روابط عمومی روزولت از منافع شاه در ایالات متحده دفاع می‌کرد. برادران

۱۲. نام رشیدیان ضمن تحقیقات مجلس سنای آمریکا [در ۱۹۷۶] درباره فروش هواپیماهای «اف ۱۴» از جانب کمپانی گرومن به ایران برده شد که برادران لاوی دلالان گرومن اقرار کردند که مبلغ ۲,۴۸۰,۰۰۰ دلار به مؤسسه خدمات بین‌المللی که برادران رشیدیان شرکای عمده آن بودند پرداخته‌اند (زیرنویس از ←

رشیدیان اغلب از دوستشان «کیم» یاد می کردند که در سفرهای متعددش به ایران در خانه آنان اقامت می کرد. این سفرها در خلال دهه ۱۹۶۰ بطور متوسط به سالی ۵-۶ بار بالغ می شد. در طول این دوره روزولت راه موازی خود را با شاه حفظ کرده بود و شاه با او بیش از هر دیپلمات یا سفیر مقیم ایران ارتباط داشت. هر چند این موضوع اعضای بلندپایه هیئت نمایندگی سیاسی آمریکا در ایران را خشمگین و ناراحت می کرد، ولی در این مورد کاری از دستشان ساخته نبود. خط ارتباطی روزولت از طریق برادران رشیدیان و سبهدمحسن هاشمی نژاد فرمانده گارد شاهنشاهی به شخص شاه می رسید. در واشینگتن نیز روزولت ارتباطات شخصی خود را داشت که مستقیماً به کاخ سفید منتهی می شد.

بدین سان پاره ای از مأمورین آمریکایی که در کودتا شرکت داشتند مدتها پس از ۱۹۵۳ همچنان به اعمال نفوذ بر سیاست آمریکا در ایران می پرداختند. خانه مجلل رشیدیان در شمال تهران و بانک اختصاصی آنان نزدیک میدان فردوسی مراکز همکاری مداوم روزولت - رشیدیان بود. این تنها یکی از مهم ترین ارتباطات شخصی - سیاسی بود که تا زمان انقلاب ایالات متحده را محکم با انگلیسی ها و شاه مربوط می ساخت.^{۱۳}

→ جیمز بیل).

۱۳. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۴۶۸-۴۶۹

۱۴. منصور و صعود «نخبگان آمریکائی»

حسنعلی منصور در اردیبهشت ماه ۱۳۰۲ در تهران به دنیا آمد. پدر او، رجبعلی منصور (منصورالملک)، از اعضاء اولیه لژ «بیداری ایران» بود که در دوران رضاشاه سالیان مدید در مشاغل حساس جای داشت و در آخرین ماه‌های سلطنت او به صدارت رسید و در دوران محمدرضا پهلوی نیز مجدداً بر رأس دولت قرار گرفت. رجبعلی منصور از عناصر درجه اول شبکه اردشیر ریپورتر محسوب می شد. ارتشبد فردوست می نویسد:

علی منصور (منصورالملک) از مأموران انگلیس بود. پسرش (حسنعلی منصور) مانند پدر پرورش یافته انگلیسی‌ها بود، ولی از آن گروه بود که به آمریکائی‌ها وصل شدند. او چه در «اصل چهار» و چه بعدها که نخست‌وزیر شد، از طرف آمریکا به شدت تقویت می شد.^۱ ساواک در تاریخ ۱۳۳۷/۴/۱۹، که حسنعلی منصور در دولت منوچهر اقبال معاونت نخست‌وزیر را عهده دار بود، بیوگرافی او را چنین ثبت نمود:

... پدرش بی اندازه متمول که در حدود ۵۰ میلیون تومان ثروت دارد. نامبرده لیسانس حقوق از دانشکده حقوق تهران رشته سیاسی در سال ۲۴ بوده است. فرانسه خوب می داند و با انگلیسی به اندازه رفع احتیاج آشنائی دارد. وی تمام روزنامه و مجلات عادی و تا اندازه ای کتب اقتصادی را مطالعه می کند. به زن و مقام علاقمند است. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان ایرانشهر گذرانده. لیاقت و شایستگی ندارد و حتی به علت ترقی بی جهتی که نموده و به علت نفوذ پدرش و اینکه دکتر اقبال نسبت به پدر او مدیون بود، او را به این سمت منصوب کرد که مورد تنفر قاطبه جوانان قرار گرفت. ابتدا در وزارت امور خارجه در لندن بود، بعد منشی

وزیر خارجه و سپس رئیس اداره چهارم سیاسی. به علت نفوذ پدر نشان تاج دریافت داشته. وی شخصیتی ندارد تا تمایلی داشته باشد، ولی پدرش از عمال درجه اول سیاست انگلیس است. عضو جمعیت یاران دبیرستانی (ایران شهر) بوده، متواضع ولی بی شخصیت، افکار عالی به هیچوجه ندارد و تمام ترقی او روی نفوذ پدرش می باشد. کم مغز، بی تجربه و عزیز بی جهت. و در ۱۳۴۱/۲/۱۸ ارزیابی ساواک از حسنعلی منصور چنین بود:

... علاقمند به مقام و قدرت در حد زیاد، زن تا حدی و نسبت به پول و قمار بی توجه است... رازداری وی خوب است. وی کارمند وزارت امور خارجه و سفارت ایران در لندن، منشی وزیر و رئیس اداره چهارم سیاسی و دبیرکل شورای عالی اقتصاد و معاون نخست وزیر و وزیر بازرگانی [دولت اقبال]، طرفدار سیاست غرب (انگلستان) می باشد. اخیراً گروه مترقی را بنا به توصیه و راهنمایی پدرش علی منصور نخست وزیر اسبق تشکیل داده است... [تأکید از ما است].

«کانون مترقی» و جایگاه تاریخی آن

در واقع، حیات سیاسی منصور با «کانون مترقی» آغاز می گردد که در اوائل سال ۱۳۴۰ به ریاست او تأسیس شد. در تاریخ ۱۳۴۰/۲/۱۴ شهربانی کل کشور مشخصات افراد زیر را به عنوان مؤسسين «کانون مترقی» به ساواک اعلام داشت:

۱- حسنعلی منصور فرزند علی منصور (منصورالملك) متولد اردیبهشت ماه ۱۳۰۲ تهران، شماره شناسنامه ۲۲۰ تهران، دبیرکل شورای عالی اقتصاد، تحصیلات لیسانس حقوق و علوم سیاسی، آشنا به زبانهای فرانسه، انگلیسی و آلمانی، مؤلف کتاب مصونیت های سیاسی، درگذشته وزیر بازرگانی، وزیر کار، معاون نخست وزیر، رئیس دفتر مخصوص وزیر امور خارجه.

۲- محسن خواجه نوری فرزند حاج محمدعلی متولد ۱۲۹۵ تهران، شماره شناسنامه ۲۳۶۶۶، کارمند وزارت کار با رتبه ۹ اداری، تحصیلات لیسانس حقوق و علوم عالی تجارت، آشنا به زبان های فرانسه و انگلیسی، در ضمن مترجم کتب نیز می باشد، در گذشته ناظر دولت در بیمه های اجتماعی کارگران و مدیرعامل سازمان بیمه های اجتماعی بوده است.

۳- منوچهر شاهقلی فرزند امامقلی شاهقلی، متولد ۱۳۰۲ تهران، شماره شناسنامه ۴۰۲۶۴، شغل وی طبابت می باشد، تحصیلات دکتری در طب و تخصص در جراحی پلاستیک و ترمیمی، آشنا به زبان انگلیسی، مؤلف کتاب درمان لنف آدم.

۴- فتح الله ستوده فرزند علی اکبر متولد ۱۲۹۹ تهران، شماره شناسنامه ۱۹۲، مدیرعامل شرکت سهامی کارخانجات ونک، پایه هشت مهندسی که تأیید نشده است، تحصیلات مهندس برق ماشین، فوق لیسانس در رشته مهندسی صنعتی آمریکا، آشنا به زبان انگلیسی، در گذشته شش سال در کارخانجات آمریکا بوده، مهندس مشاور در هیئت جرج فرای، استاد

دانشکده صنعتی.

۵- امیرعباس هویدا فرزند حبیب‌الله متولد ۱۲۹۸ تهران، شماره شناسنامه ۳۵۴۲، عضو هیأت مدیره شرکت ملی نفت ایران، تحصیلات لیسانس علوم سیاسی و اجتماعی، آشنا به زبان‌های فرانسه و انگلیسی، در گذشته کارمند وزارت امور خارجه و کارمند سازمان ملل متحد بوده است.

«کانون مترقی» را، که در سال ۱۳۴۲ به «حزب ایران نوین» بدل شد، چگونه باید ارزیابی کرد و این تشکل در تاریخ سلطنت پهلوی چه جایگاهی داراست؟ پاسخ به این سؤال ماهیت و کاراکتر سیاسی حسنعلی منصور را نیز روشن می‌سازد. کاوش در اسناد این دوران نشان می‌دهد که طرح تأسیس يك حزب که «نخبگان» جوان و تحصیل کرده غرب را فراگیرد و به مکتب جدید دولتمداری در ایران بدل شود، يك طرح آمریکائی در راستای استراتژی توسعه روستو- کندی بود که نخستین بار توسط علی امینی در سال ۱۳۳۸ مطرح شد:

یکی از نزدیکان دکتر علی امینی اظهار داشته... مشارالیه تصمیم دارد با همکاری عده‌ای از دوستان خود به تأسیس حزب سیاسی بزرگی دست بزند و نام این حزب را بین ایران جوان، ایران نوین یا ایران کهن انتخاب خواهد کرد و در صورت تأسیس این حزب از طرف سران جبهه ملی دستور داده خواهد شد که کلیه اعضای آن و حتی اعضای حزب ایران و متمایلین به سیاست ملی و چپ در این حزب نام نویسی نموده و گردد دکتر علی امینی جمع شوند... (گزارش به ساواک - ۱۳۳۸/۲/۲۶).

درباره نقش علی امینی در طرح «بلندپروازانه» جان کندی قبلاً سخن گفته‌ایم و سرنوشت این طرح را در چنبره دسیسه‌ها و ترفندها توضیح داده‌ایم. مسئله را دقیق‌تر بازبینی می‌کنیم:

عاملی که برای جان کندی و استراتژیست‌های «دمکرات» و اشنگتن شناخته نبود، ترفندهای زیرکانه و تودرتونی بود که در ایران توسط شبکه صهیونیستی لرد روچیلد - شاپور ریپورتراحی شد و به استحاله این طرح «ماجر اجویانه» آمریکائی به يك طرح «تعدیل شده» آمریکائی - انگلیسی انجامید. حسنعلی منصور تبلور و نماد این استحاله بود.

به اعتقاد ما، تأسیس «کانون مترقی»، و سپس «حزب ایران نوین»، و علم کردن حسنعلی منصور به عنوان رهبر «نخبگان» و تحصیل کردگان غرب‌گرای ایران، طرحی بود که توسط شاپور ریپورتر و اسدالله علم و با همدستی گراتیان یاتسویچ، رئیس «سیا» در ایران، ریخته شد. امروزه، پس از گذشت قریب به ۳۰ سال از حوادث فوق اسناد و قرائن کافی در دسترس ما است تا چارچوب و حتی جزئیات این طرح را بازسازی کنیم. تصویری که کندوکاو در انبوه

اسناد این دوره به ما نشان می‌دهد بطور خلاصه چنین است:

- ۱- «کانون مترقی» با شرکت عناصر تحصیل کرده وابسته به «خانواده اردشیر ریپورت» تأسیس شد.
 - ۲- «کانون مترقی» به عنوان سمبل يك جریان «آمریکائی» و به عنوان تشکلی از «نخبگان» هوادار «شیوه زندگی آمریکائی» (American Way of Life) در محافل سیاسی و روشنفکری واشنگتن «لانسه» شد.
 - ۳- این کانون توانست در چارچوب اعمال نفوذها و القانات لندن و روچیلدها و عناصر صاحب نظر «سیا»، چون ریچارد هلمز و گراتیان یاتسویچ، ذهن کندی و «شورای امنیت ملی» او را به سوی خود جلب کند و خود را بهترین مجری طرح‌های کندی جلوه گر سازد.
 - ۴- با تحریک و تشجیع جناح‌های مختلف سیاسی علیه امینی، ذهن کندی و «دمکرات»‌های «کاخ سفید» از دکتر علی امینی یا «جبهه ملی» منحرف گردید و با القاء این تحلیل که بقاء امینی و دوام وضع فعلی سبب فروپاشی شیرازه امور و توسعه کمونیسم در ایران خواهد شد، حسنعلی منصور و کانون او به عنوان بهترین و «عاقلانه ترین» جایگزین (آلترناتیو) در قبال امینی تثبیت شد.
 - ۵- با برکناری امینی، اسدالله علم قدرت را به دست گرفت و به عنوان يك دولت «محلل» زمینه‌های صعود «نخبگان» محبوب کندی را به رأس دیوانسالاری ایران فراهم ساخت.
 - ۶- بدین ترتیب، هم دولت کندی، هم لندن و روچیلدها و هم دربار پهلوی به اهداف خود دست یافتند و طرح اصلاحات روستو - کندی توسط نسلی که در مکتب اینتلیجنس سرویس پرورش یافته و چهره‌های مطیع و «بی شخصیت» در برابر شاه محسوب می‌شدند، اجرا گردید و اساس سلطنت مطلقه او نه تنها تضعیف نشد، بلکه به اوج خود رسید.
- برپایه این طرح است که در دهه ۱۳۴۰ شاهد «استحاله» رجال کهنسال انگلوفیل و فرزندان آنها به سوی سیاست‌های امپریالیسم آمریکا هستیم و در واقع، «نخبگان» جدید حاکم بر ایران را از نظر وابستگی اجتماعی، ساخت فرهنگی و حتی پیوندهای خویشاوندی باید مولود «رجال» انگلوفیل نسل پیشین محسوب داریم. در بیوگرافی‌های مندرج در کتاب حاضر، در نمونه‌های مشخص این پدیده نشان داده شده است.
- با توجه به توضیح فوق، به ارائه اسنادی می‌پردازیم که به اندازه کافی گویا و بی‌نیاز از هرگونه حاشیه‌پردازی است:

سند اول (۱۳۴۰/۱۲/۲۱):

اطلاع واصله حاکی است، آقای حسنعلی منصور رئیس کانون مترقی مشغول فعالیت است تا عده ای از مدیران جراید و مجلات عضویت کانون مترقی را قبول نمایند. آقای منصور در این مورد با چندتن از مدیران مجلات صحبت کرده است. خبر واصله دیگر در همین زمینه حاکی است که آمریکائی‌ها به آقای دکتر امینی توصیه کرده‌اند که برای پست‌های مهم و حساس دولتی از وجود اعضاء کانون مذکور استفاده نمایند. (سند ساواک. تأکید از ما است).

سند دوم (۱۳۴۱/۱/۲۲):

کانون مزبور در حدود ۳ ماه قبل توسط حسنعلی منصور وزیر سابق بازرگانی و رئیس شورایی عالی اقتصاد با شرکت عده‌ای در حدود ۲۰ نفر از اعضای شورای مزبور و تحصیل کرده‌های آمریکائی تشکیل و تاکنون با اصرار و تمنا و خواهش در حدود ۲۰۰ نفر را وادار به پر کردن آنکت کانون نموده‌اند و در حال حاضر کانون مزبور تشکیلات و فعالیت به اصطلاح اثر وجودی ندارد و اعضای مؤثر کانون عبارتند از: دکتر شریفی‌پرنده، دکتر نیک‌نژاد (منشی کانون) و دکتر کشفی معاون سابق وزارت کار، اعضاء این کانون فعلاً اجتماعی ندارند و علی منصور نخست‌وزیر اسبق و پدر حسنعلی منصور کارگردان اصلی است و در پشت پرده آن را رهبری و هدایت می‌کرده است... (گزارش به ساواک - تأکید از ما است).

سند سوم (۱۳۴۱/۲/۲۳):

در حال حاضر کانون مزبور فاقد تشکیلات اساسی است. با توجه به فقدان تشکیلات این کانون طبعاً مخارجی ندارد تا از محلی تأمین شود، فعلاً کانون هیچگونه فعالیتی ندارد، اعضاء مؤسس کانون مزبور را عموماً اعضاء شورایی عالی اقتصاد به ریاست حسنعلی منصور تشکیل می‌دهند و تعداد اعضاء پذیرفته شده هم که اغلب با خواهش و تمنای اعضای مؤسس آنکت عضویت را پر نموده‌اند در حدود ۲۰۰ نفر می‌باشند که در صورت استقرار کانون در يك محل ثابت و تشکیل جلسات هفتگی و یا ماهیانه مسلماً هیچ يك در آن شرکت نخواهند کرد... (گزارش اداره یکم ساواک).

با صعود دولت اسدالله علم این «اپوزیسیون آمریکائی» بتدریج فعال شد:

سند چهارم (۱۳۴۲/۴/۲۰):

مهندس کشتکار که عضو جمعیت تحصیل کرده‌های اروپا می‌باشد گفت: حسنعلی منصور که به اتفاق يك عده ۲۰۰ نفری جمعیت مترقی را تشکیل داده و می‌خواهد از این راه وکیل شود در بین طبقه تحصیل کرده به بیسوادی و بی‌اطلاعی معروف است. نامبرده مدت ۴ سال زمان دکتر اقبال دبیرکلی شورایی عالی اقتصاد را عهده‌دار بود و مملکت در همان مدت به سوی افلاس و ورشکستگی کشیده شد و اکنون هم که بیش از يك سال است در رأس شرکت بیمه قرار گرفته نتوانسته است کوچکترین قدمی در راه بهبود وضع بیمه که یکی از آنها بیمه کارکنان دولت است بردارد و چنین شخصی بنام واپسته بودن به مقام سلطنت می‌خواهد

رهبری افراد تحصیل کرده مملکت را عهده دار شود در حالیکه هیچ ارزش و احترامی در بین این طبقه ندارد. (گزارش به ساواک - تأکید از ما است).

سند پنجم (آبان ۱۳۴۲):

... کانون مترقی به رهبری حسنعلی منصور نماینده مجلس شورای ملی و محسن خواجه نوری، دکتر منوچهر شاهقلی، فتح الله ستوده و امیرعباس هویدا در اردیبهشت ماه سال ۴۰ تشکیل گردید. فعالیت کانون مزبور تا قبل از شروع انتخابات دوره بیست و یکم محدود به تشکیل جلسات هفتگی بود که در محل کانون انجام می گرفت و در جلسات مزبور اکثراً در مورد امور اقتصادی بحث و گفتگو می شده است. در آستانه انتخابات دوره بیست و یکم حسنعلی منصور رهبر اصلی کانون مترقی و تعدادی از اعضاء وابسته به کانون مزبور شروع به فعالیت پارلمانی نموده و سرانجام موفقیت هایی در امر انتخابات نصیب این کانون گردیده و در شرایط موجود قریب ۴۰ نفر از اعضاء وابسته به کانون مترقی به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردیده اند و تعدادی از مهندسين اصلاحات ارضی نیز همکاری این کانون را پذیرفته اند بطوری که فعلاً کانون مترقی اکثریت مجلس شورای ملی را تشکیل می دهد. هدف گردانندگان این کانون رسیدن به قدرت و نحوه عمل آن در مجلس تائید و پشتیبانی از لوایح ششگانه خواهد بود. (سند ساواک. تأکید از ما است).

سند ششم (۱۳۴۲/۱۰/۳):

به قرار اطلاع اخیراً در اثر وساطت حسنعلی منصور دبیر کل حزب ایران نوین، محمدعلی کشاورز صدر عضو شورای مرکزی جبهه ملی با مقامات عالیه کشور نزدیک شده و حتی گفته می شود که شرفیاب نیز گردیده است. در پاره ای از محافل چنین تلقی شده که منظور از این اقدام نزدیک ساختن جبهه ملی به مقامات عالیه و استفاده از این جبهه در مقابله با دکتر علی امینی نخست وزیر سابق که اخیراً با سیاست های خارجی ارتباط زیادی پیدا کرده، است. علت اینکه منصور واسطه این کار شده ظاهراً آن است که کشاورز صدر هنگام نخست وزیری علی منصور (پدر حسنعلی منصور) معاون نخست وزیر بوده و علی منصور موقع عزیمت به محل مأموریت جدید خود به عنوان سفیر کبیر ایران در دفتر اروپائی ملل متحد کشاورز صدر را به حسنعلی منصور سپرده است. (گزارش به ساواک).

سند هفتم (۱۳۴۲/۱۰/۹):

محمد جدلی یکی از افراد عضو حزب ایران نوین و منشی وزیر فرهنگ اظهار داشته: حسنعلی منصور در جلسات خصوصی به دوستان خود گفته است: نظر مقام سلطنت این است که دیگر در دستگاه حاکمه مخصوصاً مقامات عالی ادارات از ریاست اداره به بالا کسانی که در دوره سلطنت شاهنشاه فقید مصدر کار بوده اند وجود نداشته باشند و طبقه جدیدی که متعلق به ۲۰ سال اخیر باشد کارگردان دستگاه حاکمه کشور شوند تا هم آهنگی کامل بین عموم کسانی که مقامات لشکری و کشوری را در دست می گیرند وجود داشته باشد و فلسفه قانون جدید

استخدام نیز همین است که می‌توان از این راه طبقه جدیدی را جایگزین طبقات فعلی در سازمان‌های مختلف دولتی نمود. (گزارش به ساواک - تأکید از ما است).

سند هشتم (۸/۱۰/۱۳۴۲):

اشخاص مطلع و مورد اعتماد می‌گویند: دکتر زاهدی مدیرعامل بانک اعتبارات کشاورزی، عطاءالله خسروانی وزیرکار، حسنعلی منصور نماینده مجلس شورای ملی و دکتر حسن ارسنجانی وزیر سابق کشاورزی از عاملین انگلیسیها در ایران هستند و با نزدیک کردن خود به اعلیحضرت همایون شاهنشاه و آمریکائی‌ها اقدامات خود را به نفع انگلیسی‌ها و بدنام کردن آمریکائی‌ها و سیاست آنها در ایران به عمل می‌آورند.

می‌گویند: دکتر حسن ارسنجانی که از سابق با مقامات سفارت انگلیس در تهران مربوط بوده و در زمان قوام السلطنه به نفع دیپلماسی این کشور فعالیت می‌نموده قصد دارد به کشورهای متحده آمریکا مسافرت نموده و با نزدیک شدن به مقامات آمریکائی به نفع سیاست انگلیس فعالیت نماید. هم‌چنین شنیده شده دکتر زاهدی که اکنون در آمریکا است قصد دارد با مقامات آمریکائی نزدیک شده و در مراجعت به ایران پست حساس تری به دست آورده و وظایف خود را انجام دهد. (گزارش به ساواک - تأکید از ما است).

سند نهم (۱۲/۱۰/۱۳۴۲):

اخیراً دار و دسته سناتور علی دشتی، سناتور سابق جمال امامی، عبدالرحمن فرامرزی و ابراهیم خواجه‌نوری و طرفداران دیپلماسی انگلستان در ایران در محافل و مجالس پایتخت از حسنعلی منصور نماینده مجلس شورای ملی تعریف و تمجید نموده و از او به عنوان کاندیدای نخست‌وزیری جانبداری می‌نمایند. شخص مطلعی که با اشخاص فوق دوستی و معاشرت دارد اظهار نظر می‌نماید: بطور قطع انگلیسی‌ها نسبت به زمامداری منصور در ایران علاقمند هستند و طرح‌هایی دارند که باید به نفع انگلستان به دست مشارالیه انجام گیرد. (گزارش به ساواک - تأکید از ما است).

نخست‌وزیری منصور

بدین ترتیب، براساس يك سناریوی از پیش پرداخت شده، «اپوزیسیون آمریکائی» در مجلس به «اکثریت» رسید و به عنوان «حزب اکثریت» تجدید سازمان یافت و دولت را به دست گرفت. اسناد زیر نشان می‌دهد که اولاً حسنعلی منصور از آغاز به چشم انداز کار و قوف و اطمینان کامل داشته، ثانیاً گراتیان یاتسویچ، که در خانه حسنعلی منصور «مستأجر» بود، صراحتاً نخست‌وزیری قریب الوقوع او را بشارت می‌داده است!

برده اول:

حسنعلی منصور مدیرعامل شرکت بیمه و رئیس جمعیت کانون مترقی به دوستان نزدیک

خود اظهار داشته: باید برنامه‌ای تهیه کرد تا اگر به زمامداری منصوب گردد برنامه اداره امور کشور را تنظیم کرده داشته باشد. وی افزوده است: علاوه بر اینکه شخصاً کاندیدای نخست‌وزیری است مقام سلطنت نیز با این امر موافقت فرموده‌اند که عده‌ای از دوستان ما از تهران و شهرستان‌ها به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شوند تا فراكسیون در مجلس آینده برای اجرای برنامه‌های خود تشکیل دهیم. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۲/۴/۲۵).

پرده دوم:

در زمان نخست‌وزیری علم، محمدرضا دستور داد که با علم و منصور یک کمیسیون ۳ نفره برای انتخابات نمایندگان مجلس تشکیل دهد. کمیسیون در منزل علم تشکیل می‌شد. هر روز منصور با یک کیف پر از اسامی به آنجا می‌آمد. علم در رأس میز می‌نشست، من در سمت راست و منصور در سمت چپ او. منصور اسامی افراد مورد نظر را می‌خواند و علم هر که را می‌خواست تأیید می‌کرد و هر که را نمی‌خواست دستور حذف می‌داد. منصور با جمله «اطاعت می‌شود» با احترام حذف می‌کرد. سپس، علم افراد مورد نظر خود را می‌داد و همه بدون استثناء وارد لیست می‌شد. سپس من درباره صلاحیت سیاسی و امنیتی افراد اظهار نظر می‌کردم و لیست را با خود می‌بردم و برای استخراج سوابق به ساواک می‌دادم. پس از پایان کار و تصویب علم ترتیب انتخاب این افراد داده شد. فقط افرادی که در این کمیسیون تصویب شده بودند سر از صندوق آراء درآوردند و لاغیر. (خاطرات ارتشبد حسین فردوست).^۲

پرده سوم:

طبق اطلاع واصله، آقای حسنعلی منصور گفته است: موضوع نخست‌وزیری من تمام شده است و این مسئله را با آمریکائی‌ها هم حل کرده‌اند. اطلاع رسیده دیگر درباره فعالیت‌های اخیر آقای منصور حاکی است که نامبرده روزی که برای انتخاب صندلی خود به مجلس شورای ملی رفته بود در حضور چند نفر از نمایندگان مجلس و اعضاء بازرسی مجلس گفته است: صندلی من و اعضاء فراكسیون ما را سمت چپ مجلس قرار دهید، ما با دولت مخالفت خواهیم کرد. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۲/۷/۲۹. تأکید از ما است).

پرده چهارم:

سناتور سیدجلال‌الدین تهرانی... اظهار داشته: دخالت خارجی‌ها چقدر در امور کشور ما علنی شده، وزیر مختار سفارت آمریکا [یاتسویچ] که از مستأجرین حسنعلی منصور دبیرکل حزب ایران نوین است و با او سروسری دارد علناً گفته است که من منصور را به نخست‌وزیری خواهم رساند همانظوری که دکتر علی‌امینی را نخست‌وزیر کردم. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۲/۱۱/۱۳. تأکید از ما است).

آنچه ذکر شد همه پرده‌های این نمایش نیست، در صحنه‌های حاشیه‌ای احزاب و

جمعیت‌های رنگارنگ نیز «خلق» شدند که علیرغم رنگ و لعاب «دمکراتیک» در رأس آنها چهره‌های معلوم‌الحالی چون جعفر شریف امامی قرار داشتند! و باید بیافزائیم، بودند افرادی که بی‌خبر از مسائل پس‌پرده ساده لوحانه و به «طمع خام» وارد صحنه شدند و کوشیدند تا با مطرح ساختن خود به عنوان مدافعین راستین «دمکراسی آمریکائی» صدارت را رصد کنند و حضور ناخواسته آنان این بازی را رنگین‌تر و زنده‌تر ساخت.

منصور و کاپیتولاسیون

بدینسان بود که حسنعلی منصور «آمریکائی» پسر رجبعلی منصور «انگلیسی» دومین نخست‌وزیر «عصر انقلاب سفید» شد. درباره دوران صدارت منصور و حوادث آن خواننده را به مآخذ موجود، بویژه بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی (سید حمید روحانی، جلد اول) ارجاع می‌دهیم و تنها با تأکید بر ننگین‌ترین صفحه آن، یعنی تصویب کاپیتولاسیون، به ذکر یک سند می‌پردازیم. این سند نشان می‌دهد که قبح این قانون شرم‌آور بر اعضاء دولت منصور نیز پوشیده نبود و برخی از آنان کوشیدند تا از این حربه در جهت سودهای جاه‌طلبانه خود علیه این «عزیز بی‌جهت»^۳ سود برند:

سناتور سید جلال‌الدین تهرانی به یکی از دوستان خویش اظهار داشته: دو شب پیش پس از تصویب مصونیت قضائی اتباع آمریکائی دکتر عالیخانی، دکتر آموزگار و [عطاءالله] خسروانی وزراء کابینه به این عمل اولیای حزب ایران نوین در محل حزب اعتراض نموده و گفته‌اند: این ننگ بر دامن دولت و حزب ایران نوین تا ابد باقی خواهد ماند، لذا پس از مراجعت اعلیحضرت همایونی از شیراز از کابینه استعفاء خواهیم کرد. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۳/۷/۲۷).

تصویب کاپیتولاسیون، خشم مردمی را که در محاسبات سیاسی قدرت‌های سلطه‌گر هیچگاه به حساب نیامده و نمی‌آیند، برانگیخت و مرجعی آزاده عصاره و فریادگر این پرخاش شد:

انا لله و انا الیه راجعون [گریه حضار]

من تأثرات قلبی خودم را نمی‌توانم اظهار کنم. قلب من در فشار است. از روزی که مسائل اخیر ایران را شنیدم، خوابم کم شده [گریه حضار]، ناراحت هستم، قلبم در فشار است، من با تأثرات قلبی روزشماری می‌کنم: چه وقت مرگ پیش بیاید [گریه شدید حضار].
ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کردند [ادامه گریه حضار]، عزا کردند و چراغانی

۳. تعبیر ساواک از حسنعلی منصور در سند بیوگرافیک مورخ ۱۳۳۷/۴/۱۹.

کردند، عزا کردند و دسته جمعی رقصیدند، ما را فروختند، استقلال ما را فروختند، باز هم چراغانی کردند، پایکوبی کردند... عزت ما پای کوب شد، عظمت ایران از بین رفت [گریه حضار]، عظمت ارتش ایران را پای کوب کردند...

اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد این ملت يك روز اسیر انگلیس و روز دیگر اسیر آمریکا باشد.

اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد اسرائیل اقتصاد ایران را قبضه کند، نمی گذارد کالاهای اسرائیل - آن هم بدون گمرک - در ایران فروخته شود...

اگر نفوذ روحانیون باشد تو دهن این دولت می زند، تو دهن این مجلس می زند، وکلا را از مجلسین بیرون می ریزد.

اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد عده ای به اسم وکیل بر ملت تحمیل شده، بر سرنوشت مملکتی حکومت کنند.

اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد يك دست نشانده آمریکائی این غلط ها را بکند، از ایران بیرونش می کنند.

نفوذ روحانی مضر به حال ملت است؟ نخیر مضر به حال شما است!

مضر به حال شما خائن هاست، نه مضر به حال ملت...

آقایان! من اعلام خطر می کنم.

ای ارتش ایران! من اعلام خطر می کنم.

ای سیاسیون ایران! من اعلام خطر می کنم.

ای بازرگانان ایران! من اعلام خطر می کنم.

ای علمای ایران! ای مراجع اسلام! من اعلام خطر می کنم.

ای فضلا! ای طلاب! ای حوزه های علمیه! ای نجف! ای قم! ای مشهد! ای طهران! ای شیراز!

من اعلام خطر می کنم...

والله گناهکار است کسی که داد نزند، والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نزند

[احساسات شدید حضار]...^۴

حسنعلی منصور در اول بهمن ماه ۱۳۴۳ توسط شهید محمدبخارائی، احدی از پیروان

امام (ره) که سرشکستگی میهن خود را و ذلت امت خود را و اندوه رهبر و مرجع خود را تحمل ناپذیر می دید، معدوم شد.

منصور و فراماسونری

درباره عضویت حسنعلی منصور در فراماسونری دو سند در دسترس ما است. سند اول

۴. گزیده ای از نطق تاریخی امام (ره): سید حمید روحانی، ج ۱، ص ۷۱۶-۷۲۲

از اسناد ساواک است که نام حسنعلی منصور را در لیست اعضاء «لژ پهلوی» نشان می‌دهد و سند دوم گزارش ساواک خوزستان، مورخ ۱۳۳۹/۱۲/۷، می‌باشد که نام حسنعلی منصور را در زمره اعضاء «لژ همایون» و تاریخ ورود او را ۱۳۳۳/۳/۱۱ ذکر می‌کند. معهدا، در گزارش مورخ ۱۳۵۲/۶/۱۰، به نقل از احمد براتلو، از استادان قدیمی ماسونی، گفته می‌شود که عضویت منصور توسط امیرعباس هویدا، وزیر دارائی وقت، مطرح گردید و او با این عضویت مخالفت کرد.^۵ حادثه فوق به دوران صدارت منصور مربوط است که وی با حمایت امیرعباس هویدا و جواد منصور (برادرش) تقاضای عضویت در «لژ فروغی» را کرد و با مخالفت براتلو مواجه شد که منصور را «شایسته پذیرش» به این لژ نمی‌دید. سند دیگری که در اختیار ماست فرم پذیرش حسنعلی منصور به باشگاه بین‌المللی لاینز در تاریخ ۱۳۴۱/۶/۶ و با معرفی دکتر علی معارفی می‌باشد.

۱۵. هویدا و زوال سلطنت در ایران

امیرعباس هویدا، فردی که از بهمن ۱۳۴۳ تا مردادماه ۱۳۵۶ نخست‌وزیری ایران را به دست داشت، چهره‌ای آشناست. نام هویدا به دوران «ثبات» سلطنت محمدرضاپهلوی گره خورده و سالهای صدارت او اوج فساد و تباهی و یکه‌تازی شاه محسوب می‌شود. در دوران هویداست که پیوندهای نهان و عیان دربار پهلوی با محافل قدرتمند و چپاولگر غرب و صهیونیسم جهانی به مستحکم‌ترین شکل خود رسید و شاه مغرور در صحنه بین‌المللی بمثابه يك ديكتاتور بلندپرواز و در منطقه به عنوان استوارترین «دوست» غرب ظاهر شد و در کشوری که فساد و تباهی آن را به کام انحطاط کشیده بود، متفرعانه فرا رسیدن «دروازه‌های تمدن بزرگ» را صلا داد. در این دوران، هویدا در افکار عمومی مردم ایران به عنوان چهره‌ای «مسلوب‌الاختیار» و نمونه‌ای کامل از نخست‌وزیری چاکرمنش و فاقد شخصیت ثبت شد؛ نخست‌وزیری که با حضور او شاه می‌توانست جلوه‌فروشی کند و خود را بمثابه قدرتی مطلقه، برفراز قانون اساسی مشروطه، نمایش دهد.

هویدا در وزارت خارجه

پروندهٔ اداری امیرعباس هویدا با مدرک تحصیلی او آغاز می‌شود: دانشنامهٔ علوم سیاسی از دانشگاه آزاد بروکسل مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۱. هویدا دو سال پس از اتمام تحصیل در بلژیک، در تاریخ ۲۱/۱۰/۱۳۲۱، از وزارت خارجه که در آن زمان توسط محمدساعده‌مراغه‌ای اداره می‌شد، تقاضای استخدام کرد:

... اینجانب امیرعباس هویدا دارای شناسنامه ۳۵۴۲ فرزند حبیب‌الله (عین‌الملک) وزیرمختار سابق ایران در مملکت عربی سعودی بعد از تکمیل تحصیلات متوسطه در بیروت و آموختن زبان‌های فرانسه و عربی را به طور کامل و آشنا شدن به زبان انگلیسی عازم لندن شده و مدت یک سال انگلیسی را تکمیل کرده و از آنجا به بروکسل رفته و پس از ۳ سال به دریافت لیسانس در علوم سیاسی از دانشگاه بروکسل نائل و ضمناً به زبان‌های ایتالیایی و آلمانی آشنا گردیده لهذا نظر آن وزارتخانه را به سابقه ممتد خدمت مرحوم پدرم و اینکه تحصیلات عالی را در رشته دیپلماسی به پایان رسانده جلب نموده مستدعی است چاکر را به کارمندی آن وزارتخانه مفتخر فرمایند.

و ذیل درخواست او چنین درج شد:

عده‌ای فعلاً بلامتکلیف هستند معهذا بنظر می‌رسد در اداره حسابداری نیاز باشد -

۲۱/۱۰/۳۰

مدت کوتاهی بعد دست «مرموز» حامیان هویدا نمایان گردید و در تاریخ ۱۳۲۱/۱۱/۴ شخصی بنام انوشیروان^۱ طی تلگرافی از آنکارا توجه وزارت خارجه را به استخدام هویدا جلب نمود. بدین ترتیب، هویدای ۲۴ ساله در شهریور ماه ۱۳۲۲ به استخدام وزارت امورخارجه درآمد:

به موجب این حکم آقای عباس هویدا از تاریخ ۱۳۲۲/۶/۱۲ با پایه ۳ و حداقل حقوق آن به سمت کارمند اداره دفتر وزارتی منصوب و مسئولیت این شغل به عهده نامبرده محول می‌گردد - وزیر امورخارجه.

اشتغال هویدا در وزارت خارجه چند هفته بیش دوام نداشت. او در اول مهر ۱۳۲۲ برای خدمت وظیفه به دانشکده افسری رفت، معهذا در همین زمان کوتاه رؤسای هویدا در وزارت خارجه «رضایت کامل» خود را از او اعلام داشتند و در نتیجه دوران خدمت وی جزء سوابق استخدامی ملحوظ گردید!

هویدا در اول مهر ماه ۱۳۲۳ به وزارت خارجه بازگشت و به عنوان عضو اداره اطلاعات به کار پرداخت و از ۱۲ بهمن ۱۳۲۳ به اداره سوم سیاسی منتقل شد. ولی مدت کوتاهی بعد، هویدا برای انتقال مادر خود به ایران به عنوان «پیک سیاسی» عازم بیروت گردید:

۱۳۲۳/۱۲/۳ - جناب آقای [نصرالله] انتظام وزیر امورخارجه اینجانب امیرعباس هویدا کارمند اداره سوم سیاسی بعد از خاتمه تحصیلات خود از اروپا یکسر به ایران مراجعت نمودم و اکنون برای مراجعت دادن مادر خود که بعد از فوت پدرم مرحوم حبیب‌الله هویدا (عین‌الملک) وزیرمختار سابق ایران در حجاز در بیروت اقامت گزیده است مجبور می‌باشم که

۱. فرد فوق به احتمال قوی انوشیروان سبهدی است که در سال ۱۳۲۲ وزیر امورخارجه شد.

برای مدت کوتاهی به بیروت مسافرت نمایم که به وضع خانواده خود رسیدگی و وسایل حرکت مادر را نیز فراهم نمایم. برای اینکه مسافرت مزبور سریعتر و به وجه بهتری انجام پذیرد از آن جناب تقاضا دارم دستور فرمایند اینجانب را به عنوان پیک سیاسی معرفی کنند. در خاتمه به استحضار می‌رساند که منظور بنده از عنوان مزبور فقط استفاده از مزایای معنوی آن بوده و هیچگونه هزینه سفری از این بابت دریافت نخواهم داشت. با اظهار تشکرات قبلی از مراجع جنابعالی - امیرعباس هویدا.

در ۱۱/۱۲/۱۳۲۳ وزیر خارجه وقت با این درخواست موافقت کرد.

هویدا مدت کوتاهی بعد از سفر بیروت بازگشت و علیرغم اینکه تمام دوران اشتغال «واقعی» وی در وزارت خارجه به یک سال نمی‌رسید، در اول مرداد ماه ۱۳۲۴ به عنوان وابسته سفارت ایران در پاریس عازم فرانسه شد و در اول آبان ۱۳۲۵ کارمند اداره حفاظت منافع ایران در آلمان نیز گردید. ظاهراً در همین سالهاست که امیرعباس هویدا با ایرج اسکندری آشنائی یافت و با حزب توده در پاریس سر و سری داشت.^۲ بعدها، در سالهای صدارت هویدا کوشید تا مایه‌های «روشنفکری» و گاه سوابق «چیگرانی» خود را نمایش دهد، ولی برای ما روشن نیست که ماهیت ارتباطات هویدا با حزب توده از چه قماش بوده است. کاوش در زندگی هویدا و روابط خاصی که وی در همین زمان با رجبعلی منصور، مهره سرشناس استعمار بریتانیا، و پسر نازیورده او، حسنعلی، داشت ما را محق می‌سازد که نسبت به تعلق هویدا به حزب توده مشکوک باشیم و احتمالاً آن را نوعی عملکرد جاسوسی ارزیابی کنیم. این ارزیابی غریب نیست و همانگونه که خواهیم دید، هویدا بعدها در سال ۱۳۳۸ به استخدام ساواک درآمد.

بهرروی، ۵ ماه از اقامت هویدا در پاریس نگذشته بود که وی به اتفاق حسنعلی منصور و عده ای دیگر به جرم قاچاق مواد مخدر توسط پلیس فرانسه دستگیر شد و تنها با وساطت دربار پهلوی بود که رهائی یافت. این رسوائی در مطبوعات داخلی انعکاس داشت.^۳ در پرونده اداری امیرعباس هویدا حادثه فوق تنها به صورت تکذیب نامه مورخ ۳/۱۲/۱۳۲۵ به امضاء حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا خطاب به محمدعلی همایون‌جاه، وزیر خارجه وقت، انعکاس یافته و نکته جالب اینکه کلیه اوراق این پرونده در سالهای ۱۳۲۶ - ۱۳۲۷ به سرقت رفته است. همانگونه که بعداً در اسناد ساواک خواهیم دید، سرقت اسناد از سجایای بارز این نخست‌وزیر نمونه محمدرضاهلوی بوده است. قرائنی در دست است که این تکذیب‌نامه را

۲. احسان طبری، کژراهه، ص ۲۲۱

۳. به روزنامه کیهان (مورخ ۱۴ و ۱۹ بهمن ۱۳۲۵)، مجله خواندنیها (سال هفتم، شماره ۴۹)، مردامروز (سال پنجم، شماره‌های ۹۳ و ۹۴) مراجعه شود.

جعلی تلقی کنیم و محتمل بدانیم که بعدها در پرونده اداری هویدا جای داده شده است. امیرعباس هویدا در ۱۳۲۸/۱/۱ با سمت کنسولیاری به سرکنسولگری ایران در اشتوتگارت منصوب شد و در همین زمان بود که با عبدالله انتظام، پسر میرزاسیدمحمدخان انتظام السلطنه فراماسون قدیمی و عضو شبکه اردشیرجی و از سردمداران احیای فراماسونری در دهه های بعد که در آن زمان وزیرمختار ایران در آلمان و سرکنسول اشتوتگارت بود، روابط نزدیک یافت و مورد محبت او قرار گرفت. در ۱۳۲۸/۱۱/۸ عبدالله انتظام طی يك نامه رسمی و يك نامه خصوصی به دکتر علی اکبر سیاسی، وزیر خارجه وقت، به عنوان «دلخوشی يك دوست قدیمی و دورافتاده» از او درخواست نمود که هویدارا به سمت کنسولی در اشتوتگارت منصوب کند. علی اکبر سیاسی در ۱۳۲۸/۱۲/۱۱ در پاسخ انتظام نوشت که چون صدور حکم کنسولی مستلزم ۷ سال سابقه کار می باشد و هویدا فاقد این شرایط است انتصاب رسمی وی به این سمت امکان ندارد، ولی به عنوان يك اقدام «کاملاً استثنائی» و «به پاس احترام پیشنهاد جنابعالی» انتظام می تواند او را با این سمت به مقامات محلی معرفی کند. دوستی عبدالله انتظام با هویدا بعدها نیز در ارتقاء وی نقش اساسی داشت.

در اسفند ۱۳۲۹، در دولت حسین علاء، عبدالله انتظام وزیر امور خارجه شد و امیرعباس هویدا به همراه او به تهران آمد و به عنوان منشی مخصوص وزیر به کار پرداخت. با تغییر کابینه، باقر کاظمی، وزیر خارجه دولت مصدق، امیرعباس هویدا را به معاونت اداره سوم سیاسی منصوب کرد، ولی هویدا در تهران ماندگار نشد و مدت کوتاهی بعد، در ۱۳۳۰/۷/۲۹، به دعوت کمیساریای عالی پناهندگی سازمان ملل به این کمیساریا مأمور شد. در پرونده اداری هویدا موارد متعددی از تشویق وی توسط کمیساریای پناهندگی سازمان ملل و درخواست مصرانه آن برای تمدید مأموریت هویدا موجود است. از جمله این اسناد، نامه ای به امضاء وان هک گدهارت، کمیسر عالی سازمان پناهندگان خطاب به عبدالله انتظام وزیر خارجه دولت سیهید زاهدی می باشد:

کاخ ملل متحد - ژنو - ۱۷ دسامبر ۱۹۵۳

دفتر کمیسر عالی سازمان پناهندگان

جناب آقای وزیر

آقای امیرعباس هویدا همکار و دوست اینجانب برای گذراندن مرخصی فردا به قصد کشور خود عزیمت می نماید. با اینکه هم اکنون در نظر دارم در عرض چند هفته دیگر مسافرتی به ایران بنمایم و امیدوارم آنگاه فرصتی برای ابراز مودت به جنابعالی به دست آورم، قبلاً به خود اجازه می دهم توجه جنابعالی را نسبت به موضوعی که برای اینجانب حائز کمال اهمیت

می باشد جلب نمایم. از روزی که آقای هویدا در این سازمان مشغول خدمت گردید برای اینجانب همکاری بی نظیر شده است. مهارت سیاسی مشارالیه و اطلاعات جامعی که در باب موضوع پناهندگان دارد من را وادار کرد که بعضی از مشکلترین وظایفی را که انجام آن به عهده دفتر اینجانب است به او محول نمایم و چون اینجانب هم چنان از وجود و همکاری آقای هویدا استفاده می کنم به خوبی می فهمم چرا جنابعالی اشتیاق دارید که مشارالیه برای خدمت منافع کشور خود انجام وظیفه نماید. اما چون انتقال او از دفتر سازمان پناهندگان برای اینجانب زیان بزرگی خواهد بود، جساراً امیدواری خود را دائر براینکه اجازه فرمائید که آقای هویدا به سمت فعلی برای مدت ۲ سال دیگر مشغول خدمت باشد ابراز می نمایم. می توانم به جنابعالی تأکید کنم که با اجابت تقاضای اینجانب خدمت بزرگی به برنامه ملل متحد درباره پناهندگان خواهید فرمود و مضافاً آقای هویدا به نحوی که وظایف عدیده و مهم محوله را انجام می دهد مجاهدت خود را در راه عزت و اعتلای کشور خود ادامه خواهد داد.

وان هك گدهارت

كميسر عالی سازمان پناهندگان

طبیعی است که با تقاضای وان هك موافقت شد و وی در مسافرت بهمن ماه ۱۳۳۲ به تهران مجدداً مراتب رضایت و قدردانی خود را از هویدا اعلام داشت. اگر وان هك برای ما ناشناخته بود، شاید این ابراز علاقه شدید به هویدا را قدردانی يك رئیس منصف از يك کارمند کاردان محسوب می داشتیم، ولی شناخت سیمای مرموز ارنست وان هك گدهارت ما را از چنین داوری شتابزده برحذر می دارد و به تعمق بیشتر وادار می سازد. وان هك یکی از چهره های برجسته فراماسونری فرانسه بود که در دهه ۱۳۴۰، پس از پیرشهره، استاد اعظم لژ بزرگ ملی فرانسه (گراندلژ ناسیونال دفرانس) شد و طی مسافرت های متعدد به تهران در تأسیس لژهای فراماسونری در کشورما، بویژه تأسیس «لژ بزرگ ایران»، نقش اساسی داشت.^۴

بدینسان، امیرعباس هویدا به مدت ۵ سال در تشکیلات سازمان ملل در ژنو به کار پرداخت. در اسفند ۱۳۳۵، رجبعلی منصور که در این زمان سفارت ایران در ترکیه را به عهده داشت، از علیقلی اردلان، وزیر خارجه وقت، درخواست کرد که امیرعباس هویدا را با عنوان «رایزن» به آنکارا منتقل کند. شورایعالی امور استخدامی وزارت خارجه (مرکب از: محمدحسین نجم معاون اداری، عباس آرام مدیرکل سیاسی، محمود فروغی مدیرکل اداری، فریدون آدمیت رئیس اداره سازمانهای بین المللی و عبدالامیر رشیدی حائری رئیس اداره

۴. علاوه بر اسنادی که در دسترس ما است، نام وان هك در فراموشخانه و فراماسونری در ایران (اسماعیل رانین، ج ۳) نیز مندرج می باشد.

اطلاعات و مطبوعات و سرپرست اداره کارگزینی و بودجه) در تاریخ ۱۳/۱۲/۱۳۳۵ با ارتقاء هویدا به مقام رایزنی سفارت موافقت کرد. هویدا به آنکارا رفت و به جای جمشید قریب به نفر دوم سفارت ایران بدل گردید. در آبان - دی ۱۳۳۶ با عزیمت رجبعلی منصور به اروپا، برای معالجه، هویدا سرپرستی سفارت ایران در ترکیه را به عهده داشت.

در اواخر سال ۱۳۳۶، عبدالله انتظام در رأس «شرکت ملی نفت ایران» قرار گرفت و وی پس از تصویب شاه طی نامه‌های مورخ ۲۶ و ۲۸ اسفند ۱۳۳۶ به اردلان، وزیر خارجه وقت، تقاضای مأموریت هویدا به شرکت نفت را نمود. امیرعباس هویدا تا زمانی که در دولت حسنعلی منصور به وزارت دارائی رسید، به عنوان کادر مأمور وزارت امور خارجه در شرکت نفت اشتغال داشت.

دکتر عباسعلی خلعت‌بری در بازجوئی مورخ ۱۷/۱/۱۳۵۸ درباره دوران کار هویدا در وزارت خارجه می‌نویسد:

امیرعباس هویدا را از هنگامی که در سالهای آخر جنگ جهانی دوم وارد خدمت وزارت امور خارجه شد می‌شناسم. او که در بلژیک تحصیلات خود را به پایان رسانید و به زبان فرانسه و تاریخ و ادبیات علاقه زیاد دارد به عضویت اداره سوم سیاسی تعیین گردید که من در آن موقع عضو مقدم آن اداره بودم و با علاقه‌ای که خود من نیز به زبان و ادبیات فرانسه و تاریخ دارم یک نوع دوستی و نزدیکی فکری بین ما پیدا شد. خدمت هویدا در وزارت امور خارجه در مرکز کوتاه مدت بود... امیرعباس هویدا در کار خدمت اداری جاه طلب بود و با شتابزدگی می‌خواست پیشرفت کند و از ترقی‌کنندگاری وزارت امور خارجه ناراحت بود. به همین دلیل با آنکه مأموریت‌های خوبی به او داده می‌شد دو بار وزارت امور خارجه را ترك کرد، بار اول برای خدمت در سازمان بین‌المللی پناهندگان که یکی از سازمان‌های تخصصی سازمان ملل متحد است و بار دیگر برای خدمت در شرکت ملی نفت ایران. رفتن هویدا به شرکت ملی نفت روی سابقه همکاری با عبدالله انتظام که رئیس هیأت مدیره و مدیرعامل آن شرکت بود انجام گرفت. این همکاری در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم هنگامی که انتظام با عنوان سرکنسول ایران در اشتوتگارت در حقیقت سفیر ایران در آلمان غربی بود... شروع شده بود. در آن مأموریت مرحوم علی منصور و امیرعباس هویدا همکاران انتظام بودند و دوستی نزدیک بین آنان از آن زمان می‌باشد...

از عضویت در ساواک تا وزارت

دومین مرحله زندگی امیرعباس هویدا دوران فعالیت ۶ ساله او (۱۳۳۷ - ۱۳۴۲) را در شرکت نفت در برمی‌گیرد.

این دوران با فعالیت‌های اولیه سازمان اطلاعاتی و امنیتی رژیم پهلوی (ساواک) همزمان است. در این سالها ساواک می‌کوشید تا کانال‌های خود را در سراسر کشور بگستراند و در این راستا به مراکز حساس اداری در تهران توجهی خاص داشت و لذا به گزینش و جلب چهره‌های مستعد و فعال به شبکه خود دست می‌زد. در این زمان، امیرعباس هویدا، عضو هیئت مدیره شرکت ملی نفت، یکی از همکاران پنهان ساواک بختیار بود.^۵ درباره عضویت هویدا در ساواک ۲ سند در دسترس ماست: سند اول لیست شماره ۱۴۸ کارمندان استخدامی ساواک می‌باشد که نام امیرعباس هویدا فرزند حبیب‌الله به شناسنامه ۲۵۴۲ تهران در ردیف ۱۷ آن مندرج است و تاریخ استخدام وی در ساواک ۱۳۳۸/۶/۶ ذکر گردیده. سند دوم، پرونده قطور هویدا در ساواک می‌باشد که در آغاز آن نوشته شده: «هرگونه اقدام روی این پرونده با نظر بخش ۳۴۲ صورت گیرد.» این عبارت منحصر به پرونده عناصری است که یا عضو ساواک بوده و یا به نحوی با ساواک همکاری داشته‌اند.

مدتی پس از استخدام هویدا در ساواک، در اواخر سال ۱۳۳۸، شاهد انتشار نشریه‌ای بنام کاوش توسط او هستیم. در این نشریه، که مسلماً با هدایت ساواک منتشر می‌شد، هویدا خط روشنفکری متفرعانه و غلیظی را به سود فرهنگ مدرن غرب، از آن نوع که در نشریاتی چون فردوسی شاهد آن بودیم، پی می‌گرفت. در راستای همین نقش بود که امیرعباس هویدا در اوائل سال ۱۳۴۰ در زمره مؤسسان «کانون مترقی» به ریاست یار دیرین خود حسنعلی منصور درآمد. درباره «کانون مترقی» و نقش سیاسی و تاریخی آن پیش از این سخن گفته‌ایم.

با طلوع ستاره اقبال «کانون مترقی»، روشن بود که سردمداران این جریان نوظهور به زودی پست‌های کلیدی را به دست خواهند گرفت و این پدیده برای منوچهر اقبال، چهره قدیمی دربار و رئیس جدید شرکت نفت، وهن آور بود. اقبال مغرور که هنوز زخم کارائی را که از رقیب مقتدر خود، اسدالله علم، خورده بود در سینه داشت، برخوردی کین‌توزانه با هویدا پیش گرفت و در این ماجرا ضربه‌ای سهمگین خورد:

طبق اطلاع در چند روزه اخیر دکتر اقبال مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران در یکی از

۵. اداره کل نهم ساواک (تحقیق) که توسط حسین فردوست ایجاد شد، شبکه‌ای از عوامل درجه اول ساواک را زیرپوشش داشت که «همکار» و نه «مأمور» خوانده می‌شدند. افراد فوق عموماً دارای تحصیلات عالی بوده و در مشاغل حساس سیاسی و اقتصادی و فرهنگی قرار داشتند. طبیعی بود که کیفیت کار این ارگان با ارگان‌های امنیتی ساواک تفاوت اساسی داشت. عضویت هویدا در ساواک به پیش از تأسیس اداره کل نهم و به دوران تیمور بختیار باز می‌گردد.

ساعات اداری هویدا را احضار می نماید لیکن در آن موقع هویدا در اداره نبوده و دکتر اقبال به منشی نامبرده پیغام می دهد هر وقت هویدا به اداره آمد بیاید نزد من. پس از چند ساعتی هویدا در شرکت ملی نفت حاضر شده و نزد دکتر اقبال می رود. مدیرعامل شرکت نفت به هویدا اظهار می دارد: چون خسته شده اید خوب است مدتی استراحت کنید و هویدا [را] به ریاست یکی از مؤسسات شرکت نفت که اخیراً تشکیل شده منصوب می نماید. یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی اظهار داشته: پس از این جریان حسنعلی منصور دبیرکل حزب ایران نوین که می گویند کابینه آینده را تشکیل خواهد داد به منظور عکس العمل با اقدام اخیر دکتر اقبال، هویدا را به سمت وزیر دارائی کابینه خود در نظر گرفته که غیرمستقیم رئیس دکتر اقبال باشد، چون وزیر دارائی رئیس شورایعالی نفت هم می باشد. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۲/۱۱/۲۸).

بروز شایعه نخست وزیری حسنعلی منصور و انتصاب وزراء کابینه مشارالیه و از جمله منصوب شدن امیرعباس هویدا مدیر فعلی امور اداری شرکت ملی نفت در رأس وزارت دارائی باعث ناراحتی فوق العاده دکتر منوچهر اقبال مدیرعامل شرکت ملی نفت گردیده بطوری که يك پرونده قطور از عملیات خلاف هویدا در شرکت نفت جمع آوری کرده و آن را به اغلب از دوستان نزدیک خود نشان می دهد. توضیح آن که انتصاب هویدا که در حال حاضر نفوذ زیادی روی منصور دارد به وزارت دارائی موجب خواهد شد که از لحاظ کاریر اداری دکتر اقبال زیردست ایشان قرار گیرد و با توجه به اینکه حالیه موضوع برعکس می باشد لذا انتشار این خبر باعث ناراحتی دکتر اقبال گردیده است. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۲/۱۲/۱۴).

بدین ترتیب، امیرعباس هویدا در دولت حسنعلی منصور وزیر دارائی شد. اداره کل نهم ساواک در گزارش مورخ ۱۳۴۲/۱۲/۱۷ که به مناسبت انتصاب هویدا به وزارت دارائی تهیه شده، ارزیابی خود را به اداره کل سوم ساواک چنین اعلام داشت:

در اطراف سوابق امیرعباس هویدا وزیر دارائی و عضو سابق هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران تحقیقات لازم معمول و مطلبی دایر برعضویت مشارالیه در احزاب و دستجات سیاسی شنیده نشد ولی عضو جمعیت فراماسونری (لژمولوی) و جزو دار و دسته آقای حسین علاء وزیر سابق دربار و سناتور فعلی می باشد و با حسنعلی منصور هم جهت گرفتن مقام وزارت طرح دوستی ریخته و روابط دوستانه و نزدیک برقرار ساخته است. مشارالیه شخصی عیاش و از لحاظ صحت عمل و درستی مورد اعتماد نبوده و اهل زد و بند در محیط اداری و خارج می باشد. از لحاظ مدیریت و شایستگی در کار اداری متوسط بوده و ترقی خود را مدیون عبدالله انتظام می داند و عموم کارمندان شرکت از او ناراضی هستند و حملات روزنامه ها به انتظام ناشی از اقدامات وی بوده و معروف است که از فرقه بهائی پیروی می نماید. ضمناً روزنامه های وابسته به مجمع مسلمانان مجاهد که از طرف شمس قنات آبادی اداره می شد علیه نامبرده بالا مطالبی متکی به اسناد و مدارک و دلایل منتشر نموده اند و از نظر شم سیاسی نیز طرفدار سیاست غرب (انگلستان) می باشد.

هویدا کیست؟

انتصاب هویدا به وزارت دارائی خشم منوچهر اقبال را برانگیخت و عوامل او به افشای این وزیر تازه به دوران رسیده دست زدند. جالب‌ترین این افشاگری‌ها نامه تایپ شده‌ای با امضای سکندر است که در مهر ماه ۱۳۴۳ به وسیله پست برای اکثر مقامات دولتی ارسال شد و نسخه‌ای از آن در پرونده ساواک مضبوط است. بنظر می‌رسد که این نامه براساس همان پرونده‌ای که اقبال برای هویدا تشکیل داده بود نوشته شده است. در این سند با عنوان «هویدا کیست؟» چنین می‌خوانیم:

پدر بزرگ هویدا، میرزا رضا قناد از بهائیان مخلص و فداکار و مجذوب عباس افندی بود. او به واسطه نزدیکی با عباس افندی از غضب مردم مسلمان بیم و هراس داشت و از اقامت در ایران نگران بود، لذا به عکارت و مستخدم و نوکر دستگاه عباس افندی شد و به لحاظ تعصب و علاقه‌ای که به این فرقه داشت مورد لطف و محبت خاص او قرار گرفت. عباس افندی، حبیب‌الله خان پسر میرزا رضا قناد را که پدر وزیر فعلی دارائی بود مشغول تحصیل کرد و دو سال هم او را به هزینه خود برای ادامه تحصیل به اروپا فرستاد و او به زبان‌های انگلیسی و فرانسه تسلط پیدا کرد و به تهران آمد و در دستگاه سردار اسعد بختیاری نفوذ کرد و مترجم شد و به نام سردار اسعد چند کتاب ترجمه کرد. مدتی هم در روزنامه رعد با سمت مترجم انجام وظیفه کرد [و] در همین هنگام لقب عین‌الملک گرفت. با کمک بختیاری‌ها به وزارت خارجه رفت و مأموریت سوریه و لبنان گرفت و قونسول ایران در این منطقه شد، در این سمت در پنهانی برای بهائیان تبلیغ می‌کرد و با انگلیس هم رابطه و سرو سربازی داشت و از خدمتگزاران واقعی آنها بود. پس از چند ماه مأمور جده شده و خود را به ملک سعود نزدیک کرد. بعد از گذشت مدتی از مأموریت وی در جده، روزنامه‌های عربی به علت تبلیغ به نفع بهائیان با این انتصاب اعتراض کردند. در سال ۱۳۱۴ در بیروت بیمار شد و نزد شیخ میزعمران قاضی شیعیه لبنان رفت و توبه کرد. از آنجائی که می‌گویند توبه گرگ مرگ است بعد از چندی مجدداً توبه را شکست و خود را از خادمین مخصوص عباس افندی معرفی کرد.

عین‌الملک دو پسر داشت: یکی به نام امیرعباس و دیگری به نام فریدون هویدا. امیرعباس به پیروی مسلک و عقیده پدر خویش با سران بهائیان نزدیک شد و از هیچگونه خدمتگزاری در راه ترویج مسلک بهائیان فروگزاری نمی‌کرد. امیرعباس هویدا به حکم سابقه پدر وارد خدمت در وزارت خارجه شد و مأموریت‌های مختلف به او محول گردید. بالاخره در ایام جنگ دوم [روی] سابقه دوستی که با آقای عبدالله انتظام داشت به سرکنسولگری ایران در هامبورگ منصوب گردید.^۶ هنگام سرکنسولگری ایشان مقادیر زیادی از تذکره‌های سفید در بایگانی

۶. نویسنده احتمالاً به این دلیل که مسئله بازداشت هویدا و حسنعلی منصور در سال ۱۳۲۵ توسط پلیس فرانسه مستقیماً به دربار ارتباط می‌یافت، این مسئله را مسکوت گذارده است.

کنسولگری ایران در هامبورگ مفقود شد. بعد معلوم گردید تمام سرمایه‌دارانی که در هامبورگ محکومیت‌هایی پیدا کرده بودند با دردست داشتن همین تذکره‌ها فرار کرده‌اند. در این مورد نسبت سوءاستفاده‌های زیاد به اشخاص دادند ولی این را نبایستی دلیل براین دانست که خدای نخواستہ تذکره‌ها به وسیله کسی که خود امروزه ادعای اصلاح‌طلبی دارد [و] می‌خواهد وزارت دارائی را اصلاح کند، زیر و بالا شده باشد. اگر کسی چنین تصویری بکند حتماً اشتباه کرده است و چنانچه حرف خود را در این باره پس‌نگیرد مورد حملات او و معاونش قرار خواهد گرفت. به هر صورت پس از این جریان هویدا به آنکارا منتقل گردید. در زمان مأموریت ایشان تعداد زیادی از خانواده‌های بهائی ایران به ترکیه مهاجرت کردند و به اتکاء قدرت و نفوذ هویدا به فعالیت پرداختند و دولت ترکیه از این امر مطلع شد و کشف کرد که خانواده‌های بهائی تحت هدایت و رهبری هویدا به چنین فعالیت‌های مضر و خلاف قانون ترکیه دست زده‌اند، از این رو جمعی بهائی را بازداشت کردند و از دولت ایران خواستند که هرچه زودتر در تغییر وی اقدام کنند. آقای سرلشکر ارفع سفیر کبیر وقت در ترکیه^۷ برای حفظ حیثیت کشور سعی وافیه مبذول داشت و دولت ایران را متوجه عملیات زیان‌بخش هویدا کرد و درخواست تغییر وی را نمود. در همین هنگام آقای انتظام که سابقه دوستی با ایشان داشت موضوع مفقود شدن تذکره‌ها را فراموش کرده بود و یا تشخیص داده بود که وی در این مورد گناهی ندارد وزیر خارجه بود و بعد به شرکت ملی نفت رفت، بنابراین همکار صمیمی خود را به شرکت نفت منتقل نمود و بدین طریق صمیمیت دوستی قدیمی را تکمیل کرد. هویدا در شرکت ملی نفت معاون اداری مدیرعامل شد و با دستیاران خود فواد روحانی و مهندس فرخان، سه تفنگداران بهائی‌ها، در یک چنین مؤسسه عظیمی به هم پیوستند و سعی کردند تا حدی که مقدورشان بود افراد بهائی را در کارهای مؤثر شرکت ملی نفت بگمارند و همین کار را هم کردند و بالاخره بعد از رفتن انتظام، دکتر اقبال که مرد وطن‌پرست و مسلمانی است متوجه اعمال خلاف و فعالیت‌های زشت ایشان گردید و عذرشان را خواست. در این موقع دولت تغییر کرد. هویدا به مناسبت اینکه سابقه دوستی چند ساله با منصور داشت، در بعضی از مسافرت‌های خارج در مرزها هم سفر بودند عکس‌هایی در این قبیل مسافرت‌ها برداشته شده و از طرفی چون قرار بوده است به زودی نسبت سببی پیدا کنند یعنی با جناب آقای نخست‌وزیر باجناب شود، دوستی کهنه تبدیل به خویشاوندی گردد، لذا در دولت ایشان به سمت وزیر دارائی منصوب گردید. اولین کار او اعلام ورود آزاد قند و شکر یعنی به قول دکتر آرسنجانی جنگ با صنایع داخلی بود. واقعاً خدا خیرش دهد که در این کار دهن‌عده‌ای را شیرین کرد. بعد از آن اصلاح دیگری را شروع کرده بود که یکی از اعضای بدن او شکست. البته اشتباه نشود این عضو پای او بود نه گردنش. بر اثر این عارضه ناگهانی دنباله این اصلاحات را به یکی از هم‌مسلمانان خود آقای ارباب فرهنگ مهر که اخیراً جدیدالبهائی شده سپرد و آقای مهر که

۷. حسن ارفع از دی ۱۳۳۶ تا آذر ۱۳۴۰ سفیر کبیر ایران در ترکیه بود. هویدا یکی دو ماه پس از ورود ارفع آنکارا را به مقصد تهران ترک کرد.

مهندس در قسمت آسیاهای بادی و آرد است اکنون مشغول اصلاح مالیه و قوانین مالیاتی است. البته درج سایر کارهای آقای هویدا به خصوص در فرانسه و ترکیه و در وزارت پیشه و هنر و ساختمان خانه‌های بوئین زهرا قزوین و شیرین کاری‌هایی که در باشگاه نفت آبادان کرده بود در این صفحه گنجایش ندارد، فقط این مختصر را نوشتم که شما خواننده محترم مردان عمل و کار را که حتی يك روز بیکار نمانده اند بشناسید و به نبوغ ذاتی آنها واقف شوید. یکی هیتلر می‌شود که از خوردن شیرینی زیاد جانی و دیوانه می‌شود و یکی چون هویدا با اینکه جدش قناد مخصوص عباس افندی بود و نطفه‌اش از شیرینی ریخته شد اینطور عاقل از کار درمی‌آید و همواره مصدر کار است و دوستان بهائی خود نظیر ارباب مهر را هم یدک می‌کشد، باش تا صبح دولتت بدمد....

سیری در دولت هویدا

انتصاب امیرعباس هویدا به نخست‌وزیری در ۱۳۴۳/۱۱/۷ در متن تحلیلی قابل ارزیابی است که پیش از این در بررسی زندگینامه سیاسی علی‌امینی و حسنعلی منصور بیان شد. در واقع، دولت ۱۳ ساله هویدا را باید منتهی تحولاتی دانست که با طراحی شاهپور ریپورتر در سال ۱۳۴۱ به سود محمدرضا پهلوی رخ داد و وی توانست با حذف رقبای داخلی و تثبیت موقعیت خود در دیپلماسی امپریالیسم آمریکا، به عنوان قدرت فائقه و مطلقه ایران ظاهر شود. در چنین شرایطی، محمدرضا پهلوی نه به يك نخست‌وزیر مختار و مقتدر، که می‌توانست موی دماغ او شده و موقعیت بلامعارض او را بر فراز دولت و جامعه خدشه‌دار سازد، بلکه به کارگزاری فاقد شخصیت نیاز داشت تا به نام او در مسند تشریفاتی ریاست دولت قرار گیرد و مجری مطاع «اوامر شاهانه» باشد. امیرعباس هویدا با زیرکی این نیاز زمانه را دریافت و چنین نقشی را برای شاه ایفاء نمود. راز صدارت هویدا و ثبات طولانی او در این است:

روز ۴۶/۷/۱۰ امیر شرفی‌بدر که از رجال نابینای کشور است در منزل خود می‌گفت: رمز موفقیت آقای هویدا در کار مملکتداری این است که اولاً سالها در شرکت ملی نفت بوده و کسی او را نمی‌شناخته است و دیگر اینکه برنامه و نقشه‌ای در کار مملکتداری ندارد که با منافع دسته‌ای برخورد داشته باشد. امیر شرفی‌بدر می‌گفت: قراچورلو نماینده مجلس به من گفته است هویدا چه در حزب و چه در فراکسیون پارلمانی هرگز از خود اظهار عقیده مثبت و یا منفی نمی‌کند و برای همه کس روشن شده است که شاهنشاه شخصاً اداره امور مملکت را به عهده دارند و وجود و یا عدم وجود آقای هویدا تأثیری در تغییر برنامه‌ها ندارد و روی این اصل حتی وکلای حزب مخالف هم در مذاکرات خصوصی راجع به آقای هویدا اظهار خصوصیت می‌کنند. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۶/۷/۱۲).

به اعتقاد ما، پیشینه عضویت هویدا در ساواک نیز از عوامل مهمی بود که اعتماد

بی‌تزلزل شاه را به هویدا سبب می‌شد و محمدرضا پهلوی از اینکه يك عامل دستگاه امنیتی خود را در رأس دولت قرار داده بود احساس رضایت باطن و «امنیت» می‌نمود.

بررسی اسناد ساواک نشان می‌دهد که در سالهای نخستین نخست‌وزیری هویدا هنوز برخی «نخبگان» جاه‌طلب و رقیب، این نخست‌وزیر جدید را چندان جدی نمی‌گرفتند و او را مهره‌ای موقت می‌شمردند و لذا به شدت برای تسخیر مقام شامخ صدارت تقلا می‌نمودند. از مهم‌ترین این رقباء باید به عطاءالله خسروانی و جمشید آموزگار اشاره کرد:

عطاءالله خسروانی (متولد ۱۲۹۸) از مهره‌های قدیمی وابسته به بریتانیا و دربار بود که در سال ۱۳۲۲ به همراه برادرش (خسرو خسروانی) نشریه/افکار ایران را منتشر می‌کرد. درباره برادر دیگر وی، سبهد پرویز خسروانی، تک‌نگاری مستقلی در این کتاب مندرج است. عطاء خسروانی در دولت منوچهر اقبال معاون وزیر کار در امور پارلمانی شد و در سال ۱۳۴۰ به همراه دوستان قدیمی خود در دبیرستان «ایران‌شهر» (حسنعلی منصور، جمشید آموزگار و...) در نقش «نخبگان» آمریکایی ظاهر گردید و در دولت‌های امینی و علم و منصور وزارت کار را به دست گرفت. در پی ترور منصور و همزمان با انتصاب امیرعباس هویدا به صدارت، در اسفند ۱۳۴۳ محمدرضا پهلوی، خسروانی را به دبیرکلی «حزب ایران نوین» گمارد و این امر از آغاز نارضائی جواد منصور، دکتر حسن زاهدی و دیگر بنیانگذاران «کانون مترقی» را برانگیخت. عطاء خسروانی که فاقد تجربیات لازم برای امور حزبی بود، برای اداره و سازماندهی «حزب ایران نوین» از مشورت برخی اعضاء سابق حزب توده سود می‌برد و شاه به این امر وقوف داشت: ...چون آقای خسروانی وزیر کار و دبیرکل حزب ایران نوین وارد به امور حزبی و تشکیلاتی حزب نمی‌باشد و نمی‌خواهند خود را هم ناوارد قلمداد کنند، لذا هفته‌ای چند ساعت با سرهنگ سابق [حبیب‌الله] فضل‌اللهی که جزء سازمان نظامی حزب منحل‌توده بوده و اکنون در اداره کل مشاغل و کاریابی وزارت کار خدمت می‌نماید، مذاکره می‌کنند و حتی به طور محرمانه در جاهای مختلف با او ناهار صرف می‌نمایند و از اطلاعات و راهنمایی‌های او جهت تشکیلات حزب ایران نوین استفاده می‌کنند... (سند ساواک - ۱۳۴۴/۴/۳۱).

خسروانی علاوه بر دبیرکلی «حزب حاکم»! در دولت هویدا وزارت کار و سپس وزارت کشور (۱۳۴۷) را به عهده داشت. خسروانی که طبق ارزیابی ساواک، فردی «عوام‌فریب و حراف» محسوب می‌شد، تصور می‌کرد که به سادگی خواهد توانست رقیب بی‌صلاحیت خود را کنار زند و به ریاست دولت برسد. از اینرو، وی در سال ۱۳۴۵ از طریق برادرش خسرو خسروانی، سفیر ایران در واشنگتن، به ایجاد ارتباطاتی با برخی مقامات آمریکایی دست زد. ساواک تهران که از بدو تحرکات سیاسی خسروانی اقدامات او را زیر نظر داشت، در تاریخ

۱۳۴۵/۸/۳ به اداره کل سوم چنین گزارش داد:

۱- مفاد نامه مزبور متکی به تحقیقاتی است که به نحو غیر محسوس به عمل آمده است.
 ۲- طبق اطلاع برادر آقای خسروانی که سفیر ایران در آمریکا می باشد بیش از سایر افراد کشورهای خاورمیانه و آسیا با سفیر آمریکا نزدیک است. برادر خسروانی وسیله سفیر آمریکا در تهران که اقدامات خود را به وسیله رئیس کمیته امور سیاسی وزارت خارجه آمریکا به مرحله عمل رسانده بود از مهندس ریاضی دعوت به عمل آورده که به آمریکا برود و در مراسم به آب انداختن کشتی بنام ریاضی که در نیویورک انجام شده شرکت نماید. چون چند نفر از برادران مهندس ریاضی به نیروی دریائی آمریکا خدمتی نموده اند لذا نیروی دریایی آمریکا نیز يك ناوچه بنام ریاضی به آب انداخته... پس از مراجعت وی [مهندس ریاضی] شایعه نخست وزیر شدن خسروانی شدت یافته تا جایی که سبهد شکیبی معاون وزارت جنگ از اکباتانی سؤال می نماید موضوع آقای خسروانی تمام شده؟ آقای هویدا به لندن می رود یا آمریکا؟ سپس فعالیت های هشت پرده خسروانی سفیر ایران در آمریکا و خود خسروانی در ایران به استحضار اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر رسیده معظم له از چنین اقدامات ابلهانه ای که بعضی از آقایان انجام می دهند متأثر شده اند. بهر حال اقدامات و فعالیت های سفیر ایران در آمریکا برای احراز پست نخست وزیری برادرش عطاءالله خسروانی بوده که با استفاده از دوستی چند نفر سناتورهای متنفذ و رئیس امور سیاسی و اطلاعاتی ایران در وزارت خارجه آمریکا بوده، در ایران نیز خسروانی در تماس با مقامات آمریکایی کوتاهی نداشته و چنین وانمود می کرد که پس از مرحوم منصور آقای هویدا قابلیت اداره امور مملکت و حزب را ندارد... از طرفی گفته شده است بعضی از محافل وابسته به طرفداری از بهائیان در ایران و خارج نیز از روی کار آمدن خسروانی پشتیبانی می نمایند...

پی نوشت تیمسار ریاست ساواک: ... برای من باور کردنی نیست که وزیر کار چنین فحری در مخیله اش خطور کند. گذشته از مراتب بالا کسانی که در مقامات وزارت یا نظایر آن قرار گرفته اند می دانند که دیگر نخست وزیر شدن با بندوبست نیست و فقط يك نفر نخست وزیر کشور را تعیین می کند و بلوک شرق و غرب هم دیگر اثری ندارد. [تأکید از ما است].

«تحقیقات غیر محسوس» ساواک تا سال ۱۳۴۸ ادامه یافت و شاه که اقدامات جاه طلبانه خسروانی را خطرناک تلقی می نمود، در این سال وی را از وزارت کشور و دبیر کلی حزب ایران نوین برکنار ساخت و بدینسان یکی از فعال ترین رقبای هویدا برای همیشه از صحنه سیاست خارج شد.

دومین رقیب جدی هویدا، جمشید آموزگار بود:

اخیراً شایعات زیادی در مورد اختلاف نخست وزیر با دکتر آموزگار وزیر دارائی انتشار یافته و گفته می شود در صورت ترمیم کابینه، دکتر آموزگار به طور قطع از کابینه خارج خواهد

شد. دکتر آموزگار در هفته گذشته به چند تن از نزدیکان خود اظهار خستگی از کار زیاد نموده و گفته مایل است بار دیگر به کارهای آزاد مشغول شود. قراردادی را که قبلاً قرار بود در سازمان برنامه به شرکت مقاطعه کاری دکتر آموزگار داده شود اخیراً تغییر داده و به شرکت مقاطعه کاری اطلس که گفته می شود مربوط به تیمسار ریاحی است داده اند و در این خصوص در سازمان برنامه گفته می شود موضوع مزبور به دستور نخست وزیر عملی شده است و اضافه می کنند بطور کلی اساس اختلاف بین نخست وزیر و دکتر آموزگار از همین مرحله شروع شده است. موضوع قرارداد این است که برای چندمین بار در طول سه برنامه به منظور مطالعه در کار بنادر کشور قراردادی به مبلغ در حدود ۵۰۰ میلیون تومان با یک شرکت فرانسوی بسته شده که قبلاً نظیر همین قرارداد را با شرکت مقاطعه کاری دکتر آموزگار به مبلغ ۱۰۰ میلیون تومان بسته بودند. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۵/۱۰/۱).

معهداً، جمشید آموزگار نه تنها با اقدامات عجولانه خود محمدرضا پهلوی را تحریک نمود، بلکه تا آخرین روزهای صدارت هویدا به عنوان یکی از دولتمردان طراز اول رژیم پهلوی حضور داشت و در مرداد ۱۳۵۶ به آرزوی دیرین خود، صدارت، نائل شد. بحث پیرامون مسائل درونی دولت ۱۳ ساله هویدا بحثی مشروح است که در این گفتار نمی گنجد و لذا به گزارشی که ساواک در سال ۱۳۴۸ پیرامون وضع دیوانسالاری کشور ارائه داده بسنده می کنیم:

پارتی بازی و به اصطلاح دوست بازی و قوم و خویش بازی در دستگاه های دولتی متأسفانه تا به حال ریشه کن نشده است و با اینکه دولت ادعا دارد که کار را به کاردان می دهد در این امر توفیقی حاصل نکرده. کلیه مقامات دولتی بخصوص در رده های بالا به وسیله دوستان و هم کلاسی ها و همکارهای سابق و قوم و خویش ها اشغال شده است. برای نمونه اغلب وزیران کابینه از دوستان مرحوم منصور و آقای هویدا نخست وزیر می باشند. تیمسار آزموده از اقوام آقای آموزگار وزیر دارائی است. در نخست وزیری عده کثیری از کارمندان شرکت نفت که در شرکت مشاغل بسیار کوچکی داشته اند در پست های بالا تارده وزارت و مدیر کلی و استانداری رسیده اند، از جمله آنها [یدالله] شهبازی معاون نخست وزیر و [منوچهر] پیروز استاندار بنادر جنوب و دکتر [غلامرضا] نیک بی وزیر آبادانی و مسکن می باشند. رفاقت و دوست بازی به حدی است که مثلاً فلان وزیر و رئیس کل حتی منشی و رئیس دفتر خود را از وزارتخانه و سازمانی به سازمان دیگر می برد و در نتیجه هیچ کس امنیت شغلی ندارد مگر اینکه به نحوی خود را به وزیر و رئیس سازمان نزدیک کند. بطور مثال، دکتر نیک بی وزیر آبادانی و مسکن حتی ماشین نویس خود را از شرکت نفت به نخست وزیری و از نخست وزیری به وزارت آبادانی و مسکن برده است و آقای [هوشنگ] نهایندی رئیس دانشگاه پهلوی مدیر کل دفتر خود را از وزارت آبادانی به دانشگاه شیراز منتقل نموده است... این امر تا سطح راننده وزیر و ماشین نویس و پیشخدمت نیز پائین می آید. این موضوع بخصوص در میان کارمندان

دولت باعث نارضایتی عمیق می‌شود زیرا هیچ‌کس برای خود امنیت شغلی احساس نمی‌کند... در حال حاضر در حزب حتی در حزب ایران نوین... نیز عیناً همین شیوه رفیق بازی وجود دارد و تمام گردانندگان و لیدرهای حزب از دوستان و همکاران و اقوام و همکلاسی‌های سابق سران حزب می‌باشند...

سقوط هویدا

درباره علل برکناری هویدا، ارتشبد فردوست در خاطرات خود توضیح کافی داده است. برای شناخت دقیق‌تر این جابه‌جائی مهره‌ها اسناد زیر گویاست:

مدتی است که مجدداً موضوع تغییر کابینه در بین مردم مطرح است و صحبت از آقایان [هوشنگ] انصاری، آموزگار، شریف‌امامی و دکتر اقبال می‌باشد. ضمناً از کلیه بحث و گفتگوها بین مردم چنین استنباط می‌گردد که مردم از دولت آقای هویدا خسته شده‌اند و اکثراً آقای آموزگار را تأیید می‌نمایند. بخصوص بعد از یکی دو نطق اخیری که نامبرده نموده محبوبیت پیدا نموده است.

نظریه پنج‌شنبه: به سبب وجود نارسائی‌ها در سطوح مختلف و گرانی روزمره اکثراً نظر خوبی با کابینه آقای هویدا ندارند و مسبب نارسائی‌ها را دولت فعلی می‌دانند و در اغلب محافل بدون پروا نسبت به دولت هتاک می‌شود و بدین ترتیب با ایجاد شایعاتی اذهان عمومی را مشوش می‌سازند و بدین وسیله عقده‌گشائی می‌کنند. (گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم - ۱۳۵۵/۱۲/۲۱).

با توجه به قرائن و شواهد زیادی که از چند ماه قبل به چشم می‌خورد روز به روز موضوع تغییر کابینه هویدا برای اطرافیان و کارمندان نخست‌وزیری تقویت پیدا می‌کند و برای مثال چند مورد زیر مورد توجه می‌باشد:

- ۱- نحوه رفتار و حوصله نخست‌وزیر در میهمانی‌ها به طور کلی فرق نموده.
- ۲- مدت دو هفته است که پیشخدمت‌های مخصوص خود را که سالها برای ایشان خدمت می‌نموده‌اند اخراج نموده و مدت چند هفته‌ای است که لباس پوشیدن و غیره را شخصاً انجام می‌دهند.
- ۳- چند روزی است احمد کاشفی معاون نخست‌وزیر و خانم امانپور مدیرکل تشریفات در جستجوی پرونده خرید لوازم و اثاثیه‌ای هستند که خانم خلعت‌بری از پاریس برای دولت و منزل آقای هویدا خریداری نموده و پول آن از طریق احمد کاشفی از بودجه سرتی داده شده.
- ۴- تعدادی دکوراتور فرانسوی منزل نخست‌وزیر در آپارتمان I. S. P. مشغول به کار می‌باشند و قرار بوده در یکی دو ماه آینده تحویل دهند لیکن با فشاری که به دکوراتور فرانسوی وارد شده تا چند روز دیگر به پایان می‌رسد.

۵- توجه و دقت زیاد بر روی دستورات از اعتبارات سری خصوصاً آن قسمت که جنبه خصوصی و فردی داشته و مربوط به اقوام نخست وزیر و غیره می باشد. (گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم - ۱۳۵۶/۴/۱۱).

بنا به اظهار خانم امانپور مدیرکل تشریفات نخست وزیری، یکی از منابع دیپلماتی آمریکا اظهار داشته که دولت آمریکا بطور خیلی جدی تعویض کابینه هویدا را از شاهنشاه آریامهر خواستار شده. نامبرده چنین افزود که اساساً کارتر و آمریکایی ها از مخارجی که دولت ایران به نفع فورد انجام داده فوق العاده ناراحت و عصبانی هستند. ضمناً نامبرده افزود که ملاقات علیاحضرت با خانم فورد نیز به نفع دولت ایران در روابط فیما بین نخواهد بود. (گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم - ۱۳۵۶/۴/۲۸).

امیرعباس هویدا در تاریخ ۱۳۵۶/۵/۱۵ از نخست وزیری برکنار شد و در منصب محترمانه وزارت دربار قرار گرفت. شاه تصور می کرد که با این اقدام همه چیز به خوبی و خوشی تمام خواهد شد و آب های رفته به آسیاب باز خواهد گشت. با اوجگیری امواج انقلاب، محمدرضا پهلوی مذبحخانه امتیازات بیشتر و بیشتری داد و از جمله در ۱۷ آبان ۱۳۵۷ دستور بازداشت هویدا را، به همراه بلندپایگانی چون ارتشبد نعمت الله نصیری رئیس ساواک، صادر نمود:

۵۷/۸/۱۸ - تیمسار فرمانداری نظامی تهران و حومه

احتراماً به استحضار می رساند، در اجرای اوامر صادره امیرعباس هویدا نخست وزیر اسبق در تاریخ ۵۷/۸/۱۷ دستگیر، استدعا دارد اوامر عالی را امر به ابلاغ فرمایند.

معاون ستاد اطلاعاتی

سرتیپ سجده ای

در صورت تصویب برابر ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی بازداشت گردند.

سپهبد رحیمی لاریجانی - ۵۷/۷/۱۸

همانگونه که در اسناد پیشین نمایان است، امیرعباس هویدا از اوائل سال ۱۳۵۶ این دلهره را داشت که توسط شاه و به منظور نجات تاج و تخت پهلوی، بگفته برادرش فریدون هویدا، «سپر بلا»^۸ گردد. او محاصره خود را توسط دست های نامرئی ساواک احساس می کرد و به اقداماتی پیشگیرانه دست می زد. معهذاً، با قطعیت می توان گفت که حداعلای تصور هویدا این بود که مانند «بحران امینی» در يك دادگاه نمایشی محاکمه خواهد شد و گمان او بر این بود که در چنین محکمه ای «روسفید» خواهد بود، چرا که در دوران صدارت در دست شاه مهره ای

بیش نبوده است! به اعتقاد ما در این دوران هیچگاه در مخیله هویدا سقوط مدهش سلطنت، و بالاتر از آن رژیم دست نشانده غرب در ایران، نگنجید و او مانند بسیاری بازیگران سیاسی رژیم گذشته، حوادث طوفانی روز را موجی تصور می نمود که با صعود «دمکرات» های آمریکا انگیزته شده و به زودی فرو خواهد نشست و او نمی خواست که در این کارزار با فرار خود سند محکومیت خویش را امضاء کند.

اسناد زیر دغدغه های هویدا را در آخرین ماه های سلطنت پهلوی و اقدامات پیشگیرانه او را نشان می دهد:

چندی قبل قرار بود يك نفر خانم انگلیسی که هم اکنون در هتل هیلتون مشغول کار است به عنوان پذیرائی کننده مخصوص آقای نخست وزیر در کاخ پذیرائی شهری مشغول کار شود و لکن نامبرده قبول ننموده و در نتیجه اخیراً مکاتباتی با سفارت شاهنشاهی در مادرید به عمل آمده و قرار است در آینده نزدیکی يك نفر خانم به عنوان کدبانو در کاخ پذیرائی شهری از اسپانیا به ایران اعزام نمایند. خانم امانپور مدیرکل تشریفات نخست وزیری به طور خصوصی اظهار می داشت که آقای نخست وزیر ضمن مطالب خود اشاره نموده که اخیراً پاره ای از مطالب من به بیرون راه یافته مراقب اطرافیان باشید.

نظریه شبیه: آقای نخست وزیر وحشت دارد از اینکه اطرافیان او با ساواک در رابطه باشند و روی این مطلب فوق العاده حساسیت دارد و يك دلیل عمده این موضوع این است که می خواهد برای کارهای داخلی از خارجیان استفاده نماید. (گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم - ۱۳۵۶/۲/۱۰).

برابر اظهارات خصوصی آقایان محمد بیگلری رئیس اداره حفاظت نخست وزیری و همچنین عبدالمجید قنوتی مسئول امور بایگانی محرمانه تعدادی از پرونده های به کلی سری و محرمانه که نخست وزیر سابق آقای هویدا در گاو صندوق خود نگهداری می کرده به بایگانی محرمانه عودت نداده و به احتمال قوی به منزل خود و یا جای امن تری منتقل نموده اند.

نظریه شبیه: اظهارات نامبردگان به احتمال قوی صحت دارد و این پرونده هایی بوده که به طرق مختلف در آن سوء استفاده شده و یا دستوراتی برخلاف قوانین و مقررات صادر شده. (گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم - ۱۳۵۶/۶/۶).

سرگرد قاسم نیلی افسر حفاظت نخست وزیری که یکی از محارم بسیار نزدیک به هویدا وزیر دربار می باشد برای مدت يك الی دوماه به وزارت دربار مأمور شده که چگونگی حفاظت و وظایف و کارهای مربوط به آقای هویدا را که قبلاً گارد نخست وزیری انجام می داده به مأمورین گارد شاهنشاهی تعلیم دهد. بطوری که مدیرکل تشریفات نخست وزیری به طور

خصوصی اظهار می دارد گارد شاهنشاهی از پیشنهاد وزیر دربار بسیار ناراحت و دلخور هستند. نظریه شبیه: سرگرد نیلی از کلیه فعالیت های احتمالی غیر قانونی آقای هویدا باخبر است. گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم - ۱۳۵۶/۷/۳.

آقای هویدا به خانم امانپور مدیرکل تشریفات نخست وزیری اظهار داشته ترتیبی بدهید که خانم سیمین دخت اتابای (دختر خاله شاهنشاه آریامهر) از کاخ پذیرائی دولت در سعدآباد و کاخ اختصاصی شهری منتقل شوند و اشاره نموده اند طوری ترتیب کار را بدهید که خودش متوجه نشود زیرا اگر با اینطور آدم ها از نزدیک کار بکنیم هر کاری که بکنیم يك ساعت بعد شاه مملکت یا ساواک و غیره می فهمند. ضمناً خانم Hezi - Muelly تبعه انگلیس بدون جواب مثبت ساواک در کاخ مزبور مشغول به کار است با توجه به اینکه اداره کل حفاظت رسماً اعلام کرده مسئولیت به عهده اداره حفاظت نیست. (گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم - ۱۳۵۷/۷/۲۳).

شایع است: امیرعباس هویدا نخست وزیر اسبق نزد اشخاصی که به ملاقات وی رفته اند اظهار داشته در زمانی که اتهاماتی به وی وارد شده با پیش بینی قبلی وقایع ایران را که خود ناظر آن بوده در ۳۰۰ برگ تنظیم و جهت يك نفر از بستگان خود در کشورهای خارج پست کرده که اگر روزی محاکمه شد و بر علیه او مقالاتی در ایران چاپ کردند همزمان با آن یادداشت های مزبور را ترجمه و در مطبوعات خارجی به چاپ برسانند. (گزارش به ساواک - ۱۳۵۷/۹/۱۵).

با پیروزی انقلاب اسلامی، امیرعباس هویدا در دادگاه انقلاب به طور علنی محاکمه شد و در ۱۸ فروردین ۱۳۵۸ اعدام شد. هویدا در دادگاه خود را مبری از تقصیر و شخص شاه را مسئول فجایعی که در دوران طولانی صدارتش رخ داده بود می دانست.

هویدا و بهائیت

در دوران صدارت هویدا تعلق او به بهائیت شهرت وسیع یافت و ابقاء این نخست وزیر، که از نظر احساسات مذهبی مردم به شدت منفور بود، عمق بی اعتنائی شاه را به افکار عمومی نشان می داد. در زمینه ارتباطات هویدا با فرقه ضاله بهائیت به ذکر دو سند اکتفا می کنیم: سند اول، نامه مورخ ۱۳۴۳/۶/۱۲ است که ظاهراً یکی از سران جامعه بهائیت بنام قاسم اشراقی به مناسبت تصادف هویدا در جاده شمال و شکسته شدن پای او، برای فرهنگ مهر ارسال داشته و در آن تأسف خود را از این حادثه ابراز داشته است:

جناب آقای دکتر فرهنگ مهر معاون محترم وزارت دارائی:

به مناسبت پیشامدی که برای جناب آقای هویدا وزیر محترم دارائی رخ داده خواهشمند

است مراتب تأثر و تأسف اینجانب و برادرانم را به عموم هم مسلکان و بخصوص جناب آقای ثابت باسال مدیر محترم تلویزیون ایران که بزرگترین خدمتگزار فرقه ما هستند ابلاغ فرمائید.

احترامات فائقه را تقدیم می‌دارد

قاسم اشراقی

سند دوم، گزارش ساواک از جلسه بهائیان ناحیه ۲ شیراز، مورخ ۱۹/۵/۱۳۵۰،

می‌باشد:

جلسه‌ای با شرکت ۱۲ نفر از بهائیان ناحیه ۲ شیراز در منزل آقای هوشمند و زیر نظر آقای فرهنگی تشکیل گردید. پس از قرائت مناجات شروع و خاتمه و قرائت صفحاتی از کتاب لوح احمد و ایقان آقایان فرهنگی و محمدعلی هوشمند پیرامون وضع اقتصادی بهائیان در ایران صحبت کردند. فرهنگی اظهار داشت: بهائیان در کشورهای اسلامی پیروز هستند و می‌توانند امتیاز هر چیزی را که می‌خواهند بگیرند. تمام سرمایه‌های بانکی و ادارات و رواج پول در اجتماع ایران مربوط به بهائیان و کلیمیان می‌باشد. تمام آسمان خراش‌های تهران، شیراز و اصفهان مال بهائیان است، چرخ اقتصاد این مملکت به دست بهائیان و کلیمیان می‌چرخد. شخص هویدا بهائی‌زاده است. عده‌ای از مأمورین مخفی ایران که در دربار شاهنشاهی می‌باشند می‌خواهند هویدا را محکوم کنند، ولی او یکی از بهترین خادمین امرالله است و امسال مبلغ ۱۵ هزار تومان به محفل ما کمک نموده است. آقایان بهائیان نگذارید کمر مسلمانان راست شود. در این جلسه نامبردگان زیر شرکت داشتند: فرهاد روحانی، دنیا روحانی، ثناءالله زارعیان، قاسم کریمیان، هدایت و مسیح‌الله و ناصر و ضیاءالله هوشمند، فرهنگی، قدرت‌الله کمالی، محمدعلی هوشمند. (گزارش به ساواک - ۱۳۵۰/۵/۱۹).

انتصاب هویدا به صدارت نه تنها اعتراض عامه مردم، بلکه حتی اعتراض «خواص»

رژیم پهلوی را نیز برانگیخت:

سناتور جهان‌شاه صمصام در پایان جلسه روز ۱۷/۱۱/۴۳ مجلس سنا به سناتور مسعودی با حضور یکی از خبرنگاران جراید اظهار داشته: حیف است به این مملکت و این ملت کسی چون هویدا که بهائی است حکومت کند. سناتور صمصام هم چنین افزوده: من به امر اعلیحضرت همایون شاهنشاه به این دولت رأی موافق دادم ولی این شخص (منظورش آقای هویدا بود) لیاقت چنین کاری را ندارد. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۳/۱۱/۱۸).

۴۳/۱۱/۷ مهدویان معاون اداره کل فرهنگ استان ضمن صحبت خصوصی اظهار نمود

که انتخاب آقای هویدا به سمت نخست‌وزیری مصلحت نبود. زیرا مسلم است که آقای هویدا بهائی است و معلوم نیست چرا ایشان را مسئول کابینه کرده‌اند. (گزارش به ساواک -

۱۳۴۳/۱۱/۱۰).

وعاظ السلاطین و هویدا

با اوجگیری اعتراضات مردم علیه انتصاب هویدا به ریاست دولت، ساواک با همکاری آخوندهای درباری طرحی را ارائه داد. هدف این طرح خنثی ساختن تأثیرات منفی انتصاب هویدا و ارائه یک چهره «مسلمان» از او بود. شرح این داستان به روایت ساواک خواندنی است. دفتر روابط عمومی ساواک در تاریخ ۱۳۴۳/۱۱/۱۸ به ریاست ساواک استان تهران چنین گزارش داد:

... پس از ترور نخست‌وزیر سابق و انتصاب جناب آقای هویدا به نخست‌وزیری از گوشه و کنار شنیده می‌شد که مخالفین وضعیت حاضر به تکاپو افتاده با اشاعه اکاذیب اذهان مردم بیسواد بویژه کهنه مقدسین را تحت عنوان بهائی بودن نخست‌وزیر و بودن ۳ وزیر بهائی در کابینه ایشان و پیشرفت بهائیان که عمال اصلی صهیونیست در ایران می‌باشند در امور مملکتی و تجارتنی سر زبان‌ها انداخته همواره برای پیشرفت مقاصد سوء خویش به ویژه فعالیت برای تخریب روحیه افراد، مجاهدت می‌نمایند. روحانیون و وعاظ موافق هم ضمن تأیید مراتب بالا می‌گویند از آنجائی که مرحوم حسین [حبیب] عین‌الملک پدر آقای هویدا در ایران و به ویژه در مأموریت‌های وزارت امور خارجه در کشورهای خاورمیانه و عزیمت به عکا با عده ای بهائی برای زیارت قبر شوقی افندی به بهائی‌گری معروف بوده و با توجه به اینکه اطلاع داریم آقای هویدا بهائی نمی‌باشند ولی خواه ناخواه چوب اعمال پدر خویش را می‌خورند و برای آنکه امنیت حاضر کشور دستخوش مطامع و سمپاشی مخالفین قرار نگیرد، به هر ترتیبی شده باید این دست‌آویز از دست مخالفین خارج گردد، والا با توجه به نارضایتی عمومی از لحاظ گرانی ارزاق به ویژه پس از گران شدن بنزین که قیمت‌ها بالا رفت و پائین نیامد، امکان آن را دارد که مخالفین از این راه بهره برداری کرده و به امنیت و آرامش کنونی که برای ترقی و تعالی کشور ضروری و کمال اهمیت را دارد و در اثر توجه و فداکاری‌های شاهنشاه به این پایه رسیده لطمه وارد سازند. اضافه می‌نماید کشته یا شهید شدن نخست‌وزیر فی حد ذاته آنقدر ضرر و زیان ندارد که مخالفین در کشورهای خارجی شایع نمایند در ایران امنیت نیست و روز روشن جلو مجلس آدم کشی می‌شود و عقیده دارند برای خنثی کردن فعالیت مخالفین چنانچه اولیای امور صلاح بدانند مراتب زیر اجرا گردد:

۱- همان قسم که در پاره‌ای از ممالک خارجی دولت‌ها اجناس را با قیمت گران خریداری و با قیمت ارزان در اختیار آنها [مردم] می‌گذارند، اعلیحضرت همایون شاهنشاه که این روزها به درجات بیش از گذشته در قلوب مردم جای دارند و قاطبه مردم فقط و فقط معظّم له را دلسوز به حال جامعه مخصوصاً ضعفا می‌دانند، امر مقرر فرمایند برای مدت ۶ ماه (تا به دست آمدن محصول جدید) ولو دولت چند میلیون ریال هم مثل پولی که به دهقانان دادند یا گندم خریدند متضرّر گردد قیمت نان و گوشت، قند، چای که عموماً انحصاری و مورد مصرف و احتیاج افراد طبقه سه می‌باشد تقلیل دهند...

۲- [آخوندهای درباری] اضافه می نمایند: برای اینکه شایعه پردازی مخالفین درباره شخص نخست وزیر و اتهام به بهائی گری و اینکه طبق عقیده و دستور بهائی ها قرآن را در قبر مرحوم منصور گذارده و روی آن خاک ریخته و آن را حبس نموده اند، اثری در بین توده عوام باقی نگذارد و نتوانند از این راه به نفع خویش و اجانب بهره برداری نمایند، چنانچه سیاست دولت و مقتضیات کنونی اجازه می دهد و اولیای امور صلاح می دانند مراتب زیر بدون خودنمایی و البته به تواتر نه يك مرتبه از طرف دولت انجام گیرد:

الف: تقویت برنامه های مذهبی رادیو ایران در انجام اوامر و اراده شاهنشاه که پیشوای شیعیان جهان می باشند.

ب: صدور دستور به وزارت آموزش و پرورش مبنی بر ابلاغ اوامر شاهانه دائر بر اینکه ظهرهای پنج شنبه که مدارس تعطیل می شود دانش آموزان کلاس های يك و دو و سه ابتدائی که مطیع ترین و ساده لوح ترین عوامل فرهنگی [!] می باشند در دبستان مربوطه یا نزدیک ترین مسجد نزدیک به دبستان حضور یافته و با تشکیل صف نماز جماعت نماز برگزار و در خاتمه برای تقویت شیعیان جهان و شاهنشاه که پیشوای آن می باشد دعا نمایند. به قدری این عمل در روحیه مردم و کسبه و خود بچه ها تأثیر دارد که حدی بر آن نمی توان تصور کرد [!]...

دیگر موارد پیشنهادی «وعاظ السلاطین» برای ارائه يك چهره مذهبی از رژیم شاه به طور خلاصه چنین است:

ج: از «طلاب علوم دینی»، و در واقع وابستگان آخوندهای درباری، برای تدریس در دبستان ها و دبیرستان ها استفاده شود!

د: آب و برق مساجد مجانی شود و در مساجد برای وضو شیر نصب شود!

ه: شهرهای مذهبی با بودجه اوقاف نظافت شود!

و: هیچ نوع معامله با اسرائیل صورت نگیرد «زیرا عناصر مخرب [!] بهائیان را عوامل

اسرائیل در ایران به مردم معرفی کرده اند»!

ز: تلویزیون از ثابت هاسال گرفته و ملی شود و بهائیان از آن اخراج شوند!

ح: در رادیو ایران برخلاف اصول مذهبی برنامه ای اجرا نشود!

در خاتمه معروض می دارد، روحانیون و وعاظ موافق که نسبت به مراجع معروضه نظریه خویش را اعلام داشتند عرض نمودند هر موقع دولت هر يك از مراتب معروضه را انجام دهد علاوه بر تأثیری که خود به خود بین توده مردم خواهد کرد ما هم در منابر یا اجتماعات مذهبی به نحو کاملاً مستحسن و آبرومندی در اطراف آن تبلیغات لازمه را خواهیم کرد که با خواست خداوند متعال و مراجع شاهانه امنیت و آرامش فعلی که در درجه اول خودمان از آن بهره مند هستیم از بین نرفته و حتی امنیت و آرامش ترقی ایران از هر حیث زبانزد خاص و عام و افراد داخلی و خارجی گردد.

درباره میزان خبثت یا ساده لوحی مستتر در «عرایض» آخوندهای درباری، که دقیقاً در راستای ترویج يك «اسلام آمریکائی» می باشد، سخن نمی گوئیم و توجه خواننده را به خاطرات ارتشبد فردوست پیرامون نقش شاهپور ریپورتر، عامل امپراتوری صهیونیستی روچیلدها، و برجستگان بهائیت چون سیهید عبدالکریم ایادی و سیهید اسدالله صنیعی در دربار پهلوی جلب می کنیم. بھر روی، پیشنهادات فوق به اطلاع هویدا رسید و در تاریخ ۱۳۴۳/۱۱/۲۴ دفتر روابط عمومی ساواک به ریاست ساواک تهران چنین گزارش داد:

محترماً در اجرای اوامر تیمسار ریاست ساواک، ساعت ۹ صبح ۴۳/۱۱/۲۲ در دفتر نخست وزیری حاضر، آقای هویدا مراتبی از وضعیت حاضره روحانیون پرسش، که به معظم له پاسخ داده شد: در حال حاضر وضعیت از هر حیث رضایت بخش و کمال آرامش برقرار می باشد لیکن در باطن مخالفین ساکت ننشسته و به انواع و اقسام سمپاشی ها مشغول، کما اینکه جناب عالی را به مردم بهائی معرفی می نمایند و مدعیند که مرحوم حسین [؟] عین الملك پدر شما از مبلغین بنام بهائی بوده و اضافه می نمایند قرآنی را که آقای هویدا در قبر مرحوم منصور گذاردند برحسب خواسته بهائیان و برخلاف مذهب اسلام بوده و از این رویك عده روحانی و وعاظ موافق اظهار نظر می نمایند با توجه به اینکه می دانیم آقای هویدا بهائی نیستند ولی برای خنثی کردن اقدام و اظهارات مخالفین خیلی بجا است که آقای نخست وزیر مراتب زیر را به تواتر اجرا نمایند:

۱- در سخنرانی ها یا مصاحبه های مطبوعاتی از دین اسلام و قرآن و ائمه اطهار یادآوری و محاسن آن را برای مردم بیان نمایند [۱].

۲- به اداره تبلیغات دستور دهند برنامه ای انجام ندهند که مغایر با مذهب اسلام و قرآن باشد.

۳- تلویزیون که منبع مهم تبلیغات می باشد و به وسیله يك عده بهائی اداره می شود از ید آنها خارج و به وسیله اداره تبلیغات وزارت اطلاعات و کارمندان غیر بهائی اداره شود.

۴- از نزدیکی با بهائیان و استخدام آنها در وزارتخانه ها خودداری نمایند کما اینکه انتصاب آقای مبشر (معاون ثابت هاسال و رئیس تلویزیون) در وزارت فرهنگ به سمت مدیر کلی یکی از اشتباهات دولت منصور بود و به علاوه مخالفین به مردم گفته و می گویند که بهائی ها ایادی صهیونیست و اسرائیل یگانه دشمن اسلام در ایران می باشند.

۵- عدم هیچگونه معامله تجارتي با اسرائیل.

۶- تهیه جواز و اجازه نامه رسمی برای وعاظ با دخالت روحانیون و گواهی آموزش و پرورش که در آتیه هر عمامه به سری نتواند از منبر سوء استفاده نماید....

آقای هویدا فرمودند: خواهش می کنم این مراتب را یادداشت و به اینجانب بدهید که عرض کردم به اداره مربوطه گزارش خواهم نمود که در صورت لزوم از آن طریق تسلیم گردد. آقای هویدا اضافه نمودند چون اداره اوقاف ضمیمه نخست وزیر شده استدعا دارم تیمسار

ریاست ساواک در موارد ذیل با اینجانب همکاری و مساعدت فرمایند:

- ۱- تعیین يك نفر برای ریاست اوقاف که تا اندازه ای با روحانیون درجه يك شناس و مربوط باشد ولی دارای فکر و مغز متجدد باشد.^۹
- ۲- تشکیل دانشگاه الهیات...

مفید است به یکی دیگر از طرح‌های ساواک برای خنثی کردن اعتراض عمومی به صدارت هویدا، نیز اشاره کنیم. طرح فوق در اسفند ۱۳۴۳ توسط ساواک ارائه شده و ظاهراً اجرا گردیده است:

به منظور عکس العمل در مقابل شایعه بهائی بودن جناب آقای نخست‌وزیر طرح زیر پیشنهاد می‌گردد:

۳۰ نفر از اعضاء اطاق بازرگانی روز پنج‌شنبه ۴۳/۱۲/۶ در نخست‌وزیری از آقای نخست‌وزیر دیدن نموده و ضمن بحث در امور اقتصادی کشور از ایشان تقاضا می‌نمایند که روزی در جلسه اطاق بازرگانی که جهت خواسته‌های اعضاء و هیئت مدیره اصناف وابسته به اطاق بازرگانی در محل مذکور تشکیل می‌گردد شرکت فرمایند. در این روز که طبق توافق قبلی بعد از چهارم مرحوم حسنعلی منصور تعیین می‌گردد ۲۵۰ نفر از افراد صورت پیوست شرکت و مراسمی به شرح ذیل اجرا خواهد شد:

۱- در صورتی که آقای نخست‌وزیر با رایگان شدن آب و برق مساجد یا یکی از آنها موافق باشد در اینصورت پس از بحث در مورد خواسته‌های صنفی و اقتصادی، آقای ابوحسین ضمن طرفداری از دولت و یادآوری خدمات مرحوم حسنعلی منصور خواستار رایگان شدن آب و برق مساجد می‌شود. سپس آقای نخست‌وزیر سخنانی ایراد و با این امر موافقت می‌نماید. در این موقع یکی از معمرین مذهبی بازار يك جلد قرآن به ایشان هدیه خواهد نمود. آقای نخست‌وزیر قرآن را بوسیده و به سخنان خود ادامه خواهند داد.

۲- در صورتی که آقای نخست‌وزیر با رایگان شدن آب و برق موافق نباشند، در اینصورت پس از ذکر مطالب اقتصادی آقای ابوحسین يك جلد قرآن به ایشان هدیه و آقای نخست‌وزیر در جواب مطالبی ایراد خواهند نمود.

جریان به وسیله جراید و عوامل تبلیغاتی منعکس خواهد شد.

این نمایش‌های تبلیغاتی به ماه‌های نخست صدارت هویدا محدود نبود و گه‌گاه که احساسات مذهبی مردم اوج می‌گرفت و توسط ساواک منعکس می‌شد، شاه و بستگان او و یا هویدا به چنین اقداماتی دست می‌زدند:

چندی قبل از طرف آقای نخست‌وزیر به شرکت نفت ابلاغ می‌شود که کارمندان بهائی را

۹. در دولت هویدا، ابتدا نصیر عصار، سپس منوچهر آرمون کارمند ساواک و بعد از او محمدحسین احمدی معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان اوقاف بودند.

از شرکت اخراج نمایند. بزرگان فرقه به فعالیت افتاده به وسیله تیمساران سبهد صنیعی وزیر جنگ، سرلشکر دکترایادی پزشک مخصوص اعلیحضرت همایون شاهنشاه، سرهنگ شاهقلی و عده ای افراد دیگر با آقای نخست وزیر تماس و از اخراج کارمندان جلوگیری می نمایند. ضمناً برابر اظهار افراد بهائی آقای هویدا نخست وزیر اصلاً بهائی است و قبل از تصدی مقام نخست وزیری به اتفاق مادرش در کلیه محافل بهائیان شرکت می نموده ولی فعلاً از شرکت خودداری می نماید و آقای فروتن که یکی از اعضاء برجسته فرقه مزبور می باشد با آقای هویدا دوستی نزدیک دارد.

نظریه: با چند نفر از افراد بهائی که سابقه آشنائی موجود است بارها اظهار نموده اند که آقای هویدا وابسته به فرقه بهائی است و در این مورد کمک هائی در موقعی که به نخست وزیری انتخاب شد به وی از طرف بزرگان قوم بهائی شده است. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۵/۶/۱۵)

برای تکمیل بحث، ضرور است که با مواضع «جناح رادیکال» و عاظ السلاطین در قبال امیرعباس هویدا و اصولاً با شیوه نگرش و برخورد آنها به رژیم پهلوی نیز آشنا شویم. سند مورد استناد ما نامه تایپی مورخ تیر ماه ۱۳۵۴ است که توسط گروهی از روحانی نمایان درباری و سردمداران انجمن هائی که مبارزه با بهائیت را خط اصلی حرکت خود می شمردند برای شاه ارسال شده، معهداً «عتاب» نویسندگان «جسور» نامه به بهائیت چنان «تند»! و «انقلابی»! بوده که برای تعدیل آن به جا و بیجا به «گردانندگان بلوای ۱۵ خرداد» هتاکی نموده و در خاتمه نیز از ذکر نام خود در ذیل نامه اجتناب کرده اند؛ هرچند که قطعاً هویت آنان بر ساواک پوشیده نبوده است.

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر
با کمال احترام به عرض خاک پای مبارک می رساند:

جامعه روحانیت ایران [!] از اعمال خائنانه گروه بی دین و ضد وطنی که بلوای پانزدهم خرداد را برپا کردند ابراز تنفر و انزجار می کند و ارادت خالصانه اعلیحضرت همایونی را به خاندان نبوت تصدیق و تأیید دارد [!] و آن اعلیحضرت را حامی دین مبین اسلام و پیرو مذهب جعفری می شناسد و مورد تکریم و احترام جامعه روحانیت [!] و خادمان مکتب اسلامی [!] هستند و انشاء الله سالیان سال سلامتی وجود اقدس شهر یاری باقی و برقرار باشد. لیکن مسئله مهمی که در جامعه روحانیت [!] علی الخصوص در ۱۰ و ۱۲ سال اخیر مایه دل تنگی و تأثر شده است بر سر کار آمدن اهاب و فرقه سازان فرقه بهائی است که به هر صورت مکرر مراتب به خاکبای مبارک معروض شده است، لکن ریشه فساد این دسته مردم بی دین و دشمن اسلام و شریعت کننده نشده است بلکه تقویت و محکم هم شده است. جامعه روحانیت [!] چند سال ناظر بود که زنی بنام فرخ روی پارسا متصدی تعلیمات فرزندان مسلمان این مملکت باشد. دکتر شاهقلی پسر سرهنگ شاهقلی موذن بهائی ها علاوه بر میلیون ها تومان دزدی و تبلیغات بهائی در بیمارستان ها و زایشگاه ها مقدم شد. در دفتر مخصوص علیاحضرت شهبانو،

پسرعموهای امیرعباس هویدا بهائی منزوی رشته کارها را در دست دارند. شخصی به نام مهتدی از بهائی‌های کاشان و هم‌محل امیرعباس هویدا در دفتر مخصوص علیاحضرت شهبانودست اندرکار است. مهم‌تر از تمام اینها این که امیرعباس هویدا که دشمن دین و دشمن مملکت و دزد و خائن به اسلام است موقوفات اسلامی را به پسر سید محمود کاظم عصار، نصیر عصار، که پدرش از خانه او را بیرونش کرده بود و دخترهایش به اعمال خلاف شرع معروف هستند محول شد و ۴۰۰ و ۵۰۰ میلیون تومان موقوفات این مملکت با دست هویدا و عصار به جیب بهائی‌ها ریخته شده است و پرونده‌هایی هم در دادگستری درست شد که به دستور هویدا متوقف کردند. بعد از عصار یکی از پادوهای هویدا برادرزاده منفور نبی‌زاده نوری با شهرت طیوری که مطرود خانواده روحانیت شده بود و سالها با کمونیست‌ها همکاری داشت و صدها نفر از مردم این مملکت شاهد ضدوطنی و ضداسلامی این پادو هوچی و خلافکار بوده‌اند، رئیس اوقاف شد و در ظرف چند سال میلیون‌ها تومان ثروت به دست آورده است و پدر منوچهر آزمون شغل انبارداری وزارت دارائی را داشت و در خانه سه اطاقی زندگی می‌کردند و اکنون آزمون میلیون‌ها تومان ثروت دارد و فقط يك قلم يك میلیون تومان پول آگهی برای انتخاباتش داده است تا پس از وکیل شدن از تهران به جوان‌های مملکت این درس را بدهد که راه ترقی این است که نخست توده‌ای بشوند و به مقدسات مملکت تعرض و وقاحت و فحاشی کنند و پس از آن به مقام و منصب برسند. و بعد از آزمون، ریاست اوقاف به محمدحسین احمدی واگذار شده است و برادر بدیع‌الزمان فروزانفر که طرفدار پابرجای مصدق بود و برای مصدق شعر درست می‌کرد و برادر دیگر احمدی با نام خانوادگی نویم در اثر دزدی در وزارت معارف قدیم سالها به زندان افتاد. این ۳ برادر بدیع‌الزمان نام خانواده اش فروزانفر و برادر دیگر احمد نام خانواده اش نویم و برادر سومش محمدحسین اسم خانواده اش احمدی، سه برادر با سه نام خانوادگی فرزندان شیخ بهائی بشرویه هستند و آقای هویدا به اعتبار بهائی بودن محمدحسین احمدی اوقاف اسلامی را به یکی از اهباب محول کرده است و ما کار نداریم به اینکه زن احمدی همیشه دلال محبت و دلال معاملات بوده است و سوابق دزدی و پاندازی احمدی و زنش در اصفهان و کرمان و اداره مالیات بردرآمد تهران معروف است. اینجا فقط به اطلاع و استحضار می‌رساند که جامعه روحانیت [!] که ضدخمینی و روحانی‌نماهای مزدور [!] است از انتخاب پسر شیخ بشرویه بهائی معروف و هم‌مسلك هویدا به ریاست اوقاف خاصاً بعد از تصدی عصار و آزمون که این بیت‌المال را چپاول کرده‌اند مایه دلتنگی و تأسف عمیق جامعه روحانیت [!] است.

خداوند سایه شاهنشاه را از سر ایران کم نکنند و انتظار جامعه روحانیت [!] این است که دست بهائی از مقامات مملکتی کوتاه شود و اگر آقای هویدا با نقشه‌های وسیعی که کشیده است و تمام مجراها را برای رسیدن حقایق به گوش پادشاه ایران بسته است [!؟] خدمتگزاری پیدا شود این عریضه را به عرض مبارک شاهنشاه ایران برساند دستور رسیدگی قطعی و بی‌درنگ صادر خواهند فرمود و از بار گران‌گرفتاری‌های مملکت کاسته خواهد شد. اینجا باز هم تکرار می‌کند که جامعه روحانیت [!] نسبت به هویدا پسر میرزا حبیب‌الله و نواده میرزا

بعقوب کلیمی بغدادی کمال تنفر را ابراز می‌کند.

هویدا و فراماسونری

هویدا يك فراماسون بود و در دورهٔ صدارت او ایران به عرصه تاخت و تاز لژهای رنگارنگ فراماسونری بدل شد. پیش از این درباره روابط دیرین و مرموز هویدا با ارنست وان هك، استاد اعظم فراماسونری فرانسه، سخن گفته‌ایم. عمق این رابطه نشان می‌دهد که امیرعباس هویدا به احتمال قریب به یقین در همان سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۵ که در کاخ سازمان ملل در ژنر مستقر بود به جرگه فراماسونری پیوست و در بازگشت به ایران از حمایت نیرومند ماسون‌های داخلی و خارجی برخوردار شد. به یاد داشته باشیم، دو چهره متنفذی که راه صعود هویدا را گشودند، رجبعلی منصور و عبدالله انتظام، از ارکان فراماسونری ایران بودند. درباره وابستگی هویدا به فراماسونری اسناد متعددی در اختیار ماست، که به معرفی این مجموعه می‌پردازیم:

- ۱- ۸ سند شرکت هویدا را در جلسات «لژمولوی» در سال ۱۳۳۷ نشان می‌دهد و در يك سند از او با عنوان «استاد اعظم» لژ یاد شده است؛
- ۲- ۷ سند شرکت هویدا را در جلسات «لژ تهران» طی سال‌های ۱۳۳۷-۱۳۴۷ نشان می‌دهد و در یکی از این اسناد اشاره شده که در سال ۱۳۴۷ جلسات «لژ تهران» وابسته به لژ بزرگ اسکاتلند در منزل امیرعباس هویدا یا جواد منصور تشکیل می‌شده است.
- ۳- در ۵ سند به شرکت هویدا در جلسات «لژلایت» در سال‌های ۱۳۳۷-۱۳۴۷ اشاره شده است.
- ۴- در ۲ سند شرکت هویدا و اسدالله علم و سبهد نعمت‌الله نصیری (رئیس ساواک) و جمعی دیگر از بلندپایگان رژیم پهلوی در جلسات «لژ بزرگ ایران» (۱۳۵۰/۷/۱) و (۱۳۵۱/۷/۱۳) اعلام گردیده است.
- ۵- در ۲ سند، مورخ ۱۳۴۷/۱۲/۱۳ و ۱۳۴۸/۷/۲۴، به عضویت هویدا در «لژ کورش» اشاره شده است.
- ۶- در يك سند متعلق به سال ۱۳۵۲ عضویت هویدا در «لژ فروغی» اعلام گردیده است. علاوه بر اسناد فوق، مدارك دیگری در اختیار ماست که نقش کلیدی هویدا را در فراماسونری ایران نشان می‌دهد. ذیلأ به درج مهم‌ترین این اسناد می‌پردازیم:
- ۱- تأسیس «لژ بزرگ ایران» در اسفند ماه ۱۳۴۷:

به ساعت ۱۵ روز شنبه اول مارس ۱۹۶۹ مراسم تقدیس لژ بزرگ ایران در تهران انجام گردید. از لژ بزرگ ملی فرانسه برادران بسیار محترم زیر طبق دعوت برادران ایرانی در این تشریفات حضور داشتند:

برادر بسیار محترم ارنست وان هک استاد اعظم، برادر بسیار محترم آلك پارکر معاون استاد اعظم، برادر بسیار محترم شارل و یورل بزرگ سرپرست اول پیشین.

لژ بزرگ ایران شامل تمام لژهای بنایان آزاد منظم در ایران، لژهای منظم بزرگ ناحیه ای ایران تابع لژ بزرگ اسکاتلند و لژهای منظم بزرگ ناحیه ای ایران تابع لژ بزرگ ملی فرانسه و همچنین لژهای منفرد تابع لژهای بزرگ متحده آلمان می باشد.

از اینرو هنگام انجام دادن تشریفات تقدیس لژ بزرگ ایران برادر بسیار محترم سرورنالد اوروینینگ استاد اعظم لژ بزرگ اسکاتلند در کرسی حضرت سلیمان قرار گرفت. برادر بسیار محترم ارنست وان هک در کرسی بزرگ سرپرست اول تقدیس کنند و برادر بسیار محترم ورنرومر استاد اعظم لژهای بزرگ متحده آلمان در کرسی بزرگ سرپرست دوم تقدیس کنند قرار گرفتند.

پس از انجام یافتن تشریفات تقدیس لژ بزرگ ایران برادر بسیار محترم ورنرومر استاد اعظم لژهای بزرگ متحده آلمان تأسیس لژ بزرگ ایران را اعلام سپس برادر بسیار محترم وان هک تشریفات استقرار برادر بسیار محترم شریف امامی را در کرسی حضرت سلیمان به عنوان استاد اعظم لژ بزرگ ایران انجام داد. پس از انجام گرفتن تشریفات برادران بسیار محترم زیر: برادر بسیار محترم دکتر سعید مالک استاد سابق لژ بزرگ ناحیه ای، برادر بسیار محترم محمد ساعد، برادر بسیار محترم عباس هویدا به سمت بزرگ استادان پیشین لژ بزرگ ایران انتخاب شدند، هم چنین برادران بسیار محترم زیر: سر اوروینینگ، ارنست وان هک و ورنرومر به سمت استادان اعظم افتخاری لژ بزرگ ایران منصوب و مدال لژ بزرگ به آنان اهدا گردید. تشریفات انحلال لژ بزرگ ناحیه ای ایران تابع لژ بزرگ ملی فرانسه به روز ۴ شنبه ۲۶ فوریه ۱۹۶۹ در تهران انجام شد. در این تشریفات برادر بسیار محترم وان هک مدال شایستگی ماسونی لژ بزرگ ملی فرانسه را به برادر بسیار محترم دکتر سعید مالک اعطاء نمود... هیئت ماسونی فوق که در اسفند ۱۳۴۷ برای تأسیس «لژ بزرگ ایران» وارد تهران شد، سپس به اصفهان و شیراز مسافرت نمود:

روز ۱۳/۱۲/۱۳۴۷ فتح الله فرود دبیر اعظم لژ اعظم ناحیه ایران وابسته به لژ بزرگ اسکاتلند در مورد عزیمت عده ای از ماسون های خارجی به شیراز و نحوه پذیرائی آنان تلگرافی جهت مسئولین لژ فراماسونری شیراز مخابره که در پایان اعلام داشته بود کلیه مخارج به عهده برادر هویدا می باشد (گزارش اداره کل سوم).

معاون دبیر لژ اعظم به دبیر لژ فراماسونری شیراز - رونوشت عباسقلی عرب شیبانی و علی اکبر خلیلی اعلام نموده ۱۳ برادر و ۷ بانو بامداد چهارم مارس (۱۳ اسفند) با هواپیمای

ملی از اصفهان به شیراز وارد به کلیه برادران اطلاع دهید چهار ماشین سواری در اختیار آنان بگذارید، هفت اطاق ۲ نفره و شش اطاق يك نفره در یکی از هتل های خوب شیراز رزرو شود، منظور دیدن شیراز و پرسپولیس و زیارت برادران، کلیه مخارج به عهده برادر هویدا می باشد، ۱۴ اسفند مراجعت می نمایند. (گزارش ساواک فارس به اداره کل سوم - ۱۳۴۷/۱۲/۴).

بولتن ویژه ساواک درباره بازگشت وان هک به فرانسه چنین اطلاع می دهد:

ارنست وان هک استاد اعظم لژ بزرگ ملی فرانسه که به منظور شرکت در مراسم تأسیس و تشکیل لژ بزرگ ایران در اسفند ماه سال ۴۷ به ایران آمده بود پس از مراجعت به کشور خویش ضمن تسلیم گزارشی به لژ بزرگ ملی فرانسه اعلام نموده: «... پس از انجام تشریفات تقدیس لژ بزرگ ایران، برادر بسیار محترم ورنرورمر تأسیس لژ بزرگ ایران را اعلام و پس از آن برادران بسیار محترم دکتر سعید مالک، محمدساعد، عباس هویدا و دکتر حسن امامی به سمت بزرگ استادان پیشین لژ بزرگ ایران انتخاب شدند.»

۲ - فراماسون ها در دولت هویدا:

احتراماً با توجه به ترمیم کابینه آقای امیرعباس هویدا ذیلاً اسامی وزراء عضو تشکیلات فراماسونری جهت استحضار از عرض می گذرد: آقای امیرعباس هویدا نخست وزیر، ناصر یگانه وزیر مشاور و معاون پارلمانی نخست وزیر، جواد منصور وزیر اطلاعات، حسن زاهدی وزیر کشور، منوچهر پرتو وزیر دادگستری، مجید رهنما وزیر علوم و تعلیمات عالی، فتح الله ستوده وزیر پست و تلگراف و تلفن، مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر، ایرج وحیدی وزیر کشاورزی. (گزارش بخش ۳۲۱ اداره کل سوم ساواک - ۱۳۴۸/۵/۲۶).

اداره کل سوم در تاریخ ۱۳۵۲/۲/۸ نیز اسامی وزراء کابینه هویدا را به شرح زیر اعلام داشت: امیرعباس هویدا (لژ تهران)، محمود قوام صدوری وزیر مشاور، نصیرعصار معاون نخست وزیر (لژ ژاندارک)، حسن زاهدی وزیر کشور (لژ اهواز)، منوچهر پرتو وزیر دادگستری (لژ کورش)، مجید رهنما وزیر علوم و آموزش عالی (لژ تهران)، فتح الله ستوده وزیر پست و تلگراف و تلفن (لژ ژاندارک)، مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر (لژ کورش)، ایرج وحیدی وزیر کشاورزی (لژ خیام)، جواد منصور وزیر اطلاعات (لژ کورش)، هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد (لژ خیام).

۳ - درباره «لژ فروغی»:

در تاریخ ۱۳۵۲/۶/۳۱ مأمور ویژه ساواک اسامی اعضاء «لژ فروغی» که جلسات خود را در محل انجمن رازی تشکیل می دهند، به شرح زیر اعلام داشته است: دکتر سید حسن امامی، مصطفی تجدد، اسدالله صوفی، دکتر رضا فلاح، محمود قوام صدر، دکتر ایرج وحیدی، جواد منصور، دکتر فرهنگ مهر، دکتر سعید مالک، دکتر ناصر یگانه، علی مرنندی، تیمسار

عبدالله‌ظلی، رشید حائری، عباسعلی گلشائیان، عبدالله سعیدی، هوشنگ قربانی، علی اصغر سلسبیلی، دکتر جواد قدر، منوچهر صانعی، علی اکبر صادق، چنگیز کفانی.
پی‌نوشت گزارش فوق چنین است:

نظریه شبهه: آقای امیرعباس هویدا نخست‌وزیر عضو لژ فوق می‌باشد ولی از موقعی که به سمت نخست‌وزیری منصوب شده در جلسات لژ که در این ساختمان تشکیل گردیده شرکت نکرده است. وی در پاسخ یکی از دوستان خود که چرا در جلسات لژ شرکت نمی‌کنید گفته است همراهان من متوجه خواهند شد که من کجا رفته‌ام و این کار صلاح نیست.

۴ - احداث ساختمان فراماسونری:

قطعه زمینی که قرار بود در تهران پارس خریداری شود به علت نامعلومی معامله مربوط انجام نشد و اخیراً يك قطعه زمین به مساحت ۱۵۰۰۰ مترمربع از زمین‌های اداره اوقاف در نزدیک میدان شهید را به مبلغ ۶۰۰ هزار تومان از قرارمتری ۴۰ تومان خریداری گردیده است. در بین اعضاء فراماسونری شایع است که بهاء زمین فوق را شاهنشاه آریامهر مرحمت فرموده و آقایان نخست‌وزیر (هویدا) و مهندس شریف امامی اقدامات لازم را در جهت خرید زمین از آقای عصار معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان اوقاف به عمل آورده‌اند. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۹/۱۰/۱۲).

طبق اوامر اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر زمین‌های اطراف میدان شهید در اختیار ارتش قرار گرفته و به همین جهت لژ بزرگ ایران در نظر دارد زمینی در اطراف تهران پارس تهیه و عملیات ساختمانی آن را شروع نماید. ضمناً گفته می‌شود آقای هویدا نخست‌وزیر سابق تحت پوشش بودجه نخست‌وزیری بودجه عملیات ساختمانی لژ بزرگ ایران را تقدیم مجلس و به تصویب رسانیده است. (گزارش به ساواک - ۱۳۵۶/۹/۱۴).

فساد هویدا

هویدا به عنوان يك «هم‌جنس‌گرا» نه تنها در میان «خواص» درباری بلکه در سطح جامعه نیز شهرت کافی داشت و محمدرضا پهلوی از این شهرت به خوبی مطلع بود. ابقاء چنین نخست‌وزیری عمق تباهی اخلاقی شاه و وابستگان او و اوج بی‌اعتنائی آنان را به کرامت انسانی و ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی جامعه نشان می‌دهد.

ارائه سند پیرامون فساد اخلاقی هویدا را با نامه‌ای آغاز می‌کنیم که فردی بنام خلیل انقلاب آذر برای هویدا ارسال داشته و در پرونده ساواک وی مضبوط است. ظاهراً نویسنده نامه از هویدا درخواستی داشته ولی از يك پیشنهاد ناشایست او برآشفته و نخست‌وزیر «آریامهر» را

مورد «عتاب‌های تند» قرار داده است. وارد حیطة حدس و گمان نمی‌شویم و داوری درباره مفاد نامه را به خواننده وا می‌گذاریم:

۴۴/۷/۴ - آقای عباس هویدا

من به قدر امکان به اعصاب خود فشار آوردم و حوصله به خرج دادم بلکه این نامه عتابی و عبرت‌انگیز را به شما نویسم ولی ممکن نگردید. شما فردی هستید نه خانواده دارید و نه مردی و نه تقوا و نه نجابت. شما مصداقی از افرادی هستید که امیرالمؤمنین با بیان فصیح خود تعریف کرده است: «وقتی برتری و فضیلت در اجتماع فراموش شود او باش و اشرار پا بر سریر حکومت گذارند و زمام امور به مشت گیرند و بر ارباب دین و فرهنگ حکومت کنند.» رفتار بیش‌رمانه شما با من نشان داد که شما هیچگونه علقه و رابطه قلبی و معنوی با فرزندان ایرانی ندارید. شما اسماً ایرانی ولی رسماً ایرانی نیستید. شما با من که سراسر عمر خود را به شرافت گذرانده و هرگز حتی يك لحظه جبهه مبارزه با ظلم و ظالم را ترك نگفته‌ام و از سلاله قهرمان‌هائی چون بابک‌ها، کوراوغلی‌ها، ستارخان‌ها، پسیان‌ها، خیابانی‌ها و الخ هستم، آن چنان رفتار بیش‌رمانه و نانجیبانه کردید که دود از سر و فریاد از دل برخاست. حوادث ایام و گردش روزگار تو را براریکه امیرکبیر نشانند که در خواب هم نمی‌دید. همان امیری که اهل آشتیان بود ولی تربیت شده آذربایجان و پرورده سرزمین قهرمان‌ها بود. با این وصف شما خجالت نکشیدید و حیا نمودید نسبت به کسی که از لحاظ دانش، اخلاق و شخصیت بر شما برتری داشت و در مقام استاد بود به وسیله مرد شریفی پیشنهاد بیش‌رمانه دادید و مرا به انجام عمل بیش‌رمانه دعوت کردید. زهی رذالت! زهی بیش‌رمنی! تنها اشتباه و گناه من این بود که خواسته بودم امر مشکل و خطیری را بر من محول نمایند تا کار نمونه انجام دهم و سرمشق اشخاص بیچاره وزاری که در مقام و مسند چاره‌جویان نشسته‌اند باشم. امید است این نامه تند و تیز ولی عبرت‌انگیز تو را تأدیب کند تا شخصیت و مقام اشخاص را به بازیچه‌نگیری و نصب‌العین خود قرار دهید که شخصیت يك امر ذاتی و معنوی است و مصنوعی نیست یعنی هرگز مقام و رتبه هر قدر بالاتر باشد ایجاد شخصیت نمی‌کند و در نظر مردم صاحب‌نظر با شخصیت جلوه نمی‌نماید مگر اینکه شخصیت ذاتی و لایزال داشته باشد.

این بود درس استاد به شاگرد بی ادب

با تقدیم نفرت‌های بی‌پایان

اسناد زیر گزیده‌ای از گزارش‌های متعددی است که گسترش شایعات پیرامون متارکه

هویدا و همسرش در سال ۱۳۵۰ و انحراف اخلاقی او را نشان می‌دهد:

در هفته گذشته حاج کریم‌بخش سعیدی عضو فراکسیون پارلمانی حزب مردم در يك صحبت خصوصی درباره علت جدائی آقای نخست‌وزیر و همسرش اظهار داشت: در مسافرتی که نخست‌وزیر به اتفاق همسرش به شاهرود رفته بود در آنجا با زن با نفوذی بنام لقاءالدوله که فامیل هویدا نیز هست ملاقات و به انجام امور مملکتی نیز می‌پردازد. پس از ورود و اتمام

تشریفات دولتی هویدا به خانم لیلا [امامی] می‌گوید تو در منزل لقاءالدوله بمان چون من باید با مقامات محلی ملاقات کنم و شام را نزد آن‌ها باشم. موقع خوابیدن نزد شما خواهم آمد. پاسی از شب گذشته از آمدن آقای هویدا خبری نمی‌شود و خانم هویدا به بهانه گردش در شهر از خانه لقاءالدوله خارج و به خانه فرماندار شاهرود می‌رود. چون مأمورین گارد او را می‌شناخته‌اند طبعاً مانع نمی‌شوند و خانم هویدا سرزده وارد اطاقی که نخست‌وزیر در آنجا استراحت می‌کرده است می‌شود، ولی با کمال تعجب مشاهده می‌کند که هویدا با یک پسر بچه که از قرار معلوم به وسیله فرماندار برای او آورده شده مشغول لواط می‌باشد. مشاهده این منظره باعث ناراحتی شدیدی برای خانم هویدا می‌شود و بلافاصله منزل را ترک و در تهران از هویدا تقاضای طلاق می‌کند. (گزارش به ساواک - ۱۳۵۰/۸/۳۰).

در چند روز اخیر در دادگستری و دادگاه‌های بخش واقع در خیابان فرصت شایعات زننده‌ای در مورد آقای هویدا به شدت رواج دارد، از جمله گیل دشتی قاضی دادگستری و مشایخ وکیل دادگستری اظهار می‌داشتند که سبهد حمیدی با هویدا روابط نامشروع دارد. نظریه چهارشنبه: چنین اظهاراتی از طرف دو نفر قاضی با توجه به دسترسی شنبه بعید به نظر نمی‌رسد ضمناً در بین مردم بعد از متارکه هویدا با همسرش شایعات مختلفی وجود دارد. (گزارش به ساواک - ۱۳۵۰/۱۰/۲۲).

و بالاخره، اسناد زیر گوشه‌ای از ریخت و پاش‌ها و حیف و میل‌های هویدا را بیان می‌دارد:

... با توجه به اینکه در حال حاضر روابط نامبرده [لیلا امامی همسر سابق هویدا] با وی حسنه می‌باشد و غالباً با هم به سر می‌برند به دستور آقای هویدا کلیه مایحتاج منزل و همچنین وسایل فنی و غیرفنی گلخانه سامان خانم امامی واقع در کرج که جدیدترین گلخانه پیش ساخته و مجهز به مدرن‌ترین دستگاه‌هاست از طریق نخست‌وزیری از داخل و خارج تهیه و وجه آن از بودجه محرمانه آقای نخست‌وزیر پرداخت می‌شود و آقای نخست‌وزیر علاوه بر تأمین گل مورد نیاز نخست‌وزیری خرید [از] آن را به دوستان و آشنایان خود نیز توصیه کرده است و خانم امامی از این راه سود زیادی می‌برد. (گزارش اداره کل نهم به اداره کل سوم - ۱۳۵۵/۱۱/۱۸).

در چند ماه گذشته هزینه میهمانی‌های خصوصی و اداری نخست‌وزیر به قدری افزایش یافته که واقعاً سرسام‌آور می‌باشد و در دو ماه گذشته در هر هفته کمتر شبی بوده که چند نفر مهمان خصوصی نداشته باشد و یکی از اقلام بسیار کلان مخارج و هزینه کادو و هدایای کریسمس می‌باشد که برای دیپلمات‌های مقیم تهران و خبرنگاران خارجی و دوستان خصوصی فرستاده می‌شود و برای مثال در چند هفته اخیر فقط ۷۰۰ کیلو خاویار از قرار کیلویی ۵۰۰ تومان کادو داده شده است. (گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم - ۱۳۵۵/۹/۲۴).

۱۶. سیمای سیاسی جعفر شریف امامی

جعفر شریف امامی، فرزند حاج محمدحسین نظام الاسلام، در ۲۷ خرداد ۱۲۹۱ ش. در تهران متولد شد. پدر او، از روحانیون تهران در دوران متأخر قاجاریه بود که از ناصرالدینشاه لقب «معمد الشریعه» و از مظفرالدینشاه لقب «نظام الاسلام» دریافت داشت. نظام الاسلام پیشکار میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران بود و با میرزا جوادخان سعدالدوله، از رجال مشروطه، و برادر او، مرتضی خان ممتازالملک، مربوط بود. وی در خرداد ۱۳۱۰ ش. در تهران درگذشت و در مقبره خصوصی ممتازالملک در امامزاده عبدالله دفن شد. جد پدری شریف امامی، میرزا ابوطالب اصفهانی (متوفی ۱۲۳۷ ق.)، ادیب و روحانی قرن سیزدهم هجری و صاحب حاشیه البهجة المرضیه معروف به حاشیه سیوطی است.^۱ نسب مادری نظام الاسلام به حاج محمد مهدی کلباسی، روحانی معروف اصفهان، و نسب مادری جعفر شریف امامی به حاج ملاهادی مدرس تهرانی، صاحب شرح کبیر، می‌رسد.

جعفر شریف امامی تحصیلات متوسطه را در تهران به پایان رسانید و برای ادامه تحصیل به سوئد و آلمان رفت و در این کشور آخرین مدرک تحصیلی خود را در رشته برق کسب نمود. او در ایران، در راه آهن دولتی شاغل بود و تا معاونت این سازمان رسید و در همین پُست بود که با اشغال ایران توسط متفقین به همراه عده ای دیگر توسط ارتش بریتانیا دستگیر و به اراک تبعید شد. درباره این سناریوی انگلیسی توضیح داده ایم،^۲ و با توجه به اینکه شریف امامی در زندگی

۱. دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۴۱۴

۲. مراجعه شود به همین کتاب، ج ۱، ص ۲۸۷؛ ج ۲، ص ۴۲۶، ۴۳۹

پسین خود هیچ قرینه‌ای دال بر ناوابستگی به سیاست انگلیس نشان نداد، همین امر پیشینه‌ او را در زمینه ارتباطات پنهان با انگلیسی‌ها زیر سؤال می‌برد.

در صحنه سیاست

جعفر شریف‌امامی پس از کسب این «وجاهت ملی»، به همراه سایر چهره‌های سرشناس وابسته به بریتانیا، وارد صحنه متلاطم سیاست روز شد و در پیوند با احمد قوام (قوام‌السلطنه) در سال ۱۳۲۴ به مدیرعاملی بنگاه آبیاری رسید. مهم‌ترین نقش سیاسی او در این زمان کارگردانی «اتحادیه اسکی» بود. «اسکی» (اتحادیه سندیکاهای کارگری ایران) سازمانی بود که توسط عوامل بریتانیا در رقابت با «شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران» (اتحادیه کارگری حزب توده به ریاست رضاروستا) تأسیس شد و در رأس آن يك چهره انگلوفیل به نام خسرو هدایت قرار داشت^۳ و عناصری چون دکتر مهیمن از فعالین آن بودند. شریف‌امامی پس از چندی به عنوان دبیر این اتحادیه انتخاب شد. در این زمان او به رزم‌آرا نزدیک شد و لذا در دولت او (تیر - اسفند ۱۳۲۹) به وزارت راه رسید. شریف‌امامی شوهرخواهر دکتر عبدالله معظمی، رئیس مجلس هفدهم در زمان دولت مصدق و از نزدیکان او، بود و به دلیل همین نسبت و نیز نزدیکی اش به زاهدی، در پی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به درخواست اعضای متواری دولت به مخفیگاه آنان رفت و ترتیب معرفی مصدق و سایرین را به زاهدی داد.^۴

جعفر شریف‌امامی در دولت سبهد فضل‌الله زاهدی مدیریت عامل سازمان برنامه را به

۳. خسرو هدایت، فرزند غلامرضا مخبرالدوله هدایت، در سال ۱۲۸۳ ش. در تهران به دنیا آمد. او از چهره‌های انگلوفیل سرشناس سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ بود که به روابط ویژه با اشرف بهلوی شهرت داشت. وی در مجلس پانزدهم نماینده تهران شد و در دولت حسین علاء (۱۳۳۴) به معاونت نخست‌وزیر رسید و در دولت‌های اقبال و شریف‌امامی (۱۳۳۶-۱۳۳۹) معاون پارلمانی، قائم‌مقام نخست‌وزیر در سازمان برنامه و وزیر مشاور بود. هدایت از اسفند ۱۳۳۹ تا اسفند ۱۳۴۳ سفیر ایران در بلژیک بود از آذر ۱۳۴۹ تا آذر ۱۳۵۰ سفیر در واتیکان، و سپس سفیر ایران در دفتر سازمان ملل در ژنو شد. او در همین سمت در مهرماه ۱۳۵۲ درگذشت. همسر هدایت، بنام اختر، دختر صارم‌الدوله بود و بدین ترتیب او باجناب حسن اکبر (سناتور) می‌شد.

۴. نجاتی، ص ۵۵۱-۵۵۲ (مصاحبه با دکتر غلامحسین صدیقی). مصدق نیز در خاطرات و تألمات (ص ۱۹۷) این امر را تأیید کرده است.

دست گرفت و در سال ۱۳۳۳ به سناتوری تهران انتخاب شد. ورود شریف امامی به مجلس سنا سرآغاز نقش وی به عنوان «ریش سفید سیاسی» رجال پهلوی می باشد و او به تبع همین نقش می کوشید تا در قبال مواضع سه ابرقدرت روز (آمریکا و انگلیس و شوروی) به «ناوابستگی» تظاهر کند. از همین روست که شریف امامی را از معدود مخالفان قرارداد کنسرسیوم (امینی - پیچ) و الحاق ایران به «پیمان بغداد» در مجلس سنا می یابیم. معهدا، این دست مواضع هیچگاه برای شریف امامی «وجاهت ملی» نساخت و به عکس سیمای سیاسی او را به عنوان يك چهره «انگلو فیل» تثبیت کرد. شریف امامی در دولت د کتر منوچهر اقبال وزیر صنایع و معادن شد و در همین زمان بود که قرارداد نافرجام ذوب آهن را با آلمان غربی منعقد ساخت و سپس در شهریور ۱۳۳۹ به نخست وزیری رسید.

دولت «مستعجل» شریف امامی ثمره يك دوره تنش های جدی در روابط ایران و آمریکا بود. در پی افول این تنش ها، شریف امامی به عنوان چهره مورد توافق دربار ایران، بریتانیا و حزب جمهوریخواه آمریکا زمام دولت را به دست گرفت و در این نقش از مغالزه با شوروی نیز مضایقه نداشت. معهدا، این آرامش دیری نپائید و در ۱۷ آبان ۱۳۳۹، جان کندی - از «حزب دمکرات» - به ریاست جمهوری آمریکا رسید و دولت «آشتی ملی» شریف امامی را دستخوش تلاطم نمود. تشدید فعالیت جناح های وابسته به «حزب دمکرات» آمریکا در ایران به اعتصاب معلمین و شهادت دکتر ابوالحسن خاندلی و سرانجام سقوط دولت شریف امامی، در اردیبهشت ۱۳۴۰، انجامید.

شریف امامی فعالیت خود را در این دوران چنین ارزیابی می کند:

اخیراً جلساتی با شرکت جمعی از منسوبین مهندس شریف امامی نخست وزیر سابق از جمله دکتر عبدالله معظمی، مهندس سیف الله معظمی، اللهیار صالح، دکتر جهان شاه صالح و سید [محمد] رضی ویشکایی و شخص مهندس شریف امامی به تناوب در منازل آنان تشکیل... می شود (سند ساواک - ۱۳۴۰/۱۱/۲۸).

...در جلسه اخیر مهندس شریف امامی اظهار داشته [:] کارکردن در این کشور فوق العاده مشکل است و نمی توان به اشخاص اعتماد نمود و در کابینه خود با اینکه اکثر اعضاء آن را شخصاً انتخاب و برگزیده بود [،]، معهدا نسبت به بعضی از آنها اعتماد نداشته [،]، کما اینکه در کابینه آقای دکتر اقبال هم که در آن عضو بوده [،]، مهندس [علیرضا] انصاری و دکتر [جمشید] آموزگار اعضاء کابینه [،]، مطالبی را که در هیئت دولت مطرح می گردید بلافاصله به مقامات سفارت آمریکا اطلاع می دادند و بعضی دیگر از اعضاء کابینه هم با سایر سفارتخانه های خارجی مربوط بودند و مطالبی را که نیاستی در جایی مطرح شود و جنبه سرّی داشت در خارج

بازگو می کردند... (سند ساواک - ۱۲/۱ - ۱۳۴۰).

شریف امامی و «بحران امینی»

جعفر شریف امامی، یکی از بازیگران اصلی دوران «بحران امینی» بود. به اعتقاد ما، نقش شریف امامی در این زمان يك سناریوی از پیش پرداخت شده بود، که در کنار سناریوی «نخبگان آمریکایی» حسنعلی منصور به منظور زیرکن ساختن نفوذ امینی و اادار کردن دولت کندی به تمکین در برابر تداوم حاکمیت کاست «اشرافیت اطلاعاتی» بر ایران و تفویض اختیارات تام به شاه طرّاحی و اجرا شد. در این سناریو، شریف امامی در نقش دیرین خود به عنوان «ریش سفید سیاسی» بازی می کرد و مغالزه با «جبهه ملی» و روسها و تحریک آنان علیه امینی پرده های این سناریو بود. این پیچیدگی نقش شریف امامی در اسناد زیر نمایان است:

سند ۱:

احمد آرامش رهبر گروه ترقیخواهان به دوستان خود اظهار داشته [[: شخصاً کاندیدای نخست وزیری نیست ولی برای زمامداری مجدد مهندس شریف امامی فعالیت خواهد کرد. آرامش افزوده [[: اکنون مردم متوجه شده اند که سیاست داخلی و خارجی دولت شریف امامی به مراتب بهتر از سیاست دولت فعلی [امینی] بوده و ترکیب وزراء کابینه مهندس شریف امامی هم از وزراء این کابینه شایسته تر بوده اند. آرامش گفته است [[: بطور قطع مهندس شریف امامی مجدداً به ریاست دولت منصوب خواهد شد و بسیاری از رجال سیاسی کشور نیز از این امر پشتیبانی می نمایند. (سند ساواک - ۶/۲۷ - ۱۳۴۰).

سند ۲:

بعد از ظهر گذشته [،] مهندس شریف امامی در منزل عبدالوهاب اقبال برادر د کتر منوچهر اقبال ضمن صحبت اظهار می داشت [[: ...مخالفین دولت انتظار پایان مذاکرات وزیر امور خارجه در نیویورک را می کشند و معتقدند این مذاکرات تکلیف دولت کنونی را روشن خواهد کرد و نیز معتقد بود که بنابر اطلاعات مورد وثوقی که دارد روسها به هیچوجه با دولت حاضر کنار نخواهند آمد و روزبه روز بر وخامت روابط ایران و شوروی افزوده خواهد شد و فعالیت هایی که جریان دارد هیچ تأثیری در مناسبات دو کشور نخواهد کرد. (سند ساواک - ۷/۳ - ۱۳۴۰).

سند ۳:

به موازات فعالیت های اخیر فتح الله فرود و اسدالله رشیدیان و سیدجعفر بهبهانی [،] مهندس شریف امامی هم شروع به فعالیت هایی نموده و احمد آرامش، د کتر عبدالله معظمی و د کتر سیدمحمد سجادی هم در این مورد با مشارالیه همکاری داشته اند و د کتر معظمی رابط بین

سران جبهه ملی و شریف امامی، و دکتر سید محمد سجادی رابط بین نامبرده و سید جعفر بهبهانی [۱] و احمد آرامش نیز به اتفاق علی وارسته و سردار فاخر حکمت با دستجات متفرق دیگر تماس حاصل می‌نموده‌اند و این عده مشترکاً برای نخست‌وزیری مجدد مهندس شریف امامی فعالیت می‌نموده‌اند و جلسات آنها نیز با حضور سه چهار نفر کماکان تشکیل و فعالیت آنان در نهایت اختفا ادامه دارد. (سند ساواک - ۱۳۴۰/۱۱/۱۰).

سند ۴:

یکی از نزدیکان مهندس شریف امامی نخست‌وزیر سابق اظهار می‌داشت [۲]: مشارالیه اخیراً بر شدت فعالیت خود جهت احراز مجدد مقام نخست‌وزیری افزوده است و اکثر مخالفین دولت نیز گرد مشارالیه جمع شده‌اند و اگرچه شریف امامی اقدامات حادی علیه دولت به عمل نمی‌آورد ولی عده‌ای از شخصیت‌های مؤثر مملکت از جمله آقای حسین علاء وزیر دربار شاهنشاهی [۳]، عبدالله انتظام رئیس هیئت مدیره شرکت ملی نفت، سبهد [صادق] امیرعزیزی وزیر کشور، سرلشکر نعمت‌الله نصیری رئیس شهربانی کل کشور از مساعدت به وی خودداری نمی‌کنند و از وزرای فعلی کابینه آقای دکتر جهانگیر آموزگار وزیر بازرگانی نیز روابط حسنه‌ای با مهندس شریف امامی برقرار نموده و آقای عطاءالله خسروانی وزیر کار نیز با ایشان در تماس است. (سند ساواک - ۱۳۴۰/۱۲/۱).

سند ۵:

طرفداران جبهه ملی و عناصر توده‌ای سابق که در زمان نخست‌وزیری مهندس جعفر شریف امامی شدیدترین مبارزه‌ها را با او کرده‌اند [۴] اکنون در مجالس و محافل از وی به نیکی یاد می‌کنند و می‌گویند شریف امامی می‌خواست با استفاده از رقابت دو سیاست روس و آمریکا کارخانه ذوب آهن را بسازد و به جای تعدیل بودجه از راه حذف مزایای کارمندان تشکیلات سازمان برنامه را به هم بزند و قراردادهای منعقد شده بین سازمان برنامه و کمپانی‌های خارجی را لغو کند و کار هر وزارتخانه‌ای را به خود وزارتخانه مربوطه برگرداند... (سند ساواک - ۱۳۴۱/۴/۲).

سند ۶:

مجبعلی دبیر سپهری که با مقامات شوروی ارتباط دارد می‌گفت [۵]: شورویها با اینکه فعلاً با ایران روابط حسنه‌ای دارند ولی مایلند حکومت دیگری که در نزدیک شدن به شورویها فعالیت بیشتری داشته باشد روی کار آید و بین رجال فعلی کشور مهندس شریف امامی را بهتر از دیگران می‌دانند... (سند ساواک - ۱۳۴۱/۹/۴).

سند ۷:

سران و فعالین جبهه ملی با توسل به دکتر عبدالله معظمی و مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا در تلاشند تا در مدت بازداشت مهندس بازرگان استاد دانشگاه که در دادگاه بدوی نظامی به ده سال زندان محکوم شده است تخفیف کلی داده شود. شنیده شده [که] مهندس

شریف امامی در این مورد قول مساعد داده و از هم اکنون مشغول اقداماتی است تا بلکه بتواند قبل از مراجعت اعلیحضرت همایون شاهنشاه به ایران زمینه این امر را فراهم نماید. ضمناً به طوری که گفته شده مهندس [عبدالله] ریاضی رئیس مجلس شورای ملی نیز به علت سابقه دوستی و همکاری با مهندس بازرگان مایل به کمک به مشارالیه می باشد. (سند ساواک - ۱۳۴۲/۱۱/۵).

شریف امامی و «حکومت متحده جهانی»

جعفر شریف امامی با نقش زیرکانه‌ای که در زمان «بحران امینی» ایفاء نمود، بیش از پیش خود را نشان داد و به پاس آن، پس از سقوط دولت امینی، در سال ۱۳۴۱ به نیابت تولیت «بنیاد پهلوی» منصوب شد. او در سال ۱۳۴۲ مقام شامخ ریاست مجلس سنا را به دست گرفت و تا آستانه انقلاب اسلامی ایران، به مدت ۱۵ سال، در این سمت بود؛ پستی که با مقام او به عنوان «استاد اعظم فراماسونری» انطباق کامل داشت.

در همین زمان، در تداوم سناریوی زمان دولت امینی، شریف امامی به تشکیل «جمعیت ایرانی طرفدار حکومت متحده جهانی» دست زد و با زیرکی به مطرح ساختن دکتر جلال عبده به عنوان کاندید نخست وزیری پرداخت؛ هر چند از آغاز روشن بود که این سناریو جدی نیست و عبده هیچ شانسی برای ارتقاء در دیوانسالاری رژیم پهلوی ندارد.

سند ۱:

اخیراً جمعیتی بنام جمعیت طرفدار حکومت جهانی به ریاست آقای مهندس شریف امامی تشکیل شده که اسامی اعضای شورای عالی و هم چنین اعضای کمیسیون مرکزی جمعیت مزبور به شرح زیر می باشد.

الف - اعضای شورای عالی جمعیت [:]

- ۱- آقای مهندس شریف امامی رئیس ۲- دکتر غلامرضا کیان نایب رئیس اول ۳- دکتر فرهودی استاد دانشگاه [،] نایب رئیس دوم ۴- سردار فاخر حکمت رئیس سابق مجلس شورای ملی مشاور جمعیت ۵- علی اصغر حکمت استاد دانشگاه [،] مشاور جمعیت ۶- دکتر پیرنیاخرانه دار جمعیت ۷- دکتر هومن استاد دانشگاه [و] نویسنده نشریات و مجلات جمعیت ۸- دکتر ابوالقاسم ملکی مسئول هدایت افراد به داخل جمعیت ۹- آقای جنگی حسابدار جمعیت ۱۰- آقای حکمتی صندوقدار جمعیت ۱۱- دکتر محمود بهراد دبیر فرهنگ بخش شش ۱۲- صفرعلی کوتوال مسئول چاپ و پللی کپی نشریات جمعیت.

ب - اعضای کمیسیون مرکزی جمعیت [:]

- ۱- آقای دکتر علی آبادی ۲- دکتر ستوده ۳- بهبهانی موسوی ۴- دکتر عبده ۵- دکتر

فرهود ۶- کاظمی ۷- دکتر [احمد] متین دفتری ۸- سرهنگ بازنشسته منتصر (این شخص اشعاری به منظور چاپ در نشریات جمعیت مزبور می‌سراید.)
هم‌چنین تیمسار فروزان تقاضای عضویت در جمعیت فوق را نموده ولی دکتر علی‌آبادی تاکنون از پذیرفتن مشارالیه خودداری نموده و اظهار داشته است که باید در اطراف نامبرده تحقیقات بیشتری به عمل آوریم.
تعداد تقریبی کسانی که تاکنون به عضویت جمعیت مزبور درآمده‌اند قریب ۲۵۰۰ نفر هستند که سالیانه ۵۰۰ ریال حق عضویت می‌پردازند... (سند ساواک - ۱۳۴۳/۷/۹).

سند ۲:

سند مورخ ۱۳۴۳/۶/۵ ساواک درباره «جمعیت ایرانی طرفدار حکومت جهانی» اسامی یک هیئت ۷ نفری را، به شرح زیر، در رأس جمعیت فوق ذکر می‌کند: مهندس شریف امامی، اشرف احمدی، دکتر احمد متین‌دفتری، دکتر جلال عبده، دکتر محمد سجادی، دکتر صدیق اعلم، دکتر خواجه‌نوری. سند فوق می‌افزاید که تعدادی از سناتورها، مانند محمدعلی مسعودی، قصد دارند فقط عضو افتخاری این جمعیت باشند و مسعودی بابت این عضویت افتخاری مبلغ ۱۰۰۰۰ ریال پرداخته است. برای به ثبت رسانیدن این جمعیت اقدام شده و آدرس منزل شریف امامی به عنوان آدرس جمعیت تعیین گردیده است.

سند ۳:

طبق اطلاع متن سخنرانی هفته گذشته دکتر جلال عبده به وسیله مهندس شریف امامی [،] عبدالعسین نیک‌پور و خود دکتر عبده تهیه شده بوده که در آن حملات و انتقاداتی نسبت به برنامه‌های اقتصادی دولت صورت گرفته بود. پس از این سخنرانی عوامل و ایادی شریف امامی رئیس مجلس سنا در پاره‌ای از محافل سیاسی شایع کرده‌اند که مقدمات زمامداری دکتر عبده کاملاً فراهم شده و نامبرده در آینده نزدیکی به نخست‌وزیری منصوب خواهد شد. (سند ساواک - ۱۳۴۳/۸/۳۰).

سند ۴:

طبق اطلاع دکتر جلال عبده که در حال حاضر با کمک مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا و سایر اعضای جمعیت ایرانی طرفدار حکومت جهانی برای احراز مقام نخست‌وزیری فعالیت می‌کند [،] در محفلی اظهار داشته [،] راه پیشرفت مملکت جلوگیری از دخالت اعلیحضرت همایون شاهنشاه در امور کشور است و دکتر امینی قصد داشت این منظور را عملی کند ولی به علت عدم شناسایی طریقه صحیح موفق نگردیده [،] لیکن وی کاملاً واقف است که به چه ترتیبی باید این نظر را عملی نمود. (سند ساواک - ۱۳۴۳/۹/۳).

سند ۵:

دکتر جلال عبده که اکنون خود را کاندیدای نخست‌وزیری کرده و از طرف مهندس

شریف امامی، دکتر متین دفتری و دکتر سجادی حمایت می‌شود این روزها فعالیت‌های خود را تشدید نموده است. (سند ساواک - ۱۳۴۳/۹/۱۲).

سند ۶:

به قرار اطلاع مسئله تشدید فعالیت دکتر جلال عبده جهت احراز پست نخست‌وزیری به عرض ملوکانه رسیده و معظم له از این جریان ناراحت شده‌اند. به عقیده مقامات مطلع سیاسی اعلیحضرت همایون شاهنشاه با دکتر عبده که مورد حمایت کارگردانان جمعیت طرفدار حکومت جهانی مهندس شریف امامی، دکتر متین دفتری، دکتر سجادی می‌باشد [،] نظر مساعدی ندارند زیرا نامبرده ضمن اخذ تماس با مقامات کشورهای بیطرف از جمله هندوستان علیه سازمان پیمان مرکزی [سنتو] مطالبی بیان داشته و وعده داده در صورت احراز مقام نخست‌وزیری ایران را از سنتو خارج خواهد ساخت. (سند ساواک - ۱۳۴۳/۹/۱۴).

شریف امامی در نقش «ریش سفید» فراماسونری ایران می‌کوشید تا طی دوران ۱۵ ساله ریاست خود بر مجلس سنا، نقش «میان‌روی» و «شیخوخت» را حفظ کند و خویشتن را به عنوان يك چهره «وجیه‌المله» و مستقل از دو جناح «انگلو فیل» (حزب مردم علم) و «بانکوفیل» (حزب ایران نوین) جلوه دهد.

سند ۱:

سناتور جعفری روز ۴۳/۶/۹ در منزل خود به یکی از دوستانش اظهار داشته [[: آقای [حسنعلی] منصور نخست‌وزیر خیلی مایل بوده عده‌ای از سناتورها را نیز وادار نماید با قبول عضویت حزب ایران نوین پایگاهی در مجلس سنا به نفع خود تشکیل دهد [،] ولی مهندس شریف امامی از حضور ملوکانه استدعا کرده است اجازه فرمایند مجلس سنا در جریانات سیاسی کشور بی‌طرف بماند و سناتورها استقلال خود را در جریانات پارلمانی حفظ کنند. سناتور جعفری می‌گفت [[: بی‌طرف ماندن سناتورها در فعالیت‌های حزبی موجب شده که افکار عمومی مردم از هر طبقه‌ای با نظر احترام فوق‌العاده‌ای به ما می‌نگرند و مجلس سنا که مورد مخالفت افکار عمومی بود امروز از حمایت همه دستجات برخوردار است... (سند ساواک - ۱۳۴۳/۶/۱۰).

سند ۲:

شخص مطلع و برجسته‌ای می‌گفت [[: در روز قبل در جلسه‌ای با شرکت شریف امامی رئیس مجلس سنا بودیم و خیلی جلسه خصوصی بود. رئیس سنا می‌گفت [[: من اوضاع را خیلی بد می‌بینم. تمام مردم ناراضی در حد انفجار هستند [،] من که همه چیز دارم می‌بینم وضع به نحوی است که شخص وقتی به خود می‌اندیشد عدم رضایت در باطن او مشاهده می‌شود [،] و اضافه می‌کرد [[: خیلی احساس وضع غیرعادی و آینده‌ای مبهم می‌کنم. در مورد نفت هم شریف امامی می‌گفت [[: وضع را روشن نمی‌بینم و فایده‌ای هم ندارد [که] ۲۴ میلیارد [دلار]

به ما پول دادند [۰]. بیست میلیارد آن را که پس دادیم و حتی به انگلستان وام دادیم و چهار میلیارد بقیه هم به دست عوامل اجرایی از بین می‌رود و می‌خورند [۰]. اگر پولی نمی‌دادند بهتر بود، لا اقل دلمان نمی‌سوخت و می‌گفتیم يك روز بالاخره پول وصول می‌شود، یعنی نفت به فروش می‌رسد و می‌توانیم با پول آن کاری برای مردم و مملکت انجام دهیم. (سند ساواک - ۱۳۵۴/۱۰/۱۷).

جعفر شریف امامی در همین نقش «مستقل» و «ریش سفید مآب» در مرداد ۱۳۴۶ به ریاست مجلس مؤسسان سوّم رسید، که وظیفه داشت نیابت سلطنت فرح پهلوی را تسجیل کند. با توجه به شهرت فرح به عنوان يك چهره مقبول آمریکا،^۵ ارزیابی شریف امامی از این تحوّل چنین است:

فرهاد صفانیا اظهار می‌داشت که با عده‌ای از رجال مملکت و از جمله آقایان مهندس شریف امامی، احمد معظمی و سناتور سیدجلال الدین تهرانی بحث می‌کردیم و نظر آنها این است که آمریکایی‌ها مجدداً به آن نظر قدیمی و تز سابق خود که می‌گفتند شاه مملکت باید مقامی مصون بوده و دخالتی در امور جاری مملکت نداشته باشد و دولت‌ها باید حکومت کنند و مجلس هم طوری باشد که کارهای دولت را با قاطعیت رسیدگی و بررسی نماید برگشته‌اند و روی این اصل تشکیل مجلس مؤسسان و انتخاب نایب السلطنه را پیشنهاد کرده‌اند که برای آزمایش پس از انتخاب نایب السلطنه و تشکیل يك دولت قوی و مجلس نیمه‌ملی بگویند اعلیحضرت همایونی چند ماهی در خارج از کشور باشند و نایب السلطنه و دولت و مجلس مملکت را اداره کنند و آن وقت بررسی کنند و ببینند چه نتایجی این کار خواهد داشت و این که شهبانو هر روز به استان‌ها و ولایات و مؤسسات تشریف می‌برند برای آن است که از نزدیک به امور کشور آشنایی پیدا کنند. (سند ساواک - ۱۳۴۶/۳/۲).

اگر این تحلیل صحت داشته باشد، باید آن را به طرح‌های دولت جانسون در واپسین سالهای موجودیتش نسبت داد، و اعاده محمدرضا پهلوی به قدرت پیشین، و این بار در ابعادی بس فراتر، با پیروزی جمهوریخواهان و صعود دولت نیکسون در پیوند است؛ و به تبع همین تحوّل بود که محمدرضا پهلوی به انحلال شورای سلطنت و برکناری فرح از نیابت سلطنت دست زد.

۵. اسناد «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) که در جریان تسخیر «لانه جاسوسی» به دست آمد، توجه ویژه مقامات اطلاعاتی و سیاسی آمریکا را به فرح نشان می‌دهد. مراجعه شود به: مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، جلد اول، ۱۳۶۶. درباره پیوندهای مرموز لیلی امیرارجمند، محرم‌ترین دوست فرح، با سرویس‌های اطلاعاتی غرب و به احتمال قوی «سیا» در بیوگرافی او مندرج در کتاب حاضر توضیح داده شده است.

رقابت‌های انتخاباتی در آمریکا و تنش‌های آن، در سالهای ۱۳۴۶-۱۳۴۷ تلاطم‌های سیاسی در میان دولتمردان پهلوی پدید ساخت و جناح‌های مختلف، بر مبنای پیوند خود با کانون‌های متنوع قدرت در غرب، به منظور تصرف مقام صدارت و وزارت به توطئه‌هایی علیه دولت هویدا دست زدند. شریف‌امامی نیز در این کشاکش‌ها، هر چند محتاط و معتدل، شرکت داشت. در نتیجه همین رقابت‌ها است که ساواک در تاریخ ۱۳۵۰/۳/۱ چنین ارزیابی از او ارائه می‌دهد:

...شخصی است خودخواه [و] جاه‌طلب و برای رسیدن به مقامات مملکتی از هیچ جنایتی رویگردان نیست، با آقای اسدالله علم وارد شیرزاهدی و سبهد نصیری روابط حسنه‌ای نداشته و اکثراً مابین سناتورها از آنان بدگویی می‌کند. پدر مشارالیه معمم است و دارای حسن شهرت نبوده... در عنفوان جوانی از لباس روحانی استفاده می‌نموده... با کمک سیاست دولت انگلیس و چون فردی پشت‌هم‌انداز می‌باشد توانسته موقعیت و نفوذ خود را تاکنون حفظ نماید.

«لژ بزرگ ایران» و جایگاه آن

با صعود ریچارد نیکسون به ریاست جمهوری آمریکا (آبان‌ماه ۱۳۴۷) و اقتدار جناح «صهیونیست‌های نصاری»^۶ در بریتانیا، محمدرضا پهلوی، با برنامه‌ریزی زیرکانه شاهپور ریورتر و اسدالله علم، به اجرای طرح‌هایی برای منکوب ساختن دولتمردان و ایجاد سیطره مطلقه بر مجامع توطئه‌گر ماسونی دست زد. یکی از این طرح‌ها، تمرکز لژهای پراکنده فراماسونری موجود در ایران در «لژ بزرگ ایران» به ریاست جعفر شریف‌امامی بود. سند مورخ ۱۳۵۵/۱۱/۳۰ ساواک، وضع فراماسونری ایران را پیش از تأسیس «لژ بزرگ ایران» چنین توضیح می‌دهد:

... قبل از اینکه لژ بزرگ ایران تشکیل گردد [،] لژهای فراماسونری منظم ایران به سه گروه تقسیم می‌شدند:

الف: لژهای تابع تشکیلات ماسونی انگلستان - این لژها در محل سابق انجمن رازی واقع در خیابان شاهرضا جلسات خود را تشکیل می‌دادند و در رأس آنها يك نفر انگلیسی به نام کریستوفر فری تبعه انگلیس که به تجارت در تهران مشغول بود قرار داشت.

۶. «صهیونیست‌های نصاری» اصطلاحی است که توسط برخی محققین غرب بر جناح وابسته به صهیونیسم دولتمردان بریتانیا اطلاق می‌گردد و چهره‌هایی چون دیزرائیلی (یهودی‌الصل)، بالفور، لرد نورثکلیف، وینستون چرچیل، ادوارد هیث، مارگارت تاچر و غیره را در برمی‌گیرد.

ب: لژهای تابع تشکیلات ماسونی فرانسه - این لژها جلسات خود را در محل انجمن سابق بوعلی سینا و محل فعلی انجمن رازی در خیابان بهارستان تشکیل می دادند. در رأس این تشکیلات دکتر سعید مالک و دکتر منوچهر اقبال قرار داشتند.

پ: لژهای تابع تشکیلات ماسونی آلمان - جلسات این لژها کاملاً محرمانه و زیر نظر مهندس جعفر شریف امامی [قرار داشتند.] فعالیت و جلسات آنها در منزل شخصی دکتر علی امیر حکمت در قلهک تشکیل [می شد.]

اما به دنبال تشکیل لژ بزرگ ایران ترکیب رهبران [این] لژ به شکلی صورت گرفت که مهندس شریف امامی از لژهای آلمانی، دکتر حسن امامی از لژهای انگلیسی و دکتر احمد علی آبادی از لژهای فرانسوی در رأس لژ بزرگ ایران واقع [شدند.]...

مراسم «تقدیس» لژ بزرگ ایران توسط سه استاد اعظم فراماسونری بین المللی (سررونالد اوریونینگ^۷ - استاد اعظم لژ بزرگ اسکاتلند، ارنست وان هیک - استاد اعظم لژ بزرگ ملی فرانسه و ورنر رومر - استاد اعظم لژهای بزرگ متحده آلمان) در اسفند ۱۳۴۷ صورت گرفت. سند مورخ ۱۳۴۷/۷/۱۸ ساواک حاکی است که انتصاب شریف امامی به ریاست «لژ بزرگ ایران» با انتخاب و تصویب محمدرضا پهلوی بوده^۸ و سند دیگر ساواک نشان می دهد که شاه، قاعدتاً به منظور نشان دادن اقتدار خود بر فراز فراماسونری، استاد اعظم لژ بزرگ اسکاتلند را - مهم ترین شخصیت در میان سه استاد اعظمی که به ایران وارد شدند - به حضور نپذیرفت. این قدرت نمایی شاه با حادثه عجیب دیگری که جو ماسونی ایران را در اواخر سال ۱۳۴۷ و اوایل سال ۱۳۴۸ به شدت آشفته کرد، مقارن است. این حادثه، انتشار کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران، اثر اسماعیل رائین، می باشد.^۹

سند مورخ ۱۳۴۸/۴/۱۰ ساواک، واکنش شریف امامی را در قبال این حادثه چنین شرح می دهد:

آقای [علی] آبتین رئیس بازرسی مجلس سنا روز ۴۸/۴/۸ در يك مذاکره خصوصی اظهار داشت [:] اوایل هفته قبل آقای مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا به آقای فخرالدین وفار رئیس مجلس مأموریت داده است بطور خیلی محرمانه يك نسخه از جلد چهارم کتاب فراماسونری را تهیه و به نامبرده تحویل دهد و آقای وفا کتاب مزبور را در اسرع وقت تهیه و در اختیار آقای شریف امامی گذارده است [.] آقای شریف امامی در حالی که از انتشار کتاب مزبور سخت ناراحت بود به وفا گفته است که ناشر این کتاب به پشتیبانی و حمایت

۷. نام فوق در برخی اسناد ساواک «سررینالد اردنیل» آمده است.

۸. همین کتاب، ج ۲، ص ۲۴۶

۹. مراجعه شود به: همین کتاب، ج ۲، ص ۲۴۲-۲۴۵

ساواک مبادرت به چاپ و توزیع آن نموده و روز سه شنبه که شرفیاب خواهم شد این موضوع را به عرض شاهنشاه خواهم رساند.

(آقای شریف امامی ساعت ۱۱۳۰ روزهای سه شنبه هر هفته وقت شرفیابی دارد) ضمناً روز موعود کتاب مربوطه را در کارتن کارهای شرفرضی با خود به دربار برده است [۰] بعداً آقای آبتین اضافه نمود[: معمولاً آقای شریف امامی بعد از هر شرفیابی به خانه خود به شمیران می‌رود]، ولی روز سه شنبه هفته قبل بعد از شرفیابی تلفنی با مجلس تماس حاصل و اطلاع داده است به مجلس خواهد آمد [۰] لحظه‌ای بعد آقای شریف امامی از اتومبیل خود پیاده با حالتی پریشان و ناراحت و بسیار عصبانی به طرف اطاق کار خود رفته و با شخص ناشناسی تلفنی تماس [گرفته] و به مخاطب با صدای بلندی که بی شباهت به فریاد نبوده است اظهار می‌دارد[: مطالب کتاب را به عرض رساندم و حتی اظهار داشتم که بدون اجازه ساواک چطور ممکن است چنین کتابی طبع و انتشار یابد ولی در مقابل عرایض خود پاسخی دریافت نداشتیم و به عرایض دیگر پرداختم و دستور گرفتم.

ناطق [آبتین] سپس اظهار عقیده نمود که آقای شریف امامی در حال حاضر مسئول و گرداننده فراماسیون در ایران می‌باشد [۰] سپس نقل قول از اظهارات آقای عدل‌الملک دادگر [۰] که از رجال سیاسی قدیمی ایران چندین دوره سناتور و ریاست مجلس شورایی را عهده دار بوده [۰] گفت[: کلیه افرادی که نامشان در کتاب فراماسونری برده شده در ظرف پنج سال آینده از رأس امور مهم برکنار خواهند شد] [۰] ناطق بعد اشاره به اظهارات آقای مشایخ منشی مخصوص آقای شریف امامی [۰] که اصولاً کارهای سرّی و محرمانه وی را انجام می‌دهد [۰] نموده و گفت[: نامبرده در یک صحبت خصوصی به مشارالیه گفته است[: من هنگامی وارد جمعیت فراماسونری شده‌ام که تصمیم بر آن است این قبیل اشخاص را از رأس امور مهم و حسّاس برکنار نمایند] [۰] و بعداً ادامه داده است[: آقای شریف امامی این روزها به خاطر کتاب راین بسیار ناراحت و عصبانی می‌باشد و حتی پیش شاهنشاه آریامهر از این موضوع شکایت نموده ولی متمرثر واقع نگردیده است و متصور است خود دستگاه با انتشار این کتاب می‌خواسته آبروی ما را ببرد و ما غافل بوده ایم که به خاطر ۷ الی ۸ هزار تومان خود را در تله انداخته و از ما هتک آبرو شده است...

شریف امامی و فراماسونری

انتشار کتاب راین نه تنها سبب برکناری ماسون‌ها نشد، بلکه در سالهای بعد، این تشکیلات خُفیه با نظارت مستقیم و مقتدرانه محمدرضا پهلوی و با کارگردانی شریف امامی توسعه بیشتر یافت. در زمینه نقش شریف امامی در فراماسونری ایران اسناد متعددی در اختیار ماست که به درج گزیده‌ای از آن می‌پردازیم:

سند ۱:

کنگره لاینز در روزهای ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۴۷ با شرکت نزدیک به ۳۵۰ نفر از برگزیدگان باشگاه‌های مناطق سه گانه ایران در هتل بزرگ رامسر تشکیل شد. در ابتداء کنگره پیام شاهنشاه آریامهر توسط شیرمرد مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا قرائت گردید و ریاست کنگره با شیرمرد مهندس شریف امامی بود. (سند ساواک - ۱۳۴۷/۳/۱۸).

سند ۲:

نهمین کنگره سالیانه مناطق سه گانه لاینز بین المللی در ایران با شرکت نمایندگان ۱۲۰ باشگاه سراسر کشور در هتل ونک با پیام شاهنشاه آریامهر به وسیله آقای مهندس شریف امامی افتتاح شد. (سند ساواک - ۱۳۴۸/۲/۳۱).

سند ۳:

نمایندگان فراماسونری مجلس شورایملی در انتخابات داخلی سال گذشته مجلس شورایملی عملاً همه فراماسون‌های وابسته به گروه اکثریت مقامات هیئت رئیسه و هیئت رئیسه کمیسیون‌ها را حایز گردیدند که این موضوع در میان نمایندگان غیر فراماسونی اثر فوق العاده بدی به جای گذارده و اکنون نیز گفته می‌شود که در انتخابات سال جاری نیز همه مقامات مذکور را در درجه اول نمایندگان وابسته به فراماسون‌ها اشغال خواهند نمود. [ضمناً اسامی نمایندگان فراماسونری به شرح زیر معروض و در رأس آنها عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورایملی قرار گرفته و مدت دو سال است که به گروه فراماسونری شریف امامی رئیس مجلس سنا پیوسته است.] ضمناً از تعداد نمایندگان مذکور برخی از آنها حتی سواد ابتدایی نداشته و برخی نیز به گروه فراماسونری دکتر اقبال رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران پیوسته‌اند که اسامی چند نفر از آنان در کتاب منتشر شده وسیله راتین ذکر نگردیده است.

۱- رؤسای کمیسیون‌های مجلس [:]

الف - مرتضی قلی کیان	رئیس کمیسیون وزارت آبادانی و مسکن
ب - محمد شفیق امین	رئیس کمیسیون وزارت آموزش و پرورش
پ - کریم اهری	رئیس کمیسیون وزارت دارایی
ت - منوچهر پزشکی	رئیس کمیسیون وزارت راه
ث - جهانگیر سرتیپ‌پور	رئیس کمیسیون عرایض
ج - عبدالرضا عدل طباطبایی	رئیس کمیسیون اقتصاد
د - عبدالمجید موسوی	رئیس کمیسیون استخدام
ذ - محمود ضیایی	رئیس کمیسیون خارجه
ر - محمدعلی مرتضوی	رئیس کمیسیون بودجه
ز - مصطفی الموتی	رئیس کمیسیون برنامه (گروه اقبال)

ص - محمد حسین اعتمادی
 ض - حیدرعلی ارفع
 ع - کاظم مسعودی
 غ - مهدی شیخ الاسلامی
 ط - محمود روحانی
 ظ - حسن مصطفوی نائینی

۲- هیئت رئیسه کمیسیون ها [:]

رئیس کمیسیون بهداری
 رئیس کمیسیون تحقیق
 رئیس کمیسیون تولیدات کشاورزی
 رئیس کمیسیون دادگستری
 رئیس کمیسیون کشور
 رئیس کمیسیون محاسبات

الف - سیف الله وحیدنیا

ب - کاظم کورس

پ - اسدالله موسوی ماکویی

ت - امین غنی

ث - ویلسون بین منصور

ج - جواد مهذب

د - فضل الله کاسمی

ذ - حسین متین

ر - فروز فروهر

ز - فیروز عدل

س - [محمود] مصطفوی

ش - محمد بهنیا

ص - ناصر عجم

ض - محسن خواجه نوری

مخبر کمیسیون اطلاعات

اقتصاد

آموزش و پرورش

مخبر کمیسیون پست و تلگراف

نایب رئیس کمیسیون بهداری

نایب رئیس کمیسیون تحقیق

نایب رئیس کمیسیون دادگستری

مخبر کمیسیون دادگستری

مخبر کمیسیون راه

کمیسیون فرهنگ و هنر

مخبر کمیسیون کشور و محاسبات

نایب رئیس کمیسیون همکاری مجلسین

مخبر کمیسیون همکاری مجلسین

سخنگوی حزب ایران نوین و رئیس کمیته

نمایندگان حزب ایران نوین

(سند ساواک - ۱۳۴۸/۷/۱۲)

سند ۴:

شاهنشاه آریامهر پس از مراجعت از مسافرت خارج از کشور در مورد فراماسونری به آقای مهندس شریف امامی فرموده اند [:] وضع در چه حال است [،] این پولدارها و گردن کلفت هایی که هستند چه می کنند [،] پول جمع کنید ساختمان بسازید زمین را هم من می دهم.

نظریه: با توجه به اینکه ممکن است رؤسای کشورهای فنلاند و سوئد که از رؤسای درجه اول فراماسونری می باشند در مسافرت شاهنشاه آریامهر به خارج از کشور مذاکراتی در مورد فراماسونری با معظم له نموده اند که شاهنشاه آریامهر نیز روی این اصل اوامر فوق را به آقای شریف امامی صادر فرموده اند. (سند ساواک - ۱۳۴۹/۴/۲۸)

سند ۵:

جلسه لژ بزرگ ایران روز ۵۱/۱۲/۳ در محل هنرستان دختران واقع در خیابان سوم اسفند به ریاست استاد اعظم مهندس شریف امامی و با حضور رؤسای لژهای فراماسونری وابسته به لژ بزرگ ایران تشکیل گردید. آقای شریف امامی اظهار داشته است که برای ساختمان لژ بزرگ ایران بایستی همه ماسون‌ها کمک‌های قابل ملاحظه‌ای بنمایند تا هرچه زودتر ساختمان مورد بحث شروع گردد. (سند ساواک - ۱۳۵۱/۱۲/۶).

سند ۶:

از سناتورهای فعلی مهندس جعفر شریف امامی، مصطفی تجدد، علی ارفع، ابراهیم پارسا، محمدعلی مسعودی، جمال گنجی و سرلشکر محمود میرجلالی عضو سازمان فراماسونری وابسته به لژ بزرگ ایران می‌باشند. ضمناً محمدسام و محمود قوام‌صدری و دکتر منوچهر اقبال نیز عضو فراماسون هستند. (سند ساواک - ۱۳۵۲/۲/۲).

سند ۷:

کسانی که در فراماسونری حقوق‌بگیر هستند: مهندس شریف امامی استاد اعظم لژ بزرگ ایران حقوق دریافت می‌کند ولی میزان این حقوق مشخص نیست و محل پرداخت آن نامعین. عباسقلی گلشانیان قائم‌مقام استاد اعظم نیز مانند وی مقرری می‌گیرد. سناتور تجدد معاون استاد اعظم نیز از حقوق‌بگیران است و وضع وی مشابه دو نفر فوق می‌باشد. دکتر احمدعلی آبادی بزرگ دبیر لژ بزرگ از خزانه لژ ماهیانه ۶ هزار تومان دریافت می‌دارد. علی اصغر سلسبیلی متصدی امور دفتری لژ بزرگ ماهیانه سه هزار تومان از خزانه لژ بزرگ دریافت می‌دارد. هادی ادیبی متصدی دفتر لژ بزرگ ماهیانه یک هزار تومان از خزانه لژ بزرگ دریافت می‌دارد. (سند ساواک - ۱۳۵۲/۹/۲۴).

سند ۸:

به مناسبت سال نو مسیحی از طرف لژ مزبور [لژ بزرگ ایران] کارت‌های تبریکی برای سایر استادان اعظم لژهای بزرگ جهان به امضای جعفر شریف امامی و احمدعلی آبادی ارسال گردیده است. (سند ساواک - ۱۳۵۲/۱۰/۱۲).

سند ۹:

در جلسه ۵۳/۲/۵ لژ فراماسونری بزرگ ایران که با حضور ۸۰ نفر از استادان فراماسونری در محل هنرستان دختران واقع در خیابان سوم اسفند تشکیل گردید احمدعلی آبادی دبیر لژ مذکور استعفای خویش را به جعفر شریف امامی رئیس مجلس سنا و استاد اعظم لژ بزرگ ایران تسلیم نموده است.

توضیح: شایع است که استعفای دبیر لژ بزرگ ایران با موضوع سوءاستفاده‌هایی که اخیراً توسط یاد شده در امور مالی ماسون‌ها صورت گرفته بی‌ارتباط نیست. (سند ساواک - ۱۳۵۳/۲/۸).

سند ۱۰:

طبق ماده ۱۹ اساسنامه لژ بزرگ ایران که به ما اختیار می دهد که يك نفر قائم مقام و دو نفر معاون بزرگ دبیر انتخاب کنیم: برادر ارجمند مهندس حسین دفتریان را به سمت قائم مقام بزرگ دبیر و برادران ارجمند دکتر عدل نخستین و علی اصغر سلسبیلی را به سمت معاونان بزرگ دبیر انتخاب می کنیم. این دستور که به دست ما استاد اعظم لژ بزرگ ایران امضاء شده و به مهر لژ بزرگ آراسته شده است باید بطور رسمی در همه لژها خوانده شود.

تهران، مهرماه ۲۵۳۵

استاد اعظم لژ بزرگ ایران

مهندس جعفر شریف امامی

سند ۱۱:

هفته گذشته در چند قسمت از داخل ساختمان انجمن رازی واقع در خیابان بهارستان یادداشتی به دیوارها الصاق شده بود که بر روی آن جمله «برادران آلمانی زبان خود را به برادر سلسبیلی معرفی نمایند» به فارسی و هم به آلمانی دیده می شد.

نظریه: علت الصاق این یادداشت هنوز برای ماسون ها معلوم نیست [،] معهدا تحقیقات

ادامه دارد.

توضیحات: علی اصغر سلسبیلی یکی از ماسون های مورد اعتماد شریف امامی و در حال حاضر معاون بزرگ دبیر لژ بزرگ ایران محسوب و محل کار او انجمن رازی و ماهیانه حدود ۹۰ هزار ریال حقوق و مزایا دریافت می کند...

... [پس از تشکیل لژ بزرگ ایران] قرار بر این شد که کلیه لژهای ماسونی منظم ایران در یکدیگر ادغام و جلسات خود را در محل کنونی انجمن رازی واقع در خیابان بهارستان تشکیل دهند که لژهای ماسونی فرانسوی و انگلیسی از این امر تبعیت [کردند]، اما لژهای آلمانی کماکان جلسات خود را در خارج از محل انجمن رازی تشکیل [می دهند] و با وجودی که سال قبل گفته می شد که این لژها هم بایستی جلسات خود را در محل انجمن رازی تشکیل دهند [،] معهدا نفوذ و موقعیت شریف امامی مانع از آن شد که دیگر ماسون ها بتوانند لژهای آلمانی را وادار کنند تا به انجمن رازی بیایند و در حقیقت در لژهای آلمانی که زیر نظر شریف امامی کار می کنند هنوز به روی دیگر ماسون ها بسته است و ماسون ها را کمتر بدان تشکیلات راه می باشد [،] این موضوع یعنی خودداری شریف امامی از نفوذ ماسون های انگلیسی و فرانسوی به تشکیلات ماسون های آلمانی خود قابل تعمق و بررسی می باشد [،] که منبع توجهی شده تا با توجه به موقعیتی که دارد حتی الامکان در جلسات این لژها نیز شرکت و از ماهیت آنها کسب خبر نمایند. (سند ساواک - ۱۳۵۵/۱۱/۳۰).

سند ۱۲:

روزیکشنبه ۸/۱۲/۳۵ [۱۳۵۵] جلسه عادی لژ دانش شماره ۳۱ با شرکت ۹۸ ماسون

از جمله مهندس عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی در محل انجمن رازی تشکیل و مراسم زیر انجام شد:

- ۱- انتخاب منتظری به سمت دربان لژ
- ۲- تصویب پیوستن دکتر اوشیدری به جرگه ماسون‌ها
- ۳- استقرار محمدتقی معزی دبیر سابق این لژ به سمت استاد ارجمند
- ۴- انتخاب سالاران لژ دانش

در این جلسه محمود قوام صدوری به نمایندگی از طرف مهندس شریف امامی استاد اعظم لژ بزرگ ایران شرکت نموده بود و پس از پایان مراسم مهندس ریاضی جلسه را ترک گفت. در سر میز شام مهدی کمالیان ضمن سخنانی اظهار داشت [:] ما باید کاری بکنیم که مقامات مملکتی در دست ما باشند تا بتوانیم مملکت را خوب اداره بکنیم. پس از نامبرده جعفری نماینده سابق مجلس شورای ملی اظهار داشت که چون فرزند یکی از ماسون‌ها (مصطفوی نائینی) در آمریکا تصادف نموده و مشرف به موت می‌باشد لذا سر میز شام برای سلامتی او دعا شود و از مهدی کمالیان اجازه خواست تا دعا کند [.] اما کمالیان اجازه نداد و چون این تقاضا چند بار تکرار شد ولی کمالیان با سماجت مخالفت کرد [.] لذا جعفری با عصبانیت مشتش را گره کرده و روی میز کوبید و از جایش برخاست و بنای فحاشی را گذاشت و متقابلاً کمالیان نیز در جواب او مطالب رکیک و موهنی عنوان کرد که افراد حاضر از دیدن این وضعیت به شدت ناراحت شدند.

نظریه: این سومین باری است که ظرف یکی دو ماه گذشته در جلسات ماسونی بگومگوهای بروز و حتی کار به مشاجره و فحش کاری می‌رسد که واقعاً ننگ‌آور است. ملاحظات: ضمن تأیید نظریه فوق، اختلافاتی که اخیراً در سطح پائین تشکیلات ماسونی بین ماسون‌ها بروز کرده بدون جهت نیست و ناشی از اختلاف عقیده و تضادی است که در سطح بالای این تشکیلات و بین ماسون‌های قدیمی پیدا شده که هم‌اکنون تحقیقات در مورد چگونگی این جریان‌ات ادامه داشته است. (سند ساواک - ۱۳۵۵/۱۲/۱۰).

اسناد زیر ارتقاء شریف امامی را در آذرماه ۱۳۵۶ به عالی‌ترین درجه ماسونی در ایران

نشان می‌دهد:

سند ۱۳:

اعضای شورای عالی درجه ۳۳ و آخرین درجه اسکاتی کهن و پذیرفته شده برای

ایران [:]

در حال حاضر اعضای شورای عالی درجه ۳۳ ماسونی شانزده نفر می‌باشند که قریباً آقای مهندس شریف امامی استاد اعظم لژ بزرگ ایران به عضویت شورای عالی پذیرفته خواهد شد. اینک اسامی تعدادی از اعضای شورای عالی درجه سی و سوم و آخرین درجه آئین اسکاتی کهن و پذیرفته شده برای ایران [:] دکتر محمود هومن، سرلشکر محمود میرجلالی، علی

کوچکعلی، دکتر محمود ضیایی، دکتر احمد هومن، مسعود هدایت، محمدحسن مشیری، عبدالحسن معدل، علیرضا امیرسلیمانی. (سند ساواک - ۱۳۵۶/۹/۲۶).

سند ۱۴:

من ج شریف امامی اسوار و سرباز حقیقت، این شمشیر را چون رمز تکلیف و نشانه فداکاری در راه دفاع از دیگران و کتاب آسمانی را چون چراغ راه خود می پذیرم و به ایمانم و به شرافتم و به دینم سوگند یاد می کنم و پیمان می بندم که با وفاداری و با دقت و پشتکار همه تکلیف های يك بزرگ بازرسی کل و با اختیار درجه سی و سوم را که به مقام هموند کاردار این شورای عالی رسیده است بدون داوری و یا جانبداری انجام دهم و در همه کار نخست به هدفهای طریقت و سربلندی میهنم و نیکبختی جامعه انسانی بیاندیشم و همه توانایی های خود را در این راه به کار اندازم.

[امضاء]

سند ۱۵:

شورای عالی

درجه سی و سوم و آخرین آئین اسکاتی کهن و پذیرفته شده برای ایران
برادر بسیار نام آور

به دستور بزرگ فرمانروای با اختیار به اطلاع آن برادر بسیار نام آور می رساند کارگاه
برین ساعت ۶ پس از نیمروز سه شنبه اول آذرماه ۲۵۳۶ جلسه خواهد داشت.

بزرگ دبیرکل

محمدحسن مشیری

کارها

۱- گشودن کارگاه برین

۲- خواندن دعوتنامه

۳- سر درجه سی و سوم اسوار راز شاهانه جعفر شریف امامی

۴- گفتار بزرگ فرمانروای با اختیار

۵- بستن کارگاه برین

سند ۱۶:

سند مورخ ۱۳۵۷/۷/۱۳ ساواک، افراد زیر را در کابینه جعفر شریف امامی به عنوان

فراماسون معرفی می کند: دکتر نصرالله مقتدر مؤدهی (وزیر بهداری)، دکتر منوچهر گنجی (وزیر آموزش و پرورش)، مهندس حسن شالچیان (وزیر راه)، دکتر هوشنگ نهاوندی (وزیر علوم و آموزش عالی)، کریم معتمدی (وزیر پست و تلگراف و تلفن)، محمد رضی ویشکایی (وزیر بازرگانی). در این سند سایر ماسون های عضو کابینه شریف امامی، چون دکتر حسین

نجفی، ذکر نشده زیرا پس از این تاریخ وارد کابینه شدند.

شریف امامی و فساد مالی

در زمینه فساد مالی جعفر شریف امامی اسناد متعددی در اختیار ماست که ذیلاً مواردی از

آن درج می‌گردد.

سند ۱:

بین کارمندان عالی‌رتبه وزارت صنایع و معادن شایع شده که در معامله مربوط به کارخانه ذوب آهن از طرف اولیاء کارخانه کروپ پورسانتازی معادل ۱۰ درصد بهای مورد معامله به حساب اشخاصی منجمله آقای مهندس شریف امامی وزیر صنایع و معادن در بانک‌های خارجی ریخته شده است و توضیح ارسال خلعتبری از دولت در این باره تیز مربوط به همین موضوع بوده که قبل از عید نوروز در مجلس مطرح و از طرف آقای مهندس شریف امامی به آن پاسخ داده شده است. (سند ساواک - ۱۳۳۹/۱/۲۰).

سند ۲:

علی‌عالمی رئیس شعبه دوم دادگاه دیوان کیفر که تا یک ماه قبل بازپرس این شعبه بوده اظهار داشته[: طبق محتویات پرونده کود شیمیایی فارس قرار بوده در زمان دولت دکتر اقبال که مهندس شریف امامی وزیر صنایع و معادن بوده ایتالیائی‌ها کارخانه کود شیمیایی را به طور رایگان به ایران آورده و نصب نمایند و در ازای آن دولت ایران تا چند سال انحصاراً کود شیمیایی مورد مصرف کشور را از این کارخانه مصرف نماید و به همین ترتیب قرارداد مربوطه امضاء می‌گردد و چون در آن موقع اعلیحضرت همایون شاهنشاه در ایران تشریف نداشتند مهندس شریف امامی جریان انعقاد قرارداد با دولت ایتالیا را تلگرافی به عرض شاهنشاه می‌رساند. عالمی اضافه نموده[: پس از چندی وسیله مهندس شریف امامی همان کارخانه خریداری شده و قیمت آن که در حدود ۳۰۰ میلیون تومان بوده از محل نفت و سازمان برنامه به حساب دولت گذاشته شده و پرداخت می‌گردد. (سند ساواک - ۱۳۴۲/۱۰/۱۵).

سند ۳:

طبق اطلاع [،] اخیراً بین آقای مهندس شریف امامی و آقای منصور نخست‌وزیر اختلافی به وجود آمده و علت این اختلاف نیز گزارشی است که از طرف آقای منصور تهیه شده و به عرض شاهنشاه رسیده است. در این گزارش به عرض رسیده است که آقای مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا علاوه بر حقوقی که رسماً در هر ماه از مجلس سنا، بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران، بنیاد پهلوی، اطاق صنایع دریافت می‌دارد از چند کارخانه ملی مانند کارخانه شاه پسند و غیره مبالغی به عنوان مشاور دریافت می‌کنند که مجموعاً در ماه در حدود یکصد هزار تومان می‌شود و به این ترتیب آقای مهندس شریف امامی نیز به جمع مخالفین دولت پس از اطلاع از این گزارش افزوده شده است. (سند ساواک - ۱۳۴۳/۶/۲۳).

سند ۴:

برابر تحقیقات معموله درباره آقای مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا به شرح زیر می باشد.

رئیس ساواک استان مرکز - مولوی

آقای مهندس شریف امامی علاوه بر ریاست مجلس سنا، نایب التولیه املاک پهلوی، عضو هیئت مدیره بانک توسعه صنعتی، رئیس اطاق صنایع و معادن می باشد و ماهیانه از مجلس سنا ۸۰/۰۰۰ ریال [،] از بانک توسعه صنعتی ۵۰/۰۰۰ ریال الی ۷۰/۰۰۰ ریال دریافت می نماید. از بابت نایب التولیه املاک پهلوی ماهیانه حقوق دریافت نمی نماید ولی در اسفندماه گذشته گویا مبلغ ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به عنوان پاداش دریافت داشته است و بودجه محرمانه مجلس و چهار دستگاه اتومبیل دولتی در اختیار نامبرده می باشد [۰]. ضمناً آقای شریف امامی دارای گاوداری با شرکت آقای معظمی، برادر زنش می باشد [، که] روزانه مقدار معتنا بهی شیر آن را به کارخانه شیر پاستوریزه می فروشد. (سند ساواک - ۱۳۴۴/۲/۱۱)

سند ۵:

مهندس جعفر شریف امامی کارمند سابق راه آهن بوده و به هزینه وزارت راه جهت تکمیل تحصیل به کشور آلمان اعزام گردیده... اکثر دوستان خود را در بنیاد پهلوی، به کار گمارده و اخیراً با تباری و سازش با مهندس روحانی وزیر آب و برق مقدار زیادی زمین در قزوین خریداری و در شهرستان کرج نیز مقداری زمین از شخصی به نام کهید گرفته که با کمک و همت دکتر معظمی دامداری عظیمی در کرج تأسیس نموده [و] دارای باغ مشجر بزرگی از درختان سیب و گلابی می باشد که در سال در حدود ۲۰۰ هزار تومان محصول دارد و با دوستی و آشنایی نزدیک که با آقای فاتح دارد اکثر میوه ها را در سردخانه وی نگه [می] دارد تا غیر از فصل معین به قیمت گزافی در بازار به فروش برساند [۰]. شخصی است تاجر پیشه اهل زدوبند و در زندگی خصوصی بسیار خسیس ولی در محیط اداری حاتم طائی و از پول بنیاد و مجلس به عنوانین مختلف خرج می نماید. دارای یک فرزند پسر که در ایران تحصیل می کند و دو دختری همسر معظمیها و دیگری... در نظر است که با پسر مهندس زنگنه ریاست سازمان برنامه حکومت مصدق ازدواج نماید. شخص مذکور رئیس جمعیت فراماسون نیز می باشد. از نظر صحت عمل و درستی مورد اعتماد نبوده و به مناسبت تجاربی که در مشاغل مختلف داشته دارای مدیریت و شایستگی می باشد... (سند ساواک - ۱۳۵۰/۳/۱).

سند ۶:

شرکت تکنیساز با سرمایه ۷۰۰ هزار تومان در رشته های مختلف فعالیت می نماید. سهام این شرکت متعلق به آقای جعفر شریف امامی و آقای بوشهری و دو نفر دیگر می باشد. آقای شریف امامی و بوشهری از نفوذشان برای پیشبرد کار در مناقصات دولتی در این امر استفاده می نمایند. دو سال پیش همین شرکت در طرح شهرسازی شیکاگو که حدود ۳۵ میلیون دلار بود

شرکت نموده بود. وام‌هایی که این شرکت از بانک‌های ایران خصوصاً بانک توسعه صنعتی اخذ می‌نماید با استفاده از نفوذ آقای شریف امامی و پوشه‌ری اخذ شده است.

نظریه: اکنون که برابر فرمان شاهنشاه محدودیت و ممنوعیت‌هایی در مورد دخالت مقامات دولتی و خاندان سلطنت در امور سرمایه‌گذاری‌ها در داخل کشور شده است مراتب جهت استحضار از عرض می‌گذرد. (سند ساواک - ۱۳۵۷/۷/۱۸)

در پرونده شریف امامی اسناد دیگری نیز موجود است که حاوی شکایات گوناگون علیه او و وابستگی‌اش می‌باشد. شمه‌ای از این اسناد به شرح زیر است:

سند ۱:

۲۱ تیر ماه ۱۳۴۸

ریاست محترم دفتر مخصوص شاهنشاه

رونوشت وزیر محترم کشور جناب آقای عطاءالله خسروانی

رونوشت ریاست اداره مبارزه با مواد مخدر شهربانی کل کشور

محترماً معروض می‌دارد. چون جلیلی دره زرشکی سناتور انتصابی برای شهرستان یزد که از طرف شخص شاهنشاه معین شده مدتهاست که از چهل سال قبل که پدرش به شغل فروش تریاک و مواد مخدر مشغول بوده و این ارث و کار را به پسرش جلیلی دره زرشکی سناتور منصوبه یزد تقدیم نموده اکنون تمام فامیل جلیلی دره زرشکی سناتور مجلس سنا در شهرستان یزد به شغل فروختن مواد مخدره و تریاک مشغول هستند و از این راه اتومبیل‌های زیاد و ثروت‌های زیاد اندوخته‌اند و رئیس فعلی مجلس سنا (شریف امامی) برادرزن سناتور نامبرده می‌باشد و با این حال معلوم است که وقتی يك سناتور خود و فامیلش به فروش مواد مخدره مشغول باشند و از طرفی رئیس مجلس سنا نیز برادرزن او باشد حال و تکلیف سایر مردم چه می‌شود...

سند ۲:

پیشگاه شاهنشاه آریامهر محبوب

جعفرخان شریف امامی که خیانتش نسبت به اعلیحضرت فقید واضح بوده وقتی که کاخ سنا را شرکت «سیون» می‌ساخت مهندس شریف امامی آن موقع کاربرد از بود و مبالغ زیادی بابت حق و حساب از پیمانکار ساختمان می‌گرفت و اسناد را امضاء می‌کرد و همین طور نسبت به اسناد خریدده برابر به حساب می‌گذاشت و چون مجلس سنا تمام شد به فکر افتاد که راه دیگری پیدا کند و پولهای مفتی به جیب بزند. [.] به همین مناسبت زیرزمین‌های مجلس سنا را که بیش از ۳۰ میلیون تومان خرج لوازماتش شده بود خراب کرد و دو حوض درست کرد که از این راه میلیون‌ها تومان استفاده کرد و حتی می‌خواست که قیمت نورافکن‌ها را ۳ هزار تومان به حساب بیاورد که نتوانست و ۳۰۰ تومان حساب کرد [.] این حوض‌ها که اصلاً لزومی نداشت جلو کاخ حتی جلوه هم ندارند [.] و برای اطاق استراحت اعلیحضرت همایونی که

فقط يك هزار تومان خرجش شده بود يك ميليون تومان حساب کرد و به محرمان رازش گفته است که من این پول ها را به حساب شاه می ریزم [۰]. و مجری تمام این کارهای فجع شخصی به نام فخرالدین وفا که رئیس دفترش می باشد و میلیاردها ثروت دارد که آنها را از راه دزدی و تصرف زمین های دولتی و بی صاحب فراهم کرده و برای اینکه موقعیت خود را با نود سال عمر نزد شریف امامی محکم کند در موقع عروسی دخترش هدیه خیلی گرانقیمت به مبلغ دوست هزار تومان تقدیم کرده و تا حالا بهر سید که این میلیاردر تاکنون بابت مالیات دیناری به خزانه دولت داده است یا خیر [۰]. چون می داند حمایت کننده محکمی مثل جعفر شریف امامی، که خودش هم هر روز بیشتر از ده هزار تومان بابت درآمد لبنیات و میوه و تخم مرغ و مرغ و غیره دارد که از این سوء استفاده ها به دست آورده [۰]، وگرنه ارثی از پدرش... به او نرسیده و چون مطمئن است که حساسی در این کشور در کار نیست هر چه می خواهد می کند [۰]. استدعا دارد بازرسی صحیح العمل و با ایمان که وجدانش را به پول نفروشد بفرستید تا صدق عرایض ثابت گردد.

چاکر [۰...]

سند ۳:

جناب اجل امجد حضرت آقای علی عنقاء شرح زیر را در مجله ارمغان درج فرمایند [نویسنده نامه پس از شرح مفصلی چنین می نویسد: بطوری که رئیس دفترش سیدفخرالدین وفایی اظهار می دارد جعفر شریف امامی برای اینکه کسی از میزان ثروت نقدینه اش باخبر نشود کلیه پول های نقد خود را در بانک های سوئیس، فرانسه، ایتالیا، انگلستان و آمریکا امانت گذاشته است. اخیراً هم در اثر ثروت عشق پیریش گل کرده و با خانم های سکرتر بنیاد پهلوی و سایر اماکن سروسری پیدا کرده و آقای مشایخ و فخرالدین وفایی رئیس دفتر مجلس سنا خلوتگاه های خصوصی برای وی ترتیب داده اند... بطوری که نامبرده [فخرالدین وفایی] می گوید در موقع عروسی دختر شریف امامی يك الماس به قیمت ۱۵۰ هزار تومان هدیه نموده است و حالا هم يك سری ۴۰ هزار تومانی تقدیم کرده است... نامه فوق در مجله ارمغان چاپ نشد و در پرونده ساواک ضبط گردید.]

سند ۴:

[سند زیر نامه فاقد امضاء خطاب به شریف امامی است:]

ما تعجب می کنیم که توجه رُلی بازی کردی که از هیج و صفر یعنی از تعمیر کنی لکوموتیو، برق آسا این مدارج عالیه را طی کردی. جای عجیبی هم نیست. مملکتی که امثال سجادی ها که در موقع وزارت دارایی عیال یکی از کارمندان را که خیلی خوشگل بود با اخطار به شوهرش که حالیه دارای مقام عالی در این اجتماع کثیف است که اگر زنش را نیاورد... خاتمه به خدمتش خواهد داد که فردای آن روز خانم آن مرد با غیرت در دفتر مخصوص وزیر حاضر... مانند دستیار عزیزت مشایخ برای خوشگذرانی و عیاشیت خلوتگاه هایی برایت ترتیب می داد...

[سند فوق پس از ذکر مواردی از فساد اخلاقی سناتورها چنین پایان می یابد:]

خدا و ازگون کند این دستگاه شرب الیهود و طاغیه را. به تو ابلاغ می کنیم که اگر دست از دفاع از وفا برداری علاوه بر آنکه آن خائن [را] چنانچه مقتضی بدانیم در هر نقطه از اروپا باشد او را از بین ببریم [،]، [شخص بیشراف ترا هم مانند سگ ولگرد نابود خواهیم کرد.] این آخرین اخطار است که اگر عمل نکنی پشیمان خواهی شد.

نخست وزیر «آشتی ملی»

با آغاز امواج انقلاب اسلامی ایران، محمدرضا پهلوی در یکی از واپسین تلاش‌های خود، به فراماسونری و استاد اعظم آن، جعفر شریف امامی، متوسل شد و وی را در نقش دیرینش، به عنوان محور تفاهم و «آشتی» سیاست‌های بیگانه مؤثر در ایران، به صدارت رسانید. این زمانی بود که شاه، حوادث توفنده انقلاب را هنوز نیز به سان رقابت‌های گذشته دوران سلطنتش بازتاب تزاخم کانون‌های قدرت غرب می‌پنداشت. بر مبنای این دیدگاه شاه، تمکین وی در برابر سیاست‌های کارتر و صدارت جمشید آموزگار، سبب آزدگی جناحی دیگر شده بود و «دولت آشتی ملی»! شریف امامی وظیفه ایجاد «تفاهم» و «آشتی» و رفع این آزدگی‌ها را داشت. درباره تلاش‌های شریف امامی به منظور فرونشاندن امواج انقلاب، در خاطرات فردوست توضیح داده شده است. باید افزود که برخلاف تصور شاه، هر چند شریف امامی طی دوران «شیخوخیت» خود، به عنوان سمبل «آشتی» و «تفاهم» کانون‌های قدرت بیگانه و وجهه‌ای اندوخته بود و لذا می‌توانست نمادی از «آشتی بین‌المللی» به شمار رود، ولی او هیچگاه نتوانست در سطح مردم به عنوان يك چهره «وجیه‌المله» مطرح شود. در رابطه با پایگاه اجتماعی شریف امامی، «اندرز»‌های مهندس مهدی بازرگان به شاه گویاست:

... با شریف امامی از نزدیک آشنائی ندارم ولی به طوری که از کاظم حسینی که زمانی رئیس وی بوده شنیده‌ام ابتدا تکنسین راه آهن بوده بعد مهندسی گرفته و از نظر دانشگاهی و معلومات او را فرد مطلعی نمی‌داند، ولی می‌گفت فرد باهوشی است، نظرات دیگران را می‌گرفت و به نام خود بازگویی کرد. بطور کلی آقای شریف امامی با توجه به وضع خدمتی‌اش و وابستگی‌اش به فراماسون‌ها و اینکه يك نخست‌وزیر ملی نیست و پایگاه اجتماعی در بین قشر جوان و روشنفکر که گردانندگی فعالیت‌ها اکنون دست این عده است ندارد، لذا علیرغم داشتن حسن نیت و مبادرت به مبارزه با فساد، نخواهد توانست آن آشتی ملی را که اعلام کرده انجام دهد [،] از طرفی با وجود اینکه در ابتدا شروع به کار قدم‌های مثبتی برداشت ولی اعلام حکومت نظامی و کشته شدن صدها تن وجهه او را در بین مردم بخصوص مذهب‌پایان آورده است... (بولتن ویژه ساواک. [اظهارات مهدی بازرگان در مصاحبه‌های متعدد با سبهد ناصر مقدم رئیس وقت ساواک در زمان بازداشت] - ۱۳۵۷/۶/۲۸).

جعفر شریف امامی در تاریخ ۱۳۵۷/۸/۱۴ از صدارت استعفا داد و جای خود را به دولت نظامی ارتشبد غلامرضا ازهاری سپرد.

پیشگاه مبارك اعليحضرت همایون شاهنشاه آریامهر

نظر به اینکه وضع فعلی کشور و شدت تحریکات ایجاب می نماید که دولت برکنار رفته و جای خود را به دولتی بدهد که بتواند اغتشاشات و اعتصابات را پایان دهد علیهذا استدعا می نماید استعفای دولت را بپذیرند.

نخست وزیر

شریف امامی [امضاء]

۵۷/۸/۱۴

۱۷. آشنایی با چند چهره دیگر

محمدعلی آرشام

محمدعلی درخشی علاف، فرزند غلامرضا، که بعدها نام خود را به آرشام تغییر داد، در سال ۱۳۰۰ ش. در مشهد به دنیا آمد. او از مهرماه ۱۳۲۱ مسئولیت‌های اطلاعاتی خود را به عنوان افسر مرزبانی رکن ۲ ستاد لشکر ۸ (خراسان) آغاز کرد. فعالیت وی در پادگان بجنورد، در شرایطی که منطقه فوق تحت اشغال ارتش شوروی قرار داشت، سبب شد که آرشام در رابطه با سرویس اطلاعات نظامی انگلیس قرار گیرد و در چارچوب شبکه‌ای از عوامل انگلیس در منطقه به خرابکاری علیه روس‌ها، بویژه قلی‌اوف - افسر اطلاعاتی شوروی که در پوشش کنسول شوروی در گنبد عمل می‌کرد، دست زند. در اسناد موجود، گزارشی از آرشام موجود است که طبق آن وی معترف شده که باتفاق اردشیرخان شادلو (از عوامل شوکت‌الملک علم و بزرگ مالک منطقه) فرد ترکمنی بنام موخی را به قتل رسانیده است. آرشام مدعی است که موخی یکی از مأمورین اطلاعاتی شوروی بوده است. طبق همین گزارش، آرشام در شکست ماجرای شورش افسران چهگرا، معروف به «قیام افسران خراسان» (برهبری سرگرد علی‌اکبر اسکندانی)، نقش داشته است.

فعالیت‌های آرشام در خراسان مورد توجه انگلیسی‌ها قرار گرفت. او به تهران احضار شد و محرمانه به آذربایجان رفت و در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۵ به تشکیل شبکه‌های مخفی در این منطقه دست زد. او پس از این مأموریت مجدداً به مشهد اعزام شد و رئیس تجسس رکن ۲

لشکر خراسان گردید تا نقش مهم تری در فعالیت های اطلاعاتی و سیاسی سرویس اطلاعاتی بریتانیا در خراسان داشته باشد. او در دوران دولت دکتر محمد مصدق، از ۱۳۳۱/۵/۱ به آذربایجان منتقل شد و تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در این خطه بود. آرشام پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، به عنوان رئیس اطلاعات لشکر خراسان مجدداً به این منطقه وارد شد و در زمستان ۱۳۳۴ به مناسبت مسافرت خروشچف و بولگانین به افغانستان در يك مأموریت سری، پنهانی وارد افغانستان شد و به تماس با شبکه های مخفی در این کشور پرداخت.

پس از تأسیس ساواک، نخستین ساواک استانی که تأسیس شد در خراسان بود. آرشام در دی ماه ۱۳۳۵ به عنوان اولین رئیس ساواک خراسان منصوب شد و به مدت ۵ سال در این ساواک نقش حسّاسی به عهده داشت. در این زمان زمینه های نارضایتی و عصیان در عشایر جنوب احساس شد و آرشام به عنوان یکی از زبده ترین عوامل MI-6 در ساواک، در شهریور ۱۳۴۰ رئیس ساواک فارس و بنادر گردید و تا آذر ۱۳۴۱ در این سمت بود. طبق گزارش آرشام، فعالیت های او در جنوب در سه محور بود: اول، مقابله با فعالیت نیروهای ضد رژیم در دانشگاه شیراز؛ دوم، تشکیل شبکه های اطلاعاتی در میان عشایر و گردآوری اطلاعات و تهیه گزارشی جامع از اوضاع فارس. گزارش مشروح فوق به شماره ۹۰۲۷/۹۰/۸ مورخ ۱۳۴۱/۵/۲۲ به مرکز ارسال شد و نقش اساسی در پی ریزی اقدامات بعدی در سرکوب عشایر داشت. در جریان درگیری مسلحانه عشایر در زمستان ۱۳۴۱- تابستان ۱۳۴۲، آرشام که اکنون در تهران بود، بارها در زمینه مسائل فارس با مسئولین نظامی وقت (سپهبد اسماعیل ریاحی- وزیر کشاورزی، سپهبد عزیزالله کمال- رئیس اداره دوم ارتش و سپهبد عزیزی) به مشاوره پرداخت. سومین محور فعالیت های آرشام در جنوب تأسیس «انجمن دوستی ایرانیان با شیخ نشین ها» در فارس بود که پوشش فعالیت های برون مرزی ساواک، و در واقع MI-6، در شیخ نشین های خلیج فارس به شمار می رفت. آرشام هم چنین در توسعه شبکه های فراماسونری در شیراز با دکتر ذبیح قربان همکاری نزدیک داشت و به تأسیس «باشگاه لاینز» در شیراز دست زد و در سال ۱۳۴۱ ریاست این باشگاه را به عهده داشت. آرشام در آذر ۱۳۴۱ ساواک فارس و بنادر را به سرهنگ مسعود حریری تحویل داد و در مرکز (اداره کل یکم ساواک) به کار پرداخت. او پس از طی دوره ویژه اطلاعاتی در آمریکا (سیا)، در ۱۳۴۲/۲/۱۹ رئیس ساواک سیستان و بلوچستان شد و در تاریخ ۱۳۴۵/۶/۹ ریاست ساواک کرمان را به دست گرفت.

در کرمان، آرشام به سرعت به چهره مخوف استان بدل شد و سایر قدرت های منطقه را تحت الشعاع حضور خود قرار داد، به نحوی که به تأسیس «دانشسرای عالی فنی آرشام» دست

زد. او در سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۵۷ نقش کم نظیری در سرکوب حرکت‌های انقلابی در منطقه فوق ایفاء نمود. با اوجگیری انقلاب اسلامی ایران، آرشام طراح و مبتکر اقدامات وحشیانه و قساوت بار در سرکوب انقلاب بود و بویژه در حادثه خونین مسجد جامع کرمان (مهر ۱۳۵۷) نقش اصلی را داشت. در نتیجه، وزیر دادگستری دولت از هاری برای حفظ «مصلحت» ساواک و آرشام، محترمانه برکناری او را به سهبید ناصر مقدم توصیه نمود و آرشام در اواخر آذر ۱۳۵۷ برکنار شد. متن سند فوق چنین است:

۱۳۵۷/۹/۲۱ - وزارت دادگستری

ریاست محترم سازمان اطلاعات و امنیت کشور

نظر به اینکه گزارش هیئت نمایندگان دولت مأمور به رسیدگی به وقایع روز ۱۱/۷/۵۷ کرمان که نماینده وزارت دادگستری هم عضویت آن را داشته، حاکی است که اهالی و معتمدین محل معتقدند که حمله به مسجد کرمان قبلاً از طرف کمیسیونی مرکب از رؤسای شهربانی و ژاندارمری و ساواک و معاون استانداری طرح و پی‌ریزی شده و هیئت در نتیجه رسیدگی و تحقیقات معموله تشخیص داده که ادامه خدمت آقای آرشام رئیس ساواک در محل به مصلحت خودش و آن سازمان نیست و هرچه زودتر باید جانشین مشارالیه که به تهران احضار شده انتخاب و به صوب مأموریت عزیمت نماید لذا مراتب اعلام می‌شود. خواهشمند است دستور فرمائید بنا به رعایت مصالح مملکتی در انجام پیشنهاد هیئت اقدام و نتیجه را به این وزارت اعلام دارند.

وزیر دادگستری - حسین نجفی

ارتشبد فردوست در خاطرات خود آرشام را از معدود مقامات عالی‌رتبه ساواک که به شدت مورد توجه شاهپورجی بودند، معرفی کرده است.

ارتشبد بهرام آریانا

حسین منوچهری (بهرام آریانا) فرزند صدرالدین در سال ۱۲۸۵ ش. در تهران به دنیا آمد و در سال ۱۳۶۵ ش. در سن ۸۰ سالگی در پاریس درگذشت. او نسب مادری خود را به منوچهرخان معتمدالدوله ارمنی، والی اصفهان، می‌رساند که به علت حمایت از علی محمدباب شهرت دارد و از کارگزاران قسی‌القلب دوران قاجاریه محسوب می‌شود. شهرت معتمدالدوله هم‌چنین به خاطر شقاوت او در سرکوب ایلات و عشایر جنوب، بویژه ایلات بختیاری و ممسنی، است. با توطئه او بود که حسینقلی‌خان هفت‌لنگ به ریاست این ایل رسید و دودمان

اشرافی «خوانین بختیاری» را پایه گذارد.^۱ و همو بود که به همراه فیروز میرزا، عصیان وسیع طوایف ممسنی فارس را، به رهبری ولی خان بکش، بی رحمانه به خون کشید.^۲ بگفته مهدی بامداد، منوچهر خان معتمدالدوله خواجه و فاقد اولاد بوده^۳ و لذا دعوی آریانا در انتساب خود به او مشکوک بنظر می رسد، ولی بهر روی این ادعا روشنگر سرشبت و خلق و خوی این افسر معروف دوران محمدرضا پهلوی است.

حسین منوچهری، که در دانشکده افسری از دوستان صمیمی خسرو روزبه بود، از زمره افسرانی بود که در سالهای جنگ جهانی دوم ظاهراً به سمت نازیسم و آلمان هیتلری گرایش از خود نشان داد و با «حزب کبود» حبیب الله نوبخت همکاری کرد. لذا، با اشغال ایران توسط قشون متفقین، سرهنگ منوچهری نیز به همراه برخی افسران «آلمانوفیل» (مانند فضل الله زاهدی، حسن بقائی و نادر باتمانقلیچ) مدت کوتاهی بازداشت شد. در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، سرهنگ منوچهری از وابستگان سرلشکر حسن ارفع، رئیس ستاد ارتش، بود و از اعضاء حزب او، که مهم ترین پایگاه دربار و استعمار انگلیس در ارتش محسوب می شد، و در دستگاه ارفع، به ریاست رکن یکم ستاد ارتش رسید. سرهنگ حسین منوچهری در سال ۱۳۲۹، به علت گرایشات شدید شووینیستی نام خود را به «بهرام آریانا» تغییر داد و به علت وابستگی به دربار در درجه سرتیپی به فرماندهی لشکر یک گارد شاهنشاهی رسید. او در دوران دولت مصدق به عنوان وابسته نظامی به فرانسه اعزام شد و در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با درجه سرلشکری فرمانده نیروی زمینی و سپس با درجه سپهبدی ژنرال آجودان شاه شد.

با آغاز قیام عشایر جنوب، سپهبد بهرام آریانا در اسفند ۱۳۴۱ توسط شاه با اختیارات تام و با عنوان فرمانده «نیروهای جنوب» به شیراز رفت. او با شیوه های خشن، از جمله بمباران شدید مناطق عشایری، موفق شد که تا تابستان ۱۳۴۲ این قیام گسترده را سرکوب کند. نقش آریانا در فرماندهی «عملیات جنوب»، که در زمان خود در رسانه های داخلی و خارجی بازتاب وسیع داشت، سبب شهرت او شد و وی بعدها این نقش ضد انسانی را دستمایه مباحثات قرارداد و در تشریح آن کتاب های تاریخچه عملیات جنوب (چاپخانه ارتش، ۱۳۴۲) و نتایج عملیات جنوب (اداره خدمات پرسنلی، چاپخانه ارتش) را نگاشت.

۱. بهاروند، ص ۲۰۵

۲. فسانی، ج ۱، ص ۷۶۳-۷۷۰

۳. بامداد، ج ۴، ص ۱۵۹

بمباران گسترده عشایر جنوب در زمان خود در نشریات داخلی و خارجی انعکاس یافت و سهید کریم وهرام، استاندار نظامی فارس، اعلام داشت: «تا ۲۴ ساعت دیگر کلیه اشرار یا در بمباردمان نابود و یا در شیراز به دار آویخته می شوند. من حتی اجازه نمی دهم اجساد اشرار در شیراز دفن شوند. از اینکه عده ای بیگناه در این بمباران از بین می روند، متأثرم، ولی چاره دیگری نیست. سهید آریانا بدستور شاهنشاه از امروز سرکوبی اشرار را آغاز کردند.»^۴ پس از انقلاب اسلامی، نقش ضدانسانی آریانا در این منطقه توسط برخی بازماندگان عشایر در نشریات داخلی مطرح شد و وی از پاریس نامه ای به روزنامه اطلاعات ارسال داشت. توجه به برخی مطالب این نامه منتشر نشده در شناخت روحيات این «اعجوبه» نظامی محمدرضا شاهی جالب است:

از ارتشید دکتر بهرام آریانا

۲ خرداد ۱۳۵۸

به روزنامه اطلاعات

پاسخ به برخی یاهو سرائی ها [۱]

...دزد سرگردنه که تا دیروز راهزنی و آدم کشی می کرد مرا درخیم می خواند و او مانند او ابزارهای بی ارزش دست های ناپاک پشت پرده هستند، همان هایی که نمی توانند فرزندان پاک و شایسته و میهن پرست این سرزمین [!!] را با پیشینه بس درخشان [!!] ببینند. مردک [!] می نویسد که من عشایر پارس را بمباران کردم [!؟]... در پایان زمستان سال ۱۳۴۲ خورشیدی آشوب بزرگی در یک بخش گسترده ای در جنوب ایران که استان اصفهان، پارس، خوزستان را در برمی گرفت برپا خواست. شورشیان ژاندارم ها را کشتند و پاسگاه ها را خلع سلاح کرده، جاده ها را بستند و روستاها را یغما کرده بودند [!؟] و یگان های ارتش هم در برابر شورشیان نتوانسته بودند کاری از پیش ببرند، تا اینکه ناگزیر من به فرماندهی نیروهای جنوب برگزیده شدم و فرمان یافتم که شورشیان را خلع سلاح و آرامش را به آن استان ها بازگردانم. شورشیان که شماره تیراندازان آنها پیرامون ۱۰ هزار نفر بود در کوهستان های سخت و سر به آسمان کشیده جایگزین شده و هر بار پس از تاخت به راه ها... و دستبرد به یگان های ارتش به آشیان های سرسخت و دست نیافتنی کوهستانی خود پناه می بردند... آرایش جنگی شورشیان بدین گونه بود:

- تیراندازان بویراحمد پائین به سرپرستی عبدالله ضرغامپور

- تیراندازان بویراحمد بالا به سرپرستی ناصر طاهری

- تیراندازان کوهمره سرخی به سرپرستی حبیب شهبازی

- تیراندازان ممسنی

- چريك‌های موصلو زیر فرمان خوردل موصلو
- چريك‌های گورکاني....

آریانا پس از تکرار مطالبی، که در تاریخچه عملیات نظامی جنوب درج شده، سرکوب خونین عشایر جنوب را افتخار بزرگ خود می‌داند و می‌نویسد:

من بزرگترین خدمت را در این نبردها به ایران زمین کردم... من درجه ارتشبدی را در سالن نگرفتم. من در پایان عملیات ۱۰۵۰۰ قبضه اسلحه ضمن زدو خورد از اشرار گرفتم و پس از پایان نبردها این شمارش به ۲۷۰۰۰ قبضه رسید. اینها داستان سرائی نیست، همه مدارک در نیروی زمینی ارتش وجود دارد...

آریانا، که به گواه اسناد با خدعه و فریب سران عشایر فارس را «تأمین» داد و با واسطه برخی افراد «موجه» و ارسال قرآن توانست آنها را به شیراز کشانیده و دستگیر و سپس تیرباران کند، در این نامه مدعی است:

من با هم‌آوردان خود با مردانگی رفتار کردم [۱] و جز ۶ تن از آنها که انگیزه این کشت و کشتارها بودند، به همه... بخشش همگانی (عفو عمومی) دادم و به آن ۶ تن هم هیچگونه زینهار ندادم و گفتم که این دادگاه‌های ارتشی است که باید سرنوشت شما را روشن کند...

بهر روی، نقش جنون‌آمیز آریانا در قتل عام عشایر جنوب مورد توجه سرهنگ گراتیان یاتسوویچ، رئیس سیا در ایران که در فروردین ۱۳۴۲ به‌مراه رابرت کومر، کارشناس برجسته «سیا» در «جنگ روستایی»، در فارس حضور مستقیم داشت، و هیئت مستشاری آمریکا در ارتش و محمدرضا پهلوی قرار گرفت و وی به درجه ارتشبدی رسید. به توصیه آمریکایی‌ها، آریانا در ۱۳۴۴/۹/۳۰ به جای ارتشبد حجازی رئیس «ستاد بزرگ ارتشتاران» (عالی‌ترین پست نظامی کشور) شد و در اطلاعیه‌ای که بدین مناسبت در جرائد درج گردید، «خدمات» آریانا در سرکوب عشایر جنوب عامل اصلی این انتصاب ذکر شد.

آریانا در دوران ریاست ستاد ارتش به تقویت «حزب آریا»، برهبری هادی سپهر که دارای تمایلات شوونیستی بود، دست زد. جاه‌طلبی‌ها و هرزگی‌های اخلاقی آریانا، که ارتشبد حسین فردوست بدان اشاره دارد، عناد و کینه برخی امرای ارتش را برانگیخت و ظاهراً توسط آنان توطئه سازمان‌یافته‌ای علیه او آغاز شد. طبق اسناد ساواک منحل، از تیرماه ۱۳۴۶ شایعه وسیعی در سراسر کشور، بویژه آذربایجان، پخش شد که گویا آریانا به همراه تیمسار باتمانقلیچ و در ارتباط با وابسته نظامی الجزایر در تهران قصد کودتا دارد! این شایعه از کانال‌های مختلف به «دفتر ویژه اطلاعات» منعکس می‌شد و از طریق فردوست به اطلاع محمدرضا پهلوی می‌رسید. دامنه این توطئه، که ظاهراً رادیوی «پیک ایران» (ارگان حزب توده) نیز به آن دامن

می‌زد، تا بدانجا رسید که شایعه دستگیری بیش از یکصد افسر در رابطه با «کودتای آریانا» منتشر شد! علیرغم کذب بودن این شایعات و تکذیب مکرر آن توسط عوامل ساواک، مستشاران آمریکایی و شاه، به دلیل گسترش نارضائی در ارتش، حضور بیشتر آریانا را صلاح ندانستند و او در نیمه اردیبهشت ۱۳۴۸ از سمت ریاست ستاد ارتش برکنار شد و ارتشبد فریدون جم جایگزین او گردید. ساواک در گزارش مورخ ۱۳۴۸/۲/۲۱ اعلام کرد که «تعویض ارتشبد آریانا (رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران) در میان طبقات جوان ارتش با حسن اثر تلقی شده و افراد مختلف این تغییر را با خوش بینی تلقی کرده اند.»

برکناری آریانا، شایعات دیرینه علیه او را توسعه داد و مسئله در جرائد خارجی بازتاب یافت. رژیم‌های وقت مصر و عراق در چارچوب ستیز خود با رژیم شاه به این شایعه دامن می‌زدند. نشریه فرانسوی زبان لوریان، چاپ بیروت، انفصال آریانا را به علت «اختلاف نظر او با شاه در مسئله تشکیلات ارتش» عنوان کرد و نشریه پاتریوت، چاپ دهلی نو، بنقل از خبرگزاری خاورمیانه مصر علت آن را مخالفت آریانا با سیاست شاه در خلیج فارس دانست و این مسئله در یکی از سخنرانی‌های صالح مهدی عمّاش، نخست‌وزیر وقت عراق، نیز مطرح شد!

ساواک برای مقابله با این شایعه به تکاپو افتاد. نواب، رئیس ساواک تهران، در تاریخ ۱۳۴۸/۳/۱۸ به اداره کل سوم چنین نوشت:

تیمسار ریاست معظم ساواک [نصیری] ذیل گزارش خبر [شایعه فوق]... پی نوشت فرمودند: (ارتشبد آریانا مورد محبت شاهنشاه آریامهر است و ماهیانه کسری زندگی او به فرمان شاهنشاه طبق حقوق فعلی [حقوق ریاست ستاد ارتش] تأمین می‌شود و اتومبیل ارتشی هم در اختیار دارد). با توجه به پی نوشت تیمسار ریاست معظم ساواک و اینکه موضوع تحت تعقیب قرار گرفتن و حتی اعدام ارتشبد آریانا در افواه عمومی شایع می‌باشد، بنظر این ساواک اصلح است طی مراسمی از خدمات گذشته افسر مزبور تجلیل و موضوع از طریق رادیو و تلویزیون و نشریات به اطلاع همگان برسد تا بدینوسیله شایعات موجود خنثی شود.

در پی این توصیه ساواک، به منظور خنثی ساختن شایعات در تاریخ ۱۳۴۸/۳/۱۹ ارتشبد فریدون جم، رئیس جدید ستاد ارتش، ضیافت شامی برای تودیع با آریانا در باشگاه افسران ترتیب داد و خبر آن در رسانه‌های عمومی وسیعاً منعکس شد. در این ضیافت، جم به نمایندگی از شاه از آریانا به شدت تجلیل کرد و «فرمان همایونی مبنی بر رضامندی خاطر خطیر ملوکانه» و هدایائی به وی اهداء نمود. مدت کوتاهی بعد، آریانا بازنشسته شد. متن فرمان شاه چنین است:

با تأیید خداوند متعال ما محمدرضا پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران در این موقع که ارتشبد بهرام آریانا به افتخار بازنشستگی نائل می‌گردد به موجب این فرمان همایونی مراتب رضامندی خود را به پاس خدمات گذشته مشارالیه ابلاغ می‌نمائیم. ۱۳۴۸/۴/۱

آریانا در مراسم جشن بازنشستگی خود سخنانی ایراد کرد و برنامه خود را پس از بازنشستگی نگارش کتابی در ترسیم «ایدئولوژی ارتش ایران» اعلام داشت. به زعم آریانا این «ایدئولوژی» چنین است:

نخستین سفارش من این است که در ارتش ایدئولوژی را که بر مبنای فلسفه شاهنشاهی [!] است و هم اکنون در دانشکده‌ها و دانشگاه‌های ارتش آموخته می‌شود پشتیبانی بفرمایند. از ۳ سال قبل این فلسفه [!] که در خون نژاد ایرانی بطور طبیعی وجود داشته و دارد [!] تنظیم و نوشته شده و هم اکنون بطور دیالکتیک [!] تدریس می‌شود و این موضوع اهمیت شایان دارد، زیرا در دنیای امروز همانطور که در جنگ دوم دیدیم، هیچ ارتشی بدون داشتن ایدئولوژی نمی‌جنگد.^۵

علیرغم این نمایش تبلیغاتی، تحمل بازنشستگی برای این عنصر جاه طلب بسیار دشوار بود. ثریا عصار، همسر دوم آریانا، بعدها گفت:

وقتی تیمسار بازنشسته شد برایش خیلی غیرمنتظره بود. تیمسار گفت: من کسی بودم که در روز ۲۸ مرداد در برابر این همه دشمن روی تانک رفتم و برای ملت نطق کردم در حالیکه بقیه اطرافیان اعلیحضرت خود را قایم کرده بودند. من کسی هستم که همیشه پایبند این می‌باشم که ایران باید شاهنشاهی باشد و به سلطنت پهلوی افتخار می‌کنم و از مریدان رضاشاه هستم. پس چگونه ممکن است به پسر او خیانت کنم.

گفته فوق توسط منبع خبری ساواک گزارش شد و فردوست در زیر آن چنین نوشت:

تیمسار آریانا ۲۸ مرداد در تهران نبود که روی تانک سوار شود. این حرف‌های زنانه است.

بهرروی، آریانا پس از بازنشستگی رنج کار در ترسیم این «ایدئولوژی»! را بر خود هموار نکرد و ترجیح داد که به فعالیت‌های «نژادی» و «دیالکتیکی» مطبوع تری بپردازد و به شکل بی‌پروائی به هرزگی‌ها و عیاشی‌های دیرین خود دامن زد. او که در دوران فقر و جوانی و در درجه ستوان یکمی با دختر سیاه چرده و بدمنظر فهیم‌الملک (فهیمی) ازدواج کرده بود، اینک در سن ۶۳ سالگی با عنوان شامخ ارتشبدی و غوطه‌ور در ثروت بادآورده‌ای که از عطایای «پدر تاجدار» به وی رسیده بود، هوس تجدیدفرایش کرد و با دختر کم‌سن و سال و زیبایی ازدواج نمود و نام او را از ثریا به «آریانوش» تغییر داد! در تاریخ ۱۳۴۸/۴/۴، ساواک از مجلس ازدواج

۵. ندای ایران نوین، ۱۳۴۸/۴/۲.

آریانا چنین گزارش داد:

۴۸/۴/۳ مراسم ازدواج ارتشبد بازنشسته آریانا و دوشیزه ثریا عصار برگزار شد. در این مراسم ارتشبد آریانا مست بود و مرتباً دست به حرکات ناشایستی می زد. هنگامی که از او خواستند جهت مدعوین صحبت نماید، اظهار نمود من فقط راجع به همسرم ثریا صحبت می کنم. سپس سرگرد عصار یکی از اقوام عروس صحبت کرد و نسبت به شاهنشاه ابراز وفاداری نمود، ولی ارتشبد آریانا عکس العملی از خود نشان نداد و در پایان مراسم شمشیری آورده و ارتشبد آریانا کیک را با آن بریدند.

رفتار آریانا در نخستین ماه های پس از تجدیدفرایش بسیار وهن آور است. او که با بازنشستگی عطش جنون آمیز خود را به قدرت سیراب ناشده می بیند، تظاهر بیش از پیش به هرزگی را دستمایه ارضاء روح بیمار خود می سازد. درج گزارش زیر، با پوزش عمیق از خواننده ارجمند به خاطر مضامین زننده آن، به منظور ترسیم این روان آلوده و منحط ضرور است:

برابر گزارش... در يك مجلس میهمانی خانم آریانوش (همسر ارتشبد بازنشسته آریانا) و چند نفر از اقوامشان با لباس محلی بختیاری شرکت کرده بودند. یادشده از همسرش خواست تا با آهنگ تار آقای امیرحیاتی رقص بختیاری اجرا کند. پس از اجرای رقص، وی از درویش امیرحیاتی خواستند تا آهنگی را که خرها به حج می روند و روی سنگ حجرالاسود را می بوسند، بخواند. نامبرده در مجلس فوق اظهار داشت: در روی زمین موجود دوبا زیاد است ولی انسان واقعی کم است. می گویند جمعیت ایران ۲۷ میلیون است... ولی نمی گویند آریانا دوتا است. آریانا یکی است و دوم ندارد که با آن مقیاس کرد. در ادامه مجلس، با پخش آهنگ های محلی خانم ها و آقایان بختیاری رقص های محلی اجرا کردند و مشارالیه در بین مطالبی که ایراد می کرد نفرت عمیقی به اعراب از خود نشان می دادند و حتی وقتی خانم آریانوش از آقای امیرحیاتی خواستند تا آهنگ «علی جویم» را بخواند، سخت مخالفت کردند و از آریانوش خواستند دیگر مرتکب چنین اشتباهی نشوند و گفتند اسم عرب در خانه من برده نشود. عرب سوسمارخور و پابرهنه به جانی رسیده که هوس تاج کیان کرده، نف به روی عرب کثیف.

در گزارش دیگر، نفرت شدید آریانا از فرهنگ اسلامی مردم ایران چنین دیده می شود:

۴۹/۲/۲۲ ضیافتی با شرکت ۶ نفر در منزل ارتشبد بهرام آریانا ترتیب یافت... تیمسار اظهار داشت این يك كتاب آسمانی می باشد (منظور شاهنامه است) چون من به زبان فارسی خیلی علاقمند هستم و در ضمن مخالف خط کنونی فارسی هستم و معتقدم که باید زبان فارسی به خط لاتین نوشته شود چون خط فارسی ۲۴ عیب دارد و نمی دانم چرا مسئولین توجه نمی کنند... من در زمان تصدی خودم در ارتش در مورد زبان دگرگونی به وجود آوردم و اکثر لغات عربی را بیرون کشیدم... بین خودمان باشد اگر خط لاتین شود ارتباط ما با اعراب قطع

خواهد شد، چون ما هر جمله‌ای را که بخواهیم بنویسیم باید به سراغ زبان عربی برویم... طبقه آخوند همیشه برای اینکه دکانش تخته نشود از افکار پوسیده حمایت می‌کند... رفتار آریانا در این دوره، که حتی ساواک نیز آن را «ناشایست» ارزیابی می‌کرد، سبب شد تا وی به اشاره غیرمستقیم شاه از کشور خارج شود و در پاریس اقامت گزیند. نمونه‌هایی از عقاید آریانا در این دوران، براساس اسناد ساواک، چنین است:

در سال ۱۳۵۱ برابر گزارشی، دکتر رفیعی جریان حمله چریک‌های عرب به خوابگاه قهرمانان اسرائیلی در مونیخ را برای تیمسار تعریف کرد. تیمسار که در جریان نبود سخت ناراحت شد و ضمن محکوم کردن عملیات چریکی اعراب اظهار داشت: ملت عرب هیچوقت خوی وحشیگری را از دست نمی‌دهد و الآن ملتی شدند که مزاحم امنیت جهان هستند و این عمل واقعاً وحشیانه بود. من چند سال قبل بطور غیررسمی به اسرائیل رفتم. وقتی هواپیما به مرز اسرائیل رسید کلاً سبز و خرم بود. اسرائیل واقعاً يك ملت زنده هستند و در هر موردی که فکر کنید پیشرفت کردند و دارند عظمت قبلی خود را که استحقاق آنهاست به دست می‌آورند. و در گزارش دیگر چنین می‌خوانیم:

خانم آریانوش در جلسه‌ای اظهار داشته: بهائی‌ها خیلی به تیمسار همسرم علاقه دارند، چون جد مادری تیمسار منوچهرخان والی اصفهان بود که باب را پناه می‌دهد. تیمسار آریانا نیز در ادامه اظهار نموده: جالب اینجاست که باب مرگ زودرس منوچهرخان را پیش بینی می‌کند و درست از آب درمی‌آید... دین اسلام يك دین سیاسی است و برای جامعه ما خطرناك شده. آریانا پس از ۷ سال عیاشی لجام گسیخته در پاریس، با انقلاب اسلامی ایران مواجه شد. سرویس‌های اطلاعاتی غرب، که در میان عناصر نظامی و رشکسته رژیم گذشته موجودی جاه طلب تر از آریانا نمی‌شناختند، به سراغ او رفتند و با وعیدهای فراوان دال بر سقوط قریب الوقوع جمهوری اسلامی ایران، کوشیدند تا مجدداً رویای دیرینه ناپلئونی را در این کاریکاتور نظامی زنده کنند. بدین ترتیب، آریانا با يك میلیون دلار اعتباری که سرشاهپور ریهورتر در اختیار او گذارد، در رأس یکی از نخستین گروهک‌های سلطنت طلبی قرار گرفت که خرابکاری مسلحانه را در مرزهای شمال غربی ایران هدف قرار داده بود. آریانا که با پول امپراتوری روچیلدها و صهیونیسم جهانی تقویت و تسلیح می‌شد، نخست با حمایت رژیم عراق مرکز فعالیت خود را در شهریار ولی عراق (جنوب شرقی کرکوک) قرار داد و به همراه افرادی چون سردار جاف، دکتر حسن جاف و سروان مختاری برای آموزش نظامی ضدانقلابیون اردوگاهی تأسیس کرد. در پی تجاوز نظامی رژیم عراق به ایران انقلابی، آریانا توانست از طریق سرویس‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس حمایت دولت ترکیه را جلب کند و مرکز گروه خود را در شهر مرزی وان قرار دهد و این در حالی بود که نخست وزیر ترکیه در دیماه ۱۳۶۰

(ژانویه ۱۹۸۱) رسماً حضور ضدانقلابیون مسلح ایرانی را در خاک ترکیه تکذیب کرد! بدینسان، گروهک «ارتش آزادیبخش ایران» (آرا) با حضور قریب به ۳۰۰ نفر از وابستگان امنیتی و نظامی رژیم ساقط شده پهلوی به خرابکاری مسلحانه علیه انقلاب اسلامی ایران پرداخت. در رأس این گروه، آریانا و ارتشبد غلامعلی اویسی و فردی بنام جمشید حسنی (لیسانسیه حقوق از دانشگاه تهران) قرار داشتند و توسط محمود فروغی (پسر ذکاء‌الملک فروغی) ارتباط آنان با رضا پهلوی تأمین می‌شد و افرادی چون دکتر خلیلیان، دکتر معین‌زاده، مهندس افزارمنش (استاد سابق دانشگاه) و آرش اسپهبدی (آرشیست) و فریبا روانبخش (مسئول سازمان جوانان ناسیونالیست) در این رابطه فعال بودند. پس از چندی میان آریانا و اویسی اختلاف پدید شد. بنوشته نشریات ضدانقلاب در خارج از کشور، پس از دریافت ۸ میلیون دلار وجه از سرویس‌های اطلاعاتی غرب، در هتل بزرگ آنکارا میان «ژنرال»ها و همسرانشان بر سر تقسیم پول فوق اختلاف درگرفت و به نزاع آنان انجامید!

بدینسان، آخرین تلاش بقایای «ژنرال»های رژیم پهلوی به افول گرائید و در کارزار رقابت‌ها و نزاع‌های شدید بر سر تقسیم واپسین میراث رژیم وابسته و منحط پهلوی در سال ۱۳۶۲ به رکود کامل کشیده شد و تنها دستاورد آن برای سرویس‌های جاسوسی غرب سیاهه حداقل ۱۰ میلیون دلاری هزینه‌های بر بادرفته آن بود! این افول با نام ارتشبد سابق بهرام آریانا در پیوند است.

جلال آهنچیان

سند بیوگرافیک ساواک، مورخ ۱۳۴۹/۹/۷، جلال آهنچیان را چنین معرفی می‌کند:

جلال آهنچیان، فرزند حاج سیدرضا متولد ۱۳۰۴، مدیرعامل شرکت ایران هلس و شرکت گلدن موکت و مدیرمؤسسه آهنسا، دارای ۴ فرزند می‌باشد و سن حقیقی وی ۵۶ سال می‌باشد. پدر نامبرده از تجار معروف آهن در ایران بوده که در زمان حیات خود احتیاجات ساختمانی کاخ‌های سلطنتی را انجام می‌داده و جلال نیز در آن موقع با پدر خود همکاری داشته و در اثر رفت و آمد به دربار شاهنشاهی با عده‌ای از کارمندان دربار منجمله آقایان آتابای، علی‌ایزدی، سرلشکر بوذرجمهری و فتح اعظم آشنایی پیدا کرده است. بعد از وقایع شهریورماه سال ۱۳۲۰ مدتی آهنچیان در شهرستان قم به امور کشاورزی اشتغال داشته است. در سال ۱۳۲۸ حاج سیدرضا آهنچیان فوت نموده و چون مرد خیری بوده موقوفات زیادی از وی باقی مانده که از جمله آنها زمین مسجد آیت‌الله بروجردی در قم می‌باشد. جلال بعد از فوت پدرش شخصاً

مشغول کار تجارت شده و امرار معاش می نماید. وی دارای ۴ دختر می باشد شیرین و نسرین در آمریکا مشغول تحصیل و ۲ نفر دیگر در تهران مشغول تحصیل می باشند. شیرین در آمریکا در رشته اقتصاد تحصیل می نماید و اخیراً با مهندس سپه پور که وی نیز در آمریکا مشغول تحصیل می باشد ازدواج نموده و نسرین در رشته منشی گری تحصیل می نماید. همسر جلال آهنچیان از خانواده اخوان فرشی می باشد. جلال دومین فرزند پدرش بوده و دارای ۵ برادر و ۲ خواهر می باشد. برادران وی به غیر از جواد آهنچیان که کارمند وزارت منابع طبیعی است به کار آزاد و تجارت اشتغال دارند. جلال با اکثر امراء ارتش شاهنشاهی و رجال دوستی و معاشرت نزدیک دارد که از جمله آنها ارتشبد جم، ارتشبد صنیعی، ارتشبد اویسی، سپهبد فردوست، سپهبد خسروانی، سپهبد مبصر و آقایان گل سرخی و وزیر منابع طبیعی، زاهدی وزیر کشور، پرتو وزیر دادگستری، علی ایزدی رئیس دفتر والا حضرت اشرف پهلوی [می باشند]. ضمناً جلال فردی است رفیق باز، مورد اعتماد، خوش مشرب، تا حدی ساده لوح و خوش قلب و فوق العاده علاقمند به شاهنشاه آریامهر و خاندان جلیل سلطنت و به امور سیاسی ظاهراً از خود علاقه ای نشان نمی دهد.

در پرونده آهنچیان اسناد متعددی درباره روابط او موجود است که نمونه آن به شرح زیر می باشد:

برابر تحقیقات انجام شده جلال آهنچیان با مهدی باتمانقلیج صاحب فعلی هتل اینترناسیونال و نماینده پیشین مجلس شورای ملی سابقه دوستی دیرین داشته و روابط نزدیکی با یکدیگر دارند. پسر مهدی باتمانقلیج به نام فریدون باتمانقلیج صاحب قصریخ می باشد و برادر مهدی باتمانقلیج [،] سپهبد [نادر] باتمانقلیج است. (سند ساواک - ۱۳۴۹/۹/۵).

سرلشکر محمدحسن اخوی

محمدحسن اخوی، فرزند اسماعیل، در سال ۱۲۸۷ ش. در تهران به دنیا آمد. او در سال ۱۳۰۷ وارد خدمت نظام شد و در تاریخ ۱/۲/۱۳۴۰ در درجه سرلشکری بازنشسته گردید. مهم ترین مشاغل نظامی اخوی به شرح زیر است: ۱۳۲۴ - رئیس رکن دوم ستاد ارتش (در دوران ریاست سرلشکر حسن ارفع بر ستاد ارتش)، ۱۳۲۴ - رئیس دایره ۲ فنی اداره باربری ارتش (در دوران ریاست رزم آرا بر ستاد ارتش)، ۱۳۲۹ - رئیس ستاد لشکر اهواز، ۱۳۳۰ - معاون اداره موتور ارتش و سپس معاون اداره صنایع نظامی، ۱۳۳۲ - رئیس اداره موتوری ارتش، ۱۳۳۳ - رئیس هیئت وابسته نظامی ایران در ترکیه و یونان و یوگسلاوی، ۱۳۳۴ - فرمانده گارد مسلح جنگل، ۱۳۳۸ - رئیس دادگاه عادی ویژه دادرسی ارتش.

همانگونه که ارتشبد حسین فردوست بیان داشته، اخوی در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ از ارکان باند سرلشکر حسن ارفع در ارتش بود و مغز متفکر این گروه وابسته به اینتلیجنس سرویس بریتانیا محسوب می شد و در تحکیم مواضع عناصر وابسته به انگلیس در ارتش و توطئه های مفصل این دوران سهم اساسی داشت. ارتشبد فردوست در این خاطرات هم چنین نقش اخوی را به عنوان طراح عملیات کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ فاش ساخته است. در زمینه نقش اخوی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دو مأخذ انتشار یافته: وصیت نامه سرگرد دکتر اسماعیل علمیه، بازجوی افسران کودتاچی در پی شکست کودتای ۲۵ مرداد و خاطرات سرهنگ حسینقلی سررشته، مأمور دستگیری اخوی.

سرگرد دکتر علمیه شرح می دهد که در پی دستگیری سرهنگ زند کریمی، از عوامل کودتا، توسط وی نقش اخوی لورفت و دستور دستگیری او صادر شد. ولی اخوی، که ظاهراً به شدت ترسیده بود، با تظاهر به بیماری و ندامت و به توصیه سرتیپ تقی ریاحی، رئیس ستاد ارتش دولت مصدق، از دستگیری رهایی یافت. سرگرد علمیه اعترافات زند کریمی را چنین بیان داشته است:

سرهنگ ستاد اخوی وی را دیده با او در شمیران نزد سرهنگ فرزنانگان رفته و سه نفری با هم به تهران آمده به سفارت آمریکا رفته (روز ۳۲/۵/۱۴ دو روز بعد از فرزندوم تهران) در آنجا طرح عملیات و کارها ریخته می شود. دوباره یکروز دیگر سرهنگ اخوی و وی و سرهنگ فرزنانگان با آن آمریکائی در کیلومتر ۱۹ جاده کرج، به باغ تیمسار باتمانقلیچ رفته و در آنجا باز تهیه طرح ها را در نزد وی که می بایست رئیس ستاد ارتش آینده کشور شود ریخته...^۶

سرگرد علمیه می افزاید:

در مورد سرهنگ اخوی چون تشکیل جلسات در خانه وی محرز بوده اینجانب دستور دستگیری وی را داده بودم، ولی نامبرده بیمار بود یا خود را به بیماری زده بود، دستور داده شد او را به بیمارستان منتقل نمایند که بلافاصله بازجویی و در آنجا بازداشت گردد ولی رئیس ستاد ارتش [سرتیپ ریاحی] به دادستان دستور داده بود که چون من به سرهنگ اخوی خیلی خدمت کرده ام و او را به این مقام رساندم و او فعلاً خیانت کرده و پشیمان شده است ممکن است فشار بیاورند در بازجویی خودکشی نماید، فردا بازجویی گردد... در آخر آن روز دادستان به من گفت که سرهنگ اخوی در ستاد ارتش پیش رئیس ستاد رفته بود، خیلی متأثر بوده و گریه می کرده جریان سرهنگ فرزنانگان و سفارت آمریکا را کلیتاً گفته بود، ولی اظهار کرده بود که چون به شما... خیانت کرده ام در مقابل خدمت هایت که خود را انتحار می کنم. هفت تیر گذاشته به مغز خودش که رئیس ستاد ترسیده بود و گرفته بود، آن هم به زحمت به طوری که دست رئیس ستاد

زخمی شده بود... اینکه رئیس ستاد دستور داده بود که همان روز از سرهنگ اخوی بازپرسی نشود، با توجه به این سابقه بوده که می ترسید خود را بکشد...^۷

سرتیپ ریاحی نیز طی نامه ای به سرهنگ غلامرضا نجاتی (مورخ ۸ مهر ۱۳۶۵) ضعف اخوی و تظاهروی به ندامت و خودکشی را تأیید کرده است.^۸

سرهنگ حسینقلی سررشته ماجرای دستگیری اخوی را چنین شرح می دهد:

... مأموریت پیدا کردم سرهنگ حسن اخوی را دستگیر کنم. به منزل او در خیابان نیاوران رفتیم و مشاهده کردیم روی تخت خوابیده است. سرهنگ اخوی گفت: از دیشب به مرض اسهال دچار شده ام و قادر به حرکت نیستم. از همان جا به ستاد ارتش تلفن کردم و کسب تکلیف نمودم. سرتیپ ریاحی گفت: او را تحت الحفظ در بیمارستان شماره یک ارتش بستری کنید. طبق دستور عمل کردیم و او را به بیمارستان بردیم. تا پایان روز ۲۵ مرداد، عده زیادی از جمله نعمت الله نصیری و باتمانقلیچ در زندان بودند. این دو از کثرت ترس قادر به غذا خوردن نبودند و نصیری مرتب می گفت: خودش [محمدرضا پهلوی] فرار کرد ما را گیر انداخت...^۹

سرهنگ سررشته به دلایل متعدد، از جمله ممانعت از دستگیری اخوی، سرتیپ ریاحی را به خیانت به مصدق متهم می کند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اخوی به درجه سرتیپی نایل شد و به علت نقشی که در طراحی عملیات کودتا و اشرافی که بر سهم افراد در این عملیات داشت، به ریاست کمیسیون اعطاء نشان های کودتا منصوب گردید. او در سال ۱۳۳۶، در دولت دکتر منوچهر اقبال برای مدتی به وزارت کشاورزی رسید و به گفته فردوست، تحت تأثیر کشاورزی ژاپن با طرح «اصلاحات ارضی» مخالفت نمود و ظاهراً به همین دلیل برکنار و دکتر جمشید آموزگار جایگزین او شد.

سرلشکر محمدحسن اخوی فراماسون و عضو لژهای «پهلوی» و «همایون» بود. در میان اسناد موجود، ۱۶ سند در زمینه سوء استفاده های مالی وی موجود است. باید افزود که بخشی از پرونده وی در اداره دوم ستاد ارتش در سال ۱۳۵۴ به طرز مرموزی امحاء گردیده است. اخوی پس از انقلاب در آمریکا (کالیفرنیا) اقامت گزید و در سالهای ۱۳۶۷ - ۱۳۶۸ به انتشار مقالاتی در دفاع از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان - سیدضیاء پرداخت.

۷. همان مأخذ، ص ۵۲۵

۸. همان مأخذ، ص ۶۰۰ - زیرنویس.

۹. سررشته، ص ۱۱۲

سرلشکر حسن ارفع

سرلشکر حسن ارفع از چهره‌های مؤثر و درجه اول سیاسی و اطلاعاتی سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ می‌باشد، که در خاطرات فردوست جایگاه و نقش او توضیح داده شده است. ارفع بنیانگذار جریانی در ارتش است که با پیوند به استعمار بریتانیا و دربار پهلوی مشخص می‌گردد و همین جریان متشکل بود که در دهه‌های بعد حضور خود را در صحنه‌های سیاسی و نظامی ایران نشان داد، چهره‌هایی چون ارتشبد بهرام آریانا را پدید ساخت و برفرهنگ ارتش شاهنشاهی تأثیرات جدی گذارد.

پدر حسن ارفع، به نام میرزا رضاخان (یونس)، ملقب به «دانش»، «ارفع الدوله»، «پرنس ارفع» و القاب دیگر، از چهره‌های مرموز و عجیب دوران قاجاریه است. رضا، پسر حاج شیخ حسن، صراف ایروانی، است که بگفته مهدی بامداد، يك كاسب جزء بوده است.^{۱۰} حسن ارفع در خاطراتش مدعی است که جدش (میرزا ابراهیم) وزیرخان ایروان بوده و به دلیل تسلط روسها بر این خطه پسرش (شیخ حسن) به تبریز مهاجرت کرد!^{۱۱} بهرروی، رضا به خدمت دولتی راغب بود و لذا به تهران رفت و میرزا محمودخان علاءالملک، زمانیکه به سمت کارپرداز اول (سرکنسول) ایران در تفلیس معین شد، همشهری خود، رضا، را به عنوان نوکر و پیشخدمت به تفلیس برد و او در حین خدمت زبان روسی را آموخت و از نوکری شخصی به مترجمی و سپس به نیابت (کنسولیاری) ایران در تفلیس رسید. احتمالاً در همین زمان بود که پیوندهای مرموز این خانواده با محافل قدرتمند و پنهانی در اروپا آغاز شد. رضا با ملکم خان ناظم الدوله آشنایی یافت و توسط او «دانش» نامیده شد و پس از چندی «دانش» را تخلص شعری و «ارفع» را نام خانوادگی خود قرار داد.^{۱۲} میرزارضاخان به علت وصلت با خانواده علاءالملک و پیوند با ملکم پیشرفت کرد و پس از چندی توسط مظفرالدین میرزا (ولیعهد) به سمت آجودانی خاصه منصوب شد. او در جریان تحدید حدود مرزهای ایران در خراسان به عنوان مترجم حضور داشت و با دریافت مبالغی رشوه از روسها ثروتی اندوخت. میرزارضاخان بعدها به ناصرالدینشاه نزدیک شد و در مناصب متعدد جای گرفت و از این راه ثروت‌ها انباشته ساخت، که شمه‌ای از آن در شرح حال رجال ایران (مهدی بامداد) بیان شده است. او مدتی سفیر ایران

۱۰. بامداد، ج ۱، ص ۵۰۷

11. Arfa, P. 1 - 2.

۱۲. بامداد، ج ۱، ص ۵۰۸

در سن پترزبورگ و استامبول و مدتی نیز نماینده ایران در سازمان ملل متفق بود. احتشام السلطنه در خاطراتش می‌نویسد که میرزارضاخان اصلاً از مردم قفقاز و مردی خوش صحبت و مجلس‌آرا و شوخ و شنگ و خوش برخورد است و با همین وسایل در مسافرت ناصرالدینشاه به فرنگ با رئیس الوزراء (امین‌السلطان) و عمله خلوت، از جمله ملیجک، همه قسم محرمت پیدا کرد، در شب‌گردی‌ها و ولگردی‌ها راهنمای ایشان شد و به علت آشنایی کامل با زبان روسی مورد توجه مخصوص شاه قرار گرفت و بعدها هرچند یکبار به مقام و منصب و امتیاز تازه رسید، تا جایی که امروزه کبادهٔ صدارت می‌کشد و یکی از رجال بزرگ و ارکان عمدهٔ دولت شده است.^{۱۳} او دربارهٔ لقب «پرنس» میرزارضاخان چنین می‌نویسد:

ملکم‌خان نخستین کسی بود که با شارلاتانی و گزارش سابقه معمول و متداول در آلمان که امپراتور حق دارد برای ابراز کمال اعتماد و مرحمت خود نسبت به رجال و دولتمردانی که شاهزاده نیستند با صدور فرمان شاهزادگی (پرنس) از خدمات آنان قدردانی نماید، این رسم را در دربار قاجارها متداول ساخت و خود نخستین کسی بود که عنوان «پرنس» تحصیل کرد... بعدها این عنوان مسخره که سند شارلاتانی و پشت هم اندازی تحصیل و استعمال‌کنندهٔ آن است به میرزارضاخان ارفع‌الدوله... و تعدادی دیگر از این قبیل داده شد.^{۱۴}

او یکی از جمله اشخاصی است که در شهرت پرستی و شارلاتانی خداوند است... زندگانش در اوایل جوانی در قفقاز به خوبی معلوم نیست.^{۱۵} ... در تمام فرنگستان به پرنس شاعر و سفیر شاعر! (البته به طور استهزاء) شهرت دارد. مأموریت او در هر درباری که اقامت داشته سراسر صرف تنظیم مراسلات عاشقانه و تبدیل محل مأموریت، اعم از قونسولگری یا سفارتخانه، به مرکز تجمع زنان هرجایی و به زبان ساده‌تر به... خانه بوده است... ارفع‌الدوله با پشت هم اندازی يك كتاب القاب و عناوین و امتیازات خنده‌آور برای خود دست و پا کرده بود... چون این پرنس طویل‌العنوان!! تعلق خاطر به ایران و تعصب وطنی نداشت، در پترزبورگ از روسها روس‌تر و در استامبول از ترکها ترک‌تر بود و به قصد جلب توجه و تملق‌گویی در هر مأموریتی که بود به جای آنکه سفیر و نماینده ایران باشد، شجره‌نامه‌ای برای اثبات اینکه اجداد و اعقابش از مردم آن مملکت بوده‌اند تهیه می‌کرد...^{۱۶}

«پرنس ارفع» در سال ۱۳۲۸ ق. / ۱۹۱۰ م. از سفارت استامبول معزول شد. پس از این واقعه، او به موناکوفرت و در آنجا کاخ مجللی ساخت و با ثروت بادآورده به زندگی پرداخت و با

۱۳. احتشام‌السلطنه، ص ۱۹۵

۱۴. همان مأخذ، ص ۳۸۸.

۱۵. همان مأخذ، ص ۴۰۵

۱۶. همان مأخذ، ص ۴۰۶

محافل اشرافی اروپا حشر و نشر نمود. او سپس در سال ۱۳۳۱ق./۱۹۱۲م. برای مدتی در کابینه محمدعلی خان علاءالسلطنه وزیر عدلیه شد. رضا ارفع در سال ۱۳۱۶ ش. در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت.

حسن ارفع در سال ۱۲۷۴ش./۱۸۹۵م. در تفلیس به دنیا آمد. در کودکی محمداسعاد مراغه‌ای (نخست وزیر دوران محمدرضاپهلوی) لالگی و نگهداری او را عهده دار بود. ۱۷ در ۱۲ سالگی وارد مدرسه نظام شد و تحصیلات خود را در دبیرستان نظام ژنو (سوئیس)، دبیرستان موناکو و دبیرستان نظام ترکیه به پایان رسانید و بعداً دوره دانشکده افسری سوئیس و دوره سواره نظام فرانسه را به پایان برد. حسن ارفع در ۲۴ سالگی به استخدام ژاندارمری ایران درآمد و در سال ۱۳۰۴ به سمت اتاشه نظامی در لندن منصوب شد. او در سال ۱۳۰۶ برای طی دوره دانشگاه جنگ به پاریس اعزام گردید. ارفع به دلیل اقامت طولانی در خارج، برزبانهای ترکی، فرانسه، روسی، انگلیسی و آلمانی تسلط داشت و مدرک تحصیلی او در ایران «فرماندهی عالی ستاد» ارزیابی گردید. او در تهران در پست فرماندهی هنگ سوار دانشکده افسری قرار گرفت و پس از چندی به معاونت و سپس به ریاست این دانشکده رسید. در سال ۱۳۱۴ معاونت مدیریت دروس دانشگاه جنگ و در پی آن ریاست اداره سواره نظام و در درجه سرتیپی ریاست رکن دوم ستاد ارتش را عهده دار بود و بدین ترتیب در زمان جنگ دوم جهانی در رأس مهم ترین نهاد اطلاعات نظامی ایران جای گرفت.

با اشغال ایران توسط متفقین، در یک سناریوی طراحی شده و مشهور، تعدادی از عناصر وابسته به انگلیس، در کنار برخی چهره های مخالف، توسط ارتش بریتانیا بازداشت شدند تا در حوادث بعدی بتوانند در نقشی «وجیه المله» ظاهر شوند. از جمله این عناصر وابسته به انگلیس، سرتیپ فضل الله زاهدی، سرهنگ نادر باتمانقلیچ، سرهنگ حسن بقائی، سرهنگ حسین منوچهری (ارتشبد آریانای بعدی)، ستوان غلامرضا یحیایی، جعفر شریف امامی، خسرو اقبال، جهانگیر تفضلی، جواد بوشهری و... بودند.

ارفع، که از سال ۱۳۲۳ به درجه سرلشکری رسید، در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ چندین بار ریاست ستاد ارتش (عالی ترین پست نظامی) را به عهده داشت و در این سمت عناصر وابسته به استعمار بریتانیا را در مقامات حساس نظامی و اطلاعاتی گمارد. در دوران ریاست او بود که در سال ۱۳۲۴، حسن اخوی رئیس رکن دوم ستاد ارتش شد. در این دوران،

۱۷. در خاطرات ارفع، تصویری از ارفع الدوله و حسن ارفع (در سن ۶ سالگی) مندرج است، که محمد سعاد را در پشت سر آنان در کسوت خانه شاگردی و نوکری نشان می دهد.

ارفع در رقابت جدی با رزم آرا قرار داشت و در زمان ریاست رزم آرا برستاد ارتش، هدایت الله گیلانشاه ریاست رکن دوم را شاغل بود.

سرلشکر حسن ارفع در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۵ یکی از چهره‌های فعال سیاسی - اطلاعاتی ایران بود و عملیات گسترده‌ای را سازمان می‌داد. قاعدتاً این عملیات توسط دو افسر برجسته MI-6، الن چارلزترات و کلنل «رجی» فلیچر هدایت می‌شده است. علاوه بر حزب مخفی که وی با نام «نهضت ملی» در ارتش تأسیس کرد، و عناصری چون محمدحسن اخوی، محمود ارم، هوشمند افشار، حبیب‌الله دیهیمی، حسین منوچهری (بهرام آریانا)، غلامرضا یحیایی و غیره را در برمی‌گرفت، ارفع گرداننده سه حزب سیاسی وابسته به استعمار انگلیس نیز بود: «حزب افق آسیا» که توسط ارفع و دکتر احمد هومن (معاون وقت وزارت دربار و فراماسون سرشناس) تشکیل شد و عناصری چون احمدعلی سپهر (مورخ الدوله)، علی دشتی، ابراهیم خواجه نوری و داریوش همایون را در برمی‌گرفت، و احزاب شبه فاشیستی «آریا» (به رهبری هادی سپهر) و «سومکا» (به رهبری داوود منشی‌زاده).

در زمان دولت احمد قوام (قوام‌السلطنه)، توطئه‌هایی توسط جناح دربار علیه او آغاز شد. این جناح، سیاست‌های زیرکانه قوام را در قبال شوروی و «فرقه دمکرات آذربایجان» نمی‌پسندید و در پی ساقط کردن این سیاستمدار کهنه کار و مورد حمایت امپریالیسم آمریکا بود. در نتیجه، قوام نه تنها در تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۲۴ ارفع را از ریاست ستاد ارتش برکنار نمود، بلکه در اوایل سال ۱۳۲۵ او را در کنار چهره‌های سرشناس انگلوفیل، چون میرزا کریم خان رشتی، احمدعلی سپهر، علی دشتی، دکترهای طاهری، جمال امامی و غیره، بازداشت کرد. در همین زمان بود که توسط قوام، سپهبد حاجیعلی رزم آرا از بازنشستگی خارج و به کار دعوت شد و در مقابل، در تاریخ ۱۲/۷/۱۳۲۵، سرلشکر حسن ارفع بازنشسته گردید. ارفع پس از بازنشستگی از سال ۱۳۲۷ به تأسیس يك گاوداری در اقدسیه تهران پرداخت.

زندگی سیاسی ارفع، با بازنشستگی پایان نیافت؛ هرچند به علت اشتها کم نظیر وی به وابستگی به بریتانیا بازگشت او به ارتش صلاح دانسته نشد. با صعود حسین علاء به صدارت (اسفند ۱۳۲۹ - اردیبهشت ۱۳۳۰)، به علت روابط دیرینی که از زمان پدرانشان (محمدعلی خان علاءالسلطنه و میرزارضاخان ارفع) میان این دو خانواده برقرار بود، حسن ارفع به وزارت راه رسید. ارفع در سالهای پرآشوب ۱۳۳۰-۱۳۳۲ هم‌چنان در متن حوادث سیاسی روز بود منزل وی محل تجمع کانون‌های توطئه‌گر سیاسی و نظامی محسوب می‌شد. مآخذ منتشر شده همکاری نزدیک ارفع را با ژنرال شوارتسکف آمریکایی در کودتای ۲۵-۲۸ مرداد

۱۳۳۲ نشان می‌دهد.

سرلشکر ارفع پس از ۲۸ مرداد، به دریافت عالی‌ترین نشان کودتا (نشان درجه يك رستاخیز) نائل شد. او در دیماه ۱۳۳۶ - آذر ۱۳۴۰ سفیر ایران در ترکیه بود و در همین سمت بود که در اردیبهشت ۱۳۳۷ طی يك سناریوی ساختگی، و همزمان با سبهد فضل‌الله زاهدی، به منظور مقابله با نفوذ دکتر علی امینی، به عنوان کانديد نخست‌وزیری وارد تهران شد. در بازگشت به آنکارا، ارفع در ۱۴ اسفند ۱۳۳۷/۴ مارس ۱۹۵۹ موافقت‌نامه معروف دفاعی ایران و آمریکا را با فلچروارن، سفیر آمریکا در ترکیه، به امضاء رسانید. این موافقت‌نامه در واقع چك سفید امضاء اشغال نظامی ایران توسط آمریکا، در شرایط ضرور، بود.

به محض اینکه قانون مربوط به موافقت‌نامه فوق به تصویب مجلسین رسید و مبادله شد، دولت ایران به چند سفارتخانه مهم خود در خارج يك بخشنامه [بکلی] سَرّی صادر کرد که چون احتمال می‌رود خاك ایران مورد حمله ناگهانی قرار بگیرد و دولت فرصت كمك طلبیدن از آمریکا را نداشته باشد، لذا در چنین وضعیتی بدون اتلاف وقت یادداشتی به این مضمون به سفارت آمریکا در محل بفرستید: «نظر به اینکه خاك ایران مورد تجاوز قرار گرفته و تمامیت و استقلال کشور ایران در خطر است، برطبق ماده يك موافقت‌نامه همکاری بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت کشورهای متحد آمریکا که در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۳۷ در آنکارا به امضاء رسیده است، سفارت کبرای شاهنشاهی در... به موجب مأموریتی که از طرف دولت متبوع خود دارد دخالت نیروهای نظامی کشورهای متحد آمریکا را برای دفاع از حقوق و تمامیت و استقلال ایران تقاضا می‌نماید.» بخشنامه مزبور تا زمان انقلاب در ایران همچنان به قوت خود باقی بود.^{۱۸}

ارفع در بهمن ۱۳۴۰ - دی ۱۳۴۱ سفیر ایران در پاکستان بود و پس از آن در خانه مجلل خود در تهران اقامت گزید. طبق گزارش ساواک، ارفع در این دوران «بیشتر اوقات خود را با نخست‌وزیر، وزراء، سفراء، امراء و افسران ارشد شاغل و بازنشسته ارتش معاشرت می‌نماید.»

حسن ارفع در ۲۸ سالگی با يك رقاصه (بالرین) انگلیسی به نام هیلدا ازدواج کرد و پس از درگذشت او، وی را در باغ شخصی خود در لارك (شمال اراج) مدفون ساخت و بر فراز آن آرامگاه مجللی ایجاد نمود. او سپس با يك دختر روستایی به نام نجمه قنبری زاده ازدواج کرد و به گفته فردوست وی را در سطح يك زن غربی متجدد تربیت نمود. باید افزود که نوه ارفع همسر کلارك نوتل، افسر اطلاعاتی ارتش انگلیس، است. دکتر جلال عبده در سال ۱۳۶۸ می‌نویسد:

گفته می‌شود که ارفع هم اکنون نزد خواهر خود در مونت کارلو در ویلایی که پدر وی به نام «خانه صلح» ساخته است، در شرایط سختی روزهای پایان عمر خود را می‌گذراند و از یک چشم نابینا شده است. او قبل از پیروزی انقلاب در مزرعه‌ای که نزدیک اقدسیه داشت مشغول گاوداری بود و شیرگاه‌های وی قبل از ساخته شدن کارخانه‌های شیر پاستوریزه، سالم‌ترین شیر تهران محسوب می‌شد.^{۱۹}

لیلی امیرارجمند (جهان آرا)

لیلی جهان آرا، فرزند عبدالله جهان آرا (تیمسار بازنشسته ارتش)، که به مناسبت ازدواج با حسین علی امیرارجمند به لیلی امیرارجمند شهرت یافت، در سال ۱۳۱۷ به دنیا آمد. درباره پیشینه دوستی او با فرح دیبا و روابط مرموز آنان در دوران تحصیل در فرانسه با محافل چپ، حسین فردوست در خاطراتش توضیح داده است. لیلی جهان آرا که تحصیلات خود را در سال ۱۳۴۲ با دریافت فوق لیسانس کتابداری از دانشگاه رانگرز نیوجرسی به اتمام رسانید، در دوران قدرت فرح دیبا صمیمی‌ترین دوست او بود و به این مناسبت به مشاغل متعدد و شامخ دست یافت و آخرین سمت وی عضو هیئت امناء و مدیرعامل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود. سایر مشاغل وی به شرح زیر است: رئیس کتابخانه دانشگاه ملی، استادیار کتابداری دانشگاه تهران، رئیس کتابخانه شرکت ملی نفت، عضو هیئت امناء بنیاد آرشام، عضو هیئت مدیره موزه علوم و فنون. او از اسفند ۱۳۵۳ به عضویت شورای آموزش کشور منصوب شد.

اسناد موجود بیانگر ارتباطات مرموز وی با افسران اطلاعاتی بلوک شرق می‌باشد. این ارتباطات، که براساس اطلاعات فنی و انسانی اداره کل هشتم ساواک (ضد جاسوسی) تا روابط جنسی امتداد داشت، به اطلاع محمدرضا بهلوی رسید و ساواک خواستار بهره‌گیری از او به عنوان منبع خود شد. برخلاف انتظار، محمدرضا بهلوی با این بهره‌گیری موافقت نکرد و از سال ۱۳۵۲ کنترل ساواک بر روی او قطع شد. روشن است که این ارتباطات مرموز از سوی یکی از نزدیک‌ترین عناصر وابسته به دربار بهلوی، نمی‌تواند طبیعی جلوه کند و قاعدتاً باید آن را به عملیات سرویس‌های جاسوسی غرب (سیا یا MI-6 یا موساد) منتسب ساخت و ظاهراً به همین دلیل نیز محمدرضا بهلوی مانع دخالت ساواک در این ماجرا شد. برای ما روشن نیست که

لیلی جهان‌آرا فعالیت خود را در رابطه با سرویس‌های اطلاعاتی غرب چگونه و از چه زمانی آغاز کرده، ولی این ظن را قوی می‌دانیم که او - و احتمالاً به همراه فرح دیبا - از دوران تحصیل در فرانسه چنین کارکردی داشته است. با توجه به نقش مؤثر اردشیر زاهدی در ازدواج فرح دیبا با محمدرضا پهلوی و با توجه به ارزیابی بسیار مثبت «آژانس اطلاعات مرکزی» آمریکا (سیا) از فرح دیبا و جایگاهی که این سرویس برای فرح پس از فوت شاه باز کرده بود،^{۲۰} این احتمال را جدی می‌دانیم که ارتباط فوق با سرویس اطلاعاتی آمریکا بوده است.

ذیل بخشی از اسناد موجود در زمینه ارتباطات مشکوک لیلی امیرارجمند درج می‌گردد:

کارولی هالکر کاردار وابسته سفارت مجارستان، عضو حزب کمونیست و افسر سرویس اطلاعاتی مجارستان که از بدو ورود به ایران با افسران اطلاعاتی شناخته شده (ک.جی.بی) سفارت شوروی همکاری نزدیک دارد همواره کوشیده تا به نحوی با شخصیت‌های کشوری که با دربار ارتباط دارند دوستی برقرار نموده و خانم لیلی جهان‌آرا مدیرعامل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نیز یکی از افراد مورد نظر وی می‌باشد. با توجه به اینکه با خانم مذکور، این دایره در مورد تماس کارمندانش با شعبه نووستی مطبوعات شوروی آشنائی قبلی داشت و مشارالیها از دوستان نزدیک شهبانو فرح می‌باشد، از وی خواسته شد تا در مورد برخوردش با کارولی هالکر و شناسائی هدف هالکر، با دستگاه همکاری نماید. مشارالیها اظهار داشت: من باید موضوع را به عرض شهبانو فرح یا تیمسار فردوست رسانیده چنانچه اجازه فرمایند این همکاری را ادامه خواهم داد. در این مورد گزارش عرضی جهت تیمسار قائم مقام ساواک تنظیم گردید، مقرر فرمودند خانم جهان‌آرا چگونگی را به عرض شهبانو رسانیده و طبق اوامر صادره عملیات پیگیری شود. خانم جهان‌آرا روز سه شنبه مورخه ۴۷/۹/۴ تلفناً اظهار داشته که مراتب از طریق شهبانو فرح به شرف عرض ملوکانه رسیده است که در این مورد امر و مقرر فرموده اند که بهتر است خانم جهان‌آرا در این مورد فعالیتی نداشته باشد. (گزارش اداره کل هشتم ساواک، ۱۳۴۷/۹/۵).

خانم لیلی امیرارجمند با کارولی هالکر عضو اطلاعاتی سفارت مجارستان تماس داشته و هالکر سعی می‌نموده ضمن تماس‌های مناسب با وی زمینه تفاهم و دوستی برقرار سازد تا بتواند به وسیله مشارالیها که با دربار ارتباط دارد به آنجا نفوذ نماید که به همین جهت به منظور توجیه و جلب همکاری وی در تاریخ ۴۷/۸/۱ با نامبرده تماس حاصل که اظهار داشته است چون افتخار بندگی شهبانو فرح را دارد و از طرف دیگر با تیمسار فردوست قائم مقام ساواک آشنا می‌باشد موضوع را با ایشان مطرح خواهد نمود و چنانچه معظم له اجازه فرمایند در این مورد همکاری خواهد کرد. در تماس مجددی که در تاریخ ۴۷/۹/۴ با خانم مزبور گرفته شده اظهار داشته است که مراتب از طریق شهبانو به شرف عرض ملوکانه رسیده است که در این مورد امر و

مقرر فرموده اند بهتر است خانم جهان آرا در این زمینه فعالیتی نداشته باشد. بانوی مورد نظر علاوه بر تماس با هالکر در سال ۴۸ تماس های زیادی با سفارت چکسلواکی و یری هگر دبیر دوم سابق آن سفارت (مظنون به افسر اطلاعاتی) برقرار نموده و مناسبات مشارالیه با هگر وارد جنبه های خصوصی و دوستانه گردیده و به طوری که گزارشات شنود سفارت چکسلواکی نشان می دهد نامبردگان به کرات با یکدیگر مذاکره و خیلی خودمانی صحبت نموده اند. هگر در طول تماسهایش با خانم مزبور هدایائی به مشارالیها می داده است و پس از مراجعت به چکسلواکی نیز در تاریخ ۶/۲/۶۹ بسته ای محتوی ظروف کریستال به وزن ۱۵۰ کیلوگرم از پراگ به آدرس سفارت چکسلواکی در تهران برای خانم امیرارجمند فرستاده است. چون روابط هگر با خانم مورد نظر روز به روز نزدیکتر می شد و از طرفی هگر مظنون به فعالیت اطلاعاتی به نفع شوروی ها بود، در تاریخ های ۱۳/۶/۴۸ و ۱۳/۱۱/۴۸ مراتب جهت کسب دستور به عرض تیمسار ریاست ساواک رسید که مقرر فرمودند: «این خانم از دوستان نزدیک علیاحضرت شهبانوست مراقبت ادامه داشته باشد.»

پیشنهاد: با عرض مراتب فوق و اینکه در حال حاضر نیز اتوفولترا دبیر دوم جدید سفارت چکسلواکی و جانشین هگر با خانم مزبور تماس برقرار نموده در صورت تصویب مجدداً با خانم امیرارجمند (جهان آرا) مصاحبه ای انجام و در زمینه تماسهایش با افراد خارجی توجیه گردد...

(گزارش اداره کل هشتم، ۲۱/۸/۱۳۴۹).

اتوفولترا دبیر دوم سفارت چکسلواکی اظهار می داشت که خانم لیلی ارجمند مدیرعامل کانون پرورش فکری کودکان اخیراً به چکسلواکی مسافرت نموده و هم اکنون در آنجا به سر می برد.

نظریه منبع: خانم ارجمند با یری هگر وابسته مطبوعاتی سابق سفارت چکسلواکی تماسهای زیادی داشت و حتی فکر می کنم روابط آنها جنبه عاشقانه و سکسی پیدا کرده بود چون از رفتار هگر احساس می شد که گرایش عجیبی به این خانم دارد و سال قبل که یکی از مجسمه سازان برجسته چکسلواکی به ایران آمده بود، به دستور هگر مجسمه ای از خانم ارجمند ساخت و به او اهداء نمود.

ملاحظات: در مورد تماسهای خانم لیلی امیرارجمند با مقامات چکسلواکی گزارشات متعددی به عرض رسیده و در مرحله [ای] پیشنهاد شده بود که با این خانم مصاحبه شود لیکن مورد تصویب تیمسار ریاست ساواک قرار نگرفته است. (سند اداره کل هشتم ساواک، ۱۱/۱/۱۳۵۰).

لئوکاسترومین کنسول شوروی ضمن مذاکراتی در مورد یری هگر دبیر دوم سابق چکسلواکی اظهار می داشت: هگر با خانم ارجمند روابط خیلی دوستانه ای داشت و حتی خانم ارجمند اظهار تمایل به عشقبازی با هگر را داشته که هگر از ترس این عمل را نکرده است. کاسترومین سپس اضافه نمود: از این بی عرضگی هگر خیلی بدم آمد حیف که این کار را نکرد و چنانچه هگر در روابطش با خانم ارجمند زرنگی به خرج می داد و پیشرفت می کرد خیلی خوب

می شد.

ملاحظات: خانم ارجمند هم اکنون نیز با مقامات چکسلواکی از جمله سفیر و فولترا تماس دارد و چندی قبل نیز از طرف چکسلواکی يك مدال طلا به ایشان اهدا گردید. (سند اداره كل هشتم ساواك، ۱۳۵۰/۲/۲۳).

در تاریخ ۵۲/۲/۲۴ خانم لیلی امیرارجمند با هواپیمای چکسلواکی به پراگ مسافرت نموده و آقای استراگا سفیر چکسلواکی ایشان را بدرقه نموده است.
نظریه منبع: ۱ - همسر سفیر چکسلواکی ضمن پرخاش به سفیر اظهار می دارد: [چرا خانم ارجمند را بدرقه نموده ای.] سفیر پاسخ می دهد برای بدرقه او نرفته بودم نامه ای داشتم که می خواستم به خلبان بدهم تا به پراگ ببرد در ضمن خانم ارجمند را بدرقه نمودم.
۲ - سفیر نامه ای به خلبان هواپیمائی چکسلواکی داد تا به پراگ تحویل دهد... (سند اداره كل هشتم ساواك، ۱۳۵۲/۲/۲۵).

از طرف کمیته برگزاری فستیوال بین المللی فیلم مسکو که از تاریخ ۵۲/۴/۱۹ الی ۵۲/۵/۱ در مسکو برگزار خواهد شد، خانم امیرارجمند را به عنوان یکی از اعضاء هیئت ژوری فستیوال انتخاب و از وی دعوت نموده اند که به اتفاق همسرش به شوروی مسافرت نماید. ضمن تماسی که گرمان کیزیون رئیس نماینده سواکسپرت فیلم شوروی در ایران (افسر اطلاعاتی شناخته شده سرویس جی.آر.یو) با نامبرده گرفته [،] خانم امیرارجمند به وی اظهار داشته که کمیته فستیوال برای من و همسرم دعوت نامه فرستاده ولی مایل هستم که از مادرم نیز برای شرکت در فستیوال دعوت به عمل آید [،] که کیزیون با کمال میل تقاضای نامبرده را پذیرفته و برای او دعوت نامه فرستاده است. در همان تماس خانم امیرارجمند از کیزیون تقاضا نموده که چون همسرش استاد فیزیک دانشگاه تهران است لذا در مسکو ترتیبی داده شود که مشارالیه از تأسیسات اتمی، تأسیسات الکترونیکی و سایر مؤسساتی که برای او مفید است بازدید نماید و این موضوع نیز مورد موافقت کیزیون قرار می گیرد.
قرار است در تاریخ ۵۱/۴/۱۷ خانم لیلی امیرارجمند به اتفاق همسرش آقای حسین علی امیرارجمند شغل دانشیار دانشگاه تهران و مادرش خانم ناهید شاهرخ به منظور شرکت در فستیوال مسکو به شوروی عزیمت نمایند. (گزارش اداره كل هشتم ساواك، ۱۳۵۲/۴/۱۳).

ارتشبد غلامعلی اویسی

غلامعلی اویسی، فرزند غلامرضا، در سال ۱۲۹۷ در قم بدنیا آمد. او در سال ۱۳۱۵ دوره شش ساله دبیرستان نظام مرکز و در سال ۱۳۱۷ دوره دانشکده افسری را به پایان رسانید.

اویسی در سالهای ۱۳۱۷-۱۳۳۱ در مشاغل گوناگون نظامی (فرماندهی گروهان و گردان و آموزشگاه گروهبانی لشکر ۲، ریاست شعبه بازرسی دژبان مرکز و فرماندهی هنگ ۵۲ دژبان) قرار داشت و در سال ۱۳۳۲ فرمانده هنگ ۱۶ تیپ کازرون بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اویسی به دریافت نشان درجه ۲ رستاخیز نائل شد و بتدریج ترقی وی نیز در هرم دیوانسالاری نظامی آغاز گردید. او پس از طی دوره دانشگاه جنگ در تهران و دوره ستاد و فرماندهی در آمریکا، در سال ۱۳۳۹ به ریاست ستاد گارد و در سال ۱۳۴۱ به فرماندهی لشکر یک گارد رسید و در همین سمت بود که به عنوان فرماندار نظامی تهران به قتل عام قیام کنندگان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دست زد. او در سال ۱۳۴۸ فرماندهی ژاندارمری کل کشور و در سال ۱۳۵۱ فرماندهی نیروی زمینی ارتش را عهده دار بود. اویسی در جریان انقلاب اسلامی بار دیگر در سمت فرماندار نظامی تهران قرار گرفت و به علت موقعیتش در رأس نیروی زمینی فرمانداری نظامی سایر شهرها را نیز تحت کنترل داشت. او در دیماه ۱۳۵۷ به بهانه معالجه از ایران خارج شد و تقاضای بازنشستگی نمود.

اویسی از زمره نخستین افسران عالیرتبه متواری رژیم پهلوی بود که با سرمایه سرویس‌های اطلاعاتی غرب فعالیت تروریستی علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی را از خاک عراق و ترکیه آغاز کرد. او در تاریخ ۱۸/۱۱/۱۳۶۲ توسط افراد ناشناسی در پاریس به قتل رسید.

اسناد موجود، موارد متعدد فساد مالی و اخلاقی غلامعلی اویسی، همسرش و پسرش (محمدرضا اویسی) را نشان می‌دهد. نمونه‌ای از این اسناد به شرح زیر است:

اطلاعیه واصله حاکیست که ساعت ۱۱/۳۰ صبح روز سه شنبه ۴۰/۳/۹ سی نفر از اهالی یکی از دهات قم به اداره روزنامه اطلاعات مراجعه و با متصدی روزنامه اطلاعات که از طرف هیئت تحریریه مأموریت داشت مصاحبه نموده و اظهار می‌دارند که ما اهالی ده اطراف قم و از رعایای سرتیپ اویسی هستیم [.] ما از دست این افسر ارتش به تنگ آمده ایم [.] ما را تنبیه یدی کرده و اظهار می‌نماید که من نماینده شاه هستم و با شاه به گردش می‌روم و با شاه آمد و رفت دارم [.] اگر شما حرف من را گوش ندهید شما را با قدرتی که دارم از بین خواهم برد. بنا به دستور هیئت تحریریه از این اشخاص که تعدادی از آنها زن و بچه بودند در صحن حیاط مؤسسه اطلاعات عکس گرفته می‌شود تا با شرح حال آنها در روزنامه اطلاعات چاپ و انتشار یابد. (سند سازمان ضداطلاعات ستاد ارتش - ۱۳/۳/۱۳۴۰).

ساواک قم طی گزارش خبر ۵۱/۸/۱۳ اعلام داشته [:] مهندس [محمدرضا] اویسی ساختمانی را اخیراً در قریه فردو خریداری (ساختمان را به زور از صاحبش گرفته است) که

اتفاقاً این ساختمان آتش می‌گیرد. مهندس اویسی به بهانه اینکه اهالی فردو آن را عمداً آتش زده‌اند پس از تماس با پاسگاه ژاندارمری تعدادی از ریش سفیدان و بزرگان آبادی را سوار ماشین پاسگاه می‌کند تا آنها را به زاهدان تبعید نماید پس از اینکه مسافتی را طی می‌نماید تبعیدشدگان به گریه و زاری می‌افتند و قول می‌دهند که ساختمان مزبور را با خرج خودشان تعمیر و تحویل دهند و اینکار را بعد از اینکه مهندس اویسی آنها را می‌بخشد و برمی‌گرداند عمل می‌کنند.

اقدامات انجام شده:

در مورد اطلاعیه فوق تحقیق کامل انجام و مراتب به شرح زیر به عرض می‌رسد:

۱- مهندس محمدرضا اویسی چهار ماه قبل ساختمانی را به منظور دامداری و انبار گاه در نزدیکی آبادی فردو می‌سازد [۰]. بعد از مدتی در ساختمان مزبور آتش سوزی رخ می‌دهد و سقف آن فرو می‌ریزد و این خبر به وسیله کدخدا یحیی و پاسگاه ژاندارمری به اطلاع مهندس اویسی می‌رسد.

۲- مهندس اویسی پس از اطلاع از آتش سوزی به فردو مراجعت و عده‌ای در حدود ۲۰ تا ۳۰ نفر از اهالی فردو را به پاسگاه احضار و خطاب به آنها اظهار می‌دارد که ساختمان مزبور را شما آتش زده‌اید و بایستی تبعید بشوید تا اینکه این تعداد را سوار ماشین گاز پاسگاه نموده و تا نزدیکی قریه ویرج می‌آورد [۰]. در طول این مسیر عده مذکور با گریه و التماس و سپردن تعهد که ساختمان را با خرج خودشان تعمیر کنند به فردو عودت داده می‌شوند.

۳- اشخاص مزبور پس از مراجعت به فردو به تعهد خود عمل کرده و ساختمان را به صورت و کیفیت قبلی ساخته و تحویل مهندس اویسی می‌دهند.

۴- برابر تحقیقات هنوز علت آتش سوزی معلوم نشده است، ضمناً رئیس پاسگاه (استوار اسدی) و عواملش و کدخدا یحیی حدود ۸ سال است در بست در اختیار مهندس اویسی و مجری کارهای نامبرده می‌باشند. (سند ساواک - ۱۳۵۱/۱۱/۳۰)

ساواک استان مازندران طی گزارش خبری اعلام داشته که حاج قوشاق آلت جعفربای که یکی از اعضاء انجمن شهرستان و یکی از متنفذین و متمولین گنبد کاووس می‌باشد و حدود ۵۰۰ هکتار زمین پنبه کاری دارد [۰]، نمایندگی کشاورزی زمین‌های تیمسار ارتشبد اویسی و تیمسار سبهد هاشمی نژاد و آقای مهندس [منصور] روحانی را نیز در منطقه مزبور عهده‌دار می‌باشد و بدین جهت با مقامات مزبور در ارتباط بوده و بعضاً شایع است که مشارالیه به علت آشنایی کامل و تماس با مقامات مورد بحث در ادارات دولتی و محل اعمال نفوذ نموده و چنانچه هر يك از رؤسای ادارات رعایت خواسته‌های او را ننماید بلافاصله با سعایت نزد مقامات اشاره شده در مرکز ترتیب تعویض آنان را فراهم می‌آورد [۰]. به عنوان مثال تعویض دو نفر از رؤسای ادارات به اسامی مهندس دادرسی رئیس اداره آبیاری و مهندس قاسمی رئیس سازمان پنبه دولتی گنبد کاووس که اخیراً منتقل شده‌اند از اقدامات جعفربای جلوه کرده و شایع است که چندی قبل جعفربای به رؤسای مذکور مراجعه و تقاضای تأمین آب زراعی از مهندس

دادرس برای زمین‌های تیمسار سپهبد هاشمی نژاد و تقاضای بذر پنبه از مهندس قاسمی برای زمین‌های تیمسار ارتشید اویسی و آقای روحانی را می‌نماید و چون تقاضای وی منطبق با مقررات اداری نبوده و آنها اجرای آن را موکول به کسب مجوز می‌نمایند [۱]، لذا جعفربای از این عمل ناراحت و با توسل به مقامات مذکور در صدد انتقال آنان برآمده است.

ساواک استان مازندران بر مبنای گزارش منبع اضافه کرده که قوت گرفتن شایعه مزبور باعث تضعیف روحیه مسئولین ادارات خواهد شد مضافاً به اینکه جعفربای شخص مورد اعتمادی در بین مردم نمی‌باشد و اهالی معتقدند که مقامات مزبور ابداً از این قبیل رفتار و اعمال جعفربای اطلاع ندارند [!؟] و مایل نیستند که وی از عنوان آنها بدین ترتیب سوءاستفاده نماید و اضافه شد که اصلح است موضوع به نحو مقتضی با مقامات نامبرده در مرکز در میان گذارده شود تا از آن طریق تذکرات لازم به جعفربای داده شود. (سند ساواک - ۱۳۵۲/۴/۱۱).

سند مورخ ۱۳۵۴/۶/۲۷ اداره دوّم ستاد ارتش نیز حاکی است که «فرماندهی لشکر ۱۶ زرهی قزوین یک حلقه انگشتی به مبلغ یک میلیون ریال به صورت کادو به خانم تیمسار فرماندهی نیروی زمینی شاهنشاهی [اویسی] تقدیم کرده است.»

سرلشکر حسن پاکروان

حسن پاکروان در سال ۱۲۹۰ در تهران به دنیا آمد. پدر او، فتح‌الله پاکروان، از دولتمردان رضاخانی بود که در زمان فاجعه قتل عام مسجد گوهرشاد استانداری خراسان را به عهده داشت. حسن پاکروان تحصیلات نظامی خود را در دانشکده‌های پواتیه و فونتن بلو فرانسه به پایان رسانید و در سال ۱۳۱۲ به ایران بازگشت و مدتها به عنوان مربی دانشکده افسری اشتغال داشت. در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۲ افسر ستاد ارتش، و در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۴ فرمانده پادگان بوشهر و افسر انتظامات بنادر جنوب بود. پاکروان در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۷ افسر رکن دوم ستاد ارتش گردید و در سالهای ۱۳۲۸-۱۳۲۹ به عنوان وابسته نظامی به پاکستان رفت. پس از بازگشت به ایران مدتی ریاست رکن دوم ستاد ارتش را به عهده داشت و مجدداً در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۳۴ به عنوان وابسته نظامی به هند رفت. با تأسیس ساواک در اسفند ۱۳۳۵ پاکروان معاون ساواک گردید و در اسفند ۱۳۳۹ با برکناری سپهبد تیمور بختیار به ریاست ساواک رسید. درباره‌ی دوران ریاست پاکروان بر ساواک ارتشید فردوست در خاطرات خود سخن گفته است. سرلشکر حسن پاکروان تا سال ۱۳۴۳ ریاست ساواک را به عهده داشت و سپس جای خود را به نصیری داد و به عنوان وزیر اطلاعات وارد نخستین کابینه هویدا شد

(۱۳۴۳-۱۳۴۵). پاکروان از شهریور ۱۳۴۵ تا مهر ۱۳۴۸ سفیر ایران در پاکستان بود و در این تاریخ بعنوان سفیر به فرانسه اعزام شد و تا آبان ۱۳۵۲ در پاریس مستقر بود. در بازگشت به ایران، از سال ۱۳۵۲ توسط ارتشبد فردوست در بازرسی شاهنشاهی به کار گرفته شد و در مهرماه ۱۳۵۶ بعنوان مشاور و سرپرست امور مالی وزارت دربار منصوب گردید. سرلشکر حسن پاکروان پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران دستگیر و در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۲۲ به همراه جمعی از بلندپایگان رژیم پهلوی به اعدام محکوم شد.

سرتیپ اردشیر تاجبخش

اردشیر تاجبخش، فرزند عبدالحمید (سرهنگ شهربانی)، در سال ۱۲۹۷ در تهران متولد شد و در سال ۱۳۱۷ به ارتش پیوست. او در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ در زمره افسرانی بود که در پیوند با دربار در ترسیم حوادث سیاسی روز نقش پنهان داشتند. در سال ۱۳۳۱، تاجبخش به عنوان واسطه محمدرضا پهلوی در ایجاد شورش عشایر بختیاری علیه دولت مصدق مشارکت داشت:

بازرسی‌هایی که از ذخایر و تجهیزات ارتش به عمل آمد نشان داد که به دستور و راهنمایی ستاد شاهپور علی‌رضا و با اطلاع محمدرضا شاه تجهیزات فراوانی در اختیار این بختیاری گذاشته شده است. از جمله ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار فشنگ از ذخایر دانشکده افسری توسط سرگرد تاجبخش رئیس رکن ۳ دانشکده افسری به جنوب فرستاده شده و در مجموع از کلیه ذخایر ارتش میلیونها فشنگ به جنوب ارسال شده است.^{۲۱}

به علت این پیوند با دربار، تاجبخش در رأس رکن دوم ستاد دژبان قرار گرفت و در حوادث ماه‌های بعد نقش مخربی ایفاء نمود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تاجبخش در مشاغل حساس ستاد ارتش قرار گرفت و پس از پایان دوره دانشگاه جنگ، در سال ۱۳۳۸ فرمانده ضداطلاعات اداره دوم ارتش شد. ارتشبد فردوست درباره نقش عجیب تاجبخش در این دوران توضیح داده و بنظر می‌رسد که وی با حمایت جدی سرویس اطلاعاتی و هیئت مستشاری آمریکا مأموریت تحکیم مواضع این قدرت را در ارتش به عهده داشته است. سرتیپ تاجبخش در تاریخ ۱۳۴۵/۵/۱ به تقاضای خود بازنشسته شد. فردوست درباره علت واقعی این پدیده توضیح داده و در تأیید گفته او این

۲۱. گذشته چراغ راه آینده...، ص ۶۳۴

گزارش ساواک قابل ذکر است:

سرتیپ بازنشسته اردشیر تاجبخش - در چند سال اخیر کنترلی روی او وجود نداشته است. وی فرمانده ضداطلاعات ارتش بوده که در ۱۳۴۵/۵/۱ بازنشسته شده و علت آن معلوم نیست و طی يك فقره اطلاعیه بدون امضاء [،] مقامات آمریکایی در تهران در سال ۴۵ به منظور آگاهی از سیستم های حفاظتی و نارضایی های موجه تماس های محرمانه ای با اغلب از امراء ارتش از جمله تاجبخش و وثیق گرفته اند. در اجرای اوامر مدیریت کل وقت اداره کل سوم ارتباطات این افسر در سال ۴۸ تحت بررسی قرار گرفته که فعالیت های مضره احتمالی وی به دست نیامده است...

باید افزود که بخش اعظم پرونده تاجبخش در ستاد ارتش در سال ۱۳۵۱ به طرز مرموزی امحاء گردیده است.

اردشیر تاجبخش به پاس خدماتش به رژیم پهلوی نشان های افتخار درجه ۳ و ۲ نشان لیاقت درجه ۳، نشان پاس درجه ۳، نشان خدمت درجه ۳، نشان سپه درجه ۳ و نشان آذربادگان دریافت داشته است.

پرویز ثابتی

پرویز ثابتی، متولد ۱۳۱۵ فرزند حسین، در بهمن ماه ۱۳۳۷ با معرفی ضرابی، مدیرکل نهم ساواک، به استخدام ساواک درآمد. او در بدو استخدام بیوگرافی خود را چنین اعلام داشت:

...از بدو تولد تا تاریخ مهرماه ۱۳۲۸ در سنگسر از بخش های سمنان در محله ای به نام تپه سر سکونت داشته ام و از تاریخ مهر ۱۳۲۸ برای گذراندن تحصیلات متوسطه به تهران آمدم و مدت سه سال در منزل شوهرخواهرم آقای محمدحسین رحمانیان سکونت داشته ام و از مهر ۱۳۳۱ خانواده ام نیز به تهران آمدند و در همان منزل آقای رحمانیان سکونت گزیدند تا اسفندماه ۱۳۳۴ و از اوایل ۱۳۳۵ پدرم بعد از تهیه منزل ما نیز به آنجا عزیمت نمودیم. در مدرسه صابر در آسیاب دولاب تهران به شغل آموزگاری از سال ۳۶ مشغول شده ام و در ایام فراغت و دوران تحصیل با پدرم در امور حشم داری و تجارت در تهران کمک کرده ام. دوران ابتدایی را در دبستان حسینی و شاه پسند سنگسر از سال ۱۳۲۲ الی ۱۳۲۸ و دوران دبیرستان در فیروزبهرام و تهران از ۱۳۲۸ الی ۱۳۳۴ و در دانشکده حقوق دانشگاه تهران از ۱۳۳۴ الی ۱۳۳۷ مشغول به تحصیل بوده ام و در خردادماه ۱۳۳۷ نائل به اخذ لیسانس در رشته قضایی از دانشکده حقوق شده ام و به زبان انگلیسی تسلط دارم و در امور قضایی و اداری و اقتصادی و سیاسی نیز تحصیل نموده و مطالعه دارم و دارای چهار برادر... و یک خواهر... هستم. بنده از بدو

تولد در يك خانواده بهایی می زیسته ام و پدر و مادرم بهایی بوده اند، [،] لکن از زمان بلوغ و بلکه از ابتدای تحصیلات دوره متوسطه مسلمان بوده و هستم و به علت کفیل خرج بودن از تاریخ ۲۴/۱۰/۳۷ الی ۲۴/۱۰/۳۸ از خدمت معاف شده ام و این برگ برای سالهای بعد نیز تمدید خواهد شد. رساله پایان تحصیلات دانشکده حقوق راجع به کسانی که مجازات نمی شوند یعنی صفار و مجانین بوده است. همانطور که مشاهده می شود بنده از اهالی سنگسر هستم و سنگسر يك منطقه عشایری و دارای مردمی شاهدوست و وطن پرست است. رستاخیز اهالی سنگسر در قیام ملی ۲۸ مرداد دلیل بر این ادعاست، به طریق اولویت اینجانب نیز فردی شاهدوست و وطن پرست می باشم.

در پرونده اداری پرویز ثابتی اسناد متعددی موجود است که مراتب رضایت مسئولین اداره کل سوم ساواک (ناصر مقدم، مدیرکل، و سیف الله فروزین، معاون اداره کل) را از او نشان می دهد. نمونه این اسناد به شرح زیر است:

۱۳۴۳/۱۲/۱۵

چون خدمات کارمندان مشروحه زیرین در خلال سال ۱۳۴۳ از هر حیث رضایت بخش بوده و امور محوله را به نحو شایسته ای انجام داده اند بدین وسیله مورد تشویق واقع می گردند. خواهشمند است دستور فرمائید مراتب در پرونده کارگزینی آنها منعکس گردد: آقای پرویز ثابتی، مسعود حشمتی، امین تهرانی، هوشنگ آریایی، پرویز فردوس، رفیع بهزادپور، یحیی ضیاء ابراهیمی، سیف الله شهاب، کاظم مجیدی، فرج الله رضایی آریا، امیرعباس تهامی، هوشنگ کاشفی، فروهر زالتاش، مسعود احسانی، احسان الله رشیدی، مجتبی کامیار، علی سلطانی، یحیی لیقوانی، پرویز فرزاد، ابراهیم حسینی، میراحمد کوچصفهانی، محمود معینی، حسین ضیائی، علی شمع ریز، محمد رهبریان.

از طرف مدیرکل اداره کل سوم - دکتر فروزین

ثابتی در سال ۱۳۴۵ رئیس اداره یکم اداره کل سوم، در سال ۱۳۴۹ معاون دوم اداره کل سوم و در سال ۱۳۵۲ مدیرکل سوم ساواک شد.

سرتیپ مسعود حریری

مسعود حریری، فرزند محمود، در سال ۱۲۹۷ به دنیا آمد. او پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در لشکر ۲ زرهی مرکز اشتغال داشت و با تأسیس ساواک از تاریخ ۲۶/۹/۱۳۳۵ به این سازمان انتقال یافت. او ابتدا رئیس اداره کارپردازی اداره کل ششم (مالی) و سپس از ۱۳۳۶/۶/۹ رئیس اداره مکانیک اداره کل پنجم (فنی) ساواک شد. حریری از آذر ۱۳۴۱ و در کوران حوادث عشایری فارس، رئیس ساواک جنوب بود و به خاطر ایفای نقش در این ماجرا در

شهریور ۱۳۴۲ به درجه سرتیپی رسید. او در ۱۳۴۲/۱۲/۲۴ ریاست ساواک فارس را به سرهنگ شاهپور پرویز تحویل داد و به تهران بازگشت. سرتیپ حریری در سال ۱۳۴۵ مجدداً به جنوب بازگشت و ریاست ساواک کهگیلویه و بویراحمد را به دست گرفت. حریری در عین حال در شهرداری تهران نیز مشاور عالی شهردار و نایب التولیه موزه سلسله بهلوی بود و در تاریخ ۱۳۵۱/۴/۷ معاون امور شهرسازی و برنامه‌ریزی شهرداری پایتخت شد. او همزمان، در ۱۳۵۲/۱۲/۲۴، بازرس حوزه ریاست ساواک (بازرس کل ساواک) گردید. حریری از تاریخ ۱۳۵۶/۱۱/۱۶ تا ۱۳۵۷/۴/۱، که بازنشسته شد، از مزایای سپهبدی استفاده می‌نمود.

سپهبد پرویز خسروانی

پرویز خسروانی، فرزند هاشم (حاج شهاب محلاتی) در سال ۱۳۰۱ ش. به دنیا آمد. او در سال ۱۳۱۹ وارد دانشکده افسری شد. برادر بزرگ او، شهاب خسروانی، از چهره‌های سیاسی سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ و نماینده مجلس بود که با دکتر محمد مصدق روابط حسنه داشت. برادران دیگر او مرتضی خسروانی (سپهبد) و عطاءالله خسروانی و خسرو خسروانی از دولتمردان لشکری و کشوری پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بودند، که در خاطرات فردوست درباره آنها سخن رفته است.

سرگرد پرویز خسروانی در زمان دولت مصدق باشگاه ورزشی تاج را به راه انداخت و به گفته حسین فردوست در جریان قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ورزشکاران خود را به سود مصدق و علیه قوام به خیابان‌ها ریخت. ولی مدت کوتاهی بعد، خسروانی را یکی از ارکان بسیج دستجات اوباش وابسته به دربار می‌یابیم که در جریان توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۱ در رأس اوباشی چون شعبان جعفری (بی‌مخ) و ملکه اعتضادی به خانه مصدق حمله کرد و لذا به دستور مصدق مدت کوتاهی بازداشت شد. پرویز خسروانی در حوادث ۲۵-۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مشارکت جدی داشت و از عوامل کودتا محسوب می‌شد.

خسروانی در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، در رأس باشگاه ورزشی تاج به سرقت اموال مردم و غصب اراضی اشتغال داشت و به علت وابستگی به دربار، در سال‌های ۱۳۴۰-۱۳۴۳ در درجه سرتیپی فرماندهی ژاندارمری تهران (ناحیه یک مرکز) را عهده دار بود. طبق گزارش ساواک، او در اسفند ۱۳۴۱ برای برکناری نصیری از ریاست شهربانی و اشغال این پست دسیسه می‌چید:

از ۲ ماه قبل فعالیت شدیدی به وسیله سرتیپ خسروانی، رئیس ناحیه ژاندارمری تهران [۱]، علیه سبهد نصیری [۲]، رئیس شهربانی کل کشور [۳]، آغاز شده است. سرتیپ خسروانی همه جا می‌گوید که سبهد نصیری آخرین بازمانده ۲۸ مرداد بزودی تعویض شده و جای او را به من واگذار می‌کنند. سرتیپ اردوبادی و باندی که وی در ارتش و ژاندارمری دارد به سرتیپ خسروانی کمک می‌کنند. سرتیپ خسروانی سعی دارد در جلسات روز ۴ شنبه علیاحضرت ملکه مادر نیز نفوذ کند و بدینوسیله از نفوذ مشارالیها نیز استفاده کند...

در سال ۱۳۴۳، سرلشکر پرویز خسروانی معاون ژاندارمری کل کشور بود و به دسیسه برای تصدی ریاست شهربانی و این بار علیه مبصر، رئیس جدید شهربانی، ادامه می‌داد. او در این توطئه با سرتیپ عبدالله وثیق، رئیس پلیس تهران، همدست بود. شاه به این جاه طلبی‌های خسروانی پاسخ مثبت داد و وی در کابینه هویدا به معاونت نخست‌وزیر و سرپرستی سازمان تربیت بدنی رسید و قریب به ۵ سال در این سمت به چپاول ورزش کشور پرداخت.

همانگونه که فردوست در خاطراتش اشاره می‌کند، پرویز خسروانی در دوران سرپرستی سازمان تربیت بدنی به اتفاق ناصر گلسخی، وزیر منابع طبیعی، و جلال آهنچیان، تاجر معروف، و منوچهر پرتو، وزیر دادگستری دولت هویدا، با تشکیل باند قمار و کلاهبرداری به سوءاستفاده‌های کلان اشتغال داشت. کشف این سوءاستفاده‌ها در وزارتخانه‌های منابع طبیعی و دادگستری و سازمان تربیت بدنی توسط فردوست، در سال ۱۳۵۰ به برکناری گلسخی و پرتو انجامید. پرویز خسروانی نیز از معاونت نخست‌وزیر و سرپرستی سازمان تربیت بدنی برکنار شد و در سال ۱۳۵۱ در رتبه سپهبدی بازنشسته گردید، ولی در سمت «ریاست هیئت مدیره سازمان فرهنگی و ورزشی تاج» به چپاول خود ادامه داد. درباره ناصر گلسخی گفتنی است که او نیز پس از برکناری با امکانات وسیعی که در وزارت منابع طبیعی اندوخته بود، به تشکیل شرکتی دست زد و به غارت اراضی «منابع ملی» ادامه داد و ثروت خود را صدچندان کرد. گلسخی پس از انقلاب به اتهام پرداخت ۶ فقره چک بی‌محل در یکی از قمارخانه‌های فرانسه به مبلغ یک میلیون دلار، در دادگاه فرانسه به ۸ ماه زندان محکوم شد. لازم به توضیح است که در سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۴۸، عطاءالله خسروانی، برادر پرویز خسروانی، در رأس وزارتخانه‌های کار و کشور و دبیرکلی «حزب ایران نوین» قرار داشت و در غارت و اختلاس با باند فوق همدست بود.

در این سالها، پرویز خسروانی با علی عبده، برادر دکتر جلال عبده و صاحب بولینگ معروف تجریش و مدیر باشگاه ورزشی پرسپولیس، رقابت شدید داشت. ساواک در ۱۳۵۱/۷/۱۹ چنین گزارش داد:

سپهبد بازنشسته پرویز خسروانی با کامبیزآتابای [رئیس فدراسیون فوتبال] تماس حاصل [کرد] و اظهار داشت[:]: ملاحظه می کنید این علی عبده[.]، مدیر باشگاه پرسپولیس[.]، چه جنجالی به پا کرده. گرچه نامبرده با اجازه از پیشگاه شاهنشاه مبادرت به حرفه ای کردن تیم باشگاه پرسپولیس نموده ولی او بایستی قبلاً این موضوع را با تربیت بدنی و فدراسیون فوتبال در میان می گذاشت، تا چنانچه شما صلاح می دانستید این کار عملی می شد... خسروانی گفت[:]: عبده و دوستانش که خودت می دانی باندی تشکیل داده اند و خودت شاهدی که من در موقعی که سرپرست تربیت بدنی بودم از دست این ها چه زجری کشیدم...
سپهبد خسروانی در سال های ۱۳۵۰-۱۳۵۷ به تشکیل جلسات کلان قمار ادامه داد.
بولتن ویژه ساواک، مورخ ۱۳۵۲/۱۲/۲۱، حاکی است:

... منزل مشارالیها [خسروانی] محل قمار افسر یاد شده و افرادی از جمله جلال آهنچیان (تاجر)، حاج آقا آهنچیان (برادر جلال آهنچیان)، مهندس آغاسی پور، علی دهستانه و هدایت ذوالفقاری (آجودان کشوری شاهنشاه) و چند نفر دیگر می باشد. ضمناً یاد شده فوق به یکی از دوستان همبازی خود اظهار داشته که حدود ۳-۴ میلیون تومان در چند ماه اخیر باخته است و حتی يك فقره چك به مبلغ ۱۷۰ هزار تومان از حساب فروشگاه باشگاه تاج کشیده است و اضافه نموده[:]: مدت ۴ سال است آرزو به دلم مانده که يك دفعه ببرم [!]. چنین استنباط می گردد که نامبرده در اکثر جلسات قمار بازنده بوده است.

نظریه: با توجه به مراتب بالا بنظر می رسد اعتیاد سپهبد بازنشسته خسروانی به قمار که اکثراً نیز بازنده است، عواقب وخیمی برای باشگاه ورزشی تاج و تأسیسات وابسته به آن به بار آورد.

همسر سپهبد خسروانی بنام ملیحه نعیمی، که فردوست ماجرای ازدواج او را شرح داده، دختر عبدالحسین نعیمی، از مأمورین قدیمی اینتلیجنس سرویس و از کارگزاران اصلی بهائیت ایران، بود. این ازدواج در اوائل سال ۱۳۵۲ به متارکه انجامید.
ساواک در مورد عبدالحسین نعیمی چنین گزارش می دهد:

... اسم کوچک نعیمی[.]، عبدالحسین است و نامبرده پسر نعیم[.]، شاعر معروف بهائی ها[.]، است و به همین دلیل در میان بهائی ها محبوبیت و مقام بزرگی داشته و حالیه نیز دارد. نعیمی از ابتدای خدمت خود در سفارت انگلستان در تهران خدمت می کرده و مدت ها است که دیگر کار نمی کند. او در سفارت انگلستان منشی بوده است. دختر بزرگ او همسر سرلشکر پرویز خسروانی می باشد و داماد دیگری امینی وکیل دادگستری است. نعیمی در حال حاضر ظاهراً در هیئت مدیره بهائی های تهران مقام اجرائی مهمی ندارد ولی دارای نفوذ است.

در تاریخ ۱۳۴۵/۷/۱۰، ساواک تهران به ریاست ساواک (نصیری) و مدیریت کل سوم

(مقدم) چنین گزارش می دهد:

با تحقیقاتی که به نحو غیر محسوس به عمل آمده است، [،] خانم نعیمی دختر عبدالحسین نعیمی [،] که اکنون همسر سرلشکر خسروانی می باشد [،] یکی از بهائی های متعصب و با نفوذ فرقه بهائیان ایران است. عبدالحسین نعیمی در سال های ۱۳۲۰ الی ۱۳۲۴ رئیس کمیته [شبهه] محرمانه سفارت انگلیس در تهران بوده و با همکاری دبیر اول سفارت انگلیس [ترات] در امور سیاسی خارجی و داخلی ایران نقش مؤثری داشته و خانم لمبتون [،] که يك دوشیزه ۸۰ ساله انگلیسی است و در جنگ جهانی دوم ریاست کمیته اینتلیجنت سرویس انگلستان را در تهران به عهده داشته و کلیه امور و بازی های سیاسی داخلی را به نفع انگلستان رهبری می نموده [،] یکی از دوستان و همکاران مؤمن عبدالحسین نعیمی بوده. آقای نعیمی در سال ۱۳۲۵ یا ۱۳۲۶ از سفارت انگلیس کنار رفته و همکاری خود را در امور سیاسی بطور مخفیانه و غیر محسوس با سرویس اطلاعاتی سفارت انگلیس در تهران ادامه می داده است و در ظاهر به کسب و تجارت می پرداخته است. آقای نعیمی اکنون از مالکین بزرگ به شمار می رود و همکاری مخفیانه خود را با دوستان انگلیسی در تهران حفظ کرده است و از لحاظ بهائی گری جزو گروه کارگردانان بهائی ها در تهران می باشد که آقای ثابت پاسال در مواقع لزوم از نظریه و افکار نعیمی استفاده می نماید. [او] در حال حاضر ساکن تهران است.

دختر آقای نعیمی که زن سرلشکر خسروانی است در چند سال قبل توانست به طور محرمانه شوهرش (سرلشکر خسروانی) را به دین بهائی گرایش دهد. سرلشکر خسروانی در حضور آقای دکتر علی محمد و رقا [،] استاد دانشگاه که از بهائیان متعصب و یکی از روحانیون بهائیان است [،] با حضور آقای نعیمی رسماً به دین بهائی گرویده و قرار بر این شده که از لحاظ حفظ پرستیژ و شئون نظامی و بعضی پست هائی که به وی محول گردیده [،] بهائی بودن وی از چهار چوبه دیوار خانوادگی تجاوز نکند.

خانم نعیمی نیز از چندی قبل عهده دار انجام وظایف پدرش با سرویس های اطلاعات سفارت انگلیس و مقامات انگلیسی است و خانم نعیمی در سال چند مرتبه به اروپا و انگلستان مسافرت و در کنفرانس های بهائیان جهان [،] که در لندن و واشنگتن و کانادا تشکیل می گردیده [،] از طرف زنان بهائی ایران شرکت می نماید و در انجام وظایف خود در مورد ترویج و توسعه نفوذ بهائیان جدیت و از خودگذشتگی نشان داده و اکنون مقام اول را در بین بهائیان ایران دارا می باشد.

سرلشکر خسروانی [،] شوهر بانوی مزبور [،] نیز ترقی و توفیق خود را در امور اداری و نظامی مرهون اقدامات زنش می داند و شایع است بنا به توصیه خانم نعیمی [،] سرلشکر خسروانی موظف می باشد که در کارهای اداری افراد و درجه داران و افسران بهائی را به طور غیر محسوس بیش از سایرین مشمول لطف خود قرار دهد.

خانم نعیمی دارای خواهر دیگری می باشد که عیال آقای علی امینی [،] که شغل وی مالک است و از بهائیان متعصب به شمار می رود [،] بوده. خانم سرلشکر خسروانی در تمام جلسات رسمی و غیر رسمی، خواه مربوط به شوهرش و خواه مربوط به سایر دوستان [،] با علاقه زیاد شرکت می نماید و در لندن در انجمن بهائیان ایرانی مقیم انگلستان نایب رئیس بوده و این

انجمن بیشتر به امور زنان و دختران و تازه عروسان بهائی رسیدگی می نماید و هر ساله در بهار و زمستان به لندن مسافرت می نماید. خانم نعیمی به وسیله پدرش [، عبدالحسین نعیمی [،] با دیپلمات های انگلیسی و آمریکائی آشنائی دارد و در لندن نیز با زنان و مردان نمایندگان مجلس و وزارت امور خارجه آشنائی داشته و به منزل آنان رفت و آمد دارد. سرلشکر خسروانی در تمام موارد زندگی سعی می کند هر چه بیشتر از نظر بهائیان و تظاهر به بهائی گری دور بماند و در جلسات متشکله بهائی ها دیده نشود و بدین جهت شاید ۹۰٪ از دوستان و بستگان سرلشکر خسروانی از بهائی بودن وی اطلاعی نداشته و از فعالیت های سیاسی و مذهبی زنش بی اطلاع می باشند...

طبق اسناد ساواک، باند فوق یکی از شبکه های گسترده مافیائی - جاسوسی دکتر عبدالکریم ایادی بوده، که در دوران اشتغال عطاءالله خسروانی به عنوان وزیر کار، مشاغل کلیدی این وزارتخانه را به دست داشته است:

طبق اطلاع خانم تیمسار سرلشکر پرویز خسروانی [،] معاون ژاندارمری کل کشور [،] جزو بهائی های متعصب بوده و سرلشکر خسروانی نیز اداره کننده يك لجنه بهائی است. مرکز جلسات لجنه هم هفته ای يك بار در منزل سرلشکر خسروانی تشکیل می شود و آقای عطاءالله خسروانی (وزیر کار) [،] دکتر اسخ و دکتر ایقانی در جلسات مذکور شرکت می کنند و به وسیله وزیر کار با سبهد ایادی پزشك در بار شاهنشاهی مربوط هستند و از وی اخذ دستور می نمایند. گفته می شود خسروانی وزیر کار عده زیادی از بهائیان وزارت کار را که سمت مهمی در آن وزارتخانه به آنها محول نشده به مرور تغییر پست داده و امور مهمه وزارت کار را به دست آنان سپرده که می توان نام مهندس مجد [،] معاون فنی وزارت کار [،] و پرتو اعظم [،] مدیر کل امور اجتماعی وزارت کار [،] را ذکر نمود.

ضمناً این عده از مبلغین بهائی هستند و هر يك لجنه ای دارند و دستورات صادره از طرف سبهد ایادی را که وسیله وزیر کار به آنها اطلاع داده می شود اجرا می نمایند. (سند ساواک ۱۳۴۴/۸/۱۹)

فساد پرویز خسروانی در حدی بوده که ساواک در سند بیوگرافیک خود او را «دروغگو، مادی، مناع الخیر، در فکر تأمین منافع خود و عیاش» معرفی کرده است.

پرویز خوانساری

پرویز خوانساری، فرزند حسین، در سال ۱۲۹۳ در تهران به دنیا آمد. پدر وی يك بازرگان ورشکسته اراکی بود. خوانساری دوران تحصیل را در اراک با فقر گذرانید، ولی موفق به پایان تحصیلات متوسطه نشد. لذا، در سال ۱۳۱۱ در کلاس واکسیناتوری اداره دامپزشکی

سواحل بحر خزر ثبت نام کرد و با طی این دوره در تاریخ ۱۳۱۲/۴/۱۹ بعنوان واکسیناتور دام (عضوفنی دفع آفات حیوانی) به استخدام اداره کل صناعت و فلاح در آمد. او در سال ۱۳۱۳ به سر بازی رفت و به مدت دو سال در گردان مهندسی لشکر یک خدمت نمود. در سال ۱۳۱۵ به عنوان «محاسب» در شرکت غله استخدام شد و تا سال ۱۳۲۵ در مشاغل دون پایه در وزارت کشاورزی اشتغال داشت.

طبق اسناد موجود، پرویز خوانساری در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ از طریق سوء استفاده و سرقت اموال دولتی توانست ثروتی کسب کند و در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ با نزدیکی به «حزب دمکرات» قوام السلطنه از سوئی و دربار پهلوی از سوی دیگر در جهت ترقی خود بکوشد. بنظر می رسد که او در همین زمان توسط شبکه اینتلیجنس سرویس جذب شد و لذا راه صعود در هرم اداری برویش هموار گردید. خوانساری، که در پرونده اداری او مدرک تحصیلی اش معادل سال پنجم متوسطه ارزیابی شده، در خرداد سال ۱۳۲۵ در دولت قوام بازرگ نخست وزیری شد و در مهرماه همین سال مدیرکل بازرسی و محاکمات وزارت کار گردید. او قریب به ۴ سال در این سمت بود تا بالاخره در تیرماه ۱۳۲۹ توسط رزم آرا به عنوان معاون وزیر کار معرفی شد. ابراهیم مهدوی، وزیر کشاورزی دولت رزم آرا، می نویسد:

... چیزی که مورد تعجب و ناراحتی اینجانب شد حضور پرویز خوانساری در سرسرای کاخ سعدآباد بود. خوانساری کارمند دون مرتبه وزارت کشاورزی بود... سوادى مطلقاً نداشت ولی باهوش بود. در جریان جنگ بین الملل که اجناس مورد احتیاج جیره بندی بود، پرویز خوانساری از طرف وزارت کشاورزی به نمایندگی و تحویل گرفتن کارت های جیره بندی در وزارت خانه رسید. به علاوه چاپخانه وزارت کشاورزی هم به او سپردند. پرویز از این کار ثروت و مکنتی به هم رساند و با مظفر فیروز از طرفی و ستاد ارتش از طرف دیگر ارتباط نزدیک پیدا کرد و بعد به وزارت کار منتقل شد و در نتیجه ارتباطات پشت پرده و بطور مسلم هوش و استعداد فطری و خوش خدمتی، خواص نوکرمآبی خودش را به رزم آرا آشکار کرد و رزم آرا او را با ما برای معرفی به حضور شاه به سعدآباد کشاند...^{۲۲}

پرویز خوانساری در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ از عوامل فعال شبکه خرابکاری اینتلیجنس سرویس محسوب می شود، که دارای ارتباطات ویژه با دربار و اشرف پهلوی بوده است. به همین دلیل، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، وی مجدداً به مقامات عالی دست یافت و بعنوان مشاور وزیر کار منصوب شد. در این سالها عملاً وزارت کار به دو باند تقسیم می شد که در رأس یک باند مهندس نفیسی (و سپس نوری آشتیانی) قرار داشت و در رأس باند دیگر پرویز

خوانساری. در این دوران خوانساری از نزدیکان اسدالله علم و پس از تشکیل «حزب مردم» از فعالین این حزب بود و لذا از سوی علم حمایت می شد و به همین دلیل نیز به فعالیت هایی علیه دولت دکتر منوچهر اقبال، رقیب علم، دست زد.

در اسفندماه ۱۳۳۶، اسفندیار بزرگمهر - که به همراه سرلشکر محمدرضا قهره نی رئیس رکن دوم ستاد ارتش در يك طرح کودتائی مشارکت داشت - در بازجویی اعتراف نمود که قرار بوده خوانساری در دولت کودتا معاون نخست وزیر شود. در نتیجه، به دستور کتبی محمدرضا بهلوی از پرویز خوانساری بازجویی به عمل آمد. وی در تاریخ ۱۳۳۷/۱/۱۶ در ساواک بازجویی شد و ضمن آن دوستی خود را با قهره نی و بزرگمهر يك دوستی عادی عنوان کرد و منکر هرگونه همکاری با طرح قهره نی گردید. ولی در واقع، بنظر می رسد که خوانساری در این ماجرا نقش خاصی را ایفاء می کرده و لذا حادثه فوق نه تنها سبب سقوط او نشد، بلکه مدت کوتاهی بعد، در ۱۳۳۷/۲/۲۹، در دولت منوچهر اقبال به جای مهندس شیپانی معاون دائمی وزارت کار شد و در واقع پاداش گرفت. انتصاب خوانساری بیسواد به جای شیپانی تحصیل کرده نارضایتی هایی را در وزارت کار پدید ساخت.

پرویز خوانساری از سال ۱۳۳۸ به جستجوی مشاغل پولساز در خارج از کشور پرداخت و لذا در مهرماه همین سال به بهانه «مطالعه در امور کارگری» به مدت دو سال به اروپا اعزام گردید و از سال ۱۳۴۳ به عنوان نماینده وزارت کار و خدمات اجتماعی در کشورهای اروپایی و با سمت رایزن کار در سفارت ایران در لندن مستقر شد. در سال ۱۳۴۴ سمت او به وزیرمختاری ایران در انگلیس ارتقاء یافت و در سال ۱۳۴۵ به عنوان سرپرست دانشجویان ایرانی در اروپا در کلن مستقر شد. در این زمان پرویز خوانساری به همراه عناصری چون مهدی پیراسته از اعضای باند اردشیر زاهدی محسوب می شد. لذا، زمانیکه زاهدی در دولت امیرعباس هویدا به وزارت امور خارجه منصوب گردید، در سال ۱۳۴۶ پرویز خوانساری نیز معاون امور فرهنگی و اجتماعی و از سال ۱۳۴۷ معاون اداری وزارت خارجه شد. انتصاب خوانساری به معاونت وزارت خارجه در میان کارمندان این وزارتخانه تنش های جدی و واکنش های بسیار منفی ایجاد کرد و سیل گزارشات منابع ساواک در وزارت خارجه علیه خوانساری سرازیر شد. گزارش مورخ ۱۳۴۷/۷/۱۳ چنین است:

یکی از کارمندان عالیرتبه وزارت خارجه اظهار داشته [:] کارمندان آن وزارتخانه از اینکه پرویز خوانساری با سوابق ننگین دوران جوانی و سوابق هوچیگری و سوء استفاده های گذشته به سمت معاونت ثابت اداری آن وزارتخانه منصوب و کلیه امور وزارتخانه را قبضه

نموده ناراحت هستند. کارمندان وزارتخانه می‌گویند خوانساری که حتی فاقد دیپلم متوسطه بوده و با زدوبند موفق شده پایه استخدامی خود را به رتبه ۹ اداری ارتقاء دهد [۱]، اکنون سرنوشت صدها نفر کارمندان وزارت امور خارجه را که دارای درجه دکترا و لیسانس می‌باشند در دست گرفته است. کارمند مذکور افزوده [۲]: خوانساری در دوران جوانی مفعول بوده و روابط جنسی او با شخصی بنام آقای مهین [۱]، که از افراد منتفذ قبل از شهریور ۲۰ به شمار می‌رفته و اکنون فوت نموده [۱]، مشهور عام و خاص بوده است.

گزارش دیگر، به تاریخ ۱۳۴۷/۷/۱۴، چنین حکایت می‌کند:

یکی از کارمندان وزارت امور خارجه اظهار داشته [۳]: بطوری که در وزارت خارجه شایع است در حدود يك ماه قبل آقای [...] مسئول انتظامات وزارت امور خارجه که مرد مفعولی می‌باشد در ساعت اداری در یکی از اطاق‌های وزارت خارجه یکی از مستخدمین را دعوت نموده تا با وی عمل شنیع را انجام دهد و با اینکه درب اطاقی را که در آن این عمل انجام می‌شده بسته بوده‌اند [۱]، با وجود این به علت باز بودن یکی از درهای اطاق، خانمی بنام [...] که کارمند همان وزارتخانه است بدون توجه وارد اطاق می‌شود و با مشاهده این صحنه بیهوش می‌گردد. ملاحظات منبع: در این باره از آقای خوانساری معاون وزارت امور خارجه سؤال گردید [۱]. مشارالیه اظهار داشت [۴]: گرچه آقای [...] رئیس انتظامات وزارت امور خارجه چنین سابقه‌ای را دارد و در گذشته بعضی از مستخدمین وزارت امور خارجه را به همین منظور به منزل خود می‌برده است [۱]، معهداً تصور نمی‌کند انجام چنین عملی در داخل وزارتخانه صحیح باشد...

در تاریخ ۱۳۴۷/۷/۲۷ اداره کل نهم ساواک (تحقیق) بیوگرافی پرویز خوانساری را

چنین گزارش می‌کند:

خوانساری در جوانی در وضع بسیار نامساعد مالی و تربیتی قرار داشت و به همین علت به گرداب فساد و بی‌عفتی افتاد و اغراق نیست اگر گفته شود که جوانی هرجانی بود. مدت‌های مدید شخصی بنام مهین استوان (معروف به مهین السلطان) [۱]، بازرس اسبق وزارت پیشه و هنر که يك منحرف جنسی مشهور بود [۱]، او را به صورت... خود نگهداری می‌کرد و خوانساری حتی از ذکر این رابطه به دیگران امتناعی نداشت [۱]. بعداً نامبرده مورد عنایت امام جمعه تهران قرار گرفت و امام جمعه او را به مرحوم سیهید رزم‌آرا معرفی کرد و نتیجتاً تا کفالت وزارت کار ترقی نمود. قبل از آنها [۱]، مدت‌ها در چاپخانه وزارت کشاورزی بود و دارای آلودگی‌ها و بدنامی‌های مالی زیادی بود که در پرونده‌های مربوطه منعکس است.

مشارالیه مدتی هم مورد التفات مرحوم دهقان بود و در جریان اعطای رتبه به کارمندان پیمانی در زمان حکومت مرحوم قوام السلطنه دیپلم جعل کرد و تحت تعقیب قانونی قرار گرفت. در حال حاضر گفته می‌شود که نامبرده در وزارت امور خارجه ارتباط بسیار نامناسب عفتی با گروه هم‌جنس طلب دارد (درباره روابط او با وزیر امور خارجه [اردشیر زاهدی] هم شایعاتی

هست) و محیط توأم با وقار و سنگین وزارت امور خارجه را از قیافه اصلی خود خارج کرده و به جلفی و سبکی انداخته است. در برخورد با رؤساء و اعضاء از گفتن کلمات رکیک و مستهجن مضایقه نمی کند [۱]. تا جایی که دکتر مقتدری و چند نفر دیگر از اعضای عالیرتبه وزارت امور خارجه چندی پیش در نظر داشته اند از خدمت وزارت امور خارجه منصرف شوند و مدتی هم به صورت نیمه قهر در سر کار خود حاضر نمی شدند.

مدیریت اداره کل سوم ساواک در ذیل گزارش فوق می نویسد:

مطالب بالا اطلاعات منبع درباره پرویز خوانساری معاون وزارت امور خارجه است که مقداری از آن بخصوص قسمت مقدمه گزارش [۱] بطوری که اظهار می دارد [۱] در زمان های قبل به صورت اطلاع همگانی وجود داشته و قرار گرفتن این چنین عنصری در کادر حساس وزارت امور خارجه برای آنان که آگاهی به گذشته اش دارند موجب تعجب گردیده است.

و بالاخره در تاریخ ۱۳۴۷/۸/۲، اداره کل نهم ساواک ارزیابی خود را از پرویز خوانساری به اداره کل سوم چنین اطلاع می دهد:

۱- سوابق اخلاقی و اجتماعی: نامبرده در زمان تحصیل در دبیرستان صمصامیه اراک به علت خوش صورت بودن معاشرت های نابابی داشته و شایع بوده که انحراف اخلاقی داشته است.

۲- وضع خانوادگی: دارای عیال و ۳ اولاد می باشد و همسرش از فامیل معروف آصف الدوله شاهسون می باشد [۱]. پدرش از بازرگانان اراک بوده که ورشکست شده است.

۳- میزان صحت عمل و درستی: در زمان خدمت در وزارت کار و سازمان بیمه های اجتماعی راجع به سوء استفاده های مادی او مطالبی در افواه شایع بوده...

۴- میزان تحصیلات: در حدود دیپلم و به زبان انگلیسی آشنایی دارد.

۵- دوستان نزدیک: نامبرده قبلاً با اغلب از رجال و شخصیت ها منجمله آقایان دکتر اقبال [۱] مرحوم جمال امامی، سیهید بازنشسته کیا، سید حسن تقی زاده و شیخ حسین عاملی معاشرت و رفت و آمد داشت...

۶- نقاط ضعف: برای پیشرفت کار و هدف و مقصود خود تقریباً از هیچ کاری روگردان

نیست...

علیرغم اطلاع محمدرضا پهلوی از مسائل فوق، خوانساری نه تنها تا پایان دوران وزارت اردشیر زاهدی در این سمت باقی ماند، بلکه در تاریخ ۱۳۴۷/۸/۴ به دریافت نشان درجه اول همایون «مفتخر» شد و در ۱۳۴۸/۶/۲۵ نشان درجه یک آبادانی و پیشرفت دریافت داشت. با کناره گیری زاهدی از وزارت امور خارجه، پرویز خوانساری از تاریخ ۱۳۵۰/۸/۲ سفیر ایران در سازمان بین المللی کار شد و از سال ۱۳۵۱ با عنوان سفیر کبیر در دفتر سازمان ملل در ژنو منصوب گردید. او همزمان سمت «بازرس مخصوص اعلیحضرت همایون شاهنشاه

آریامهر در امور دانشجویی در خارج از کشور، را نیز عهده‌دار بود. در این باره و نقش خوانساری در ساواک، ارتشبد فردوست در خاطرات خود توضیح داده است. پرویز خوانساری در ۱۳۵۷/۱/۲۱ مجدداً معاون اداری و اجرایی وزارت امور خارجه شد و در زمان دولت ازهاری نیز در این سمت ابقاء گردید. طبق اسناد موجود، نامبرده در این زمان متهم به امحاء پرونده سوءاستفاده دکتر عباسعلی خلعتبری و شاپور بهرامی (وزیر و معاون سابق وزارتخانه فوق) به مبلغ حدود ۱۷ میلیون تومان می‌باشد. از دیگر اتهامات مالی خوانساری نقش وی در معاملات زمین بیوک صابر است، که وی واسطه فرد فوق با برادران شاه بوده است. پرویز خوانساری در سال ۱۳۱۶ با آصف اعظم آصفی فرزند شهاب‌الملک ازدواج کرد و حاصل این ازدواج ۳ پسر است. کوچکترین پسر او بنام مهرداد خوانساری پس از انقلاب اسلامی ایران مدتی مشاور شاپور بختیار در امور خارجی (آمریکا و انگلیس) بود. وی پس از مدتی از بختیار جدا شد و با هواداران رضا پهلوی در لندن همکاری کرد و سپس از پائیز ۱۳۶۸ نماینده احمد مدنی در لندن گردید.^{۲۳}

امیر هوشنگ دولوقاجار

امیر هوشنگ دولوقاجار، فرزند محمدولی خان آصف السلطنه، در سال ۱۲۸۵ ش. در تهران به دنیا آمد. پدر او از طایفه دولو ایل قاجار بود و مادرش منیراعظم (دختر کامران میرزا، خاله احمدشاه) به دودمان سلطنتی قاجار بستگی داشت. هوشنگ دولو به علت نزدیکی با محمدرضاپهلوی، که مشروح آن را حسین فردوست بیان داشته، توانست به چپاول و غارت‌های کلان دست زند. محمدرضاپهلوی به علت علاقه به وی، ریاست «شرکت خاویار ایران» را به او سپرد و دولو طی سال‌های مدیریت انحصار خود را بر تجارت خاویار ایران برقرار ساخت و در مطبوعات غرب به عنوان «سلطان خاویار ایران» شهرت یافت. دولو تجارت خاویار ایران را توسط دختردائی مادرش (احسان نیک‌خواه معروف به مادام دولو) اداره می‌کرد.^{۲۴}

هوشنگ دولو، به عنوان «آجودان کشوری» شاه، از ارکان شبکه دکتر فلیکس آقایان و از گردانندگان مافیای مواد مخدر در ایران، منطقه و اروپا بود. سند بیوگرافیک ساواک در سال

۲۳. پست ایران، چاپ لندن، شماره ۱، فوریه ۱۹۸۸، ص ۸

۲۴. «مادام دولو»، نماینده مدیرکل فروش خاویار ایران و معروف به «ملکه خاویار ایران» در زمان دولت امینی در خرداد ۱۳۴۰ مدت کوتاهی به جرم سوءاستفاده بازداشت و سپس آزاد شد.

۱۳۵۱ او را چنین توصیف می‌کند: «عیاش و بی‌بند و بار و مشکوک [!] به داشتن اعتیاد به تریاک و متهم به دخالت در قاچاق مواد مخدر (هروئین)».

هوشنگ دولو در مارس ۱۹۷۲/اسفند ۱۳۵۱، هنگامی که در ژنو در حال تحویل تریاک به حسن قریشی، بازرگان ایرانی مقیم سویس، بود توسط پلیس این کشور دستگیر شد. شاه که در زمان این حادثه در سن موریس بود، بلافاصله به ژنو رفت و دولو را آزاد کرد و با هواپیمای شخصی خود به ایران بازگردانید. فریدون هویدا می‌نویسد:

... شاه این شخص را پس از دستگیریش به خاطر قاچاق مواد مخدر در سویس با ضمانت

خود از زندان بیرون آورد و یکسره به فرودگاه زوریخ برد، و از آنجا در حالی که مأموران پلیس ناظر فرار زندانی از کشورشان بودند، ولی به خاطر حضور شاه کاری از دستشان بر نمی‌آمد، او را به هواپیمای آماده پرواز نشانند و از سویس خارج کرد.^{۲۵}

حادثه فوق در مطبوعات غرب انعکاس وسیع یافت و رسوائی بیسابقه‌ای را برای خانواده پهلوی به ارمغان آورد و تا مدتها نقش دربار پهلوی در قاچاق بین‌المللی مواد مخدر افشاء می‌شد. از جمله، مجله آمریکائی ساگا در نوامبر ۱۹۷۳، ماجرای دستگیری اشرف پهلوی را در نوامبر ۱۹۶۱ در فرودگاه ژنو، در حالی که چمدان‌های خود را با کیسه‌های پلاستیکی مملو از هروئین انباشته بود، شرح داد و نوشت که فقط مداخله مقامات عالی‌رتبه سویس، که به قول ساگا «ذخایر ارزی دربار شاه در بانک‌های سویس آنان را مجذوب کرده»، سبب آزادی اشرف گردید. ساگا هم چنین ماجرای لو رفتن بسته تریاک که هوشنگ دولو در اوائل سال ۱۹۷۲ برای حسن قریشی ارسال داشت، جریان دستگیری دولو و آزادی او توسط شاه، را شرح داد و افزود که دولو یکبار دیگر در سال ۱۹۶۰ در پاریس به جرم قاچاق مواد مخدر دستگیر شده و با مداخله مقامات درباری آزاد گردیده بود. مجله فوق فاش ساخت:

قاچاق‌چیان مواد مخدر و درباریان ایران بیش از ۵ میلیارد دلار در بانک‌های سویس ذخیره دارند و سفرهای مکرر شاه به سنت موریس علاوه بر عیاشی و زدوبندهای مالی و اقتصادی برای رسیدگی به حساب‌های بانکی او انجام می‌گیرد.

افشاگری مجله آمریکائی فوق بسیار گسترده بود و از جمله نوشت: در سال ۱۹۶۹ در ایران حدود ۱۸/۶ تن تریاک کشف شد و دولت ایران که طبق معاهده بین‌المللی ۱۹۶۱ موظف بود میزان تریاک مکشوفه را به کمیسیون ویژه سازمان ملل گزارش دهد، میزان تریاک مکشوفه را فقط نیم تن گزارش داد. کمیسیون ویژه سازمان ملل در این باره از نماینده ایران توضیح

خواست، ولی پاسخی دریافت نداشت. محمودرضا برادر ناتنی شاه در یکی از کلوپ‌های شبانه تهران پرده از راز تریاک‌های مکشوفه برداشت و گفت که مواد مخدری که توسط ژاندارمری و شهربانی کشف می‌شود پس از مدتی به مقر اشرف پهلوی حمل می‌گردد و سپس در داخل یا خارج کشور به فروش می‌رسد. باید در ذیل این افشاگری مجله آمریکائی ساگا بیافزائیم که طبق اسناد موجود، محمودرضا پهلوی به دلیل این افشاگری مورد غضب مافیای ایران قرار گرفت و به دستور فلیکس آقایان، سرلشکر کوچک پاسدار (افسر منتقله از ارتش به ژاندارمری که مدتها فرماندهی نواحی ژاندارمری گیلان و باختران را به عهده داشت) او را در يك کاباره تهران به شدت کتک زد.

در پی رسوائی هوشنگ دولو در سویس، مجله آلمانی / اسپیکل در شماره ۱۳ مارس ۱۹۷۲/ اسفند ۱۳۵۱ در مقاله‌ای با عنوان «تحت حمایت شاهنشاه» نوشت:

چنانچه شاهنشاه ایران مایل نباشند، دادگاه‌های سویس امکان کشف حقایقی را درباره دخالت هوشنگ دولو در قاچاق مواد مخدر نخواهند داشت. زیرا این پرنس که عضو دربار شاهنشاهی و از معتمدان شاهنشاه است از مصونیت سیاسی استفاده می‌کند. این پرنس گویا به علل انسانی و کمک به يك پرنس معتاد این کار را کرده، ولی علل انسانی در سرزمین شاهنشاه مورد توجه نیست؛ شاهنشاه ایران به عنوان سخت‌گیرترین تعقیب‌کننده قاچاقچیان مواد مخدر از سال ۱۹۶۹ دستور اعدام متجاوز از ۱۰۰ نفر را صادر کرده است.

چند نفر از قضات دادگستری و کارمندان و روزنامه‌نگاران در ژنو از شاه ایران خواستار سلب مصونیت سیاسی دولو شدند، ولی شاهنشاه ایران فرمودند که پاسخ ایشان از طریق سیاسی اعلام خواهد گردید. ایران از طرفی قاچاقچیان مواد مخدر را تعقیب می‌کند و از طرف دیگر قانون منع خشخاش را لغو می‌نماید، زیرا ۱۲۰۰۰ هکتار از کشتزارهای خشخاش [ایران] به خانواده سلطنتی تعلق دارد. متخصصین کشف مواد مخدر سازمان ملل اعلام داشته‌اند که ایران برخلاف سایر کشورها، مواد مخدر مکشوفه را نابود نمی‌کند و به این ترتیب از ۱۸۴۵۴ کیلوگرم مواد مکشوفه از سال ۱۹۷۰، ۳۲۹ کیلوگرم معدوم، ۱۵۲ کیلوگرم برای مصارف طبی به کار رفته و ۱۷۹۷۳ کیلوگرم باقی مانده است.

بدین سان، این ظن که دیپلمات‌های ایرانی برای تأمین ارز شاهنشاه خود هروئین و تریاک قاچاق می‌کنند، تازگی ندارد. دولو، که گویا به انگیزه انسان‌دوستی به اینکار دست زده ۱۲ سال قبل نیز به اتهام حمل و مصرف مواد مخدر در پاریس مورد تعقیب قرار گرفت و بازداشت شد.

موضوعی که هیچگاه آشکار نشده این است که خواهر مقتدر شاهنشاه ایران، در سال ۱۹۶۱ در فرودگاه ژنو با يك چمدان هروئین غافلگیر شد، ولی مصونیت سیاسی مانع تعقیب ایشان گردید...

هفته نامه ایتالیائی اسپرسو نیز در شماره ۹ آوریل ۱۹۷۳/ فروردین ۱۳۵۲ در مقاله ای با عنوان «اعتراف می کنم معتاد هستم ولی زنده باد شاهنشاه!» به قلم ماریالیویاسرینی ضمن درج ماجرای دستگیری و رهائی هوشنگ دولو نوشت:

سرمایه گذاری ایران در زوریخ و ژنو و مقادیر قابل ملاحظه اندوخته های بانکی و علاقه شخصی شاه به سویس که در آن کشور تحصیل نموده و مهم تر از همه ۹۰ میلیون فرانکی که ایران هر ساله برای خرید سلاح به صنایع دولت فدرال می پردازد، وزنه ای محسوب می گردند و همین امر باعث شده که اقدام دولت ایران مبنی بر اعزام يك مقام عالی رتبه جهت مشایعت يك قاچاقچی مواد مخدر تا پای پلکان هواپیما مورد اغماض قرار گیرد.

لورفتن هوشنگ دولو و تحرکات مطبوعات غرب علیه شاه را باید توطئه شاهپور ریپورترو حامیان نیرومند او در سرویس های اطلاعاتی غرب علیه مافیای بین المللی در دربار شاه ارزیابی کرد. این ضربه سهمگین به تلافی رقابت خشنی که مافیای آقایان علیه شبکه جاسوسی - دلالی شاهپورچی - روچیلد آغاز کرده بود، و «ماجرای تانک چیفتن» مهم ترین صحنه آن بود و به رسوائی نقش شاهپورچی در معامله شکر انجامید، وارد شد. در این باره در جُستار «ریپورترها، اینتلیجنس سرویس و ایران» توضیح داده شده است.

پرویز راجی

پرویز (کامران) راجی در سال ۱۳۱۵ ش. در تهران به دنیا آمد. پدر او، دکتر عبدالحسین راجی (فراماسون) در کابینه منوچهر اقبال مدتی وزیر بهداری بود. پرویز تحصیلات متوسطه خود را در آمریکا به پایان رسانید و در سال ۱۳۳۸ مدرک لیسانس اقتصاد را از دانشگاه کمبریج انگلیس دریافت داشت و در سال ۱۳۳۹ به استخدام وزارت نفت درآمد. او در وزارت نفت مورد توجه «ویژه» امیرعباس هویدا، عضو هیئت مدیره، بود و تا سمت منشی مخصوص وی ارتقاء یافت. در سال ۱۳۴۲ به عنوان کارمند سازمان بین المللی به استخدام وزارت خارجه درآمد. با صعود هویدا به نخست وزیری، در تاریخ ۱۳۴۴/۲/۴ به نخست وزیری رفت و به عنوان «رئیس دفتر اختصاصی نخست وزیر» به کار پرداخت و با «عنایت خاص» هویدا مدت کوتاهی بعد، در تاریخ ۱۳۴۵/۹/۱۶ به مدیر کلی رسید. در سال ۱۳۴۸ با اشرف پهلوی آشنا شد و به سرعت مورد توجه او قرار گرفت. راجی در تاریخ ۱۳۴۸/۱۰/۸ به درخواست اسدالله علم، وزیر دربار شاهنشاهی، به عنوان «کمک به کارهای والا حضرت اشرف در کمیته بین المللی حقوق وابسته به سازمان ملل در آمریکا» به دفتر اشرف پهلوی تحویل داده شد و از ۱۳۴۹/۶/۲۵ به

مدت ۳ ماه در معیت اشرف در سازمان ملل حضور داشت. «خدمات» راجی مورد توجه جدی اشرف قرار گرفت و لذا وی در تاریخ ۱۳۴۹/۱۱/۲۴ با فرمان شاه به مقام سفیری در سازمان ملل نائل گردید. طبق ابلاغیه اسدالله علم (مورخ ۱۳۵۰/۵/۲۱) وظیفه راجی در پست سفیری ایران در سازمان ملل، به دستور شاه «انجام کلیه امور مربوط به والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی به نحوی که معظم لها ارجاع فرمایند» بوده است!

سند بیوگرافیک ساواک، مورخ ۱۳۵۰/۱۱/۴، پرویز راجی را چنین توصیف می کند:

مشارالیه... علاوه بر اشتغال در نخست وزیری، در دفتر والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی مشغول به کار و در اکثر مسافرت های والا حضرت در معیت معظم لها به خارج می رود و اموردفتری والا حضرت را انجام می دهد. نامبرده از نظر صحت عمل و درستی خوب و از لحاظ مدیریت و شایستگی متوسط... فردی مجرد و باسواد و فهمیده و منظم و زرنگ و مسلط به زبان انگلیسی و کم حرف و دارای اطلاعات وسیع، ولی قدری تندخو و عصبانی و عیاش و خوشگذران و علاقمند به مشروب و از مریدان آقای هویدا است.

راجی در سال ۱۳۵۲ با عنوان مشاور نخست وزیر به نخست وزیری بازگشت و پس از چندی با «عنایت خاص» اشرف، در تاریخ ۱۳۵۵/۳/۱۲، سفیر شاه در لندن شد و تا ۱۳۵۷/۱۰/۲۶ در این سمت بود. راجی در سال ۱۳۶۲ یادداشت های روزانه خود را با عنوان خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن در انگلستان منتشر ساخت. او به عنوان یک درباری تحصیل کرده غرب در عالی ترین محافل حاکمه انگلیس رفت و آمد داشته و با معروف ترین چهره های سیاسی (مانند خانواده سلطنتی، مارگارت تاچر، ادوارد هیت)، فرهنگی (مانند سردنیس رایت، سرآیزایا برلین، سرچارلز کارن - رئیس بی.بی.سی)، مطبوعاتی (مانند چپمن پینچر) و حقوق بشر (مانند مارتین آنالز) انگلیس معاشر بوده است. خاطرات راجی علاوه بر بیان ناگفته هائی از مسائل هیئت حاکمه ایران در آخرین ماه های سلطنت پهلوی، در افشای ماهیت پوشالی و فاسد اشرافیت سیاسی و فرهنگی حاکم بر انگلیس نیز مفید است. کتاب فوق با عنوان خدمتگزار تخت طاووس در سال ۱۳۶۸ توسط «انتشارات اطلاعات» در ایران منتشر شده است.

سپهبد اسدالله صنیعی

اسدالله صنیعی فرزند آقاجان، در سال ۱۲۸۳ در همدان متولد شد. او در اول مهر ماه ۱۳۰۵ وارد ارتش شد و در سال ۱۳۰۷ دانشکده افسری را به پایان رسانید. اسناد موجود توضیح نمی دهد که وی چگونه و چرا تا بدان حد مورد اعتماد رضا شاه قرار گرفت که به عنوان

«آجودان مخصوص» ولیعهد وارد دربار شد، ولی بنظر می‌رسد که مرور درزندگی صنیعی علت این امر را روشن کند.

در سالهای پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مشاغل صنیعی به شرح زیر است: رئیس دایره شکایات دفتر نظامی شاه (در بدو سلطنت محمدرضا بهلوی)، رئیس بازرسی اداره نظام وظیفه، عضو هیئت نظارت بانک سپه و بازرس بانک سپه، بازرس درجه یک مالی - اداری بازرسی کل ارتش و معاون وزارت دفاع ملی (۱۰ اسفند ۱۳۳۱ - ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) در دولت دکتر محمد مصدق. نکته قابل بررسی در این بیوگرافی، اعتمادی است که مصدق به صنیعی ابراز داشت و علیرغم شناخت وابستگی او به دربار و بهائیت، وی را به عنوان معاون وزارت دفاع (وزارت دفاع به عهده مصدق بود) به دولت خود وارد نمود. شاید پیوندهای مرموز صنیعی با حسین علاء توضیحی بر این معما باشد.

از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۴۰، صنیعی مشاغل مهم مالی چون مدیریت عامل شرکت تعاونی مصرف ارتش، ریاست اداره سر رشته داری ارتش (اداره تدارکات کل ارتش - اتکا) و ریاست هیئت مدیره سازمان تعاون مصرف کادر نیروهای انتظامی را به دست داشت.

سند بیوگرافیک ساواک، مورخ ۱۳۴۰/۴/۳۱، صنیعی را چنین معرفی می‌کند:

دارای تحصیلات عالی نظامی در خارج از کشور، معتاد به مشروب و سیگار و مختصری قمار در مجالس خصوصی، مشاغل مختلف در لشکرها و دوائر ستاد ارتش... متهم به بهائی‌گری، متکبر، اهل سوء استفاده (در ایام تصدی پست ریاست تدارکات ارتش)، از باند مرحوم رزم‌آرا بوده و فعلاً آقای علاء از وی حمایت می‌نماید. طرفدار سیاست غرب و شهرت دارد که با انگلیسیها نزدیک است و به طور غیر مستقیم از حمایت آنها برخوردار می‌باشد... در زمان تصدی پست ریاست تدارکات [اتکا] اختلافاتی بین مشارالیه و معاون وزارت جنگ و کمیسیونی که مامور رسیدگی به خریدهای تدارکات شده بود روی داده... و این موضوع قبل از آنکه در خارج سروصدایی ایجاد کند با وساطت ارتشبد هدایت فیصله یافت و نامبرده در پست ریاست تدارکات از عقد قراردادهای خرید برنج و روغن و چای و پارچه ارقام کلانی سوء استفاده نموده و پولهای زیادی به خارج از کشور انتقال داد و در بانکهای خارج به حساب گذارد.

در این زمان، صنیعی در پست معاونت وزارت جنگ قرار داشت و در این سمت ریاست شورای عالی تعاون ارتش را عهده دار بود. طبق اسناد موجود، صنیعی - بویژه در همکاری با حاج اخوان (پیمانکار برنج)، غلامرضا سمیعی (حق العمل کار برنج) و اخوان اصغری - به سوء استفاده‌های مالی گسترده دست زد و این امر اعتراضات و شکایات‌های متعددی را علیه او

موجب شد. اداره کل نهم ساواک این شکایات را مورد بررسی قرار داد و در تاریخ ۱۳۴۲/۲/۱، این سازمان نتیجه تحقیقات خود را به بازرسی مالی ارتش چنین گزارش داد: برابر تحقیقات محرمانه‌ای که توسط مامورین مربوطه به عمل آمده تیمسار نامبرده [سرلشکر صنیعی] در دوران تصدی خود در پست تدارکات ارتش با همدستی بعضی از افسران ادارات مختلف تدارکات از جمله سرهنگ مقامع، سرهنگ صادقیان، سرهنگ رفیعی، سرهنگ شایسته مرتکب خلاف‌هایی شده و ضمن خریدهای مختلف برای فروشگاه‌های تدارکات و تعمیر و احداث فروشگاه‌ها و معامله مصالح ساختمانی به نفع خود و باندی که با وی همکاری داشتند، فعل و انفعالاتی به عمل آورده که برای روشن شدن موضوع بایستی دربارهٔ ارقام خریدهای بزرگ ادارهٔ تدارکات مخصوصاً معاملات برنج، روغن نباتی سه گل هلندی، مصالح و آهن آلات، فروشگاه‌های مرکزی و مسلسل سازی و دامپزشکی و تقسیم زمین، توسط هیئت بازرسی رسیدگی‌های دقیقی به عمل آید و غیر از افسران یاد شده فوق عده دیگری از نظامیان و پیمانکاران و متصدیان امور ساختمانی که با این اداره سروکار داشتند تا چه اندازه به نفع خود و به ضرر ارتش کار نموده‌اند.

قدر مسلم آنکه در دو سال آخر تصدی‌شان در پست قبلی اکثر کارها و خریدها و مناقصات [و] مزایده‌های تدارکات ارتش جریان عادی نداشته و احتمالاً کمپینهای تصنعی به عمل آمده است. از نقطه نظر شخصی، تیمسار صنیعی از لحاظ مذهب بهایی و از لحاظ سیاسی تمایلات شدید انگلیسی دارد و حتی خانم حامله خود را برای وضع حمل به انگلستان فرستاده تا نوزادش از تابعیت انگلیسی برخوردار باشد. در موضوع تقسیم اراضی اعمال خلاف بیشتری صورت گرفته و حتی یک درجه‌دار ادارهٔ مهندسی ارتش مامور در این اداره به نام صادقی میلیون‌ها ریال سوء استفاده نموده و چند سال قبل به کشور آلمان فرار کرد. در امور ساختمانی شریف حسینی، که یک کارمند عادی و فاقد تحصیلات عالی می‌باشد، به نام مهندس حسینی فعال مایشاء بوده و عامل زدوبندهای تیمسار با پیمانکاران و فروشندگان مصالح ساختمانی برای فروشگاه‌های جدید الاحداث تدارکات بوده است و تهیه و ارائه مدارک محکمه‌پسند از عهده ساواک خارج و مستلزم اعزام یک هیئت بازرسی و رسیدگی به دفاتر خرید و اسناد می‌باشد. به علاوه رسیدگی به اموری که در قانون ساواک ذکر نگردیده به عهده سازمانها و دستگاه‌های دیگر است و امور افسران به عهده اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران می‌باشد. رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور

سرلشکر پاکروان

این بررسی صریح نه تنها تزلزلی در وضع صنیعی ایجاد نکرد بلکه او ۲ ماه بعد در دولت اسدالله علم به وزارت جنگ رسید و ۴ ماه بعد (۱۳۴۲/۷/۱) به درجه سپهبدی ارتقاء یافت. سپهبد صنیعی پست وزارت جنگ را در دولت‌های حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا محفوظ داشت و از دیماه ۱۳۴۹ به عنوان وزیر تولیدات کشاورزی و مواد مصرفی به کار ادامه داد و

در عین حال مشاغل متعدد جنبی دیگر، چون عضویت در هیئت عالی بازرسی شرکت نفت، نیز دارا بود. او در این مشاغل «پولساز» به شدت سوء استفاده علنی را توسعه بخشید. اسناد موجود، موارد متعددی از این سوء استفاده‌ها و اتهامات دیگر را نشان می‌دهد. یک مورد از این اتهامات، اختلاس و سوء استفاده گسترده از زمین‌های عباس‌آباد تهران است که پرونده آن در سال ۱۳۴۶ در بازرسی شعبه یک دادرسی نیروهای مسلح مورد رسیدگی قرار گرفت و بی نتیجه ماند. سپهبد اسدالله صنیعی از چهره‌های طراز اول بهائیت محسوب می‌شد و به همراه سپهبد دکتر عبدالکریم ایادی نقش مهمی در تحکیم مواضع این فرقه در نهادهای نظامی رژیم پهلوی داشت. در سال ۱۳۴۴ مرکز بهائیت، ظاهراً خواستار کناره‌گیری او از وزارت جنگ شد و بهانه آن «اصل عدم مداخله در امور سیاسی» عنوان گردید؛ و این در حالی بود که علاوه بر دکترايادی، عناصر بهایی بر دولت هویدا تسلط جدی داشتند! معذراً، صنیعی با کمک ایادی و حمایت محمد رضا پهلوی موافقت مرکز بهائیت را با ادامه کار خود جلب نمود.

تاریخ ۸ شهرالاسماء ۱۲۲

مطابق ۱۳۴۴/۶/۵

محفل روحانی ملی بهائیان ایران ساحت مقدس بیت العدل اعظم الهی شیدالله ارکانه در نهایت خضوع و خشوع محترماً معروض می‌دارد:

همان قسم که قبلاً به عرض رسید [۱]، جناب صنیعی استعفای خود را تقدیم داشتند و توسط جناب دکتر ایادی به عرض ملوکانه رسید و شرح لازم در اطراف عدم مداخله احباء در امور سیاسیه جهت ایشان توضیح داده شد [۲]، ولی اعلیحضرت همایونی قانع نشده و صریحاً اظهار داشتند که در کشور ایران من اجازه دخالت در امور سیاسیه به احدی نمی‌دهم و هیچ کس دخالتی ندارد [۳]، و استعفای ایشان را قبول نفرمودند و صریحاً اظهار داشتند که باید ماموریت خود را ادامه دهد و تمرد ننماید.

به این ترتیب جناب صنیعی در اقدام به استعفاء به هیچوجه مضایقه ننموده است و آقای پاکروان هم در این باره مذاکره نموده و جریان امر از هر حیث بطور کامل به استحضار ایشان رسیده است. قرار شد مجدداً در این مورد مشاوره لازم به عمل آید.

با عرض عبودیت

منشی محفل

بدین ترتیب، اشتغال «سیاسیه» صنیعی در وزارت جنگ تداوم یافت:

سیروس منصوری در ۴۵/۸/۱۸ اظهار داشته [۴]: حضرت بهاءالله در کتاب اقدس فرموده اند: بهائیان باید از دخالت در امور سیاسی خودداری نمایند ولی اگر شهریار مملکت و یا حکومت از یکی از بهائیان بخواهد که در سیاست وارد شود اشکالی نیست [۵]. به همین علت [است] که تیمسار صنیعی (وزیر جنگ) بنا به دستور شخص اول مملکت پست سیاسی قبول

نموده است. (گزارش به ساواک - ۱۳۴۵/۸/۲۳)

بنظر می‌رسد که این حرکت چیزی جز صحنه‌سازی نبوده است، تا از سوی نقض آشکار اصل «عدم مداخله در امور سیاسی» (تصدی يك پست کاملاً سیاسی توسط يك فرد بهایی) توجیه شود و از سوی دیگر اعتماد شاه به فرقه بهائیت تثبیت گردد. به همین دلیل است که به گفته ارتشبد فردوست، محمدرضا پهلوی نهایت اعتماد را به عناصر بهایی داشت و معتقد بود که آنان، به دلیل اصول مرامی خود، خطری برای سلطنت وی نخواهند بود!

ارتشبد حسن طوفانیان

حسن طوفانیان، فرزند مهدی، در سال ۱۲۹۱ در تهران متولد شد. او در سال ۱۳۱۲ به استخدام ارتش درآمد و در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی، مهم‌ترین مشاغل وی چنین بود: فرمانده آموزشگاه خلبانی، رئیس دایره ۲ طرح‌های استراتژیک اداره سؤم ارتش، معاون هوایی اداره سؤم ارتش، مدیرعامل سازمان صنایع نظامی، آجودان مخصوص شاه، رئیس اداره خرید و سفارشات خارجی صنایع نظامی و جانشین وزیر جنگ.

ارتشبد حسن طوفانیان به عنوان مسئول خریدهای نظامی ایران در سالهای ۱۳۵۰ و در دوران رونق اقتصاد نفتی شهرت جهانی یافت و مطبوعات غرب گزارشات متعددی درباره معاملات تسلیحاتی ایران و «کمیسیون»های طوفانیان درج کردند. از جمله مطبوعات آلمان غربی گزارش دادند که طوفانیان در يك معامله تسلیحاتی با کمپانی‌های این کشور، مبلغ ۳ میلیون مارك «کمیسیون» دریافت داشته است. ارتشبد طوفانیان در جریان پیروزی انقلاب توسط مردم دستگیر شد، ولی با حمایت مسئولین «دولت موقت» مهدی بازرگان به همراه اسناد خریدهای کلان نظامی ایران فرار داده شد. در این باره در خاطرات فردوست توضیح داده شده است. علیرغم این تمهیدات، با تسخیر «لانه جاسوسی آمریکا» توسط «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» اسناد متعددی درباره معاملات طوفانیان، از جمله با رژیم صهیونیستی اسرائیل، به دست آمد که در اسناد لانه جاسوسی مندرج است.

سپهبد مهدیقلی علوی مقدم

مهدیقلی علوی مقدم، فرزند سرتیپ علیقلی علوی مقدم، در سال ۱۲۸۲ در تهران به دنیا

آمد. او پس از پایان تحصیلات در مدرسه علوم سیاسی تهران در ژاندارمری استخدام شد و چندی بعد به فرانسه اعزام گردید. علوی مقدم در فرانسه دوره‌های سواره نظام و ایلخی را به پایان برد و در عین حال در رشته دامپزشکی تا اخذ درجه دکترا به تحصیل پرداخت. او در سال ۱۳۰۸ به ایران بازگشت و در مشاغل مختلف نظامی به کار پرداخت. مشاغل عمده علوی مقدم تا سال ۱۳۳۱ به شرح زیر است: آجودانی دبیرستان نظام، ریاست سر رشته‌داری ارتش، ریاست امور دواب و ایلخی، فرمانده گارد مرزی و گمرک، نماینده فوق العاده دولت در جنوب و فرمانده ژاندارمری.

مهدیقلی علوی مقدم در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ فرماندار نظامی تهران بود و در کشتار مردم تظاهرکننده نقش اصلی داشت. پس از صعود مجدد مصدق، او به اتفاق سرلشکر گرز، رئیس ستاد ارتش، به عنوان مسئولین درجه اول حادثه در باشگاه افسران بازداشت ولی پس از چند روز آزاد شدند؛ و مصدق به جای علوی مقدم، سرتیپ افشارپور را، که خود از عوامل کشتار ۳۰ تیر بود، به فرمانداری نظامی تهران گمارد. در شهریور ۱۳۳۱، مصدق علوی مقدم را به همراه گروهی از امرای ارتش (سپهبد شاه‌بختی، سرلشکر گرز و ۱۰ سرتیپ) به علت تحریک علیه دولت بازنشسته کرد. این عناصر به رهبری فضل‌الله زاهدی «کانون افسران بازنشسته» را به مرکز توطئه‌های خود بدل کردند. علوی مقدم از چهره‌های فعال در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود و به پاس این «خدمت»، توسط محمدرضا پهلوی به ریاست شهربانی کل کشور گمارده شد. دوران ریاست علوی مقدم بر شهربانی قریب به ۸ سال به طول کشید و او در این سمت به درجه سپهبدی رسید.

با آغاز نخست‌وزیری دکتر منوچهر اقبال، علوی مقدم رقابت شدیدی را با او آغاز نمود و در عین حال در ستیز جدی با تیمور بختیار، رئیس ساواک، قرار گرفت. اسناد موجود روابط نزدیک علوی مقدم را، که یک چهره «انگلو فیل» سرشناس محسوب می‌شد، با اسدالله علم نشان می‌دهد و قاعدتاً باید اوجگیری جاه‌طلبی‌های علوی مقدم و تحریکات او علیه دکتر منوچهر اقبال را به تفتین‌های علم منتسب کرد.

سند ۱:

سرهنگ ستاد پهلوان [۱]، افسر شهربانی [۲]، ضمن صحبت در محلی می‌گفت [۳]: سرلشکر علوی مقدم رئیس شهربانی کل به سرهنگ مقدم رئیس اداره اماکن و از منسوبین خود اظهار داشته با اینکه دکتر اقبال نخست‌وزیر با ایشان مخالف و با شدت تمام جهت تعویض مشارالیه فعالیت می‌نمایند [۴]، معهداً تا زمانی که مقرری ماهیانه خود را به منتسبین دربار شاهنشاهی می‌پردازد کسی قادر به تعویض او نخواهد بود [۵]. وی اضافه نموده [۶]: از طرف رئیس شهربانی

ماه‌یانه مبلغ پانصد هزار ریال جهت علیاحضرت ملکه مادر فرستاده می‌شود و از طرفی رئیس شهربانی با آقایان [عباسعلی] گلشانیان و علم و [غلامحسین] فروهر روابط نزدیکی دارد و در فعالیت‌های احتمالی آنها علیه دولت جدید شرکت خواهد کرد. (سند ساواک - ۱۳۳۶/۱/۲۴).

سند ۲:

رئیس شهربانی روز ۲۰/۳/۳۶ سرهنگ بیگلری سرکلانتر را احضار و به او می‌گوید: [...] آقای دکتر اقبال و باند او می‌خواهند به هر وسیله شده مدرکی بر علیه من به دست آورده تا مرا مرعوب نمایند. دستور دهید که برای مدت یک ماه از قمارخانه‌ها و فاحشه‌خانه‌های شمال شهر و شیره‌کش‌خانه‌ها جلوگیری نمایند. سرکلانتر قول می‌دهد که کلیه قمارخانه‌ها و شیره‌کش‌خانه‌های بخش ۲ و ۳ و ۱۲ و ۱۱ را ببندد.

این سخنان را سرکلانتر برای سرهنگ فولاد دژ رئیس کلانتری بخش ۲ که یکی از رفقای صمیمی او می‌باشد می‌گفته و تأیید می‌کرده [که] ما نباید بگذاریم مدرکی بر علیه رئیس شهربانی به دست دارودسته دولت آقای دکتر اقبال بیفتد و ما امیدواریم که به زودی سرلشکر علوی مقدم نخست‌وزیر این مملکت شود. در خاتمه سرکلانتر اظهار داشته [:] آقای دکتر اقبال زورش به رئیس شهربانی نمی‌رسد و نمی‌تواند او را عوض نماید چون آخرین ضربتی که به رئیس شهربانی وارد آورد عوض کردن سرهنگ انصاری رئیس راهنمایی بود، رئیس شهربانی گفته است من رئیس راهنمایی تعیین نمی‌کنم و باید خود آقای دکتر اقبال رئیس راهنمایی را تعیین نماید. (سند ساواک - ۱۳۳۶/۳/۲۸).

سند ۳:

یکی از منسوبین سرهنگ پهلوان می‌گفت [:] سرلشکر علوی مقدم رئیس شهربانی در جلسه‌ای اظهار داشته با تمام فعالیتی که از طرف تیمسار بختیار رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور جهت برکناری وی نزد مقامات عالی‌رتبه کشور و آقای نخست‌وزیر صورت گرفته معذراً مشارالیه در پست خود تثبیت و تا موقعی که در رأس شهربانی بوده و مراکز اطلاعاتی مختلفی را در اختیار دارد و از پشتیبانی ولی نعمت سرلشکر بختیار برخوردار می‌باشد کسی قادر به تعویض وی نخواهد بود. (سند ساواک - ۱۳۳۶/۲/۱۱).

سند ۴:

طبق اطلاع سرهنگ خلعتبری آجودان سابق شهربانی کل و رئیس فعلی مستشاری شهربانی به یکی از بستگان خود اظهار داشته که رئیس شهربانی گفته است آقای دکتر اقبال با تیمسار سرلشکر بختیار قادر به مبارزه با مشارالیه نمی‌باشند و حتی شاهنشاه قبل از عزیمت خود به اروپا آنان را به دست وی سپرده‌اند و او نیز هر دو نفر را تحت نظر دارد و حتی اعلیحضرت همایون شاهنشاه در تلگراف رمزی که توسط آقای حسین علاء ابلاغ فرموده‌اند مقرر گردیده در صورت مشاهده کوچکترین تخلفی از آقایان نخست‌وزیر و تیمسار بختیار مراتب را فوراً به اطلاع آقای سردار فاخر حکمت و آقای علم رسانیده و با تبادل نظر آنان اقدام

لازم به عمل آید و به همین جهت چون وضع کشور در دو هفته گذشته نامساعد بوده لذا تلگرافاً مطالبی به عرض شاهنشاه رسیده و معظم له نیز بلادرنگ سرتیپ نصیری را برای مشاهده اوضاع و اطلاع کامل از این جریان به تهران اعزام داشته اند. (سند ساواک - ۱۳۳۶/۳/۲۵).

این تنها علوی مقدم نبود که به دستور محمدرضا پهلوی از طریق شبکه عوامل خود در اطلاعات شهربانی بختیار را کنترل می کرد، بلکه بختیار نیز از طریق ساواک علوی مقدم را زیر نظر داشت. در مجموعه اسناد موجود، گزارش ها و تحلیل های متعددی درباره وضع درونی شهربانی موجود است که به ذکر سه سند می پردازیم. نخستین سند موقعیت علوی مقدم را در شهربانی در سال ۱۳۳۶ توضیح می دهد:

در حال حاضر روابط بین تیمسار سرلشکر علوی مقدم رئیس شهربانی کل با رؤسای ادارات و دوایر شهربانی (گذشته از رؤسای شهربانی های شهرستانها) چندان حسنه نیست و جز سرتیپ مقدم رئیس بهداری، سرهنگ بیگلری رئیس ادارات سرکلانتری و آموزشگاه، سرهنگ امیرانصاری رئیس اداره راهنمایی و رانندگی و سرهنگ صیرفی رئیس اداره تشخیص هویت (افسران ارتش که در رأس ادارات مذکور گمارده شده اند) و هم چنین سرهنگ مقدم رئیس اداره اماکن عمومی (افسر سابق ارتش)، سایرین نسبت به تیمسار علوی مقدم نظر مساعدی ندارند و با اینکه بین آنها از افسران سابق ارتش هم کسانی وجود دارند (سرهنگ لوزانی و سرهنگ قریب رؤسای ادارات فنی و ارتباط و آگاهی) که تیمسار علوی مقدم از نظر اینکه اصولاً ارتشی بوده ممکن است باطناً با ایشان موافق باشند [و لذا] آنها را در رأس بعضی از ادارات گماشته و یا ابقاء کرده [،] معهذا غالباً و بلکه اکثراً جز چند نفر افسران ارتش فوق الذکر که آنها هم گمان نمی رود قلباً از وضع خود راضی باشند همگی نسبت به تیمسار علوی مقدم بدبین بوده و بعداً نیز جداً مخالف ایشان می باشند و اغلب در مواقع مقتضی از هیچگونه بدگویی و انتقاد در صورت امکان تحریک و فعالیت علیه رئیس شهربانی و اخلال در امور مربوطه روگردان نمی باشند. زیرا افسران ارشد شهربانی گذشته از اینکه هیچ يك با یکدیگر اتفاق و اتحادی نداشته و عموماً با یکدیگر دشمن و در کار همدیگر اخلال و کارشکنی می نمایند [،] در عین حال از وجود افسران ارتش در شهربانی مخصوصاً در رأس اداره کل شهربانی فوق العاده ناراضی و به اصطلاح با نظر بیگانه به آنها می نگرند و تیمسار علوی مقدم هم با توجه به این امر بوده که در طول چهارسال خدمت خود در شهربانی و کسب تجربه کافی بتدریج دست افسران مجرب قدیمی را از کار کوتاه و یا آنها را بازنشسته نموده و فقط کسانی را در رأس کارها نگه داشته که با آنها روابط خصوصی داشته و یا فاقد شخصیت و فهم و ادراک کافی برای پی بردن به اقدامات و عملیات ایشان یا اخلال در کارها باشند و یک نگاه سطحی به صورت اسامی و رؤسای ادارات تابعه شهربانی صدق این موضوع را ثابت می نماید [،] در شهربانی برای یک نفر رئیس شهربانی تازه وارد جهت پی بردن به احوال شهربانی و شناختن افسران ارشد و جزء [،] اولاً به علت محدودیت تعداد افسران خصوصاً افسران ارشد و

در ثانی به واسطه وجود اختلاف شدید بین کلیه افسران و نبودن دسته بندی و اتحاد حتی بین چند افسر کار ساده ای است که در همان روزهای اولیه برای رئیس شهربانی میسر می باشد، زیرا چون افسران شهربانی خصوصاً افسران ارشد پایبند سوء استفاده مادی بوده و مشاغل نان و آب دار نیز محدود و منحصر به عده ای است که بهتر گرفته و بهتر بردازند [،] روی این اصل همیشه بین افسران اختلاف وجود داشته و دارد و از طرفی این افسران هیچگاه به مقام و منصب و شئون افسری ارزش و احترام قائل نبوده و چون از حقوق و مزایای کشوری (رتبه) استفاده می کنند از قدیم الایام خصوصاً در سالهای اخیر کمتر [برای] درجات نظامی اهمیت قائل می شوند و این موضوع حتی در واگذاری شغل و مقام نیز به اشخاص چندان رعایت نمی شود کما اینکه در تهران فعلاً از سرهنگ گرفته تا سروان در رأس کلانتری ها قرار دارند و هیچگونه امتیازی هم بین آنهايي که شاغل بوده و یا بیکار می باشند وجود ندارد.

با توجه به این وضع است که تیمسار علوی مقدم رئیس شهربانی علی الاصول از کار کردن با افسران قدیمی شهربانی احتراز دارد و همکاران خویش را اغلب از بین افسران فعلی یا سابق ارتش که به شهربانی منتقل شده اند انتخاب نموده است [،] مانند اسامی که در بالا ذکر شد [،] و رؤسای شهربانی ها را هم اغلب از بین همین قبیل اشخاص انتخاب نموده است مانند سرتیپ برخوردار رئیس شهربانی کرمان و... و در این بین به افسران جوان (فارغ التحصیل دانشکده شهربانی) هم که دوره اول در دو سال قبل و دوره دوم در سال گذشته به درجه سرگردی نائل شده اند و اغلب به عنوان طی سه سال خدمت در نقاط گرمسیری به شهرستان ها اعزام شده اند چندان توجهی نمی شود.

صرفنظر از مطالب فوق [،] تیمسار علوی مقدم به علت حس بدبینی شدید و حالت وسواسی که دارند اصولاً از اظهار خصوصیت نسبت به همکاران و زیردستان خویش در شهربانی جداً خودداری و برای کارهای محرمانه و امور سیاسی اغلب از اشخاص غیر استفاده می نمایند و در طی سه سال تماس با ایشان چنین استنباط شده که تیمسار در شهربانی جز با افسران ارتش که آنها را برای همکاری به شهربانی منتقل نموده و تعداد معدودی از افسران سابق ارتش و فعلی شهربانی در شهربانی اعم از افسر یا سیویل یا کسی روابط خصوصی و صمیمانه ندارد و گذشته از چند نفر مذکور به کسی اعتماد نمی کند و به علاوه اعتماد تیمسار علوی مقدم به چند نفر فوق الذکر نیز مورد شك و تردید است و جز استفاده مادی نظر دیگری در بین نیست زیرا رفتار ایشان با همکاران و زیردستان در گذشته به نحوی بوده که به جرئت می توان گفت صرفنظر از چند نفر از اطرافیان هیچ کس از ایشان راضی نیست و تازه در رضایت اطرافیان و همکاران نزدیک نسبت به تیمسار علوی [مقدم] هم حرف است و در این مورد نمی توان به طور قطعی قضاوت نمود.

سند دوم، لیستی است از مسئولین شهربانی و دلایل اختلاف آنان با علوی مقدم؛ بنحوی که امکان بهره گیری از آنان را علیه رئیس شهربانی فراهم سازد. دیدگاه توطئه گرانه در این سند جالب توجه است. در پایان این سند چنین می خوانیم:

...توضیح اینکه امور اداره اطلاعات زیر نظر مستقیم رئیس شهربانی است و جزئی ترین کارها با نظر ایشان انجام می گیرد و سرهنگ میرنصیری به هیچوجه از خود اختیار و اراده ای ندارد. علی الاصول تیمسار علوی مقدم به علت سابقه طولانی خدمت در شهربانی به روحیه اغلب از افسران ارشد و جزء شهربانی و طرز کار ادارات کاملاً وارد است و طی این مدت ترتیب کارها را طوری داده که کلیه امور زیر نظر ایشان انجام بگیرد و اتفاقاً افسران شهربانی هم به علت جبن ذاتی و ترس از مسئولیت و اغلب بر اثر نداشتن تحصیلات عالی فاقد حس ابتکار و برش در کار بوده و به این طرز خدمت عادت کرده اند و برای دسته بندیها و استفاده های سیاسی اصلاً به کار نمی خورند و در این مورد نمی توان به روی آنها حساب نمود [!؟] و در جریان قبل از ۲۸ مرداد هم که سه نفر از افسران شهربانی (سرهنگ حمیدی، سرهنگ مقدم و سرهنگ پولاد دژ) در باشگاه افسران به اتهام شرکت در فعالیت علیه دولت [مصدق] دستگیر شدند هر سه از افسران منتقله از ارتش به شهربانی بوده اند و تاکنون سابقه نداشته که افسران قدیمی شهربانی در فعالیت ها و دسته بندی های سیاسی شرکت کنند و در این مورد به روی افسران جزء هم حساب کردن کار عاقلانه ای بنظر نمی رسد. (سند ساواک - ۱۳۳۶/۳/۵).

سند سوم، حاوی اطلاعاتی پیرامون یکی از نزدیکان علوی مقدم و بیان علل موقعیت مستحکم او می باشد:

یکی از رؤسای ادارات شهربانی اظهار می داشت [:] سرهنگ حمیدی رئیس سابق اداره گذرنامه برای تصدی اداره راهنمایی و رانندگی در نظر گرفته شده و قریباً ابلاغ وی نیز صادر می شود. نامبرده اضافه نموده [:] انتصاب سرهنگ حمیدی که در شهربانی به نادرستی مشهور و در زدوبند و سوء استفاده ید طولانی دارد و در پست ریاست اداره گذرنامه از اشخاص فاقد صلاحیت یا کسانی که می خواستند تحت عنوان و نام معمول به خارج عزیمت نمایند از بیست تا یکصد هزار ریال وجه دریافت می نموده است [،] بین عموم افسران و کارمندان بی نظر شهربانی و راهنمایی انعکاس نامطلوبی ایجاد نموده و معتقدند چون در ۲۵ مرداد ۳۲ اعلیحضرت همایون شاهنشاه بدون گذرنامه به خارج از کشور عزیمت فرموده بودند سرهنگ حمیدی معاون وقت گذرنامه مأمور می شود بدون اطلاع مقامات انتظامی و رؤسای مافوق خود در ظرف ۴۸ ساعت گذرنامه به نام شاهنشاه و علیاحضرت ملکه ثریا بهلوی تهیه و تقدیم دارد و مشارالیه نیز این کار را انجام و پس از نزول اجلال اعلیحضرتین به کشور به آجودانی شاهنشاه مفتخر و از طرفی به ریاست اداره گذرنامه منصوب می شود... (سند ساواک - ۱۳۳۶/۳/۲۸).

توسعه نفوذ علوی مقدم، که طی دوران طولانی ریاست او بر شهربانی به دست آمده بود، سبب شد که محمدرضا بهلوی در شهریور ماه ۱۳۳۹ او را محترمانه از پایگاه قدرتش به دور کند و در دولت شریف امامی در پست وزارت کشور بگمارد. این تحرك شاه علیه توطئه هایی که نه تنها شهربانی بلکه ساواک و اداره دوم ارتش را نیز فرا گرفته بود، چند ماه بعد به برکناری دو چهره مقتدر و جاه طلب دیگر - سبهد تیمور بختیار رئیس ساواک و سبهد حاجی علی کیا رئیس

اداره دوّم ارتش - انجامید.

سپهبد مهدیقلی علوی مقدم در تاریخ ۱۳۴۰/۲/۱ بازنشسته شد و مدت کوتاهی بعد، در تاریخ ۱۳۴۰/۲/۲۳، به علت اشتها به فساد مالی در اقدام نمایشی دولت امینی بازداشت گردید و مدت ۱۱ ماه در زندان به سر برد. ساواک پاکروان - فردوست، وضع علوی مقدم را در بازداشتگاه چنین اطلاع می دهد:

اطلاع موثق حاکی است [:] سپهبد علوی مقدم به وسیله یکی از نزدیکان خود با علیاحضرت ملکه مادر تماس گرفته و برای آزادی خود از ایشان استمداد نموده است زیرا اطلاع حاصل نموده که در پرونده وی در دیوان کیفر راجع به انتخابات و شرکت واحد دلایل قانع کننده ای وجود ندارد و به علیاحضرت ملکه قول داده است در صورت استخلاص يك میلیون دلار در یکی از بانک های خارج به حساب معظم لها خواهد گذارد و در صورت موافقت برای مدت طولانی ایران را ترك و به یکی از کشورهای اروپایی خواهد رفت و از طرف علیاحضرت ملکه مادر نیز به مشارالیه قول مساعد داده شده است... علیاحضرت ملکه مادر توسط سروری رئیس دیوان عالی کشور اقداماتی را برای استخلاص علوی مقدم شروع نموده اند و مشارالیه نیز با بنی فضل دادستان جهت تبدیل قرار بازداشت علوی مقدم به اخذ وثیقه یا کفیل مذاکره نموده است. توضیح آنکه در حال حاضر آقای الموتی و بازپرس دیوان کیفر با تبدیل قرار سپهبد علوی مقدم مخالفت می نمایند و دادستان دیوان کیفر و شهاب فردوس معاون وزارت دادگستری نظر مساعدی دارند ولی پیش بینی می شود تا تعیین تکلیف سپهبد کیا در دادگاه دیوان کیفر قرار بازداشت علوی مقدم به حال خود باقی خواهد ماند. (سند ساواک - ۱۳۴۰/۲/۱۴).

بین پاره ای از بستگان و نزدیکان سپهبد علوی مقدم رئیس سابق شهربانی کل کشور که در جمشیدیه بازداشت می باشد شنیده می شود که مشارالیه اغلب شب ها بدون کسب اجازه از مقامات مربوطه بازداشتگاه را ترك و با اشخاص مختلف ملاقات هایی به عمل می آورد. (سند ساواک - ۱۳۴۰/۱۰/۲۶)

برکناری و بازداشت علوی مقدم سبب نارضایی او شد و وی طی سالهای پس از آزادی با سایر افسران تصفیه شده ارتباطات گسترده ای داشت:

یکی از دوستان نزدیک سپهبد بازنشسته علوی مقدم رئیس سابق شهربانی اظهار داشته که از طرف مشارالیه به عده ای از امرای ارتش پیشنهاد شده که بین افسران بازنشسته تشکیلات سرّی به وجود آورند و سازمان افسران بازنشسته را به صورت تشکیلات مرتب و منظمی آماده اقدامات حادی نمایند ولی ظاهر آن را مانند سابق آرام و بدون هرگونه دخالت در امور سیاسی حفظ نمایند. و در حال حاضر بین سپهبد علوی مقدم، سپهبد آزموده، سرلشکر دفتری (که فعلاً در زندان است)، ارتشبد هدایت، سرلشکر فولادوند (با اینکه متمایل به جبهه

ملی است)، سرتیپ اختیاری رئیس سابق راهنمایی و رانندگی و چند نفر دیگر از امرای ارتش مذاکراتی به عمل آمده... یوسف بهرامی معاون سابق شهربانی نیز که از دوستان علوی مقدم است در ایجاد این تشکیلات همکاری فکری می نماید و در درجه اول کوشش آنها مصروف این می شود که سپهبد شاه بختی را از رأس کانون افسران بازنشسته برکنار نموده و ارتشید هدایت و سپهبد آزموده را به این سمت انتخاب نمایند [۱]. توضیح آنکه تیمسار سپهبد علوی مقدم با همکاری سرتیپ [پاشا امیر] اختیاریک شرکت مقاطعه کاری و حق العمل کاری به وجود آورده و اخیراً نیز چند مقاطعه بزرگ به دست آورده اند و در موقعی که علوی مقدم در زندان به سر می برده کلیه کارها را سرتیپ اختیاری اداره می کرده است. (سند ساواک - ۱۳۴۱/۲/۲۶).

توسعه این ارتباطات در سالهای بعد، حساسیت محمدرضا پهلوی را برانگیخت و به دستور او ساواک قریب به ۶ ماه به سانسور مکاتبات، شنود تلفن و تعقیب و مراقبت علوی مقدم پرداخت. این عملیات در تاریخ ۱۳۴۴/۲/۱۱ آغاز شد و در آذرماه ۱۳۴۴ به علت فقدان علائمی از «فعالیت مضره» به پایان رسید.

مهدیقلی علوی مقدم در سالهای پس از بازنشستگی به فعالیت های مالی اشتغال داشت و از جمله در سال ۱۳۴۵ به همراه اسدالله و سیف الله رشیدیان، قبادیان و خواجه نصیری (معاون پیشین وزارت کشور) به تأسیس بانک اعتبارات تعاونی دست زد. علوی مقدم از «مراحم شاهانه» نیز محروم نبود و مشاغل «افتخاری» چون عضویت در بازرسی شاهنشاهی و مشاورت عالی وزارت کشاورزی (۱۳۵۵) را به عهده داشت و تنها پسر او نیز در وزارت دربار شاغل بود.

دوران طولانی ریاست مهدیقلی علوی مقدم بر شهربانی، که نخستین سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را در برمی گیرد، یکی از دورانهای بدنام شهربانی رژیم پهلوی است. اسناد موجود بیانگر موارد متعدد فساد علوی مقدم و ایادی او در شهربانی است که نمونه ای از آن درج می گردد:

سند ۱:

[ساواک براساس تحقیقات پیرامون حسین گ... کارمند اداره بازرسی شهربانی، چنین اطلاع می دهد:]... زن معروفه ای توسط مرحوم سرتیپ پرورش رئیس سابق باشگاه افسران ارتش به سرلشکر علوی مقدم معرفی و با او روابط نامشروع داشته است. [او مدتی قبل از آشنایی با تیمسار [۱] با حسین گ... نیز روابطی داشته و چون گ... از رابطه آن زن با سرلشکر علوی مقدم مستحضر شده فوراً به خانه آن زن مراجعه و او را به عقد خود درآورده و در ملاقات بعدی [۱] آن زن به تیمسار علوی مقدم می گوید که از انتقال حسین گ... که شوهر او می باشد به سمنان و مخالفت با او خودداری کند و روز بعد هم گ... طبق اظهار خودش به یکی از

دوستان صمیمی به سرلشکر علوی مقدم مراجعه و اظهار می‌دارد چنانچه از مخالفت با من صرف‌نظر نشود با مدارکی که در دست دارم به دادگاه‌های صالحه شکایت کرده و خواهم گفت که با زن من روابط نامشروع برقرار کرده‌اید و به این نحو بین سرلشکر علوی مقدم و حسین‌گ... آشتی برقرار می‌شود. (سند ساواک - ۱۳۳۶/۵/۲).

سند ۲:

کاظم مسعودی که کارچاق کن مخصوص ریاست شهربانی می‌باشد و قسمت‌های مهمه مشارالیه را جمع‌آوری می‌نماید اخیراً با چند نفر از بازرگانان سرشناس و مهم کشور تماس گرفته و درصددراضی کردن آنها می‌باشد که سفته‌هایی که ریاست شهربانی به بانک صادرات و سازمان برنامه داده است و مربوط به بنزهای شرکت واحد است و به امضاء ریاست شهربانی می‌باشد تعویض نمایند و آنها سفته‌هایی به بانک بدهند. گفته می‌شود سفته و چک‌های مربوطه در حدود ۳۵ میلیون تومان می‌باشد. (سند ساواک - ۱۳۳۶/۵/۱۸).

سند ۳:

تیمسار سرلشکر علوی مقدم عضو کلوب ایران می‌باشد و اغلب اوقات خود را در کلوب مزبور گذرانیده و بعضاً نیز در جلسات پوکر شرکت می‌نمایند و راجع به باخت تیمسار علوی و خانم ایشان هم در جلسات قمار شبانه مطالب زیادی در افواه منتشر است. در مورد روابط سرهنگ مقدم رئیس اماکن شهربانی با تیمسار علوی مقدم نیز مطالب زیادی شنیده شده و گفته می‌شود علاوه بر روابط فامیلی و اداری و غیره سرهنگ مقدم واسطه آشنایی تیمسار با کارکنان کافه‌ها و کاباره‌های شبانه می‌باشد. (سند ساواک - ۱۳۳۷/۹/۵).

سند ۴:

برابر تحقیقاتی که به عمل آمد [۱] در مدتی که تیمسار سرلشکر علوی مقدم در آبادان بودند عده‌ای از محترمین و رؤسای ادارات از ایشان دیدن نموده‌اند که جنبه عادی و معمولی داشته [۱] لیکن از ناحیه آقایان حاجی علی فیصلی، عبدالکریم فیصلی، عبدالعزیز فاضلی که وجهه‌عشایری دارند چند دفعه در خرمشهر به شام دعوت و مجالس قمار (پوکر) ترتیب و به طوری که خود این آقایان در خارج اظهار کرده‌اند مبالغه‌آمیز متجاوز از پانصد هزار ریال عمداً به تیمسار نفع رسانیده‌اند [۱]. هم‌چنین آقایان کعبی‌ها (شیوخ عشایر آبادان) نیز دعوت‌هایی از ایشان کرده و پذیرایی‌هایی نموده‌اند. جسته و گریخته از قول رئیس شهربانی آبادان [۱] که همه روزه با ایشان بود [۱] صحبت شده است که چون پیشنهاد استانداری خوزستان به ایشان شده لذا ضمن مرخصی و استراحت در نظر دارند یک بررسی عمومی هم راجع به اوضاع استانداری و منطقه این استان به عمل آورند. هم‌چنین تحقیقاتی راجع به افسران و مأمورین گارد مسلح گمرک و نیز افسران و افراد ژاندارمری نموده و اظهار داشته‌اند که از طرف جناب نخست‌وزیر در این خصوص مأموریتی دارند. (سند ساواک - ۱۳۳۷/۲/۱۰).

سند ۵:

محمدرضا آثار کارمند اداره اطلاعات سفارت آمریکا گفته است در سفارت خانه مزبور شایع می باشد که تیمسار علوی مقدم وزیر کشور ۷۰۰ هزار تومان به نام اعلیحضرت همایون شاهنشاه از یکی از کاندیداهای فارس گرفته تا او را به نمایندگی انتخاب نماید (سند ساواک - ۱۳۳۹/۱۱/۹).

سند ۶:

بین کارمندان عالی رتبه وزارت کشور از قول تیمسار سبهد علوی مقدم گفته می شود که مشارالیه انتخابات دوره بیستم را در بیست [به] مبلغ بیست میلیون تومان اجاره کرده و جمع فیش هایی که کارمندان مزبور بابت وجوه دریافت شده از کاندیداها که تاکنون افشاء شده [،] اظهار می دارند مبلغ ۱۸ میلیون تومان می باشد. (سند ساواک - ۱۳۳۹/۱۲/۱۱).

سرلشکر هوشنگ قاجار

هوشنگ قاجار، فرزند احمدعلی، در سال ۱۳۰۴ در شیراز به دنیا آمد. در سال ۱۳۲۲ وارد دبیرستان نظام شد و در سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ دوره دانشکده افسری را به پایان رسانید. او در سال ۱۳۳۸ افسر رابط مستشاری بود و به علت تسلط بر زبان انگلیسی مورد توجه مستشاران آمریکایی قرار گرفت و لذا در ۱۳۳۸/۱۰/۱ برای طی دوره عالی پیاده در مرکز پیاده نظام ارتش آمریکا به این کشور اعزام شد. سرگرد ستاد قاجار در ۱۳۴۰/۲/۲۳ به تقاضای ساواک فارس به این سازمان مأمور شد. او در سالهای ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ دوره دانشگاه جنگ را به پایان برد و در ۱۳۴۲/۶/۶ معاون رکن سوم لشکر یک گارد شد. قاجار از تاریخ ۱۳۴۳/۸/۱ ضمن انتساب به آجودانی کل نیروی زمینی مجدداً به ساواک مأمور شد و در اداره کل هشتم (ضد جاسوسی) به کار پرداخت. او به عنوان یک افسر مورد اعتماد سرویسهای اطلاعاتی غرب، نخست ریاست اداره عملیات و بررسی شوروی و اقمار را در اداره کل هشتم به دست گرفت و بتدریج ارتقاء یافت. قاجار در تاریخ ۱۳۴۷/۳/۱۱ به معاونت دوم و از ۱۳۴۹/۸/۶ به معاونت اول اداره کل هشتم ساواک رسید. وی در تاریخ ۱۳۵۶/۲/۲ با درجه سرلشکری به اداره دوم (اطلاعات و ضد اطلاعات) ستاد ارتش منتقل شد و ریاست ضد اطلاعات ارتش را تا اواسط سال ۱۳۵۷ به عهده داشت. ارتشبد فردوست ضمن تأیید تسلط سرلشکر قاجار بر کار اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی، درستکاری وی را از نظر مالی به شدت مورد تردید قرار داده است.

سرلشکر منصور قدر

منصور قدر، فرزند کاظم، در سال ۱۳۰۲ به دنیا آمد. او پس از اخذ دیپلم ریاضی وارد دانشکده افسری شد و تا درجه سرهنگی به مشاغل مختلف نظامی اشتغال داشت. سرهنگ قدر در سال ۱۳۳۷ به ساواک منتقل شد و در اداره کل دوم (اطلاعات خارجی) به کار پرداخت. در این سال، وی از طرف ساواک با پوشش کنسولی به کنسولگری ایران در دمشق اعزام شد و در شهریور ۱۳۳۹ با پوشش دبیر اولی به سفارت ایران در بیروت رفت. در سال ۱۳۴۰ قدر در تهران بود و ریاست اداره خاورمیانه در سازمان اطلاعات خارجی ساواک را به عهده داشت و در سال ۱۳۴۱ مدیرکل دوم ساواک (اطلاعات خارجی) شد. قدر در شهریور ۱۳۴۲ با عنوان رایزن درجه ۲ سفارت ایران مجدداً به لبنان اعزام شد و همزمان مسئولیت ساواک در سوریه را نیز به عهده گرفت. در سال ۱۳۴۵ سمت وی در وزارت خارجه به رایزنی درجه یک ارتقاء یافت و سپس کاردار سفارت ایران در لبنان شد.

سرتیپ منصور قدر در خرداد ۱۳۴۶ سفیر ایران در اردن شد و تا اردیبهشت ۱۳۵۲ در این سمت بود. او در مرداد ۱۳۵۲ با عنوان سفیر ایران مجدداً به لبنان رفت و در همین مأموریت به درجه سرلشکری رسید. با اوجگیری انقلاب اسلامی ایران، منصور قدر در دیماه ۱۳۵۷ از سمت خود در لبنان برکنار شد و او که در میان محافل انقلابی لبنان به عنوان یکی از مسئولین ساواک و از عوامل بلندپایه سرویس های جاسوسی غرب شناخته شده بود، بیروت را به مقصد لندن ترک کرد.^{۲۶}

سرلشکر قدر علاوه بر تحصیلات نظامی و آموزش های اطلاعاتی، دارای مدارک مهندسی شیمی، لیسانس علوم سیاسی و فوق لیسانس علوم از دانشگاه های آمریکا است و به زبان های انگلیسی و فرانسه و عربی آشنائی دارد و مؤلف دو کتاب درباره تاریخ اردن و فلسطین می باشد.

سرلشکر محمدولی قره نی

سید محمدولی قره نی، فرزند میرزا آقاخان، در سال ۱۲۹۲ به دنیا آمد و در اول مهرماه

۱۳۰۹ وارد دانشکده افسری شد. او پس از اتمام دانشکده، مشاغل کفالت فرماندهی گردان ۲ هنگ ۴ توپخانه، فرماندهی گردان ۱۰۵ کوتاه، ریاست رکن سوم ستاد مرکز تعلیماتی آمادگاه، فرماندهی پارك توپخانه لشکر ۲، ریاست رکن سوم ستاد لشکر ۲، بازرس لشکر ۲ مرکز، ریاست ستاد لشکر ۲، معاون دوم اداره سررشته داری ارتش و فرماندهی تیپ مستقل رشت را عهده دار بود. قره‌نی علاوه بر دانشکده افسری دوره ستاد دانشگاه جنگ و دوره سه ماهه این دانشگاه را نیز طی نمود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قره‌نی با درجه سرتیپی در رأس رکن دوم ستاد ارتش قرار گرفت و تا تاریخ ۱۳۳۶/۱۱/۲۰ در این سمت بود. در این زمان وی با عنوان محترمانه معاون دوم ریاست ستاد ارتش از سمت فوق برکنار شد و در تاریخ ۱۳۳۶/۱۱/۲۶ از سمت اخیر نیز کنار گذاشته شد و مدت کوتاهی بعد به اتهام طرح يك کودتای نافرجام علیه رژیم پهلوی دستگیر و در تاریخ ۱۳۳۷/۴/۳۱ به استناد ماده ۲۹۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش، از ارتش شاهنشاهی اخراج گردید.

طبق اسناد موجود، فعالیت سیاسی قره‌نی علیه رژیم پهلوی از اواخر سال ۱۳۳۵، در دوران دولت حسین علاء، آغاز شد و وی به تماس‌های پنهانی با گروه‌هایی چون «جمعیت ترقیخواهان» (احمد آرامش)، «جمعیت آزادی» (حسن ارسنجانی و دکتر محمد شاهکار)، «جامعه لیسانسیه‌های دانشسرایعالی» (محمد درخشش) و عناصری چون محمد باقر حجازی، علی اکبر مهتدی، مهندس عبدالله والا (مدیر مجله تهران مصور) دست زد و از اوایل سال ۱۳۳۶ به تشکیل يك محفل سیاسی دوستانه با شرکت باقر پیرنیا، دکتر حسن افشار، هلاکورامبد، اسفندیار بزرگمهر و پرویز خوانساری پرداخت. ترکیب عناصری که با قره‌نی تماس داشتند نشان می‌دهد که این فعالیت‌ها نمی‌توانسته از دید شبکه شاپورچی - علم به دور باشد و از میان دوستان محرم او، حداقل پرویز خوانساری در این زمان از عوامل این شبکه بوده است. معهذاً، در این دوران مواضع سیاسی قره‌نی در چارچوب انتقاد از دولت‌های وقت محدود بود و این انتقاد با نخست‌وزیری اقبال (فروردین ۱۳۳۶) شدت یافت. قره‌نی در مهرماه ۱۳۳۶ به درجه سرلشکری رسید که این امر نشانگر اعتماد محمدرضا پهلوی به او تا این تاریخ می‌باشد. با ورود گراتیان یاتسویچ به تهران (۱۳۳۶/۷/۱۷)، احتمالاً از اواخر مهرماه ملاقات‌های او و معاونش (لاوت) با قره‌نی آغاز شد و یاتسویچ از مواضع تند قره‌نی علیه وضع سیاسی کشور مطلع گردید. قره‌نی خواستار حمایت دولت آمریکا از اقدامات خود شد و در پاسخ به درخواست او، سلدن چی پین (سفیر آمریکا)، ویلکینز (وزیر مختار آمریکا) و سرهنگ براون (وابسته نظامی سفارت) را به ملاقات با وی فرستاد. قره‌نی در این ملاقات اعلام داشت که «وضع مملکت بسیار خراب و

رو به زوال است و تنها چاره نجات کشور روی کار آمدن ایشان است.» در سفر ۴ بهمن ماه ۱۳۳۶ جان فوستردالس، وزیر خارجه آمریکا، به تهران، مراتب به اطلاع وی رسید و او معاون خود، راونتری، را مأمور رسیدگی به این ماجرا نمود. قرار ملاقات در آتن گذاشته شد و به دستور قره‌نی در تاریخ ۱۱ بهمن ۱۳۳۶ اسفندیار بزرگمهر با پوشش دیدار با خویشاوندانش در انگلیس عازم بیروت گردید و سفر او توسط لایوت به اطلاع واشنگتن رسید. بزرگمهر از بیروت به آتن رفت و در ساعت ۵ بعد از ظهر ۱۳ بهمن در يك میهمانخانه مخفیانه با راونتری ملاقات کرد. در همین روز، قره‌نی، که ظاهراً زمان عمل را نزدیک می‌دید، در تهران به وسیله تمدن‌الملک سجادی، کارمند ایرانی سفارت انگلیس، برای سرراجر استیونس، سفیر انگلیس، پیام داد که قصد کودتا دارد و آمریکائی‌ها با اقدام او موافقند، و خواستار حمایت دولت بریتانیا شد. در تاریخ ۱۶ بهمن، سجادی مخالفت دولت انگلیس را با اقدام قره‌نی به اطلاع وی رسانید. اسفندیار بزرگمهر در ۱۹ بهمن به تهران بازگشت و مدتی بعد دستگیر شد. یاتسویچ از لورفتن ماجرا مطلع گردید و در ساعت ۱۱ روز ۲۳ بهمن به ملاقات سرتیپ حسن علوی کیا، معاون ساواک، رفت و کوشید تا تلویحاً نقش آمریکا را در این ماجرا لوث کند.

بر اساس اسناد و شواهد، در کشف فعالیت‌های قره‌نی حداقل افراد زیر نقش فعال داشته‌اند: اسدالله علم، سرتیپ حسن علوی کیا و پرویز خوانساری. علاوه بر اطلاعات پنهانی شبکه شاهپورجی، سفارت انگلیس نیز رسماً ماجرای پیام قره‌نی را به اطلاع شاه رسانید و به درخواست محمد رضا پهلوی و برخلاف عرف دیپلماتیک، طی نامه مورخ ۱۸ فوریه ۱۹۵۸/۲۹ بهمن ۱۳۳۶، تمدن‌الملک سجادی، کارمند سفارت، را برای ادای شهادت در اختیار ساواک قرار داد. سجادی در این روز در مصاحبه با سهبید عبدالله هدایت، رئیس ستاد ارتش، و سرلشکر تیمور بختیار، رئیس ساواک، شرکت کرد. پس از تکمیل اسناد و اثبات نقش آمریکا در این ماجرا، سرلشکر قره‌نی در تاریخ ۸ اسفند دستگیر شد و در همین روز با تصویب شاه، اعلامیه دولت انتشار یافت. این اعلامیه با عطف به «شایعات خبرگزاری‌های خارجی»، حد «توطئه» را تغییر کابینه اعلام داشت و نقش «بیگانگان»، یعنی دولت آمریکا، را در این جریان به شکلی ملایم و محتاط تأیید کرد. سیاست رژیم پهلوی در برخورد به کودتای قره‌نی در همین چارچوب بود و نه شاه و نه انگلستان به مصلحت ندیدند که به ماجرا بازتاب بیشتری دهند و لذا قره‌نی در تاریخ ۱۳۳۷/۴/۳۱ تنها به ۳ سال زندان و اخراج از ارتش محکوم شد و این در حالی بود که در کیفرخواست دادستان ارتش (سرلشکر آزموده) اقدام قره‌نی «به مراتب خطرناکتر از توطئه سازمان نظامی حزب منحل توده» توصیف شده و هدف وی «ساقط کردن دولت و بدست گرفتن

زمام حکومت» عنوان گردیده بود.

بررسی اسناد موجود نشان می‌دهد که:

۱- طرح قره‌نی ابتکار شخصی خود او بوده است.

۲- قره‌نی طرح خود را به اطلاع مقامات سیاسی و اطلاعاتی آمریکا رسانیده و آنان این

اقدام را منطبق با اهداف خود ارزیابی کرده و موافقت خود را با آن اعلام داشتند.

۳- قره‌نی به منظور جلب حمایت مقامات آمریکا، چهرهٔ مقبول آنان یعنی دکتر امینی را

به عنوان کاندیدای نخست‌وزیری از سوی خود اعلام نمود و مقامات آمریکائی نیز هدف از این

طرح را صعود امینی به قدرت می‌دانستند. راونتری، معاون وزارت امور خارجه آمریکا، در

ملاقات با بزرگمهر در آتن صراحتاً اعلام داشت که دکتر امینی را شخص لایقی می‌داند و اگر

زمینه صعود وی فراهم شود دولت آمریکا حاضر به هرگونه کمک به قره‌نی می‌باشد. روشن است

که اگر طرح تحقق می‌یافت عملاً قره‌نی به قدرت درجه اول نظامی بدل می‌شد و سیر حوادث به

سرعت به سقوط سلطنت پهلوی می‌انجامید.

۴ - طبق اظهارات نورالدین کیانوری، در همین زمان وی به جلسه‌ای در مسکو با

شرکت سرهنگ دولین (مقام عالی‌رتبه سازمان اطلاعاتی شوروی و رابط این سازمان با

سرهنگ عزت‌الله سیامک و کیانوری)، میلووانف (مسئول ایران در شعبه بین‌المللی حزب

کمونیست شوروی) و نیکلای پاولویچ... (مقام وزارت خارجه شوروی) فرا خوانده شد و به

اطلاع وی رسید که «نیروهای معینی به سفارت شوروی در تهران مراجعه کرده و گفته‌اند که

امکان يك کودتا علیه رژیم شاه موجود است و خواستار کمک و حمایت اتحاد شوروی شده‌اند.»

طبق دستور این کمیسیون، کیانوری به اتفاق همسرش، مریم فیروز، به اروپای غربی رفت و با

دکتر شمس‌الدین امیر علانی، خسرو قشقائی و سرتیپ محمود امینی مذاکراتی انجام داد. پس

از چندی (احتمالاً پس از دستگیری قره‌نی) شوروی‌ها به وی اعلام داشتند که جریان منتفی

است.^{۲۷} مع هذا، هنوز مشخص نیست که آیا قره‌نی طرح خود را به اطلاع سفارت شوروی

رسانیده و یا عوامل اطلاعاتی شوروی راساً از ماجرا مطلع شده بودند و مشخص نیست که آیا

مقامات آمریکائی و انگلیسی و ساواک از تحرکات روس‌ها اطلاع داشته‌اند یا خیر.

قره‌نی در تاریخ ۱۳۳۹/۹/۸، پس از گذرانیدن ۲ سال و ۸ ماه از محکومیت ۳ ساله

خود مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد. او از سال ۱۳۴۱ فعالیت مجدد خود را آغاز کرد. طبق

۲۷. وزارت اطلاعات، پروندهٔ نورالدین کیانوری، بازجویی، ۱۳۶۲

گزارش ساواک در این دوره از فعالیت قره‌نی، که تا انقلاب ممتد است، هیچ مدرک یا قرینه‌ای دال بر ارتباط وی با آمریکا موجود نیست. در پی دستگیری فردی توسط ساواک، ارتباطات قره‌نی با آیت‌الله طالقانی و برخی محافل روحانی فاش شد و وی در تاریخ ۱۳۴۲/۱۰/۵ به همراه عده‌ای دیگر دستگیر گردید. در همین زمان، اعلامیه‌ای با امضاء «اتحادیه افسران آزاد» منتشر شد که دستگیری قره‌نی به عنوان «افسری وطن‌پرست و لایق و شریف» را به شدت محکوم می‌کرد. در این اعلامیه چنین آمده است:

... البته اشخاص نامبرده [قبلاً] مرتکب اشتباه بزرگی شدند و آن این است که امید آزادی ملت ایران را از ظلم و استبداد در بیگانگانی از قبیل یاتسویچ که جز لاف زدن و گزاف‌گویی هنر دیگری ندارد جستجو می‌کردند. ما افسران وطن‌پرست را با چنین جاسوس بین‌المللی حيله‌گری سروکار نیست. ما در این مبارزه از رهبران دلیر بعضی از ملت‌ها از قبیل جمال عبدالناصر و السلال و مرحوم قاسم الهام می‌گیریم. این مردان بزرگ و پرافتخار در کشور خودشان به مشکلات زیادی غلبه کردند و سرانجام موفق به سرنگون کردن رژیم پوسیده سلطنتی شدند. نوبت این جنایتکار تاجدار نیز فرا خواهد رسید...

در این مرحله، برخورد رژیم پهلوی به قره‌نی خشن بود. او به مدت ۹ ماه در قزل‌قلعه در زندان انفرادی به سربرد و ممنوع‌الملاقات بود و سپس در دادگاه نظامی به اتهام «خیانت بر ضد امنیت کشور» به ۳ سال زندان محکوم شد و تا تاریخ ۱۳۴۵/۹/۲۰ در زندان به سربرد. طبق گزارش ساواک مورخ ۱۳۴۵/۹/۲۹، قره‌نی ۹ روز پس از آزادی در پاسخ به پرسش یکی از آشنایانش درباره زندگی آینده‌اش چنین گفت:

فعلاً که خیالم راحت نیست و هر آن می‌ترسم دوباره ما را بگیرند برای آن که در حکومت مطلقه فردی تأمین وجود ندارد و قصد دارم به لاهیجان بروم و در آنجا در ملک یکی از اقوام به کارزراعت مشغول شوم و البته در درجه اول سعی دارم از ایران خارج شوم ولی گمان می‌کنم به من گذرنامه ندهند...

در این دوران تا آخرین روزهای سلطنت پهلوی، قره‌نی تحت کنترل شدید ساواک قرار داشت. این عملیات شامل شنود ۲۴ ساعته تلفنی، سانسور مکاتبات، کنترل منزل و نزدیک کردن منابع خبری به وی بود. گزارشات ساواک از تجدید فعالیت قره‌نی حکایت داشت و لذا در تاریخ ۱۳۴۶/۳/۱۴ توسط تیمسار فردوست، قائم مقام ساواک، احضار و به وی چنین تذکر داده شد: «شما فعالیت‌های مشکوکی دارید و لازم است از این قبیل فعالیت‌ها خودداری نمائید.» پس از قتل احمد آرامش نیز بطور غیر مستقیم، توسط هلاکورامبد، به قره‌نی تفهیم شد که چنانچه به فعالیت سیاسی بپردازد «ممکن است وی نیز مانند آرامش نابود شود.»

سند مورخ ۱۳۴۶/۱۲/۷، وضع زندگی قره‌نی را در این سالها چنین توصیف می‌کند: بطوریکه یکی از نزدیکان سرلشکر سابق محمد ولی قره‌نی اظهار داشته پس از آنکه سرلشکر قره‌نی از زندان آزاد می‌شود مهندس کیوانی مبلغی در حدود ۵۰۰ هزار ریال در اختیار وی گذارده و مشارالیه با مبلغ مزبور شرکتی تأسیس و چون شرکت مزبور نتوانسته کار کند لذا نامبرده مبلغی مقروض می‌گردد. در حال حاضر نامبرده با وضع اسف‌انگیزی زندگی نموده و چون کلیه عناوین و حتی حقوق وی را گرفته‌اند، مشارالیه با روحیه بسیار بدی همیشه در منزل به سر برده و حتی حاضر نیست با اقوام خود ملاقات کند و يك حالت درویشی به خود گرفته است. تیمسار مزبور در حال حاضر مبلغ معتناهی مقروض بوده و چون با داشتن همسر و سه فرزند در مضیقه مالی به سر می‌برد فامیل وی مبلغی جمع‌آوری ولی نامبرده قبول نکرده و فقط مقداری از برادر خود... دریافت نموده است.

سرلشکر سید محمد ولی قره‌نی با پیروزی انقلاب در سمت نخستین رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و در تاریخ ۳ اردیبهشت ۱۳۵۸ توسط گروه ضد انقلابی «فرقان» به شهادت رسید.

ابراهیم قوام (قوام‌الملك شیرازی)

ابراهیم قوام، که ارتشبد فردوست در خاطرات خود جایگاه قابل توجهی را به وی اختصاص داده و او را از زمره متنفذترین عوامل استعمار انگلیس در ایران شمرده، از چهره‌های مؤثر تاریخ معاصر ایران است. ابراهیم قوام، فرزند حبیب‌الله خان، از خاندان قوام‌الملك شیرازی است، که جد اعلای آنان، حاج میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله، کلانتر شیراز بوده است. گویا اعتمادالدوله مدعی بوده که نسب وی به حاج قوام‌الدین حسن، وزیر شاه شجاع و ممدوح خواجه حافظ شیرازی، می‌رسد و حال آن که معروف است اجداد او از یهودیان جدیدالاسلام شیراز بوده‌اند.^{۲۸} اعتمادالدوله همان کسی است که به عنوان کلانتر شیراز به لطفعلی خان زند خیانت کرد و شیراز را به آقامحمدخان قاجار تسلیم نمود و اساس حکومت زندیه را به هم زد و استقرار سلسله قاجاریه را سبب شد. او سپس ۴ سال در دربار آقامحمدخان و ۴ سال در دربار فتحعلیشاه وزارت نمود و خاندان وی بر فارس و بخش عظیمی از ایران (اصفهان و عراق، کهگیلویه و بهبهان،

بروجرد و لرستان و شوشتر و دزفول) حکومت کردند. این خاندان در دوره انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول، در دفاع از مطامع استعمار بریتانیا به جنایات بزرگی دست زدند و بسیاری از روحانیون و سران عشایر آزادیخواه جنوب را به شهادت رسانیده و اجساد آنها را به دار آویخته و یا به «چاه قلعه بندر» شیراز انداختند. *صویرا سرافیل* در شماره ۲۶ نوشت که در سال ۱۳۲۵ ق. «قوام‌الملک، حجت‌الاسلام آقا شیخ محمدباقر و آقا سیداحمد معین‌الاسلام را در بدترین وضعی شهید نمود و سر آن سید مظلوم را بعد از شهادت به دار زده و سوزانیدند و خانه‌های مشروطه‌خواهان را خراب کرده و آن چه را که می‌توانستند از قوه به عمل آوردند.»^{۲۹}

بررسی تاریخ معاصر فارس نشان می‌دهد که این سامان در دوران قاجاریه کانون درگیری‌ها و تنازعات دودمان مقتدر قشقائی، که ریاست ایل کثیرالجمعیه قشقائی را به دست داشته‌اند، و دودمان قوام شیرازی بوده است. خانواده قوام‌الملک شیرازی، که از حمایت استعمار بریتانیا و عوامل متنفذی در دربار برخوردار بوده، طی دهه ۱۳۰۰ ق. بتدریج با سرکوب رؤسای طوایف خطه شمال و شرقی فارس حاکمیت خود را بر طوایف عرب، باصری، اینالو، بهارلو و نفر برقرار ساخت و در مقابل اقتدار طوایف قشقائی، اتحادیه ایلی «خمس» را پدید آورد؛ هر چند حاکمیت آنان با مخالفت گردنکشان محلی و سران سنتی این طوایف مواجه بود.^{۳۰}

ابراهیم قوام در سال ۱۲۶۸ ش. / ۱۳۰۷ ق. در چنین متن تاریخی و فرهنگی در شیراز به دنیا آمد. او در سال ۱۳۳۰ ق. ملقب به نصرالدوله و در سال ۱۳۳۴ ق.، پس از قتل پدرش (حبیب‌الله خان) ملقب به قوام‌الملک گردید و پنجمین و آخرین فردی از این خانواده بود که به «قوام‌الملک» ملقب شد.^{۳۱} در سالهای تجاوز نظامی انگلیس به جنوب ایران و سلطه قوای نظامی انگلیس موسوم به «پلیس جنوب ایران» (S. P. R.)، که منجر به فتوای جهاد حاج سیدعبدالحسین مجتهد لاری و قیام همگانی عشایر و مردم جنوب در سال ۱۳۳۶ ق. شد، ابراهیم قوام به اتفاق عبدالحسین میرزا فرمانفرما نقش مهمی در شکست نهضت و تحکیم سلطه استعمار بریتانیا بر ایران ایفاء کرد. بگفته عبدالحسین میرزا فرمانفرما «خدمتگزاری قوام‌الملک به دولت انگلیس اظهر من الشمس است.»^{۳۲} دکتر محمد مصدق می‌نویسد:

۲۹. شهبازی، ص ۲۲۰

۳۰. دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۶۵۰

۳۱. بامداد، ج ۱، ص ۳۱۱

۳۲. فرمانفرما، ج ۲، ص ۶۸۱

فرمانفرما و قوام هم در شیراز از قونسول انگلیس برای مخارجی که قلمداد می نمودند یکصد لك روپیه که آن وقت با ۳ میلیون تومان برابر بود دریافت نمودند و يك ورق سفید هم [رسید] به قونسولگری ندادند و یکی از اقلام این مخارج را هم که مازمید قونسول انگلیس به من گفت وجهی معادل ۶ هزار تومان بود که برای تعزیه داری حضرت سیدالشهداء [!] گرفته و تا دینار آخر آن را خرج [خود] کرده بودند.^{۳۳}

این اقلام کلان که خاندان قوام شیرازی از مقامات انگلیسی دریافت کردند و اجحافاتی که در غصب اموال مردم روا داشتند، منبع ثروت هنگفت آنها در طول سلطنت پهلوی شد. ابراهیم قوام دارای ۴ فرزند بنام های علی، رضا، ایران دخت و ملک تاج بود. علی قوام نخستین شوهر اشرف پهلوی بود که سرگذشت وی را فردوست بیان داشته است. ملک تاج قوام نیز با اسدالله علم ازدواج کرد و بدینسان دو دودمان مقتدر وابسته به بریتانیا در جنوب و شرق کشور پیوندی عمیق یافتند. در واقع، به دلیل «بی عرضگی» پسران قوام، اسدالله علم نقش وارث و جانشین سیاسی او را در جنوب ایفاء می کرد و بتدریج توانست در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی، فارس را، در کنار شرق کشور، به یکی از دو پایگاه اساسی قدرت خود بدل کند. اسدالله علم به مناسبت ازدواج با دختر قوام، فارس را «تیول» خود می دانست و نمایندگان جنوب در مجلس ایادی علم بودند؛ مانند رسول پرویزی که نماینده آخرین دوره مجلس سنا از دشتستان بود و عزیزالله خان قوامی، پسر عموی زن علم (پسر حاج نصیرالملک)، که در آستانه انقلاب اسلامی سمت نمایندگی شیراز در مجلس شورای ملی و آجودان کشوری شاه را داشت. ابراهیم قوام در بهمن ماه ۱۳۴۸ در سن ۸۰ سالگی در تهران درگذشت. با پیروزی انقلاب اسلامی، املاک وسیع این خاندان در فارس به نفع مستضعفان مصادره شد.^{۳۴}

سپهبد حاجی علی کیا

حاجی علی کیا در سال ۱۲۸۵ ش. در مازندران به دنیا آمد. پدر او، طاهر مشهور به حاجی پیرزاده، از ملاکین ثروتمند این خطه بود. حاجی علی در جوانی وارد صفوف ارتش شد و در درجه ستوان یکمی به عنوان مأمور خرید اسلحه به اروپا اعزام و به مدت ۴ سال در چکسلواکی و مجارستان اقامت گزید. در این زمان وی با رئیس هیئت اعزامی خرید اسلحه به اروپا اختلاف

۳۳. مصدق، ص ۱۶۴

۳۴. شهبازی، ص ۲۲۰

پیدا کرد و به ایران عودت داده شد. ولی او که مورد توجه سرلشکر عزیزالله ضرغامی، رئیس ستاد ارتش، قرار داشت، ۸ ماه بعد برای ادامه تحصیل نظامی به سوئد اعزام گردید. اقامت کیا در سوئد، به علت وقوع جنگ جهانی دوم، ۱۲ سال به درازا کشید. در این دوران، حاجی علی کیا دوره عالی ستاد را در دانشگاه جنگ سوئد به پایان رسانید و به تجارت نیز اشتغال داشت. در بازگشت به ایران، کیا مدتی در مشاغل مختلف، از جمله ریاست اداره مرزبانی، فعالیت نمود. سرهنگ دوم کیا مورد توجه سپهبد حاجی علی رزم آرا، رئیس ستاد ارتش، قرار گرفت و در سال ۱۳۲۷ توسط او به ریاست شعبه تجسس رکن دوم ستاد ارتش منصوب شد. در سالهای بعد، کیا به یکی از چهره های فعال وابسته به دربار بدل گردید و لذا در زمان دولت مصدق در درجه سرتیپی بازنشسته شد و به تجارت و ملکداری در مازندران پرداخت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کیا به دستور محمدرضا پهلوی خود را کاندید نمایندگی مجلس از مازندران نمود ولی به علت کارشکنی سپهبد فضل الله زاهدی، نخست وزیر، ناکام ماند. شاه که در پی تحکیم مواضع خود در ارتش، در قبال نفوذ زاهدی، بود حاجی علی کیا را در سال ۱۳۳۳ به ارتش بازگردانید. کیا طی سالهای ۱۳۳۴-۱۳۳۶ از عناصر فعال وابسته به دربار در ارتش بود و در همین زمان، بگفته رانین، مأموریت انحلال «لژ پهلوی» را، که به دلایلی ادامه فعالیت آن دیگر مورد تأیید شاه نبود، به عهده گرفت.^{۳۵} او در سال ۱۳۳۶، پس از برکناری سرلشکر محمدولی قره‌نی، به ریاست اداره دوم ستاد ارتش منصوب شد و مدتی بعد به درجه سپهبدی رسید. هدف محمدرضا پهلوی از این انتصاب ایجاد يك رقیب قدرتمند و مورد اعتماد در مقابل تیمور بختیار، رئیس ساواک، بود. از سال ۱۳۳۶، کیا در رأس «نیروهای مقاومت ملی» نیز قرار داشت و در همین زمان توسط او «سازمان كوك» تأسیس شد. اسناد موجود، توسعه نفوذ و قدرت سپهبد کیا و نقش مؤثر او را در حوادث سیاسی روز در سالهای ۱۳۳۸-۱۳۳۹ نشان می‌دهد. به همین دلیل، او به همراه تیمور بختیار در اواخر سال ۱۳۳۹ بازنشسته شد. با صعود امینی به قدرت، کیا از جمله چهره های نظامی بود که به علت اشتها به فساد مالی در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۴۰ بازداشت شد. چنانکه اسناد مفصل مندرج در پرونده ۵ جلدی سپهبد حاجی علی کیا در ساواک نشان می‌دهد، در واقع حیات سیاسی او با بازنشستگی به پایان رسید و دستگیری وی توسط امینی نه تنها ضربه ای به محمدرضا پهلوی محسوب نمی‌شد بلکه چه بسا این اقدام نمایشی با موافقت او بود. معهذاً، کیا در زندان علت بازداشت خود را به اعمال نفوذ

۳۵. رانین، فراموشخانه...، ج ۳، ص ۸۳

دولت آمریکا به منظور حذف چهره‌های انگلوفیل از ارتش منسوب می‌نمود و سیاست‌های آمریکا را آماج حمله قرار می‌داد:

روز ۳/۱۲/۱۳۴۰ تیمسار کیا... اشاره به خبط و خطا و اشتباهات سیاسی و غرور غلط مقامات آمریکایی در ایران نموده افزودند که آنها دکتر امینی را به زور به ملت نجیب ایران حتی شاه تحمیل کردند و پاولز عنوان نخست‌وزیر کاردان به او داده، خاک به سر امینی که خود را به دامن آنها انداخته و با نهایت بی‌شرمی گفته است چون بانکهای داخلی به من پول ندادند از دوستان خارجی می‌گیرم [۰]. انگلیسیها که سیاست عاقلانه‌ای دارند فرضاً اگر بخواهند شخص مورد نظر خود را در کشوری مصدر کار نمایند بدو او را مطرح می‌سازند تا به میزان محبوبیت او در میان اجتماع پی ببرند [و] چنانچه حس کردند که محبوبیتی دارد موجبات روی کار آمدنش را فراهم می‌کنند [،] اما این آمریکایی‌های مغرور که فقط تاجر و سرمایه‌دارند [و] نه سیاستمدار [،] بدون توجه به افکار عمومی اراده خویش را تحمیل می‌نمایند و هیچوقت هم از این رویه نتیجه مثبت نگرفته‌اند کما اینکه اکنون نزد همه ملت‌ها اینها منفور و مغضوب هستند... (سند ساواک - ۵/۱۲/۱۳۴۰).

کیا در دوران بازداشت، از طریق شبکه وسیع تحت کنترلش (سازمان کوك) به فعالیت‌های مؤثری علیه دولت امینی دست زد و حتی او را به افشاگری اطلاعاتی تهدید نمود: اطلاع موثق حاکی است [که] سبهد کیا تهدید کرده است در صورت ادامه محاکمه و موشکافی بازپرس [،] اسرار کودتای سرلشکر قره‌نی و امینی و چگونگی انتقام‌جویی آنها را در محاکمه فاش خواهد کرد و مثل سرتیپ نویسی گول نخواهد خورد. (سند ساواک - ۱/۳/۱۳۴۱).

سازمان کوك وابسته به تیمسار سبهد کیا که اعضاء آن در وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی هنوز ارتباط خود را با یکدیگر حفظ کرده‌اند [،] مرتباً از تیمسار کیا در زندان دستور می‌گیرند و اجرا می‌کنند و با شروع محاکمه نامبرده طبق دستوری که به آنها داده شده در همه جا شایع کرده‌اند که به زودی با حمایت دو سیاست روس و انگلیس حکومت نظامی که دست‌نشانده تیمسار کیا خواهد بود روی کار خواهد آمد و آقای دکتر امینی و چند نفر از وزراء کابینه ایشان از جمله آقایان الموتی و درخشش را محاکمه و اعدام خواهد نمود... (سند ساواک - ۳۱/۲/۱۳۴۱).

کیا در تاریخ ۱۲ تیرماه ۱۳۴۱ با حکم دادگاه بدوی آزاد شد و مدتی بعد در دادگاه تجدیدنظر به ۲ سال زندان محکوم گردید:

... تیمسار سبهد کیا بر طبق کیفرخواست دادستان متهم بوده است که اولاً با تبانی عده‌ای مأمورین اداره ثبت اسناد و استفاده از اسناد جعلی قسمتی از اراضی املاک مجاور را تصرف کرده و در ثانی به تبانی عده‌ای از مهندسين و کارمندان وزارت راه از وسایل آن وزارتخانه به نفع خصوصی خود و ایجاد راه و عمران قریه جنت‌آباد بهره‌برداری کرده

است... ۳۶

طبق اسناد موجود، این اتهام کیا در مقابل اشتهار وی به فساد ناچیز بوده است:

... یکی از نقاط ضعف این محاکمه هم که از سری محاکمات بزرگ ذکر شده [،] تعقیب تیمسار کیا به عنوان غصب فقط مقدار کمی زمین بی ارزش بیابان و استفاده از چند دستگاه کامیون و بولدوزر برای مدت محدودی می باشد [،] در حالیکه قبل از محاکمه مردم عموماً تیمسار کیا را از سوءاستفاده کنندگان و غاصبین بزرگ اراضی می دانستند... (سند ساواک - ۱۳۴۱/۳/۳).

معهدا، همین حکم نیز در دیوان کیفر شکسته شد و پرونده جنجالی کیا با تبرئه او به پایان رسید.

سپهبد حاجی علی کیا پس از آزادی رویه دوگانه ای در پیش گرفت. او در مجامع کاملاً خصوصی به ابراز نارضایتی و انتقاد از وضع موجود می پرداخت:

۴۲/۱۲/۲ بین مأمور ویژه و سپهبد کیا در منزل نامبرده با حضور سرتیپ بازنشسته چرخشت ملاقات خصوصی صورت می پذیرد. سپهبد کیا از وضع مملکت و ارتش اظهار نگرانی نموده و اظهار می دارد [،:] من از ارتش و کادر فعلی که ارکان ارتش ما را در دست دارند نگران و حتی از آینده خود هم بیمناک هستم و از آن می ترسم [که] جمعی از افسران جوان و تازه کار دست به کاری بزنند و به همین لحاظ به این فکر افتاده ام که دست و پای خود را جمع و سرمایه خود را به تدریج از مملکت خارج و به سوئد بروم. مأمور ویژه اظهار می دارد [،:] شما در موقعی که در رأس کار بودید به جای اشخاص خوشنام و خدمتگزار کسانی چون شوهرخواهر پری غفاری (منظور مأمور [،] کاظم مسعودی مدیر روزنامه آژنگ بوده است) را به مجلس فرستادید و حالا حق دارید که از آینده خود بیمناک باشید ولی اینکه می فرمائید وضع ارتش حساس و ممکن است حوادثی روی دهد [،] دلیلی برای اینکار نمی بینم. (سند ساواک - ۱۳۴۲/۱۲/۴).

ولی کیا در مجامع علنی خود را وفادار به شاه جلوه می داد و از آنجا که علت سقوط خود را رقابت دو سیاست انگلیس و آمریکا می پنداشت، متظاهران می کوشید تا خود را به آمریکا علاقمند نشان دهد تا شاید مجدداً به قدرت بازگردد:

... سپهبد کیا افزود [،:] شاهنشاه نسبت به خدمتگزاران واقعی خودشان همواره لطف و مرحمت دارند و هر موقع که در پیشگاه ایشان از من صحبت شده اظهار تفقد و مرحمت فرموده اند و حتی چندی قبل که شاهنشاه استحضار حاصل فرمودند که قرار است دختر من با يك نفر آمریکایی ازدواج کند [،] ابتدا در کمال مرحمت به من تبریک و سپس به وسیله دفتر مخصوص شاهنشاه کتباً به سفارت شاهنشاهی ایران در آمریکا دستور فرمودند که مراسم

ازدواج و جشن همسری دختر من در خود سفارت ایران در آمریکا انجام شود و این بزرگترین مرحمتی است که به من فرموده و پاداش خدماتم را دادند... (سند ساواک - ۱۲/۱۰/۱۳۴۲).

سپهبد حاجی علی کیا، پس از آزادی از زندان به حرفه دیرین خود، تجارت و ملکداری، روی آورد. او که وارث ثروت کلانی از پدر بود، طی دوران تصدی ریاست اداره دوم ارتش ثروت خود را چند برابر کرده بود و این دارائی املاک وسیعی را در تهران، گرمسار، ورامین، چالوس و... در برمی گرفت. اسناد ساواک، درگیری های متعدد او را با اهالی نشان می دهد:

سپهبد کیا از يك سال قبل برای بسط نفوذ خود [در] املاکی که در شهرستان های شمالی و در زمان تصدی اداره دوم ستاد کل بزرگ ارتشتاران به دست آورده مشغول اقداماتی شده و با اعمال نفوذ رؤسای ادارات محلی را از بین طرفداران خود انتخاب و منصوب می نماید تا برای ادامه عملیات خلاف خود حامی و پشتیبان قانونی داشته باشد و املاک زارعین را تصرف نماید. نامبرده برای ارباب زارعین در نقاط شمالی اخیراً دست به شایعه سازی زده و به عده ای اظهار داشته که مورد مرحمت و عنایت فوق العاده اعلیحضرت همایون شاهنشاه می باشد و شاهنشاه به وی پیشنهاد فرموده اند [که] پُست ریاست ساواک و یا وزارت جنگ را قبول کند ولیکن او نپذیرفته است. علی عباسی شهردار و مسیح کیارنیس و اعضاء انجمن شهر چالوس از جمله عوامل وی محسوب می شوند و روی همین اصل در تاریخ ۲۰/۵/۴۳ عبدالله غفاری بخشدار چالوس نامه ای محرمانه به فرمانداری نوشهر نوشته و در این باره مطالبی را ذکر نموده که رونوشت آن عیناً جهت استحضار به پیوست تقدیم می گردد. ضمناً اضافه می شود که عباسی شهردار چالوس ضمن تبانی با اعضاء انجمن شهر مشغول حیف و میل بودجه شهرداری می باشند و چون تحت حمایت سپهبد کیا قرار دارند از تعویض آنها صرف نظر می شود و رونوشت نامه ای که دادستان شهرستان نوشهر در مورد نامبردگان به استاندار مازندران نوشته و ضمیمه است مبین این امر می باشد و روی هم رفته عملیات سپهبد کیا و عوامل وی موجبات ناراحتی و نارضایتی عموم اهالی چالوس را فراهم ساخته است. (سند ساواک - ۱۷/۸/۱۳۴۳).

سپهبد کیا تا سالها پس از بازنشستگی با وابستگان قدیمی خود، بویژه افسران بازنشسته، روابط گسترده داشت و در این محافل گاه به انتقاد از وضع سیاسی کشور می پرداخت. به علت این روابط و اظهارات، او در سال ۱۳۴۵ تحت مراقبت ساواک، از جمله شنود تلفنی، قرار گرفت ولی مدرکی دال بر «فعالیت مضرّه» وی به دست نیامد. در سال ۱۳۴۸، ساواک وضع کیا را چنین گزارش داد:

...در حدود سالهای ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ عصر روزهای چهارشنبه جلسات هفتگی در منزل وی با شرکت عده زیادی از امراء و افسران شاغل و بازنشسته و کارمندان عالی مقام اداری و هم چنین اعضاء سازمان کوك و غیره تشکیل می شد و معمولاً در این جلسات در مورد اوضاع و احوال مملکت و سایر موضوعات متفرقه صحبت و مذاکره و بعضاً انتقاد می شده است. نامبرده

کمتر در محافل و مجالس صحبت سیاسی می‌نموده و در صحبت‌های خیلی خودمانی از وضع مملکت بدگویی و از کارهای جاری شکایت داشته است و اصولاً جزء افراد ناراضی کشور به حساب می‌آید. از سال ۴۴ شرکتی به نام دیاولد واقع در خیابان شمیران دایر نموده است که با اغلب کشورهای خارجی معامله و دادوستد دارد و پسرش مهندس فریدون کیا به نامبرده کمک و در غیاب وی کارها را انجام می‌دهد... (سند ساواک - ۱۳۴۸/۷/۳۰).

سپهبد کیا؛ بنیانگذار «سازمان كوك»: «كوك» يك سازمان پنهانی بود که در سال ۱۳۳۶ به دستور محمدرضا پهلوی و توسط حاجی علی کیا تأسیس شد و شبکه خود را در سراسر ایران گسترانید. «سازمان كوك» برخلاف سایر شبکه‌های اطلاعاتی و جاسوسی دوران پهلوی، به دلیل سوءاستفاده و جاه‌طلبی‌های کیا نتوانست سریت خود را حفظ کند و بتدریج به يك سازمان نیمه پنهان بدل شد؛ بدین معنا که نه تنها ساواک بلکه برخی از دولتمردان پهلوی نیز از وجود آن مطلع بودند. اسناد ساواک نشان می‌دهد که کیا طی سالهای ۱۳۳۷-۱۳۴۰ عملاً «سازمان كوك» را به يك شبکه شخصی در جهت اهداف و منافع مالی و سیاسی خود بدل کرده بود و این سازمان بیش از هر چیز به يك باند مخفی با ساختار شبه حزبی در جهت انواع دسته‌بندی‌های سیاسی و مالی شباهت داشت. در اسناد ساواک و اداره دوم ارتش اسامی بسیاری از اعضای «كوك» موجود است که تعدادی از آنها قضات و کارکنان عالی مقام دادگستری و عناصر متنفذ فرهنگی بوده‌اند. طبق این اسناد، در اواخر دولت منوچهر اقبال ظاهراً سپهبد کیا در موضع مخالفت و تحریک علیه او قرار داشت؛ کیا در زمان بازداشت توسط دولت امینی نیز «سازمان كوك» را از درون بازداشتگاه هدایت می‌کرد و قضات عضو «كوك» نقش مؤثری در تبرئه کیا داشتند. پس از آزادی کیا، محمدرضا پهلوی وی را از ریاست «سازمان كوك» برکنار نمود و این مسئولیت را به سرلشکر همایونی، فرمانده ژاندارمری آذربایجان پیش از غائله «فرقه دمکرات» و فرمانده ستون اعزامی به مهاباد در آذر ۱۳۲۵، سپرد. معهداً، ارتباطات شخصی کیا با برخی اعضای متنفذ «كوك» حداقل تا سال ۱۳۴۳ ادامه داشت و وی از این طریق به تحریکاتی علیه همایونی دست می‌زد:

در حال حاضر سازمان مخفی كوك با بی‌نظمی و بی‌توجهی شدید اعضای خود مواجه شده و اکثر کمیته‌ها تشکیل جلسه نمی‌دهند و شدیداً از طرز عمل به اولیاء سازمان انتقاد می‌کنند و چون طبق معمول در اکثر حوزه‌ها هنگام تشکیل جلسات آنها يك نفر نماینده از سازمان كوك معرفی و در جلسات کمیته‌ها شرکت می‌کند [۱]. اعضای کمیته‌ها به نماینده اعزامی از مرکز سازمان كوك فوق‌العاده بی‌اعتنایی می‌کنند و به آنها می‌گویند شما به عنوان کارمند سازمان كوك از دستگاه حقوق می‌گیرید و باید در مقابل دریافت حقوق انجام وظیفه کنید ولی اعضای

کمیته‌ها که پولی دریافت نمی‌کنند وظیفه در مقابل سازمان ندارند، بویژه آنکه سرلشکر همایونی و سایر اولیاء کوك توجهی به خواسته‌ها و نظرات اعضاء کمیته‌ها ندارند [۰]. کمیته مربوط به سبهد کیا به هیچوجه تشکیل نمی‌شود و رابطه ایشان با سازمان کوك به کلی قطع شده و گله و کدورت شدیدی با سرلشکر همایونی دارند. لیکن عده زیادی از اولیاء و کارمندان سازمان کوك با تیمسار کیا رابطه و دوستی خود را حفظ کرده‌اند. (سند ساواک- ۱۳۴۴/۳/۱۵).

در بازجویی‌های ارتشبد حسین فردوست (اسناد طبقه‌بندی شده) توضیح مشروحی درباره «سازمان کوك» بیان شده که ذیلاً درج می‌گردد:

وقتی رئیس دفتر ویژه [اطلاعات] و دبیر شورای امنیت در يك زمان شدم، به دیدن اعضاء شورا رفتم تا وظایف خود را به آنان بازگو کنم، چون همه سبهد بودند و من سرهنگ بودم. به دیدن سبهد کیا رئیس اداره دَوم ارتش نیز رفتم. اداره دَوم، یعنی اعضاء مؤثر آن و سبهد کیا، در ساختمانی در محوطه کاخ مرمر استقرار داشت و دفتر دائمی سبهد کیا هم در همین ساختمان بود. برای من تعجب آور بود که اداره دَوم ارتش چرا در محوطه کاخ مرمر و در صد قدمی کاخ مستقر گردیده. بعدها متوجه شدم که سبهد تیمور بختیار دور برداشته و چنانچه قصد کودتا داشت موفق نیز می‌شد زیرا يك باند افسران کودتای شجاع را دور خود جمع کرده بود که مظلوم‌ترین آنها سرتیپ مصطفی امجدی و برادرش سرلشکر امجدی بود که هر دو از جلادان شماره يك به شمار می‌رفتند. بهر حال، محمدرضا متوجه شد که موجی از کودتا در اطراف او وجود دارد و او که از این جریانات بی‌خبر نبود رقیبی در مقابل تیمور بختیار قرار داد که سبهد کیا بود. کیا يك رقیب جدی برای بختیار محسوب می‌شد و از نظر هوشیاری و تسلط بر امور نظامی و اطلاعاتی و سرعت انتقال و بخصوص منطق (منطق خود) بر سبهد تیمور بختیار رجحان داشت. ولی از نظر اجازه چپاولگری به طرفداران خود نمی‌توانست با بختیار رقابت کند و این امر بختیار را موفق می‌ساخت. در جلسات شورای امنیت، هفته‌ای یکبار کیا را می‌دیدم. او را فردی بسیار باهوش، مسلط به امور نظامی و اطلاعاتی، سریع‌الانتقال و جسور یافتم که تلاش می‌کرد رئیس ستاد ارتش شود و از نوع افسرانی بود که می‌توانست با اشاره و كمك انگلیس یا آمریکا دست به کودتا علیه محمدرضا بزند و خود دیکتاتور کشور بشود. پس، کیا و بختیار هر دو برای بقاء محمدرضا خطرناک بودند.

در جلسات شورای امنیت دائماً میان کیا و بختیار مشاجرات شدید وجود داشت و این جلسات را مبدل به جلسات جدال نموده بودند. تا اینکه من از جلسات شورای امنیت به محمدرضا شکایت کردم که بلافاصله محمدرضا این حرف را قاپید و همان روز کیا و بختیار را باهم از کار برکنار و هر دو را بازنشسته نمود. در نتیجه، اعضاء بعدی شورای امنیت به تصور اینکه از هر يك از اعضاء که شکایت کنم از کار برکنار خواهد شد مطیع کامل من شدند و متوجه اصل قضیه که محمدرضا به دنبال بهانه می‌گشته نبودند و تا انقلاب هم اعضاء شورای امنیت رده ۱ و ۲ کاملاً مطیع دعوت‌های من برای جلسه بودند و همه مانند شاگردان يك کلاس سُرِ ساعت در جلسه حاضر می‌شدند و عذر هم نمی‌آوردند، چون خاطره کیا و بختیار در

نظرشان مجسم بود.

بهر حال، سبهد کیا در یکی از جلسات ملاقات خصوصی به من گفت که «سازمان كوك» را او تشکیل داده و هدف آن پی بردن به نارضائی‌های عمومی و فساد مقامات در سطح کشور است. ولی با شناخت تدریجی او متوجه شدم دو موضوعی که اصلاً به آن علاقه ندارد یکی رفع نارضائی در اجتماع و دیگری فساد مقامات است. بعداً فهمیدم که کیا از فساد مقامات حداکثر استفاده را می‌برد و هر مقام نظامی و لوئیك سبهد و هر مقام غیر نظامی و لو وزیر یا استاندار را با يك گزارش به محمدرضا از کار برکنار می‌کند حال فساد واقعی باشد یا ساختگی و از این راه در ارتش و خارج از ارتش برای خود نفوذی غیر قابل تصور ایجاد کرده و همه از او بیم دارند. پس از اینکه کیا بازنشسته شد، «سازمان كوك» به سرلشکر همایونی واگذار شد و چون او با محمدرضا ملاقاتی نداشت (در آن سطح لازم نبود) از من خواهش کرد که هفته‌ای يك بار گزارشات «سازمان كوك» را به دفتر تحویل دهد که از آن طریق به اطلاع محمدرضا برسد. من هم قبول کردم. يك سرهنگ به دفتر می‌آمد، او را می‌پذیرفتم و پاکت گزارشات را به من تحویل می‌داد و احتراماً چند دقیقه با او صحبت می‌کردم. يك بار از او سؤال کردم در این گزارشات از «كوك» که شعبه دفتر خلاصه آنها را به تصویب من می‌رساند که به اطلاع محمدرضا برسد هیچگاه از يك مسئله سیاسی بحثی نیست. چطور این سازمان عریض و طویل در سطح کشور نتوانسته از يك فعالیت سیاسی انحرافی اطلاعی حاصل کند؟ گفت: چرا، اطلاعات سیاسی هم هست ولی نمی‌دانم سرلشکر همایونی از چه طریقی نسبت به آنها عمل می‌نماید. گفتیم: همین مأمورین معمولی که نارضایی‌ها را گزارش می‌دهند از فعالیت‌های انحرافی نیز مطلع می‌گردند؟ گفت: در بین آنها عناصری هست که قادر به کسب چنین اطلاعاتی هستند، اگر اجازه فرمائید به سرلشکر همایونی بگویم يك نسخه از آن اطلاعات سیاسی را هم در پاکت جداگانه به شما تحویل دهم. گفتیم: خیر، لابد ایشان راهی دارند که به اطلاع محمدرضا می‌رسانند اما هرگاه آن راه مسدود شد هیچ ایرادی ندارد که از طریق دفتر به اطلاع محمدرضا برسد. دفعه بعد از طرف سرلشکر همایونی بابت این راهنمایی تشکر کرد، ولی تا زمانی که «كوك» وجود داشت (شاید تا انقلاب هم وجود داشت) اطلاعات سیاسی به دفتر ارسال نشد. مسئله‌ای که گفته سرهنگ فوق را درباره اطلاعات سیاسی تأیید می‌کرد این بود که براساس آمارهایی که در شعبه ۲ دفتر تنظیم نموده بودند، پس از گذشت يك سال به من گزارش دادند که تعداد گزارشات تحویل شده از «سازمان كوك» در استان‌های شمالی حدود ده برابر سایر استان‌ها است. پس در «سازمان كوك» تعداد پرسنل مربوط به نارضایی‌ها در شمال ده برابر سایر استان‌ها بوده و بالطبع عناصر فعال سازمان در جبهه سیاسی هم در شمال باید حدود ده برابر سایر استان‌ها باشد. چون در دو سازمان بی سیم و ماهوتیان علاقه انگلیسی‌ها فقط به استان‌های شمالی بوده است، در «سازمان كوك» هم سازمان‌های قوی در استان‌های شمالی استقرار یافته بود و در پوشش کشف نارضائی با استفاده از عناصر متخصص در براندازی و جاسوسی می‌توانسته از فعالیت‌های سیاسی شوروی در استان‌های شمالی مطلع گردد. اطلاع

دیگر من این بود که برخی از اعضای «سازمان كوك» از موقعیت خود سوء استفاده می نمودند. چون حدود يك سال بعد از رئیس دفتر شدن من سبهد کیا بازنشسته شد و دیگر او را ندیدم، متوجه نشدم که تأسیس «سازمان كوك» به پیشنهاد انگلیسی ها بوده یا آمریکایی ها.

سرلشکر عبدالعلی ماهوتیان

عبدالعلی ماهوتیان، فرزند نقی، در سال ۱۲۹۵ در کرمانشاه به دنیا آمد. در سال ۱۳۱۶ دانشکده افسری را به پایان رسانید و در سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۲ دوره ستاد دانشگاه جنگ را طی نمود. در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ریاست دایره اطلاعات و ریاست شعبه حفاظت رکن ۲ ستاد ارتش را به عهده داشت. ماهوتیان از بدو تأسیس ساواک به این سازمان مأمور شد و در ۱/۷/۱۳۳۸ به درجه سرتیپی رسید. در این دوران، او ریاست «ستاد ویژه» ساواک را عهده دار بود و سپس به معاونت ساواک رسید و پست رسمی وی «معاونت اطلاعات ویژه با مأموریت مخصوص» تعیین شد. درباره این «ستاد ویژه» و «مأموریت مخصوص»، فردوسیت توضیح مشروح داده است. ماهوتیان در ۱/۷/۱۳۴۲ به درجه سرلشکری رسید و در ۱۰/۵/۱۳۴۶ بازنشسته شد. وی با زبانهای انگلیسی و فرانسه و کُردی و احتمالاً عربی آشنایی داشت.

سبهد محسن مبصر

محسن مبصر، فرزند عبدالعلی، در سال ۱۲۹۶ ش. در تبریز به دنیا آمد. در سال ۱۳۱۵ دبیرستان نظام را در تبریز به پایان رسانید و پس از طی دانشکده افسری در سال ۱۳۱۷ با درجه ستوان دومی رسته توپخانه وارد ارتش شد. او فعالیت اطلاعاتی خود را به عنوان افسر رکن ۲ ستاد لشکر ۲ آغاز کرد و سپس افسر دایره تجسس ستاد ارتش شد. در جریان غائله آذربایجان به عنوان رئیس رکن ۲ تیپ مهاباد (لشکر ۴ رضائیه) و ستاد نیروی آذربایجان حضور داشت. مبصر به عنوان يك افسر فعال اطلاعاتی در همین سالها مورد توجه سرویس جاسوسی انگلستان و عوامل آن در ارتش قرار گرفت و راه تصدی مشاغل حساس به رویش گشوده شد. ابتدا رئیس رکن ۳ ستاد لشکر ۱۹ (اهواز) و سپس رئیس بازرسی صنایع نظامی شد و پس از آن در پست حساس ریاست تجسس و اطلاعات رکن ۲ ستاد ارتش قرار گرفت. سرگرد مبصر

در توطئه کودتای ۲۵-۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از مهره‌های مؤثر بود. یکی از دلایل حساسیت نقش وی اعتمادی بود که سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد ارتش مصدق، به وی داشت. معهدا، وی در جریان عملیات لو رفت و دستگیر شد.

پس از کودتا، مبصر ریاست ستاد فرمانداری نظامی تهران و راه آهن را به دست گرفت و در کنار تیمور بختیار در سرکوب نیروهای ضد رژیم نقش فعال داشت. به علت این «خدمات» در ۱۳۳۳/۵/۱۵ در درجه سرهنگی آجودان مخصوص شاه شد و در ۱۳۳۵/۷/۸ به تقاضای تیمور بختیار به ساواک مأمور شد و ریاست حفاظت ساواک را به عهده گرفت. مبصر سپس به عنوان رئیس هیئت وابستگی‌های نظامی ایران در کشورهای عربی به بغداد رفت و تا بهمن ۱۳۳۷ در این پست حساس اطلاعاتی در منطقه جای داشت. او این نقش را به عبدالعلی منصورپور (سرلشکر) تحویل داد و در بازگشت به تهران پس از مدتی رئیس پلیس تهران و سپس معاون شهربانی کل کشور شد و پس از مدت کوتاهی، پس از نصیری، به ریاست شهربانی کل کشور رسید. مبصر حدود ۶ سال (۱۳۴۳-۱۳۴۹) در این سمت بود. او در پست ریاست شهربانی در ۱۳۴۵/۱۲/۲۵ به درجه سپهبدی رسید.

نکته جالب در بیوگرافی مبصر درگیری‌ها و خصوصیات اخلاقی ویژه اوست:

مبصر در دوران ریاست شهربانی با پرویز خسروانی و نعمت‌الله نصیری درگیری داشت. در سال ۱۳۴۲، سرلشکر خسروانی، فرمانده وقت ناحیه ژاندارمری تهران، به شدت علیه نصیری، رئیس شهربانی، توطئه می‌کرد تا خود به ریاست شهربانی دست یابد. معهدا، با انتصاب نصیری به ریاست ساواک (بهمن ۱۳۴۳) این آرزوی خسروانی تحقق نیافت و مبصر (معاون شهربانی) جایگزین نصیری شد. این حادثه بر خسروانی گران بود و او به توطئه علیه مبصر پرداخت و در این راه با سرتیپ عبدالله وثیق، رئیس پلیس تهران که با مبصر دشمنی دیرینه داشت، همدست شد. طبق اسناد ساواک، در سال ۱۳۴۴ خسروانی و وثیق به شدت به زدوبند پرداختند تا به هر طریق موجبات تعلیق مبصر را فراهم آورند. آن‌ها به دلیل مغضوب شدن تیمور بختیار، یار دیرین مبصر، به ارائه گزارشاتی علیه وی پرداختند و از جمله برادر او را به عنوان واسطه «کارهای بسیار خصوصی ریاست کل شهربانی و عوامل خارجی او» معرفی نمودند. شاه به این گزارشات واقعی نگذارد و توطئه خسروانی - وثیق شکست خورد.

ولی دیری نپائید که خود مبصر از سال ۱۳۴۶ حرکتی را آغاز کرد که به سقوط او در سال ۱۳۴۹ انجامید و آن تشدید تعارض با نصیری، رئیس ساواک، و دسیسه برای برکناری نصیری و ریاست خود بر ساواک بود. در آذرماه ۱۳۴۶، متعاقب صدور اطلاعیه دادرسی ارتش مبنی

بر توقیف اموال سپهبد تیمور بختیار، عمال مبصر شایعه گسترده ای را به راه انداختند که به زودی، پس از مراسم تاجگذاری، نصیری از ریاست ساواک برکنار و ژنرال آجودان شاه خواهد شد و سپهبد مبصر ریاست ساواک را به عهده خواهد گرفت. در نتیجه این تحریکات، نصیری و عوامل او به شدت به ارائه گزارش علیه مبصر دست زدند و سوابق دوستی او را با بختیار به میان کشیدند. از جمله، در ۱۳۴۶/۹/۱۵ ساواک طی گزارشی مدعی شد که میان بختیار و مبصر در اروپا و آمریکا ملاقات‌هایی رخ داده و حتی مبصر از سوی بختیار بسته‌ای را برای سپهبد مرتضی یزدان‌پناه به تهران آورده است. ساواک هم چنین افساء نمود که مبصر یکی از ایادی خود بنام سرتیپ بیگلری را به ریاست گمرک مهرآباد گمارده و از رشوه‌های او مقادیر قابل توجهی حق و حساب دریافت می‌کند. شاه از طریق فردوست متوجه کُنه قضایا بود و لذا به گزارشات نصیری علیه مبصر اعتنا نکرد. سپهبد مبصر در تیرماه ۱۳۴۷ به دعوت محرمانه شهربانی اسرائیل به این کشور رفت که نشانه اعتماد شاه به او بود.

معهدا، در نیمه سال ۱۳۴۹، مبصر از ریاست شهربانی برکنار شد. عامل اصلی این برکناری اشرف پهلوی بود، ولی ظاهراً در پس ماجرا دسیسه‌های نصیری بی تأثیر نبوده است. در ۱۳۴۹/۷/۱۶ منبع خبری ساواک، شایعات موجود پیرامون علت برکناری مبصر را چنین اطلاع داد:

دکتر مهدی عبده، [، برادر جلال عبده]، در مورد برکناری مبصر در يك محفل خانوادگی اظهار داشت که مدت‌ها بود که به شهربانی در مورد کارهای خلاف عفت گزارش می‌رسید که در کی کلاب [، که متعلق به والا حضرت اشرف است]، عده ای جوانان عیاش جمع می‌شوند و اعمال خلاف اخلاق و عفت می‌کنند. بالاخره [، تیمسار مبصر تصمیم می‌گیرد که جلوی این اعمال را بگیرد و دستور صادر می‌کنند که جلوی جوانان و شرکت کنندگان در کی کلاب گرفته شود. در این اوضاع و احوال از طرف والا حضرت اشرف به ایشان دستور داده می‌شود که به این کارها دخالت نکنند. ولی تیمسار مبصر می‌گوید من به فرمان شاهنشاه مشغول به کارم و اگر جلوی این اعمال کثیف گرفته نشود دستور می‌دهم در کی کلاب را ببندند... تیمسار مبصر دستور می‌دهند عده ای از افراد پلیس [، در حدود ۳۰-۴۰ نفر، به کلوب وارد شوند و افراد را در آنجا دستگیر کنند و سرشان را از ته بتراشند]، که در بین ایشان والا گهر شهرام بوده اند. بعداً کی کلاب بسته می‌شود و تیمسار مبصر احضار می‌شوند...

این دست اقدامات مبصر، که به خصوصیات اخلاق سنتی - آذربایجانی او مربوط می‌شد، طبعاً با فرهنگی که شاه و دربار مروّج آن بودند هم‌خوانی نداشت. اهالی تهران و شهرستانها به یاد دارند که در سال‌های ۱۳۴۸-۱۳۴۹ به دستور مبصر شهربانی به جمع‌آوری جوانان «بیتل» از خیابان‌ها می‌پرداخت و پس از یکی دو شب بازداشت آنان را با سرهای

تراشیده رها می ساخت! بهر روی، شاه مبصر را برکنار کرد. نخست او را موقتاً به ریاست هیئت مشاوران ستاد بزرگ ارتشتاران گمارد و کمی بعد در خرداد ۱۳۵۱ به معاونت نخست وزیر و سرپرستی سازمان دفاع غیرنظامی منصوب کرد و بالاخره در ۱۳۵۲/۶/۲۹ او را بازنشسته نمود. مدت کوتاهی بعد، در ۱۳۵۲/۷/۱۹، ساواک تصمیم گرفت که تلفن ۳ سپهبدی که به تازگی بازنشسته شده بودند (عزیزالله پالیزبان، جعفرقلی صدری و محسن مبصر) را کنترل کند، زیرا نارضایتی آنان را محتمل می دانست. ولی بالاخره تنها تلفن سپهبد صدری به مدت ۳ ماه کنترل شد. ارتشبد فردوست در کتاب حاضر وضع مبصر در انقلاب و پس از آن را بیان داشته است.

سرلشکر منصور مزین

منصور مزینی، فرزند میرزا علی اکبر مزین الدوله، در سال ۱۲۸۱ ش. به دنیا آمد. او در سال ۱۲۹۷ وارد خدمت نظام شد و در دوران سلطنت رضاخان از افسران مورد اعتماد او بود. در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، منصور مزینی از عناصر فعال توطئه گر در مجامع نظامی و سیاسی کشور بود. اسناد موجود از روابط نزدیک مزینی در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۷ با پرویز خوانساری، سرتیپ هوشمند افشار و دکتر مظفر بقائی کرمانی حکایت می کند. مهم ترین مشاغل نظامی مزینی در این دوران تا بازنشستگی اش در تاریخ ۱۳۳۵/۶/۱ چنین است: فرمانده لشکر ۲ مرکز، رئیس اداره سررشته داری ارتش، رئیس شهربانی کل کشور، فرمانده واحدهای فرهنگی ارتش و فرمانده ناحیه غرب (باختران، کردستان، لرستان). منصور مزینی در سال ۱۳۳۲ به علت افشای نقش برادرزاده اش، سرتیپ علی اصغر مزینی، در قتل سرتیپ افشار طوس نام خود را به «مزین» تغییر داد. سرلشکر مزین پس از بازنشستگی، در سال ۱۳۳۶ به مدیریت کارخانه زاینده رود و ریاست سندیکای کارفرمایان منصوب شد و در سال ۱۳۳۷ مدیرعامل شرکت برق توربین اصفهان گردید. او در این سمت با مهدی میراشرافی رقابت و اختلاف شدید یافت. مزین سپس نماینده مخصوص شاه و رئیس املاک پهلوی در گرگان و گنبد و بیرجند شد و طی سالهای مدید به چپاول و اجحاف عجیبی در این خطه پرداخت که شمه ای از آن در خاطرات فردوست مندرج است.

درباره دزدی ها و اجحاف های سرلشکر منصور مزین در شمال تعداد زیادی شکوائیه و سند - از جمله تحقیقات «دفتر ویژه اطلاعات»، ساواک و ضد اطلاعات ارتش - در دسترس

است که به تنهایی کتاب مستقلی دربارهٔ فساد محمدرضا بهلوی در زمینه غصب اراضی خواهد شد. به عنوان نمونه‌ای از این اسناد، گزارش مورخ ۱۳۴۲/۱۲/۱ ضد اطلاعات لشکر ۵ گرگان، که در دوران ریاست سرتیپ اردشیر تاجبخش بر ضد اطلاعات ارتش و به دستور او تهیه شده، درج می‌گردد:

تیمسار فرماندهی سازمان ضد اطلاعات

درباره تیمسار سرلشکر مزین

چون بعضی از اقدامات تیمسار سرلشکر مزین احساسات عمومی را در اجتماعات مختلف نظامی و غیر نظامی گرگان جریحه دار نموده و از عنوان افتخارآمیز نمایندهٔ مخصوص اعلیحضرت همایون شاهنشاه [،] که به ایشان تفویض گردیده است [،] در جهت مخالف منویات ملوکانه و سیاست روز بهره برداری می‌گردد [،] لذا با وصف اینکه روسای اداری و انتظامی شهرستان گرگان از گزارش این قبیل جریانات به سبب ترس و وحشت از تیمسار مزین خودداری می‌نمایند معهداً در اجرای اوامر آن فرماندهی که اهمیت و مسئولیت‌های محوله و لزوم از خودگذشتگی و فداکاری کادر ضد اطلاعات را در راه خدمتگذاری به شاهنشاه محبوب و میهن عزیز کراراً گوشزد فرموده‌اند [،] لازم می‌داند مشهودات و مسموعات خود را مضافاً به اطلاعات و شایعاتی که در این زمینه وجود دارد ذیلاً به عرض برساند [:]

۱- محدودیت‌ها و مشکلاتی که برای مراجعه به تیمسار مزین به وجود آمده سبب شده است [که] مردم به اداره املاک گرگان دستگاه فرعون‌ی اطلاق نموده و حتی کارمندان املاک از وضعیت موجود نهایت عدم رضایت را داشته باشند [،]. سرهنگ بازنشسته رضا معظمی که مشاور مخصوص تیمسار مزین می‌باشد بنحو بسیار زننده و نامطلوب که حتی منجر به کتک زدن تراکمه و بازداشت موقت آنان نیز شده است با مراجعین رفتار نموده از داخله نیز کارمندان املاک او را جاسوس تیمسار مزین لقب داده ضمن نسبت‌هایی که درباره اخاذی‌های وی داده شده است اصولاً در ایجاد عدم رضایت تخصص داشته و اخیراً با اقدامات زیر پرده ۵۰ هکتار از اراضی درود محله را که چهارصد هزار تومان ارزش داشته به نام خود منظور و موجبات شکایت و سر و صدای زارعین آن محل را فراهم و گویا تیمسار مزین در این مورد عصبانی و دستور توقف تقسیم قراء درود محله را داده باشند[.].

۲- تیمسار سرلشکر مزین که با عنوان نمایندهٔ مخصوص اعلیحضرت همایونی بزرگترین وظیفه وجدانی را در جهت حفظ منافع معنوی شاهنشاه به عهده دارند [،] دیده شده است که مردم را به اقاله اسناد مالکیت خود وادار نموده اگر کسی درصدد احقاق حق برآید با عنوان اینکه «من نماینده شاه مملکت هستم و امر پادشاه را باید اجرا کنید» نظریات خود را تحمیل [و] در صورت کمترین مقاومت با استفاده از مأمورین شهربانی، ژاندارمری، دژبان، ساواک و مراجع قضایی نظامی و غیر نظامی آنها را تهدید به بازداشت و تعقیب نموده [،] مثلاً زمین متصرفی سرهنگ دکتر فروزانفر را از وی اخذ و به سروان اخراجی دکتر مهدی کوچک که

به علت داشتن مرام اشتراکی مدتی زندانی بود تحویل می‌نمایند [۰]. از اینگونه اجحافات در قراء مرزین، آق‌اویلی، خواجه نفس، درود محله، قره بلاغ، سیجوال و پنج پیکر زیاد اتفاق افتاده و بطور قطع در اداره املاک و مستغلات پهلوی مرکز مسبوق به سابقه بوده و جریان دریافت مبلغ ۳۱۰ هزار تومان وجه نقد از حاج اصغر لطیفی و تقسیم آن بین سرهنگ و سروان لاهیجی منسوب به تیمسار مزین و سروان قهرمانی رئیس راهنمایی گرگان که به عللی مورد توجه ایشان می‌باشد از جمله اقدامات تیمسار و شایعات موجود در گرگان می‌باشد.

۳- تیمسار مزین و سرهنگ معظمی به منظور توسعه قدرت و ثبوت اولویت خود در شهر از اهانت غیر مستقیم به مقامات حساس منطقه خودداری ننموده با بی‌اعتنایی و بی‌احترامی کامل به روسای ادارات و عدم شرکت در دعوت‌های لشکر به نظریات خود در این مورد جامه عمل پوشانده حتی در روز ۱۵ بهمن جاری که از تیمسار مزین و کلیه روسای ادارات و معتمدین شهر دعوت شده بود در مراسم دعای پادگان گرگان حضور بهم رسانند [۰]، ایشان و هیچ‌کدام از افسران شاغل در اداره املاک حاضر نگردیده و گویا این موضوع باعث تکدر خاطر و تعجب تیمسار فرماندهی لشکر و سایر حاضرین در مراسم شده باشد.

۴- ضمن اینکه بین تیمسار مزین، تیمسار سرتیپ انصاری، تیمسار سرتیپ راستی، سرهنگ معظمی، سرهنگ مؤیدی و سروان لاهیجی آجودان تیمسار مزین و سایر کارمندان املاک معنأ هم‌آهنگی وجود نداشته و عدم رضایت در املاک گرگان به نسبت قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است [۰]، در خارج نیز اکثر قریب به اتفاق روسای ادارات بخصوص آنهایی که بنحوی از انحاء به املاک احضار می‌شوند از دخالت‌ها و دستورات غیر قانونی تیمسار مزین و تحریکات سرهنگ معظمی به تنگ آمده و تحمل ناراحتی‌ها را به هر نوع اظهار وجود و واکنش‌های دیگر که باعث تکدر خاطر تیمسار مزین و منجر به تعویض بلافصل آنان خواهد شد ترجیح می‌دهند [۰]، زیرا آنطور که از گفتار تیمسار استنباط شده است لااقل هر ماه دو مرتبه افتخار شرفیابی داشته و ضمن گزارش امور مربوط به املاک وضع ادارات را نیز به شرفعرض رسانیده و اشکالات کار را با وزراء مربوطه در میان می‌گذارد.

۵- دعوت تیمسار مزین از بانو پوران شاپوری و اجرای کنسرت در سالن مولن روز گرگان يك مرتبه پنج ماه قبل و این دفعه از چهار شب پیش شروع و در ليله ۲۹/۱۱/۴۲ خاتمه یافته است [۰]. طبق اظهار تیمسار مزین کنسرت مزبور به امر و ارادهٔ ملوکانه صورت گرفته و به منظور کمک به فرهنگ جامعه عمل پوشیده است [۰]. در چند روز اخیر صرفنظر از وجوهاتی که به نسبت ۱۰۰۰ تا ۵۰/۰۰۰ ریال از عده زیادی تجار و مالکین بزرگ گرفته شده مردم را جبراً وادار به پرداخت پول نموده و از رانندگان تاکسی بدون استثناء نفری ۱۰۰ ریال از طرف سروان قهرمانی رئیس راهنمایی اخذ [۰]، حتی به دستور تیمسار مزین از پنج نفر پزشکان لشکر مبلغ ۱۰/۰۰۰ ریال دریافت و وصول این وجوهات بخصوص از کسانی که به‌زور گرفته شده است نارضایتی شدیدی به وجود آورده و مردم ضمن اشاره به مخارج شب عید می‌گویند سزاوار نیست درآمد ناچیز ما را به جیب پوران شاپوری که گویا چهار صد هزار ریال قرارداد بسته است

ریخته و با پول ما وسایل عیاشی تیمسار مزین را فراهم بنمایند [۰]. ضمناً افسران لشکر و خانواده آنان به علت گرانی بهای بلیط (۵۰۰ ریال) در این کنسرت شرکت ننموده از اینکه تیمسار مزین به این موضوع توجه نکرده و تسهیلاتی جهت شرکت افسران فراهم ننموده اند سخت ناراحت [۱]. مخصوصاً تیمسار فرماندهی لشکر بیش از هر کس نسبت به بی‌اعتنایی تیمسار مزین و عدم توجه ایشان به این قبیل مسایل روحی احساس عدم آرامش نموده [۱]. از احضار افسران بهداری لشکر به املاک و دستور تیمسار مزین که بایستی پول جمع‌آوری شده از طرف پزشکان لشکر رأس ساعت ۸ صبح تحویل شود بسیار ناراحت شده بودند [۰].

۶- به موجب دعوت مورخه ۴۲/۱۱/۱۵ تیمسار سرلشکر مزین به منظور بررسی برنامه تشریف‌فرمایی اعلیحضرت همایون شاهنشاه که قرار است در تاریخ ۴۳/۱/۱۵ عملی گردد [۱]. کمیسیونی با حضور فرماندهی لشکر، آقای فرماندار، عده‌ای از روسای ادارات و رئیس انجمن شهر در املاک تشکیل [۱]. پس از بحث در مقدمه تیمسار مزین به خرابی وضع کاخ بابل اشاره و گفتند در تشریف‌فرمایی اخیر به بابل پس از تقسیم اسناد مالکیت حتی صابون در روشویی کاخ نبوده که اعلیحضرت همایون شاهنشاه آخ و تف رعایا را از دستشان پاك نمایند [۱]. سپس سیصد هزار تومان هزینه مبلمان و فرش کاخ جدیدالتأسیس گرگان و سایر مخارج ضروری آن را مطرح و گفتند [۰]: قصد دارم کاخ دیگری نیز برای شاهنشاه در همین نزدیکی‌ها که به شکارگاه نزدیک باشد تهیه و وسایل راحتی معظم له را فراهم بنمایم [۰]. ضمناً افزودند که در شرفیابی اخیر اعلیحضرت همایونی از نظافت شهر و ادارات سؤال نموده فرمودند [۰]: این مرتبه به ادارات نیز سرکشی می‌نمایم [۰]. بعداً علاقمندی شاهنشاه را به آسایش و استراحت در شهرستان‌ها مطرح مذاکره قرار داده گفتند [۰]: اعلیحضرت همایونی چند مرتبه سؤال فرمودند اگر بیایم گرگان جایم راحت هست یا خیر [۱]. و به عرضشان رسید که کلیه وسایل استراحت شما فراهم شده است [۰]. سپس افزودند تا شاهنشاه مطمئن به وسایل استراحت خود در شهرستان‌ها نباشند مسافرت ننموده و حالا که جای راحتی برای خود در گرگان احساس می‌نمایند حتی سالی يك یا دو مرتبه نیز احتمال دارد تشریف فرما بشوند.

در خاتمه با توجه به مراتب معروضه بالا و سایر جریاناتی که احتیاج به تحقیق و بررسی نزدیک دارد [۱]. چون تیمسار سرلشکر مزین از عنوان «نماینده مخصوص اعلیحضرت همایون شاهنشاه در گرگان و دشت و گنبد» بنحو مقتضی و متناسب با زمان و مکان استفاده ننموده و ضمن تظاهر فراوان به شرفیابی‌ها و تماس نزدیک با شاهنشاه جهت هر موضوع غیر قابل توجه جمله «من نماینده شاه مملکت هستم» را به کار برده [۱]. ضمن اشاره به حسن روابط فیما بین خود با وزراء و فرماندهان عالی‌رتبه ارتش محیط رعب و وحشت در ادارات گرگان ایجاد و اقدامات خود را در زمینه تشکیل کنسرت، اقاله اسناد و بازداشت اشخاص [۱]. جمع‌آوری مطالبات و واگذاری اراضی را به افراد مورد نظر خود به امر شاهنشاه وانمود کرده و با عنوان نمودن علاقمندی اعلیحضرت همایونی به آسایش و راحت شخصی ذهن مردم را در جهت مخالف افکار عمومی که شاهد فداکاری پدر تاجدار خود در راه آسایش ملت و مومن به

محروریت شاهنشاه از هر نوع رفاه و راحتی می باشند جلب و بالاخره موجبات بدبینی همگان را نسبت به اقدامات خود که همه در پوشش نماینده مخصوص انجام می گیرد فراهم و اثرات سوئی را از این لحاظ به وجود آورده که بنظر این ضد اطلاعات قابل توجه و بررسی بیشتر می باشد.

فرمانده ضد اطلاعات وابسته به لشکر ۵ گرگان

سرگرد همدانیان

بررسی اسناد موجود نشان می دهد که منصور مزین، علیرغم اسناد و شکایات گسترده از اقدامات بی پروای او، از حمایت کامل مقامات عالیرتبه رژیم پهلوی، بویژه نعمت الله نصیری رئیس ساواک، برخوردار بود و ابقای او در مقام نماینده تام الاختیار شاه در منطقه فوق تا آخرین ماه های حیات رژیم پهلوی، تردیدی باقی نمی گذارد که این اقدامات با رضایت شخص محمدرضا پهلوی صورت می گرفته است. سرلشکر مزین پیش از سقوط سلطنت پهلوی از ایران خارج شد و طبق آمار بانک مرکزی تنها در شهریور و مهر ماه ۱۳۵۷ مبلغ ۳۷۰ میلیون تومان به حسابهای اختصاصی خود در خارج از کشور انتقال داد.

نصرت الله معینیان

نصرت الله معینیان در سال ۱۳۰۰ ش. در اصفهان به دنیا آمد. او پس از پایان دوره اول متوسطه در سال ۱۳۱۸ وارد هنرستان راه آهن شد و پس از ۲ سال دیپلم متوسطه خود را اخذ نمود و در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۳ در رشته خود در اصفهان به کار پرداخت.

سقوط دیکتاتوری رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰، جو سیاسی جدیدی در کشور پدید ساخت و شهر اصفهان نیز مانند سایر نقاط کشور عرصه فعالیت سیاسی و مطبوعاتی جناح های مختلف گردید. معینیان جوان و جاه طلب نیز از این جو تأثیر گرفت و راه ترقی خود را در وابستگی به محافل قدرتمند روز و استعمار بریتانیا تشخیص داد. لذا، در سال ۱۳۲۲، او که دارای استعدادی در نگارش بود، در سن ۲۲ سالگی فعالیت ژورنالیستی خود را در اصفهان به عنوان عضو هیئت تحریریه نشریه صدای وطن (به صاحب امتیازی سیدعلی بشارت) آغاز کرد. نشریه فوق از نشریات متعددی بود که به استعمار بریتانیا وابستگی داشت و از ۵ آبان ۱۳۲۴ به عنوان نشریه ای راست گرا و هوادار جناح سیدضیاءالدین طباطبائی در تهران انتشار آن ادامه یافت. ظاهراً در همین زمان استعداد روزنامه نگاری و طبع جویای نام و نان معینیان مورد توجه اینتلجنس سرویس قرار گرفت و او به تهران دعوت شد و از ۱۱ شهریور ۱۳۲۳

سردبیری نشریه روستا (به صاحب امتیازی مصطفی شاه علانی) را به دست گرفت. نشریه فوق نیز از نشریات وابسته به انگلیس و حزب «اراده ملی» سیدضیاء بود. بدینسان، این روزنامه نگار جوان از آغاز فعالیت سیاسی خود مهر وابستگی های «ویژه» به نو استعمار غرب را بر کارنامه خود حک کرد. معینیان همزمان با روزنامه نگاری و فعالیت در باند سیدضیاء، به کمک «دوستان» خود در تهران در راه آهن به کار پرداخت و در سال ۱۳۲۴ رئیس کارگزینی قسمت حرکت و در سال ۱۳۲۵ رئیس دائره تعلیمات اداره بهره برداری راه آهن شد.

با حوادث آذربایجان و تشدید فعالیت سرویس اطلاعاتی انگلیس در ایران، ستاره اقبال معینیان طلوع کرد و وی سردبیر روزنامه تازه تأسیس آتش شد، که با هزینه سفارت انگلیس و دربار در ۲۹ فروردین ۱۳۲۵ توسط سیدمهدی میراشرفی آغاز به کار کرد. معینیان به عنوان نویسنده اصلی مقالات تند و تیز این نشریه تمامی استعداد خود را در جهت نمایش توانائی های خویش به کار گرفت و به شهرت نیز رسید. بدینسان، او در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۳۲ به یکی از عناصر فعال شبکه تبلیغاتی اینتلیجنس سرویس در ایران بدل گردید. در راستای همین نقش، معینیان، به عنوان سردبیر روزنامه آتش، به همراه تعدادی از عناصر مشابه مطبوعاتی (لطف الله ترقی، مدیر مجله ترقی، مهندس عبدالله والا، مدیر مجله تهران مصور، دوامی، از روزنامه اطلاعات و بوشهری پور از نشریه نبرد متعلق به خسرو اقبال) در سال ۱۳۳۱ به انگلستان سفر نمود. با تصویب طرح مشترك MI-6 و «سیا» در سرنگونی دولت مصدق، در نیمه دوم سال ۱۳۳۰ عوامل مطبوعاتی اینتلیجنس سرویس، از جمله معینیان، در اختیار «سیا» قرار گرفتند.

نصرت الله معینیان از مهره های اصلی عملیات کودتا بود و لذا در پی شکست توطئه ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، که به دستگیری تعدادی از کودتاچیان و متواری شدن فضل الله زاهدی و عده ای دیگر انجامید، او نیز در منزل مهدی میراشرفی مخفی شد. با پیروزی کودتا در ۲۸ مرداد، معینیان از زمره افرادی بود که نقش درجه اول آنها در عملیات توسط کمیسیون ویژه ای به ریاست سرلشکر محمد حسن اخوی مورد تأیید قرار گرفت و در نتیجه نشان درجه ۲ رستاخیز به وی اعطاء شد. سال های پس از ۲۸ مرداد ۳۲ سالهائی است که معینیان پاداش «خدمات» گذشته را دریافت می داشت و به عنوان يك مهره آزموده و مورد اعتماد امپریالیسم آمریکا و انگلیس راه هرگونه «ترقی» به روی او باز بود.

معینیان، به عنوان یکی از ورزیده ترین وزیرك ترین اعضاء شبکه «بدامن»، در دولت سپهد زاهدی وظیفه کنترل مطبوعات و هدایت تبلیغات را به دست گرفت و در تاریخ ۱۳۳۲/۱۰/۲ توسط زاهدی به معاونت اداره کل انتشارات و رادیو منصوب شد. معهدا، وی به

علت غرور و تندخویی ذاتی با اسفندیار بزرگمهر، مدیرکل، به مشاجره پرداخت و از کار برکنار شد. بیکاری معینان به طول نکشید و وی مجدداً به دستور زاهدی به سر کار بازگشت و تا تشکیل دولت حسین علاء در این سمت بود. در تاریخ ۱۳۳۵/۱/۹ وی توسط علاء، نخست‌وزیر، کفیل و در ۱۳۳۵/۴/۲۱ مدیرکل انتشارات و رادیو شد. معینان در دولت منوچهر اقبال (فروردین ۳۶ - شهریور ۳۹) معاون نخست‌وزیر و سرپرست تبلیغات بود. فرم بیوگرافیک ساواک، مورخ ۱۳۳۷/۱۰/۱۱، معینان را چنین معرفی می‌کند:

[نام: نصرت‌الله معینان ... [شغل: مدیرکل تبلیغات ... [معاشرین: فعلاً با همه رجال بخصوص میراشرافی، دکتر اقبال، علاء ... [تحصیلات: تکنسین راه آهن... زبان فرانسه را به خوبی می‌داند ... به [مطالعه] مجلات و روزنامه‌های راست و کتب خارجی [علاقمند است]... سردبیری روزنامه آتش به مدیریت میراشرافی به عهده او واگذار شده و کلیه سرمقالات روزنامه مزبور را می‌نوشته است و دارای قلمی بسیار توانا و افراطی است [.] در جریان اعزام قوا به آذربایجان با انتشار روزنامه یومیه آتش مقالاتی شدید بر علیه متجاسرین منتشر و خدمت کرده است... مخالف سرسخت کمونیست‌ها [می‌باشد] و به سیاست آمریکا [متمایل است و] بخصوص بعد از تهیه و تدوین سخنان روز که بر علیه رادیوی مسکو به قلم خود نوشته است بیشتر متوجه سیاست آمریکا گردیده و از طرف آن دولت نیز شدیداً حمایت می‌گردد... در دوستی استوار نیست و با مدیران جراید میانه خوبی دارد و نویسنده توانا و زبردستی است [.] تخصص او در تفسیر وقایع سیاسی و انتقاد است [.] مشارالیه در حال حاضر با مستر بوید (Boyd) رئیس اداره فرهنگی سفارت آمریکا تماس دائم دارد و برنامه‌های رادیویی را با نظر او تنظیم می‌کند و پس از استعفاء از مدیریت کل تبلیغات هم به وسیله دو نفر از مخبرین آمریکایی که در هتل لوزان پانسیون هستند با مقامات سفارت آمریکا تماس و رابطه داشت.

معینان در دولت شریف امامی (شهریور ۱۳۳۹ - اردیبهشت ۱۳۴۰) هم‌چنان رئیس اداره کل تبلیغات بود. در دولت اسدالله علم، معینان در تاریخ ۱۳۴۱/۱۱/۳۰ وزیر راه شد، ولی وزارت او دیری نپایید و وی به علت مشاجره تند با مسئولین این وزارتخانه، که فردوست در خاطرات خود شرح داده، کناره‌گیری کرد و خانه نشین شد. ولی مدتی بعد، در خرداد ۱۳۴۲، توسط علم (نخست‌وزیر) به عنوان وزیر مشاور و سرپرست انتشارات و رادیو جایگزین جهانگیر تفضلی شد. ساواک در سند بیوگرافیک ۱۳۴۱/۲/۱۸ خصوصیات معینان را چنین بیان داشته است:

... به مقام و قدرت علاقمندی زیاد دارد... فردی خودخواه و مغرور و تندخو و سخت‌گیر است... در رازداری فردی مطمئن است. در زمینه تمایلات سیاسی دارای افکار و تمایلات ناسیونالیستی و طرفدار سیاست غرب (آمریکا) است...

معینیان در تاریخ ۱۳۴۱/۶/۶ با معرفی دکتر علی معارفی عضو باشگاه «لاینز» شد. وی در زمان تشکیل «حزب ایران نوین» از رهبران این حزب بود و می‌کوشید تا خود را در چارچوب یک سناریو به عنوان یک رهبر «جناح آمریکائی» محافل حاکمه در سیاست روز مطرح سازد؛ سناریویی که باب طبع «دمکرات»‌های آمریکائی بود. در اجرای این سناریو، معینیان با منصور روحانی در رقابت قرار گرفت. سند مورخ ۱۳۴۲/۱۱/۶ ساواک حاکی است:

اخیراً برای کسب قدرت در حزب ایران نوین بین افراد آن دوستگی ایجاد شده است، [، زیرا نصرت‌الله معینیان وزیر مشاور سعی دارد مقام قائم مقامی دبیرکل حزب را به دست آورد تا چنانچه روزی حسنعلی منصور مأمور تشکیل کابینه گردید اورهبری حزب را به دست گیرد. از طرفی افراد عضو کانون مترقی که خود را پایه گذار این حزب می‌دانند به شدت با این جریان مخالفند. رهبر این عده در حزب مهندس منصور روحانی مدیرعامل سازمان آب تهران است. فعلاً حسنعلی منصور سعی دارد که نظر دسته اخیر را با معینیان موافق سازد.

در ۷ اسفند ۱۳۴۲، معینیان در دولت حسنعلی منصور به وزارت اطلاعات رسید:

در حال حاضر بیش از همه وزیران آقای معینیان وزیر اطلاعات برای خود قدرتی فوق‌العاده کسب نموده [،] بطوری که می‌توان گفت اکثر وزیران از ایشان بیش از آقای نخست‌وزیر حرف شنوی دارند و در اغلب موارد کارهای خود را با ایشان مشاوره و تبادل نظر می‌کنند... (سند ساواک - ۱۳۴۳/۴/۱۴).

گزارش‌های واصله به ساواک در دیماه ۱۳۴۳ حاکیست که در آخرین روزهای عمر دولت منصور رقابت‌های شدیدی میان او و معینیان جریان داشته است. در این رابطه به ذکر دو سند اکتفاء می‌کنیم:

[۱.] در وزارتخانه‌های مختلف و در بین محافل پارلمانی گفته می‌شود: [دو نفر از وزراء کابینه]، [معینیان وزیر اطلاعات و دکتر [علینقی] عالیخانی وزیر اقتصاد]، [حکومتی در داخل حکومت فعلی تشکیل داده اند و با اینکه چندین ماه است جنگ پنهانی بین نخست‌وزیر و دو نفر وزیر مذکور ادامه دارد، تاکنون موفق به کنار گذاشتن آنها نشده است. مهندس والا نماینده مجلس شورایملی می‌گفت: [بطوری که شهرت دارد آقای نخست‌وزیر با تهیه نقاط ضعف مهمی از دو وزیر نامبرده مطالب را به عرض ملوکانه رسانیده و توانسته است فعلاً موقعیت آنها را متزلزل سازد. کوشش آقای منصور آن است که این دو نفر را از کابینه خارج سازد. (سند ساواک - مورخ ۱۳۴۳/۱۰/۲۰).

[۲.] در این هفته موضوع تغییر سمت معینیان وزیر اطلاعات بیش از کلیه موضوعات مورد بحث محافل مختلف بود و حتی اظهار می‌شد که معینیان استعفاء داده و استعفاء نامبرده

هم مورد قبول قرار گرفته و قرار است به جای وی در درجه اول جواد منصور[۱] برادر آقای نخست‌وزیر که درحال حاضر معاون نخست‌وزیر هم هستند[۲] منصوب شوند و در صورتی که آقای نخست‌وزیر نتوانند این کار را عملی کنند تیمسار علوی کیا[۳] که اخیراً به تهران آمده‌اند[۴] به وزارت اطلاعات منصوب خواهند شد. گفته می‌شود از طرف دوستان معینان فعالیت شدیدی آغاز شده و قرار است که تا آنجا که ممکن است نگذارند که نامبرده استعفاء بدهد و قرار گذارده‌اند مطالبی له نامبرده در مطبوعات چاپ شود[۵]، بطوری که مجله روشنفکر این کار را کرد و مطالب روزنامه‌های اتحادملی و سحر را درباره نامبرده انتشار داد. (سند ساواک - مورخ ۱۳۴۳/۱۰/۲۶).

علاوه بر خودخواهی شدید و تندخوئی معینان، رقابت‌های وی با منصور را می‌توان به ترفندهای محیلانه اسدالله علم نیز نسبت داد که از این طریق بلندپروازی‌های این نخست‌وزیر جوان و «نازپرورده» را مهار می‌کرد و او را به تمکین از خود وادار می‌نمود. در دولت جدید امیرعباس هویدا، معینان به دلیل «کسالت» و «بستری شدن» از وزارت اطلاعات استعفاء داد و در همین دوران شایعه گسترده‌ای پیرامون تشکیل يك «حزب سوم» توسط وی، در مقابل احزاب «مردم» و «ایران نوین»، رواج یافت:

این روزها بین محافل سیاسی پایتخت بیش از همه صحبت از حزب سوم و شخصی است که باید رهبری این حزب را به عهده گیرد. این محافل می‌گویند دکتر جمشید آموزگار لیدری این حزب را که در حقیقت هسته اصلی آن همان جمعیت تحصیل کرده‌های خارج است[۶]، یعنی آمریکا و اروپا[۷]، به عهده خواهد گرفت. علاوه بر این در میان اعضای این گروه بی‌سر لیدری آن اختلاف نظر حاصل شده و عده‌ای نیز به طرفداری از آقای خداداد فرمانفرمائی[۸]، قائم‌مقام رئیس کل بانک مرکزی[۹]، برخاسته‌اند و می‌گویند بانی و مسبب این کار ایشان بوده و باید هم رهبری این جمعیت را که هسته مرکزی حزب سوم را تشکیل خواهد داد عهده‌دار شود. علاوه بر این در محافل دیگر و بالاخص بین روزنامه‌نگاران درباره رهبر و لیدر حزب سوم از آقای معینان نام برده می‌شود و می‌گویند از طرف شاهنشاه مأموریت تشکیل این حزب به ایشان محول شده و مدتی است مشغول مطالعه و بررسی این امر هستند... (سند ساواک - مورخ ۱۳۴۵/۴/۱۹).

علیرغم این شایعات، نصرت‌الله معینان در تاریخ ۱۳۴۵/۹/۱۶ به عنوان «رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی» منصوب شد. دستگاه شایعه‌پراکنی دربار تلاش می‌کرد که این انتصاب را نوعی توازن قوا در دربار پهلوی میان دو سیاست آمریکائی و انگلیسی جلوه دهد، حال آن که در واقع امر معینان در مقابل علم از خود اقتدار و شخصیتی نداشت:

انتصاب معینان به ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی ضمن اینکه موجب خرسندی طبقات مختلف گردیده است[۱۰]، در بین رجال سیاسی این انتصاب بیشتر جنبه سیاسی به خود

گرفته است. صادق بهداد می‌گفت: [روزی که اسدالله علم به وزارت دربار منصوب گردید در همه جا گفته شد که دیپلماسی انگلستان توفیق بزرگی به دست آورده و دربار ایران را به دست گرفته است و این موضوع برای حفظ بیطرفی دربار ایران زیان آور بود. ولی با انتصاب معینیان به ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی، که در محافل سیاسی او را از طرفداران سیاسی آمریکا می‌شناسند و یا اینکه آمریکائی‌ها با او نظر موافق دارند، طبعاً تعادلی بین دو سیاست مذکور به وجود خواهد آمد. (سند ساواک - ۱۶/۹/۱۳۴۵).

سرلشکر عبدالعلی منصورپور

عبدالعلی منصورپور، فرزند عبدالکریم، در سال ۱۲۹۰ در سنندج به دنیا آمد. در سال ۱۳۱۲ وارد آموزشگاه ستوانی شد و در سال ۱۳۱۴ با درجه ستوان سومی فارغ‌التحصیل گردید. او در زمان دولت مصدق در زمره افسران وابسته به دربار قرار داشت. سرهنگ دوم منصورپور در عملیات کودتا از همکاران سرهنگ محمدحسن اخوی (سرلشکر) بود و از جمله افسران توطئه‌گری بود که در پی شکست کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ به اتهام «شرکت در کودتا و قیام مسلحانه بر علیه حکومت ملی» توسط شعبه ۸ دادسرای فرمانداری نظامی تهران دستگیر و در پادگان عشرت‌آباد زندانی شد. منصورپور پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، مانند سایر افسران کودتاچی، مورد عنایت محمدرضا پهلوی قرار گرفت و از تاریخ ۱۳۳۳/۲/۲۸ آجودان مخصوص شاه شد و به ریاست اصلاح نژاد و پرورش اسب منصوب گردید. او در تاریخ ۱۳۳۷/۱۱/۱۵ به فرمان شاه به جای سرهنگ ستاد محسن مبصر به عنوان وابسته نظامی به عراق رفت و ارتباطات پنهان خود را با اکراد آغاز کرد. وی در ۱۳۳۸/۷/۱ به درجه سرتیپی رسید و از ۱/۱/۱۳۴۰ به عنوان «مشاور عالی امور خاورمیانه ریاست ساواک» به این سازمان مأمور شد. منصورپور از نظر جایگاه سازمانی در ۱/۵/۱۳۴۵ از ارتش به ژاندارمری منتقل شد و با انتساب به آجودانی ژاندارمری کماکان با عنوان فوق در ساواک به فعالیت ادامه داد. او در تاریخ ۱۳۴۶/۸/۲۱ به درجه سرلشکری رسید و تا ۱۰/۲۰/۱۳۵۷، که به علت توسعه امواج انقلاب برکنار شد، در این سازمان مأمور بود. فعالیت ویژه منصورپور را در ساواک ارتشبد فردوست توضیح داده است. منصورپور پس از پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر و در دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به ۱۰ سال زندان و استرداد مبالغ دریافتی از ساواک محکوم گردید. وی در تاریخ ۱۳۶۲/۱/۲۱ مشمول عفو حضرت امام (ره) قرار گرفت و آزاد شد. منصورپور با زبانهای انگلیسی و فرانسه و کردی و عربی آشناست.

مهدی میراشرفی

مهدی میراشرفی، فرزند سیدحسین (یحیی)، در سال ۱۲۸۹ در تهران متولد شد. وی در آغاز وارد ارتش شد و دانشکده افسری را در سال ۱۳۱۳ به پایان رسانید، ولی بعداً کناره‌گیری کرد و به مشاغل آزاد روی آورد. نام میراشرفی به عنوان یکی از چهره‌های مؤثر وابسته به اینتلیجنس سرویس، که در حوادث سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ و بویژه کودتای ۲۵-۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش مخرب و چشمگیری داشته‌اند، در تاریخ میهن ما ثبت است. او بعدها، بویژه در دوران دولت منوچهر اقبال و دولت علی امینی، به این نقش مرموز ادامه داد و روزنامه آتش او به عنوان نماد نشریات آشوبگر راست شهرتی وسیع یافت. (درباره جایگاه روزنامه آتش و عملکردهای سیاسی میراشرفی در کتاب حاضر توضیحاتی داده شده است.)

میراشرفی، پس از کودتای ۲۸ مرداد توسط «کمیسیون اعطای امتیازات غیرنظامیان» به ریاست سرتیپ محمدحسن اخوی، به دلیل «فعالیت‌ها و خدمات مهمی» که در این روز انجام داده بود، شایسته دریافت «یک قطعه نشان درجه یک رستاخیز» ارزیابی شد و به‌همراه ۸ نفر دیگر (صراف‌زاده، فضل‌علی هدی، عبدالرحمن فرامرزی، شمس قنات‌آبادی، رضاکدیور، احمد بهادری، احمد فرامرزی، فتح‌الله پور سرتیپ) توسط رکن دوم ستاد ارتش برای دریافت نشان معرفی گردید و در تاریخ ۱۳۳۴/۱/۲۴ نشان را دریافت داشت. در این دوران بود که میراشرفی با اتکاء بر پیوندهای سیاسی و پنهانی خود با دربار و محافل قدرتمند داخلی و خارجی به یکی از سرمایه‌داران درجه اول کشور بدل شد. اداره کل نهم (تحقیق) در نامه مورخ ۱۳۵۱/۱۰/۵ به اداره کل سوم ساواک، ارزیابی خود را از میراشرفی چنین بیان می‌دارد:

آقای سیدمهدی میراشرفی... نماینده اسبق مجلس شورای ملی و مدیر کارخانه تاج اصفهان از حسن شهرت خصوصاً در مورد مادیات برخوردار نمی‌باشند. کینه توز و سوءاستفاده طلب، در دوستی ناپایدار ولی متظاهر به رفیق دوستی، از لحاظ خانوادگی چندان خوشنام نیست و پسرش نیز به نام کیوان فردی عیاش بوده و به اتهام دو فقره قتل مورد تعقیب قرار گرفته است... در حالت فعلی از زندگی مرفهی برخوردار است. مشارالیه در سال ۱۳۳۸ با خرید مقداری از سهام کارخانه پشمباف اصفهان (کارخانه تاج) به کارخانه مزبور دست یافت و تدریجاً به مدیریت عامل کارخانه برگزیده شد و سهام زیادتری تهیه و با اختصاص به خود در اکثریت قرار گرفت و چون ماشین‌آلات کارخانه پشمباف قدیمی و فرسوده شده بود پس از مدتی بتدریج از کار بازااستاد. لذا نامبرده با انتقال تعدادی از ماشین‌آلات قابل استفاده به محلی واقع در جاده تهران کارخانه تاج را تأسیس که فعلاً از نظر مدرنیزه بودن ماشین‌آلات و بهداشت وضع داخلی در شهرستان اصفهان نمونه می‌باشد. کارخانه اخیرالذکر ابتدا با سرمایه

۲۵۰ میلیون ریال که ۶۰٪ آن پرداخت گردیده تأسیس و برای توسعه آن ۲۵ میلیون تومان از بانک ملی و ۲۲/۷۰۰ میلیون تومان از بانک اعتبارات صنعتی وام اخذ گردید که با بقیه سرمایه پرداخت نشده جمع بدهی کارخانه بالغ بر ۶۰ میلیون تومان گردید. بدیهی است که یک واحد صنعتی که با این مبلغ وام بخواهد اداره شود و بهره‌ و وام و عین وام و اعتبارات ساختمانی و ماشین آلات، تهیه مواد اولیه و سایر مخارج را بپردازد، بطور یقین دارای گردش صحیح نبوده و پس از مدتی از کار بازخواهد ایستاد. کارخانه مزبور نیز در سال ۴۹ از لحاظ مالی دچار نوساناتی شد و بانک ملی به منظور وصول طلب خود اجرائیه صادر و در نتیجه هیئت حمایت از صنایع به نمایندگی از طرف بانک ملی در تاریخ ۱۲/۵/۵۰ اداره کارخانه را به عهده گرفته و از آقای میراشرفی خلع ید کرد.

اینک آقای میراشرفی مالکیت زمین کارخانه پشمباف و زمین‌های اطراف کارخانه تاج را دارد و تقاضا کرده در صورتی که اجازه داده شود زمین کارخانه پشمباف را که در رهن بعضی از طلبکاران وی و در حال حاضر موقعیت مناسبی دارد به قیمت روز به فروش رسانده و دیون خود را پرداخت و کارخانه تاج را مجدداً تصاحب نماید.

دوستان و معاشرین نامبرده عبارتند از: آقایان کی‌نژاد مدیر سابق کارخانه شهرضا، مصباح فاطمی مالک معروف اصفهان، تیمسار سبهد امیرعزیزی وزیر کشور سابق و کریم تیموری و شمس قنات‌آبادی که فعلاً از وی کناره‌گیری کرده است.

از نظر وضع اجتماعی و اخلاقی عموماً مردم به مشارالیه چندان خوشبین نبوده و حتی دوستان و نزدیکانش غالباً از وی می‌گریزند، و به خاطر کینه‌توزی و ناپایدار بودن در دوستی از نظر اجتماعی چندان وجهه و موقعیت خاصی ندارد. در حال حاضر شغلی ندارد ولی گاه‌گاه در خرید و فروش زمین و خانه فعالیت دارد...

میراشرفی در مهر ماه ۱۳۵۷ تقاضای تجدید امتیاز روزنامه آتش را کرد و ساواک در تاریخ ۱۳۵۷/۷/۲۷ با این تقاضا موافقت نمود. ظاهراً او قصد داشت که مانند برخی دیگر از فعالین سیاسی دهه‌های پیشین، با هدایت کانون‌های توطئه، وارد گود حوادث انقلاب شود. مهدی میراشرفی و پسرش، کیوان، با پیروزی انقلاب دستگیر و در دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان بطور علنی و با حضور صدها شاکی خصوصی، بویژه بسیاری از کارگران معلول، محاکمه و به اعدام محکوم شد.

ارتشبد نعمت‌الله نصیری

در سند بیوگرافیک ساواک، زندگینامه نعمت‌الله نصیری چنین ثبت شده است:

ارتشبد نعمت‌الله نصیری [،] فرزند شادروان محمد نصیری (عمیدالمالک) [،] در

مردادماه سال ۱۲۸۹ شمسی در شهرستان سمنان متولد شده‌اند و پس از طی تحصیلات مقدماتی و عادی و گذراندن دانشکده افسری در سال ۱۳۱۳ به درجه افسری مفتخر گردیدند. ایشان پس از فارغ التحصیلی از دانشکده افسری و خدمت بر مشاغل مختلف نظامی از جمله فرمانده دسته مسلسل سنگین، فرمانده دسته و گروهان دانشکده افسری، معاون دانشکده تکمیلی، فرمانده گردان ۲ هنگ ۱۸ کرمان، فرمانده گردان مستقل سیرجان، فرمانده گردان پیاده دانشکده افسری، فرمانده دوره تکمیلی و معاون رسته پیاده دانشکده افسری، رئیس ستاد دژبان مرکز، فرمانده دانشکده پیاده، در سال ۱۳۲۹ ابتدا به فرماندهی هنگ پیاده پهلوی و سپس با درجه سرهنگی به فرماندهی گارد شاهنشاهی منصوب گردیدند. در تاریخ ۲۲ مرداد سال ۳۲ با سمت فرمانده گارد شاهنشاهی در اجرای اوامر اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر در رامسر مأمور ابلاغ فرامین ملوکانه مبنی بر انفصال مصدق از نخست‌وزیری و انتصاب سرلشکر زاهدی به جای وی گردیدند و پس از ورود به تهران ابتداء فرمان انتصاب سرلشکر زاهدی و سپس فرمان عزل مصدق را به آنان ابلاغ فرمودند [۱]، لیکن در مراجعت از منزل مصدق وسیله سرتیپ ریاحی رئیس ستاد وقت ارتش توقیف و زندانی شدند. چند روز بعد در قیام ملی ۲۸ مرداد که زندان مذکور توسط قیام‌کنندگان اشغال و زندانیان آزاد گردیدند، ایشان پس از خروج از زندان و هم‌چنین آزاد کردن عده‌ای از افراد گارد شاهنشاهی از زندان پاسگاه نظامی شرق تهران [۱]، به اتفاق افراد خود در حمله به منزل مصدق که منجر به اشغال منزل وی و فرار مصدق گردید شرکت نمودند. در سال ۱۳۳۷ به درجه سرلشکری مفتخر و در مهرماه سال ۱۳۳۹ به سمت معاونت ژنرال آجودانی و در آذرماه همان سال به سمت ریاست شهربانی کل کشور منصوب گردیدند. در مردادماه سال ۱۳۴۱ به درجه سپهبدی ارتقاء و از آن پس به ترتیب در خردادماه سال ۱۳۴۲ به سمت فرماندار نظامی تهران و حومه، و در بهمن‌ماه سال ۱۳۴۳ به سمت معاونت نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور منصوب گردیدند. در تاریخ ۱۲ مهرماه سال ۱۳۵۰ به فرمان مطاع مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاه بزرگ ارتشتاران به درجه ارتشبدی مفتخر گردیدند.

در پایان این بیوگرافی، لیست طویلی از ۶۰ قلم نشانهای داخلی و خارجی نصیری مندرج است.

با اوجگیری امواج انقلاب اسلامی، نعمت‌الله نصیری به علت منفوریت شدید در جامعه در تیرماه ۱۳۵۷ از ریاست ساواک برکنار و به عنوان سفیر به پاکستان اعزام شد. رژیم پهلوی در عقب‌نشینی گام به گام خود در برابر انقلاب، نصیری را به تهران فراخواند و در ۱۶ آبان ۱۳۵۷ او را محترمانه بازداشت کرد. نصیری در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ توسط مردم اسیر شد و در ۲۷ بهمن ۱۳۵۷ به حکم دادگاه انقلاب اسلامی تیرباران گردید.

هوشنگ نهاوندی

هوشنگ نهاوندی، فرزند علی اکبر، در سال ۱۳۱۲ ش. در تهران به دنیا آمد. او تحصیلات دانشگاهی را در رشته حقوق دانشگاه تهران آغاز کرد و پس از دریافت مدرک لیسانس به فرانسه رفت و مدرک دکترای دولتی را در رشته اقتصاد اخذ نمود. نهاوندی خواهرزاده دکتر فریدون کشاورز، عضو سابق رهبری حزب توده، می باشد و سوابق فعالیت های سیاسی او در فرانسه مبهم است. ساواک وی را «مشکوک به داشتن فعالیت های کمونیستی» می داند، معهدا می افزاید: «سابقه کمونیستی او تأیید نشده [ولی] مشارالیه موقعی که در فرانسه تحصیل می کرده به نفع جبهه ملی با عناصر جبهه مذکور مرتبط و فعال بوده است.» با توجه به نقشی که نهاوندی بعدها در صحنه سیاسی و فرهنگی ایران ایفاء نمود و ارتقاء سریع وی در هرم دیوانسالاری پهلوی، این نظر را کاملاً معقول می دانیم که او از همان زمان تحصیل در پاریس - مانند بسیاری از عناصر مشابه - به ارتباط ویژه با سرویس های اطلاعاتی غرب کشیده شد و «فعالیت های سیاسی» او نیز در همین راستا بود. سند بیوگرافیک ساواک، نامبرده را «متهم به بهائی گری» نیز می داند.

نهاوندی پس از بازگشت به ایران مدتی کارمند بانک اعتبارات بود و ترقی وی تنها زمانی آغاز شد که حسنعلی منصور در دولت منوچهر اقبال به دبیر کلی شورای عالی اقتصاد و وزارت کار رسید. بدین ترتیب، از مرداد ماه ۱۳۳۷ مشاغل عدیده نهاوندی آغاز شد: مشاور شورای عالی اقتصاد (مرداد ۱۳۳۷ - آبان ۱۳۴۰)، مشاور عالی وزارت کار (آبان ۱۳۳۸)، استاد دانشکده افسری (۱۳۳۷ - ۱۳۴۰)، مشاور اقتصادی سفارت ایران در بروکسل (آبان ۱۳۴۰ - آذر ۱۳۴۲)، نایب رئیس نمایندگی ایران در اتحادیه اقتصادی اروپا (فروردین ۱۳۴۱ - آذر ۱۳۴۲)، عضو هیئت مدیره فروشگاه فردوسی (دی ۱۳۴۲ - اردیبهشت ۱۳۴۳)، رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت معاملات خارجی (آذر - اسفند ۱۳۴۲) و بالاخره تدریس در دانشگاه تهران (از مهر ۱۳۳۸).

هوشنگ نهاوندی از جمله عناصری بود که در چارچوب سناریوی «نخبگان آمریکائی» فعالیت خود را آغاز کرد و در دولت حسنعلی منصور (اسفند ۱۳۴۲ - بهمن ۱۳۴۳) در رأس وزارت نوین آبادانی و مسکن قرار گرفت و این سمت را در دولت امیرعباس هویدا، تا سال ۱۳۴۷ حفظ کرد. اسناد موجود، هوشنگ نهاوندی را در این زمان از اعضاء فعال باند «آمریکائی» جمشید آموزگار نشان می دهد:

در اجرای امریهٔ تیمسار ریاست ساواک... در مورد نزدیکی آقایان دکتر نهاوندی وزیر آبادانی و مسکن، دکتر آموزگار وزیر دارایی و دکتر عالیخانی وزیر اقتصاد جهت فراهم ساختن زمینه نخست‌وزیری دکتر آموزگار و برقراری روابط آنان با یکدیگر به طریق غیرمحسوس تحقیق شد و به استحضار می‌رساند:

از چندی قبل نامبردگان بالا جلساتی به طور خصوصی با یکدیگر داشته و موضوع روابط آنان با یکدیگر امر تازه‌ای نمی‌باشد و مقدمه دوستی بین نهاوندی و باند به اصطلاح طرفداران سیاست آمریکا از دو سال قبل شروع شده و در آن موقع بنا به توصیه دکتر مجیدی که معاون وقت مدیرعامل سازمان برنامه و رئیس دفتر بودجه بوده شروع گردیده و کورس آموزگار که در دفتر فنی سازمان برنامه خدمت می‌کرد بنا به پیشنهاد دکتر نهاوندی به عنوان معاون کل وزارت آبادانی و مسکن منصوب گردید و حتی پس از این انتصاب این عده مرتباً هر هفته روزهای تعطیل و حتی ایام تعطیلات نوروز را با یکدیگر می‌گذرانند و طبق اطلاع دقیق پس از بروز اختلاف بین نهاوندی و ویشکائی [۱]، رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل وقت بانک رهنی ایران [۲]، نهاوندی بنا به توصیه کورس آموزگار از مهندس بهنیا [۳] که در سازمان برنامه خدمت می‌کرد و رئیس قبلی کورس آموزگار بود [۴]، برای این شغل دعوت کرد و کار این دوستی که یکطرفه بود به جایی رسید که بین دکتر فیروزیان معاون پارلمانی وقت وزارت آبادانی و مسکن و نهاوندی اختلاف شدید بروز کرد و در نتیجه این اختلاف فیروزیان از مقام خود استعفاء داد و چندی پیش بنا به پیشنهاد آقای نخست‌وزیر به استانداری کرمانشاه منصوب گردید و به این ترتیب از قریب دو سال و نیم قبل به این طرف دکتر نهاوندی خود را کاملاً در اختیار باند آمریکائی‌ها قرار داده است. دربارهٔ فعالیت دکتر جمشید آموزگار به طوری که در گزارشات قبلی نیز به استحضار رسیده از چندی قبل از طرف باند آمریکائی در تهران فعالیت شدیدی بر له او شروع شد و بین افراد این باند گفته می‌شود دکتر گودرزی برای شرکت در جلساتی که در سرنوشت آینده ایران بی‌تأثیر نخواهد بود و انجام مذاکرات بسیار محرمانه با مقامات آمریکایی به امریکا مسافرت نموده و مسلماً پس از بازگشت شاهنشاه دکتر جمشید آموزگار به نخست‌وزیری منصوب خواهد شد.

در حال حاضر تشکیل جلسات هفتگی این سه نفر آقایان وزیران واقعیت دارد و علاوه بر این جلساتی نیز توسط آقایان هوشنگ پیرنظر معاون دکتر گودرزی و بختیار از یک طرف و دکتر نهاوندی، کورس آموزگار و دکتر مجیدی از طرف دیگر و امیر نخعی معاون وزارت آموزش و پرورش [۵] و دکتر جمشید آموزگار نیز از سوی دیگر مرتباً هر هفته تشکیل می‌شود و حتی می‌گویند دکتر هدایتی وزیر آموزش و پرورش نیز اخیراً برای نزدیکی به باند آمریکائی بنا به توصیه دکتر آموزگار [۶]، آقای نخعی را به معاونت وزارت آموزش و پرورش منصوب کرده است.

امیر نخعی قبلاً در سازمان آب و برق خوزستان خدمت می‌کرد (به عنوان رئیس کارگزینی) [۷]. پس از انحلال دفتر مرکزی این سازمان در تهران و تغییر محل آن به خوزستان

نامبرده به وزارت دارایی برگشت و ابتدا قرار بود که دکتر آموزگار او را به عنوان مدیرعامل فروشگاه فردوسی منصوب نماید ولی نتوانست و رسماً به او گفت که زورش نمی‌رسد. لذا در زمان دکتر اهری بنا به توصیه دکتر آموزگار به عنوان معاون مدیرعامل شرکت بیمه منصوب شد ولی چون روابط دکتر اهری با آموزگار خوب نبود به او در شرکت بیمه کاری ندادند و مدتی بیکار بود و به اصطلاح او را مأمور سازمان دادن شرکت کردند [۰]. بعد از رفتن دکتر اهری کلیه اعضای هیئت مدیره بانک بیمه ایران به توصیه دکتر آموزگار تغییر یافت و امیرنخمی و هم چنین هوشنگ عامری و شهملکی به عنوان هیئت مدیره جدید تعیین شدند و اخیراً هم امیرنخمی به معاونت وزارت آموزش و پرورش منصوب گردید [۰]. هوشنگ عامری از باند امریکایی است و قبلاً از دوستان خیلی نزدیک مهندس انصاری بوده و او نیز اینک جزو باند دکتر آموزگار درآمده است.

ضمناً به طوری که از یکی از رفیقه‌های مهندس روحانی وزیر آب و برق کسب اطلاع شده مدت ۲۰ سال است دکتر آموزگار، دکتر عالیخانی، مهندس روحانی و دکتر نهاوندی جلسات بزم ماهانه با هم دارند و در این جلسات همه با رفیقه‌های خود شرکت می‌کنند و به باده‌گساری می‌پردازند [۰]. در این جلسات بزم این عده تصمیم گرفته‌اند از یکدیگر کاملاً حمایت کنند و فقط شاهنشاه را بشناسند و جز دستورات شاهنشاه برنامه کسی را مورد اجرا قرار ندهند. رفیقه مهندس روحانی می‌گفت توافقی که این عده با هم کرده‌اند این است که بعد از سقوط دولت فعلی موجبات نخست‌وزیری دکتر آموزگار را فراهم سازند و به این علت آموزگار را کاندیدای نخست‌وزیری خود کرده‌اند و عقیده دارند دوستان دکتر اقبال و خود او نیز از نظر سیاسی و اجتماعی از آموزگار جانبداری خواهند نمود و در عین حال امریکایی‌ها هم با آموزگار نظر کاملاً مساعدی دارند. برنامه این دسته مخالفت با آقای هویدا نیست بلکه می‌خواهند با عنوان نمودن نام آموزگار برای نخست‌وزیری کم‌کم زمینه را از نظر افکار عمومی برای او فراهم سازند تا اگر روزی دولت هویدا کناره‌گیری کرد قبلاً زمینه آموزگار برای جانشینی ایشان فراهم شده باشد. (سند ساواک - ۱۳۴۵/۶/۲۰).

مدت کوتاهی بعد، ساواک از بروز برخی اختلافات مالی در این «باند امریکایی» خبر

می‌دهد:

اخیراً بین آقای دکتر نهاوندی وزیر آبادانی و مسکن و کورس آموزگار معاون کل آن وزارتخانه اختلاف شدیدی بروز کرده و چند روزی است که از طرف وزیر، کاری به آقای آموزگار ارجاع نمی‌شود و جریان آن هم از این قرار است که می‌گویند کورس آموزگار در چندین مقاطعه کاری شریک و سهام است و بابت هر کاری که به آنها واگذار می‌کند سهمی به نام او کنار گذارده می‌شود و به این ترتیب کلیه مقاطعه‌های آن وزارتخانه بدون نظر او انجام نمی‌گیرد و در یک ملاقات کوتاه که بین این دو صورت گرفته دکتر نهاوندی شدیداً به او اعتراض کرده می‌گوید تو آبروی مرا برده‌ای و بهتر این است که استعفاء بدهی و کاری نکنی که به خاطر تو بین من و برادرت (مقصود دکتر جمشید آموزگار) نیز اختلاف ایجاد گردد [۰]. ولی

کورس آموزگار از دادن استعفاء خودداری می نماید و در هر حال کار به مشاجره می کشد. (سند ساواک - ۱۳۴۵/۶/۲۹).

هوشنگ نهاوندی در سال ۱۳۴۷ به عنوان «آجودان کشوری» شاه منصوب شد و به جای امیرمتقی (از عوامل اسدالله علم) ریاست دانشگاه پهلوی (شیراز) را به دست گرفت. او در همین زمان عضو هیئت امناء دانشگاه مشهد نیز بود. در این دوران، نهاوندی به عنوان یکی از چهره های «علمی» و «فرهنگی» رژیم پهلوی مطرح شد و پس از ۳ سال ریاست بردانشگاه شیراز، در رأس دانشگاه تهران قرار گرفت. «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) در پژوهش نخبگان و توزیع قدرت در ایران (ارنست اونی، فوریه ۱۹۷۶) می نویسد:

حرفه هوشنگ نهاوندی، وزیر مسکن و عمران سابق در زمان نخست وزیری منصور و هویدا (۱۹۶۱-۱۹۶۸) نشانگر آن است که چگونه يك فرد می تواند با استفاده از يك انتصاب دانشگاهی در ایجاد يك پایگاه سیاسی موفق شود. در سال ۱۹۶۸، نهاوندی به عنوان رئیس دانشگاه پهلوی جانشین اسدالله علم گردید. با وجود اینکه حرفه نهاوندی سیاسی بوده ولی ریاست دانشگاه پهلوی برای او يك سمت رویایی بود که با استفاده از آن شهرت و صلاحیتی برای خود دست و پا کرد و پس از سه سال به عنوان رئیس دانشگاه تهران برگزیده شد. در تهران، نهاوندی موفق به ایجاد يك پایگاه سیاسی آن هم با تشکیل کمیته ای جهت بررسی انقلاب شاه و مردم شد. او که هفت سال قبل یکی از اعضاء جزء گروه نخبگان سیاسی بوده، در حال حاضر یکی از رقبای سیاسی نخست وزیر هویدا به شمار می آید.^{۳۷}

ارزیابی ارنست اونی در کلیات صحیح است، هرچند در بخش آخر اغراق آمیز جلوه می کند.

اسناد ساواک نشان می دهد که نهاوندی در دوران ریاست بردانشگاه تهران با همکاران ساواک در هیئت علمی این دانشگاه اختلافاتی پیدا کرد:

... اخیراً دکتر نهاوندی ریاست دانشگاه تهران به مهندس جاوید دستور داده که تلفن های داخلی... دانشگاه که در ساختمان سازمان امنیت تهران مشغول کار است تحت نظر گرفته شود تا مشخص گردد شماره های مزبور با کدام يك از شماره تلفن های داخلی دانشگاه تهران تماس برقرار می نمایند [۰]. تا بدین وسیله اشخاصی که در دانشگاه با ساواک تماس دارند شناسایی شوند... دکتر نهاوندی که در مجلس میهمانی منزل پیرزاده مدیرکل روابط عمومی به اتفاق چند نفر از رؤسای دانشکده ها شرکت داشته به دکتر معین زاده رئیس دانشکده دندانپزشکی اظهار می دارد [۰]: موضوع دادن وام به چند نفر از دانشجویان را چرا بزرگ نموده ای و به سازمان امنیت اطلاع داده ای شما رئیس دانشکده هستی و من رئیس دانشگاه و بایستی با یکدیگر

تماس داشته باشیم نه اینکه شما مستقیماً با ساواک در ارتباط باشی [۰]. معین زاده ضمن ناراحتی اظهار می‌دارد [۰]: اولاً من با ساواک تماسی نداشته‌ام و چنانچه تماسی نیز داشته باشم تصور نمی‌کنم که جرمی مرتکب شده باشم چون آن دستگاه نیز برای رفاه دانشجو و دانشجویی قدم برمی‌دارد و مورد تأیید تمام افراد این مملکت است [۰]. و چون احساس ناراحتی می‌نماید تصمیم داشته که بلافاصله مجلس میهمانی را ترك نماید [۰]. نهایندی با خواهش از یاد شده می‌خواهد که بایستی گیلان‌های خود را به سلامتی هم بنوشیم و منبعد با ساواک تماس نداشته باشی.

نظریه: اخیراً دکتر نهایندی مرتباً ضمن تماس با رؤسای دانشکده‌ها به آنان تفهیم می‌نماید که نبایستی اطلاعاتی در اختیار ساواک بگذارید و حتی چنانچه احساس نماید یکی از مقامات دانشگاهی با ساواک تماس دارند درصدد برمی‌آید که با ناراحتی که برای آنان تولید می‌کند مجبورشان کند که استعفاء بدهند.

مثال: دکتر افقهی معاون دانشکده کشاورزی کرج... و دکتر معین زاده رئیس دانشکده دندانپزشکی... ضمناً مأمور مخصوص دکتر نهایندی [۰] دکتر امیرارجمند معاون امور دانشجویی است که به محض کوچکترین برخورد با مقامات دانشگاه بلافاصله آنان را مأمور سازمان به نهایندی معرفی می‌نماید و بدین طریق در حال حاضر ناراحتی خاصی بین بعضی از رؤسای دانشکده‌ها به وجود آمده [۰]، بخصوص ضمن مذاکره با دکتر معین زاده رئیس دانشکده دندانپزشکی اظهار می‌داشت [۰]: در مجلس میهمانی که در حضور تیمسار ارتشبد نصیری [۰] معاونت محترم جناب آقای نخست وزیر [و رئیس ساواک] به عمل آمده [۰] آقای ثابتی بخصوص تأکید می‌نمودند که رؤسای دانشکده‌ها باید يك همکاری صمیمانه به خاطر کشور با ساواک داشته باشند [۰]، و حال دکتر نهایندی از آن جلسه به بعد مرتباً تأکید می‌نماید که تماسی با ساواک نداشته باشید و فقط هرگونه خبری کسب شد در اختیار دکتر کاظمی گذاشته شود [۰]. چنانکه ملاحظه می‌گردد منظور از دکتر کاظمی این است که اگر اخباری در اختیار ایشان قرار گرفت پس از سانسور و هرگونه دخل و تصرف به ساواک منعکس شود [۰]. علیهذا با توجه به موارد فوق استدعا دارد توجه لازم به ریاست دانشگاه تهران داده شود که هدف ساواک کمک به تحقق بخشیدن به هدفهای عالی آموزشی در دانشگاه و سرعت عمل جهت از بین بردن ناراضی‌های دانشگاهی است [۰]، ضمناً به رهبران عملیات مربوطه توجه لازم داده شود که حتی المقدور از استفاده از تلفن‌های داخلی دانشگاه بخصوص با منابع خودداری نمایند. (سند ساواک - ۱۳۵۱/۱۰/۱۷).

هوشنگ نهایندی در این زمان عضو هیئت امناء دانشگاه هنر (۱۳۵۲) و دانشگاه گیلان (۱۳۵۳) و عضو شورای عالی آموزش و پرورش (۱۳۵۱) نیز بود. اسناد موجود، عموماً از اختلافات نهایندی با همکاران و رؤسای خود خبر می‌دهد، که یا ناشی از مسائل مالی و یا جاه طلبی و تفرعن بیمارگونه اوست. از جمله باید به رقابت‌های وی با دکتر حسین کاظم زاده،

وزیر علوم و آموزش عالی، و دکتر منوچهر شاهقلی، وزیر بعدی علوم و آموزش عالی، اشاره کرد. در واقع، در این زمان نهادی خود را صالح‌ترین فرد برای تصدی وزارتخانه فوق می‌پنداشت و وزرای نامبرده را به بیسوادی و عدم صلاحیت علمی متهم می‌کرد. هوشنگ نهاوندی در آبان ۱۳۵۳ به ریاست دفتر مخصوص فرح پهلوی منصوب شد. درباره این دفتر و نقش سیاسی - فرهنگی و دزدی‌های عجیب آن در خاطرات فردوست توضیح داده شده است.

طبق اسناد و شواهد موجود، با آغاز امواج انقلاب اسلامی، نهاوندی در ارتباط فعال با برخی مقامات مؤثر آمریکا قرار گرفت. از جمله، ریچارد هلمز، رئیس پیشین «سیا»، در سفر ۱۲-۲۵ خرداد ۱۳۵۷ به تهران که در هتل اینترکننتینانتال اقامت گزید، با هوشنگ نهاوندی ملاقات‌های خصوصی و پنهانی نمود. در نتیجه این ارتباطات، نهاوندی مئاد تأسیس «جناح اندیشمندان» شد و سناریوی ضعیف و مضحکی را آغاز کرد. بالاخره، نهاوندی به آرزوی دیرین خود رسید و در دولت «آشتی ملی» جعفر شریف امامی در رأس وزارت علوم و آموزش عالی قرار گرفت. سندی در اختیار ماست که طی آن نهاوندی، شریف امامی - نخست‌وزیر - را به اعمال خشونت بیشتر علیه انقلاب دعوت می‌کند:

... نکته دیگری که باید با نگرانی بسیار به استحضار خاطر شریف عالی برسانم، موج حرکات ضدمیهنی است که تصور شده است با سکوت و چشم‌برهم‌نهادن، تحلیل خواهد رفت و تخفیف خواهد یافت. در جایی می‌شنویم که در مدارس شمال شاهنشاه را پائین کشیده‌اند، جای دیگر اسم مدارس را عوض کرده‌اند، جای دیگر پرچم سیاه را جایگزین پرچم ملی کرده‌اند، بحث در جابه‌جا کردن و حتی برداشتن بعضی از مجسمه‌هاست. شعارها را همه می‌شنویم، نوشته‌ها را می‌بینیم و می‌خوانیم، مگر قانون اساسی فقط برای توجیه هیاهوهای ضدملی است؟ اگر قانون اساسی محترم و مقدس است که هست و باید باشد همه فصول و مواد آن محترم است و باید اجرا شود.

چطور از تجربیات تاریخی درس نمی‌گیریم؟ آشتی ملی به معنای سازش با دشمنان وحدت ملی نیست. آزادی به معنای هرج و مرج و آشوب و تخریب و قتل و ضرب و ارباب فکری و خفقان افکار ملی نیست. به کجا می‌رویم؟ آیا باید به زودی آنهایی که نمی‌خواهند ایران تجزیه شود و آنهایی که شاه را دوست دارند، احزاب زیرزمینی تشکیل دهند و شبنامه منتشر کنند و فعالیت مخفیانه آغاز نمایند؟ (از نامه محرمانه نهاوندی به نخست‌وزیر وقت - ۱۳۵۷/۷/۱۷).

هوشنگ نهاوندی، به عنوان یکی از چهره‌های بدنام رژیم پهلوی، در چارچوب عقب‌نشینی‌ها و مانورهای این رژیم در قبال انقلاب، در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۱۵ به همراه

عبدالمجید مجیدی، رئیس پیشین سازمان برنامه و بودجه، بازداشت و در جمشیدیه زندانی شد. او در اثنای حوادث قیام مسلحانه ۲۲ بهمن از زندان گریخت. در سالهای پس از انقلاب، در نشریات خارج از کشور چند مقاله از نهائندی انتشار یافت که سطح بسیار نازل دانش اجتماعی و سیاسی او را، به عنوان نمونه‌ای از «نخبگان» و «اندیشمندان» رژیم پهلوی، نمایش می‌دهد.

هوشنگ نهائندی عضو تشکیلات خفیه ماسونی در ایران بود. اسناد در دسترس ما، پیشینه عضویت او را در فراماسونری به تاریخ ۱۳۴۴/۹/۱۴ می‌رساند که با معرفی مهندس حسینعلی شیخ‌الاسلامی به عضویت «لژ آفتاب» درآمد. در زمان ریاست بردانشگاه شیراز، با معرفی اردشیر ایدون - رئیس دانشکده مهندسی دانشگاه شیراز - عضو لژ ماسونی شیراز شد. در تاریخ ۱۳۴۸/۱۰/۲۷ در جلسه «لژ فارابی» در تهران شرکت داشت. در تاریخ ۱۳۴۸/۷/۳۰ «لژ ژاندارک» به استادی رحیم آذری جهت پذیرش نهائندی تشکیل جلسه داد. در تاریخ ۱۳۵۰/۷/۴ در جلسه وسیع «لژ بزرگ ایران»، با شرکت ۱۲۰ نفر از بلندپایگان رژیم پهلوی، شرکت داشت. اوج فعالیت ماسونی نهائندی از تاریخ ۱۳۵۱/۱۲/۱۴ آغاز می‌شود که از سوی «لژ بزرگ ایران»، «لژ امیرکبیر»، به عنوان یک نهاد دانشگاهی، تأسیس شد و نهائندی به سمت «استاد ارجمند» آن منصوب گردید. او در تاریخ ۱۳۵۲/۲/۱۶ به عضویت «لژ فروغی» نیز درآمد. ارتقاء نهائندی به سمت «استاد ارجمند» لژ امیرکبیر با اوجگیری غرور و جاه‌طلبی‌های وی در محیط کار مقارن است و همین امر سبب اختلافاتی در لژ فوق گردید: علت اصلی اختلاف بین ماسون‌های عضو لژ امیرکبیر آن است که چون کلیه اعضای لژ فوق از اساتید دانشگاه هستند و اخیراً دکتر نهائندی رئیس دانشگاه بدون توجه به اصول ماسونی [،] که برادران ماسون را مقید به حمایت از برادران ماسون در اجتماع می‌دارد [،] تغییراتی غیراصولی در سمت‌های اعضای لژ مزبور در دانشگاه داده است بخصوص اینکه این اقدام را بدون مشورت و نظر و اطلاع آنان عمل کرده و به دنبال این اقدام نارضایتی و اختلاف شدیدی بین اعضای لژ امیرکبیر و دکتر نهائندی استاد ارجمند همان لژ ایجاد شده است و استادان دانشگاه عضو فراماسونری هم سعی کرده‌اند این هماهنگی را در سطح دانشگاه با مخالفت با دکتر نهائندی در لژ امیرکبیر جبران و تقریباً وضع لژ را متزلزل نمایند، چون عده‌ای از اساتید دانشگاه در لژ مشعل عضو هستند این اختلاف به صورت خفیفی در این لژ نیز اثر نموده... (سند ساواک - ۱۳۵۲/۹/۱۳).

در رابطه با نقش ماسونی نهائندی، این نظریه دکتر علی‌آبادی به مناسبت انتشار کتاب

فراموشخانه و فراماسونری در ایران جالب توجه است:

... علی آبادی که از انتشار کتاب فراماسونها تا اندازه ای ناراحت بنظر می رسد می گفت
[: در این کتاب مطالب زیادی خلاف حقیقت حتی در نام اشخاص وجود دارد و به طور مثال نام
اصغر مهدوی تبدیل به یحیی مهدوی گردیده که مجبور به تکذیب آن در روزنامه ها شده...
[ولی] با انتشار کتاب مذکور معلوم گردیده که نام عده ای از وزیران فعلی کابینه که تا به حال
همه تصور می کردند امریکایی هستند مانند مهندس ستوده، دکتر یگانه، دکتر نهاوندی نیز در
لیست فراماسون ها درآمده است. (سند ساواک - ۱۳۴۷/۱۲/۲۰).

مآخذ

جلد اول کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی حاوی خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست می باشد. این خاطرات، که توسط روابط عمومی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران در اختیار ما قرار گرفت، به چهار شکل موجود است:

- ۱ - مصاحبه های شفاهی (کاست صوت)؛
- ۲ - مصاحبه های تلویزیونی (کاست ویدئو)؛
- ۳ - دستنوشته ها (خاطرات)؛
- ۴ - اوراق بازجویی (اسناد طبقه بندی شده).

درباره روش بهره برداری از این اسناد در مقدمه جلد اول توضیح داده شده است. جلد دوم شامل تک نگاری های تحقیقی است، که مقاطع عمده تاریخ معاصر ایران را، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، مورد بررسی قرار داده است. هدف از این جستارها پی کاوی پیشینه رسوخ سرویسهای اطلاعاتی و کانونهای سلطه جو و توطئه گر غرب در میهن ما و تأثیرات آن بر فرایند تاریخ معاصر ایران بود. طرح اولیه این پژوهش براساس اطلاعات رمزگشا و کلیدی تدوین شد که توسط حسین فردوست بیان شده، ولی در کوران کار و با مطالعه تطبیقی اسناد و داده های تاریخی نتایجی کشف شد که فراتر از اطلاعات نخستین مندرج در خاطرات فردوست است. لذا، در ارزیابی و داوری ها گاه تفاوت هایی میان جستارهای جلد دوم و خاطرات فردوست وجود دارد.

مآخذ این پژوهش در وهله نخست شامل اسناد منتشر نشده و بعضاً طبقه بندی شده ای است که توسط مراکز زیر در اختیار ما قرار گرفت:

- ۱ - مرکز اسناد و کامپیوتر وزارت اطلاعات؛
- ۲ - وزارت امور خارجه؛

۳ - سازمان حفاظت اطلاعات ارتش جمهوری اسلامی ایران.

در اینجا لازم می‌دانیم مراتب سباسب خود را از همکاری نهادهای فوق در زمینه ارائه اسناد و راهنمایی‌های شفاهی ابراز داریم.

علاوه بر مآخذ پیشگفته، این پژوهش در بخش مهمی از آن بر مآخذ منتشر شده کتبی مبتنی است. این مآخذ نشریات و کتب چاپ ایران و خارج را در برمی‌گیرد. مشخصات نشریات مورد استناد در زیرنویسها ذکر شده است. علاوه بر آن، در برخی موارد برای اطلاع بیشتر به کتبی ارجاع داده شده که در تدوین جستارها مورد استفاده قرار نگرفته. از ذکر مجدد نام و مشخصات این کتب در کتابنامه اجتناب می‌گردد و تنها به آثاری استناد می‌شود که کم و بیش مورد استفاده بوده است. در زیرنویسها، به علت ارجاعات مکرر تنها نام نویسنده کتاب ذکر شده و در مواردی که چند اثر از یک نویسنده مورد استناد قرار گرفته، نام کتاب نیز آورده شده است.

خوانندگان محترمی که مایل به مکاتبه با ما باشند می‌توانند از آدرس زیر استفاده کنند و توضیحات و نظرات و پیشنهادات خود را ارسال دارند. طبیعی است که حتی المقدور به ابهامات و پرسشهای خوانندگان پاسخ داده خواهد شد.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران، صندوق پستی ۱۱۳۶۵/۷۵۸۸

کتابنامه (فارسی):

- آرین پور، یحیی؛ از صبا تا نیما: تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی. دو جلد. تهران: جیبی، ۱۳۵۵.
- آقابکوف، ژرژ؛ خاطرات آقابکوف. ترجمه حسین ابوترابیان. تهران: پیام، ۱۳۵۷.
- آکینر، شیرین؛ اقوام مسلمان اتحاد شوروی. ترجمه محمدحسین آریا. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- آل احمد، شمس؛ از چشم برادر. قم: کتاب سعدی، ۱۳۶۹.
- آوری، پیترو؛ تاریخ معاصر ایران. جلد دوم. ترجمه محمدرفعی مهرآبادی. تهران: عطایی. [بی تا].
- احتشام السلطنه؛ خاطرات احتشام السلطنه. به کوشش و تحشیه سیدمحمد مهدی موسوی. تهران: زوار، ۱۳۶۷.
- احمدی، حمید؛ ریشه‌های بحران در خاورمیانه. تهران: کیهان، ۱۳۶۹.
- ادموندز، سیسیل جی.؛ کردها، ترک‌ها، عرب‌ها. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: روزبهان، ۱۳۶۷.
- اسفندیاری، ثریا؛ حالا خودم حرف می‌زنم. ترجمه معصومه عامری. تهران: بهارستان، ۱۳۵۸.
- اسکرین، کلارمونت؛ جنگ جهانی در ایران. ترجمه غلامحسین صالحیار. تهران: سلسله، ۱۳۶۳.
- اسکندری، ایرج؛ خاطرات سیاسی. به کوشش علی دهباشی. تهران: علمی، ۱۳۶۸.
- افراسیابی، بهرام، و دهقان، سعید؛ طالقانی و تاریخ. تهران: نیلوفر، ۱۳۶۰.
- الموتی، مصطفی؛ ایران در عصر پهلوی. جلدهای ۱-۴. لندن: ۱۳۶۶-۱۳۶۷.

- الول - ساتن، ل. پ؛ «مطبوعات ایران از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۲۶ ش.»، در: آژند، یعقوب؛ ادبیات نوین ایران. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- امیرعلانی، شمس‌الدین؛ صعود محمدرضا شاه به قدرت یا شکوفائی دیکتاتوری. تهران: دهخدا، ۱۳۶۱.
- اونی، ارنست؛ «نخبگان و توزیع قدرت در ایران». آژانس مرکزی اطلاعات (سیا)، دفتر تحقیقات سیاسی، فوریه ۱۹۷۶. در: مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، جلد اول تهران: ۱۳۶۶.
- ایوانف، میخائیل؛ تاریخ نوین ایران. ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه. [لایپزیگ]، حزب توده، ۱۳۵۶.
- ایوانف، یوری؛ صهیونیسم. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- باژانوف، بوریس؛ خاطرات بوریس باژانوف. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: گفتار، ۱۳۶۴.
- بامداد، مهدی؛ شرح حال رجال ایران. ۶ جلد. تهران: زوار، ۱۳۴۷-۱۳۵۷.
- بوندارفسکی، گریگوری لویچ؛ لنین، ایران و ملل خاور. ترجمه پ.م. پیروز. تهران: دوران نو، ۱۳۶۱.
- بولارد، ریدر، و اسکرین، کلارمونت؛ شترها باید بروند! ترجمه حسین ابوترابیان. تهران: البرز، ۱۳۶۹.
- بهار، ملك الشعراء؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران: انقراض قاجاریه. دو جلد. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷ و ۱۳۶۳.
- بهاروند، سکندر امان‌اللهی؛ کوچ‌نشینی در ایران. چاپ دوم، تهران: آگاه، ۱۳۶۷.
- بهبودی، سلیمان؛ بیست سال با اعلیحضرت رضاشاه: خاطرات سلیمان بهبودی. متن تایپی.
- بهرامی، عبدالله؛ خاطرات عبدالله بهرامی. تهران: علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- بیرشک، احمد؛ گاهنامه تطبیقی سه هزارساله. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- پهلوی، محمدرضا؛ پاسخ به تاریخ. فرانسه، ۱۹۸۰.
- _____؛ مأموریت برای وطنم. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵.
- ترنر، استانسفیلد؛ پنهانکاری و دمکراسی. ترجمه حسین ابوترابیان. تهران: اطلاعات، ۱۳۶۷.
- تروخانوفسکی، ولادیمیر گریگوریوچ؛ زندگینامه سیاسی وینستون چرچیل. ترجمه کیخسرو کشاورزی. تهران: پویش، ۱۳۶۲.
- تقی‌زاده، سیدحسن؛ زندگی طوفانی: خاطرات سیدحسن تقی‌زاده. به کوشش ایرج افشار. تهران: علمی، ۱۳۶۸.
- جزنی، بیژن؛ طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران. [تاریخ سی ساله]. تهران: مازیار، اسفند ۱۳۵۷.
- جوانشیر، ف.م. [فرج‌الله میزانی]؛ تجربه ۲۸ مرداد: نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت ایران. تهران: حزب توده، ۱۳۵۹.
- آحائری، عبدالهادی؛ تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی. مشهد: آستان قدس

رضوی، ۱۳۶۸.

خامه‌ای، انور؛ پنجاه نفر... و سه نفر: خاطرات دکتر انور خامه‌ای. تهران: هفته، [بی تا].

خانباها تهرانی، مهدی؛ نگاهی از درون به جنبش چپ ایران. [گفتگو با حمید شوکت]، دو جلد. آلمان:

بازتاب، ۱۳۶۸.

خواجه نوری، ابراهیم؛ بازیگران عصر طلائی. تهران: امیرکبیر، چاپ جدید، ۱۳۵۷.

دائرة المعارف تشیع. جلد ۱ و ۲، تهران: بنیاد اسلامی طاهر، ۱۳۶۶ و ۱۳۶۹.

دورانت، ویل و آریل؛ تاریخ تمدن، جلد ۱۱ [عصر ناپلئون]. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب

اسلامی، ۱۳۶۵.

دولت آبادی، یحیی؛ حیات یحیی. چهار جلد. تهران: فردوسی - عطار، ۱۳۶۱.

دهنوی، م. [محمد]: مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی آیت الله کاشانی. جلد ۱. تهران:

چاپخش، ۱۳۶۱.

ذوقی، ایرج؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای بزرگ: ۱۹۰۰-۱۹۲۵. تهران: پاژنگ، ۱۳۶۸.

— : ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم. تهران: پاژنگ، ۱۳۶۷.

رابینو، ه.ل.؛ گیلان. ترجمه جعفر خمami زاده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷.

راجی، پرویز؛ خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن. لندن: ۱۹۸۳.

رایت، پیتر؛ شناسایی و شکار جاسوس. ترجمه محسن اشرفی. تهران: اطلاعات، ۱۳۶۷.

رایت، دنیس؛ ایرانیان در میان انگلیسیها. ترجمه کریم امامی. تهران: نشر نو، ۱۳۶۸.

رائین، اسماعیل؛ حیدرخان عمواغلی. تهران: جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۵۲.

— : فراموشخانه و فراماسونری در ایران. سه جلد. تهران: مؤلف [زمستان ۱۳۴۷].

— : بیرم خان سردار. تهران: ۱۳۵۰.

روحانی [زیارتی]، سیدحمید؛ نهضت امام خمینی. دو جلد. تهران: جلد اول، انتشارات راه امام، چاپ

یازدهم، ۱۳۶۰. جلد دوم، واحد فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۴.

روحانی، فواد؛ زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران. انگلستان: ۱۳۶۶.

روزولت، کر میت؛ کودتا در کودتا. ترجمه علی اسلامی. تهران: چاپخش [بی تا].

زاوش، ح.م.؛ رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم. تهران: آینده، ۱۳۶۱.

زیبائی، علی؛ کمونیزم در ایران یا تاریخ مختصر فعالیت کمونیستها در ایران از اوایل مشروطیت تا فروردین

ماه ۱۳۴۳. تهران: ۱۳۴۳.

ژیسکار دستن، والرئ؛ قدرت و زندگی. ترجمه محمود طلوعی. تهران: پیک ترجمه و نشر، ۱۳۶۸.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران [حمید مؤمنی]؛ شورش نه، قدمهای سنجیده در راه انقلاب. تهران:

۱۳۵۳ [چاپ مخفی].

سازمان و قانون تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور. انتشارات دانشکده ساواک، [بی تا].

- سایکس، پرسی؛ سفرنامه ژنرال سِر پرسی سایکس. ترجمه حسین سعادت نوری. تهران: چاپ جدید، ۱۳۶۳.
- سپهر، احمدعلی (مورخ الدوله)؛ ایران در جنگ بزرگ. تهران: چاپ دوم، نشر ادیب، ۱۳۶۲.
- سررشته، حسینقلی؛ خاطرات من: یادداشتهای دوره ۱۳۱۰-۱۳۳۴. تهران: نویسنده، ۱۳۶۷.
- سمیعی، احمد؛ سی و هفت سال. تهران: شباویز، ۱۳۶۵.
- سنجایی، کریم؛ امیدها و ناامیدی‌ها. لندن: جبهه ملیون، ۱۳۶۸.
- سولیوان، ویلیام؛ مأموریت در ایران. ترجمه محمود مشرقی. تهران: هفته، ۱۳۶۱.
- شاهین، تقی (ت.ا. ابراهیموف)؛ پیدایش حزب کمونیست ایران. ترجمه ر.رادنیا. تهران: گونش، ۱۳۶۰.
- شوکران، ویلیام؛ آخرین سفرشاه. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: البرز، ۱۳۶۹.
- شهبازی، عبدالله؛ ایل ناشناخته - پژوهشی در کوه نشینان سُرخ‌فارس. تهران: نشرنی، ۱۳۶۶.
- شهمردان، رشید؛ تاریخ زرتشتیان: فرزندان زرتشتی. تهران: فروهر، چاپ جدید، ۱۳۶۳.
- شیخ‌الاسلامی، جواد؛ سیمای احمدشاه قاجار. جلد اول، تهران: گفتار، ۱۳۶۸.
- صولت قشقائی، محمدناصر؛ سالهای بحران - خاطرات روزانه محمدناصر صولت قشقائی. تهران: رسا، ۱۳۶۶.
- طبری، احسان؛ کژراهه - خاطراتی از تاریخ حزب توده. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- _____؛ شناخت و سنجش مارکسیسم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- عاقلی، باقر؛ ذکاء‌الملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰. تهران: علمی، ۱۳۶۷.
- عبده، جلال؛ چهل سال در صحنه - خاطرات دکتر جلال عبده. دو جلد، تهران: رسا، ۱۳۶۸.
- غنی، قاسم؛ یادداشتهای دکتر قاسم غنی. به کوشش سیروس غنی، ۸ جلد، تهران: زوار، ۱۳۶۷.
- فاتح، مصطفی؛ پنجاه سال نفت ایران. تهران: چاپ جدید، پیام، ۱۳۵۸.
- فخرائی، ابراهیم؛ سردار جنگل. تهران: جاویدان، چاپ یازدهم، ۱۳۶۶.
- _____؛ گیلان در جنبش مشروطیت. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۳.
- فرخ، سیدمهدی (معتصم السلطنه)؛ خاطرات سیاسی فرخ. تهران: جاویدان علمی [بی تا].
- فرمانفرما، عبدالحسین میرزا؛ گزیده‌ای از مجموعه اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان. جلد ۲. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۶.
- فسائی، حاج میرزا حسن حسینی؛ فارسنامه ناصری. دو جلد. به کوشش منصور رستگار فسائی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- قره باغی، عباس؛ اعترافات ژنرال: خاطرات ارتشبد عباس قره باغی (مرداد - بهمن ۵۷). تهران: نشرنی، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- کاتوزیان، محمدعلی (همايون)؛ اقتصاد سیاسی ایران. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، دو جلد. تهران: پاپیروس، ۱۳۶۶ و ۱۳۶۸.

- کتاب مقدس. تهران: انجمن کتاب مقدس ایران، ۱۳۶۲.
- کحالزاده، ابوالقاسم؛ دیده‌ها و شنیده‌ها. به کوشش مرتضی کامران. تهران: فرهنگ، ۱۳۶۳.
- کرزن، جرج ناتانیل؛ ایران و قضیه ایران. دو جلد. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- کسروی، احمد؛ تاریخ هجده ساله آذربایجان یا سرنوشت گردان و دلیران. دو جلد، تهران: امیرکبیر، چاپ نهم، ۱۳۵۷.
- _____؛ افسران ما. تهران: چاپ سوم.
- کیوان، ب. [محمدتقی برومند]؛ انحصارات صنعتی و بانکی. تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۱.
- کلبی، ویلیام؛ سی سال با سیا. ترجمه ارسلان ثابت سعیدی. تهران: نگرش، ۱۳۶۸.
- گازیوروسکی، مارک.ج.؛ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. ترجمه غلامرضا نجاتی. تهران: انتشار، ۱۳۶۷.
- گذشته چراغ راه آینده است. پژوهش از: جامی. تهران: نیلوفر، ۱۳۶۲.
- گراتوسکی ا.آ. و دیگران؛ تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز. ترجمه کیخسرو کشاورزی. تهران: پویش، ۱۳۵۹.
- گرن، آلن، و وارن، ژاک؛ چهره‌های سیا. ترجمه ان. ایروانی و ف. حامد. تهران: ابوریحان، ۱۳۶۰.
- لاهورتی، ابوالقاسم؛ کلیات. به کوشش بهروز مشیری. تهران: ۱۳۵۷.
- لپینگ، بریان؛ سقوط امپراتوری انگلیس و دولت دکتر مصدق. ترجمه محمود عنایت. تهران: کتابسرا، ۱۳۶۵.
- لکه‌هارت، بروس؛ خاطرات یک مأمور انگلیسی. ترجمه کاوه دهگان. تهران: چاپ جدید، فردوس، ۱۳۶۸.
- ماسلی، لئونارد؛ نفت، سیاست و کودتا. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. سه جلد. تهران: رسام، ۱۳۶۵.
- مثل برف آب خواهیم شد - مذاکرات «شورای فرماندهان ارتش» (دی - بهمن ۱۳۵۷). تهران: نشرنی، ۱۳۶۶.
- مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام. جلد اول. تهران: ۱۳۶۶.
- مدنی، سیدجلال‌الدین؛ تاریخ سیاسی معاصر ایران. دو جلد. تهران: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.
- مرسل‌وند، حسن؛ زندگینامه رجال و مشاهیر ایران. جلد اول. تهران: الهام، ۱۳۶۹.
- مستوفی، عبدالله؛ شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه. - جلد. تهران: زوار [بی تا] مسکوب، شاهرخ؛ مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار. تهران: جیبی، ۱۳۴۷.
- مصدق، محمد؛ خاطرات و تالمات. به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی، ۱۳۶۶.
- مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی. گردآورده جیمزبیل و ویلیام راجرلوویس. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات. تهران: نشرنو، ۱۳۶۸.
- مصور رحمانی، غلامرضا؛ کهنه سرباز. تهران: رسا، ۱۳۶۶.
- مکی، حسین؛ تاریخ بیست ساله ایران. ۸ جلد. تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۳-۱۳۶۶.
- ملک‌زاده، مهدی؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. ۷ جلد در ۳ مجلد. تهران: علمی، ۱۳۶۳.

- ممی، آبر؛ *چهره استعمارگر، چهره استعمارزده*. ترجمه هماناطق. تهران: خوارزمی، چاپ چهارم، ۱۳۵۶.
 منصف، محمدعلی؛ *امیر شوکت الملك امیر قاین*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴.
 مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ *کودتای نوژه*. تهران: ۱۳۶۷.
 مهدی نیا، جعفر [گردآورنده]؛ *زندگی سیاسی قوام السلطنه*. تهران: ۱۳۶۶.
 مینوی، مجتبی؛ *نقد حال*. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۸.
 نجاتی، غلامرضا؛ *جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران*. تهران: انتشار، ۱۳۶۶.
 نقوی، علی محمد؛ *جامعه شناسی غربگرائی*. جلد اول. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.
 نورزاده بوشهری، اسماعیل؛ *اسرار نهضت جنوب*. تهران: چاپخانه تابش [بی تا].
 نیکیتینا، گالینا؛ *دولت اسرائیل*. ترجمه ایرج مهدویان. تهران: پویا، ۱۳۵۲.
 وزارت اطلاعات (روابط عمومی)؛ *فرازهائی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و آمریکا*. تهران:

۱۳۶۸

- وودهاوس، سی.ام.؛ *عملیات چکمه*. ترجمه فرحناز شکوری. تهران: نور، ۱۳۶۷.
 ویلسون، هارولد؛ *نخست وزیران انگلیس*. ترجمه جلال رضائی راد. تهران: گفتار، ۱۳۶۶.
 هایزر، ژنرال رابرت؛ *مأموریت مخفی هایزرد در تهران*. ترجمه سید محمد حسین عادل، تهران: رسا، ۱۳۶۶.
 هدایت، مهدیقلی (مخبر السلطنه)؛ *خاطرات و خطرات*. تهران: زوار، چاپ چهارم، ۱۳۶۳.
 هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ *تاریخ روابط خارجی ایران*. تهران: مؤلف، ۱۳۶۸.
 هویدا، فریدون؛ *سقوط شاه*. تهران: اطلاعات، ۱۳۶۵.

کتابنامه (انگلیسی):

- Andrew, Christopher; *Secret Service - The Making of the British Intelligence Community*. London: Heinemann, 1985.
 Arfa, General Hassan; *Under Five Shahs*. Edinburg. R. and R. Clark Ltd, 1969.
 Bullard, Reader; *The Camels Must Go - An Autobiography*. London: Faber and Faber, 1941.
 Carr, Edward Hallet; *The Bolshevik Revolution*. Vol. 3. England: Penguin, 1973.
 Cottam, Richard W.; *Nationalism in Iran*. University of Pittsburgh Press, 1964.
Encyclopedia Americana. 30 Vols. , Danbury: Grolier, 1985.
Encyclopaedia Britanica, Vol. 15. London: William Benton Pub., 1973.
Encyclopaedia Judaica, Vol. 14. Jerusalem: Kerter Publishing House, 1971.
 Freemantle, Brian. *KGB - The Stunning inside Story*. London: Futura, 1984.
The Fundamentals of Marxist - Leninist Philosophy. Moscow: Progress, 1977.
 Halliday, Fred; *Arabia Without Sultans*. England: Penguin, 1974.
International Encyclopedia of the Social Sciences, Vols. 3, 4, 7, 10. New York: Mcmillan, 1972.

- Ironside, Edmond; *High Road to Command: The Diaries of Major General Sir Edmund Ironside 1920 - 22*. Edited by Lord Ironside. London: Leo Cooper, 1972.
- Joll, James; *Europe Since 1870*. England: Penguin, 1983.
- Laqueur, Walter; *Europe Since Hitler - The Rebirth of Europe*. England: Penguin, 1984.
- Lenzowski, George; *Russia and the West in Iran: 1918-1948*. New York: Cornell University Press, 1949.
- Marx, Karl and Engels, Frederick; *Collected Works*, Vol. 6. Moscow: Progress, 1976.
- The Penguin Dictionary of Modern History*. England: Penguin, 1983.
- Powers, Thomas; *The Man Who Kept the Secrets: Richard Helms and the CIA*. New York: Alfred A. Knopf, 1979.
- Ranelagh, John; *THE AGENCY: The Rise and Decline of The CIA*. New York: Simon and Schuster, 1986.
- Read, Anthony and Fisher, David; *Colonel Z: The Secret Life of a Master of Spies*. New York: Viking, 1985.
- Rostow, Walt W. ; *The Stages of Economic Growth: A Non - Communist Manifesto*. Cambridge: 1960.
- Sivachyov, N. and Yazkov, E. ; *History of the USA Since World War I*. Moscow: Progress, 1976.
- Thomson, David; *Europe Since Napoleon*. England: Penguin, 1984.
- Volkman, Ernest and Baggette, Blaine; *Secret Intelligence: The Inside Story of America'S Espionage Empire*. New York: Doubleday, 1989.
- West, Nigel; *M16: British Secret Intelligence Service Operations, 1909 - 1945*. New York: Random House, 1983.
- Wright, Denis; *The English Amongst the Persians During the Qajar Period, 1787 - 1921*. London: Heinemann, 1977.



انتشارات اطلاعات

ISBN 964 - 423 - 219 - 4 (vol.2)

شابک ۴ - ۲۱۹ - ۴۲۳ - ۹۶۴ (جلد ۲)

ISBN 964 - 423 - 217 - 8 (2vol.set)

شابک ۸ - ۲۱۷ - ۴۲۳ - ۹۶۴ (دوره دو جلدی)